



انتشارات دانشگاه
اصفهان
۲۹۰

واژه یاب

مخزن الاسرار نظامی

تالیف:

دکتر اسحاق طغیانی

**A lexical Guide to
Nezami's Makhzan Alasrar**

Eshagh Toghyani

لی به ازک بووه و نابووه ما

به ازک بووه و نابووه ما

ازک بووه و نابووه ما

بووه و نابووه ما

نابووه ما

ما

Isfahan University

ISBN:964-6478-47-6



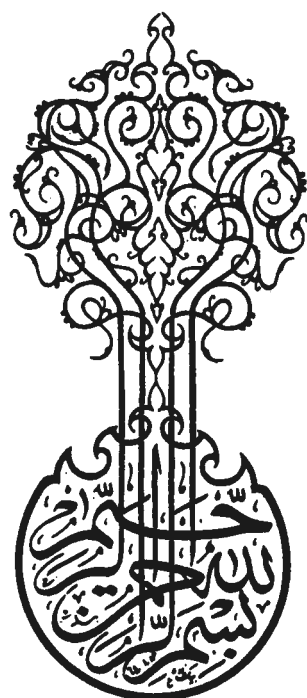
تشیارات و تشکله
اصفهان
۱۳۹۰

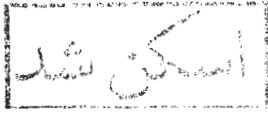
واژه یاب مخزن الاسرار نظامی

تالیف: دکتر اسحاق طغیان

۸	۰۲
۱۰	۱۳

7/1/1
10/1/1





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

واژه یاب مخزن الاسرار نظامی

تالیف:
دکتر اسحاق طغیانی

طغیانی، اسحق، ۱۳۳۵ -

واژه یاب مخزن الاسرار / اسحق طغیانی. - اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۹.

هـ ۳۲۹ ص. - (انتشارات دانشگاه اصفهان ؛ ۲۹۰)

ISBN 964-6478-47-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. نظامی، الیاس بن یوسف، ؟۵۳۰ - ؟۶۱۴ ق. مخزن الاسرار - - کشف اللغات. ۲.

نظامی، الیاس بن یوسف، ؟۵۳۰ - ؟۶۱۴ ق. - - کشف الابیات. ۳. شعر فارسی - - قرن

۶ ق. الف. دانشگاه اصفهان. ب. عنوان. ج. عنوان: مخزن الاسرار.

۸۱ف/۲۳

PIR۵۱۳۴/آ۲ط۷

ط ف/م/۴۸۹ن

م۷۹-۵۹۵۸

کتابخانه ملی ایران

انتشارات دانشگاه اصفهان

نام کتاب: واژه یاب مخزن الاسرار

مؤلف: دکتر اسحق طغیانی

ناشر: دانشگاه اصفهان

چاپ: ۱۳۷۹

تیراژ: ۷۰۰

شابک: ISBN ۹۶۴-۶۴۷۸-۴۷-۶

حق چاپ برای دانشگاه اصفهان محفوظ است.

باسمه تعالی

پیش گفتار:

در عرصه تحقیقات ادبی، دستیابی سریع و آسان به موضوعات گوناگون منعکس شده در آثار ادبی، و بخصوص در دیوان اشعار شاعران برجسته، از اهم مسائلی است که از دیرباز مورد توجه محققان و مراجعه کنندگان به آن آثار بوده است. در این باره دستیابی به جزء جزء کلمات و عبارات متون مورد نظر بستر مناسب و ایده آلی است که در صورت فراهم شدن زمینه مساعد می توان دامنه تحقیقات را گسترش داد و به نتایج دقیق و وسیعی دست یافت. البته همان گونه که مشاهده می کنیم در پایان بسیاری از آثار منظوم ادبی «فهرست ها» و بعضاً «بیت یاب هایی» وجود دارد که از طریق آنها می توان به بخش کوچکی از موضوعات مورد نظر دست یافت. فهرست اعلام تاریخی و جغرافیایی؛ فهرست عام کتب، رسالات و مقالات؛ فهرست قبایل، فرق و اقوام و فهرست آیات و احادیث نیز از جمله آنهاست. وجود این فهرست ها در برخی از موارد کارگشاست اما از طریق آنها نمی توان به همه موضوعات مورد نظر دست یافت. بیت یاب های مستقلی نیز وجود دارد که از جمله آنها کشف الابیات خمسه نظامی چاپ

مشترک «دفتر مجامع و فعالیتهای فرهنگی» و «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» است که در سال ۱۳۷۰ منتشر گردیده است. این قبیل بیت یاب ها چون بر اساس حرف اول ابیات مرتب شده است برای دستیابی به تمام واژه‌ها و موضوعات کاربرد ندارد و محقق تنها با دانستن واژه اول هر بیت می‌تواند به محل دقیق آن در متون مربوط برسد. نگارنده در جریان تحقیق آثار و احوال نظامی شاعر بزرگ قرن ششم در یافت تهیه فهرستی که بتواند تمام واژگان، ابیات و مصراع‌های مثنوی‌های آن شاعر برجسته را در برگیرد، مناسب‌ترین وسیله‌ای است که می‌تواند او را به اهداف مورد نظر برساند. از این جهت بر آن شد تا کار را با «مخزن‌الاسرار» مهمترین اثر نظامی شروع نماید و از آنجا که قبلاً «مثنوی معنوی» اثر جلال‌الدین محمد بن حسین بلخی به همین شیوه توسط «استاد محمد تقی جعفری» تحت عنوان «از دریا به دریا» عرضه شده بود ارزش آن اثر بزرگ بر کسی پوشیده نیست و دوستان «مولوی» و «مثنوی» خود را بی‌نیاز از آن نمی‌دانند، نگارنده در تصمیم خویش راسخ‌تر گشته، مصمم شد هر چه سریع‌تر به این مهم بپردازد.

در میان آثار ادب فارسی، مثنوی «مخزن‌الاسرار» نظامی گنجوی اثر با ارزشی است که در نظر بسیاری از صاحب نظران مهم‌ترین اثر آن حکیم بزرگوار محسوب می‌گردد. این مثنوی ابتکاری که از حجم چندانی برخوردار نیست به قول خود نظامی: «مخزن‌الاسرار الهی» است و فشرده افکار و اندیشه‌های آن حکیم بزرگوار را در بر دارد و در آن به اجمال از: فلسفه، حکمت، کلام، عرفان، سیاست، نجوم و دیگر علوم متداول زمان، مسائل اجتماعی و معارف دینی سخن به میان آمده است.

این اثر بی‌ظنیر دارای چهل مقاله است که بیست و یک مقاله آن در حکمت تنظیم شده است. هر مقاله به حکایتی کوتاه ختم می‌شود و شاعر در هر حکایت نکته‌ای مهم را به صورت رمز و اشاره بیان می‌کند. نوزده مقاله نخستین آن که بعد از بخش دوم سروده شده و در آغاز کتاب قرار گرفته است، در: توحید، مناجات، نعت رسول اکرم (ص)، فضیلت سخن، شناخت دل و تجارب عرفانی است.

این کتاب از قدیم الایام و حتی از زمان تالیف مورد توجه شاعران و نویسندگان

و محققان ادبی بوده است و امروزه نیز به جهت برخورداری از نکات دقیق و مضامین بدیع علمی، ادبی و عرفانی مورد توجه است. از این رو برای شناخت نظامی و آگاهی از افکار و عقاید او و همچنین درک دیگر آثارش، که به نوبه خود از اهمیت ویژه برخوردارند، مخزن الاسرار رکن اول و کلید اساسی محسوب می‌گردد که بدون آن، دستیابی به اهداف مورد نظر غیر ممکن است.

روش تحقیق:

جهت انجام این تحقیق مخزن الاسرار نظامی تصحیح مرحوم حسن وحید دستگردی (انتشارات علمی، ۱۳۴۳)^(۱) که در مجموع بر دیگر تصحیح‌ها ارجحیت دارد، و محصول یک عمر تحقیق و تفحص آن مرحوم در عرصه نظامی‌شناسی است، در نظر گرفته شد. روش فیش برداری در این کتاب به این صورت است که در تجزیه هر بیت اولاً هر دو مصراع در نظر گرفته شده و در ثانی در هر مصراع تمام کلمات مورد توجه قرار گرفته است.

به این صورت که مثلاً بیت:

وی به ابد زنده و فرسوده ما»

«ای به ازل بوده و نابوده ما

به دوازده شکل زیر تجزیه گردیده است

۷- وی به ابد زنده و فرسوده ما

۱- ای به ازل بوده و نابود ما

۸- به ابد زنده و فرسوده ما

۲- به ازل بوده و نابود ما

۹- ابد زنده و فرسوده ما

۳- ازل بوده و نابوده ما

۱۰- زنده و فرسوده ما

۴- بوده و نابوده ما

۱۱- فرسوده ما

۵- نابوده ما

۱- از این اثر چاپ منقحی به کوشش دکتر سعید وحیدیان در سال ۱۳۷۶ توسط نشر قطره به طبع رسیده، که شماره صفحات و ابیات آن با چاپ انتشارات علمی یکسان است و می‌تواند مرجع دیگر این تحقیق محسوب گردد.

بعد از تجزیه هر کدام از موارد فوق در یک فیش نوشته شد و بعد از آنکه تمام ابیات کتاب فیش برداری شد، فیش ها به صورت الفبایی مرتب گردید. همان طور که ملاحظه می شود بیت مورد نظر به دو مصراع و ده جمله و کلمه تجزیه شده است که با این شیوه به دوازده صورت می توان بیت را شناسایی کرد. به عبارت دیگر با دانستن حتی یک کلمه و حتی یک حرف اضافه از یک بیت می توان به محل دقیق آن در مخزن الاسرار دست یافت و مزیت آن نسبت به بیت یاب های متداول، که تنها بر اساس حرف اول هر بیت ردیف شده است و در پایان برخی از دیوان های شعر وجود دارد، مشخص است و محرز.

همچنین با این روش می توان به تمام ضمائر، حروف اضافه، اسماء اشاره و اعداد و ... نیز دست یافت و به طور کلی ردیابی تمام موضوعات در آن به راحتی امکان پذیر است، چون کتاب حاضر واژه یاب کاملی است که از طریق آن می توان مرجع تمام ابیات مخزن الاسرار را مشخص نمود.

روش استفاده:

برای یافتن بیت، مصراع، عبارت، موضوع یا کلمه مورد نظر با در نظر گرفتن حرف اول هر کدام از موارد فوق و با عنایت به ترتیب حروف الفباء فارسی، به بخش مربوط مراجعه کرده به جستجو می پردازیم.

در این مورد در نظر گرفتن کلمات مترادف، مشتقات و ترکیبات دیگر ما را به مراجع بیشتر راهنمایی می کند. مثلاً اگر برای جستجوی موضوعات مربوط به واژه «آسمان» به واژه های مرتب شده در بخش «آ» مراجعه کنیم، بدیهی است که از طریق واژه هایی چون: «سما»، «فلک»، «سپهر» و «چرخ» که هم معنی آسمان است، نیز می توانیم از اطلاعات گسترده و متنوع بیشتر برخوردار شویم.

یادآوری:

- ۱- برخی از کلمات و عبارات ممکن است در متن اصلی به دو صورت ضبط شده باشد، مانند: (بخانه و به خانه)، (خانه‌ای و خانه)، (داوود و داود)، (خانه‌ها و خانها)، (آنچه و آنچه)، (گفت‌وگو و گفتگو)، (هر که را و هرکرا) (درین و در این)، (من است و منست). در برخورد با این گونه واژه‌ها بهتر است در این کتاب نیز هر دو صورت واژه در نظر گرفته شود.
- ۲- وجود دو کلمه یا دو عبارت متوالی با مشخصات یکسان مبین آن است که آن کلمه یا آن عبارت در بیت مربوط به عنوان ردیف در دو مصراع تکرار شده است.
- ۳- تکرار یک واژه یا یک عبارت با شماره صفحات متعدد نشان دهنده آن است که آن واژه یا آن عبارت در ابیات مختلف، واژه یا عبارت پایانی مصراع‌هاست.
- ۴- با توجه به شیوه فیش برداری حروف ربط، حروف اضافه و عطف، همراه و قبل از یک واژه یا یک عبارت قرار دارد.
- ۵- از طریق این واژه یاب می‌توان به بسامد کلمات، حروف اضافه، حروف ربط و ... دست یافت.

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از زحمات بی‌دریغ آقایان: علی محمدی، علی صیادی، بیژن محمدی و خانم ام‌لیلا صادقی که در فراهم آمدن این کتاب بنده را یاری فرمودند، تشکر و قدردانی نماید.

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۰	آب حیات از تو یافت	۲	۳	آب
۱۱	۱۵۵	آب حیات از دم افعی مجوی	۳	۱۶	آب
۱۲	۸۵	آب حیات از کجا	۱۰	۴۵	آب
۱۲	۶۴	آب حیات از دهن گل چکید	۱۱	۵۳	آب
۱۰	۶۰	آب حیاتم ز دهن بر گذشت	۲	۵۶	آب
۲	۹۰	آب خود و خون کسان ریختن	۳	۶۵	آب
۳	۱۵۴	آبدار	۲	۶۷	آب
۱۲	۱۲۱	آب در این گل نریخت	۱	۸۸	آب
۷	۳۹	آب درو یافتند	۲	۹۷	آب
۵	۴۷	آب درین آتش پاکت چراست	۸	۱۱۳	آب
۶	۹۳	آب درین خاک معلق نماند	۶	۱۵۷	آب
۹	۱۳۲	آب درین تیره خاک	۲	۱۶۹	آب
۴	۵۸	آب دوا ساخته	۸	۳۹	آبادتر
۲	۱۷۵	آب دو چندان شود	۱۱	۳۶	آبادتر
۱۰	۲۲	آب دهانت رطب تر خورند	۲	۵۱	آباد دم نیم سوز
۳	۱۶۸	آب دهانی بادب گرد کن	۵	۹۱	آباد زیانم نهاد
۱۱	۱۲۷	آب دهد	۹	۴	آباد شد
۱۰	۱۱۳	آب دهن خور که نمک دیده	۱۱	۹۰	آباد کرد
۹	۵	آب را	۳	۸۰	آباد کن
۳	۷۳	آب رساند این گل پژمرده را	۹	۱۰	آباد کن
۳	۵۴	آب روان بود فرود آمدم	۱۵	۱۰۴	آب افکند
۲	۶۸	آب روان کرد بر ایوان من	۵	۶۱	آب او
۳	۱۱۱	آب روان گرد برانگیختند	۷	۱۵۷	آب ایستی
۵	۱۳۴	آب ز چشم آر که ره بی نمست	۹	۹۳	آب با آتش رسید
۶	۴۶	آب زده آتش سودای او	۹	۹	آب بریز آتش بیدار را
۸	۱۴۵	آب ز سر چشمه خورشید جوی	۳	۴۹	آب تو باشد که شوی خاک دل
۱۰	۶۳	آب زن	۲	۴۷	آب جگر انگیختم
۱۰	۵۵	آب ز نرمی شده قاقم نمای	۱۱	۸۵	آب جگر خورده دلخستگان
۹	۱۴۱	آبستن است	۵	۴۸	آب جوانی بسست
۹	۱۰۳	آبستنت	۸	۱۴۹	آب جوانی چه کنم کاتشت
۸	۱۱۱	آبستنت روز و شب	۵	۱۵۰	آب جوی
۱	۳۳	آبستن یک راز تست	۶	۱۵۴	آب جوی
۳	۳۸	آب سخن بر درت افشانده ام	۲	۵۴	آب چو کشتی شدم
۱۱	۴۲	آب سخن را سخن آرای برد	۳	۵۸	آب چو موسی یدبضا نمود
۱۲	۴۹	آب سرد	۱۰	۸۷	آب چه آری بروز
۵	۳۳	آبش برد	۴	۳۳	آب حیات

ب	ص	
۹	۱۱۳	آبی دهد
۷	۳۱	آبی رسد
۱۲	۱۵۹	آبی ز هوایی نخورد
۱۱	۱۵۷	آبی شده
۵	۱۳۱	آبی کشد
۵	۵	آبی که بهم در شکست
۱۰	۱۴۵	آبی نماند
۲	۴۷	آتش از آب جگر انگیختم
۷	۳۹	آتش از او تافتند
۵	۶۵	آتش از این دسته ریحان شده
۵	۴۸	آتش او آب جوانی بسست
۱۰	۹۶	آتش این خاک خم بادگرد
۲	۷۴	آتش بجان
۸	۱۰۴	آتش برآر
۲	۱۶۷	آتش بود
۹	۷۴	آتش بود
۹	۹	آتش بیدار را
۵	۴۷	آتش پاکت چراست
۶	۴۷	آتش تابنده به یاقوت بخش
۶	۱۴۶	آتش تنها نه که از گرم و سرد
۵	۱۵۳	آتش حلال
۲	۶۸	آتش خورشید ز مژگان من
۷	۱۱۴	آتش در خرمن خود می زنی
۲	۱۷۹	آتش در زن بنمک سودها
۱۲	۴۹	آتش دل آب مرا گرم کرد
۴	۶۲	آتش دل چون دل آتش فروخت
۱۰	۱۰۸	آتش دوزخ که چنان غالبست
۴	۱۵۳	آتش دوزخ مترس
۱۳	۱۵۶	آتش دیگر ز شراری مخواه
۸	۹۳	آتش رسید
۲	۱۵۵	آتش رسید
۱۱	۹۶	آتش روحانیان
۱	۱۳۵	آتش زر کشته اند
۱	۱۵۳	آتش زند
۱	۷۸	آتشست
۵	۹۵	آتشست

ب	ص	
۱۲	۹۵	آب شد
۸	۴۱	آب شده زین دوسه یک نانیست
۱۰	۱۵۰	آب صدف گر چه فراوان بود
۵	۲۰	آب صدف گوهرش
۱۰	۷۴	آب صفت باش و سبکتر بران
۵	۱۶۶	آب صفت هر چه شنیدی بشوی
۴	۳۳	آب فرات
۱۲	۱۵۹	آب قفایی نخورد
۷	۱۲۵	آب که آسایش جانها دروست
۲	۱۵۵	آب که دلخوش رسید
۷	۱۵۴	آب گرفتم لطف افزون کند
۲	۱۱۱	آبگون
۴	۱۲۹	آبگون
۱۲	۶۶	آبله از رشک داشت
۱	۹۴	آبله شد دست ز من گشت پای
۳	۴۸	آبله هوش تو
۱۲	۴۹	آب مرا گرم کرد
۱۰	۹۶	آب مرد
۶	۱۱۴	آب مریز از پی این هفت نان
۱۶	۱۳۶	آب معلق فشان
۳	۸۸	آب من اینک عرق پشت من
۱۲	۱۵۱	آب نژاید دل و چشم و پاک
۴	۱۲۹	آب نه و زین نمک آبگون
۸	۸۷	آب نیابی جو دهقان مکار
۱۳	۱۲۲	آب و خاک
۱۷	۱۳۶	آب و خیالات او
۴	۱۲۹	آب و دل زهره خون
۴	۱۱۸	آب و گل انداختی
۱۳	۴۷	آب و گل ست
۸	۹۶	آب و گیارا که ستاند ز تو
۳	۱۱۵	آب و نان
۱۱	۸۹	آب و نه در جوی توست
۷	۹۶	آب هست
۸	۴۷	آبیت هست
۱۲	۴۲	آبی چو بنانی دهند
۲	۹۸	آبی چه تصرف کن

ب	ص		ب	ص	
۱	۲۸	آدم از آن دانه که شد هیضه دار	۱۱	۱۳۷	آتشست
۱۴	۷۲	آدم از آن عذر بجایی رسید	۸	۱۴۹	آتشست
۱۶	۳۲	آدم بتو	۲	۱۵۸	آتشست
۹	۲۷	آدم به عمارت رسید	۶	۴۶	آتش سودای او
۱۰	۱۵۲	آدم به مسیحا رسد	۹	۹۵	آتش طبع تو چو کافور خورد
۴	۷۰	آدم صفت پاک او	۴	۶۲	آتش فروخت
۱۱	۷۲	آدم فربب	۲	۴۱	آتش فکرت چو پریشان شوند
۱۰	۵	آدم فکند	۱	۹۸	آتش فکن
۱۳	۷۲	آدم نخست	۲	۹۷	آتش کباب
۹	۱۵۵	آدم نماند	۱۰	۸۴	آتش که بیابان خوشست
۵	۲۸	آدم نو زخمه درآمد پیش	۱۰	۱۴۵	آتش که طبیعت فشاند
۱	۱۳	آدم و میم مسیح	۴	۶۵	آتشگرش
۱۰	۲۷	آدم و نوحی نه به از هر دوی	۸	۵۸	آتش گل مجمر آن عود بود
۷	۸۶	آدمی	۷	۵۵	آتشگه راز آمده
۹	۸۶	آدمی آنست که اکنون پرست	۷	۳۱	آتشم آبی رسد
۸	۸۶	آدمیان برده اند	۱۰	۶۳	آتش مرغ سحر از باب زن
۸	۸۶	آدمیان را ز میان برده اند	۱۰	۵۱	آتش من محرم این دود نیست
۷	۸۶	آدمی از آدمی	۸	۹۶	آتش ننشاند ز تو
۱۱	۸۴	آدمی از حادثه بی غم نیند	۵	۵	آتش و آبی که بهم در شکست
۹	۵۰	آدمیست	۱۱	۱۵۷	آتشی از شرم بآبی شده
۱	۱۱۰	آدمیست	۱۰	۸۲	آخر از آن بر نگشت
۱۴	۱۳۶	آدمیست	۱۱	۱۱۹	آخر از آن روز یکی شرم دار
۱۴	۱۱۶	آدمی غافل اگر کور نیست	۳	۴	آخر او آخر بی انتهاست
۵	۱۷۱	آدمیم رفع ملک می کنم	۸	۱۷۷	آخر بیاز
۵	۲۶	آر (۲)	۷	۱۲۱	آخر برداشت فرو داشتیت
۱۱	۱۰۷	آر	۸	۳	آخر به وجود و صفات
۲	۱۷۱	آر	۳	۴	آخر بی انتهاست
۱۱	۱۴۰	آراستم	۸	۱۲۸	آخر چه سود
۱۰	۱۷۹	آراستن	۶	۹۲	آخر چه هنر کرده ای
۱۸	۱۴۷	آراستند	۱	۱۴۵	آخر شد و خورشید دور
۱۱	۱۶۱	آراستند	۲	۱۳	آخر شده بر انبیاء
۱۰	۵۶	آراسته	۱۴	۷۸	آخر که زیانیت نیست
۱۱	۶۱	آراسته	۱	۱۷۰	آخر گفتار تو خاموشیست
۳	۷۰	آراسته	۹	۳	آخر ما یک دمست
۷	۱۶۷	آراسته	۷	۲۷	آخر نشست
۸	۱۴	آرامگاه	۳	۱۵	آخورش افکند پست

ب	ص	
۲	۱۱۹	آزاد باش
۱۳	۴۴	آزاد شد
۹	۱۰	آزاد کن
۵	۲۷	آزادگان
۵	۲۷	آزادگان
۳	۶۴	آزادگان
۱۳	۱۵۵	آزادگان
۸	۱۳۷	آزاد مرد
۵	۱۴۰	آزاد مرد
۱۳	۹۱	آزاد نمی بینمت
۱۰	۸۹	آزاد نیست
۵	۱۷۸	آزاد نیست
۱۵	۷۶	آزاد و دهانت تهی
۳	۸۴	آزاده ایست
۱۰	۳۸	آزاده بگل در نداد
۱۳	۱۰۱	آزادیست
۵	۱۶۸	آزادینی
۳	۱۰۶	آزار باش
۴	۷۹	آزار چیست
۲	۷۹	آزاری است
۶	۱۴۷	آزرده ز پیکار تو
۱۳	۸۱	آزرم باد
۲	۹۱	آزرم تو کم دیده ام
۸	۴۴	آزرم داشت
۲	۱۷۲	آزرم گشت
۵	۷۲	آزمای
۱۱	۸۲	آزمای
۵	۱۷۲	آزمود
۷	۱۳۶	آسان بخورد
۱	۶۹	آسان بود
۱۵	۱۱۶	آسان خورد
۴	۹۳	آسان گرفت
۲	۹۴	آسایشست
۵	۱۷۴	آسایش پارینه کو
۵	۱۳۹	آسایش جانن دهد
۷	۱۲۵	آسایش جانها دروست

ب	ص	
۸	۱۲۰	آرام گرد
۱۱	۸۸	آرام گیر
۲	۱۰۱	آرام گیر
۱۴	۱۵۴	آرام گیر
۹	۱۱۴	آرامگیر
۱۰	۷۱	آرام نی
۱۱	۴۲	آرام برد
۱۱	۶۵	آرایش اقلیم شد
۳	۲۴	آرایش صورت زهیست
۷	۲۵	آرای و جهان تازه کن
۹	۱۰۷	آرد بدست
۹	۱۵۸	آرد بسر
۱۲	۴۱	آرد بهم
۱۱	۹۴	آرد پیام
۵	۱۷۷	آرد خروش
۲	۴۲	آرد ز چنگ
۳	۳۴	آرد ز دوش
۴	۴۲	آرد ز کان
۱۰	۳۹	آرد حلم
۲۰	۱۴۷	آرد غریب
۶	۴۲	آرد فلک چنبیری
۱۰	۱۴۳	آرد یادش بیار
۷	۱۷۴	آرزوی عمر بجان در شکست
۱	۷۲	آرزوی ماکه شده نو بر او
۵	۱۳۴	آرکه ره بی نمست
۱	۵۴	آرمت از خویشتن
۱۵	۱۰۳	آرند باز
۱۰	۱۱۹	آرند پراکنده را
۹	۲۰	آری از آنجا که دل سنگ بود
۱۸	۱۴۷	آری بجای
۱۲	۴۳	آری بدست
۵	۴۴	آری بدست
۱۳	۱۲۵	آری بدست
۱۰	۸۷	آری بروز
۸	۱۴۰	آریش باز
۱۰	۱۰۱	آزاد باش

ب	ص		ب	ص	
۳	۱۴۰	آغاز کرد	۱۰	۱۷۱	آسایش گرمابه کرد
۱۰	۱۱۶	آغاز کن	۱۰	۴۱	آستان
۳	۱۴۶	آغوش یافت	۳	۱۴۲	آستن کوتاه و دست دراز
۳	۸۶	آغوش غیورانه شوم	۸	۱۶۰	آستنی برفشاند
۶	۱۲۰	آفات شد	۹	۸۳	آستنی بر همه عالم فشاند
۱۳	۱۳۱	آفات عشق	۱	۶۳	آستی از رقص جواهر فشان
۱۳	۳۱	آفاق ملک فخر دین	۷	۴	آستین
۲	۳	آفتاب	۵	۲۳	آسمان
۳	۱۶	آفتاب	۴	۴۲	آسمان
۴	۲۰	آفتاب	۹	۵۶	آسمان
۴	۲۴	آفتاب	۱۱	۵۶	آسمان
۳	۲۵	آفتاب	۵	۷۳	آسمان
۱۱	۳۲	آفتاب	۱	۱۱۲	آسمان
۴	۳۸	آفتاب	۷	۱۱۲	آسمان
۱۰	۴۵	آفتاب	۱۲	۱۲۱	آسمان
۴	۵۴	آفتاب	۴	۱۷۰	آسمان
۲	۵۶	آفتاب	۱۰	۲۵	آسودگان
۳	۶۵	آفتاب	۳	۹۴	آسودگی
۲	۶۷	آفتاب	۳	۹۴	آسودگی آسودگی
۸	۶۷	آفتاب	۷	۱۵۳	آسوده‌اند
۵	۶۸	آفتاب	۱۷	۱۵۶	آسوده‌تر
۹	۹۳	آفتاب	۱۲	۶۱	آسوده‌تر از روزگار
۱۲	۳۲	آفت این پنجره لاجورد	۷	۱۲۱	آسوده‌تر اینچور چند
۱۰	۲۶	آفت پذیر	۷	۵۳	آسوده کرد
۶	۴۲	آفت خدمتگری	۹	۳۲	آسوده و دریای پُر
۱۰	۱۴۲	آفت زنبور ز شیر نیست	۱۰	۱۶۲	آشتی
۱	۱۴۳	آفت ماهی درم ماهیست	۱۳	۱۴۲	آشتیست
۴	۴۹	آفرید	۱	۱۰۴	آشکار
۳	۴۸	آکنده چو گل گوش تو	۱	۱۵۶	آشکار
۸	۱۶	آکنده ز مشک لبش	۴	۱۶۵	آشکار
۱۲	۱۷۱	آگاه ز استادیم	۹	۵۱	آشیان
۶	۷۷	آگاه نیست	۱۴	۳۲	آغاز تراز خرمی
۱	۱۴۳	آگاه‌هیست	۱۱	۳۸	آغاز کرد
۸	۱۶۳	آگه که وفادار کیست	۶	۵۲	آغاز کرد
۴	۱۴۷	آگهی از ملک سلیمانیم	۱۱	۹۷	آغاز کرد
۱۱	۱۳۳	آگه‌یش نه که شود راه گیر	۳	۸۳	آغاز کرد

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۵۳	آمد (۲)	۱۰	۲۵	آلودگان
۳	۵۴	آمد (۲)	۳	۹۴	آلودگی
۱۱	۱۶۰	آمد اول نفس	۶	۹۰	آلوده آن یک دو مرد
۸	۹۵	آمد مخسب	۱۰	۲۸	آلوده بخست این کلاه
۱۵	۳۷	آمدن (۲)	۱۰	۵۳	آلوده به خون آمد
۱	۱۴	آمدنش پای نیست	۲	۷۷	آلوده را
۱۴	۳۷	آمدنم بسته‌اند	۲	۱۲۵	آلوده صد بند گiest
۱۰	۹۲	آمدن مرگ شماری بکن	۱	۳۶	آلوده کس
۶	۱۱۹	آمدن و رفتن بی اختیار	۲	۶۳	آلوده و پروانه مست
۷	۱۱۷	آمدنی آمده ما را اثر	۲	۱۲۸	آلوده و خوان تهیست
۵	۱۱۹	آمدنی را شدنی در پی ست	۱۱	۹۷	آمد از آنجا که قضا ساز کرد
۹	۲۵	آمد و آن بوی برد	۳	۱۶۱	آمد بجای
۴	۱۱۶	آمد و از کیسه غنیمت ببرد	۱۲	۱۶۶	آمد بخرابات شد
۸	۱۷۲	آمد و این سر بست	۲	۱۱۱	آمد برون
۴	۴۱	آمد و پیش انبیا	۸	۱۸	آمد بسر انداخته
۵	۲۳	آمد و تاج آسمان	۳	۳۶	آمد بفال
۱	۷۰	آمد و در باز کرد	۸	۱۷۷	آمد بگفت
۳	۱۱۶	آمد و سر در کشید	۵	۵۵	آمد بهار
۱۱	۱۲۸	آمد و منزل دراز	۶	۴۹	آمد پدید
۱۳	۱۹	آمده (۲)	۸	۹۴	آمد پیری ز جوانیش برد
۷	۵۵	آمده (۲)	۵	۱۷	آمد تا ساق عرش
۷	۵۶	آمده (۲)	۱۰	۱۸	آمد تمام
۹	۶۲	آمده	۱۲	۷۵	آمد حیات
۷	۷۱	آمده	۱۳	۱۰۸	آمد در مرغزار
۲	۷۱	آمده	۸	۲۸	آمد دو سه جای اوفتاد
۸	۸۴	آمده (۲)	۱	۱۰۳	آمد ز دور
۳	۱۰۲	آمده	۴	۳۶	آمد ز دو ناموسگاه
۱	۱۶۱	آمده باد بیادی شود	۷	۳۷	آمد سرش انداختم
۳	۵۰	آمده چوگان من	۱۰	۱۰۴	آمدش از پس نشد
۵	۹۴	آمده در ترکناز	۱۱	۳۸	آمد شدن آغاز کرد
۶	۷۱	آمده در دام چنین دانه‌ای	۱	۱۰۴	آمد غبار
۵	۱۸	آمده در منزل بی منزلی	۱۰	۱۱۶	آمد کنند
۳	۹۱	آمده در کوی من	۱۱	۵۰	آمد که نظامی در آی
۲	۱۴۴	آمده در هر مقام	۵	۵۵	آمد گل پیش خار
۸	۸۰	آمده در یکدیگر	۹	۱۷۳	آمد گنجی گشاد
۴	۷۱	آمده سر بر زمین	۱۲	۴۴	آمد (۲)

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۴۴	آمیخته	۶	۱۴	آمده شب در سماع
۸	۱۶۷	آمیخته	۱۱	۱۷۰	آمده عنبر فروش
۱۱	۱۱۷	آمیخته رنجهاست	۷	۱۱۷	آمده ما را اثر
۸	۱۳۰	آمیخته می تنگ تنگ	۲	۱۴۹	آمد همه راحت دروست
۱۰	۱۷	آمیزش خود باز ماند	۱۵	۹۲	آمدی (۲)
۱۱	۱۶۲	آمیز شد	۳	۱۰۷	آمدی (۲)
۱۲	۱۱۰	آمیزش هستی نداشت	۳	۱۱۴	آمدی (۲)
۵	۴۹	آمیزشی	۱۲	۱۱۸	آمدی (۲)
۱۱	۴۶	آمیز کرد	۸	۱۱۹	آمدی
۳	۷۹	آن	۱۰	۱۱	آمدیم (۲)
۴	۱۳۸	آن	۳	۱۱۹	آمدیم
۱۲	۱۶۳	آن	۶	۳۴	آمدی و تخت گیر
۲	۵۴	آن آب چو کشتی شدم	۲	۷۶	آمزش حق ساختم
۴	۵۸	آن آب دوا ساخته	۱	۲۷	آمزش مشتی غبار
۲	۱۷۵	آن آب دو چندان شود	۱	۴	آموختگان ازل
۱۲	۱۵۹	آن آب قفایی نخورد	۱۳	۱۷۴	آموختند
۸	۱۶۰	آن آستی برفشاند	۱۳	۶۹	آموختنست
۱۰	۱۶۲	آن آشتی	۱۱	۱۳	آموخته
۴	۲۴	آن آفتاب	۱۳	۳۵	آموخته
۳	۷۲	آن امید	۵	۱۶۲	آموخته
۹	۸۴	آنان که به دریا درند	۵	۱۷۳	آموخته
۸	۱۷۰	آنان که بسی دیده اند	۱۲	۱۴۶	آموخته غمازی
۱	۵۳	آن ادب آموز مرا کرد رام	۷	۵۳	آموده کرد
۵	۱۸۰	آن او	۲	۹۴	آموزتست
۲	۵۴	آن باد بهشتی شدم	۳	۳	آموز درون پروران
۷	۱۷	آن بارگاه	۱	۳۵	آموز کن
۱۲	۱۹	آن بارگاه	۱۰	۸۰	آموزگار
۷	۸۲	آن باره چنان گرم گشت	۲	۴۷	آمیختم
۱	۱۷	آن باز کبوتر نمای	۲	۸۶	آمیختم
۱۱	۱۱۸	آن بچنین عمر نیاید بدست	۱۰	۸۶	آمیختم
۶	۳۶	آن بدر آورده ز غزنی علم	۳	۱۱۱	آمیختند
۴	۱۴۱	آن بدره هوا در هوا	۱۰	۱۱۷	آمیختند
۷	۷۱	آن بدعاها بوجود آمده	۸	۱۹	آمیخته
۱۰	۱۷۹	آن بر سر زانو نشست	۶	۵۹	آمیخته
۵	۵۷	آن بر کشید	۸	۷۰	آمیخته
۷	۱۶۸	آن بر ملاست	۵	۷۸	آمیخته

ب	ص		ب	ص	
۳	۲۶	آنجا چراست	۱۰	۸۲	آن بر نگشت
۸	۶۶	آنجا چو ماه	۱	۱۳۸	آن بری از خانه که آورده‌ای
۱۰	۳۹	آنجا که بر آرد علم	۱۳	۱۳۶	آن بعلاج از تن خود زهر برد
۱۱	۳۷	آنجا که بود پای تو	۵	۷۰	آن بگهر هر کدر و هم صفی
۱	۱۹	آنجا که پسندید نیست	۱۰	۱۴۰	آن بند بود
۱۰	۱۴۲	آنجا که جهان بینست	۱۳	۱۴۰	آن بند را
۸	۱۰۵	آنجا که خبر داشتی	۱	۴۸	آن بود
۹	۲۰	آنجا که دل سنگ بود	۱	۶۹	آن بود
۱	۲۴	آنجا که صبا تاخته	۷	۱۳۵	آن بود فرزانه را
۴	۱۴۶	آنجا که علم برزند	۱۰	۸۶	آن بود که بگریختم
۱۵	۸۶	آنجا که فراخی رسید	۸	۵۷	آن بوم شده پیکرش
۱۱	۹۷	آنجا که قضا ساز کرد	۲	۲۳	آن بوم شده مشک بار
۲	۱۰۹	آنجا که نظر جسته بود	۹	۲۵	آن بوی برد
۱۴	۱۲۰	آنجا که نظر کرده بود	۷	۳۶	آن بهترست
۵	۹۰	آنجا که نظر ها کند	۳	۷۰	آن به خلافت علم آراسته
۲	۵۷	آنجا گذر آورده بود	۱	۵۱	آن بیش که افلاک راست
۴	۷۳	آنجا گریخت	۲	۱۶۱	آن بیکی جای ندارد قرار
۸	۱۵۳	آن جاه بین تا چه بود	۲	۱۵	آن پایه که سر پیش داشت
۴	۱۶۴	آن جوان	۵	۱۱۵	آن پر بهاست
۵	۴۴	آن جوی که در سینه هست	۱۴	۱۲۰	آن پرده بود
۸	۱۲۶	آن جیفه جفائی نمود	۷	۸	آن پرده بهم در نورد
۵	۱۲۶	آن جیفه گروهی نظار	۴	۱۹	آن پرده مکانی نبود
۴	۵۷	آن چشمه وضو ساخته	۲	۶۶	آن پرده نظر تنگ داشت
۱	۱۴۲	آنچه از آن مال درین صوفیست	۵	۱۹	آن پرده نظر گاه یافت
۴	۱۵۴	آنچه ازو لعل شود آن کمست	۸	۱۲۶	آن پرده نوایی نمود
۱۰	۱۶۶	آنچه بینند بر او بگذرند	۶	۱۰۹	آن پرکینت کجاست
۶	۱۱۶	آنچه بینند غیوران بشب	۶	۹۶	آن پوش چو شیر و پلنگ
۵	۱۶۶	آنچه بینی مگوی	۸	۱۵۱	آن تازه ملک تازه گشت
۱۳	۷۶	آنچه بدو بنده‌ای	۹	۱۲	آنت بشیر اینت مبشر بنام
۹	۲۷	آنچه بدو خانه نو آیین بود	۴	۴۴	آنت دهند
۲	۱۲۸	آنچه بر این قائده خرگهیست	۷	۱۰۸	آن تست
۷	۱۶۶	آنچه بشب دیده نگوید بروز	۶	۱۰۹	آن تک و دینت کجاست
۹	۸۷	آنچه بگشتیم چه برداشتیم	۱۱	۱۵۶	آنِ تو بآن در میچ
۱۱	۳	آنچه بلندست و پست	۵	۱۵۴	آن توتیاست
۹	۱۱۸	آنچه پدر گفت بدان دارهش	۱۴	۱۵۱	آن تیغ برآر از غلاف
۷	۱۰۱	آنچه ترا عافیت آید بدست	۲	۱۰۵	آنجات فرستاده‌اند

ب	ص	
۹	۷۴	آن خوش بود
۸	۹۱	آن خون کند
۴	۱۳۹	آن دادنست
۹	۱۱۸	آن دارهش
۲	۶۰	آن دانه خال سیاه
۵	۸۷	آن دانه که دهقان گشاد
۱	۲۸	آن دانه که شد هیضه دار
۱۳	۸۶	آن دانه که می پرورد
۱۰	۷۲	آن دانه گندم شده
۱۰	۱۵۳	آن دایره دیر اوفتی
۹	۱۰۵	آن دایه که پرورده ای
۷	۵۰	آن در بتوانم گذشت
۱۲	۵۰	آن در شدم
۴	۵	آن در دهن سنگ ریخت
۸	۱۹	آن در گل ما ریخته
۱۳	۴۹	آن دست بند
۲	۳۹	آن دگران آن دگرش خوانده اند
۲	۳۹	آن دگرش خوانده اند
۱	۸۱	آن دگرش گفت کزین درگذر
۷	۱۲۶	آن دگری گفت نه بس حاصلست
۱	۷۸	آن دلخوشت
۸	۷۸	آن دل کزدین اثرش داده اند
۵	۱۰۲	آن دل که جگر گریه خورد
۹	۳۴	آن دل که در او جای تست
۱۱	۹۳	آن دل که ز غم ریش بود
۹	۳۳	آن دل و آن زهره کرا در مصاف
۱	۱۶۸	آن دوخت مگر پوستین
۷	۱۵۰	آن دوست که نادان بود
۱۲	۱۵۵	آن دوست که نادان بود
۱۲	۱۶۲	آن دوستی از دشمنیست
۷	۱۵۱	آن دو سه تن را ز میان برگرفت
۱۱	۱۲۶	آن دو سه تن کرده ز بیم و امید
۱۵	۱۵۵	آن دو سه همسال او
۱	۲۱	آن دهن تنگ را
۳	۱۵۷	آن دیده اند
۳	۷۵	آن دیده تو سوی تست

ب	ص	
۹	۷	آنچه تغییر نپذیرد توفی
۵	۱۴۷	آنچه تو گفتی بترت گفته ام
۲	۱۴۲	آنچه حرامست حلالیت کنم
۱۳	۱۴۰	آنچه خدا داد به آهستگی
۱۵	۱۶۴	آنچه در این دل نهاد
۱	۱۷۹	آنچه درین حجله خرگاه نیست
۱۲	۳۵	آنچه دلم گفت بگو گفته ام
۴	۴۰	آنچه سخن پیش برد
۵	۶۶	آنچه شده باز بدل یافته
۱	۱۳۸	آنچه طمع کرده ای
۶	۱۷۰	آنچه گشائی ز در عز و ناز
۴	۸۲	آنچه مرا بارگیست
۳	۱۳۰	آنچه مقام تو نباشد مقیم
۱۱	۱۵۶	آنچه نه آن تو به آن در میبچ
۱۰	۸۱	آنچه نباید بکار
۶	۶۳	آنچه همه عمر کسی یافته
۸	۶۰	آن حقه و آن مهره دید
۲	۶۴	آن حلقه دل مشتری
۱	۴۲	آن حلقه زانو قرار
۱۳	۴۱	آن حلقه که چُستش کند
۸	۵۸	آن خار که مقصود بود
۱	۵۱	آن خاک راست
۴	۷۳	آن خاک سیاهی بریخت
۱۱	۱۰۵	آن خامه که خاریده اند
۷	۱۰۹	آن خرد گیاه خواره اید
۶	۱۴۱	آن خرده که بر من نشست
۸	۹۷	آن خشت سپر انداختند
۹	۹۷	آن خشت نقابش نبود
۹	۸۲	آن خطه قلم برگرفت
۶	۴۹	آن خلقی کو به خلافت رسید
۴	۱۵۹	آن خنده بیوقت به
۴	۱۵۱	آن خواب گفت
۵	۵۲	آن خوابه ریاضت پذیر
۴	۱۱۶	آن خواب غنیمت شمرد
۶	۹۶	آن خور و آن پوش چو شیر و پلنگ
۲	۱۰۵	آن خوری اینجا که ترا داده اند

ب	ص	
۷	۳۶	آن سگه سخن چون زر است
۱۰	۱۶۵	آن سگ دیوانه زبان کش بود
۲	۱۰۳	آن سگ نماند
۱۲	۱۸	آن سوترست
۸	۷۸	آن سوی عالم خبرش داده اند
۵	۱۷۱	آن سوی فلک می کنم
۳	۷۱	آن شاخ که بالاتر است
۸	۶۷	آن شب چون آفتاب
۱۰	۶۷	آن شب کنم
۳	۶۷	آن شب که بری داشتم
۵	۱۱۱	آن شب که جهان بی تو بود
۱۰	۱۶۸	آن شب که شیخون کنند
۱۵	۳۶	آنشب که نشینی بخوان
۱۲	۶۷	آن شب همه شب جان کند
۸	۳۶	آن شد بنه و بار من
۱۱	۷۷	آن شد سحر
۸	۱۰۵	آن شد که تو پنداشتی
۷	۱۱۹	آن شد که عدم هیچ نیست
۱۴	۶۹	آن شمع بدایمی رسی
۱۳	۶۹	آن شمع نیفر و خست
۵	۱۰۲	آن شیر سگ از شیر مرد
۷	۱۳۶	آن شیر مرد
۱۱	۶۹	آن صدر بود
۱۱	۱۲۶	آن صدف سوخته دندان سپید
۸	۶۹	آن صفت از معرفتی کرده ام
۱۰	۱۶۲	آن صلح زن داشتی
۳	۱۰۹	آن صید چنان صید شد
۱۴	۷۲	آن حذر بجایی رسید
۳	۱۱۱	آن عرض آمیختند
۲	۲۴	آن عنبر لوزان دهی
۸	۵۸	آن عود بود
۷	۱۰۲	آن غم دلش از جان گرفت
۱۱	۴۹	آن غریبی
۵	۶۶	آن فرش ازل یافته
۸	۷۱	آن قبله هر دیده
۲	۱۱۱	آن قطره که آمد برون

ب	ص	
۳	۷۱	آن دیده که بیناترست
۱	۴۱	آن دیگران
۴	۱۶۷	آن را دهد (۲)
۱۰	۱۷	آن راز ماند
۳	۱۶۵	آنرا که دلم خون شود
۱۴	۷۲	آن را که خطائی رسید
۱۴	۴۹	آن راه دو منزل شدم
۴	۱۹	آن راه زمانی نبود
۶	۹۶	آنرا همه ساله بچنگ
۱۰	۱۷۴	آن رست که به دان ترست
۳	۶۷	آن رطب آنشب که بری داشتم
۳	۱۳۷	آن روز بدین روز کرد
۱۵	۷۶	آن روز که باشد بهی
۱۳	۱۲۶	آن روز مشو خود پرست
۱۱	۱۱۹	آن روز یکی شرم دار
۵	۱۶	آن روضه باغ رفیع
۱۳	۳۰	آن روضه چون جان پاک
۱	۴۷	آن روضه که باغی نداشت
۸	۷۰	آن زد و گهواره برانگیخته
۱۲	۱۳۹	آن زر رومی که سنگ دمشق
۱۴	۱۴۰	آن زر که بر خویش داشت
۹	۱۳۸	آن زر و زربخ نسبت یکیست
۵	۳۶	آن زری از کان کهن ریخته
۹	۳۳	آن زهره کرادر مصاف
۲	۸۷	آن ساده دشت
۱	۱۷۳	آن ساده مرد
۸	۱۷۴	آن ساز که چون جان بری
۳	۱۶۱	آنست چنین دیر پای
۸	۳۶	آنست خریدار من
۹	۸۶	آنست که اکنون پرست
۱۰	۱۷۰	آنست که با خودبری
۱۲	۱۱۳	آنست که شد پیش بین
۶	۶۶	آن سجده تحیات خوان
۹	۳۴	آن سر که برو پای تست
۷	۳۸	آن سربت زین سری
۶	۱۵	آن سفر

ب	ص	
۱۱	۷	آنکه نمر دست و نمیرد تویی
۱۶	۱۵۵	آنکه وزا دوسترین بود گفت
۳	۱۱۵	آنگاه نباشی گران
۶	۲۱	آن گرفت
۳	۱۱۶	آن گرگ چو رو به بدید
۵	۱۱۰	آن گشت فلک تاج سر
۱۱	۱۳۶	آن گل پر کارتر از زهر او
۹	۵۴	آن گل که شکر خنده بود
۳	۱۵۲	آن گنج که احسان تست
۱۱	۱۴۰	آن گنج که می خواستم
۶	۷۲	آن گندم نامردمش
۶	۱۸	آن گوشه عنانش گرفت
۵	۲۸	آن گوی بچوگان خویش
۱۶	۱۲۰	آنکه از این شیوه حدیثی بگوی
۱۵	۱۵۴	آنکه و بخت آزمای
۵	۱۶۷	آن لغت دل که بیان دلست
۱	۱۴۲	آن مال درین صوفیست
۳	۵۹	آن ماه قصب دوخته
۱۰	۳۱	آن مایه که در همتست
۴	۱۴۴	آن مخور ایخواجه که آنرا برد
۸	۵۴	آن مرغزار
۹	۷۳	آن مزرعه بر مانوشت
۱۰	۱۰۳	آنم که درین دیر تنگ
۱	۱۸۰	آن من
۱۰	۱۳۱	آن موید هندو مباش
۸	۶۰	آن مهره دید
۲	۱۵۰	آن مه نورا که تو دیدی هلال
۳	۱۲	آن میم و دال
۷	۸۰	آن ناحیت صید یاب
۱	۱۰۱	آن نامزد دوستیست
۶	۶۶	آن نامه تحیت رسان
۱۴	۱۱۶	آن نحل و از این مور نیست
۱۵	۱۵۱	آن نفس از حقه این خاک نیست
۸	۵۰	آن نقب زیانم گرفت
۲	۱۶۵	آن نکنم با تو سر خنده باز
۳	۱۴۶	آن نوش یافت

ب	ص	
۹	۱۳۹	آن قوم سخا دشمنند
۳	۱۰۹	آن قید شد
۱	۶۱	آن کار به آهن کشید
۵	۱۵۶	آن کار کرد
۸	۷۵	آن کار کن
۱۱	۷۱	آن کار کیانی نداشت
۲	۱۹	آن کس که بدیده نگفت
۲	۸۴	آنکس که برین خاک زیست
۲	۱۶۸	آنکس که سبکتر گذشت
۴	۱۵۴	آن کمست
۱۱	۱۷۴	آن کن که وفا را شوی
۷	۱۰۰	آنکه اساس تو بر این گل نهاد
۲	۱۱۹	آنکه بدو گفت فلک شاد باش
۷	۱۵۶	آنکه برو پای تواند نهاد
۵	۸۸	آنکه بشارت بخودم می دهد
۹	۱۵	آنکه بمقدار ترازو نبود
۴	۱۶۳	آنکه بود پرده دار
۱۰	۸۴	آن که بدریا در سختی کش است
۱۳	۷۸	آنکه ترا توشه ره می دهد
۱۴	۱۴۸	آنکه ترا دیده بود شیرخوار
۱۳	۴۰	آنکه ترازوی سخن سخته کرد
۱	۱۰	آنکه تو آویزش
۱	۱۰	آنکه تو خون ریزش
۵	۴۳	آنکه چو سیماب غم زر نخورد
۵	۳۵	آنکه حسود است بروبی دریغ
۹	۴۱	آنکه در این پرده نوازش است
۱۰	۹۱	آنکه در این ظلم نظر داشتست
۱۳	۱۰۳	آنکه دل من غمی است
۶	۶۱	آنکه رخس پردگی خاص بود
۵	۱۴۹	آنکه رصدخانه دفتر گرفت
۳	۳۲	آنکه ز بهرامی او وقت زور
۱۳	۳۱	آنکه ز مقصود وجود اولست
۶	۱۳۹	آنکه ستانی و بیفشانش
۴	۴۳	آنکه سرش زرکش سلطان کشید
۷	۱۶۵	آنکه شود سرخ بفرقاب خون
۱۲	۴۷	آنکه عنان از دو جهان تافتست

ب	ص	
۴	۵۲	آوازه کرد
۷	۲۵	آوازه کن
۲	۱۱۲	آوازه گشت
۶	۱۷۸	آوازه نظم بلند
۱۵	۶۹	آوازه هستی نبود
۱۰	۹۵	آورد ابر سیاه
۳	۱۳۲	آورد بر
۸	۳۱	آورد چست
۳	۱۳۲	آورد سر
۱۳	۴۹	آورد از آن دست بند
۳	۸۱	آورد و فغان برگرفت
۹	۲۲	آورده ای
۹	۱۲۸	آورده ای
۱	۱۳۸	آورده ای
۲	۵۷	آورده بود
۳	۶۴	آورده پریزادگان
۱۱	۱۶۷	آورده رقیبان بار
۶	۳۶	آورده ز غزنی علم
۶	۷۹	آورده گیر
۸	۱۵۵	آورش (۲)
۸	۱۰۸	آورغریو
۱۵	۱۴۷	آور که شوی رستگار
۱۰	۸۵	آورند (۲)
۶	۱۷۵	آورند
۱۰	۲۶	آور همه را دستگیر
۲	۱۰	آوری (۲)
۳	۴۴	آوری (۲)
۷	۷۹	آوری
۹	۱۲۴	آوری (۲)
۴	۱۳۷	آوری (۲)
۱۶	۱۶۳	آوری
۲	۱۶۷	آوری آتش بود
۴	۱۱	آوریم
۶	۵۷	آورخته در پای سرو
۳	۴۹	آور به فتراک دل
۱	۱۰	آوریش

ب	ص	
۸	۱۰۲	آن نه به او بود کرد
۲	۱۱۹	آن نه تو آزاد باش
۶	۴۱	آن نه سخن پاره ای از جان بود
۱۱	۶۷	آن نه شب داج بود
۲	۱۱۹	آن نه منم و آن نه تو آزاد باش
۹	۷۸	آن نیز بیاری بدست
۶	۱۱۸	آن نیز نمائی بسی
۱۱	۸۱	آنها که نفرموده اند
۷	۸۹	آن هفت مرد
۱۵	۱۵۱	آن همنفس پاک نیست
۶	۱۵۰	آنهمه چشم از سحر
۵	۴۱	آنهمه چون پوستند
۷	۷۲	آن همه خواری که ز بد خواه برد
۱۱	۶۹	آنهمه خوبی که در آن صدر بود
۴	۷۱	آنهمه را آمده سر بر زمین
۴	۱۴۱	آن هندوی خود ترکناز
۷	۹۷	آن یافتی
۶	۹۰	آن یک دو مرد
۱۱	۲۹	آواره کن
۴	۱۷۷	آواز به یک دُر بود
۱۰	۵۸	آواز تر
۴	۴۷	آواز داد
۳	۱۷۸	آواز دهل چون کنند
۸	۱۶۲	آوازشان
۳	۹۹	آوازگان
۴	۱۳	آوازه
۱۲	۱۷۹	آوازه
۳	۱۷۷	آوازه ایست
۸	۴۰	آوازه باد
۶	۱۵۲	آوازه چیست
۱۰	۳۸	آوازه دل در نداد
۶	۷۱	آوازه شکرانه
۳	۴۵	آوازه را
۱۲	۳۸	آوازه عالم نبود
۱۱	۸۲	آوازه عدلش بجای
۷	۵	آوازه کرد

ب	ص	
۸	۱۳۵	آیین
۱۳	۱۵۳	آی
۱۵	۱۵۴	آی
۹	۸	آیت ایام را
۱۱	۱۸	آیت نوری که زوالش نبود
۱۰	۹۴	آیت نومیدی است
۷	۱۴۳	آی چرا خفته ای
۸	۱۲۴	آی چو موی از خمیر
۱۳	۹۸	آید ازین پرده راز
۶	۸۸	آید ببار
۲	۱۳۴	آید برون
۷	۱۰۱	آید بلاست
۱۰	۱۷۲	آید چو قضا بر سرم
۱۲	۵۰	آی درون تر شدم
۵	۸۶	آید روزیش ضرورت بکار
۱۳	۸۶	آید روزی که ازو بر خورد
۱۲	۴۱	آید فرقتش بسلام قدم
۳	۴۲	آید که ببوسد لبش
۷	۱۴۰	آید که دیانت دروست
۱۳	۱۷۸	آید که گنه کرده ام
۳	۹۰	آید مگر
۵	۱۲۲	آید و یکتا شود
۳	۲	آیندگان
۱	۱۲۱	آیند و اسیرت برند
۵	۲۴	آینه بیرون فتاد
۵	۱۱۲	آینه پاک شود
۷	۳۱	آینه پرداختم
۸	۳۱	آینه تابی رسد
۴	۱۲۰	آینه جهد فرا پیش دار
۸	۱۴۷	آینه چون نقش تو بنمود راست
۶	۷۰	آینه خاکیان
۱۱	۷۷	آینه دار از پی آن شهر سحر
۷	۱۴۷	آینه دار توام
۹	۱۰۶	آینه دار تواند
۵	۷۵	آینه داری بدست
۵	۳۱	آینه دل سر زانوی من

ب	ص	
۱۲	۱۱۰	آویزش پستی نداشت
۴	۱۰۴	آویزش دین تو شد
۳	۱۴۱	آویزو رها کن لجاج
۱۳	۱۶۵	آه
۳	۵۵	آه
۴	۱۰۱	آه باش
۱۳	۶۱	آه بخور از نفس روزنش
۹	۲۴	آه تست
۱۲	۱۴۰	آهستگی
۳	۱۶۱	آهستگی آمد بجای
۳	۱۶۷	آهستگی است
۳	۱۷۹	آهستگی پیشه کن
۸	۷۴	آهسته باش
۷	۱۲۱	آهسته تر این دور چند
۴	۱۶۶	آهسته دار
۱۲	۱۵۷	آهن خوری ار آهنی
۱	۶۱	آهن کشید
۹	۲۰	آهنگ بود
۹	۲۸	آهنگ داشت
۲	۶۶	آهنگ داشت
۱	۱۳۹	آهنگرند
۲	۱۰۸	آهنگر و عطار شد
۱۰	۱۷۸	آهنگرم تنگ بود
۱۰	۴۲	آهنگ سواران گرفت
۱۲	۱۵۷	آهنی
۱	۱۰۱	آهوز خشن پوستیست
۱۰	۶۲	آهوشده زنجیر شیر
۱۰	۵۴	آهوکان از شکرش شیر مست
۱۰	۱۰۹	آهوکف خنیاگران
۱۳	۱۰۸	آهوی دید فریدون شکار
۱	۱۰۲	آهو گرفت
۸	۵۴	آهو و روباه در آن مرغزار
۵	۴۰	آهوی فتراک اوست
۱	۱۰۶	آهوی فربه ندود با نزار
۴	۴۶	آهیخت چو در دایه دست
۱	۶۶	آهی نبود

ب	ص	

ب	ص	
۷	۳۱	آینه دیده در انداختن
۱۳	۱۲۶	آینه روزی که بگیری بدست
۳	۱۰۸	آینه رویت کند
۵	۱۶۶	آینه سان آنچه بینی مگوی
۶	۶۱	آینه صورت اخلاص بود
۱۱	۱۲۵	آینه عیب خویش
۶	۸۹	آینه و شانه گرفتم بدست
۱	۵۴	آی و ز خود دم مزن
۱۶	۱۲۰	آی و گنه را بشوی
۵	۱۱۸	آیی ازین تنگ نای
۹	۱۲۵	آینه پیش
۸	۱۴۷	آینه شکستن خطاست
۱۰	۱۲۵	آینه وار
۵	۴۸	آینه هر ناکسیست
۱	۱۳۴	آیی و شوی باز جای

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۱۲۶	احسان خویش	۸	۱۱۷	ایجد نه مکتب از این لوح خاک
۲	۲۰	احمد مرسل که خرد خاک اوست	۶	۳۲	ابخاز گیر
۱	۱۲	احمد نشست	۱	۹۲	ابخاز نیست
۶	۹	اخبیه گو بر مخیز	۶	۱۴۹	ابخزند
۱	۲۰	اختران	۱	۷	ابد
۱۳	۴۸	اخترزند	۱۱	۱۳	ابد آموخته
۸	۳۲	اخترست	۳	۱۱۸	ابد نیز نهایت نداشت
۱	۵۷	اختر سر سبز مگر بامداد	۳	۶۸	ابر بیاغ آمده بازی کنان
۱۰	۱۲۰	اختر شدم	۱۰	۹۵	ابر سیاه
۵	۱۴۹	اخترگرفت	۱	۱۵۹	ابر سیه برق ندارد نگاه
۷	۳۸	اختری	۶	۱۲۵	ابر که جانداروی پژمردگی است
۵	۸۶	اختیار	۴	۱۱۴	ابروی تو کاری نکرد
۶	۱۱۹	اختیار	۹	۱۳۱	ابریت نیست
۱	۱۰۸	اخلاص بنامت شود	۱۳	۱۰۰	ابریشم بادامه نیست
۶	۶۱	اخلاص بود	۲	۱۴	ابلق بتمامی رسید
۴	۶۳	ادای درست	۱	۱۴	ابلق بدست
۶	۵۲	ادب آغاز کرد	۲	۱۷۱	ابلق ختلی درآر
۱۳	۳۵	ادب آموختم	۱۳	۷	ابلق زند
۵	۱۷۳	ادب آموخته	۸	۱۱۵	ابله زیرک فریب
۶	۹۴	ادب آموز تست	۹	۷۱	ابلیس داغ
۱	۵۳	ادب آموز مرا کرد رام	۱۴	۱۵۰	ابلیس وار
۱	۳۵	ادب آموز کن	۱۰	۶۱	ابنای جنس
۴	۱۳	ادب آوازه	۷	۳۲	ابنای جود
۱۵	۹۸	ادب افروخته	۵	۴۲	اییات چست
۱۴	۱۱۵	ادب بر سر ره داشتی	۹	۱۶	اتفاق
۹	۶	ادب بود ادب کردمش	۷	۱۱۷	اثر
۹	۱۷۲	ادب بین که چه فرمایدش	۶	۱۰	اثر خاک تواش توتیاست
۳	۵۱	ادب پیش او	۲	۲۳	اثر خاک تو مشکین غبار
۱۲	۸۶	ادب چیست وفا کاشتن	۸	۷۸	اثرش داده اند
۶	۱۶	ادب خوانده ز سبع سما	۵	۶۹	اثر نور سحر یافتم
۱۰	۲۸	ادب خود نگاه	۵	۹۰	اثرها کند
۸	۱۶۶	ادب دیده	۹	۸	اجرام را
۵	۴۹	ادب ریزشی	۱۲	۲۵	اجری که زیادت خوردند
۱۱	۱۲۰	ادب زیر نقاب منست	۱۱	۹۴	اجل آرد پیام
۱	۱۴۴	ادب ساز را	۱	۷	احد
۱۱	۱۷۹	ادبش باشد برخاستن	۳	۱۵۲	احسان تست

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۱۹	از آن بارگاه	۴	۱۷۹	ادبش دوریست
۱۰	۸۲	از آن برنگشت	۹	۶	ادب کردم
۵	۵۷	از آن برکشید	۳	۱۶۸	ادب گردکن
۷	۳۶	از آن بهترست	۵	۷۶	ادب من بشراری بکن
۱	۵۱	از آن پیش افلاک راست	۱	۵۳	ادبی را غلام
۲	۱۵	از آن پایه که سرپیش داشت	۹	۵۷	ادیم
۱۴	۱۵۵	از آن پویه درآمد ز دست	۳	۶۲	ادیم
۴	۴۴	از آنت دهند	۸	۴۹	ادیمت ز سهیل دلست
۲	۱۰۵	از آنجات فرستاده اند	۱۳	۷۲	ادیم تو شست
۱	۱۹	از آنجا که پسندید نیست	۴	۷۲	ادیمش چو کاه
۱۰	۱۴۲	از آنجا که جهان بینی است	۱۰	۱۷۶	اریشکنم افزون شوم
۹	۲۰	از آنجا که دل سنگ بود	۲	۱۴۸	ار تو نخواهی دریغ
۱۵	۸۶	از آنجا که فراغی رسید	۳	۴۳	ارچه بیالترند
۱۱	۹۷	از آنجا که قضا ساز کرد	۷	۲۷	ارچه بنام تو یست
۲	۱۰۹	از آنجا که نظر جسته بود	۱	۱۶۶	ارچه درو نوشهاست
۵	۹۰	از آنجا که نظر ها کند	۵	۱۱۷	ارچه ز جان خوشترست
۵	۴۴	از آن جوی که در سینه هست	۶	۱۱۷	ارچه زکار گلیم
۱	۲۹	از آن چاه عیانی ندید	۵	۱۶۱	ار خرنه ای
۸	۶۳	از آن حجره که پرداختند	۲	۲۴	ارزان دهی
۱	۴۲	از آن حلقه زانو قرار	۶	۴۳	ارزان مکن
۶	۱۴۱	از آن خرده که بر من نشست	۱۲	۴۴	ارزم که غریب آمدم
۹	۸۲	از آن خطه قلم برگرفت	۱	۱۳۳	ارطلب دل کنی
۴	۱۵۹	از آن خنده بیوقت به	۴	۷	ارم افسانه ایست
۵	۵۲	از آن خواجه ریاضت پذیر	۱۰	۷۱	ارمش یک نفس آرام نی
۵	۱۱۷	از آن خوشترست	۵	۳۲	ارمن و هم شاه روم
۱	۲۸	از آن دانه که شد هیضه دار	۳	۲۹	ارنی شکست
۱۰	۱۵۳	از آن دایره دیر اوفتی	۲	۴۷	از آب جگر انگیختم
۹	۱۰۵	از آن دایه که پرورده	۳	۱۱۵	از آب و نان
۱۳	۴۹	از آن دست بند	۸	۱۰۴	از آتش برآر
۱	۷۸	از آن دلخوشست	۷	۸۶	از آدمی
۱۲	۱۵۵	از آن دوست که نادان بود	۸	۸۶	از آدمیان برده اند
۳	۷۱	از آن دیده که بیناترست	۱۰	۲۵	از آسودگان
۱۰	۱۷۴	از آنرست که به دان تراست	۱۰	۲۵	از آلودگان
۳	۱۳۷	از آنروز بدین روز کرد	۱۰	۱۷	از آمیزش خود باز ماند
۱۱	۱۱۹	از آنروز یکی شرم دار	۳	۷۹	از آن (۲)
۱۲	۱۸	از آنسوترست	۲	۵۴	از آن باد بهشتی شدم

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۱۵	از این پیشه که پیشت کند	۳	۷۱	از آن شاخ که بالاترست
۱۰	۹۳	از این پی که جهانگیر یست	۸	۳۶	از آن شد بنه و بار من
۳	۲۹	از این جام تهی دید دست	۸	۱۰۵	از آن شد که تو پنداشتی
۱۴	۱۱۷	از اینجای چیست	۱۳	۶۹	از آن شمع نفروختست
۱۳	۱۱۷	از این جایگاه	۱۴	۷۲	از آن عذر بجایی رسید
۹	۱۷۴	از این دام که خونخواره ایست	۴	۱۵۱	از آن فتنه در اندیشه حفت
۵	۶۵	از این دسته ریحان شده	۱۱	۴۹	از آن فربهی
۴	۱۳۷	از این روز بروز آوری	۱۲	۱۳۶	از آن گل که فسون خوان بداد
۹	۱۰۷	از این روی به زندان نشست	۶	۱۸	از آن گوشه عنانش گرفت
۱۶	۷۸	از این قوم مهین پیشه ایست	۱	۱۴۲	از آنمال درین صوفیست
۷	۸۱	از این کار دست	۱۰	۳۱	از آن مایه که در همتست
۸	۱۱۷	از این لوح خاک	۳	۱۲	از آن میم و دال
۷	۹۹	از این مرغ طبیعت خراش	۱	۱۰۱	از آن نامزد دوستیست
۵	۱۴۳	از این مرکز خورشید گرد	۵	۶۵	از آن نرگس فتان شده
۳	۵۳	از این مصر زلیخا پناه	۶	۱۳۹	از آن نیست که نستایش
۳	۲۳	از باد سلیمان به است	۷	۹۷	از آن یافتی
۲	۷۱	از باغ بهشت آمده	۱۲	۴۸	از آن یکنفس
۴	۲۵	از باغ تو بوئی بیار	۷	۲۵	از آوازه کن
۹	۴۴	از بال سرافیل ساخت	۲	۲۳	از اثر خاک تو مشکین غبار
۵	۳۶	از بحر نوانگیخته	۱۵	۹۸	از ادب افروخته
۳	۱۱۲	از بدی چشم تو کوکب نرست	۱	۱۳	از آلف آدم و میم مسیح
۵	۲۶	از برد یمانی برآر	۱۱	۱۱۹	از امروز نه شرمسار
۹	۹۸	از برش	۶	۱۶	از انبیا
۹	۵۶	از برگ ترنج آسمان	۱۲	۸۰	از او بامداد
۱۰	۱۴۵	از بس آتش که طبیعت فشانند	۵	۶۷	از او بیش بود
۱۰	۱۰۱	از بند خود آزاد باش	۱۱	۱۴۱	از او درگذشت
۶	۲۱	از بن دندان سر دندان گرفت	۱۷	۱۳۶	از این آب و خیالات او
۴	۲۱	از بن دندان شده دندان کنان	۱۲	۱۰۴	از اینان به اوست
۴	۶۰	از بنه دل که بفرسنگ داشت	۸	۱۱۵	از این ابله زیرک فریب
۳	۵۶	از بوسه سنبل بزخم	۶	۸۲	از این امر و ولایت که هست
۱	۱۲۲	از بوی رست	۶	۷۵	از این بی نمکی درکشی
۸	۷۷	از بهرست	۵	۱۷	از این پایه فیروزه فرش
۱۷	۱۴۰	از بهر چراغش نماند	۱۳	۹۸	از این پرورده راز
۹	۱۷۴	از بهر چنین چاره ایست	۶	۱۸	از این پرده میانش گرفت
۱۱	۸۰	از بهر زناشوهریست	۶	۱۰۷	از این پرده نوایی مزین
۳	۱۲۱	از بهر عدم توشه کن	۷	۱۰۷	از این پرده و بیدار شو

ب	ص	
۵	۴۶	از پس سودای شب اندیشه ناک
۹	۱۱۰	از پیشتران وجود
۶	۱۴۳	از پی صاحب خبرانست کار
۱۳	۱۱۶	از پی فردا علفی می کشد
۴	۴۲	از پی لعلی که برآرد زکان
۲	۹۹	از پی ما دست گزین کرده اند
۹	۲۲	از پی مازله چه آورده ای
۱	۹۷	از پی مثنی جو گندم نمای
۱۰	۱۱۷	از پی معجون دل آمیختند
۷	۶۲	از پی نقلان می بوسه خیز
۱۰	۵۷	از تیش دل خفقان یافته
۵	۱۴۱	از ترک نبرده ست کس
۱۳	۱۶۷	از تف این بادیه جوشیده
۱۳	۱۳۶	از تن خود زهر برد
۳	۱۰۰	از تو بشویند پاک
۱۴	۹۱	از تو بما بین که چه خواری رسد
۸	۷۳	از توبه لطافت گرفت
۶	۷	از تو توانا شده
۳	۱۳۸	از تو ستانند باز
۱۱	۳۴	از تو شکایت به شکایت شده
۱۴	۹۲	از توشه بی توشه
۷	۸۳	از تو عمل خواستند
۸	۳۳	از تو کند بیشتر اندیشه
۱	۱۱۲	از تو مجرد ز می و آسمان
۱۵	۴۸	از تو نیلاید بتوی هیچکار
۸	۲۷	از تو و آدم بعمارت رسید
۱	۲۳	از تو یافت
۲	۲۷	از تو یکی پرده برانداختن
۱۳	۷۸	از تو یکی خواهد و ده می دهد
۴	۹۰	از تیر تظلم بترس
۴	۵۶	از تیر خار
۹	۱۲۵	از جامه پر خون تست
۶	۴۱	از جان بود
۸	۱۰۷	از جان کنی
۷	۱۰۲	از جانگرفت
۱۱	۲۲	از جای برد

ب	ص	
۱	۱۰۷	از بهر قوت
۶	۹۵	از بهر گل نوبرست
۷	۹۸	از بهر گنج
۱۲	۱۴۵	از پاکی عنصر شود
۱۲	۴۳	از پای نشاید نشست
۱۱	۱۱۰	از پرده بدر نامده
۱۰	۵۳	از پرده برون آمدن
۳	۱۰۷	از پرده برون آمدی
۳	۴۱	از پرده پیغمبرست
۱	۱۰۴	از پرده گرد آشکار
۱۲	۱۵۹	از پس آن آب قفائی نخورد
۶	۶۴	از پسته عتاب رنگ
۱	۱۳۲	از پس دامن فکن این دام را
۱۱	۱۴۲	از پس مرگش نخورد دام و دد
۱۰	۱۰۴	از پس نشد
۸	۱۲۱	از پس هر شامگهی چاشتیت
۲	۹۲	از پله پیره زن
۵	۳۰	از پوست برون خوان تویی
۱	۲۷	از پی آموزش مثنی غبار
۵	۱۱۵	از پی آن پربهاست
۳	۷۵	از پی آن دیده تو سوی تست
۱۲	۱۱۶	از پی آنست که شد پیش بین
۱۱	۷۷	از پی آن شد سحر
۵	۱۱۰	از پی آن گشت فلک تاج سر
۸	۹۸	از پی این رزق و بالم مکن
۱	۱۴	از پی باز آمدنش پای بست
۱۵	۹۲	از پی بیداد پدید آمدی
۴	۱۵	از پی تاج سرش
۳	۱۱	از پی تست اینهمه امید و بیم
۹	۱۵۸	از پی تو غم نخورد غم مخور
۶	۹۵	از پی خاکسترست
۸	۱۱۰	از پی خدمت چه کمر بسته
۱۲	۷۷	از پس خوش خواب تست
۶	۶۸	از پی خونریز شد
۱۱	۸۰	از پی رامشگریست
۱۲	۹۲	از پیرزنی یاددار

ب	ص		ب	ص	
۳	۷۶	از خجلان در گذر و درگذار	۸	۱۰۸	از جرس نفس برآور غریو
۹	۱۱۲	از خر بهست	۱۶	۱۱	از جرم که خواهنده ایم
۱۴	۳۲	از خرمی	۶	۱۶۲	از جگر افسرده تر
۵	۱۳۳	از خط این دایره بیرون شوی	۸	۷۲	از جگر افسردگیست
۴	۱۳۳	از خط این دایره در خط مباش	۱۳	۱۵۵	از جمله آزادگان
۶	۹۷	از خلق طرف گیر بود	۲	۹۸	از جمله پیران شمار
۹	۱۴۱	از خلل آبستن است	۲	۴۱	از جمله خویشان شوند
۷	۶۶	از خنده ترکان شکر	۲	۲۱	از جمله دندان بهاست
۱	۶۶	از خنده که راهی نبود	۵	۱۰۵	از جمله عالم عزیز
۴	۵۳	از خواب چو بر دوختند	۳	۹۹	از جنبش این تازگان
۷	۱۴	از خواب عنان تاب گشت	۱۱	۷۸	از جوهر این کهریا
۱۰	۱۸	از خود بدر آمد تمام	۸	۶۸	از جوی جست
۱۰	۱۰۱	از خوردن خود شاد باش	۵	۱۹	از جهت بی جهتی راه یافت
۱۴	۱۳۶	از خون دل آدمیست	۶	۵۶	از چابکی
۶	۱۵۱	از خوی تو خوشتر سود	۸	۱۳۳	از چاه نگهداشتن
۷	۹۲	از داد پسندی گرفت	۱۱	۳۶	از چرخ و کهن زادتر
۱۱	۱۰۹	از داغ بلندان بلند	۸	۳۹	از چرخ و کهن زادتر
۴	۶۱	از داغ من	۱۱	۱۴۵	از چرک غرض پاک نیست
۱۲	۱۲۰	از دامن من دور باد	۳	۵۷	از چشم حور
۱۰	۷۷	از دایره بیرون ترست	۷	۶۶	از چشم غزالان نظر
۷	۱۸	از در تعظیم سرای جلال	۱۲	۴۹	از چشمه چشم آب سرد
۹	۲۰	از درج تنگ	۸	۱۳۰	از چمن انگیزخته گل رنگ رنگ
۶	۱۲۲	از درد ما	۱۰	۱۳۶	از چمن باغ یکی گل بجید
۲	۱۴۸	از درم و دولت و از تاج و تیغ	۲	۵۳	از چو منی سربهزیمت نبرد
۳	۴۴	از دست بلندآوری	۶	۲۴	از چه (۲)
۱۴	۴۲	از دست به انگشت پای	۷	۱۶۴	از چه خزان کرده
۱۳	۴۲	از دست تو چو رسته اند	۱۵	۱۵۵	از حادثه حال او
۷	۹۸	از دست رنج	۴	۱۴۲	از حرص و حسد پاک نیست
۱۱	۱۵۵	از دشمن معنی مجوی	۸	۹	از حرکات و سکون
۶	۱۶۲	از دل خود مرده تر	۲	۶۴	از حلقه انگشتی
۲	۱۳۵	از دل دانش فروز	۲	۴۹	از حلقه در بردرد
۳	۵	از دل دریاگشاد	۷	۵۳	از خار غم آسوده کرد
۸	۱۰۰	از دل روشن پذیر	۱۰	۶۴	از خارها
۱	۱۶	از دم سیسنبری	۵	۱۶۹	از خاک نبودی هنر
۱۱	۷۹	از دماغ	۴	۹۱	از خاک برویم کشید
۳	۶۹	از دم	۱	۱۳۸	از خانه که برآورده

ب	ص	
۹	۴۵	از سحر حلال منست
۷	۴۰	از سخن (۲)
۸	۴۰	از سخن آوازه باد
۴	۱۳	از سخن او ادب آوازه
۹	۱۱	از سخن خام خویش
۱۰	۱۷۹	از سر آن بر سر زانو نشست
۱۱	۱۰۵	از سر آن خامه که خاریده اند
۲	۱۳۹	از سر آن رخنه فروشد بجاه
۳	۱۶۱	از سر آنست چنین دیر پای
۱۴	۷۹	از سر انصاف جهان را گرفت
۸	۵۲	از سر این رشته پای
۹	۱۱۲	از سر بهست
۱۳	۹۲	از سر بیچارگان
۱۳	۱۴۷	از سر بیدادگری گشت باز
۹	۷۲	از سر تا پای دهن باز کرد
۴	۱۱۰	از سر تا دم کمری بیش نیست
۱۰	۴۲	از سر خواران گرفت
۹	۲۲	از سر خوانی که رطب خورده
۶	۱۵	از سرطان تاج و زجوزاکمر
۱۰	۴۶	از سر طنابی
۱	۵۹	از سر گرفت
۱۵	۸۳	از سر مویش سر موی نگشت
۱۲	۱۶۶	از سر مویند و ز تن پوستند
۷	۸۶	از سر نامردمی
۳	۶۲	از سر نطع ادیم
۶	۱۰۸	از سروریست
۳	۱۳۵	از سر همخانگی
۵	۲۱	از سنگ خونابه شست
۲	۹۷	از سینه خود کن جو آب
۱۱	۵۴	از شاخ گیاهان غزال
۱۱	۵۳	از شتاب
۱۰	۴۳	از شرع بدانجا رسد
۳	۵۲	از شرم سرافکنندگی
۷	۱۲۲	از شغل تو ساکن شود
۲	۶۹	از شفقت من خون گریست
۷	۵۹	از شکرش شرمسار

ب	ص	
۱۲	۴۷	از دو جهان تافتست
۱۰	۷۷	از دو جهان قدر تو افزون ترست
۱۴	۸۴	از دور نشان می دهند
۹	۱۶۷	از دوستیش واگذار
۲	۱۵۱	از دولتیان دیار
۱۲	۶۴	از دهن گل چکید
۳	۱۴۱	از ده ویران که ستاند خراج
۵	۱۴	از دیده عماریش کرد
۲	۱۹	از دیده نباید نهفت
۱۲	۷۳	از راحت پالانگرس
۷	۷۲	از راه برد
۱۰	۴۷	از راه زنان حواس
۹	۹۰	از راهشان
۶	۱۰۱	از راه عنایی رسید
۱۲	۲۶	از راه عنایت کنی
۸	۶۱	از راه یقین رفتم
۱۱	۵۶	از رشته آن سبز خوان
۹	۵۲	از رشته نخواهد برید
۱۲	۶۶	از رشک داشت
۱۰	۳۳	از رقت
۱۱	۱۲۲	از روق ماتم چراست
۶	۹۳	از روق نماند
۷	۶۹	از روز طریهای تو
۱۲	۶۱	از روزگار
۱۱	۷۵	از روز مظالم چه کرد
۳	۱۰۵	از روزی خود کس نخورد
۷	۱۰۳	از روغن اعضای ما
۳	۱۰۷	از ره این پرده فزون آمدی
۷	۲۰	از رهگذر گوهرش
۱۰	۱۲۳	از زر و زور
۵	۹	از زمی این پشته گل بر تراش
۹	۳۳	از زهره زند با تو لاف
۱۳	۱۶۹	از سال خویش
۲	۱۶۲	از سایه منافق ترند
۴	۶۱	از سبزه و از باغ من
۹	۱۳۴	از سپهر و تیغ وی اندیشه نیست

ب	ص		ب	ص	
۴	۵۹	از فرق نمک یافته	۳	۸	از شکم افتاده بود
۱	۱۲۳	از فلک تیز گشت	۱۰	۱۲۲	از شما (۲)
۴	۱۲۴	از فلک و راه مجره اش مرنج	۳	۱۶۲	از شمع و گره تر ز عود
۲	۱۷۴	از قافله واپس تریم	۹	۴۴	از شهر جبریل ساخت
۶	۱۱۳	از قاقم و قندز جد است	۵	۱۰۲	از شیر مرد
۱	۹۸	از قالب دیگر بز	۴	۶۷	از شیفتگان دور داشت
۱۲	۳۵	از قالب نو ریختم	۱۲	۶۵	از صبر تهی دست ماند
۱۰	۱۴	از قلب سبکتر شده	۴	۱۶۹	از صومعه بیرون نهند
۱۲	۱۶۱	از قلب نو آراستند	۱۰	۶۰	از طاقت من درگذشت
۱۱	۱۴۶	از قمر اندوخته شب بازی	۱۰	۱۴۸	از طایفه زیرک ترند
۸	۸۴	از کار بشتنگ آمده	۱	۵۹	از طرفی برگرفت
۱۴	۴۲	از کار سخن واگشای	۲	۲۶	از طرفی رخنه دین می کنند
۴	۹۸	از کار و گرانی مکن	۱۲	۸۱	از ظلم چرا بدکنم
۱۰	۶۴	از کارها	۵	۱۴۰	از عالم کوتاه گرد
۲	۱۶۷	از کاسه دل خوش بود	۴	۸۰	از عدل تو گیرد قرار
۱۱	۱۷۷	از کان غیب	۴	۸۰	از عدل شود پایدار
۵	۳۶	از کان کهن ریخته	۱۳	۳۴	از علمت شقه ای
۱	۷۰	از کتم عدم ساز کرد	۹	۵۵	از علم سرخ و زرد
۶	۱۱	از کجا	۷	۵۸	از علم شاخسار
۱	۸	از کشش نام تو	۷	۱۱۶	از علم صبح سبک سایه تر
۸	۹۰	از کشفی کم نیند	۲	۱۱۰	از عهد پستندیده تر
۹	۱۰۸	از کشمکش رستخیز	۹	۸۶	از عهد سلیمان بریست
۸	۱۷۴	از کف این خاک به افسونگری	۲	۱۳۴	از عهده کی آید برون
۲	۵۵	از کف موسی نشان	۹	۱۲۵	از عیب خویش
۲۵	۱۵۶	از کمر خدمت تن رسته شد	۳	۲۷	از غالیه بوی تست
۷	۱۱۰	از کمر خدمت زنبور یافت	۵	۱۸	از غایت روشن دلی
۱۱	۳۲	از کمرش لعل ناب	۲	۴۸	از غرض افزونید
۵	۱۱۵	از کمی عمر خاست	۴	۱۴۰	از غرض کار داشت
۵	۸۰	از کوکبه خسروان	۱۴	۱۵۱	از غلاف
۱	۷۵	از کوه قاف	۲	۶۰	از غم آن دانه خال سیاه
۳	۱۴۹	از کهنی مار شود ازدها	۱۱	۴۹	از غم تهی
۱۴	۱۴۵	از کیل و ترازوی تو	۸	۶۴	از غمزه و خالی چنان
۴	۱۵۳	از گربه مطبخ مترس	۱۱	۷۱	از غم کار تو رهایی نداشت
۶	۱۲۲	از گرد ما	۳	۶۹	از غم
۹	۶۰	از گردن جانم گشاد	۹	۱۲۵	از غیب خویش
۲	۱۰۲	از گردنش	۸	۱۱۵	از فتنه بود ناشکیب

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۲۲	از مکر تو ایمن شود	۷	۴۴	از گرم روی کم نکر
۸	۳۴	از ملکان چون نستانی خراج	۱۳	۱۴۰	از گره آن بند را
۱۴	۹۱	از ملکان قوت و یاری رسد	۱	۱۵۵	از گره کار جهان ساده شو
۲	۳۷	از ملکانی که وفا دیده‌ام	۵	۱۶	از گل آن روضه باغ رفیع
۵	۶۷	از من صد از او بیش بود	۶	۱۵۴	از گل اصلی نرود رنگ و بوی
۱۱	۹۱	از من و از روح من	۱۲	۱۷۴	از گل انصاف گیاهی دروست
۱۳	۱۰۴	از من و تو هر که بدان درگذشت	۱۰	۲۱	از گل او برخوردارند
۴	۲۵	از مهر تو مویی بیار	۶	۱۳۸	از گل او برخورداری
۲	۸۳	از مهر و زکین سردباش	۵	۸۳	از گناه
۱۲	۱۲۱	از میان	۴	۱۲۳	از گوهر و دل پر نهنک
۴	۱۷۰	از میان	۱	۱۲۲	از گوی رست
۷	۱۵۱	از میان برگرفت	۹	۵۵	از لاجورد
۲	۱۲	از میم داد	۱	۴	ازل
۶	۵۶	از نازکی	۵	۶۶	ازل یافته
۱۲	۱۷۹	از نظر هر کهن و تازه‌ای	۹	۱۹	ازل با نفسش همنشین
۱۲	۶۴	از نفس دل رمید	۳	۵	از لب خضره گشاد
۱۳	۶۱	از نفس روزنش	۱۱	۱۳	ازل تا ابد آموخته
۴	۲۷	از نفسش بوی وفایی ببخش	۴	۲۸	ازل ساختند
۱	۴۶	از نفسش تنگتر	۱	۱۰۵	ازل ساختند
۱۲	۷۳	از نفس مجمرست	۲	۱۸	ازلی بایش
۱۰	۱۲۵	از نفس عیب‌دار	۲	۱۱۸	ازلی داشتی
۱۰	۳۶	از نقش باغ	۷	۷۷	ازلی نور که پرورده‌اند
۴	۶۷	از نور داشت	۷	۱۵۳	از مادرگران بوده‌اند
۶	۶۹	از نور سحرگاه یافت	۴	۱۱۷	از ماکسی
۲	۱۶۲	از نور موافقت‌ند	۶	۴۴	از ما برد
۳	۱۴۹	از نوب انگور بود توتیا	۱۴	۷۸	از مایستانت نیست
۹	۱۵۹	از نیک و بد اندازه	۹	۱۴۲	از محتشمی بهترست
۵	۷۳	از نیل خم آسمان	۱۰	۸۳	از محتشمی دور باش
۶	۷۳	از نیل فلک شسته شد	۱۴	۳۲	از مردمی
۱۳	۸۶	ازو بر خورد	۸	۸۹	از مردمی تو شرمسار
۷	۳۹	ازو تافتند	۸	۸۱	از مردن و فردای گور
۱۲	۱۰۴	ازو خواه که روزی ده است	۹	۱۴۸	از مرسله زیباترست
۵	۱۰۹	ازو درگذشت	۳	۵۶	از مژه غنچه لب گل بزخم
۵	۶۸	از ورق آفتاب	۱۳	۴۴	از مصطبه آزاد شد
۱۰	۱۱۱	از ورم رگ زدنت رسته بود	۸	۶۹	از معرفتی کرده‌ام
۴	۴	ازوست (۲)	۵	۳۰	از مغز درون دان تویی

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۱۳	ازدهاست	۱۲	۱۴۳	از و سر مکش
۷	۱۶۸	ازدهاست	۱	۳۲	ازو عالیست
۹	۱۰۱	ازدرها گنج راست	۳	۱۲۱	ازو گوشه کن
۷	۱۰۰	اساس تو بر این گل نهاد	۲	۱۳۹	ازو همت قارون کلاه
۹	۳	است (۲)	۶	۱۳	ازو یافته پروردگی
۳	۴	است (۲)	۱۰	۲۷	از هر دویی
۱۰	۷	است (۲)	۶	۱۱۸	از هر کسی
۵	۱۱	است (۲)	۹	۷۱	از هشت باغ
۱۲	۱۸	است (۲)	۷	۷۰	از هفت فلک یاره دار
۳	۳۰	است (۲)	۴	۹۰	از همت مردم بترس
۱	۳۲	است (۲)	۴	۷۵	از همه چون هیچ مجرد شدی
۸	۳۲	است (۲)	۴	۷۶	از همه رد گشته ام
۱۵	۳۲	است (۲)	۲	۱۱	از همه سازنده ای
۱۰	۳۳	است (۲)	۱۰	۸۹	از هنر آزاد نیست
۸	۴۱	است (۲)	۸	۸۹	از هنر بیوه زنی شرم دار
۷	۴۵	است (۲)	۱۶	۴۸	از یار نیست
۱۳	۴۷	است (۲)	۹	۸۹	از یکرزی
۷	۴۹	است (۲)	۶	۱۰۳	ازین
۱۰	۵۲	است (۲)	۸	۱۱۵	ازین ابله زیرک فریب
۱۳	۶۷	است (۲)	۷	۹۱	ازین بیش زبونی کجاست
۹	۶۹	است (۲)	۵	۱۱۸	ازین تنگنای
۸	۷۲	است (۲)	۱۰	۱۱۵	ازین پیشه که پشت کند
۱۱	۷۳	است	۱۲	۱۶۹	ازین چنبر سر چون بری
۹	۷۷	است (۲)	۲	۱۳۲	ازین حجره دری بازکن
۲	۷۹	است (۲)	۹	۴۱	ازین حجزه سرایش است
۸	۷۹	است (۲)	۱۲	۱۲۲	ازین خم بدر انداختن
۱۰	۷۹	است (۲)	۱۳	۱۲۲	ازین خنبره دودناک
۱۱	۸۳	است (۲)	۸	۱۴	ازین دامگه
۱۳	۸۴	است (۲)	۱۳	۱۴۲	ازین راه زنداشتیست
۱۰	۹۰	است (۲)	۲	۱۳۲	ازین سازکن
۱۰	۹۳	است (۲)	۸	۶۹	ازین شب صفتی کرده ام
۱۰	۹۴	است (۲)	۱	۹۲	ازین غارت ابخاز نیست
۸	۱۰۱	است (۲)	۵	۱۱۳	ازین فندق سنجاب رنگ
۸	۱۰۳	است (۲)	۱۱	۷۳	ازین مایه که سودش تراست
۱۲	۱۰۶	است (۲)	۶	۱۰۴	ازین منزلی
۱۰	۱۰۸	است (۲)	۳	۱۴۹	ازدها

ب	ص	
۴	۱۷۹	است (۲)
۷	۸۶	است آدمی از آدمی
۱۲	۱۷۱	استادیم
۵	۱۶۸	استادیی
۵	۱۸۰	است آن او
۱۳	۷۶	است آنچه بدوینده ای
۱۳	۷۶	است آنچه بدوزنده ای
۴	۸۲	است آنچه مرا بارگی است
۷	۸۳	است از تو عمل خواستند
۲	۴	است این
۱	۳۹	است این سخن اینجا بدار
۵	۱۰۶	است با فسانه در
۸	۱۶۹	است بجانش سپار
۵	۳۵	است بر او بیدریغ
۲	۲	است بر او ختم کن
۵	۱۴۲	است به شیطان مده
۷	۲۶	است به مجلس شتاب
۹	۱۶۱	است به میخانه در
۶	۱۰۶	است بویرا نه در
۹	۱۶۱	است بویرا نه در
۴	۱۳۰	است بهارش مبین
۹	۱۶۷	است ترا روزگار
۹	۱۳۷	است تمنا ترا
۳	۱۶۱	است چنین دیرپای
۲	۱۴۲	است حلالیت کنم
۸	۹۸	است حلالم مکن
۸	۳۶	است خریدار من
۱۵	۳۶	استخوان
۱۲	۱۲۷	استخوان
۶	۱۵۳	استخوان
۸	۳۹	است در این ده زده آبادتر
۸	۱۱۳	است درین ره لعاب
۴	۱۰۶	است درین کارگاه
۴	۴۵	است ز تو تا کهن
۱۰	۱۴۳	است فراموشکار
۱۲	۱۳۷	است فریش مخور

ب	ص	
۹	۱۱۲	است (۲)
۱۱	۱۱۲	است (۲)
۴	۱۱۳	است (۲)
۶	۱۱۳	است (۲)
۶	۱۱۶	است (۲)
۳	۱۱۷	است (۲)
۵	۱۱۷	است (۲)
۱۱	۱۱۷	است (۲)
۵	۱۱۹	است (۲)
۵	۱۲۳	است (۲)
۲	۱۳۷	است (۲)
۱۱	۱۳۷	است (۲)
۱	۱۴۰	است (۲)
۱	۱۴۲	است (۲)
۱۰	۱۴۲	است (۲)
۸	۱۴۷	است
۸	۱۴۹	است (۲)
۴	۱۵۴	است (۲)
۵	۱۵۵	است (۲)
۶	۱۵۶	است (۲)
۱۵	۱۵۶	است (۲)
۲	۱۵۷	است (۲)
۸	۱۶۱	است (۲)
۱۰	۱۶۱	است (۲)
۱۳	۱۶۳	است (۲)
۹	۱۶۴	است (۲)
۱۲	۱۶۵	است (۲)
۹	۱۶۶	است (۲)
۱	۱۶۶	است (۲)
۳	۱۶۶	است (۲)
۶	۱۶۷	است (۲)
۱	۱۷۰	است (۲)
۷	۱۷۰	است (۲)
۱۰	۱۷۳	است (۲)
۱۰	۱۷۴	است (۲)
۱۲	۱۷۷	است (۲)

ب	ص	
۷	۱۴	اخیارگران خواب گشت
۱	۷۶	افتاد بمن برچوید
۹	۱۶۰	افتاد رای
۳	۱۷۰	افتاده
۱	۱۳۱	افتاده بجای بهشت
۳	۸	افتاده بود
۴	۱۲۶	افتاده دید
۳	۷۰	افتاده و برخاسته
۱۴	۸۳	افتاده و عذراشده
۱۳	۱۵۳	افتد بیای
۱۰	۱۵۴	افتد بخاک
۲	۱۳۳	افتی به راه
۴	۱۷۱	افراختن
۱۱	۱۳۱	افروختن
۴	۵۳	افروختند
۸	۸۸	افروختند
۱۱	۱۳	افروخته
۸	۳۵	افروخته
۱۳	۵۰	افروخته
۱۵	۹۸	افروخته
۴	۱۵۲	افروخته
۴	۵۴	افروخته تر زافتاب
۱۲	۶۱	افروخته چون نوبهار
۶	۳۸	افروز باد
۱۰	۶۸	افروز بسی داشتم
۳	۶۰	افروز تر
۱۱	۹۲	افروز تست
۲	۴۳	افروز داد
۵	۵۳	افروز شد
۲	۲۵	افروز کن
۱	۳۵	افروز کن
۱۰	۳۶	افروز نشد چون چراغ
۱۰	۹۷	افزودکار
۱۱	۱۷۶	افزون برند
۱۰	۱۰۵	افزون بود
۱۰	۱۰۵	افزون تر از این چون بود

ب	ص	
۴	۱۳۰	است قرار مبین
۹	۸۶	است که اکنون پرست
۱۳	۸۳	است که عذارش بست
۱۲	۱۳۷	است نمازش مبر
۸	۱۰۴	استوار
۶	۱۳۳	استوار
۹	۷۶	است و ترازوی رنج
۱۱	۳	است و پست
۱۰	۳۹	است و زیان نیز هم
۷	۱۴۲	است هنر توشه رو
۱	۳۲۰	اسحاق ازو عالیست
۷	۱۵	اسد انداخته
۱۴	۳۵	اسرار الهی درو
۴	۱۰۰	اسرار الهی شوی
۱۷	۱۶۳	اسرار خویش
۱۴	۱۶۴	اسرار خویش
۷	۱۴۸	اسرار درین پرده هست
۹	۲۶	اسرار شو
۷	۱۰۷	اسرار شو
۸	۱۷۵	اسم و فابندگی رایگان
۱	۱۲۱	اسیرت برند
۵	۹۸	اسیران بود
۸	۲۷	اشارت رسید
۱۱	۶۶	اشک داشت
۱۰	۶۹	اشک دو سه دلخسته شد
۵	۱۳۷	اشک فشان تا بگللاب امید
۳	۱۳۲	اشکی به ره آورد بر
۱۲	۵۴	اشهب شده
۱۲	۱۷۶	اصحاب نوح
۱	۱۸	اصلی شتافت
۹	۱۲۰	اصلیم خرافات بود
۶	۱۵۴	اصلی نرود رنگ و بوی
۲	۲۶	اطراف کمین میکند
۷	۱۷۹	اطراف مرا زیر دست
۱۳	۱۱۰	اعضا هنوز
۷	۱۰۳	اعضای ما

ب	ص		ب	ص	
۱	۱۱۱	افکند ز دریای خویش	۴	۱۴۸	افزون تر است
۳	۵۲	افکنندگی	۱۰	۷۷	افزون ترست
۶	۶۵	افکنندگی	۶	۱۷۱	افزون ترست
۱۲	۹۷	افکنندگیست	۱۲	۱۵۶	افزون ز ترازوی تست
۲	۱۲۵	افکنندگیست	۱۰	۱۷۶	افزون شوم
۲	۴۶	افکندن او لشکرش	۵	۱۳۳	افزون شوی
۷	۷۶	افکند و مرا برگرفت	۷	۱۵۴	افزون کند
۲	۵۹	افکنده	۷	۹۳	افزون گری
۸	۱۵۲	افکنده	۲	۴۸	افزونیند
۶	۳۹	افکنده ایم	۱۴	۳۴	افسار شود افسرش
۲	۷۳	افکنده این دام کرد	۴	۷	افسانه ایست
۱۰	۱۴۴	افکنده باش (۲)	۵	۱۰۶	افسانه در
۹	۵۴	افکنده بود	۸	۷۲	افسردگیست
۹	۱۵۱	افکنده به	۶	۱۲۵	افسردگیست
۹	۱۲۱	افکنده بیم	۷	۱۲۹	افسرد و چو زهره گداخت
۱۰	۱۱۹	افکنده را	۶	۱۶۲	افسرد تر
۲	۸۹	افکنده ز مردانگی	۱۴	۳۴	افسرش
۸	۱۶	افکنده سم مرکبش	۹	۱۱۲	افسوس که از سر بهست
۱۰	۱۷۳	افکنست	۵	۱۷۶	افسوسگر
۵	۵۶	افکنش	۵	۱۶۳	افسون برند
۲	۱۰۲	افکنش	۸	۱۷۴	افسونگری
۱۵	۳۶	افکن قدری استخوان	۸	۴۸	افسون مخوان
۱۵	۱۰۴	افکنند (۲)	۵	۴۵	افسون ملایک فریب
۱۱	۱۲۵	افکن هنر از عیب خویش	۵	۱۸۰	افشان او
۷	۳۳	افکنی (۲)	۳	۳۸	افشانده ام
۵	۵۱	افکنی	۸	۱۳۹	افشانده اند
۹	۸۹	افکنی	۱۱	۱۷۳	افشانده ایم
۸	۱۳۴	افکنی	۱۰	۶۶	افشانده بود
۱۸	۱۵۶	افلاس گیر	۶	۴۲	افشان مکن
۲	۱۲۱	افلاک بس	۹	۷۱	افشان وی از هشت باغ
۱۲	۱۰۳	افلاک بگشتن درند	۸	۱۶۱	افشانی است
۸	۱۲۲	افلاک را	۶	۱۲۳	افمی به زمرّد سپرد
۱	۵۱	افلاک راست	۱۳	۵۴	افمی چو زمرّد گیاهش
۱	۵	افلاک زد	۱۱	۱۵۵	افمی مجوی
۱۰	۹	افلاک شناسان بسوز	۱۰	۴۵	افکن بر آب
۲	۱۲۳	افلاک نمودار هاست	۳	۱۵	افکنند پست

ب	ص		ب	ص	
۴	۴۹	العرش جهان آفرید	۵	۷۴	افلاک نمی زبیدت
۱	۱۳	الف آدم و میم مسیح	۶	۷۰	افلاکیان
۱۱	۱۴۴	الف آراسته مجلسی	۲	۳۴	اقبال تو زر می شود
۹	۱۴۴	الف تو با وحشت سودای خویش	۱۳	۴۷	اقبال تو صاحب دل است
۲	۱۳	الف راست بعهده و وفا	۱۲	۹	اقرار جدایی دهند
۹	۱۴۴	الف عاشق بالای خویش	۱۰	۱۴۷	اقرار کرد
۱	۱۴۲	الف کوفی است	۱۵	۱۵۰	اقرار کرد
۱۱	۱۴۴	الف مفلسی	۸	۷۵	اقرار کن
۱۰	۱۴۴	الفی مرغ پرافکننده باش	۱	۱۵۱	اقصای مرو
۱۱	۴۳	الکلام	۱۲	۲۵	اقطاع که غارتگرند
۱	۲	الله الرحمن الرحیم	۴	۹۳	اقلیم خراسان گرفت
۲	۱۳۷	الله است	۲	۱۲	اقلیم داد
۷	۱۷۸	الله صباح، ای دبیر	۱۱	۶۵	اقلیم شد
۸	۱۱	الله فروخوانده ایم	۴	۳۹	اقلیم گشاینده تر
۹	۱۰۴	الله نوشت	۷	۴۹	اکدش جسمانی و روحانیست
۶	۲۳	اللهی	۹	۸۶	اکنون پرست
۹	۱۷۸	الماس که بگداختم	۱۱	۱۱۶	اکنون فرست
۱۰	۳	الملك زند جزخدای	۱۳	۱۴۶	اکنون کنم او را هلاک
۱۴	۳۵	الهی درو	۸	۴۸	اکنون مخوان
۱۰	۱۴	الهیث قفس پر شده	۱۳	۴۷	اگر این مهره آب و گلست
۴	۱۰۰	الهی شوی	۱۰	۱۷۰	اگر بدبری
۲	۱۱۴	الهیث نظرگاه بود	۷	۶۷	اگر جفت سلامت شدی
۵	۷۷	الهی طلب	۱۰	۸۰	اگر شه بود آموزگار
۲	۱۳۴	الهی کنون	۱۱	۹۸	اگر می زنی
۸	۱۵۳	اما بزیان شد چه سود	۱	۸	اگر نامدی آرام تو
۱۱	۶۷	اما شب معراج بود	۶	۱۴۰	اگر نیست امانت، دروست
۶	۱۴۰	امانت دروست	۱۰	۱۷۰	اگر نیک و اگر بدبری
۷	۷۸	امانت کجاست	۱	۳۲	اگر هست سماعیلی است
۱۴	۸۴	امان می دهند	۱۰	۴۸	اگر یار هست
۱۲	۱۲۷	امان نیست درین خاکدان	۶	۸۲	الامر چه دارم به دست
۱۱	۴۳	امراء الکلام	۱۳	۷	الحق زند
۸	۲۵	امراء کم زنند	۱۶	۱۴۷	الحق مَر
۱۲	۱۷۱	امروز به دامادیم	۱	۲	الرحمن الرحیم
۱۴	۸۱	امروز تماشای من	۱	۲	الرحیم
۱۱	۹۲	امروز توست	۹	۱۰۴	الرزق علی الله نوشت
۴	۱۷۵	امروز درین خاک نیست	۹	۱۲۱	الساعة شیء عظیم

ب	ص		ب	ص	
۷	۶۸	انداختم	۳	۱۲۳	امروز درین خاک هست
۲	۷۶	انداختم	۴	۱۰۳	امروز شکار تو کرد
۲	۲۷	انداختن (۲)	۱۱	۱۱۹	امروز نه شرمسار
۱۲	۷۹	انداختن (۲)	۶	۸۲	امر و ولایت که هست
۱۲	۱۲۲	انداختن	۷	۶۷	امشب اگر جفت سلامت شدی
۴	۱۷۱	انداختن	۴	۵۵	امید
۱	۴۵	انداختن آفتاب	۳	۷۲	امید
۶	۱۷	انداختند (۲)	۱	۷۶	امید
۴	۲۸	انداختند	۱۱	۱۲۶	امید
۹	۳۸	انداختند	۵	۱۳۷	امید
۱	۴۵	انداختند	۱۱	۱۵۸	امید
۱۰	۵۰	انداختند (۲)	۱۰	۱۱	امید تو خدای آمدم
۸	۶۳	انداختند	۴	۶۹	امیدداد
۹	۹۷	انداختند	۱۳	۷۵	امید هدایت کراست
۸	۹۷	انداختند	۳	۱۱	امید و بیم
۷	۱۵	انداخته	۱۲	۷۲	امیری سگ دربان مباش
۸	۱۸	انداخته (۲)	۱	۱۳	امی گویا بزبان فصیح
۱	۲۴	انداخته	۱۳	۷	انالحق زند
۸	۳۵	انداخته	۱	۱۲۸	انبازی او باز کش
۴	۵۸	انداخته	۲	۱۳	انبیا
۳	۶۳	انداخته (۲)	۶	۱۶	انبیا
۷	۶۸	انداخته	۴	۴۱	انبیا
۳	۸۷	انداخته	۵	۱۰۰	انبیاء
۴	۱۵۲	انداخته	۷	۱۰۱	انبیاست
۷	۱۸	انداخته دست وصال	۱۴	۳۲	انجام تراز مردمی
۳	۳۳	انداخته ست (۲)	۱۴	۱۲۲	انجم ز فلک بر کشید
۵	۹۳	انداخته ست	۶	۴۵	انجم فروز
۹	۱۴	انداخته یعنی فلک	۷	۱۶۶	انجم فروز
۹	۱۴	انداخته یعنی ملک	۱۲	۱۰۳	انجم و افلاک بگشتن درند
۵	۲۹	انداختی (۲)	۸	۱۲۲	انجم و افلاک را
۴	۱۱۸	انداختی	۱۱	۴۴	انجیر خوار
۵	۱۶۸	انداز باستانی	۱۱	۴۴	انجیر شدی صفروار
۱۰	۵۸	انداز تر	۱	۱۷۶	انجیر فام
۱۰	۱۷۲	انداز در گوهرم	۳	۳۳	انداختست
۱۱	۲۵	انداز شان	۴	۳۱	انداختم (۲)
۸	۳۷	انداز شد	۷	۳۷	انداختم

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۵۵	اندیشه تنگ	۲	۱۵۳	انداز و جهانی بگیر
۱	۳۹	اندیشه پیشین شمار	۴	۱۳	اندازه
۴	۱۵۱	اندیشه خفت	۹	۱۵۹	اندازه
۳	۴۷	اندیشه درین پند رفت	۳	۱۷۷	اندازه ایست
۷	۱۴۹	اندیشه زرگران پیر	۹	۱۷۹	اندازه بالاش نیست
۳	۱۷۹	اندیشه کن	۲	۸۵	اندازه بدر میبری
۱۴	۳۸	اندیشه که پیوسته اند	۸	۸۸	اندازه تن دوختند
۵	۱۵۷	اندیشه گیری مکن	۴	۱۵۸	اندام کرد
۹	۱۳۴	اندیشه نیست	۳	۱۲۲	اندام زمین برگشاد
۶	۱۲۸	اندیشه و غوغای خواب	۱۰	۷۱	اندام نی
۵	۱۱۷	اندیشی از آن خوشترست	۵	۱۳۲	اندر رحیل
۱۱	۸۳	اندیشی است	۷	۲۴	اندری ای گنج پاک
۳	۱۱۷	اندیشی است	۱۰	۱۶۳	اندکی
۲	۸۰	انصاف بیاد دهد	۱۵	۱۷۷	اندکی
۱	۸۰	انصاف توان یافتن	۳	۱۲۱	اندکی از بهر عدم توشه کن
۱۴	۷۹	انصاف جهان را گرفت	۴	۱۰۸	اندکیست (۲)
۷	۱۲۷	انصاف ز خصلش مجوی	۱	۱۶۸	اندوخت مگر پوستین
۱۲	۱۷۴	انصاف گیایی دروست	۵	۱۶۲	اندوخته
۱	۱۴۹	انصاف توان کم بود	۱۱	۱۴۶	اندوخته شب بازی
۹	۱۱	انعام خویش	۱۱	۸۱	اندوده اند
۳	۹۳	انفاس دار	۴	۱۴۴	اندوه جهان را برد
۸	۴۶	انفاس گون	۵	۱۲۷	انده دنیا مخور ای خواجه خیز
۱۵	۱۵۰	انکار کرد	۳	۵۱	اندیش او
۷	۱۶۳	انکار کند دشمنت	۴	۱۱۷	اندیش تراز ما کسی
۱۲	۱۱۶	انگبین	۲	۱۵۶	اندیشترین کودکی
۵	۸۱	انگشت بدن دان گزید	۱۳	۸۹	اندیش ز چرخ بلند
۱۴	۴۲	انگشت پای	۸	۱۱۷	اندیشناک
۵	۱۲۸	انگشت خورد	۱۲	۱۳۰	اندیش نه
۱۳	۲۶	انگشت دست	۲	۱۱۷	اندیش نیست
۷	۳۰	انگشت رس	۸	۳۳	اندیشه
۲	۶۴	انگشتی	۱۶	۷۸	اندیشه ایست
۱	۱۲۷	انگشتی	۳	۱۷۹	اندیشه باندیشه کن
۵	۱۲۸	انگشتی	۸	۱۵۵	اندیشه بتنگ آورش
۶	۳۰	انگشت تو بر حرف پای	۸	۱۵۵	اندیشه بچنگ آورش
۶	۳۰	انگشت سای	۷	۱۷۵	اندیشه بسودا کنند
۱	۱۶۲	انگشت شان	۲	۴۴	اندیشه به گرمی رسید

ب	ص	
۱	۱۲۸	او بازکش
۱۲	۸۰	او بامداد
۷	۱۷	او بتحیر چو غریبان راه
۱۳	۸۶	او بر خورد
۱۰	۲۱	از بر خوردند
۱۰	۱۷	او بر در آن راز ماند
۱۰	۶۹	او بسته شد
۱	۱۰۴	او بسخن در که برآمد غبار
۱۲	۷۱	او بشکافته
۱۰	۱۶۶	او بگذرند
۸	۱۰۲	او بود کرد
۵	۳۵	او بیدریغ
۱۲	۱۸	او بی عرض و جوهرست
۸	۷۵	او بین و بران کارکن
۱۱	۶	او پر زدند
۸	۶۸	او پل شکست
۶	۱۶۱	او تر نشد
۹	۳۴	او جای تست
۱۰	۳۷	اوج بلند یست در او می پریم
۲	۱۱۸	اوج هوای ازلی داشتی
۱۱	۱۴	او چو تحرک نمود
۶	۲۰	او چون دل سنگی نخست
۵	۵۹	او چون نمک انگیز شد
۱۲	۱۳۶	او چیره شد و جان بداد
۷	۴۹	او خطبه سلطانی است
۷	۱۱۰	او خواجگی نور یافت
۴	۸۷	او خوشه ای
۱	۱۵	او داشتند
۴	۷	او دانه ایست
۱	۷۱	او درس خوان
۱۱	۱۴۱	او درگذشت
۳	۷	او دعوی خاکی کند
۵	۳۷	او دگرست این دگران کیستند
۹	۱۳	او دلپذیر
۶	۱۲۳	او دید دماغش فسرده
۱۰	۱۶۷	او دید زبانرا کشید

ب	ص	
۷	۳۰	انگشت کس
۳	۱۴۹	انگور بود توتیا
۱	۱۷۶	انگور خام
۱۶	۸۱	انگیختن
۲	۹۰	انگیختن
۳	۱۱۱	انگیختند
۱۲	۳۵	انگیختم
۲	۴۷	انگیختم
۵	۳۶	انگیخته
۱	۵۶	انگیخته
۸	۷۰	انگیخته
۵	۷۸	انگیخته
۵	۵۹	انگیز شد
۱۱	۱۶۲	انگیز شد
۱۰	۶	او (۲)
۶	۴۶	او (۲)
۳	۵۱	او
۲	۵۲	او
۵	۵۴	او (۲)
۵	۶۱	او
۴	۷۰	او (۲)
۱۰	۷۰	او (۲)
۱	۷۲	او
۳	۱۲۴	او
۱۱	۱۳۶	او
۱۷	۱۳۶	او
۴	۱۴۹	او (۲)
۱۵	۱۵۵	او (۲)
۱۴	۱۶۹	او (۲)
۱۲	۱۷۲	او (۲)
۵	۱۸۰	او (۲)
۵	۴۸	او آب جوانی بس است
۲	۶۷	او آفتاب
۸	۳۲	او اختر است
۴	۱۳	او ادب آوازه
۱۲	۹۸	او این همه لعبت که بست

ب	ص		ب	ص	
۴	۲۰	او سنبله روز تاب	۹	۱۶۹	او را پرست
۱۱	۸۲	او شده واوازه عدلش بجای	۸	۱۵	او را چقدر قدر هست
۱	۳۲	او عالی است	۷	۱۳۶	او راسته آن شیر مرد
۸	۲۸	او فتاد (۲)	۶	۲۰	او را شکست
۱۰	۱۵۳	او فتی (۲)	۱۱	۷۳	او را و درودش تراست
۴	۱۳	او فلک اندازه	۶	۳۲	اورنگ خلافت سریر
۹	۱۲۰	اوقات بود	۱۲	۱۰۴	او رو که اینان به اوست
۱۴	۳۱	او کرده چست	۳	۸۳	او روی بدو باز کرد
۱	۱۰۰	اوکن جدا	۳	۱۵۱	او زان خطر نیم خیز
۲	۷۲	او که چو گندم سرویایی نداشت	۱۲	۳۲	او زد که بدو پنجه کرد
۹	۱۳۴	او که درین پایه هنر پیشه نیست	۷	۶۸	او ساخته
۹	۱۶۶	او گنج بسی سینه هاست	۹	۲۱	او ساخته دندان نثار
۳	۱۲۱	او گوشه کن	۹	۷۲	او ساز کرد
۹	۶۹	او گوهر بینایی است	۷	۷۰	او ساعد جان را نگار
۴	۱۵	او گوهرش	۲	۶۷	او سبزه و من جوی آب
۱۰	۱۱۸	او گیر و نگر تا چه کرد	۱	۴۶	او سپرک رنگتر
۹	۱۰۵	اول از آن دایه که پرورده	۵	۶	اوست (۲)
۱	۳۹	اول اندیشه پسین شمار	۱۲	۶	اوست (۲)
۳	۴	اول او اول بی ابتداست	۵	۷	اوست (۲)
۲	۱۷۳	اول برید	۸	۱۲	اوست (۲)
۹	۳۸	اول بسخن ساختند	۱۲	۱۳	اوست (۲)
۷	۲۷	اول بیت ارچه بنام تو بست	۲	۲۰	اوست (۲)
۱۳	۳۱	اولست	۳	۲۱	اوست
۲	۴۶	اولش کرش	۵	۴۰	اوست (۲)
۴	۱۵۴	اول لعل شود آن کم است	۸	۴۲	اوست (۲)
۴	۲۰	اول لعل گر آفتاب	۱۲	۱۰۴	اوست (۲)
۱۵	۶۹	اول کاین عشق پرستی نبود	۱۰	۱۲۶	اوست
۱	۱۱۸	اول کاین ملک بنامت نبود	۲	۱۲۹	اوست
۱	۱۲	اول که الف نقش بست	۳	۱۴۴	اوست
۸	۳۸	اول که قلم برگرفت	۱۱	۳۶	اوست در این ده زده آبادتر
۹	۳	اول ما آخر ما یک دم است	۸	۳۹	اوست در این ده زده آبادتر
۱۱	۱۶۰	اول نفس	۶	۱۵	اوستده پیشکش آن سفر
۸	۳	اول و آخر بوجود و صفات	۱۷	۱۱	اوست غلامی تو
۲	۱۳	اول و آخر شده بر انبیاء	۸	۱۳	او سخن دلفروز
۸	۷۲	او مایه بی خرد گiest	۴	۱۷	او سرمه ما زاغ داشت
۷	۱۲	او مهر محمد شدست	۹	۱۳۸	او سکه مقصود نیست

ب	ص	
۱۰	۱۲۲	ای جگر خاک بخون از شما
۵	۷۲	ای جو گندم نمای
۱۱	۱۱	ای چاره بیچارگان
۹	۱۴۴	ای چو الف عاشق بالای خویش
۳	۱۴۲	ای چو فلک زرق ساز
۱۵	۱۰۳	ای حيله ساز
۵	۱۱۱	ای خنک آنشب که جهان بی تو بود
۲	۱۶۸	این خنک آن کس که سبکتر گذشت
۵	۱۲۷	ای خواجه خیز
۹	۸۳	ای خواجه دامن کشان
۶	۱۴۲	ای خواجه غرامت کراست
۴	۱۴۴	ای خواجه که آنرا برد
۶	۱۵۳	ای دغل خاکدان
۱۰	۱۶۰	ای دل من جای تو
۶	۲۴	ای دو جهان زیر زمین از چه ای
۶	۱۵۳	ای دو سه من استخوان
۱۱	۵۳	ایدون که شود نشو آب
۶	۱۴۵	ای زیر و زیر سرو پای تو
۳	۱۱۳	ای ز تو بالای زمین زیر رنج
۵	۲۵	ای ز تو فریاد به فریاد رس
۴	۴۸	ای ز تو هم نرگس و هم گل به داغ
۷	۶۹	ای ز خجالت همه شبهای تو
۹	۱۵۶	ای ز خدا غافل و از خویشتن
۱	۳۴	ایزد کو داد جوانی و ملک
۷	۱۱۶	ای ز شب وصل گرانه مایه تر
۱۰	۱۱۹	ای ساده مرد
۳	۱۱۵	ای سبک آنگاه نباشی گران
۲	۸۹	ای سپر افکنده ز مردانگی
۴	۷۴	ایست (۲)
۱۶	۷۸	ایست
۶	۱۲۴	ایست (۲)
۷	۱۴۱	ایستاد
۵	۳۷	ایستند
۷	۱۵۷	ایستی
۳	۱۲۰	ای سخت جان
۱۴	۱۰۴	ایشان سرند

ب	ص	
۱۰	۳۷	او می پرم
۹	۱۹	او نازنین
۹	۱۳	او ناگزیر
۷	۲۹	او نکند کار تو کاری بکن
۱	۳۶	او ننشسته مگس
۳	۳۲	او وقت زور
۶	۴	او هست بقائیش نیست
۱۰	۱۷	او هم از آمیزش خود باز ماند
۸	۱۳	او هنر عیب سوز
۶	۳۹	او نیم و بدو زنده ایم
۳	۱۲	او یافت از آن میم و دال
۷	۳۹	او یافتند
۶	۱۳	او یافته پروردگی
۸	۱۷	او یکنه بگذاشتند
۱۲	۱۰۸	اهل درون
۹	۱۵۵	اهل دلی در همه عالم نماند
۹	۱۳۹	اهلش بسخا روشنند
۵	۱۰۰	اهل شوی در حرم کبریا
۷	۳۲	اهل وجود
۱۴	۱۰۴	اهل یقین طایفه دیگرند
۴	۳۸	ای آفتاب
۳	۶۶	ایاز
۷	۲۶	ایام خواب
۹	۸	ایام را
۱	۱۳۲	ایام را
۱۴	۱۵۴	ایام شو و نامگیر
۹	۷۶	ای باد سنج
۱۰	۱۰	ای به ازل بوده و نابوده ما
۱۰	۷۲	ای بتو سر رشته جان گم شده
۱۴	۱۵۱	ای بر خلاف
۷	۱۰۵	ای بزمن بر چو فلک نازنین
۴	۱۵۲	ای بنسیمی علم افروخته
۴	۶۱	ای به تبش ناصیت از داغ من
۶	۸۷	ای پیر مرد
۴	۲۲	ای تن تو پاکتر از جان پاک
۲	۱۴	ای تیوهوش

ب	ص		ب	ص	
۸	۱۱۵	این ابله زیرک فریب	۲	۱۵۶	ایشان یکی
۱	۱۰۳	ای ناصبور	۱۱	۲۲	ای شب گیسوی تو روز نجات
۶	۸۲	این امر و ولایت که هست	۴	۱۴۳	ای شده خشنود بیکبارگی
۲	۱۲۰	این بادیه این است و بس	۱۵	۳۲	ای شرف گوهر آدم به تو
۱۳	۱۶۷	این بادیه جوشیده	۱۷	۱۱	ای شرف نام نظامی به تو
۹	۱۱۷	این باغ تو بودی و من	۷	۹۱	ای شه از این بیش زبونی کجاست
۷	۱۱	این بحر کرد	۱۲	۹۱	ای شهریار
۴	۳۵	این بحر و کان	۴	۱۰۳	ای شیرم د
۱۱	۹	این برج ز طوق هلال	۱	۱۷۷	ای علم خضراء غزائی بکن
۱۳	۱۵۰	این بساط	۲	۱۸۰	ای غلام
۱۰	۴۲	این بنه کاهنک سواران گرفت	۷	۱۲۱	ای فلک آهسته تر این دور چند
۸	۱۰۹	این بی زبان	۱۳	۴۲	ای فلک از دست تو چون رسته اند
۷	۹۱	این بیش زبونی کجاست	۱۲	۱۱	ای کس ما بیکسی ما بین
۱۵	۱۱	این بیش که در او که ما	۱۳	۱۰۰	ای که ترا به زخشن جامه نیست
۸	۴۷	این بیش نشاید نشست	۱۰	۱۲۷	ایکه درین کشتی غم جای تست
۶	۷۵	این بی نمکی در کشتی	۹	۱۳۱	ایکه مسلمانی و گبریت نیست
۵	۱۷	این پایه فیروزه فرش	۶	۹۱	ای گوژ پشت
۵	۱۰۷	این پرده به بازی نیست	۵	۲۷	ای گهر تاج فرستادگان
۶	۱۰۷	این پرده جایی مزن	۶	۱۶۹	ایمان گریز
۱۳	۹۸	این پرده راز	۳	۲۵	ای مدنی برقع و مکی نقاب
۱۱	۹	این پرده ز مثنی خیال	۴	۷۷	ای ملک جانوارن رای تو
۱۲	۱۰۶	این پرده زنبوری است	۱۰	۸۰	ای ملک روزگار
۱۲	۶۹	این پرده زنگار خورد	۱۳	۱۴۲	ایمن از این راه زنداشت نیست
۱۴	۹۸	این پرده زنگارگون	۷	۱۲۰	ای من بیچاره مرا چاره چیست
۱۲	۶۹	این پرده زنگی نورد	۷	۱۲۲	ایمن شود
۱۳	۹۸	این پرده ساز	۷	۸۱	ای من غافل شده دنیا پرست
۱۴	۷۶	این پرده ستانی بده	۲	۱۵۷	ایمنم از ریش کشان هم خوشست
۱۳	۷۹	این پرده عیسی گرای	۷	۱۰۳	ایمنی از روغن اعضای ما
۳	۱۰۷	این پرده فزون آمدی	۱۰	۱۵۷	ایمنی از زحمت مردار خوار
۶	۱۸	این پرده میانش گرفت	۱۱	۱۱	ای مونس غمخوارگان
۴	۴۴	این پرده نشانت دهند	۲	۴	این (۲)
۶	۱۰۶	این پرده نشانش هست	۱۷	۱۳۶	این آب و خیالات او
۶	۱۰۷	این پرده نوایی مزن	۴	۱۱۸	این آب و گل انداختی
۷	۱۰۷	این پرده و بیدار شو	۱۱	۸۹	این آب و نه در جوی تست
۱۲	۹۸	این پرده هست	۶	۳۱	این آینه پرداختم
۵	۱۰۷	این پرده هست	۹	۸	این آیت ایام را

ب	ص	
۱۰	۳۲	این چشمه سیماب ریز
۴	۶۸	این چشمه که خورشید بست
۱۰	۱۰۵	این چون بود
۸	۱۰۳	این چه جگرخواری است
۷	۱۶۵	این چهره دینارگون
۵	۱۱	این چه زیان وین چه زیان رانی است
۱۲	۱۳۳	این چه نشاطست کز و خوشدلی
۸	۱۰۳	این چه وفاداری است
۲	۱۳۲	این حجره دری بازکن
۱۰	۷۳	این حجره ششدر نهاد
۱	۱۷۱	این حرف را
۱۵	۱۵۱	این حق و آن همنفس پاک نیست
۱۰	۴۹	این حلقه زبان ساختم
۱۳	۸۴	این حلقه فرومانده است
۱۰	۱۲۲	این خاک برون از شما
۸	۱۷۴	این خاک به افسونگری
۱	۱۷۴	این خاک ترا خار کرد
۱۱	۱۱۰	این خاک غباری نبود
۶	۹۳	این خاک معلق نماند
۴	۱۴۲	این خاک نیست
۱۵	۱۵۱	این خاک نیست
۱۷	۱۳۶	این خاک و خرابات او
۱۱	۸۹	این خال و نه بر روی توست
۱۰	۲۶	این خانه آفت پذیر
۹	۱۳۳	این خانه سیلاب ریز
۱۱	۹۰	این خانه شبی داد کرد
۶	۲۷	این خانه طفیل تواند
۳	۸۲	این خجلی را به قیامت برم
۲	۱۳۷	این خرگهست
۵	۱۵۴	این خسک دیده و آن توتیاست
۱	۹۸	این خشت در آتش فکن
۹	۴۷	این خم که کبودی خوشست
۱۱	۱۲۲	این خنبره غم چراست
۶	۱۵۹	این خنده بیاید گریست
۶	۱۵۹	این خنده چون شمع چیست
۶	۴۱	این خوان بود

ب	ص	
۷	۱۷۰	این پرده همان باز بست
۵	۹	این پشته گل بر تراش
۱۲	۹۷	این پیشه خر بندگیست
۱۱	۳۲	این پنجره لاجورد
۱۲	۱۶۵	این پند بجانها درست
۱۱	۱۳۷	این پیر که برناو شست
۱۰	۹۳	این پیریست
۳	۹۰	این پیشتر
۱۰	۱۱۵	این پیشه که پشت کند
۸	۴۲	این پیکر اوست
۱۰	۹۳	این پی که جهانگیر است
۳	۹۹	این تازگان
۳	۱۷	این ت بهاری شگرف
۶	۷۸	این ت جداگانه خداوندی
۱	۸۷	این تخته مینا نهاد
۱	۸۲	این ترکناز
۳	۱۶۷	این ت شتابی که در آهستگی است
۱	۱۲۰	این ت صبور که دل ریش ماست
۳	۱۶۷	این ت فصاحت که زبان بستگیست
۹	۱۲	این ت مبشر بنام
۵	۱۱۸	این تنگنای
۱	۱۰۷	این تنه عنکبوت
۱	۳۹	اینجا بدار
۲	۱۱۵	اینجا دغل مطبخی
۷	۱۴۸	اینجا شکست
۲	۱۰۵	اینجا که ترا داده اند
۹	۱۲۴	اینجا که نشست آوری
۱۴	۱۱۷	اینجا چيست
۶	۱۱۱	این جستجوی
۴	۱۷۲	این جستجوی
۳	۳۶	این جمال
۷	۱۲۱	اینجور چند
۴	۱۳۸	اینجهان
۷	۱۱	این چشم خورد
۳	۱۹	این چشم سر
۳	۱۹	این چشم سر این چشم سر

ب	ص		ب	ص	
۱۳	۱۴۲	این راه زناداشتیست	۲	۱۶۷	این خورش از کاسه دل خوش بود
۵	۱۱۶	این راه کنه خوابگاه	۱	۱۳۲	این دام را
۷	۹	این راه نوروزگار	۲	۷۳	این دام کرد
۱۳	۱۵۰	این رباط	۹	۱۷۴	این دام که خونخواره ایست
۸	۵۲	این رشته بجایی رسید	۲	۱۳۳	این دامگاه
۷	۵۲	این رشته پای	۲	۷۷	این دامن آلوده را
۷	۶۱	این رشته بیامد بدست	۱	۹۹	این دایره برکار نیست
۱۰	۴۴	این رشته را	۵	۱۴۳	این دایره لاجورد
۱۱	۳۹	این رشته کجا یافتی	۲	۱۴۰	این دزد کلاهش نبرد
۳	۱۳۷	این روزکرد	۶	۱۱۳	این دله پیسه پلنگ اژدهاست
۶	۱۱۹	این روزگار	۶	۱۶۵	این دم مدان
۴	۱۳۷	این روز بروز آوری	۵	۴۱	این دو چو مغز آنهمه چون پوستند
۱۵	۱۲۰	این روش از راه قضا دور دار	۵	۹۳	این دور برانداختست
۱۱	۳۱	این روزه فیروزه رنگ	۱۳	۱۷۰	این دور جگر تاب زن
۹	۱۰۷	این روی به زندان نشست	۷	۱۲۱	این دور چند
۹	۶۱	این ره تونه‌ای زینهار	۹	۱۷۶	این دو سه بدنام کهن عهد خویش
۶	۱۰۲	اینره که میانجی قضااست	۹	۱۱۴	این دو سه روزی که شدی جامگیر
۷	۱۶۸	این ز تو پنهان بود آن برملاست	۲	۹۹	این دو سه مرکب که بزین کرده‌اند
۶	۱۳۸	این زرد گل جعفری	۵	۱۷۶	این دو سه ناموسگر
۷	۹۸	این رزق و بالم مکن	۲	۴۹	این دو سه یاری که تو داری ترند
۹	۲۸	این زیر بم آهنگ داشت	۱۰	۲۴	این دو طرف گرد سپید و سیاه
۱۰	۷۶	این سال بیموده گیر	۳	۱۷۴	این دو فرشته شده در بندما
۴	۱۰۵	اینست عهد	۵	۴۱	این دو نظر محرم یک دوستند
۹	۶۸	اینست مکافات من	۱۳	۳۶	این دونواله سخن
۱۲	۱۴۸	این سخن	۱۱	۸۰	این دو نوا نرپی رامشگریست
۱۲	۹۲	این سخن از پیرزنی یاددار	۸	۳۹	این ده زده آبادتر
۱۱	۴۲	این سخن از جای برد	۱۱	۳۶	این ده زده آبادتر
۱	۳۹	این سخن اینجا بدار	۸	۲۷	این ده ویران چو اشارت رسید
۱۰	۳۶	این سخن رسته پر از نقش باغ	۱	۱۱۸	این ده ویرانه مقامت نبود
۷	۸۳	این سخنست از تو عمل خواستند	۱۰	۱۰۳	این دیرتنگ
۷	۳۸	این سریت بادبنیک اختر	۱۵	۱۶۶	این راز کرد
۸	۶۱	این سفر از راه یقین رفته‌ام	۱۲	۱۶۷	این راز گرد
۱۴	۱۱۷	این سفرت رای چیست	۳	۱۶۵	این راز نه بیرون شود
۱۰	۲۰	این سنگ مفرح گزای	۶	۴۴	این راه برد
۱	۴۳	این سیم بزر برده‌اند	۳	۱۰۵	این راه بسی جهد کرد
۹	۷۷	این سینه گشایی تراست	۹	۱۴۲	این راه چو غارتگریست

ب	ص		ب	ص	
۲	۱۲۰	این کار همین است و بس	۸	۶۹	این شب صفتی کرده ام
۵	۱۲۸	این کاسه یک انگشت خورد	۳	۱۱۵	این شکم از آب و نان
۱۴	۸۳	اینک تنها شده	۱۲	۹۱	این شمار
۱۳	۹۵	اینک ره لاجورد	۱۱	۱۳۴	این شیشه چه باید نشست
۸	۹۵	اینک سحر آمد مخسب	۱۳	۱۷۰	این شیشه خونا ب زن
۳	۸۸	اینک سرانگشت من	۱۲	۴۴	این شیوه مصیب آدم
۱۰	۴۴	این کشته را	۴	۱۲۳	این صدف مشک رنگ
۳	۸۸	اینک عرق پشت من	۹	۸	این صورت اجرام را
۴	۷۹	این کار چیست	۱	۱۴۲	این صوفیست
۱۰	۲۸	این کلاه	۶	۹۳	این طارق ازرق نماند
۶	۲۶	این کم زده چند باش	۱	۱۱۷	این طاعتند
۴	۱۰۵	این کن براینست عهد	۷	۱۷۹	این طرفم کرد سخن پای بست
۶	۲۵	اینک و شب دیز شب	۱۳	۱۶۵	این طشت زبان را نگاه
۱۱	۷۸	این کهر با	۱۳	۳۸	این طلل ایوان ماست
۱۳	۱۴۸	این گروه	۱۰	۹۱	این ظلم نظر داشتست
۱۴	۱۶۶	این گره از رشته دین کرده اند	۱۵	۶۹	این عشق پرستی نبود
۱۴	۴۲	این گره از کار سخن واگشای	۴	۹	این عقد شب افروز را
۱۳	۴۲	این گره هایی کم کمر بسته اند	۱	۱۶	این عقرب نیلوفر
۶	۱۱۱	این گفتگوی	۹	۴۸	این غم دل را دل غمخواره جوی
۱۲	۱۲۲	این گل از این خم بدر انداختن	۹	۱۰۳	این غم یکروزه برای منست
۱۰	۱۱۹	این گل افکنده را	۲	۱۴۰	این غول ز راهش نبرد
۳	۷۳	این گل پژمرده را	۸	۸۴	این فرش دو رنگ آمده
۱	۱۲۵	این گل چو وفادار نیست	۲	۷۷	این فرش کهن پوده را
۷	۱۰۰	این گل نهاد	۱	۳۰	ای نفست نطق زبان بستگان
۷	۱۵۵	این گنبد فیروز رنگ	۱۲	۱۶۹	این فلک چنبری
۱	۲۴	این گنج پاک	۴	۱۱۳	این فندق سنجاییست
۴	۷۳	این گنه آنجا گریخت	۱۲	۸۴	این قافله برداشتن
۹	۷۹	این گوی زرد	۶	۸۷	این قدرت بود بیایست خورد
۱	۱۱۳	این لافگاه	۳	۴۳	این قوم که داناترند
۱۰	۷۹	این لعبت زرنیخی است	۱۶	۷۸	این قوم مهین پیشه است
۳	۸۱	این لفظ چنان در گرفت	۱۰	۹۸	این کار پسندیده بود
۵	۱۳۷	این لوح سیاه و سفید	۷	۱۱۵	این کار داشت
۹	۱۱۸	این مادر فرزند کش	۴	۱۱۱	این کارگاه
۱۱	۱۱۵	این محضرند	۸	۱۲۵	این کارگاه
۱	۱۶۷	این مرتبه حاصل کند	۴	۱۰۶	این کارگاه
۱۲	۸۰	این مرغ بدان مرغ داد	۱۰	۹۷	اینکار و بار

ب	ص	
۴	۱۱۴	اینهمه صفرای تو بر روی زرد
۱۲	۳۸	اینهمه گفتند و سخن کم نبود
۱۳	۱۳۷	اینهمه گل بر سر خاری نه
۱۲	۹۸	اینهمه لعبت که بست
۱	۱۲۰	اینهمه محنت که فرا پیش ماست
۱۱	۱۰۳	اینهمه میری و همه بندگی
۱۵	۱۵۳	این نیک مرد
۱۰	۱۲۶	ایوان اوست
۳	۲۴	ایوان تو کرسی نهیست
۱۳	۳۸	ایوان ماست
۲	۶۸	ایوان من
۶	۷	ای همه هستی ز تو پیدا شده
۸	۸۹	ای هنر از مردی تو شرمسار
۱۱	۱۰۹	ای هوشمند

ب	ص	
۷	۹۹	این مرغ چو سیمرخ باش
۱	۱۰۶	این مرغزار
۱	۹۹	این مرغ طبیعت خراش
۵	۱۴۳	این مرکز خورشید گرد
۱	۷۳	این مزرعه خاک شد
۱۰	۸۷	این مزرعه دانه سوز
۱۰	۲۵	این مسند از آسودگان
۳	۵۳	این مصر زلیخا پناه
۱	۱۱۸	این ملک بنامت نبود
۶	۴۰	این ملک سخن راست بس
۱۰	۱۱۰	این ملک یساری نبود
۱۰	۲۵	این منبر از آلودگان
۷	۴۵	این منطقه میزانیست
۱۱	۱۵۶	این من و من گو که دراین قالبست
۱۴	۱۱۶	این مور نیست
۲	۱۳۷	این مه زرین که دراین خرگهیست
۱۳	۸۲	این مهد روان راه یافت
۱۲	۷۷	این مهد که مهرباب توست
۱۳	۴۷	این مهره آب و گلست
۳	۹	این مهره زن
۱۰	۷۶	این مه و این سال بیموده گیر
۱	۱۰۳	این ناصبور
۱۲	۱۰۷	این ناکسی
۱۳	۸۲	این نام یافت
۵	۱۱۲	این نفسی چند خلل ناک شد
۱	۹۹	این نقطه پر کار نیست
۹	۳۵	این نوگلم
۵	۱۲۳	این نه صدف گوهر دریاییست
۳	۱۴۳	این نیاز
۶	۱۱۴	این هفت نان
۳	۱۵۶	این همراهان
۶	۱۵۲	اینهمه آوازه چیست
۳	۱۱	اینهمه امید و بیم
۴	۱۶۳	اینهمه چون روزگار
۱۱	۱۶۹	اینهمه چون سایه تو چون نورباش
۱۰	۲۱	اینهمه چه؟ ناکر من بنگرند

ب	ص		ب	ص	
۱۴	۳۶	باد (۲)	۱۰	۶۳	بایزن
۶	۳۸	باد (۲)	۱۲	۱۰	باید زنده و فرسوده ما
۸	۴۰	باد (۲)	۳	۱۷۷	بایدشان کان نه باندازه ایست
۱	۵۷	باد	۶	۴۵	بایل من گنجه هاروت سوز
۱۳	۸۱	باد	۱۲	۱۱۱	بایل نریخت
۱۲	۱۲۰	باد (۲)	۸	۶۴	بایل و هندوستان
۱۵	۱۴۶	باد	۷	۶۴	بایلی غمزه و هندوی خال
۸	۹۳	باد آب به آتش رسید	۸	۹۱	با پیرزنی چون کند
۱۱	۱۶۰	باد آمدم اول نفس	۲	۸۸	با تروباخشک مرا نیست کار
۷	۳۸	باد آن سریت زین سری	۸	۱۳۲	با تن تنها که حریفی کند
۱۵	۳۲	بادا که همین باقیست	۶	۹۰	با تن محمود ببین تا چه کرد
۸	۶۲	بادام بهم نکته ساز	۷	۹۰	با تو ببین تا چه کند روزگار
۶	۶۴	بادام تنگ	۱۳	۱۵۱	با تو برون از تو درون پروریست
۱۴	۶۴	بادام ریخت	۱	۲۷	با تو تصرف که کند وقت کار
۷	۶۲	بادام ریز	۷	۱۷۰	با تو در این پرده همان بازی است
۱۳	۱۰۰	بادامه نیست	۱۱	۱۶۷	با تو دنیا طلب دین گذار
۳	۱۲۴	باداو	۱۲	۹۱	با تو رود روز شمار این شمار
۱	۱۶۱	بادبازی شود	۲	۹۴	با تو زمین را سربخشایش است
۱۲	۳۳	بادبخاک تو سلیمان نبشت	۱۱	۷۵	با تو ظالم چه کرد
۱۰	۱۶۲	بادبر آن آشتی	۶	۱۶۳	با تو عنان بسته صورت شوند
۲	۱۰۳	بادبقای تو گران سگ نماند	۱۱	۲۶	با تو کسی را سر و خواست نیست
۲	۵۴	بادبهشتی شدم	۹	۳۳	با تو لاف
۷	۳۸	باد به نیک اختری	۱	۱۴۶	با تو نمایند نهانیت را
۷	۱۶۰	باد پاک	۳	۳۴	با تو نوش
۲	۸۰	بادت دهد	۱	۵۲	با تو نیم وز تو به بیرون نیم
۱۱	۱۲۱	باد تن شیفته در هم شکست	۹	۳	با جبروتش که دو عالم کم است
۵	۴۷	باد جنیبت کش خاکت چراست	۲	۸۶	با جگری چند بر آمیختم
۴	۱۳۰	باد خزانیت بهارش مبین	۳	۱۷۰	با چو تو افتاده
۸	۹۴	باد خزانیش برد	۱۵	۱۰۳	با چو تو صیدی به من آرند باز
۱۱	۷۹	باد در او دم چو مسیح از دماغ	۷	۸۷	با چو منی مرغ زبانی مکن
۴	۳۸	باد دعلی سحرم مستجاب	۱۳	۱۴۲	با خاک بگرگ آشتیست
۸	۲۶	باد دمیدن دو سه قندیل را	۲	۸۸	با خشک مرا نیست کار
۹	۹	باد را	۱۰	۱۷۰	با خودبری
۹	۴۴	باد زن از بال سرافیل ساخت	۷	۱۱۵	با خورد چه بازار داشت
۱	۷۵	باد سبک روح بود در طواف	۶	۵	باد
۶	۵۸	باد سر بید را	۶	۳۵	باد

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۲۹	بادیه طبع ساخت	۳	۲۳	باد سلیمان به است
۸	۱۶۸	بادیه پرغول بتسیح کوش	۱۵	۸۶	باد سلیمان به چراغی رسید
۱۴	۱۰۱	بادیه پیمای و مراحل گزین	۹	۷۶	بادسنج
۱۴	۱۶۷	بادیه جوشیده	۲	۴۵	باد شمالم هنوز
۲	۱۲۰	بادیه دینست و بس	۱۱	۱۶۰	باد شوم باز پس
۱	۱۲۹	بادیه دیوسار	۴	۱۷۶	باد شوندار بچراغی رسند
۶	۱۲۹	بادیه دیولاخ	۶	۱۰	باد صباست
۱۰	۸۵	بادیه را در عرصات آورند	۲	۱۷۷	باد فرامش کند از یادشان
۱۲	۸۵	بادیه و فیض فرات از کجا	۱۳	۱۴۲	باد که با خاک بگرگ آشتیست
۷	۱۶۰	بادیه یک باد پاک	۱۰	۹۶	بادگرد
۲	۲۳	بار	۱۰	۱۰۰	بادلست
۶	۸۸	بار	۵	۱۸۰	باد مبارک گهر افشان او
۱۰	۹۷	بار	۲	۲۲	بادم بلبل طرف باغ گیر
۸	۱۶۵	بار	۱۳	۵۳	باد مسیح
۱۱	۱۶۷	بار	۶	۴۶	باد مسیحای
۶	۱۷۲	بار	۱۲	۶۴	باد مسیح از نفس دل دمید
۷	۸۹	بارابع آن هفت مرد	۲	۲۲	بادم طاوس کم زاع گیر
۱۰	۱۵۰	باران بود	۱۰	۱۶۹	بادم هر خس چو هوا در مساز
۴	۱۵۷	بار به منزل رسی	۹	۲۵	باد نفاق آمد و آن بوی برد
۱۱	۱۳۴	بار توانی شکست	۱	۵۹	باد نقاب از طرفی برگرفت
۳	۱۵۷	بار تو بیرده‌اند	۴	۵۵	باد نویسنده بدست امید
۳	۱۳۹	بار تو شد تاش سرتست جای	۳	۱۳۵	با دو حکیم از سرهمخانگی
۶	۱۵۷	بار در افکن بآب	۱۴	۱۶۹	با دور او
۱۱	۱۲۷	بار در افکن که عذابت دهند	۱۰	۶۱	با دو سه اینای جنس
۸	۱۲۷	بار درین موج گشادن که چه	۶	۲۶	با دو سه دربند کمر بند باش
۹	۵۰	باردهی آدمیست	۱۴	۱۵۴	با دو سه کم زن مشو آرام گیر
۵	۱۶۱	بار طلیعت مکش از خرنه	۱۳	۱۵۵	با دو سه همزادگان
۵	۱۰۱	بار حناکش بشب قیرگون	۱۲	۴۸	با دو کس
۵	۱۶۱	بارکش زهر شوار تر نه‌ای	۱۳	۳۰	با دو نشینم چو خاک
۵	۹۸	بارکشی کار اسیران بود	۳	۱۷۰	بادۀ
۴	۱۶۱	بارکشی کار صبوران بود	۱۰	۱۶۸	باده بیرون کنند
۱	۷۷	بارکش پیره زنان گردنت	۱۴	۱۵۳	باده تو خوردی گنه زهر چیست
۷	۱۷	بارگاه	۱۴	۸۶	با دهقان
۱۲	۱۹	بارگاه	۱۳	۵۳	بادی بزبان فصیح
۲	۸	بارگران برگرفت	۱	۱۶۱	بادی شود
۱۳	۵۰	بارگهی یافتم اندوخته	۹	۵۷	باد یمانی به سهیل نسیم

ب	ص	
۵	۶۶	بازیدل یافته
۱۳	۱۷۷	باز بدو گفت همه گوش باش
۹	۶۳	باز بست
۹	۱۳۶	باز بمجلس شتافت
۲	۱۷۲	باز پذیرنده آزم گشت
۲	۷۰	باز پسین طفل پری زادگان
۴	۴۳	باز پسین لقمه ز آهن چشید
۱	۱۳۴	باز جای
۵	۱۱۸	باز چو تنگ آبی از این تنگنای
۱	۳۸	باز چو دیدم همه ره شیر بود
۱	۴۱	باز چه مانند به آن دیگران
۶	۱۴۲	باز خواست
۴	۴۷	باز داد
۷	۱۷۷	باز در آمد بگفت
۱۳	۴۱	باز درستش کند
۱۰	۸	باز ده
۴	۱۶۸	باز ده این وام فلک داده را
۱۰	۱۰۶	باز دهندت کلاه
۱	۱۴۴	باز را
۶	۱۳۴	باز رهان خاک را
۱۱	۷۹	باز رهان روغن خود زین چراغ
۶	۴۲	باز رهد ز آفات خدمتگری
۶	۱۳۴	باز ره و باز رهان خاک را
۸	۱۳۱	باز شد
۱۴	۱۱۷	باز شدن حکمت از اینجای چیست
۸	۶۵	باز شده کوی گریبان حور
۱	۱۷	باز کیوتر نمای
۱۱	۳۸	باز کرد
۶	۵۲	باز کرد
۱	۷۰	باز کرد
۹	۷۲	باز کرد
۳	۸۳	باز کرد
۱	۱۲۸	باز کش
۱۰	۲۵	باز کش این مسند از آسودگان
۳	۱۳۲	باز کن
۱۱	۹	باز کن این پرده ز مشت خيال

ب	ص	
۴	۱۴۳	بارگی
۱	۱۵۸	بارگی
۹	۴۴	بارگی از شهر جبریل ساخت
۴	۸۲	بارگی است
۳	۱۳۹	بارگیت شد چونهی زیر پای
۶	۲۸	بارگیش چون عقب خوشه رفت
۲	۱۲۷	بار مسیحا مکش
۸	۳۶	بارمن
۴	۸۲	بارمن است آنچه مرا بارگیت
۷	۷۶	بارمن افکند و مرا برگرفت
۷	۸۲	باره چنان گرم گشت
۶	۱۲۴	باریکتر رشته ایست
۶	۱۲۴	باریک خجل گشته ایست
۴	۳	باریک عقل
۱۳	۱۳۷	باری نه
۲	۲۳	باز
۸	۶۲	باز
۱	۸۲	باز
۱۵	۱۰۳	باز
۳	۱۳۸	باز
۹	۱۴۰	باز
۱	۱۴۱	باز
۱۳	۱۴۷	باز
۲	۱۶۵	باز
۶	۱۷۰	باز
۸	۱۷۷	باز
۱۰	۷۰	بازار او
۳	۱۲۶	بازارچه ای می گذشت
۱۳	۱۷۹	بازار و دگر هیچ نه
۷	۱۱۵	بازار داشت
۱	۱۴	باز آمدنش پای بست
۱۳	۱۹	باز آمده
۱۲	۱۱۸	باز آمدی
۲	۱۰	باز آوری
۹	۱۲۷	باز بیط گفت که صحرا خوش است
۱	۸۲	باز پیرسند و ترسند باز

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۴۶	بازی	۷	۱۲۸	بازگذار این ده ویرانه را
۱۱	۱۴۶	بازی	۱۲	۱۶۷	بازگرد
۲۰	۱۴۷	بازی از پرده برآرد غریب	۱۳	۱۴۰	بازگشاد از گره آن بند را
۲	۴۷	با سخن آمیختم	۱۲	۱۲۱	بازگشاید کمر آسمان
۱۰	۳۹	با سخن آنجا که برآرد علم	۷	۶	بازگشت
۹	۹۸	با سخن پیر ملا متگرش	۷	۸۵	بازگشت
۳	۴۷	با سختم چون سخنی چند رفت	۱۱	۱۲۹	بازگشت
۳	۳۳	با سرتیغت سپر انداختست	۱۴	۱۶۳	بازگفت
۱۰	۴۱	با سر زانوی ولایت ستان	۱۰	۱۷	بازماند
۶	۲۶	باش (۲)	۱۰	۴۴	باز مده سربکس این رشته را
۱	۲۶	باش (۲)	۸	۱۶۶	باز مگو آنچه بشب دیده
۱	۴۴	باش (۲)	۱۱	۱۰۴	باز نگردد ز در
۸	۷۴	باش	۶	۱۶۶	باز نگویند به روز ای عجب
۴	۷۸	باش	۱۵	۱۷۷	باز نگویم یکی
۱۰	۸۳	باش (۲)	۹	۷۴	باز نمائی ز تک آن خوش بود
۲	۸۳	باش (۲)	۷	۱۳۷	بازوت را
۷	۹۹	باش	۱۲	۷۶	بازومکن
۴	۱۰۱	باش (۲)	۱۳	۱۵۶	بازوی تست
۱۰	۱۰۱	باش	۱۴	۱۴۵	بازوی تو
۳	۱۰۶	باش	۲	۷۷	باز هل این فرش کهن پوده را
۱	۱۱۴	باش	۱۰	۱۱۹	باز هم آرند پراکنده را
۲	۱۱۹	باش	۷	۱۷۰	بازی است
۱۰	۱۴۴	باش (۲)	۹	۱۳۶	بازیافت
۷	۱۵۲	باش	۱۰	۷۹	بازی این لعبت زرنیخی است
۸	۱۵۸	باش	۱۲	۹۸	بازی پس این پرده هست
۱۱	۱۶۹	باش	۲	۸۵	بازیچه به سر می بری
۶	۱۷۷	باش	۳	۸۵	بازیچه رنگ
۱۴	۱۷۷	باش	۳	۸۵	بازیچه گرفت این درنگ
۵	۱۵۳	باش برآتش حلال	۱۲	۱۵۴	بازی دهند
۱	۷۴	باش بموج بهار	۴	۸۹	بازی سیارگان
۹	۱۵۰	باش بهر جا که هست	۱۰	۴۶	بازی شب ساخته شب بازی
۱۱	۱۵۹	باشبه شب گهر روز هست	۱۲	۱۱۸	بازی شده باز آمدی
۳	۱۴۵	باش چو نور چراغ	۵	۱۰۷	بازی که در این پرده هست
۷	۷۵	باشد بخدا در گریز	۵	۱۳۸	بازی یکی کرم بریشم خورست
۱۱	۱۷۹	باشد برخاستن	۱۳	۱۴۴	بازی مکش
۴	۱۱۱	باشد برخاسته گردی ز راه	۷	۱۱۳	بازی مکن

ب	ص	
۴	۹۵	باغست درخت جوان
۵	۶۱	باغ سحر بود و سرشک آب او
۷	۵	باغ سخا را چو فلک تازه کرد
۴	۷	باغش ارم افسانه ایست
۲	۲۲	باغ گیر
۴	۶۱	باغ من
۵	۱۰	باغ وجود آب حیات از تو یافت
۱۴	۱۶۹	با غور او
۱۰	۱۳۶	باغ یکی گل بچید
۶	۵۳	باغی گرفت
۱	۴۷	باغی نداشت
۵	۶۶	بافته
۴	۵۹	بافته
۷	۹۷	بافتی
۱۵	۳۶	با فلک آن شب که نشینی بخوان
۸	۷۴	با فلک آهسته باش
۱۳	۱۵۳	با فلک از راه شگرفی در آی
۱۱	۱۷۶	با فلک این رقعہ بسر چون برند
۳	۳۱	با فلکم دست بفتراک در
۶	۱۴	با قدمش دروداع
۸	۱۴	با قفس قالب از این دامگه
۹	۱۷۸	با قلمم بوقلمونی کند
۴	۳۴	باقیت هست
۱	۱۵۲	باقی زکرم یافتند
۲	۷۹	باقی زکرم آزاری است
۱۵	۳۲	باقیست
۱۰	۱۵۴	باک
۵	۱۶۴	باکسی آن راز نیارست گفت
۱۰	۱۳۴	باکشش عشق تو هیچست هیچ
۱۰	۳۲	باکشش این چشمه سیما ب ریز
۱۱	۱۴۵	باک نیست
۱۲	۱۲۱	باکه گروست زمین کز میان
۷	۱۳۲	باکه نشینی که حریفان شدند
۱	۸۴	باکه وفا کرد که با ما کند
۱۳	۳۴	باگهرت حقه ای
۶	۱۱	بالا از کجا

ب	ص	
۱۵	۷۶	باشد بهی
۱۸	۱۴۷	باشد خدای
۲	۱۲۴	باش درین خانه زندانیان
۱۴	۳۴	باشد سرش
۱۰	۳۷	باشد کز همت خود برخوردارم
۳	۴۹	باشد که شوی خاک دل
۱۱	۳	باشد و این نیز نباشد که هست
۶	۵۹	با شکر آمیخته
۱۱	۱۰۰	باش که سلطان شوی
۱	۴۸	باش که عمر آن بود
۱۰	۷۴	باش و سبکتر بران
۳	۱۵۵	باش و مده دل به کس
۳	۱۰۱	با صدف سنگ ساز
۱۲	۱۶۸	با عدوی خرد مشو خرد کین
۶	۴۸	با عقل بد لاگیت
۱۰	۳۶	باغ
۴	۴۸	باغ
۷	۵۷	باغ
۹	۷۱	باغ
۳	۱۴۵	باغ
۷	۵۹	باغ از شکرش شرمسار
۹	۵۵	باغ از علم سرخ و زرد
۴	۹۵	باغبان
۸	۱۴۸	باغ بری میرسد
۲	۷۱	باغ بهشت آمده
۱	۲۲	باغ پر از گل سخن خار چیست
۱۰	۳۵	باغ ترا نغمه سرا بلبلم
۱	۱۱	باغ توایم
۴	۲۵	باغ تو بوئی بیار
۹	۱۱۱	باغ جهان زحمت خاری نداشت
۸	۱۷۷	باغ چو گلبن شگفت
۱۴	۱۳۰	باغ دید
۵	۱۶	باغ رفیع
۱۲	۱۷۶	باغ روح
۱۵	۱۳۶	باغ زمانه که بهارش توئی
۱۴	۱۳۶	باغ زمیست

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۵۰	بانگ درآمد که نظامی درآی	۳	۷۱	بالا ترست
۱۳	۱۴۸	بانوی کوه	۱۱	۵۱	بالا ترست
۴	۷۸	با همه چون خاک زمین پست باش	۳	۴۳	بالا ترند
۱۳	۱۶۸	با همه خردی بقدرمایه زور	۹	۳۷	بالا تری ست
۴	۶۹	با همه زهرم فلک امیدداد	۳	۱۵۰	بالا رسد
۴	۱۶۴	با همه نزدیکی شاه آن جوان	۳	۱۷۹	بالاش نیست
۸	۴۸	بایدت افسون مخوان	۵	۱۲۲	بالا شود
۱۱	۱۵۰	باید دل و جان تافتن	۸	۳۴	بالای تاج
۲	۱۸	بایدش	۸	۹۹	بالای تست
۹	۱۷۲	بایدش	۹	۱۴۴	بالای خویش
۱۱	۱۷۹	بایدش از حله قد آراستن	۳	۱۱۳	بالای زمین زیر رنج
۹	۱۵۹	بایدش از نیک و بد اندازه ای	۲	۲۱	بالیش از جمله دندان بهاست
۱۰	۱۰۵	باید کافزون بود	۹	۴۴	بال سرافیل ساخت
۴	۱۶۰	باید کشید	۶	۱۷	بال شکستند و پرداختند
۱۲	۱۵۰	باید که روا رو کند	۷	۴۸	بالغ شود
۲	۹۳	باید که نوازش بود	۱۰	۱۳۹	بام
۱۱	۱۲۹	باید گذشت	۱	۸۴	باما کند
۱۱	۱۳۴	باید نشست	۱	۵۷	بامداد
۱۶	۱۰۴	باید نهاد	۱۲	۸۰	بامداد
۷	۱۳	بادله ده دله بازی مکن	۹	۱۴۶	بامداد
۶	۸۸	با انبازی شیطان کار	۱	۱۲۴	بام سر
۱۱	۱۵۰	بیاید دل و جان تافتن	۲	۴۱	با ملک از جمله خورشان شوند
۴	۱۶۰	بیاید کشید	۱	۱۰۶	با تزار
۱۰	۱۵۸	بیاید گریست	۱۰	۱۰۹	با نظر مهتران
۶	۱۵۹	بیاید گریست	۳	۱۰۱	با نفس تنگ ساز
۱۶	۱۵۵	بیاید نهفت	۹	۱۹	با نفسش همنشین
۶	۸۷	بیایست خورد	۲	۵۲	با نفس گرم او
۴	۲۷	بیخش (۲)	۱۰	۸۶	با نفس هر که در آمیختم
۳	۱۱	بیخشای و بیخش ایکریم	۲	۱۸۰	بانگ برآورد جهان کای غلام
۳	۱۱	بیخش ایکریم	۱۱	۱۶۷	بانگ برآورده رقیبان باز
۴	۱۱۶	بیرد	۱۳	۷	بانگ برابلق زند
۶	۱۵۷	بیر و بار در افکن به آب	۱۳	۴۸	بانگ براختر زند
۳	۱۵۷	بیریده اند	۱۳	۱۷۰	بانگ براین دور جگر تاب زن
۱	۱۳۸	بیری ز آنچه طمع کرده	۲	۳۸	بانگ بلند
۶	۱۵۰	بیست آنهمه چشم از سحر	۱۳	۱۴۸	بانگ چو بانوی کوه
۳	۴۲	بیوسد لبش	۴	۱۷۸	بانگ خروست و بس

ب	ص	
۲	۱۷۳	بچد گردن گزّا بزَن
۳	۱۶۳	بچه خود را خورد از دوستی
۱۳	۱۶۸	بچه شیر است مور
۱۰	۱۳۶	بچید
۶	۵	بحران باد
۲	۱۲۴	بحرائیان
۱۱	۸۸	بحر بصد رود شد آرام گیر
۱	۱۴۸	بحر پر از گوهر و خواص نه
۷	۱۰۶	بحر تو بگوهر کمند
۴	۱۵	بحر زمین کان شد و او گوهرش
۲	۳۶	بحر سپهر بفکند
۷	۱۷۱	بحر شکوهی کنم
۲	۱۳۸	بحر قیامت برند
۷	۱۱	بحر کرد
۵	۳۸	بحر گهر ریز تو
۵	۳۶	بحر نوانگیخته
۸	۱۲۷	بحر نهادن که چه
۴	۳۵	بحر و کان
۲	۱۳۱	بخاری شده
۸	۱۵۹	بخای
۱۱	۸۲	بخت آزمای
۱۵	۱۵۴	بخت آزمای
۱۲	۱۷۸	بخت بدین نیز نپرداختی
۴	۱۶۵	بخت خورد بر سر من زینهار
۹	۳۴	بختور آن دل که در او جای تست
۱۵	۱۵۴	بختور از طالع جوزا برآی
۱۳	۴۰	بختوران را بسخن بخته کرد
۱۳	۴۰	بخته کرد
۶	۴۷	بخش (۲)
۲	۹۴	بخشایشست
۳	۱۱	بخشای و ببخش ایکریم
۳	۱۵۳	بخشش تو چرب ریائی که هست
۸	۱۱۸	بخشنده توئی گاه جود
۵	۱۲۷	بخش نظامی بریز
۱۴	۸۲	بخشنودی دلها گذار
۱۳	۲۶	بخشیده شود هر چه هست

ب	ص	
۱۲	۱۱	بین (۲)
۸	۱۵۳	بین تا چه بود
۶	۹۰	بین تا چه کرد
۷	۹۰	بین تا چه کند روزگار
۱۰	۴۰	بین چون بود
۱۰	۱۶۶	بینند بر او بگذرند
۶	۱۶۶	بینند غیوران بشب
۱۱	۷۷	بینی مگر
۵	۱۶۶	بینی مگوی
۷	۱۴۱	بیا ایستاد
۱۳	۱۵۳	پای
۱۱	۲۵	بپردازشان
۱	۸۲	بپرسند و ترسند باز
۸	۱۶۸	بپوش
۱۰	۷۶	بینموده گیر
۵	۸۳	بتاب از گناه
۱۶	۱۴۰	بتان حلقه زنار کرد
۷	۱۷	بتحیر چو غریبان راه
۱	۶۵	بت خانه جانی شده
۷	۱۶۸	بتر از ازدهاست
۱۳	۱۴۵	بتر از و گمار
۵	۱۴۷	بترت گفته ام
۴	۹۰	بترس
۱۳	۱۴۸	بترند این گروه
۸	۱۷۲	بتست
۲	۱۳۵	بتوان از دل دانش فروز
۷	۵۰	بتوانم گذشت
۱۴	۷۶	بتوانی بده
۱۰	۷۸	بتوانی خرید
۱۲	۱۲۲	بتوانید کمین ساختن
۴	۱۶۰	بتوانی رسید
۱۱	۲۶	بجز راست نیست
۸	۱۷۹	بجنب
۹	۱۳۲	بجوید دل پرهیز ناک
۴	۱۰۵	بجهد
۳	۱۲۳	بجهد چونکه بخواهد شکست

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۴۵	بدان می‌دهدت طشت زر	۲	۱۱۶	بخفتن رگ خوابش گرفت
۱	۹۳	بدانی که جفاکم کنی	۲	۱۵۹	بخند
۸	۱۵۳	بُد اما بزبان شد چه سود	۱۵	۳۶	بخوان
۹	۱۵۹	بداندازه	۹	۵۲	بخواهد برید
۹	۱۲۴	بد بود اینجا که نشست آوری	۴	۱۲۲	بخواهد برید
۱۰	۱۲۰	بد بود و بداختر شدم	۴	۱۲۲	بخواهد درید
۷	۷۲	بد خواه برد	۳	۱۲۳	بخواهد شکست
۷	۳۵	بدخواه تو	۱	۱۲۳	بخواهد گذشت
۲	۱۵۰	بدرنیش نام چو گیرد کمال	۱	۹۵	بخور
۵	۱۳۵	بدروند	۱۳	۶۱	بخور از نفس روزنش
۷	۱۴۰	بدرنیش نام چو گیرد کمال	۱۴	۳۶	بخورنوش باد
۵	۱۴۰	بدره دینار داشت	۷	۱۳۹	بخوری میوه صفرا برست
۴	۱۴۱	بدره ز کجا تا کجا	۳	۱۴۸	بخیل
۴	۱۴۱	بدره هوا در هوا	۳	۹۷	بخیلان مخور
۱	۱۴	بدست	۸	۱۷۰	بد آنان که بسی دیده‌اند
۸	۱۵	بدست	۱۰	۱۲۰	بداختر شدم
۱۲	۴۳	بدست	۱۲	۱۳۶	بداد
۵	۴۴	بدست	۹	۱۷۰	بداد
۱۰	۵۴	بدست	۱	۳۹	بدار
۱۰	۵۹	بدست	۲	۹۲	بدار از پله پیرزن
۵	۷۵	بدست	۱۳	۹۲	بدار از سر بیچارگان
۶	۸۲	بدست	۳	۱۴۲	بدار ای چو فلک زرق ساز
۶	۸۹	بدست	۵	۴۲	بدارد درست
۹	۱۰۷	بدست	۹	۱۶	بدان اتفاق
۱۱	۱۱۸	بدست	۸	۱۷۰	بدان بد نپسندیده‌اند
۱۳	۱۲۵	بدست	۱۰	۴۳	بدانجا رسد
۱۴	۱۲۶	بدست	۱۶	۱۴۰	بدان حقه دینار کرد
۹	۱۶۹	بدست	۹	۱۱۵	بدان داده‌اند
۳	۵۰	بدست آمده چوگان مر	۹	۱۷	بدان راه که همراه نبود
۹	۱۲۴	بدست آوری	۹	۱۱۸	بدان دارهش
۱۶	۱۶۳	بدست آوری	۵	۱۷۵	بدان در زند
۴	۵۵	بدست امید	۲	۱۶۴	بدان درکشید
۱۱	۲۳	بدست صفا	۱۳	۱۰۴	بدان در گذشت
۹	۸۰	بدستور چه دم میزنند	۱۱	۱۴۲	بدان گشت خود
۷	۱۷۲	بدستوری دستور برد	۱۱	۱۷	بدان مانده محتاج بود
۳	۱۷۷	بدشان کان نه به اندازه ایست	۱۲	۸۰	بدان مرغ داد

ب	ص	
۱	۱۶۰	بدو واگذار
۱۴	۷۶	بده
۴	۱۳۸	بدهد حالی بستاند آن
۸	۱۲۹	بده دوزخ و بستان بهشت
۱۱	۴۴	بدی انجیر خوار
۳	۱۱۲	بدی چشم تو کوبک نرست
۸	۷۵	بدی خویشتن اقرار کن
۴	۸۳	بدی حق شناس
۳	۱۱۶	بدید
۳	۱۶۲	بدیدار و گره در وجود
۴	۷۲	بدیدی خزان
۹	۱۷۰	بدی کرد و ضمانی بداد
۶	۹۸	بدین پیشه کشیدم که هست
۳	۱۹	بدین چشم سر این چشم سر
۲	۴۲	بدین حقه فیروزه رنگ
۳	۳۱	بدین خاک در
۳	۱۰۴	بدین خرده که دیر آدمم
۳	۱۳۷	بدین روز کرد
۴	۱۱۳	بدین فندق سنجاییست
۸	۱۵۴	بدین قاعده بودی قرار
۹	۷۷	بدین کار کجائی تراست
۱۲	۱۹	بدین کارگاه
۱۳	۱۶۶	بدین کرده اند
۴	۱۰۵	بدین کن بر اینست عهد
۸	۷۹	بدین کن که قوی پشتیت
۱	۹۰	بدین مایه سود
۱۰	۹۸	بدین وصف جهان دیده بود
۹	۵۰	بدین وقت کیست
۱۴	۱۴۰	بذل شکم کرد و شکم پیش داشت
۱۳	۱۳۲	بر
۱۲	۱۳۷	بر
۱۰	۴۵	برآب
۱۵	۱۰۴	برآب افکنند
۵	۲۶	برآر
۸	۱۰۴	برآر
۱۱	۱۰۷	برآر

ب	ص	
۹	۱۵۱	بدعهد پراکنده به
۳	۱۶۶	بد مشنو وقت گران گویی است
۹	۱۰۶	بد ملک بکار تواند
۹	۱۷۶	بدنام کهن مهد خویش
۱	۱۷۴	بدنامی پیوند ما
۸	۱۷۰	بدنپسندیده اند
۱۵	۱۵۳	بدنکرد
۳	۸۳	بدو باز کرد
۱۲	۷۱	بدویشکافته
۱۳	۷۶	بدو بنده ای
۴	۳۶	بدو بهرام شاه
۱۱	۳۲	بدو پنجه کرد
۶	۱۶۱	بدو تر شد و او تر نشد
۱۰	۷۳	بدو خازن فردوس داد
۹	۲۷	بدو خانه نو آئین بود
۳	۱۲۸	بدوخت
۸	۱۲۸	بدود
۳	۴۶	بدو در کشند
۸	۱۳۶	بدو در نشست
۹	۸۲	بدو راه ستم برگرفت
۱۳	۷۶	بدوزنده ای
۶	۳۹	بدوزنده ایم
۱۱	۱۷۲	بدو شمشیر سپارم دریغ
۱	۱۰۰	بدو کن رها
۶	۱۳۶	بدو کین من جان پرورست
۴	۹۸	بدو گفت جوانی مکن
۹	۱۶۰	بدو گفت چه افتاد رای
۲	۱۱۹	بدو گفت فلک شاد باش
۱	۸۸	بدو گفت مرنج از جواب
۵	۱۴۷	بدو گفت نه من خفته ام
۱۰	۱۷۷	بدو گفت همه گوش باش
۱۲	۱۵۴	بدولت نه مجازی دهند
۱۳	۳۱	بدو منزل نیست
۷	۱۴۷	بدو نیک آینه دار توام
۹	۱۰۶	بدو نیک آینه دار تواند
۱۱	۱۱۵	بدو نیکی که درین محضرند

ب	ص	
۱۵	۴۸	برآید زیار
۱۰	۶۶	برابر شدی
۵	۱۱۴	بر ابرو چه سود
۱۳	۱۰۰	بر ابریشم بادامه نیست
۹	۷۱	برابلیس داغ
۱۰	۸۵	برات آورند
۱۳	۴۸	براختر زند
۷	۶۶	براز چشم غزالان نظر
۸	۸۸	برافروختند
۹	۱۷۳	برافشاندنیم
۱	۵	بر افلاک زد
۹	۱۶	براق
۱۰	۷۴	بران
۱۲	۱۶۳	بران
۵	۹۳	برانداختست
۲	۲۷	برانداختن
۹	۳۸	برانداختند
۴	۵۸	برانداخته
۵	۲۹	برانداختی
۵	۱۶۸	برانداز باستادثبی
۷	۸	برانداز و برون آی فرد
۸	۹	برانداز و برون کن برون
۱۲	۳۵	برانگیختم
۸	۷۰	برانگیخته
۵	۷۸	برانگیخته
۳	۱۱۱	برانگیختند
۱۶	۱۵۶	برانند در این رهگذر
۱۲	۹۸	بر او این همه لعبت که بست
۱	۷۲	بر او
۱۰	۶۹	بر او بسته شد
۷	۱۵۶	بر او پای تواند نهاد
۱۲	۱۳۶	بر او چیره شد و جان بداد
۴	۱۷۹	بر او حال که دستورست
۷	۴۹	بر او خطبه سلطانیت
۱	۱۵	بر او داشتند
۱	۷۱	بر او درس خوان

ب	ص	
۲	۱۷۱	برآر
۷	۲۵	برآرای و جهان تازه کن
۱۱	۴۳	برآرد با میریت نام
۵	۱۷۷	برآرد خروش
۳	۳۴	برآرد ز دوش
۴	۴۲	برآرد زکان
۱۰	۳۹	برآرد علم
۵	۱۷۹	برآرد علم
۲۰	۱۴۷	برآرد غریب
۱۱	۸۸	برآرد نفیر
۱۲	۱۷۷	برآرم ز جیب
۳	۳	برآورنده روزی خوران
۹	۷۵	برآری نفس
۹	۹۳	برآمد چه شوی مست خواب
۱	۱۰۴	برآمد غبار
۲	۸۶	برآمیختم
۲	۵۴	برآن آب چو کشتی شدم
۱۰	۱۶۲	برآن آشتی
۸	۱۵۱	برآن تازه ملک تازه گشت
۴	۵۷	برآن چشمه وضو ساخته
۵	۱۰۲	بر آن دل که جگر گریه خورد
۵	۶۶	برآن فرش ازل بافته
۱۱	۱۷۴	برآن کن که وفا را شوی
۱۰	۱۳۶	برآن گل دمید
۱۰	۱۰۳	برآنم که در این دیرتنگ
۱	۱۴۱	برآن هندوی خودترکتاز
۴	۱۱	برآنی بکه روی آوریم
۹	۱۷۹	برآورد جهان کای غلام
۸	۳۱	برآورد چیست
۱۳	۴۹	برآوردم از آن دست بند
۱۱	۱۶۷	برآورده رقیبان بار
۹	۴۸	برآور ز میان چاره جوی
۱۰	۲۶	برآور همه را دست گیر
۱	۱۰۲	برآهو گرفت
۱۵	۱۵۴	برآی
۱۲	۱۳۹	برآید به ترازوی عشق

ب	ص	
۷	۱۵۵	بر و فراخست و بر اندیشه تنگ
۳	۱۷۱	بر تو کند خطبه شاهنشهی
۲	۳۸	بر تو کنم خطبه به بانگ بلند
۱۳	۱۶۷	بر تو نپوشند که پوشنده
۴	۱۶۶	بر تو نویسند زبان بسته دار
۶	۱۷۰	بر تو همان در بگشایند باز
۵	۱۷۰	بر تو نویسند به قلمهای تیز
۱۲	۱۴۵	بر جای خویش
۷	۶۵	برج چون گل و نسرین شده
۱۱	۹	برج ز طوق هلال
۵	۱۵۱	برج کهن را بکن
۱۱	۱۷۵	بر جگر پخته انجیر فام
۱۲	۱۰۵	بر جگرت بسته اند
۱۰	۶۳	بر جگر خوش نمکان آبرزن
۵	۶۰	بر جگر من دل من پاره گشت
۲	۱۱۴	بر چاه بود
۱	۷۶	بر چوید
۷	۱۰۵	بر چو فلک نازنین
۷	۸۶	بر حذر است آدمی از آدمی
۶	۳۰	بر حرف پای
۴	۸۶	بر حکم سرشتش کنند
۱۵	۱۵۰	بر حکم وی اقرار کرد
۱۱	۱۷۹	برخاستن
۱۱	۱۶۱	برخاستند
۱۲	۱۴۲	برخاستنی وانشتن
۴	۱۱۱	برخاسته کردی ز راه
۵	۲۴	بر خاک زمین چون فتاد
۶	۱۴۷	بر خطر از کار تو
۵	۹۲	بر خط فرمان نهند
۱۴	۱۵۱	بر خلاف
۱۱	۷۳	بر خور از این مایه که سودش تر است
۱۳	۸۶	بر خورد
۱۰	۲۱	بر خوردند
۶	۱۳۸	بر خوری
۷	۵۷	بر خون داغ
۱۴	۱۴۰	بر خویش داشت

ب	ص	
۱۴	۱۴۶	بر اورنگ ریخت
۹	۱۳۸	بر او سکه مقصود نیست
۴	۱۵۱	بر او شیفته چون روزگار
۸	۲۸	براهیم چو رای افتاد
۴	۶۵	براهیم و رخ آتشگرش
۱۵	۱۵۴	برای
۸	۳۱	برای درست
۱۰	۷۵	برای صواب
۹	۱۰۳	برای من است
۴	۱۱۸	بر این آب و گل انداختی
۱	۸۷	بر این تخته مینا نهاد
۶	۱۵۹	بر این خنده بیاید گریست
۱۳	۱۷۰	بر این دور جگر تاب زن
۴	۱۰۵	بر اینست عهد
۱۳	۱۷۰	بر این شیشه خوناب زن
۸	۸۴	بر این فروش دورنگ آمده
۲	۱۷۱	بر این قلمه قلمی بر آر
۵	۲۹	بر این کار برانداختی
۷	۱۰۰	بر این گل نهاد
۲	۶۸	بر ایوان من
۸	۷۵	بریدی خویشتن اقرار کن
۸	۱۱۰	بر بسته
۵	۹۹	بر بسته اند
۸	۱۴۲	بر بیدرمان میزند
۳	۱۵۰	بر پایه بالا رسد
۵	۴۲	بر پدر طبع بدارد درست
۱۷	۱۳۶	بر پر از این خاک و خرابات او
۹	۱۷۴	بر پر از این دام که خون خواره ایست
۵	۱۲۴	بر پر از این گنبد دولا ب رنگ
۱۴	۳۸	بر پر مرغان سخن بسته اند
۲	۹۲	بر پله پیر زنان ره مزین
۵	۹	بر تراش
۸	۱۰۵	بر تر از آن شد که تو پنداشتی
۱۱	۸۴	بر تر و بر خشک مسلم نیند
۹	۱۶۴	بر تو جوان گونه پیری چراست
۱	۱۱۳	بر تو جهانی بجوی خاک راه

ب	ص		ب	ص	
۱۶	۱۲۰	بر در عذر آی و گنه را بشوی	۴	۱۱۱	بر خیزی از این کارگاه
۲	۵۰	بر در مقصوره روحانیم	۶	۱۲	برد
۵	۱۷۲	بر درم قلب همان سکه بود	۹	۲۵	برد
۹	۱۱۹	بر در می نوزند	۱۰	۲۹	برد (۲)
۱۰	۱۶۹	بر در هر کس چو صبا در متاز	۵	۳۳	برد (۲)
۵	۱۵	بر در گاو زمین	۴	۴۰	برد (۲)
۴	۱۵	برد سپهر از پی تاج سرش	۱۱	۴۲	برد (۲)
۸	۴۴	برد فلک را ولی آرم داشت	۶	۴۴	برد (۲)
۳	۶۴	بر دل آزادگان	۷	۷۲	برد
۱۱	۱۷۵	بر دل این قوم جراحات بود	۵	۸۲	برد
۷	۹۳	بر دل خوناب شده خون گری	۸	۹۴	برد (۲)
۴	۹۷	بر دل و دستت همه خاری بزن	۲	۱۰۰	برد
۱	۱۶	بردم این عقرب نیلوفری	۴	۱۱۶	برد
۳	۱۳۴	بر دو جهان زن که جهان دیده ای	۱۳	۱۳۶	برد
۷	۱۲۰	برد و چو می میگریست	۷	۱۴۰	برد
۴	۵۳	بر دوختند	۴	۱۴۴	برد
۱۳	۶۴	بر دوش داشت	۳	۱۶۴	برد
۱۲	۳۰	بر دوش غلامی کشم	۱۱	۱۶۶	برد
۸	۱۷۷	برده آخر بیاز	۷	۱۷۲	برد (۲)
۱	۴۳	برده اند	۴	۶۴	برداشته
۸	۸۶	برده اند	۸	۱۲۱	برداشت فروداشتیست
۱۱	۵۷	برده دست	۱۲	۸۴	برداشتن
۲	۱۵۴	بر دهر چه تاوان نهیم	۵	۸۲	برداشت فریدون چه برد
۱	۵۸	برده ز شب تاخته شب تمام	۹	۸۷	برداشتیم
۶	۱۱۲	بردی بشام	۵	۲۸	برد انگوی بچوگان خویش
۱۱	۱۴۳	بردی که ستودی ترا	۳	۵۷	برد از چشمه خورشید نور
۵	۲۶	برد یمانی برآر	۲	۳۰	برد بساحل درون
۱۱	۱۴۷	بر راستی اقرار کرد	۷	۱۷	بر در آن بارگاه
۱۰	۵	بر رخ آدم فکند	۸	۷۱	بر در آن قبله هر دیده
۴	۱۱۴	بر روی زرد	۱۰	۱۷	بر در آن راز ماند
۴	۶۴	بر ره دل شاخ سمن کاشته	۹	۱۴۶	بر در او درج شدی بامداد
۴	۸۱	بر زده و لختی گریست	۱۲	۱۰۴	بر در او که از اینان به اوست
۷	۷۳	بر زده زیر کلاه	۳	۳۸	بر درت افشاند ام
۱۳	۸۶	بر زگر آن دانه که من پرورد	۸	۴۷	بر در دل ریز گراییت هست
۲	۸۷	بر زگری پیر در آن ساده دشت	۵	۲۱	بر در هست
۴	۷۱	بر زمین	۲	۴۹	بر درند

ب	ص	
۴	۱۰۶	بر سر کاریست در این کارگاه
۱۰	۳۵	بر سر کویت جرسی می زنم
۶	۹۱	بر سر کوی تو فلان را که کشت
۴	۹۱	بر سر کوبیم کشید
۹	۲۳	بر سر گردون شده دامن کشان
۸	۱۷۱	بر سر گنجست پای
۱۲	۱۷۲	بر سر گنجست مگر پای او
۹	۱۷۳	بر سر گنجی نهاد
۶	۱۷۳	بر سر گنجینه بود
۱۰	۱۷۲	بر سرم
۸	۱۷۲	بر سرم این آمد و این سربست
۴	۱۶۵	بر سر من زینهار
۸	۱۲۴	بر سر موئی سر موئی مگیر
۱۰	۴۱	بر سر هر آستان
۷	۹۶	بر سر هر کاسه دست
۱۱	۱۷	بر سر هستی قدمش تاج بود
۱۰	۱۷۵	بر سر یخ می زنند
۷	۱۱۸	بر سر یک رشته قراریت نیست
۶	۳۶	بر سکه رومی رقم
۵	۶۸	بر سیم ناب
۱۰	۱۵۸	بر سیهی چون تو بیاید گریست
۹	۹۸	برش
۸	۸۳	بر شدی
۱۵	۳۱	بر شرفش نام سلیمان درست
۲	۶۹	بر شفق از شفقت من خون گریست
۱	۳۶	بر شکر او ننشسته مگس
۱	۶۲	بر شکرش پر مگس ریخته
۱۰	۱۲۳	بر شود از زر و زور
۱۰	۴۴	بر صفت شمع سرافکنده باش
۵	۱۲۶	بر صفت کرکس مردار خوار
۱۱	۸۳	بر عاقبت اندیشیست
۱۰	۵	بر عالم فکند
۱۲	۹	بر عدم خویش گواهی دهند
۵	۳۲	بر عموم
۷	۱۰۴	برفتار یقین سر شود
۱۰	۹۵	برف سفید آورد ابر سیاه

ب	ص	
۱۳	۴۸	بر زند
۴	۱۴۶	بر زند
۵	۱۷۵	بر زند
۱۳	۱۷۴	بر زه منسوج وفا دوختند
۱۳	۹۷	بر سپر خاک تیغ
۷	۱۳۹	برست
۶	۳۹	بر سخن افکنده ایم
۱۲	۱۷۶	بر سخن تازه ترا ز باغ روح
۸	۴۲	بر سخنش زن که سخن پرور اوست
۸	۱۲۶	بر سر آن جیفه جفائی نمود
۵	۱۲۶	بر سر آن جیفه گروهی نظار
۴	۷۳	بر سر آن خاک سیاهی بریخت
۱۳	۳۰	بر سر آن روضه چون جان پاک
۱	۱۷۳	بر سر آن ساده مرد
۶	۱۱۸	بر سر آن نیز نمائی بسی
۱۱	۱۲۹	بر سر این خاک چه باید گذشت
۴	۱۴۲	بر سر این خاک نیست
۶	۴۴	بر سر این راه برد
۷	۱۱۵	بر سر این کار داشت
۷	۹۹	بر سر این مرغ جو سیمغ باش
۳	۱۲۶	بر سر بازارچه ای میگذشت
۳	۱۲۴	بر سر پر باد او
۱۲	۱۰۱	بر سرت
۵	۱۰۷	بر سرت این پرده بیازی نیست
۱۲	۱۷۷	بر سر خاری چراست
۱۳	۱۳۷	بر سر خاری نه
۱	۱۲۳	بر سر خاک از فلک تیزگشت
۱۱	۱۷۳	بر سر خاکی فرومانده ایم
۲	۸۶	بر سر خوانی نمکی ریختم
۳	۶۲	بر سر در یتیم
۱۳	۱۱۵	بر سر ره داشتی
۷	۶۱	بر سر زانو نشست
۸	۱۳۸	بر سر زرنه نه دست
۹	۵۴	بر سر سبزش پرافکنده بود
۱۴	۳۴	بر سرش افسار بود افسرش
۷	۱۴۳	بر سر کار آی چرا خفته ای

ب	ص		ب	ص	
۲	۱۸	برگرفت	۸	۱۶۰	برفشاند
۱	۳۸	برگرفت	۱	۱۳۳	بر فلک آی ارطلب دل کنی
۱	۵۹	برگرفت	۹	۱۵۳	بر فلک از قدر و جاه
۱	۶۷	برگرفت	۸	۱۱۲	بر فلکت میوه جان گفته اند
۷	۷۶	برگرفت	۵	۱۰۰	برقدم انبیاء
۹	۸۲	برگرفت	۱۰	۱۶۶	برق روانی که درون پرورند
۹	۱۴۰	برگرفت	۹	۱۶	برق شده بویه پای براق
۲	۱۴۷	برگرفت	۲	۱۵۹	برق شور و بر همه عالم بخند
۵	۱۴۹	برگرفت	۱۳	۱۶۹	بر قصه کند حال خویش
۷	۱۵۱	برگرفت	۳	۲۵	برقع و مکی نقاب
۸	۱۵۱	برگرفت	۱	۱۵۹	برق ندارد نگاه
۵	۱۶۲	برگه اندوخته	۵	۱۵۹	برق وار
۱۱	۱۲۸	برگ ره و توشه منزل بساز	۱۱	۶۴	برکار شد
۳	۱۳۱	برگریست	۱	۹۹	برکار نیست
۱۵	۱۱۶	برگ زمستان خورد	۶	۹۲	برکرده ای
۳	۱۲۲	برگشاد (۲)	۹	۱۰۴	برکرم الرزق علی الله نوشت
۲	۱۵۲	برگ قیامت بود	۳	۳۹	برکشند
۳	۲۲	برگل او نغز نوابلیست	۱۱	۴۰	برکشند
۲	۵۹	برگل و شکر نفس افکنده	۱۲	۱۷	برکشید
۹	۴۰	برگوهریان گوهری	۵	۵۷	برکشید
۱	۱۵۳	بر لشکر آتش زند	۱۴	۱۲۲	برکشید
۱۲	۶۷	بر لعل فلک کان کند	۱۳	۱۴۷	برکشید
۳	۸۲	برم	۲	۱۶۴	برکشید
۳	۱۴۸	بدم جبرئیل	۱۱	۱۳۷	برکف این پیر که برناوشت
۷	۱۶۲	بر محک دل مزین	۱۲	۱۰۵	برکمرت بسته اند
۲	۱۵	بر مرحله صد بیش داشت	۱	۵	برکمر خاک زد
۶	۹	برمخیز	۱۵	۹۸	برکمر خدمت دل دوخته
۲	۱۱۰	بر مردم صاحب نظر	۱۱	۳۲	برکمر لعل کش آفتاب
۶	۱۷۸	بر مگیر	۱۳	۱۱	برکه پناهیم توئی بینظیر
۷	۱۶۸	برملاست	۵	۱۳۴	برکه عمارت کمست
۲	۷۹	بر ملک ستمکاری است	۹	۵۶	برگ ترنج آسمان
۶	۱۵۱	بر ملک مقرر شود	۹	۳۰	برگ چهل روزه تماشای عشق
۵	۱۸۰	بر ملکی کاین گهرست آن او	۴	۱۲۶	برگذر افتاده دید
۹	۱۴۱	بر من است	۱۰	۶۰	برگذشت
۱۲	۷۵	بر من به سر آمد حیات	۸	۱۵۶	برگذشت
۴	۸۲	بر من بیچارگیست	۲	۸	برگرفت

ب	ص	
۱۰	۳۳	برو مطلقست
۸	۹	برون
۴	۱۸	برون
۱۴	۹۸	برون
۱۲	۱۰۸	برون
۲	۱۱۱	برون
۲	۱۳۴	برون
۱۰	۵۳	برون آمدم
۷	۵۶	برون آمده
۳	۱۰۷	برون آمدی
۸	۱۲۴	برون آی چو موی از خمیر
۱۳	۹۸	برون آید از این پرده راز
۷	۸	برون آی فرد
۱۳	۱۵۱	برون از تو درون پرورست
۱۰	۱۲۲	برون از شما
۱۳	۱۵۵	برون با دو سه همزادگان
۵	۳۰	برون خوان توئی
۱۱	۱۶۶	برون دوستند
۳	۵۳	برون شد ز چاه
۱۳	۸۴	برون کرده و ده رانده است
۸	۹	برون کش برون
۱۱	۱۶۶	برون میرد
۱۳	۷۹	بروید ز پای
۴	۹۱	برویم کشید
۳	۱۳۲	بره آورد بر
۳	۱۳۲	بره آورد سر
۸	۱۳۳	بره داشتن
۱۴	۱۴۳	بره عقل برو نورگیر
۶	۱۵۶	بر همه چیزش تواناییست
۳	۱۳۱	بر همه خندید و خود میگریست
۱۶	۱۵۱	بر همه خویش کش
۱۰	۱۳	بر همه سر خیل و سر خیر بود
۳	۳۶	بر همه شاهان ز پی این جمال
۲	۱۵۹	بر همه عالم بخند
۹	۸۳	بر همه عالم فشان
۹	۷۱	بر همه گلبرگ و بر ابلیس داغ

ب	ص	
۴	۴۵	بر من جادو سخن
۱۲	۱۲۰	بر من مهجور باد
۴	۱۵۶	بر من نهند
۶	۱۶۸	بر من و تو راه زنی میکند
۱۰	۱۷۵	بر مه و خورشید زنف می زنند
۱	۱۳۷	بر مه و خورشید میاور و قوف
۱۵	۱۰۴	بر می ناب افکنند
۱۱	۱۳۷	بر ناوش است
۲	۱۶۵	بر نبرد مرغ زار
۴	۱۳۵	بر نتافت
۱	۱۲۴	بر نتوان کردن از این بام سر
۹	۲۹	بر نخاست
۹	۹۱	برند
۱	۱۲۱	برند
۲	۱۳۸	برند (۲)
۱	۱۳۹	برند
۵	۱۶۳	برند
۱۱	۱۷۶	برند
۶	۱۲۱	برنشست
۱۳	۱۵۰	برنشکستند هنوز این رباط
۱۰	۱۴۳	برنگر این پشته غم پیش بین
۵	۱۳	برنگرد
۷	۵۲	برنگرفت از سر این رشته پای
۱۰	۸۲	برنگشت
۹	۳۴	بروپای تست
۲	۲	برو ختم کن
۱۸	۱۵۶	برو دامن افلاس گیر
۱۳	۳۶	برو دست کن
۴	۵۵	برورق مشک بید
۲	۶۵	برورق مشک بید
۱۰	۸۷	بروز
۷	۱۶۶	بروز
۴	۱۳۷	بروز آوری
۶	۱۴۵	بر و زیر سر و پای تو
۱	۸۱	برو غم مخور
۱	۱۴۰	برو کن که فریبنده است

ب	ص		ب	ص	
۱۵	۱۶۴	بزرگ آنچه در این دل نهاد	۲	۱۷۹	بره میخور چه خوری دودها
۱۵	۱۶۴	بزرگان نتوانم گشاد	۵	۱۷۶	بر هنر افسونگر
۴	۱۶۰	بزرگی بتوانی رسید	۶	۷۲	برهنه چو دل گندمش
۸	۱۵۷	بزرگی بخوابی درست	۱۰	۱۷۰	بری
۱	۴۳	بزر مرده‌اند	۸	۱۷۴	بری
۲	۱۶	بزغاله خوانش گریخت	۱	۱۰۹	بری
۱۴	۸۳	بزم اینک تنها شده	۱۲	۱۶۹	بری
۶	۱۳۵	بزم دو جمشید مقامی که دید	۴	۱۱۲	بری
۶	۱۲۳	بزمرد سپرد	۱	۱۳۸	بری از خانه که آورده‌ای
۱۳	۸۳	بزم همانست که وامق نشست	۴	۷۳	بریخت
۸	۱۲۴	بزمین افکنی	۹	۵۲	برید
۴	۹۷	بزن	۴	۱۴۵	برید
۱	۹۸	بزن	۴	۱۲۲	برید
۵	۱۵۱	بزن	۴	۱۷۳	برید
۲	۱۷۳	بزن	۳	۶۷	بری داشتم
۸	۱۲۸	بزن آخر چه سود	۳	۹۶	بریده است میان پلنگ
۱۰	۱۲۸	بزی	۳	۱۵۷	بریده‌اند
۸	۲۴	بس (۲)	۴	۱۴۸	بری دیگرست
۱۱	۳۳	بس	۶	۹	بریز
۶	۴۰	بس	۵	۱۲۷	بریز
۷	۸۰	بس	۹	۹	بریز آتش بیداد را
۲	۱۲۰	بس	۱۱	۱۰۱	بری ساختست
۲	۱۲۱	بس (۲)	۹	۸۶	بريست
۳	۱۵۵	بس	۲	۱۷۵	برویش کشند
۵	۱۶۵	بس	۵	۱۳۸	بریشم خورست
۵	۱۶۵	بس	۵	۱۳۸	بریشم گورست
۴	۱۷۸	بس	۸	۱۴۸	بری میرسد
۱۰	۱۳۵	بس آتش که طبیعت فشاند	۱۶	۱۳۶	برین آب معلق فشان
۲	۳۰	بساحل درون	۴	۱۰۵	برین است عهد
۱	۱۶۹	بساحل رسید	۲	۸۴	برین خاک زیست
۱۱	۱۲۸	بساز	۴	۱۳۲	برین گل زنی
۶	۱۳۰	بساط	۲	۱۲۲	برین میزند
۱۳	۱۵۰	بساط	۳	۵۶	بزخم
۶	۱۲۷	بساط فلکی در نورد	۶	۳۰	بزد انگشت تو بر حرف پای
۸	۶۰	بساطی کشید	۱۱	۱۶۸	بزرگ
۷	۲۶	بس ایام خواب	۴	۱۶۰	بزرگانت نباید کشید

ب	ص	
۱۴	۳۸	بسته‌اند
۱۳	۴۲	بسته‌اند
۱۱	۴۷	بسته‌اند
۵	۹۹	بسته‌اند
۵	۹۹	بسته‌اند (۲)
۱۲	۱۰۵	بسته‌اند
۲	۱۳۳	بسته این دامگاه
۸	۷۴	بسته باش
۱۰	۶۵	بسته بود
۱۰	۱۱۱	بسته بود
۱۱	۶۳	بسته تراز دست ماه
۲	۱۲۴	بسته چو بحرانیان
۷	۶۰	بسته چو حقه دهن مهره‌دار
۷	۱۳۰	بسته چو گردون کمر
۳	۱۶۶	بسته‌دار
۱۰	۶۹	بسته شد
۱۵	۱۵۶	بسته شد
۱۰	۱۶۵	بسته زیان خوش بود
۶	۱۶۳	بسته صورت شوند
۲	۲۰	بسته فتراک اوست
۲	۱۲۲	بسته کمین میزند
۱۰	۱۷۷	بسته گشادی نفس
۱۱	۱۵۱	بسته لب جویبار
۵	۳۱	بس روشنی روی من
۵	۱۴۵	بسست
۵	۴۸	بسست
۱۱	۱۵۰	بس که بیاید دل و جاننش تافتن
۶	۱۵۹	بس که بر این خنده بنیاید گریست
۷	۶۱	بس که سرم بر سر زانو نشست
۱	۲	بسم الله الرحمن الرحيم
۳	۱۲۸	بسوخت
۱۰	۱۲۱	بسود
۱۰	۹	بسوز
۶	۱۱۸	بسی
۱	۱۵۴	بسی
۴	۱۱۷	بسی

ب	ص	
۴	۱۰۳	بس بودای شیرمرد
۵	۵	بست
۱	۱۲	بست
۱	۱۴	بست
۷	۲۷	بست
۴	۴۶	بست
۹	۶۳	بست
۴	۶۸	بست
۴	۶۸	بست
۱۳	۸۳	بست
۱۲	۹۸	بست
۵	۱۰۷	بست
۶	۱۲۱	بست
۱۲	۱۳۱	بست
۸	۱۳۶	بست
۳	۱۵۹	بست
۷	۱۷۹	بست
۸	۱۲۹	بستان بهشت
۱	۷۴	بستان چو خار
۴	۱۳۸	بستانند آن
۳	۶۵	بست از آب
۱۲	۷	بس تراست
۵	۱۳۷	بستری این لوح سیاه و سفید
۱۲	۱۲۱	بست زمین کز میان
۴	۷۴	بست ز نقش سرای
۲	۷	بستگان
۱	۳۰	بستگان
۱۱	۸۵	بستگان
۳	۱۶۷	بستگیت
۱۲	۱۴۰	بستگی
۱	۱۲۴	بستن از این کوی در
۲	۳۷	بستن خود بر تو نپسندیده‌ام
۸	۱۱۰	بسته (۲)
۱۰	۷۹	بسته آفات شد
۱	۱۶۵	بسته‌ام
۱۴	۳۷	بسته‌اند

ب	ص		ب	ص	
۱	۶	بشست (۲)	۱۰	۶۸	بسی داشتیم
۱۲	۷۱	بشکافته	۸	۱۵۹	بسیار پسندیده نیست
۱۰	۴۸	بشکن اگر یار هست	۱	۱۷۴	بسیار کرد
۱۳	۳۲	بشکند (۲)	۷	۱۳۴	بسیار کشت
۲	۳۶	بشکند	۱۰	۱۶۳	بسیار و دماغ اندکی
۴	۹۵	بشکندش باغبان	۸	۶۷	بسیار نینم بخواب
۱۰	۱۷۶	بشکنم افزون شوم	۶	۱۱۵	بسیاری راحت نگر
۴	۹	بشکن مرغ شب و روز را	۵	۹۶	بسیج
۷	۱۳۸	بشکن نه دریی گومباش	۸	۶	بسی جست و نظیرش نیافت
۱۲	۱۵۷	بشکنی	۳	۱۰۵	بسی جهد کرد
۶	۳۴	بشمشیر صلابت پذیر	۷	۱۲۶	بسی حاصلست
۷	۱۰۷	بشنواز این پرده و بیدار شو	۴	۱۱۵	بسی خورد بسی زیستی
۵	۱۳۵	بشنوند	۷	۱۱۱	بسی داشت وجود از عدم
۱۶	۱۴۶	بشو تاش بیاری بجای	۴	۱۵۴	بسی در طرف عالمست
۱۳	۱۲۲	بشوئید بهفت آب و خاک	۱۵	۸۳	بسی درگذشت
۷	۱۴۵	بشوئی مگر	۳	۹۰	بسی دعوی از این پیشتر
۱۶	۱۲۰	بشوی	۸	۱۷۰	بسی دیده اند
۵	۱۶۶	بشوی	۹	۸۷	بسیراب زمین کاشتیم
۳	۱۰۰	بشویند پاک	۱۱	۱۰۱	بسی راحتست
۹	۱۲	بشیر اینت مبشرنام	۳	۱۰	بسی رازما
۳	۸۰	بشیرست خرد شادکن	۸	۶	بسی رفت و ضمیرش نیافت
۴	۱۷۰	بشیرینه برویش کشند	۷	۶	بسی ره نیست
۷	۱۲۳	بصر هیچ نیست	۱۲	۱۲۹	بسی زیر پای
۷	۱۶۰	بضاعت بامینان خاکی	۴	۱۱۵	بسی زیستی
۹	۱۲۷	بط گفت که صحرا خوشست	۱۲	۵۲	بسی ساز ندارد ز من
۱۱	۸۲	بعد بسی گردش بخت آزمای	۹	۱۶۶	بسی سینه هاست
۱۳	۱۳۰	بعدمهی چند بدان سوگذشت	۱۱	۱۱۷	بسی گنج هاست
۴	۱۴۳	بعلف خوردگی	۱	۱۱۳	بسی شد که در این لافگاه
۸	۲۶	بفرمای سرافیل را	۸	۱۳۲	بسی طبع لطیفی کند
۸	۱۱۴	بفرمای که فرمان تراست	۱	۱۵۴	بسی کرد و شگرفی بسی
۲	۳۶	بفکند	۱۱	۸۲	بسی گردش بخت آزمای
۷	۱۳۸	بفکن شش سرییی گومباش	۱	۱۶۶	بسی گوشهاست
۱۰	۷	بقایس تراست	۷	۱۳۴	بسی یار کشت
۱۳	۱۱۵	بقال نگه داشتی	۵	۸۸	بشارت بخودم می دهد
۳	۸۹	بقائیش نیست	۱۰	۵۷	بشناخته
۶	۴	بقائیش نیست	۲	۷۰	بشری زادگان

ب	ص	
۷	۹۹	بگذر از این مرغ طبیعت خراش
۲	۱۳۶	بگذرند
۲	۱۵۳	بگذرند
۱۰	۱۶۶	بگذرند
۹	۹۸	بگذشت از برش
۱۲	۱۰۳	بگذشتن درند
۱۲	۸۴	بگذشتن و بگذاشتن
۴	۷۶	بگذشته ام
۱۰	۸۶	بگریختم
۱۴	۱۴۶	بگسترد و بروریگ ریخت
۱۰	۸۲	بگسترد و ستم در نیش
۱۰	۱۶۴	بگشا چون دل شاه جهان
۶	۱۷۰	بگشایند باز
۸	۱۷۷	بگفت
۱۲	۱۰	بگوش توایم
۱۱	۳۵	بگو گفته ام
۱۶	۱۲۰	بگوی
۵	۱۶۰	بگه ناخوشی
۲	۱۵۳	بگیر
۱۳	۱۲۶	بگیری بدست
۷	۱۰۱	بلاست
۷	۱۰۱	بلا عافیت انبیاست
۸	۱۰۱	بلا مرهم خود بینیست
۷	۱۲۶	بلای دلست
۱۱	۱۶۸	بلایی بزرگ
۱	۴۷	بلبل آن روضه که باغی نداشت
۸	۱۷۷	بلبل با باز درآمد بگفت
۱	۵۵	بلبل بهم
۳	۲۲	بلبلیست
۹	۵۸	بلبل شده
۷	۵۷	بلبل شده بر خون زاغ
۱	۴۱	بلبل عرشند سخن پروان
۱۴	۱۳۰	بلبل که در آن باغ دید
۵	۱۰۶	بلبل گنجست بویرا نه در
۹	۳۵	بلبلم
۵	۵۶	بلرزه تنش

ب	ص	
۲	۱۰۳	بقای تو گر آن سک نماند
۳	۲	بقای همه پایندگان
۳	۱۰۲	بکار آمده
۹	۱۰۶	بکار تواند
۴	۹۷	بکاری بزن
۵	۹۷	بکاری بکنی دستخوش
۹	۱۷۹	بکرمعانیم که همتاش نیست
۱۰	۷۰	بکری قدرت شده در کار او
۱۰	۴۴	بکس این رشته را
۱۲	۱۰۷	بکسی در کشد این ناکسی
۹	۱۴۷	بکش
۸	۵۹	بکش
۱۰	۵۶	بکشتیش بدر خواسته
۹	۸۷	بکشتیم چه برداشتیم
۵	۷۶	بکن
۱۰	۹۲	بکن
۵	۱۵۱	بکن
۷	۱۶۹	بکن
۱	۱۷۷	بکن
۱	۱۱۲	بکنار و غم تو در میان
۱	۱۳۲	بکن ایام را
۱۲	۱۱۷	بکن ای ناسپاس
۱	۱۶۲	بکن پشتشان
۴	۱۶۵	بکنم راز شهان آشکار
۵	۹۷	بکنی دستخوش
۱۰	۱۷۸	بگداختم
۱۳	۸۰	بگذاری بما
۵	۱۵۵	بگذاری طلبیدن چراست
۱۲	۸۴	بگذاشتن
۸	۱۷	بگذاشتند
۱۷	۱۳۶	بگذر از این آب و خیالات او
۸	۱۱۵	بگذر از این ابله زیرک فریب
۱۰	۹۳	بگذر از این پی که جهانگیر است
۱	۹۲	بگذر از این غارت ابخاز نیست
۹	۱۱۸	بگذر از این مادر فرزند کش
۵	۱۱۳	بگذر از این فندق سنجاب رنگ

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۱۲	بند میان	۸	۸۲	بلشگرگه و رایت رسید
۷	۱۵۶	بند فلک را که تواند گشاد	۸	۶۰	بلعجی کر دو بساطی کشید
۶	۲۶	بند کمر بند باش	۳	۱۹	بلکه بدین چشم سر این چشم سر
۳	۵۲	بندگی	۷	۱۱۴	بلگد میزنی
۱۱	۱۰۳	بندگی	۲	۳۸	بلند
۱۴	۱۳۱	بندگی دل دهد	۷	۷۴	بلند
۸	۱۷۵	بندگی رایگان	۱۲	۸۹	بلند
۵	۴	بندگیست	۱۱	۱۰۹	بلند
۲	۱۲۵	بندگیست	۶	۱۷۸	بلند
۱۲	۳۱	بند مجسطی گشای	۳	۱۵	بلند آخورش افکنده پست
۱۲	۱۶۳	بند ندارد برآن	۳	۴۴	بلند آوری
۹	۴	بند وجود از عدم آزاد شد	۷	۲۶	بلند است بمجلس شتاب
۱۳	۲۲	بنده	۱۱	۳	بلند است و پست
۱۳	۷۶	بنده‌ای	۸	۱۷۱	بلند است جای
۱۳	۹	بنده‌ایم	۷	۹۲	بلندی گرفت
۱۱	۸۳	بنده درویشیست	۹	۲۸	بم آهنگ داشت
۳	۷۸	بنده عالم نه	۱۳	۱۳۶	بمرد
۱۱	۱۰۰	بنده دل باش که سلطان شوی	۱۱	۷۸	بمعی کیمیا
۱۱	۱۵۴	بنده دولت شوهر جا که هست	۱۰	۱۵۱	بن
۱	۱۷۲	بنده کن	۸	۱۵۱	بنا کرد و کهن در نوشت
۸	۱۰	بنده نظامی که یکی گوی تست	۹	۱۲	بنام
۳	۹۲	بنده و دعوی شاهی کنی	۱	۱۱۸	بنامت نبود
۲	۷۵	بنفشه بسوی خودمدار	۷	۲۷	بنام تو نیست
۹	۵۸	بنفشه کمر گل شده	۱۲	۴۲	بنانی دهند
۳	۳۹	بنگار قلمش درکشند	۱۶	۱۵۵	بن چاهیش بیاید نهفت
۳	۸۲	بنگر تا چند ملامت برم	۳	۱۰۳	بنخجیر شد
۷	۸۹	بنگر تا چه کرد	۱	۳۱	بند(۲)
۱۰	۲۱	بنگرند	۲	۳۸	بند
۳	۱۷۵	بنگرند	۱۳	۴۹	بند
۱۴	۱۷۷	بنگر و خاموش باش	۷	۷۴	بند
۱	۱۲۷	بنگری	۲	۱۵۹	بند
۲	۶۹	بنگریست	۶	۱۷۸	بند
۳	۱۳۱	بنگریست	۸	۷۶	بندامت بود
۱۳	۲۶	بنمای با نگشت دست	۷	۹۴	بند بود
۳	۴۵	بنمایم سخن تازه را	۱۰	۱۴۰	بند بود
۸	۱۴۷	بنمود راست	۱۰	۱۰۱	بند خود آزاد باش

ب	ص		ب	ص	
۸	۵۶	بود (۲)	۹	۳۶	بنوازش نباشد غریب
۲	۵۷	بود (۲)	۱۰	۱۱۶	بنواتر سفری سازکن
۸	۵۸	بود (۲)	۱۱	۸۴	بنه بگذشتن و بگذاشتن
۱۰	۶۰	بود (۲)	۱۱	۱۱۶	بنه بیرون فرست
۳	۶۱	بود (۲)	۱	۹	بنه بی نورفکن
۶	۶۱	بود	۹	۱۱۶	بنه پیشتر از خود کنند
۱۰	۶۵	بود (۲)	۴	۱۴۸	بنه چندانکه بری دیگر است
۱۰	۶۶	بود (۲)	۲	۱۰۰	بنه چون سوی ولایش برد
۵	۶۷	بود (۲)	۲	۱۳۸	بنه در بحر قیامت برند
۱۱	۶۷	بود (۲)	۴	۶۰	بنه دل که بفرسنگ داشت
۱	۶۹	بود (۲)	۱۳	۱۵۹	بنه را جرسی داده اند
۱۱	۶۹	بود (۲)	۱۴	۱۷	بنه عرش پایان رسید
۷	۷۲	بود (۲)	۱۳	۱۲۲	بهفت آب و خاک
۹	۷۴	بود (۲)	۱۰	۴۲	بنه کاهنگ سواران گرفت
۸	۷۶	بود (۲)	۳	۱۳۸	بنه مایه و خواهی بیاز
۱	۸۹	بود (۲)	۸	۳۶	بنه و بار من
۱۱	۹۳	بود (۲)	۳	۱۶۹	بنهی واستده دار نیست
۲	۹۳	بود (۲)	۱۳	۴۴	بنیاد شد
۷	۹۴	بود (۲)	۸	۱۳۴	بوالعجبی ساز درین دشمنی
۲	۹۵	بود (۲)	۳	۱۶۴	بوثوق از دگران گوی برد
۷	۹۵	بود (۲)	۷	۷۱	بوجود آمده
۶	۹۷	بود (۲)	۷	۱۱۹	بوجودست که هم هیچ نیست
۱۰	۹۸	بود (۲)	۸	۴	بود (۲)
۵	۹۸	بود (۲)	۳	۸	بود (۲)
۲	۱۰۰	بود (۲)	۱۳	۱۳	بود (۲)
۱۰	۱۰۵	بود (۲)	۱۰	۱۳	بود (۲)
۲	۱۰۹	بود (۲)	۱۱	۱۷	بود (۲)
۵	۱۱۱	بود (۲)	۹	۲۰	بود (۲)
۱۰	۱۱۱	بود (۲)	۹	۲۷	بود (۲)
۲	۱۱۴	بود (۲)	۴	۲۹	بود (۲)
۵	۱۱۴	بود	۱	۳۸	بود (۲)
۱۲	۱۱۵	بود (۲)	۱۰	۴۰	بود (۲)
۹	۱۲۰	بود (۲)	۶	۴۱	بود (۲)
۱۴	۱۲۰	بود (۲)	۱	۴۸	بود (۲)
۱۰	۱۴۰	بود (۲)	۶	۵۱	بود (۲)
۱	۱۴۹	بود (۲)	۹	۵۴	بود (۲)

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۰۳	بود ترا پیش از این	۱۰	۱۵۰	بود (۲)
۹	۱۳۳	بودت فرصت راه گریز	۷	۱۵۰	بود (۲)
۷	۱۵۲	بود جای	۲	۱۵۲	بود (۲)
۷	۷۹	بود داوری	۸	۱۵۳	بود (۲)
۴	۱۲	بود در این گنبد فیروزه خشت	۱۲	۱۵۵	بود (۲)
۲	۱۰۱	بود در خشن آرام گیر	۳	۱۶۰	بود (۲)
۱۱	۱۶۵	بود در نیام	۵	۱۶۰	بود (۲)
۱	۴۹	بود دستگیر	۴	۱۶۱	بود (۲)
۴	۱۰۲	بود دل مهر فروزش بدو	۷	۱۶۱	بود (۲)
۷	۱۳۵	بود دو فرزانه را	۱	۱۶۴	بود (۲)
۸	۱۳۳	بود دیده بره داشتن	۱۰	۱۶۵	بود
۱۰	۱۰۰	بود ریزش مشتی گلست	۲	۱۶۷	بود (۲)
۶	۱۰۵	بود سرد	۵	۱۷۲	بود (۲)
۵	۵۴	بود سمنزار او	۶	۱۷۳	بود (۲)
۱۱	۶۷	بود شب اما شب معراج بود	۳	۱۷۳	بود (۲)
۱۴	۱۴۸	بود شیرخوار	۱	۱۷۵	بود (۲)
۴	۲۴	بود صبح تاب	۱۱	۱۷۵	بود (۲)
۱۱	۱۵۴	بود طالع دولت پرست	۳	۱۷۶	بود (۲)
۱۴	۱۰۱	بود عجب تیزبین	۴	۱۷۷	بود (۲)
۹	۹۷	بود عذابش نبود	۴	۱۷۷	بود (۲)
۴	۲۴	بود عرش در آن آفتاب	۱۰	۱۷۸	بود (۲)
۱۴	۱۶۹	بود عمر تو با دور او	۱۲	۴۲	بود آبی چو بنانی دهند
۱۴	۱۶۹	بود غار تو با غور او	۳	۲۵	بود آفتاب
۳	۵۴	بود فرود آمدن	۱۰	۸۰	بود آموزگار
۱۰	۵۵	بود قاقم سنجاب سای	۱۵	۷۶	بود آنروز که باشد بهی
۴	۱۷۶	بود قطره از چشم کور	۱۳	۷۷	بود آنهم تویی
۸	۱۰۲	بود کرد	۹	۶	بود ادب کردمثن
۱۰	۸۶	بود که بگریختم	۴	۱۷۶	بود از دست مور
۷	۲۴	بود گنج سپردن به خاک	۴	۱۰۳	بودای شیرمرد
۸	۹۱	بود مست که آن خون کند	۶	۱۱۹	بود این روزگار
۱	۲۱	بود مگر سنگ را	۱۱	۱۴۵	بود پاک نیست
۱	۱۵۱	بود ملکزاده جوانی چو سرو	۶	۸۷	بود بیایست خورد
۴	۱۱۲	بود مه و سال ز گردش بری	۱۳	۳۷	بود بسیجم که در این یک دو ماه
۸	۱۱۵	بود نا شکیب	۳	۳۲	بود بهره بهرام گور
۱۴	۱۴۸	بود ناگوار	۱۰	۱۲۳	بود بهره بهرام گور
۱۱	۱۷۰	بود نام گل خارپوش	۱۱	۱۰۶	بود پرده دار

ب	ص		ب	ص	
۵	۸	به	۴	۱۳۵	بود و توی بر نتافت
۱	۹۵	به	۱۱	۵۶	بود و دل آسمان
۹	۱۵۱	به (۲)	۴	۱۳۵	بود و دوی بر نتافت
۴	۱۵۹	به	۸	۲۱	بود و زبان خنجرش
۱۱	۱۵۷	به آبی شده	۵	۶۱	بود و سرشک آب او
۷	۵۵	به آتشگه راز آمده	۸	۵۵	بود و سهیل بمن
۱	۱۴۵	به آخر شد و خورشید دور	۷	۱۹	بود وقف جهانش مکن
۸	۱۴	به آرامگاه	۵	۶۱	بود و نظرتاب او
۲	۷۶	به آموزش حق ساختم	۷	۱۵۳	بوده اند
۱	۴۱	به آن دیگران	۱۰	۷۶	بوده گیر
۱۴	۷۲	به آن راکه خطایی رسید	۱۰	۱۰	بوده و نابوده ما
۳	۵۵	به آه	۸	۱۵۴	بودی قرار
۱۳	۱۴۰	به آهستگی	۸	۱۴۱	بودیم و مسلمان شدیم
۳	۱۶۱	به آهستگی آمد به جای	۹	۱۱۷	بودی و من
۱	۱۳۹	به آهن برند	۹	۵۹	بوستان
۱	۶۱	به آهن کشید	۵	۱۳۰	بوستان
۴	۶۳	به ادای درست	۱۱	۶۶	بوسه برابر شدی
۳	۵۱	به ادب پیش او	۶	۶۵	بوسه چو می مایه افکندگی
۳	۱۶۸	به ادب گرد کن	۷	۶۲	بوسه خیز
۵	۱۲	بهار	۳	۵۶	بوسه سنبل بزخم
۵	۵۵	بهار	۱	۶۷	بویا برگرفت
۱۲	۶۱	بهار	۲	۶۲	بویا در شگرف
۱	۷۴	بهار	۷	۷۵	بویا در گریز
۱۴	۱۲۶	بهار	۹	۱۷۸	بوقلمونی کند
۵	۱۰۴	به ارادت کشد	۱۰	۶۷	بوکه شبی جلوه آن شب کنم
۱۵	۱۳۶	بهارش تویی	۸	۸۲	بولایت رسید
۴	۱۳۰	بهارش مبین	۹	۲۵	بولایت سپرد
۱۰	۱۷۱	به هارون رسید	۸	۵۷	بوم شده پیکرش
۱	۶	بهاری بشت	۲	۲۳	بوم شده مشکبار
۳	۱۷	بهاری شگرف	۸	۵۷	بوم کز آن بوم شده پیکرش
۴	۴۴	به از آنت دهند	۶	۱۵۴	بوی
۹	۲۴	به از این مایه به دست آوری	۱	۱۲۲	بوی رست
۷	۲۹	به از چرخ مداری بکن	۱۱	۸۶	بوی وفایی نداشت
۶	۱۳۶	به از شکرست	۵	۱۰۶	بویزانه در
۱۰	۱۰	به ازل بوده و نابوده ما	۹	۲۵	بوئی به ولایت سپرد
۱	۱۰۵	به ازل ساختند	۴	۲۵	بوئی بیار

ب	ص		ب	ص	
۲	۳۸	به بانگ بلند	۱۰	۲۷	به از هر دوی
۴	۱۶۰	به بزرگی بتوانی رسید	۲	۲۱	بهاست
۱	۵۲	به بیرون نیم	۶	۱۰۲	بهاست
۱۰	۱۴۱	به پای است خیز	۵	۱۱۵	بهاست
۱۴	۱۷	به پایان رسید	۳	۲۳	به است (۲)
۲	۱۴۵	به پایان شود	۹	۱۱۲	به است (۲)
۹	۱۲۳	به پای کسان	۵	۱۶۸	به استادی
۲	۱۷۴	به پس گستریم	۶	۶۰	به افسونگری
۷	۱۰۴	به پندار یقین زر شود	۸	۱۷۴	به افسونگری
۱۱	۱۴۸	به پیری و جوانی ندارد	۱۰	۱۱	به امید تو خدای آمدم
۱۰	۱۰۴	به پیش آمدش از پس نشد	۱۱	۴۳	به امیریت نام
۶	۴۷	به تابوت بخش	۳	۱۷۷	به اندازه ایست
۷	۱۴۱	به تاراج داد	۸	۸۸	به اندازه تن دوختند
۸	۱۴۶	به تاریک شب از صبح زاد	۱	۸۰	به انصاف توان یافتن
۵	۷	به تایید اوست	۹	۱۱	به انعام خویش
۱	۶۷	به تبرک به وفا برگرفت	۱۴	۴۲	به انگشت پای
۱۱	۱۴	به تبرک نمود	۱۳	۲۶	به انگشت دست
۴	۶۱	به تبش ناصیت از داغ من	۸	۱۰۲	به او بود کرد
۲	۱۳۱	به تحلیل بخاری شده	۱۲	۱۰۴	به اوست
۱	۱۱۴	به تدبیر باش	۶	۳۱	به این آینه پرداختم
۹	۱۵۴	به تدبیر ماست	۱۲	۱۱۱	به بابل نریخت
۵	۴۴	بهتر از آن جوی که در سینه هست	۸	۹۳	به باد آب به آتش رسید
۴	۱۳۹	بهتر از آن دادن است	۱۱	۱۶۰	به بار آمدم اول نفس
۷	۱۵۰	بهتر از آن دوست که نادان بود	۲	۸۰	به بادت دهد
۱۲	۱۵۵	بهتر از آن دوست که نادان بود	۱	۱۶۱	به بادی شود
۸	۳۶	بهتر از آن است خریدار من	۶	۸۸	به بار
۶	۱۳۹	بهتر از آن نیست که نستایش	۸	۱۷۷	به بار
۲	۱۳۲	بهتر از این سازکن	۲	۸۵	به بازیچه به سر می‌بری
۷	۳۶	بهتر است	۱۲	۱۵۴	به بازی دهند
۱۲	۱۳۹	به ترازوی عشق	۱۲	۱۱۸	به بازی شده باز آمدم
۷	۳۸	بهتر باد آن سرت این سری	۵	۱۰۷	به بازی نیست
۵	۴۹	به ترتیب ادب ریزی	۱۳	۱۴۴	به بازی مکش
۷	۱۱۸	به تردد سر کاریت نیست	۴	۴۸	به باغ
۷	۳۶	بهترست	۱۴	۱۳۶	به باغ زمیست
۹	۱۴۲	بهترست	۳	۴۳	به بالاترند
۱۱	۱۵۸	بهتر و دندان سفید	۵	۱۲۲	به بالا شود

ب	ص	
۱	۴۸	به جان خود همه حیوان بود
۷	۱۷۴	به جان در شکست
۸	۱۱۷	به جان ریزه اندیشناک
۱۸	۱۱	به جانش رسان
۸	۱۶۹	به جانش سپار
۹	۵۳	به جانم سپرد
۱۲	۱۶۵	به جانها دراست
۱۲	۴۲	به جانی دهند
۲	۱۱۳	به جانی دهی
۴	۱۱۹	به جانی که هست
۶	۱۹	به جای
۱۱	۸۲	به جای
۱۵	۱۴۶	به جای
۱۷	۱۴۷	به جای
۹	۱۶۰	به جای
۳	۱۶۱	به جای
۱۵	۱۵۳	به جای من و تو بد نکرد
۱	۶۷	به جفا در گرفت
۱۰	۹۱	به جفایت برند
۱	۱۵۷	به جنگ
۱۰	۱۳۷	به جوان رنگیش
۱	۱۶۴	به جوانمرد یافت
۱۱	۱۴۹	به جوانی کنم
۱۰	۴۳	به جوزا رسد
۱	۱۱۳	به جوی خاک راه
۱۴	۹۵	به جوی سنگ نیست
۱۵	۱۲۰	به جوی صد هزار
۷	۹۴	به جهان چند بود
۱۰	۱۵۴	به جهان در چه پاک
۱۴	۱۲۲	به جهان در کشید
۱۲	۱۵۶	به جهان در میبچ
۲	۱۷۰	به جهان در نفسی می زنی
۹	۱۵۴	به جهان دولت روزی کراست
۸	۱۶۹	به جهانش گذار
۴	۸۴	به جهان کرده ایم
۲	۱۱۳	به جهانی دهی

ب	ص	
۸	۱۳۶	به تریاک بست
۸	۱۶۸	به تسبیح کوش
۱	۹۵	به تغافل به سر
۱	۱۵۴	به تکلف کسی
۲	۹۸	به تکلف کنی
۷	۱۷۵	به تماشا کنند
۶	۱۶۷	به تمامی تراست
۱۵	۱۹	به تمامی رسان
۲	۱۴	به تمامی رسید
۶	۶۷	به تمنای که چه بودی ز روز
۱۰	۶۱	به تمنای جنس
۱۳	۶۷	به تمنای چنان یک شب است
۱۳	۸۸	به تنگ
۸	۸۴	به تنگ آمده
۸	۱۵۵	به تنگ آورش
۱۳	۱۷	به تن می سپرد
۷	۶۳	به تن و جان به جان
۱۲	۹	به تو اقرار خدایی دهند
۱۳	۲۶	به تو بخشیده شود هر چه هست
۱۰	۱۱۴	به تو بر سخت جفا کرده اند
۱۳	۱۶۹	به تو بر قصه کند حال خویش
۴	۱۵۱	به تو بر ملک مقرر شود
۴	۸	به تو بر هست پرستش حرام
۱۲	۳۳	به تو خاتم دوران نیست
۳	۷۶	به تو در شرمسار
۱۳	۹	به تو زنده ایم
۱۰	۷۲	به تو سر رشته جان گم شده
۲	۱۱۲	به تو طغرای جهان تازه گشت
۷	۷	به تو قائم چو تو قائم به ذات
۹	۱۰۴	به تو گل سرشت
۳	۹۳	به تو نازش بود
۶	۵۵	به ثریا زده
۳	۳۸	به جا مانده ام
۲	۷۴	به جان
۴	۱۷۵	به جان آوردند
۳	۱۷۵	به جان پرورند

ب	ص		ب	ص	
۶	۸۴	به خلاف تو گراینده نیست	۹	۴۹	به چراغم رسید
۵	۷۶	به خلاف همه کاری بکن	۱۴	۶۹	به چراغی رسی
۴	۵۴	به خواب	۱۵	۸۶	به چراغی رسید
۸	۶۷	به خواب	۸	۱۲۳	به چشم دگران دیده‌ای
۱۴	۴۸	به خواری رسد	۳	۱۹	به چشمی دگر
۳	۳۵	به خوان تو رسد لاغر است	۶	۱۵۰	به چشمی دگر
۵	۲۱	به خود بر درست	۱۱	۱۸	به چشمی که خیالش نبود
۳	۱۳۱	به خود برگریست	۳	۱۷۰	به چنان باده‌ای
۱۲	۱۷۳	به خود دست پر افشاندیم	۶	۹۶	به چنگ
۵	۸۸	به خودم می دهد	۱	۷۹	به چنگ آمدی
۴	۱۱۵	به خورش بیش کسی زیستی	۸	۱۱۹	به چنگ آمدی
۱	۱۶۴	به خورشید بود	۸	۱۵۵	به چنگ آورش
۸	۷۹	به خورشید، که زردشتی است	۱	۴۷	به چنین شب که چراغی نداشت
۵	۷۹	به خوشخواب در	۱۱	۱۱۸	به چنین عمر نیاید بدست
۴	۱۲۱	به خوناب در	۵	۲۸	به چوگان خویش
۵	۲۱	به خونابه شست	۳	۱۱۳	به چو گنج
۱۰	۵۳	به خون آمدم	۷	۱۱	به چه دل راه درین بحر کرد
۱۰	۱۲۲	به خون از شما	۷	۱۱	به چه گستاخی از این چشمه خورد
۶	۵۷	به خون تذرو	۷	۴۸	به چهل سال که بالغ شود
۹	۱۵۷	به خون در مزن	۶	۱۰۵	به چیزیش کرد
۲	۱۸	به خیالات فرو نایدش	۹	۱۶۲	به چیزی شوند
۱	۱۶۱	به دادی شود	۱۴	۶۴	به حمایت به شکر در گریخت
۹	۱۴۷	به دارم بکش	۴	۱۶	به حمل تخت ثریا زده
۴	۴۸	به داغ	۷	۲۸	به حیوان رسید
۱۴	۶۹	به داغی رسی	۷	۲۴	به خاک
۱۲	۱۷۱	به دامادیم	۱۰	۱۵۴	به خاک
۱۰	۱۷۴	به دان تراست	۷	۲۴	به خاک اندری ای گنج پاک
۴	۳۲	به دانانتری	۱۲	۳۳	به خاک تو سلیمان نشست
۶	۹۹	به دانه‌ای	۱۲	۷۵	به خدا چشم عنایت کراست
۲	۴۲	به در آرد ز جنگ	۷	۷۵	به خدا درگریز
۱۳	۱۶۶	به در آمد به خرابات شد	۳	۱۵۳	به خدایی که هست
۱۰	۱۸	به در آمد تمام	۸	۱۵۷	به خرابی درست
۹	۱۲۸	به در آورده‌ای	۵	۱۳۱	به خرابی کشد
۶	۳۶	به در آورده ز غزنی علم	۶	۴۹	به خلافت رسید
۱۳	۱۴۴	به درازی مکش	۳	۷۰	به خلافت علم آراسته
۱۲	۱۲۲	به در انداختن	۸	۷۳	به خلافت گرفت

ب	ص	
۵	۱۰۳	به دل خویش ده
۲	۷۴	به دل شو چو بدیدی خزان
۱	۱۷۳	به دل کرد به نوعی که بود
۲	۷۴	به دل می شود آتش به جان
۷	۶۳	به دل و تن به تن و جان به جان
۱۴	۱۷	به دل و جان رسید
۵	۶۶	به دل یافته
۹	۴۹	به دماغم رسید
۷	۱۷۶	به دماغی رسند
۷	۱۵۹	به دندان بخای
۴	۲۱	به دندان دیتش جان کنان
۱۰	۱۷۴	به دندان تراست
۷	۴۱	به دندان دل
۲	۱۰۴	به دندان گرفت
۹	۱۳۷	به دنیااست تمنا ترا
۶	۲۹	به دوران تو
۱۰	۳۴	به دور تو همایی کند
۲	۲۴	به دو عالم دهی ارزان دهی
۹	۱۵۴	به دولت نه به تدبیر ماست
۲	۱۶۷	به دهان آوری آتش بود
۷	۱۷۴	به دهان در شکست
۷	۱۲۰	به دهن بود و چو من می گریست
۲	۱۹	به دیده نگفت
۸	۷۹	به دین کن، که قوی پشتمی است
۷	۷	به ذات -
۲	۳۲	بهرام شاه
۴	۳۶	بهرام شاه
۳	۳۲	بهرام گور
۱۰	۱۲۳	بهرام گور
۳	۳۲	بهرامی او وقت زور
۲	۱۳۳	به راه
۸	۷۷	بهرتست
۱۷	۱۴۰	بهر چراغش نماند
۹	۱۷۴	بهر چنین چاره ایست
۱۱	۸۰	بهر زنا شوهریست
۳	۵۸	به رسم جهود

ب	ص	
۱۴	۴۹	به در دل شدم
۱۲	۱۰۰	به درشتی سپار
۲	۸۵	به در میبری
۱۱	۱۱۰	به در نامه
۸	۱۱۹	به درنگ آمدی
۹	۶۲	به دروازه گوش آمده
۳	۱۶۴	به درونش سپرد
۵	۱۰۳	به درویش ده
۹	۸۴	به دریا درند
۱۰	۸۴	به دریا در سختی کش است
۳	۹۳	به دریوزه انفاس دار
۹	۶۲	به دریوزه نوش آمده
۱	۱۴	به دست
۸	۱۵	به دست
۱۲	۴۳	به دست
۵	۴۴	به دست
۱۰	۵۴	به دست
۱۰	۵۹	به دست
۷	۶۱	به دست
۲	۶۳	به دست
۵	۷۵	به دست
۶	۸۲	به دست
۶	۸۹	به دست
۹	۱۰۷	به دست
۱۱	۱۱۸	به دست
۱۳	۱۲۵	به دست
۱۳	۱۲۶	به دست
۶	۶۲	به دستار چه زر می فشاند
۱۱	۱۳۶	به دشمن ز پی عمر او
۱۰	۱۹	به دعا خواسته
۱۱	۶۱	به دعا خواسته
۶	۶۰	به دعا غمزه به افسونگری
۷	۷۱	به دعاها بوجود آمده
۹	۱۵۰	به دعوی پرست
۶	۴۸	به دلالگیست
۱	۴۸	به دل باش که عمر آن بود

ب	ص		ب	ص	
۸	۱۵۳	به زیان شد، چه سود	۱۵	۱۵۶	به رضا بسته شد
۱۰	۶۲	به زیر	۴	۹۲	به رعایت کند
۵	۱۲۲	به زیر آید و یکتا شود	۳	۱۲۱	بهر عدم توشه کن
۱۰	۱۵۳	به زیر اوفتی	۱	۱۰۷	بهر قوت
۱۰	۳۲	به زیر فلک ارزق است	۶	۹۵	بهر گل نوبرست
۴	۳۱	به زیر قدم انداختم	۷	۹۸	بهر گنج
۸	۱۷۳	به زیر قدمش یافتند	۱۳	۹۲	بهر گوشه‌ای
۵	۱۲۱	به زیر نقاب	۱۰	۱۷۸	بهر ملک ساختم
۲	۹۹	به زین کرده‌اند	۳	۳۲	بهره بهرام گور
۱۰	۱۳۸	به سان زر است	۱۰	۱۲۳	بهره بهرام گور
۵	۵۵	به سپاس آمد گل پیش خار	۱۱	۱۰۷	به ریاضت برآر
۱۰	۱۴۹	به سپیدی کنند	۱۱	۱۰۷	به ریاضت سپار
۱۰	۱۲۶	به سپیدی نه چو دندان اوست	۱۱	۱۰۷	به ریاضت نتوان یافتن
۶	۷۹	به ستم خورده گیر	۲	۱۶۵	به زبان بر نبرد مرغ راز
۷	۷۱	به سجود آمده	۴	۱۰	به زبان داده‌ای
۶	۱۳۹	به سخا روشنند	۵	۱۶۷	به زبان دل است
۹	۱۷۳	به سخن آمد گنجی گشاد	۱۸	۱۱	به زبانش رسان
۱۱	۳۸	به سخن باز کرد	۱۳	۵۳	به زبان فصیح
۶	۶۰	به سخن خنده به شکر خوری	۸	۱۱۲	به زبان گفته‌اند
۱	۱۰۴	به سخن در که بر آمد غبار	۱۲	۱۶۵	به زبانها درست
۱۷	۱۴۷	به سخن راستی آری به جای	۹	۳۹	به زبانی که هست
۹	۳۸	به سخن ساختند	۶	۷۴	به زبونی درست
۱۲	۹۲	به سخن شاد دار	۶	۱۳۱	به ز خرابی چو دگر کوی نیست
۸	۸۳	به سخن کار میسر شدی	۱۳	۱۰۰	به ز خشن جامه نیست
۳	۴۲	به سخن گرم شود مرکبش	۸	۱۶۱	به زرافشانی است
۹	۱۲۶	به سخن نوبت عیسی رسید	۱۱	۸۱	به زر اندوده‌اند
۱	۹۵	به سر	۱	۴۳	به زر برده‌اند
۹	۱۵۸	به سر	۲	۴۳	به زر سکه چون روز داد
۱۲	۷۵	به سر آمد حیات	۱۱	۱۴۰	به زر کار خود آراستم
۸	۹۵	به سر آمد مخسب	۱۰	۱۶۷	به زنجیر کیان را کشید
۸	۱۸	به سرانداخته	۹	۱۰۷	به زندان شرف آرد به دست
۳	۷۳	به سرانداختن سرا پرده را	۸	۱۰۷	به زندان کنی
۴	۸۱	به سر بر زد و لختی گریست	۹	۱۰۷	به زندان نشست
۱۱	۱۷۶	به سر چون برند	۱۰	۱۵۸	به زنگی پدر این خنده چیست
۴	۴۰	به سر خویش برد	۹	۶۴	به زیارتگری دیده رفت
۵	۲۶	به سر ماه یمانی درآر	۶	۱۷۵	به زیان آورند

ب	ص	
۱	۱۳۵	به شکر کشته اند
۵	۱۷۲	به شیطان مده
۱۴	۵۳	به صبا داد سواریم را
۵	۵۸	به صبا داده شاخ
۲	۵۵	به صبح از کف موسی نشان
۱۳	۱۶۳	به صحرا چراست
۹	۸۴	به صحرا درند
۴	۱۶	به صحرا زده
۶	۵۵	به صحرا زده
۹	۳۰	به صحرای عشق
۸	۵۳	به صد جای چو گل کرده چاک
۴	۷۴	به صد چوب نجید ز جای
۷	۱۴۱	به صد خنده به تاراج داد
۱۰	۱۴۱	به صد رستخیز
۱۱	۸۸	به صد زود شد آرام گیر
۶	۱۳۴	به صدف ده گهر پاک را
۷	۱۴۱	به صد گریه به پا ایستاد
۲	۴۰	به صراف سخن پیش داشت
۸	۱۴۰	به صوفی سپرد
۶	۱۶۳	به ضرورت شوند
۶	۸۳	به طاعت است
۱۰	۵۹	به طبر خون شکست
۵	۳۳	به طوفان تو خوابش برد
۷	۲۸	به طوفان رسید
۱۰	۸	به عدم بازده
۶	۱۳۲	به عدم رای زدن روی نیست
۱۳	۱۳۶	به علاج از تن خود زهر بود
۸	۲۷	به عمارت رسید
۳	۸۹	به عمری که بقایش نیست
۶	۲۹	به عنوان تو
۳	۱۸۰	به عنوان رسید
۵	۸۵	به غایت رسید
۷	۱۶۵	به غرقاب خون
۵	۷۹	به غرقاب در
۲	۷۶	به غرقاب در انداختم
۲	۳۵	به غلامی فرست

ب	ص	
۲	۸۵	به سر می بری
۱۱	۱۱۰	به سر نامده
۵	۱۴۲	به سگبان مده
۲	۱۳۸	به سلامت برند
۵	۵۵	به سلام چمن آمد بهار
۱۲	۴۱	به سلام قدم
۷	۱۵۴	به سمن چون کند
۱۲	۱۳۹	به سنگ دمشق
۷	۱۷۵	به سودا کنند
۹	۵۷	به سهیل نسیم
۱۱	۵۳	به شاخ از شتاب
۴	۱۵۵	به شاخ دگر
۲	۶۱	به شادی غم دل می گرفت
۶	۱۱۲	به شام
۳	۳۳	به شب تیغ در انداخته است
۱۰	۶۶	به شب دست بر افشاند
۵	۱۵	به شب عبیرین
۵	۱۰۱	به شب قیرگون
۱	۱۳۶	به شبگیر نوایی زدند
۹	۱۲	بهشت
۸	۱۲۹	بهشت
۱	۱۳۱	بهشت
۲	۷۱	بهشت آمده
۱۳	۳۴	بهشت از علمت شقه ای
۱۶	۵۴	بهشتش غلام
۴	۸۶	بهشتش کنند
۲	۵۴	بهشتی شدم
۱۱	۱۵۷	به شرابی شده
۵	۷۶	به شراری بکن
۲	۳۰	به شرع تو ز دریای خون
۱۱	۳۴	به شکایت شده
۳	۶۳	به شکرانه سرانداخته
۶	۲۱	به شکرانه کم آن گرفت
۷	۵۶	به شکر خنده برون آمده
۶	۶۰	به شکر خوری
۱۴	۶۴	به شکر در گریخت

ب	ص		ب	ص	
۴	۱۱	به که رو می آوریم	۹	۱۵۸	به غم آرد به سر
۳	۴۴	به که سخن دیر پسند آوری	۲	۵۳	به غنیمت شمرد
۱	۱۰۶	به که ضعیفی که در این مرغزار	۱۱	۱۷۱	به غمی می سپرد
۱۱	۱۴	به گام او چو تحرک نمود	۳	۳۶	به فال
۴	۲۷	به گدایی ببخش	۵	۹۹	به فتراک تو بر بسته اند
۹	۱۷۱	به گردون رسید	۳	۳۱	به فتراک در
۱۳	۱۴۲	به گرگ آشتیست	۳	۴۹	به فتراک دل
۲	۴۴	به گرمی رسید	۴	۶۰	به فرسنگ داشت
۷	۵۳	به گریبان به گل آموده کرد	۱۱	۷	به فرمان تو دارد سکون
۵	۱۳۷	به گلاب امید	۱	۸۳	به فرماندهی
۷	۵۳	به گل آموده کرد	۱	۱۷	به فره‌های
۱۰	۳۸	به گل در نداد	۵	۲۵	به فریاد رس
۲	۶۱	به گل می گرفت	۶	۷۴	به فرونی درست
۱۱	۵۳	به گل و شاخ به شاخ از شتاب	۱۰	۱۵۲	به فصیحی رسد
۲	۱۳۵	به گلی کس چو روز	۸	۸۳	به فلک بر شدی
۷	۱۰۶	به گوهر کمند	۱۰	۱۲۳	به فلک بر شود از زر و زور
۵	۷۰	به گوهر هم کدر و هم صفی	۸	۸	به فلک وانمای
۷	۱۵۹	به گه خنده به دندان بخای	۱۱	۲۹	به فنا پاره کن
۱	۱۸	به گهر خانه اصلی شتافت	۸	۱۰۶	به قدر دیتش چشم دار
۵	۱۶۰	به گه ناخوشی	۱۳	۱۶۸	به قدر مایه زور
۲	۵۶	به لب آفتاب	۲	۴۶	به قصد سرش
۵	۲۵	به لب آمد نفس	۱۰	۸	به قلم بازده
۳	۴۲	به لب آید که بیوسد لبش	۵	۱۷۰	به قلمهای تیر
۸	۸۲	به ما بین که چه خواری رسد	۱۰	۷۴	به قیمت گران
۹	۳۲	به ماهی و در	۱	۱۱۹	به کدامین دلی
۵	۳۳	به مثل لوح شد آبش برد	۶	۷۹	به کف آورده گیر
۷	۲۶	به مجلس شتاب	۱	۱۵۸	به کم خوردگی
۹	۱۳۶	به مجلس شتافت	۶	۷۴	به کمی غم بفزونی درست
۶	۱۲	به محمد سپرد	۳	۳۰	به کویت دراست
۱۱	۱۴۸	به معانی نداد	۹	۱۳۲	به که بجوید دل پرهیزناک
۱۲	۱۰۷	به مقامی رسید	۵	۹۷	به که بکاری بکنی دمتخوش
۹	۱۵	به مقدار ترازو نبود	۳	۲۹	به کهپایه ارنی شکست
۱۴	۱۶۴	به مقدار خویش	۸	۱۵۷	به که تهی مغز و خراب ایستی
۱۲	۸۸	به مقدار مرد	۱۲	۱۴۴	به که چو گل بی سرو پایی کنی
۳	۸۹	به ملکی که وفایش نیست	۹	۹۶	به که خوری چون خر عیسی گیا
۱۵	۱۰۳	به من آرند باز	۲	۱۷۰	به که در عشق کسی می زنی

ب	ص		ب	ص	
۳	۸۳	به نیکی عمل آغاز کرد	۴	۴۷	به من آواز داد
۴	۸۳	به نیکی و بدی حقشناس	۱۳	۷۵	به من امید هدایت کراست
۱۲	۱۱۷	به واجب شناس	۲	۱۴۱	به من ای تیز هوش
۱۰	۱۳۳	به واجب گزید	۱۰	۱۴۷	به من دار هش
۹	۱۵۰	به هر جا که هست	۱	۷۶	به من بر چو بید
۴	۱۱۷	به هر نوع که بینم بسی	۷	۱۴۹	به من برمگیر
۶	۱۵۵	بهل کوره طاعت زند	۱۱	۱۳۲	به منزل رسی
۱۲	۴۱	به هم	۱	۱۵۷	به منزل رسی
۱	۵۵	به هم (۲)	۱	۱۶۹	به منزل رسید
۸	۷۰	به هم آمیخته	۱۳	۴۴	به من صومعه بنیاد شد
۵	۴۹	به هم آمیزشی	۷	۴۱	به متقار گل
۳	۹۰	به هم آید مگر	۱	۷۴	به موج بهار
۱۱	۱۶۰	به هم آن باد شوم باز پس	۷	۱۲۴	به موی این ره چون موی بین
۵	۱۵۰	به همان چشم نبینی دروی	۳	۳۰	به مویت دراست
۳	۱۳۳	به هم در چومیم	۵	۹۴	به مویت ز حبش تا طراز
۵	۵	به هم در شکست	۱۱	۱۷۱	به مویش به غمی می سپرد
۲	۹	به هم در شکن	۹	۵۳	به میانم سپرد
۲	۹	به هم در فکن	۹	۱۶۱	به میخانه در
۲	۱۱۶	به هم زد چو شتابش گرفت	۱۱	۱۴	به میلش به تبرک ربود
۷	۴۶	به هم ساخته	۹	۱۶۸	به نزدیکی منزل زنند
۳	۱۴۷	به هم سود شه تیز رای	۹	۱۳۸	به نسبت یکی است
۸	۶۲	به هم عشق باز	۴	۱۵۲	به نسیمی علم افراخته
۹	۸۰	به هم می زنند	۹	۱۳۷	به نظامی ده و دنیا ترا
۸	۶۲	به هم نکته ساز	۱۵	۱۹	به نظامی رسان
۱۲	۱۷	به همه حرف قلم درکشید	۲	۱۴	به نظامی رسید
۱۲	۷۵	به همه کاینات	۲	۳۵	به نظامی فرست
۵	۷۳	به هندوستان	۹	۶۱	به نظامی گذار
۵	۱۴۱	به هندو نسپردست کس	۷	۵۵	به نماز آمده
۲	۱۰۳	به هنرتک نماند	۴	۱۲۷	به نو
۹	۱۵۰	به هنرده نه به دعوی پرست	۲	۶۲	به نوا در شگرف
۴	۱۵۸	به هنگام کرد	۳	۳۹	به نوای علمش برکشند
۴	۱۳۱	به هنگام نمایندگی	۳	۱۷۳	به نوعی که بود
۵	۷۸	به نه در آمیخته	۲	۸۷	به نوعی که دلش پاره گشت
۱۵	۷۶	بهی	۴	۶۴	به نوک مژه برداشته
۱۰	۸۴	بیابان خوشست	۵	۸۵	به نهایت رسید
۱۰	۸۷	بی آب چه آری به روز	۷	۳۸	به نیک اختر ی

ب	ص	
۶	۱۴۴	بیخبر
۷	۱۴۴	بی خبر آن مرد که چیزی چشید
۴	۶۱	بیخبر از سبزه و از باغ من
۷	۴۰	بیخبر است از سخن
۷	۱۴۳	بیخبر انرا چه غم از روزگار
۸	۱۳۹	بیخبران مغربیش خوانده اند
۵	۶۹	بیخبرم گرچه خبر یافته ام
۳	۶۷	بیخبرم گر خبری داشتم
۱۲	۱۶۴	بی خبری ز آنچه مرا در دلست
۸	۷۲	بی خرد گيست
۱۰	۱۱۷	بیختند
۴	۱۵۷	بی خروبی بار به منزل رسی
۴	۱۷۲	بیخودیش کرد چنین یافه گوی
۸	۱۵۷	بیخور و خوابی درست
۱۰	۱۵۷	بیخون شده چون نگار
۴	۵۵	بید
۲	۶۵	بید
۱	۷۶	بید
۱۵	۹۲	بیداد پدید آمدی
۲	۱۷۷	بیدادشان
۹	۹	بیداد را
۱۲	۱۶۷	بیدادگران بازگرد
۸	۹۲	بیدادگری پروری
۱۰	۷۵	بیدادگری را بخواب
۱۴	۱۴۷	بیدادگری گشت باز
۹	۲۶	بیدار شو
۷	۱۰۷	بیدار شو
۹	۹۲	بیدانه شد
۴	۱۱	بی داوریم
۵	۵۶	بید بلرزه تنش
۹	۱۳۰	بید بلرزه شده بر جان خویش
۲	۱۳۸	بیدرمان جان به سلامت برند
۸	۱۴۲	بیدرمان می زند
۵	۳۵	بیدرند
۱۰	۱۵۴	بیدولتی افتد بخاک
۱۰	۱۴۹	بیدی کنند

ب	ص	
۳	۷۹	بیا پیش از آن
۱	۲۶	بیاجان تو باش
۲	۳۴	بیاد تو شکر می شود
۷	۱۳۶	بیاد شکر آسان بخورد
۷	۹	بیار
۴	۲۵	بیار (۲)
۱۰	۱۴۳	بیار
۱۱	۱۴۳	بیار
۱۰	۱۹	بیارسته
۱۵	۱۴۵	بیارند پیش
۹	۷۸	بیاری بدست
۱۴	۴۸	بیاری رسد
۶	۴۷	بیاقوت بخش
۷	۶۱	بیامد بدست
۹	۱۱	بیامرز بانعام خویش
۵	۱۶۷	بیان دلست
۲	۱۴۱	بیاور بمن ای تیزهوش
۹	۱۱۹	بیاد که روا روزند
۶	۱۱۹	بی اختیار
۱	۵۳	بی ادب را غلام
۴	۱۵۷	بی بار بمنزل رسی
۱	۱۰	بی بدلست آنکه تو آویزش
۱۱	۹۶	بی تیش است آتش روحانیان
۱۳	۷۳	بی تو چو پرداختند
۱۴	۹۲	بی توشه
۱۵	۹۲	بی توشه
۱	۷۱	بی تو نشاطیش در اندام نی
۲	۵۷	بیجاده گرو کرده بود
۵	۱۹	بی جهتی راه یافت
۱۱	۱۱	بیچارگان
۱۳	۹۲	بیچارگان
۷	۱۲۰	بیچاره مرا چاره چیست
۴	۸۲	بیچارگی است
۱۰	۱۴۴	«بی» حرف سرافکنده باش
۱۲	۳۴	بیخ
۷	۱۳۰	بی خبر

ب	ص		ب	ص	
۳	۱۷۹	بیش رو آهستگی پیشه کن	۱	۱۰	بیدیت است آنکه تو خونریزش
۱۳	۱۵۶	بیش ز بازوی تست	۱۰	۷۷	بیرون ترست
۷	۹۱	بیش زبونی کجاست	۶	۱۷۱	بیرون ترست
۱	۱۴۶	بیش ستانیت را	۷	۱۳۳	بیرون شدنش کن درست
۵	۱۰۱	بیش عنایت فزون	۳	۱۶۵	بیرون شود
۸	۱۵۶	بیش فلک در گذشت	۵	۱۳۳	بیرون شوی
۴	۱۱۵	بیش کسی زیستی	۵	۲۴	بیرون فتاد
۱	۵۱	بیش که افلاک راست	۱۱	۱۱۶	بیرون فرست
۱۵	۱۱	بیش که دارد که ما	۷	۱۷۲	بیرونقی از نور برد
۸	۴۷	بیش نشاید نشست	۱۰	۱۶۸	بیرون کنند
۴	۱۱۰	بیش نیست	۹	۶۴	بیرون نشین
۲	۱۱۷	بیش نیست	۴	۱۶۹	بیرون نهند
۸	۱۰۶	بیش و کمی را که کشی در شمار	۱	۵۲	بیرون نیم
۸	۳۳	بیشه	۲	۴۸	بیرویند
۳	۱۱۷	بیشیست	۷	۳۰	بی زحمت انگشت کس
۵	۱۱۱	بیهورت و جان بیتو بود	۲	۷۲	بی زمی و سنگ نوایی نداشت
۳	۵۸	بیضانمود	۱۱	۷	بیستون
۴	۴۲	بیضه هفت آسمان	۱۲	۳۸	بی سخن آوازه عالم نبود
۶	۱۵۹	بیضرب این خنده چون شمع چیست	۵	۳۰	بیسخن از مغز درون دان تویی
۲	۱۱	بی طمعیم از همه سازنده	۱۰	۱۱	بی سرو پای آمدم
۱۲	۱۸	بی عرض و جوهرست	۱۲	۱۴۴	بی سرو پای کنی
۷	۹۰	بی غبار	۱۱	۷۶	بی سنگ و در
۶	۹	بیفت اخبیه گوهر مخیز	۶	۱۰۳	بیش از این
۱۳	۱۰۴	بی غرضی وانگشت	۳	۲	بیش بقای همه پایندگان
۱۰	۱۲۸	بی غم نبری	۵	۶۷	بیش بود
۱۱	۸۴	بی غم نیند	۴	۱۵۵	بیشت
۲	۸۹	بیغوله بیگانگی	۱	۱۳۹	بیشت آهنگرند
۳	۴۶	بیفتد همه خنجر کشند	۶	۱۰۱	بیشت از راه عنایی رسید
۵	۳۰	بیفشانیش	۳	۱۰۵	بیشت از روزی خود کس نخورد
۸	۱۰۴	بی قلم از پوست برون خوان تویی	۶	۶۹	بیشت از نور سحرگاه یافت
۸	۷۷	بیقین استوار	۸	۳۳	بیشت اندیشه
۳	۱۲۲	بیگ از بهر تست	۷	۴۰	بیشت است از سخن
۸	۱۵۵	بیگ اندام زمین برگشاد	۶	۱۱۵	بیشت جراحت نگر
۱	۱۵۸	بیگ اندیشه بتنگ آمدش	۱	۱۴۵	بیشت چو کم گشت نور
۴	۱۴۳	بیکیارگی	۶	۱۱۵	بیشت خور و بیش جراحت نگر
۴	۱۳۶	بیکیارگی	۲	۱۵	بیشت داشت

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۴۸	بین	۶	۷۶	بیک تن دهند
۱۲	۱۶۸	بین	۶	۷۶	بیکسان
۷	۱۲۴	بین	۱۲	۱۱	بیکسی ما بین
۱۲	۱۱۶	بین	۳	۴۷	بیکسم اندیشه در این پند رفت
۳	۷۱	بیناترست	۱۱	۸۸	بیک سیل برآرد نفیر
۹	۶۹	بینایست	۶	۵۰	بیکسیم تلختر
۵	۱۲۳	بینایست	۳	۱۵۸	بیک قرصه چو خرسند گشت
۴	۴	بینای ترا نور از وست	۱۱	۱۳۴	بیکسی بار توانی شکست
۵	۸۹	بینداخته	۱۴	۴۹	بیک کی تک بدردل شدم
۱۲	۷۸	بیند از و گهر میستان	۱۵	۳۴	بیک کی تن تویی
۳	۷۹	بیندیش ازان	۲	۱۶۱	بیک کی جای ندارد قرار
۷	۱۳۱	بینش توفیق ساخت	۱	۷۲	بیک کی جو بر او
۲	۱۱۷	بینش کس تانفسی بیش نیست	۴	۱۲۴	بیک کی جو مسنج
۱۳	۱۱	بی نظیر	۱۴	۵۰	بیک کی خانه در
۱۱	۴۸	بی نفسی را که زبون غمست	۴	۱۲۱	بیک کی خواب در
۱۰	۱۶۷	بین که به زنجیر کیان را کشید	۵	۷۱	بیک کی دانه ز راه کرم
۱۴	۹۱	بین که چه خواری رسد	۴	۱۳۶	بیک کی فن دهند
۹	۱۷۲	بین که چه فرمایدش	۱۳	۱۳۶	بیک کی گل ز تو هم بمرد
۱۰	۹۰	بین که ستمکاریست	۴	۱۳۲	بیک کی نم که بر این گل زنی
۴	۱۱۷	بینم بسی	۱	۶۴	بیگانگان
۱۳	۹۱	بینمت	۳	۱۳۵	بیگانگی
۵	۱۳۴	بینمست	۲	۸۹	بیگانگی
۳	۱۲۹	بی نمکان را شراب	۶	۲۷	بیگانه و خیل تواند
۶	۷۵	بی نمکی در کشی	۱	۱۸۰	بی گرهی گنج عراق آن من
۸	۷۵	بین و بران کارکن	۴	۹۱	بی گنه از خانه برویم کشید
۷	۱۴۹	بین و به من بر مگیر	۴	۳۵	بی گهر و لعل شد این بحر و کان
۲	۷۹	بین و بیندیش ازان	۳	۸۸	بیل من اینک سرانگشت من
۱	۹	بی نورکن	۸	۸۷	بیل نداری گل صحرا مخار
۴	۱۰۶	بینی ز سپید و سیاه	۳	۱۱	بیم
۸	۱۰۱	بینیست	۳	۱۳۰	بیم
۱۰	۱۴۲	بینیست	۹	۱۲۱	بیم
۹	۱۵۹	بینی و گر تازه	۳	۱۳۰	بیم گهی شد چه کنی جای بیم
۴	۱۵۹	بیوقت به	۵	۱۸	بی منزلی
۴	۱۵۹	بیوقت گشایده گره	۱۱	۱۲۶	بیم و امید
۳	۱۲۷	بیوه	۱۴	۱۰۱	بین
۸	۸۹	بیوه زنی شرم دار	۹	۱۴۳	بین (۲)

ب	ص	

ب	ص	
۲	۱۵۴	بیهده بر دهر چه تاوان نهیم
۵	۱۷۶	بی هنر و بر هنر افسوسگر
۵	۱۷۵	بی هنری دست بدان درزند

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۳	پای	۱	۱۳۹	پادشهان بیشتر آهنگرند
۶	۳۰	پای	۸	۱۴۶	پادشهی بود رعیت شکن
۱۴	۴۲	پای	۶	۴۱	پاره ای از جان بود
۴	۵۰	پای	۱۳	۷۹	پاره کن این پرده عیسی گرای
۸	۵۲	پای	۵	۶۰	پاره گشت
۷	۵۴	پای	۲	۸۷	پاره گشت
۱۳	۷۹	پای	۵	۱۷۴	پارینه کو
۱	۹۴	پای	۳	۹۳	پاس دار (۲)
۵	۱۱۸	پای	۴	۱۲۰	پاس رخ خویش دار
۱۲	۱۲۹	پای	۴	۱۰۲	پاس شب و روزی روزش بدو
۳	۱۳۹	پای	۵	۳	پاک
۲	۱۴۷	پای	۴	۲۲	پاک
۱۳	۱۵۳	پای	۷	۲۴	پاک
۳	۱۶۱	پای	۱۳	۳۰	پاک
۸	۱۷۱	پای	۳	۱۰۰	پاک
۱۰	۱۱	پای آمدم	۱۲	۱۵۱	پاک
۱۰	۱۴۱	پای است خیز	۷	۱۶۰	پاک
۳	۱۸۰	پایان رسید	۴	۷۰	پاک او
۱۴	۱۷	پایان رسید	۳	۱۴۳	پاکباز
۲	۱۴۵	پایان شود	۱۳	۱۲۲	پاک بشوئید به هفت آب و خاک
۱	۱۳۰	پایان نبرد	۵	۴۷	پاکت چراست
۱۲	۱۷۲	پای او	۴	۲۲	پاکتر از جان پاک
۱۳	۱۴۴	پای بیازی مکش	۸	۱۰۷	پاک تر از جان کنی
۹	۱۵۷	پای بخون در مزن	۶	۱۳۴	پاک را
۹	۱۶	پای براق	۵	۱۱۲	پاک شد
۷	۱۰۴	پای برفتار یقین سرشود	۶	۱۲۲	پاک شود هر دوره از گردما
۷	۱۷۹	پای بست	۳	۱۴۳	پاک نگردي زره این نیاز
۶	۱۲۱	پای بست	۴	۱۴۲	پاک نیست
۱	۱۴	پای بست	۱۱	۱۴۵	پاک نیست
۷	۶	پای بسی ره نبشت	۱۵	۱۵۱	پاک نیست
۹	۱۲۹	پای به پایت سپرد روزگار	۴	۱۷۵	پاک نیست
۹	۳۴	پای تست	۱۲	۱۴۵	پاکي عنصر شود
۷	۴۷	پای تست	۲	۷	پاکي کند
۱۱	۳۷	پای تو	۳	۹۴	پاکي و آلودگی
۴	۷۷	پای تو	۱۲	۷۳	پالانگر است
۶	۱۴۵	پای تو	۷	۲۶	پانصد و هفتاد بس ایام خواب

ب	ص	
۴	۳۷	پایندگان
۴	۱۳۱	پایندگی
۱۲	۴۳	پای نشاید نشست
۸	۱۱۶	پای نکوتر علم
۱۶	۱۶۳	پای نهادن چو در این داوری
۲	۱۳۰	پای منه بر سر این خار خیز
۹	۱۵۳	پای نهی بر فلک از قدر و جاه
۱۲	۴۱	پای و سرآرد بهم
۱	۱۱۵	پای و میان گشته کوز
۵	۱۰۹	پایه از او در گذشت
۳	۱۵۰	پایه بالا رسد
۱	۷	پایه تخت ملکوتش ابد
۴	۱۳۴	پایه ترس
۱۰	۳۱	پایه دهی را که ولی نعمتست
۱۰	۳۴	پائی کند
۱۲	۱۴۴	پائی کنی
۹	۱۸	پائی نداشت
۲	۷۲	پایی نداشت
۸	۱۳۶	پخت و بدو در نشست
۱	۱۷۶	پخته انجیر قام
۶	۳	پخته تدبیرها
۱۰	۱۵۸	پدر این خنده چیست
۱۰	۱۱۸	پدر خود نگرای ساده مرد
۶	۱۱۴	پدر دیده درین هفت خوان
۵	۱۵۶	پدرش رفت و خبر دار کرد
۱	۱۵۶	پدرش شرمسار
۵	۴۲	پدر طبع بدارد درست
۹	۱۱۸	پدر گفت بدان دارهش
۶	۴۹	پدید
۴	۱۴۵	پدید
۶	۱۷۴	پدید
۱۵	۹۲	پدید آمدی
۳	۱۱۹	پدید آمدیم
۹	۱۳	پذیر
۱۰	۲۶	پذیر
۶	۳۴	پذیر

ب	ص	
۱۰	۱۶۰	پای تو
۷	۱۵۶	پای تواند نهاد
۴	۸۰	پایدار
۷	۵۰	پای دورن نی و سرباز گشت
۲	۱۷۱	پای درین ابلق ختلی در آر
۸	۱۲۷	پای درین بهر نهادن که چه
۵	۱۴۸	پای درین ره نه و رفتار بین
۳	۱۶۹	پای درین صومعه ننهاد نیست
۱۱	۱۵۳	پای درین طره منه زینهار
۷	۱۶۲	پای درین گل مزن
۹	۷۲	پای دهن باز کرد
۱	۱۲۸	پای ز انبازی او بازکش
۴	۵۰	پای ز سر ساخته و سر ز پای
۶	۶	پای سخن را که درازست دست
۶	۵۷	پای سرو
۶	۱۰۲	پای سگی را سر شنیری بهاست
۳	۶۲	پای سهیل از سر نطع ادیم
۲	۱۵	پایش از آن پایه که سر پیش داشت
۱۴	۱۵۵	پایش از آن پویه درآمد ز دست
۸	۱۸	پای شد آمد بسر انداخته
۱۱	۲۹	پای عدم در عدم آواره کن
۳	۳۱	پای فرو رفته بدین خاک در
۲	۹۴	پای فروکش گه آسایش است
۱۱	۶۳	پای فلک بسته تراز دست ماه
۵	۱۳۲	پای فیل
۱	۱۲۶	پای کجا در خورست
۸	۱۳۸	پای کرم بر سر زرنه، نه دست
۹	۱۲۳	پای کسان
۱۲	۱۲۹	پای کسی را مسای
۲	۳۱	پای گشائیم نیست
۴	۹۹	پایگه عشق نه ما کرده ایم
۹	۳۷	پای مرا هم سر بالا ترست
۳	۱۲۶	پای مسیحا که جهان می نبشت
۱	۱۷۶	پای ملخ پر بود از دست مور
۶	۱۳۳	پای منه در طلب هیچ کار
۳	۲	پایندگان

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۱۹	پراکنده را (۲)	۵	۵۲	پذیر
۱	۱۷۲	پراکنده کن	۸	۱۰۰	پذیر
۱۲	۷۹	پرانداختن	۱۰	۱۵۵	پذیر
۶	۱۷	پرانداختند	۱۷	۱۵۶	پذیر
۳	۶۳	پرانداخته	۴	۱۶۲	پذیران عنایت گذار
۹	۱۴	پرانداخته یعنی ملک	۴	۱۴۹	پذیرای او
۴	۱۵۱	پراندیشه خفت	۷	۱۴۳	پذیرفته
۳	۱۲۴	پر باد او	۹	۹۴	پذیرفته‌اند
۹	۶۳	پر باز بست	۲	۱۷۲	پذیرنده آزر م گشت
۹	۱۳۶	پر باز یافت	۶	۳	پذیرنده تقصیرها
۴	۹	پر شکن مرغ شب و روز را	۱۰	۱۱۵	پذیرنده خوشت کند
۳	۱۷۶	پر بود	۴	۷۵	پذیرنده هر جو شدی
۱	۱۷۷	پر بود	۱۱	۱۱۵	پذیرنده یکدیگرند
۱	۱۷۶	پر بود از دست مور	۱	۱۱	پذیری که ز باغ توایم
۵	۱۱۵	پر بهاست	۹	۳۲	پر
۳	۱۵۱	پر خطر او زان خطر نیم خیز	۱۱	۷۶	پر
۹	۱۴۵	پر خون تست	۴	۱۷۷	پر آوازه بیک در بود
۲	۱۰۰	پر خوشت به حمایت برد	۲	۱۱۲	پر آوازه گشت
۷	۳۱	پرداختم	۷	۲۵	پراز آوازه کن
۸	۱۳۵	پرداختن آیین گرفت	۱۲	۱۱۶	پراز انگبین
۸	۶۳	پرداختند	۱۷	۱۳۶	پراز این خاک و خرابیات او
۱۳	۷۳	پرداختند	۹	۱۷۴	پراز این دام که خونخواره‌ایست
۷	۴۶	پرداخته	۵	۱۲۴	پراز این گنبد دولاب رنگ
۴	۵۷	پرداخته	۸	۱۶۸	پراز درد جواهر بپوش
۳	۸۷	پرداخته	۱	۱۴۸	پراز زخمه و رقاص نه
۱۱	۱۷۸	پرداختی	۱۲	۶	پراز شوق اوست
۸	۹۹	پر دارد و بالای تست	۱۲	۶	پراز طوق اوست
۱۱	۲۵	پردازشان	۱	۲۲	پراز گل سخن خار چیست
۶	۱۳	پردگی	۴	۱۲۳	پراز گوهر و دل پر نهنگ
۲	۱۰۷	پردگانی که جهان داشتند	۱	۱۴۸	پراز گوهر و خواص نه
۵	۲	پردگی پرده شناسان کار	۱	۲۲	پراز مهره دُم مار چیست
۶	۶۱	پردگی خاص بود	۱۰	۳۶	پراز نقش باغ
۴	۶۳	پردگی زهره دران پرده چُست	۱۰	۶۶	پراشک داشت
۵	۸۷	پرده آن دانه که دهقان گشاد	۱۰	۱۴۴	پرافکنده باش
۸	۱۶۶	پرده ادب دیده	۹	۵۴	پرافکنده بود
۷	۹	پرده از راه قدیمی بیار	۹	۱۵۱	پراکنده به



ب	ص		ب	ص	
۱۴	۳۵	پرده ز سحر سحری دوخته	۹	۲۶	پرده اسرار شو
۱۱	۹	پرده ز مثنی خیال	۷	۱۰۷	پرده اسرار شو
۱۲	۱۰۶	پرده زنبور گل سوری است	۱۲	۱۶۷	پرده این راز کرد
۱۲	۱۰۶	پرده زنبور است	۱۵	۱۶۶	پرده این راز کرد
۱۲	۶۹	پرده زنگار خورد	۱۱	۱۱۰	پرده بدر نامده
۱۴	۹۸	پرده زنگارگون	۲۰	۱۴۷	پرده برآرد غریب
۱۲	۶۹	پرده زنگی نورد	۱۰	۵۰	پرده برانداختند
۱۳	۹۸	پرده ساز	۷	۸	پرده برانداز و برون آی فرد
۱۴	۷۶	پرده ستانی بده	۱۰	۵۳	پرده برون آمدن
۴	۱۰۷	پرده سماعش مکن	۳	۱۰۷	پرده برون آمدی
۶	۶۷	پرده سوز	۱۴	۱۲۰	پرده بود
۷	۱۰	پرده سوسن که مصاییح تست	۵	۱۰۷	پرده به بازی نیست
۲	۶۲	پرده شناسان نبود رشگرف	۶	۱۰۷	پرده به جائی مزین
۵	۲	پرده شناسان کار	۲	۴۸	پرده بیرونیند
۷	۱۷۰	پرده طنز است	۱	۶۴	پرده بیگانگان
۱۳	۷۹	پرده عیسی گرای	۳	۴۱	پرده پیغمبر است
۱۵	۱۲۶	پرده فروهشته اند	۱۰	۵۰	پرده ترکیب در انداختند
۳	۱۰۷	پرده فزون آمدی	۹	۶۹	پرده تنهائست
۱۲	۱۶۶	پرده کرامات شد	۲۰	۱۴۷	پرده چابک رقیب
۱	۱۰۴	پرده گرد آشکار	۴	۶۳	پرده چست
۵	۲	پرده گشای فلک پرده دار	۲	۱۸	پرده خلقت ز میان برگرفت
۶	۱۸	پرده میانش گرفت	۹	۳۸	پرده خلوت چو بر انداختند
۴	۴۴	پرده نشانت دهند	۵	۲	پرده دار
۶	۱۰۶	پرده نشانیش هست	۱۱	۱۰۶	پرده دار
۲	۶۲	پرده نشینان بوفادرشگرف	۴	۱۶۳	پرده دار
۸	۱۷	پرده نشینان که درش داشتند	۸	۱۸	پرده در انداخته دست وصال
۹	۵	پرده نشین کرد سر خواب را	۱۱	۱۶۳	پرده درد هر چه درین عالمست
۵	۱۹	پرده نظرگاه یافت	۴	۱۶۳	پرده درند اینهمه چون روزگار
۳	۱۵۹	پُر دهن کبک بست	۱۰	۱۰۶	پرده درندت چو ماه
۲	۶۶	پرده نواتنگ داشت	۱۰	۱۰۶	پرده دری پرده درندت چو ماه
۹	۴۱	پرده نوائیش هست	۴	۱۶۱	پرده دری پیشه دوران بود
۶	۱۰۷	پرده نوائی مزین	۱۱	۱۰۶	پرده دری صبح وار
۸	۱۲۶	پرده نوائی نمود	۳	۷۳	پرده را
۲	۱۰۷	پرده نهان داشتند	۱۳	۹۸	پرده باز
۱۰	۷۹	پرده نه میخی است	۸	۱۴۰	پرده راز
۷	۱۰۷	پرده و بیدار شو	۳	۴۱	پرده رازی که سخن پرور است

ب	ص		ب	ص	
۸	۹۹	پر که مسیحای تست	۴	۱۰۷	پرده وداعش مکن
۶	۱۰۹	پر کینت کجاست	۱۲	۹۸	پرده هست
۱۰	۶	پرگار او	۷	۱۴۸	پرده هست
۳	۱۳	پرگارترین سخن	۷	۱۷۰	پر دم همان بازست
۵	۱۲۴	پرگار تنگ	۱۱	۶	پرزند
۳	۱۳	پرگار کن	۱۰	۲۳	پر زر و دُر گشته ز تو دامنش
۱	۹۹	پرگار نیست	۱۱	۵۷	پرست
۵	۱۷۷	پر گردد گردد خموش	۵	۷۵	پرست
۱	۱۶۹	پر گشته ساحل رسید	۷	۸۱	پرست
۱۴	۳۸	پر مرغان سخن بسته اند	۶	۸۹	پرست
۹	۶۳	پر مرغ ثریا شکست	۸	۱۳۸	پرست
۸	۱۵۹	پر مصلحت دیده نیست	۱۱	۱۳۹	پرست
۱	۶۲	پر مگس ریخته	۱۳	۱۲۶	پرست
۴	۱۲۳	پر نهنگ	۹	۱۵۰	پرست
۱۱	۴۹	پرواز غم تهی	۱۱	۱۵۴	پرست
۱۳	۶۹	پروانگی آموختست	۹	۱۶۹	پرست
۸	۲۴	پروانه بس	۴	۸	پرستش حرام
۱۲	۷۹	پروانه پر انداختن	۴	۸	پرستش ز تو گیرد نظام
۳	۶۳	پروانه پر انداخته	۸	۱۲۲	پرستند کفی خاک را
۶	۳۳	پروانه خورشید کش	۵	۳۹	پرستند مثنی خیال
۱	۱۵۳	پروانه دمی خوش زند	۴	۴۸	پرستی به باغ
۲	۶۳	پروانه مست	۳	۱۴۵	پرستی چه کنی همچو باغ
۹	۱۳۶	پروانه و پر بازیافت	۹	۱۶۹	پرستی مکن او را پرست
۶	۱۱	پر بال از کجا	۵	۹۳	پر سیمغ وطن ساختست
۳	۳	پروران	۱۵	۶۹	پرستی نبود
۱	۴۱	پروران	۱۰	۱۴	پر شده
۸	۴۲	پرور اوست	۳	۱۱۵	پر شده گیر این شکم از آب و نان
۱۳	۸۶	پرورد	۱۱	۶۶	پر شدی
۱۵	۷۸	پروردن دین کرده اند	۱۲	۱۴۵	پر شود
۶	۱۳	پروردگی	۱	۱۲۶	پر طاووس که زیر کمرست
۹	۱۰۵	پرورده	۳	۱۱۸	پر عشق تو غایت نداشت
۷	۷۷	پرورده اند	۸	۱۲۵	پر عیب شد این کارگاه
۳	۱۷۵	پروده بجان پرورند	۱۳	۷۹	پر عیسیت بروید ز پای
۴	۲۲	پروده روحی فداک	۸	۱۶۸	پر خول بتسیب کوش
۳	۳۵	پرورست	۱۱	۱۳۶	پر کار تر از زهر او
۶	۱۳۶	پرورست	۲	۱۰۱	پراکنده چو پوشد حریر

ب	ص	
۲	۱۷۴	پس گستریم
۸	۱۲۳	پسندیده
۲	۳۷	پسندیده ام
۱۰	۹۸	پسندیده بود
۱۱	۱۶۵	پسندیده بود در نیام
۹	۶۴	پسندیده رفت
۸	۱۵۹	پسندیده نیست
۱	۱۹	پسندید نیست
۷	۹۲	پسندی گرفت
۱۰	۱۰۴	پس نشد
۸	۱۲۱	پس هر شامگهی چاشتیت
۴	۴۱	پسی بست صف کبریا
۱۰	۱۴۸	پس یکدیگرند
۱۵	۱۴۵	پسین جمله بیارند پیش
۹	۲۷	پسین رای نخستین بود
۱	۳۹	پسین شمار
۱۴	۴۸	پسین صبح بیاری رسد
۲	۷۰	پسین طفل پری زادگان
۴	۴۳	پسین لقمه ز آهن کشید
۶	۹۱	پشت
۳	۹۶	پشت بریده ست میان پلنگ
۸	۷۹	پشت به خورشید که زردشتی است
۱۰	۱۷۱	پشت به هم خوابه کرد
۲	۱۴۷	پشت پای
۱۱	۹۴	پشت خم از مرگ رساند سلام
۲	۸	پشت زمین بارگران برگرفت
۱	۱۶۲	پشتشان
۱۴	۱۵۵	پشتش شکست
۹	۱۵۲	پشت صلیبی مکن
۱	۳۳	پشت ظفر ساز تست
۱۲	۱۹	پشت قوی گشته از آن بارگاه
۴	۱۰۹	پشت کمان چون شکمش نرم کرد
۳	۸۸	پشت من
۱	۱۲۵	پشته این گل چو وفادار نیست
۲	۱۳۱	پشته خاری شده
۹	۱۴۳	پشته غم پیش بین

ب	ص	
۱	۴	پرورش آموختگان ازل
۳	۳	پرورش آموز درون پروران
۲	۸۸	پرورش از کردگار
۱	۸۸	پرورش خاک و آب
۱۰	۱۶۶	پرورند
۳	۱۷۵	پرورند
۸	۹۲	پروری
۳	۴۱	پرورست
۱۳	۱۵۱	پرورست
۷	۶۵	پروین شده
۸	۹۴	پره گل باد خزانیش برد
۹	۱۳۲	پرهیزناک
۶	۹۷	پری از خلق طرف گیر بود
۶	۱۷۷	پری از دانش خاموش باش
۹	۸۶	پری است
۳	۶۴	پری بر دل آزادگان
۱	۱۰۷	پری چو مگس از بهر قوت
۱	۶۴	پری حلقه دیوانگان
۱۲	۱۵۳	پرید
۶	۵۶	پریدن چمن از چابکی
۳	۶۴	پری زادگان
۲	۷۰	پریزادگان
۹	۸۶	پرست
۲	۴۱	پریشان شوند
۶	۱۲۵	پژمردگیست
۳	۷۳	پژمرده را
۹	۱۶۳	پژمرده و صد نیش خار
۷	۱۷۱	پژوهی کنم
۱۱	۱۶۰	پس
۵	۱۲	پس آرد بهار
۷	۳۷	پس آمد سرش انداختم
۱۲	۱۵۹	پس آن آب قضائی نخورد
۱۳	۹۸	پس این پرده هست
۷	۱۰۹	پسبارة اید
۱۱	۳	پست
۳	۱۵	پست

ب	ص		ب	ص	
۵	۴۱	پوست اند	۵	۹	پشته گل بر تراش
۱۵	۳۷	پوست برون آمدن	۸	۷۹	پشتی است
۵	۳۰	پوست برون خوان تویی	۱۲	۶۸	پشم در آن کش که ترا پنبه کرد
۵	۱۰۳	پوست به درویش ده	۱۲	۹۷	پشه خربندگیست
۵	۴۱	پوستند	۱۰	۱۰۴	پشه خوان و مگس کس نشد
۱۱	۱۶۶	پوستند	۸	۱۴۱	پشیمان شدیم
۳	۱۶۳	پوستی	۵	۱۱	پشیمانیست
۱	۱۰۱	پوستیست (۲)	۴	۹۶	پلاس
۱	۱۶۸	پوستین	۸	۶۸	پل شکست
۸	۱۶۸	پوش	۳	۹۶	پلنگ
۱۱	۱۷۰	پوش	۶	۹۶	پلنگ
۶	۹۶	پوش چو شیر و پلنگ	۶	۱۱۳	پلنگ ازدهاست
۲	۱۰۱	پوشد حریر	۱۰	۶۲	پلنگی بزیر
۱۳	۱۶۷	پوشیده	۲	۹۲	پله پیره زن
۴	۹۶	پوشی و گاهی پلاس	۲	۹۲	پله پیر زنان ره مزن
۱	۱۰۲	پوگرفت	۵	۳۴	پناه
۵	۱۰۹	پویه بگردش نگشت	۳	۵۳	پناه
۹	۱۶	پویه پای براق	۱۶	۱۱	پناهنده ایم
۱۴	۱۵۵	پویه درآمد ز دست	۱۱	۱۰۸	پناهنده روشندان
۱۱	۹۴	پیام	۱۳	۱۱	پناهیم تویی بی نظیر
۱	۲۷	پی آمرزش مشتی غبار	۱۴	۱۶۶	پنبه حلاج بدین کرده اند
۵	۱۱۵	پی آن پربهاست	۳	۴۸	پنبه در آکنده چو گل گوش تو
۳	۷۵	پی آن دیده تو سوی تست	۱۲	۶۸	پنبه کرد
۱۲	۱۱۶	پی آن است که شد پیش بین	۷	۲۳	پنج دعا نوبت سلطانیست
۱۱	۷۷	پی آن شد سحر	۱۱	۳۲	پنجره لاجورد
۵	۱۱۰	پی آن گشت فلک تاج سر	۹	۵۵	پنجره ها ساخته از لاجورد
۵	۱۱۹	پی است	۲	۱۴۳	پنج نماز تو شد
۷	۳۹	پیان آتش از و تافتند	۱۱	۳۲	پنجه کرد
۱۰	۹۸	پی این کار پسندیده بود	۱۲	۳۲	پنجه در او زد که بدو پنجه کرد
۶	۱۱۴	پی این هفت نان	۱۱	۱۵۱	پنجه دعوی نگشاید چنار
۱	۱۴	پی باز آمدنش پای بست	۷	۱۰۴	پندار یقین زر شود
۳	۸۵	پی بازچه گرفت این درنگ	۹	۱۰۵	پنداشتی
۱۵	۹۲	پی بیداد پدید آمدی	۱۲	۱۶۵	پند بجانها در است
۴	۱۵	پی تاج سرش	۳	۴۷	پند رفت
۷	۱۰	پی تسبیح تست	۷	۱۶۸	پنهان بود آن بر ملاست
۹	۱۵۸	پی تو غم نخورد غم مخور	۸	۱۶۱	پنهانی است

ب	ص	
۷	۹۴	پیر درین بند بود
۶	۹۴	پیر دو مویی که شب و روز تست
۱۲	۹۲	پیر زنان را به سخن شاددار
۵	۱۶۵	پیر زنش گفت مبر نام کس
۸	۹۱	پیرزنی چون کند
۱	۹۱	پیرزنی را ستمی در گرفت
۶	۱۶۴	پیرزنی ره به جوانمرد یافت
۱۲	۹۲	پیرزنی یاددار
۶	۱۴۹	پیر سگانی که چو شیران چرند
۳	۱۲۷	پیر شده بیوه ای
۴	۹۵	پیر شود بشکندش باغبان
۴	۱۲۲	پیر فلک خرقه بخواد درید
۱۱	۱۳۷	پیر که برناوش است
۶	۸۷	پیره مرد
۶	۱۶۰	پیرمردی هزار
۹	۹۸	پیر ملامتگرش
۳	۱۱۹	پی رنج پدید آمدیم
۳	۹۵	پیرندانی که چیست
۷	۱۴۷	پیر و جوان بر خطر از کار تو
۳	۱۵۵	پیر و دل باش و مده دل به کس
۲	۱۱۲	پیروزه پر آوازه گشت
۱۲	۷۲	پیرو شیطان مباش
۲	۱۴۷	پیر وضو کرد و کفن بر گرفت
۳	۷۷	پی ره توشه گیر
۲	۹۲	پیره زند
۹	۹۱	پیره زنان را بجنایت برند
۲	۹۲	پیره زنان ره مزین
۱	۷۷	پیره زنان کردنت
۷	۹۷	پیرهن خود ز گیا بافتی
۱	۱۴۹	پیر هوا خواه جوان کم بود
۱۰	۹۳	پیری است
۱۱	۱۴۹	پیری بجوانی کنم
۵	۹۵	پیری تلخست و جوانی خوشست
۹	۱۶۴	پیری چراست
۱۱	۹۳	پیریست
۱۰	۱۴۳	پیریست فراموشکار

ب	ص	
۷	۱۵۰	پی جان بود
۸	۶۸	پی جانم سحر از جوی جست
۱۰	۱۳۴	پیچ
۱۱	۱۵۶	پیچ
۱۰	۱۳۴	پیچ پیچ
۶	۹۵	پی خاکستر است
۸	۱۱۰	پی خدمت چه کمر بسته ای
۱۲	۷۷	پی خوش خواب تست
۶	۶۸	پی خونریز شد
۱	۷۳	پی دانه هوسناک شد
۶	۷	پیدا شده
۱۳	۱۱۰	پیدا هنوز
۱۱	۸۰	پی رامشگریست
۱۰	۹۳	پیر
۷	۱۴۹	پیر
۵	۹۸	پیران بود
۸	۱۴۹	پیران خوش است
۳	۹۸	پیران شمار
۶	۱۶۰	پیران کار
۲	۱۷	پیراهنش
۱۰	۲۳	پیراهنش
۱۳	۶۱	پیراهنش
۴	۹۸	پیر بدو گفت جوانی مکن
۹	۱۶۰	پیر بدو گفت چه افتاد رای
۱	۸۸	پیر بدو گفت مرنج از جواب
۵	۱۴۷	پیر بدو گفت نه من خفته ام
۱۰	۹۸	پیر بدین وصف جهان دیده بود
۶	۹۷	پیر بود
۱۲	۱۴۶	پیر ترا در نهفت
۱۴	۱۴۶	پیر جوانی چو باد
۱۰	۱۴۷	پیر چو بر راستی اقرار کرد
۱۳	۱۳۰	پیر چو زان روضه مینو گذشت
۱	۷۱	پیر چهل ساله بر او درس خوان
۷	۱۶۰	پیر در آن بادیه یک باد پاک
۳	۱۳۱	پیر در آن تیز روان بنگریست
۲	۸۷	پیر در آن ساده دشت

ب	ص		ب	ص	
۴	۸۵	پیشتر از مرتبه عاقلی	۴	۱۵۱	پیریش در آن خواب گفت
۱۰	۶۸	پیشترک زین که کسی داشتم	۱۰	۱۳۷	پیری عالم نگر و تنگیش
۲	۷۰	پیشترین بشری زادگان	۱۰	۹۷	پیری یکی روز در این کار و بار
۱۴	۴۸	پیشترین صبح بخواری رسد	۸	۹۴	پیری و جوانیش برد
۱۰	۱۱۵	پیشست کند	۱۱	۱۴۸	پیری و جوانی نداد
۱۰	۱۱۵	پیشست کند	۹	۹۴	پیری و صد عیب چنین گفته اند
۱۵	۳۷	پیش تو از بهر فزون آمدن	۴	۱۸۰	پی زیورش
۲	۱۶۲	پیش تو از نور موافقتند	۴	۸۹	پی سپر جرعه میخوارگان
۴	۳۸	پیش توای آفتاب	۱۰	۴۴	پی سپر کس مکن این کشته را
۳	۱۰۳	پیش تو بنخجیر شد	۵	۱۱۹	پیست
۷	۱۱۲	پیش تو بندد میان	۱	۱۵	پی سجده فرو داشتند
۱۰	۳۴	پیش تو پایی کند	۵	۴۶	پی سودای شب اندیشناک
۱۰	۱۱	پیش تو گریبی سرو پای آمدم	۶	۱۱۳	پیسه پلنگ ازدهاست
۶	۹۸	پیش تو یکروز دست	۵	۲۸	پیش
۱۲	۷۹	پیش چراغی سپر انداختن	۹	۱۲۵	پیش
۱۶	۱۵۱	پیش چنین کس همگی پیش کش	۱۰	۱۳۲	پیش
۵	۵۵	پیش خار	۱۵	۱۴۵	پیش
۴	۱۲۰	پیش دار	۱۰	۱۰۴	پیش آمدش از پس نشد
۲	۱۵	پیش داشت	۳	۷۹	پیش از آن
۲	۴۰	پیش داشت	۶	۱۰۳	پیش از این
۱۴	۱۴۰	پیش داشت	۴	۴۱	پیش انبیاء
۵	۱۲	پیش دهد میوه پس آرد بهار	۶	۱۲	پیش برد
۱۱	۱۴۷	پیش دید	۴	۴۰	پیش برد
۱۰	۵۰	پیشروان پرده برانداختند	۱۱	۹۳	پیش بود
۱۳	۱۰۱	پیشرو شادیست	۱۲	۱۱۶	پیش بین
۸	۱۶۵	پیش زبان گوید سر زینهار	۹	۱۴۳	پیش بین
۴	۱۵۲	پیش غبار ما علم انداخته	۵	۳۹	پیش پرستنده مشتی خیال
۳	۱۸	پیش قدم در گرفت	۳	۹۰	پیشتر
۵	۹۷	پیش کسان دستکش	۹	۱۱۰	پیشتران وجود
۱۶	۱۵۱	پیش کش	۹	۱۱۶	پیشتر از خود کنند
۶	۱۵	پیشکش آن سفر	۳	۹۹	پیشتر از جنبش این تازگان
۹	۷۰	پیشکش خلعت زندانیان	۱۶	۱۴۶	پیشتر از خواندن آن دیورای
۱۵	۱۱	پیش که دارد که ما	۱۱	۱۱۶	پیشتر از خود بنه بیرون فرست
۱	۱۲۰	پیش ماست	۹	۱۱۰	پیشتر از خود کنند
۹	۱۵۲	پیش مفی پشت صلیبی مکن	۳	۱۸۰	پیشتر از عمر به پایان رسید
۱	۱۴۷	پیش ملک رفت و سخن در گرفت	۷	۱۵۳	پیشتر از مادگران بوده اند

ب	ص	
۴	۱۷۴	پی گرم چو خاکستریم
۹	۷۹	پی لعبت مگرد
۴	۴۲	پی لعلی که برآرد زکان
۵	۱۳۲	پیل
۱۰	۸۸	پیلی خورد
۲	۹۹	پی ما دست گزین کرده اند
۹	۲۲	پی مازله چه آورده
۱۱	۷۶	پیمانه پر
۱۴	۱۰۱	پیمای و مراحل گزین
۳	۱۹	پیمبر نه بچشمی دگر
۱	۹۷	پی مستی جو گندم نمای
۱۰	۷۶	پیموده گیر
۸	۹۰	پیند
۷	۶۲	پی نقلان می بوسه خیز
۱۴	۳۷	پیوسته اند
۱۴	۳۸	پیوسته اند
۳	۱۳۳	پیوسته بهم در جومیم
۴	۲	پیوند گلوی قلم
۱	۱۷۴	پیوند ما
۸	۷	پیوند نی
۵	۱۱۴	پیه تو چون روغن صد ساله بود
۵	۵	پیه در و گرده یا قوت بست

ب	ص	
۱۰	۱۴۶	پیش ملک صبحگاه
۱۵	۳۶	پیش من افکن قدری استخوان
۵	۳۷	پیش نظامی به حساب ایستند
۱	۳۸	پیش و پسم دشنه و شمشیر بود
۴	۴۱	پیش و پسی بست صف کبریا
۳	۲	پیش وجود همه آیندگان
۹	۷۴	پیشه آتش بود
۸	۱۳۷	پیشه آزاد مرد
۱۶	۷۸	پیشه ایست
۵	۹۸	پیشه پیران بود
۴	۱۶۱	پیشه دوران بود
۱۳	۹۵	پیشه کرد (۲)
۶	۹۸	پیشه کشیدم که هست
۳	۱۷۹	پیشه کن
۱۰	۱۱۵	پیشه که پشت کند
۱۲	۹۵	پیشه مهتاب شد
۹	۱۳۴	پیشه نیست
۷	۱۴۳	پی صاحب خبرانست کار
۱	۲۰	پیغمبران
۳	۴۱	پیغمبر بست
۶	۱۰۸	پیغمبر بست
۱۳	۱۱۶	پی فردا علفی می کشد
۶	۱۴۷	پیکار تو
۹	۱۳۰	پیکار خویش
۵	۳۵	پیکان ده و گوهر ز تیغ
۱۰	۲۴	پیکان راه
۹	۱۰۹	پیکان زند
۸	۴۲	پیکراست
۱	۱۲۶	پیکرست
۱۰	۱۳۸	پیکرست
۸	۵۷	پیکرش
۲	۷	پیک روانش قدم بستگان
۱۲	۷۲	پیک دلی پیرو شیطان مباش
۱۰	۲۴	پیک ز پیکان راه
۴	۴۰	پیک سخن ره بسر خویش برد
۱۰	۹۳	پی که جهانگیر بست

ب	ص	
۹	۷۲	تا پای دهن باز کرد
۵	۱۵۶	تا پدرش چاره آن کار کرد
۱۳	۷۹	تا پر عیسیست بروید ز پای
۲	۹۶	تا پی از این زنگی و رومی تر است
۵	۱۱۳	تات چو فندق نکند خانه تنگ
۱	۸۳	تات رسانند بفرماندهی
۱۳	۱۵۳	تات شگرفانه درافتد بیای
۲	۱۶۹	تات نبینند نهان شو چو خواب
۸	۱۳۸	تات نخوانند چو گل زر پرست
۲	۱۶۹	تات نرانند روان شو چو آب
۱۳	۱۷	تا تن هستی دم جان میشمرد
۱۲	۱۶۹	تا تو از این چنبر سر چون بری
۷	۲۴	تا تو بخاک اندری ای گنج پاک
۴	۱۵۷	تا تو چو عیسی بدردل رسی
۱	۱۳۳	تا تو درین خاک چه حاصل کنی
۱۰	۸۷	تا تو درین مزرعه دانه سوز
۷	۱۱۱	تا تو درین ره نهادهی قدم
۱۱	۷۷	تا تو رخ خویش ببینی مگر
۷	۱۴۵	تا تو ز خود دست بشوئی مگر
۷	۱۵۸	تا تو طلسم در او نشکنی
۵	۱۶۸	تا تو فرومانی و آزادایی
۹	۱۱۷	تا تو لب بسته گشادی نفس
۴	۱۱۲	تا تو نگردیش تعرف گری
۶	۹۲	تا تو بی آخر چه هنر کرده ای
۸	۳۴	تاج
۵	۲۳	تاج آسمان
۵	۷۷	تاج الهی طلب
۱۳	۱۳	تاج بود
۱۱	۱۷	تاج بود
۹	۱۱۲	تاج تو افسوس که از سر بهست
۵	۲۳	تاج تو و بخت تو دارد جهان
۵	۳	تاج ده تخت نشینان خاک
۵	۲۷	تاج ده گوهر آزادگان
۷	۳۴	تاج دهی تخت ستانی کنی
۱۵	۱۵۶	تاج رضا بر سر محکومی است
۶	۳۴	تاج ستان آمدی و تخت گیر

ب	ص	
۱۱	۱۷۹	تا ادبش باشد بر خاستن
۸	۲۵	تا امراکم زنند
۴	۲۰	تاب
۴	۲۴	تاب
۵	۶۱	تاب او
۴	۱۶۰	تا بزرگی بتوانی رسید
۲	۱۳۵	تا بتوان از دل دانش فروز
۱۴	۷۴	تا بتوانی بده
۱۲	۹	تا بتو اقرار خدایی دهند
۱۳	۲۶	تا بتو بخشیده شود هر چه هست
۶	۱۵۱	تا بتو بر ملک مقرر شود
۲	۱۱۲	تا بتو طغرای جهان تازه گشت
۹	۱۵۴	تا بجهان دولت روزی کراست
۴	۱۶	تا بحمل تخت ثریا زده
۲	۱۳۳	تا بدر افتی براه
۳	۵۷	تا برد از چشمه خورشید نور
۵	۲۸	تا برد آنگوی بچوگان خویش
۲	۱۶۵	تا بزبان برنبرد مرغ زار
۱۳	۱۷۰	تاب زن
۱۵	۱۱۶	تابستان برگ زمستان خورد
۵	۱۳۷	تا بگلاب امید
۷	۱۴	تاب گشت
۲	۱۰۰	تابنه چون سوی ولایت برد
۶	۴۷	تابنده به یاقوت بخش
۶	۴۷	تابوت بخش
۱۵	۷۶	تابود آنروز که باشد بهی
۹	۱۳۳	تابودت فرصت راه گریز
۷	۴۸	تا به چهل سال که بالغ شود
۸	۱۳۱	تا به عدم سوی گهر باز شد
۷	۵۳	تا به گریبان به گل آمده کرد
۱۱	۱۶۰	تا بهمان باد شوم باز پس
۵	۱۵۰	تا بهمان چشم نبینی دروی
۱۳	۷۵	تا به من امید هدایت کراست
۴	۱۲۷	تا به نو
۱۴	۴۹	تا بیکی تک بدردل شدم
۴	۱۳۲	تا بیکی نم که برین گل زنی

ب	ص	
۳	۹۰	تا دو سه همت بهم آید مگر
۴	۱۰۳	تا دو مهت بس بودای شیرمرد
۷	۱۴۱	تاراج دار
۹	۶۶	تا روز فرومانده بود
۵	۱۲۴	تا رهی از گردش پرگار تنگ
۹	۱۰۸	تا رهی از کشمکش رستخیز
۱۱	۱۱۰	تاریخ بسرنامده
۹	۱۶	تاریک بدان اتفاق
۸	۱۴۶	تاریک شب از صبح زار
۴	۳	تاریک عقل
۱	۸۲	تاز
۱۰	۱۶۹	تاز
۲	۱۱۴	تاز بر چاه بود
۱۴	۸۲	تا ز تو خوشنود شود کردگار
۱۰	۱۴۳	تا ز تو یاد آرد یادش بیار
۱۲	۱۰۷	تا ز ریاضت به مقامی رسی
۹	۲۹	تا ز عدم گرد فنا بر نخاست
۷	۳۱	تا ز کدام آینه تابی رسد
۳	۹۹	تازگان
۳	۱۵۱	تازگیش را که نماند در ستیز
۹	۱۵۹	تازه
۱۲	۱۷۹	تازه
۸	۴۰	تازه باد
۱۲	۳۵	تازه برانگیختم
۸	۱۵۱	تازه بنا کرد و کهن در نوشت
۱۲	۱۷۶	تازه تراز باغ روح
۱۱	۳۶	تازه تر از چرخ و کهن زادتر
۸	۳۹	تازه تر از چرخ و کهن زادتر
۴	۱۲	تازه ترنجی ز سرای بهشت
۳	۲۰	تازه ترین سنبیل صحرای ناز
۱۰	۳۰	تازه ترین صبح نجاتی مرا
۸	۱۱۸	تازه دیرینه تویی در وجود
۳	۴۵	تازه را
۱۱	۸۹	تازه شد این آب و نه در جوی تست
۷	۵	تازه کرد
۴	۵۲	تازه کرد

ب	ص	
۵	۱۱۰	تاج سر
۴	۱۵	تاج سرش
۱۰	۱۶۰	تاج سرم خاک کف پای تو
۱۳	۳۱	تاج سلیمان نگین
۵	۲۷	تاج فرستادگان
۴	۷۷	تاجوران پای تو
۲	۳۹	تاجوران تاجورش خوانده اند
۲	۱۴۸	تاج و تیغ
۲	۳۹	تاجورش خراشته اند
۶	۱۵	تاج و ز جوزا کمر
۳	۸۲	تا چند ملامت برم
۲	۱۶۶	تا چو بنفشه نفست نشنوند
۶	۱۳۸	تا چو چراغ از گل خود بر خوری
۱۴	۳۰	تا چو سران غالیه ترکند
۱۱	۱۰۶	تا چو شبت نام بود پرده دار
۶	۱۳۷	تا چو عمل سنج سلامت شوی
۷	۱۵۷	تا چو کدو بر سر آب ایستی
۸	۱۴۰	تا چو من آیم به من آرایش باز
۱۴	۶۹	تا چو نظامی بجراحی رسی
۳	۱۴۳	تا چو نظامی نشوی پاکباز
۶	۱۷۸	تا چو نظامی نشوی شهر بند
۳	۸۶	تا چو هم آغوش غیوران شوم
۱۳	۹۸	تا چه برون آید از این پرده راز
۴	۹۶	تا چه هروسان درخت از قیاس
۷	۸۹	تا چه کرد
۶	۹۰	تا چه کرد
۱۰	۱۱۸	تا چه کرد
۷	۹۰	تا چه کند روزگار
۸	۱۲۹	تا چه کنی این گل دوزخ سرشت
۳	۶۴	تا ختن آورده پریزادگان
۱	۴۵	تا ختنند
۱	۲۴	تا خته
۸	۲۵	تا خطبای دم زنند
۶	۱۶۱	تا خط زهد تو مزور نشد
۱۰	۱۴۰	تا دل درویش در آن بند بود
۴	۱۱۰	تا دم کمری بیش نیست

ب	ص		ب	ص	
۳	۱۷۲	تافتست	۷	۲۵	تازه کن
۸	۵۱	تافتم	۱۳	۳۷	تازه کنم عهد زمین بوس شاه
۱۱	۱۵۰	تافتن	۱۰	۱۱۹	تازه کنند این گل افکنده را
۶	۱۰۸	تافتن از سرورست	۱۰	۵۴	تازه گیا طوطی شکر بدست
۷	۳۹	تافتند	۲	۱۱۲	تازه گشت
۱۲	۷۱	تافته	۸	۱۵۱	تازه گشت
۱۱	۳۹	تافتی	۸	۱۵۱	تازه ملک تازه گشت
۳	۱۷۱	تا فلک از منبر نه خرگهی	۳	۴۰	تازه و زرکهن
۱۲	۱۵۷	تا قدری قوت خون بشکنی	۶	۸۸	تا ز یکی هفتصد آید بیار
۴	۵۹	تا قدم از فرق نمک یافته	۵	۹۴	تازی و ترک آمده در ترکناز
۸	۴۶	تا قدم انفاس گون	۵	۱۷	تا ساق عرش
۹	۲۳	تا قدمت در شب گیسوفشان	۴	۱۱۹	تا ستد و داد جهانی که هست
۶	۱۷۳	تا قدمش بر سر گنجینه بود	۱۰	۳۸	تا سخن آواز دل در نداد
۴	۱۴۱	تا کجا	۳	۴۴	تا سخن از دست بلند آوری
۲	۸	تا کرم راه جهان برگرفت	۸	۴۰	تا سخنست از سخن آوازه باد
۱۰	۲۱	تا کرمش بنگرند	۱۰	۱۸	تا سخنش یافت قبول سلام
۸	۴	تا کرمش در تنق نور بود	۱۲	۴۳	تا سخنی چون فلک آری بدست
۱۰	۱۴۱	تا کمرش گفت بصد رستخیز	۷	۶۱	تا سر این رشته بیامد بدست
۳	۵۹	تا کمر از زلف زره یافته	۱۳	۱۶۵	تا سرت از طشت نکوید که آه
۱	۱۵۴	تا کند از ما بتکلف کسی	۱۱	۱۵۳	تا سر خود را نبری طره وار
۱۱	۱۲۷	تا که به آبت دهد	۲	۹۵	تا سَف بود
۷	۱۱۲	تا که چرا پیش تو بندد میان	۸	۱۵	تا شب او را چقدر قدر هست
۳	۱۳۶	تا که درین پایه قوی دل ترست	۹	۶۷	تا شبخوش کرد شبم خوش نبود
۴	۴۵	تا کهن	۶	۳۸	تا شب و روزست شبت روزباد
۷	۹	تا کی از این راه نور روزگار	۱۶	۱۴۶	تا ش بیاری بجای
۶	۱۱۹	تا کی بود این روزگار	۸	۱۳۴	تا ش زمانی بزمین افکنی
۶	۱۱۹	تا کی و تا کی بود این روزگار	۳	۱۳۹	تا ش سرتست جای
۹	۸۱	تا کی و کی دست درازی کنم	۷	۹۶	تا شکمی نان و دمی آب هست
۷	۸۸	تا گره خوشه گشاید درست	۹	۱۲۹	تا شود این هیکل خاکی غبار
۱۱	۱۵۰	تا گهری تاج نشان یافتن	۵	۱۰۵	تا شوی از جمله عالم عزیز
۱۱	۱۵۶	تا لبست	۱۳	۱۵۴	تا شوی از چرخ زدن بی نیاز
۹	۷۸	تا مگر آن نیز بیاری بدست	۱۱	۱۰۹	تا شوی از داغ بلنداند بلند
۱۱	۳۷	تا مگر از روشنی رای تو	۵	۹۴	تا طراز
۶	۸۲	تا من از این امر و ولایت که هست	۱۲	۵۳	تا علم عشق بجایی رسید
۴	۸۸	تا منم این دانه کفایت مرا	۲	۲۹	تاقت
۵	۲۰	تا نبرد آب صدف گوهرش	۱۲	۴۷	تاقتست

ب	ص	
۸	۴۳	تا نکند شرع تو را نامدار
۱۰	۸۱	تا نکنم آنچه نیاید بکار
۱۳	۷۲	تا نکنی توبه آدم نخست
۱۲	۱۵۳	تا نکنی جان نتوانی رسید
۶	۱۳۳	تا نکنی جای قدم استوار
۱۲	۱۵۱	تا نکنی رهگذر و چشمه پاک
۱۱	۴	تا نگشاید این گره و هم سوز
۱۲	۱۰۱	تا نگشاید گرهی دیگری
۶	۵۹	تا نمکش با شکر آمیخته
۷	۴۳	تا نبیوشند مگر گر دعاست
۸	۱۶۰	تا همه رفتند و یکی شخص ماند
۵	۹۲	تا همه سر بر خط فرمان نهند
۱۳	۱۲۵	تا هنر آری بدست
۶	۱۷۵	تا هنرش را بزبان آورند
۱	۵۰	تا نیمشب
۲	۱۵۴	تاوان نهیم
۵	۷	تا یاید اوست
۶	۴۷	تب آورنده به تابوت بخش
۱	۱۱۴	تبا شیرباش
۴	۲۳	تبا شیر توست
۳	۹۲	تباهی کنی
۱	۶۷	تبرک به وفا برگرفت
۱۱	۱۴	تبرک نمود
۳	۱۰۸	تبش آینه رویت کند
۱۰	۵۷	تبش دل خفقان یافته
۱۱	۹۶	تبشست آتش روحانیان
۴	۶۱	تبش ناصیت از داغ من
۱	۹۴	تبه گشت رای
۸	۴	تقی نور بود
۶	۱۷۲	تجربتش کرد چنین چند بار
۹	۱۵۶	تجرید
۱۱	۱۴	تحرّک نمود
۲	۱۳۱	تحلیل بخاری شده
۶	۶۶	تحیات خوان
۱۸	۱۱	تحیت بزبانش رسان
۹	۳۴	تخت بر آن سر که برویای تست

ب	ص	
۱۰	۹۶	تا نبرد آب مرد
۳	۱۲۱	تا نبرد خوابت از او گوشه کن
۳	۱۵۴	تا نبود جوهر لعل آبدار
۹	۹۰	تا نخوری تیر سحر گاهشان
۱۴	۱۵۰	تا نخوری دره ابلیس وار
۱۱	۷۲	تا نخوری گندم آدم فریب
۱۳	۹۲	تا نخوری یاسج غمخوارگان
۶	۱۶۹	تا ندرد دیوگریانت خیز
۷	۴۳	تا ندهندت مستان گروفاست
۱۲	۳۷	تا نرسانی تو مرا چون رسم
۱۰	۱۳۲	تا نرسد تفرقه راه پیش
۷	۱۵۹	تا نرنی خنده دندان نمای
۱۰	۱۵۱	تا نرنی گردن شاخ کهن
۳	۷۲	تا نشکستند نشد رو سپید
۱۷	۱۶۳	تا نشناسی گهاریار خویش
۱۱	۱۵۱	تا نشود بسته لب جویبار
۶	۳۰	تا نشود حرف تو انگشت سای
۱	۱۵۶	تا نشود راز چو روز آشکار
۱۰	۱۲۵	تا نشوی از نفسی عیب دار
۴	۱۳۴	تا نشوی پایه ترس
۳	۹۵	تا نشوی پیر ندانی که چیست (۲)
۵	۹۷	تا نشوی پیش کسان دستکش
۱	۱۱۴	تا نشوی تشنه بتدبیر باش
۵	۸۳	تا نشوی چون خجلان عذرخواه
۴	۱۳۴	تا نشوی سایه ترس
۳	۱۱۰	تا نشوی عهد شکن جهد کن
۱	۷۴	تا نشوی لنگرستان چو خار
۱	۱۵۶	تا نشویم از پدرش شرمسار
۱۰	۱۳۷	تا نفریبی بجوان رنگیش
۹	۱۱۳	تا نفریبی که سرابی دهد
۱۰	۸۲	تا نفس آخر از آن برنگشت
۲	۱۱۷	تا نفسی بیش نیست
۳	۷۲	تا نفکندند نرست آن امید
۶	۹۸	تا نکشم پیش تو یکروز دست
۱۲	۱۴۰	تا نکند بستگی
۱۴	۱۲۶	تا نکند در تو طمع روزگار

ب	ص		ب	ص	
۱۳	۱۰۰	ترا به ز خشن جامه نیست	۱	۸۷	تخت بر این تخته مینا نهاد
۱۳	۷۳	ترا بی تو چو پرداختند	۵	۲۳	تخت تو دارد جهان
۱۲	۶۸	ترا پنبه کرد	۴	۱۶	تخت ثریا زده
۶	۱۰۳	ترا پیش از این	۸	۱۶۷	تخت زده غایله آمیخته
۱۱	۳۳	ترا چند کس	۵	۲۳	تخت زمین آمد و تاج آسمان
۱	۱۷۴	ترا خار کرد	۷	۳۴	تخت ستانی کنی
۷	۱۶۹	ترا خواند سماعش بکن	۵	۱۵۲	تخت سلیمان زده
۱	۳۴	ترا داد تودانی و ملک	۶	۳۴	تخت گیر
۱۱	۱۴۶	ترا در نهفت	۱	۷	تخت ملکوتش ابد
۱	۱۶۳	ترا دوست چه خواند شکر	۱۳	۱۳	تخت نشان کمر و تاج بود
۱	۱۶۳	ترا دوست چه داند هنر	۵	۳	تخت نشینان خاک
۵	۱۲۱	ترا دیده چنین مست خواب	۱۳	۱۳	تخت نشینان شب معراج بود
۱۴	۱۴۸	ترا دیده بود شیرخوار	۱	۱۲	تخته اول که الف نقش بست
۹	۱۶۸	ترا روزگار	۶	۱۲۷	تخته نرد
۷	۱۶۳	ترا روشنیست	۱۲	۸۶	تخم ادب چیست وفا کاشتن
۷	۱۵۸	ترا روشنی	۲	۱۵۲	تخم کرم کشت سلامت بود
۸	۱۵	ترازو بدست	۹	۷۳	تخم وفا در زمی عدل گشت
۷	۱۳۷	ترازوت را	۱	۱۱۴	تدبیر باش
۲	۱۴۶	ترازو روان	۵	۷۹	تدبیر به غرقاب در
۱۳	۱۴۵	ترازو شده ای راست کار	۷	۳	تدبیر شناسندگان
۱۳	۱۴۵	ترازو گمار	۹	۱۵۴	تدبیر ماست
۱۲	۷۶	ترازو مکن	۶	۳	تدبیرها
۹	۱۵	ترازو نبود	۶	۵۷	تذرو
۱۴	۱۴۵	ترازوی تو	۶	۵۰	تر
۱۱	۷۶	ترازوی تویی سنگ و در	۱۰	۵۸	تر (۲)
۹	۷۶	ترازوی رنج	۱۱	۵۹	تر
۱۳	۴۰	ترازوی سخن سخنه کرد	۳	۶۰	تر
۶	۱۳۷	ترازوی قیامت شوی	۲	۱۱۰	تر
۲	۱۴۳	ترازوی نیاز تو شد	۷	۱۱۶	تر (۲)
۱۳	۷۳	ترا ساختند	۱	۱۴۶	تر (۲)
۹	۱۶۹	ترا ساخته ریحان بدست	۱۶	۱۵۶	تر
۱۰	۷	تراست	۹	۱۳۷	ترا (۲)
۹	۲۹	تراست	۱۱	۱۴۳	ترا (۲)
۲	۹۶	تراست (۲)	۳	۱۰۰	ترا از تو بشویند پاک
۸	۱۱۴	تراست (۲)	۱۳	۳۶	ترا این دو نواله سخن
۶	۱۴۲	تراست	۸	۱۱۵	ترا بر سر این کار داشت

ب	ص	
۲	۲۹	تر شده چشمه یافت
۵	۹۴	ترک آمده در ترکناز
۷	۶۶	ترکان شکر
۷	۹۲	ترکان که بلندی گرفت
۹	۶	ترک ادب بود ادب کردم
۹	۱۷۲	ترک ادب بین که چه فرمایدش
۱	۸۲	ترکناز
۵	۹۴	ترکناز
۱	۱۴۱	ترکناز
۱۰	۱۳۱	ترک جهانگوی و جهان گو مباش
۸	۶۶	ترک ختایی شده یعنی چو ماه
۶	۳۷	ترک رانده ام
۶	۱۷۷	ترک زبان گوی و همه گوش باش
۸	۵۵	ترک سمن
۶	۵۵	ترک سمن خیمه بصحرا زده
۴	۵۶	ترکش خیری تهی از تیر خار
۸	۶۶	ترک قصب پوش من آنجا چو ماه
۵	۱۴۱	ترک نبردست کس
۸	۹۲	ترک نمای هندوی غارتگری
۱۴	۳۰	ترکنند
۶	۱۱۶	ترک همگی گفتن است
۶	۱۰۸	ترک هوا قوت پیغمبرست
۹	۵۶	ترنج آسمان
۵	۱۲	ترنج است که در روزگار
۸	۵۹	ترنجی بکش
۴	۱۲	ترنجی ز سرای بهشت
۲	۴۹	ترند
۲	۱۶۲	ترند (۲)
۶	۱۶۱	تر نشد
۵	۱۶۱	ترنه ای (۲)
۲	۸۸	ترو با خشک مرا نیست کار
۸	۱۳۶	تریاک بست
۲	۱۷۴	ترویم
۱	۱۷۱	ترویح پراکنده کن
۲	۵۶	تسبیح آب
۷	۱۰	تسبیح تست

ب	ص	
۶	۱۶۷	تراست
۵	۹	تراش
۷	۸۵	تراش
۷	۷۴	تراشهر بند
۸	۱۷۲	تراشی درست
۷	۴۱	تراشیده به متقار گل
۱۱	۱۷۱	تراشی که سرش میسترد
۳	۱۳۷	ترا صبح جگر سوز کرد
۵	۹۵	ترا طبع چو کافور کرد
۸	۲۴	ترا ظل تو پروانه بس
۷	۱۰۱	ترا عافیت آید بلاست
۸	۲۴	ترا فقر تو ویرانه بس
۶	۱۳۲	ترا محرم یک موی نیست
۹	۳۵	ترا نغمه سرا بلبلم
۷	۱۶۹	ترا نسبت و داغش بکن
۱۱	۱۶۳	ترا هم دل تو محرمست
۲	۱۰۸	ترا یار شد
۸	۱۶۳	ترا یار کیست
۷	۱۳	ترتش از دیده جنایت ستان
۵	۴۹	ترتیب ادب ریزی
۴	۹۲	ترتیب ولایت کند
۵	۱۶۷	ترجمتش هم بزبان دلست
۱	۲۳	تردامن خشک از تو یافت
۷	۱۱۸	تردد سر و کاریت نیست
۴	۹۰	ترس (۲)
۴	۱۳۴	ترس (۲)
۷	۱۵	تر ساخته
۱۲	۱۳۶	ترس بروچیره شد و جان بداد
۱۲	۱۸	ترست
۱۰	۷۷	ترست
۳	۱۳۶	ترست
۴	۱۴۸	ترست
۶	۱۷۱	ترست
۱۰	۱۶۸	ترسم از آن شب که شبیخون کنند
۱۰	۱۱۵	ترسم از این پیمه که پشت کند
۶	۱۶۱	ترشد و او تر نشد

ب	ص		ب	ص	
۳	۵۴	تشنه زبان بر لب رود آدم	۸	۱۶۸	تسبیح کوش
۶	۶۸	تشنه کشی کرد و بر او پل شکست	۸	۱۲۰	تسبیح مرادم کرد
۱۰	۸۷	تشنه و بی آب چه آری بروز	۶	۸	تست (۲)
۷	۱۴۸	تصرف قلم اینجا شکست	۷	۱۰	تست (۲)
۲	۹۸	تصرف کنی	۸	۱۰	تست (۲)
۱	۲۷	تصرف که کند وقت کار	۱۱	۱۰	تست (۲)
۴	۹۰	تظلم بترس	۴	۲۳	تست (۲)
۱۰	۷	تعالی و تقدس تراست	۹	۲۴	تست (۲)
۲	۱۲۳	تعبیه ای را که در و کارهاست	۳	۲۷	تست (۲)
۱	۱۷۴	تعبیه بسیار کرد	۲	۲۸	تست (۲)
۱۰	۵۷	تعجیل که بشتافته	۸	۲۹	تست
۴	۱۱۲	تعرف گری	۱	۳۳	تست (۲)
۶	۱۱	تعظیم جلال از کجا	۷	۴۷	تست (۲)
۷	۱۸	تعظیم سرای جلال	۳	۷۵	تست (۲)
۱	۹۵	تغافل بسر	۸	۷۷	تست (۲)
۹	۷	تغییر نپذیرد تویی	۱۲	۷۷	تست (۲)
۳	۶۵	تف آفتاب	۱۱	۸۹	تست
۱۳	۱۶۷	تف این بادیه جوشیده	۱۱	۹۲	تست (۲)
۶	۱۲۹	تف این بادیه دیولاخ	۶	۹۴	تست (۲)
۳	۱۶۸	تف این چشمه گوگرد کن	۸	۹۹	تست (۲)
۴	۱۲۵	تف دوزخست	۷	۱۰۸	تست (۲)
۱۰	۱۳۲	تفرقه راه پیش	۱۰	۱۲۷	تست (۲)
۱۰	۱۳۲	تفرقه کن حاصل معلوم خویش	۹	۱۴۵	تست (۲)
۱۰	۷	تقدس تراست	۳	۱۵۲	تست (۲)
۶	۳	تقصیرها	۱۲	۱۵۶	تست (۲)
۹	۷۴	تک آن خوش بود	۱۳	۱۵۶	تست
۱۴	۴۹	تک آن راه دو منزل شدم	۴	۱۲۳	تست این صدف مشک رنگ
۲	۱۴	تک ابلق به تمامی رسید	۱۲	۱۶۹	تست این فلک چنبری
۶	۴۴	تک از ماه برد	۳	۱۱	تست اینهمه امید و بیم
۲	۴۴	تک اندیشه به گرمی رسید	۱۱	۱۶۵	تست زبان زیرکام
۱۴	۴۹	تک بدر دل شدم	۸	۱۲	تسلیم اوست
۱۴	۵۳	تک به صبا داد سواریم را	۵	۱۲۰	تسلیم قدر در میای
۴	۲۳	تکبیر تو است	۷	۲۸	تشنه بحیوان رسید
۶	۱۰۹	تک دینت کجاست	۱	۱۱۴	تشنه تدبیر باش
۸	۲۴	تک فکرت که روش گرم داشت	۲	۲۳	تشنه جلاب تابشیر توست
۱	۱۵۹	تکلف کسی	۱	۱۲۹	تشنه خوار

ب	ص		ب	ص	
۷	۶۳	تن به تن و جان به جان	۲	۹۸	تکلف کنی
۱۲	۱۰۰	تن به درشتی سپار	۲	۱۰۳	تک نماند
۱۰	۱۵۷	تن بیخون شده چون نگار	۹	۷۴	تکی پیشه آتش بود
۱۱	۱۶۶	تن پوستند	۳	۱۰۳	تکی کرد و عدم گیر شد
۱۱	۱۴۵	تننت از چوک غرض پاک نیست	۲	۷۶	تکیه بآمرزش حق ساختم
۸	۱۳۲	تن تنها که حریفی کند	۱۱	۱۴۲	تلخ بدان گشت خود
۴	۲۲	تن تو پاکتر از جان پاک	۱۶	۱۴۷	تلخ بود تلخ که الحق مر
۳	۱۵۵	تن تو زحمت راه تو بس	۶	۱۷۶	تلخ تر از غصه دل بردلند
۱۵	۳۴	تن تویی	۵	۹۵	تلخست و جوانی خوشست
۱۳	۹	تن جان که بتو زنده‌ایم	۱۶	۱۴۷	تلخ که الحق مر
۱۰	۱۰۰	تن چه بود ریزش مشتی گل است	۸	۱۰۱	تلخی می مایه شیرینی است
۸	۱۶۳	تن چه شناسد که ترا یاد کیست	۱۲	۱۰۸	تماشا برون
۲	۶۰	تن خال شده روی ماه	۸	۲۲	تماشا کنند
۱۳	۱۳۶	تن خود زهر برد	۷	۱۷۵	تماشا کنند
۱۱	۷۴	تن در تنگی یافتند	۹	۳۰	تماشای عشق
۲	۴۴	تند رو چرخ بنرمی رسید	۱۴	۸۱	تماشای من
۸	۸۸	تن دوختند	۱۰	۱۸	تمام
۴	۱۳۶	تن دهند	۱	۵۸	تمام
۷	۱۵۱	تن را ز میان برگرفت	۲	۱۷۸	تمام
۱۱	۴۷	تن رسته‌اند	۶	۱۶۷	تمامی تراست
۱۵	۱۵۶	تن رسته شد	۱۵	۱۹	تمامی رسان
۵	۵۶	تنش	۲	۱۴	تمامی رسید
۵	۱۲۵	تنش	۱۲	۱۴۲	تمامی طلبیدن شکست
۲	۱۲۶	تن شد سیاه	۹	۱۳۷	تمنا ترا
۵	۱۱۰	تن شد کمر	۱	۸۴	تمنا کند
۱۱	۱۲۱	تن شیفته درهم شکست	۶	۶۷	تمنا که چه بودی ز روز
۶	۱۰۶	تن قیمت جانیش هست	۱۰	۶۱	تمنای جنس
۱۵	۱۲۶	تنک	۱۳	۶۷	تمنای چنان یکشب است
۱۳	۱۶۳	تنکدل شده‌ای، وین خطاست	۱۰	۱۵۶	تن
۱۱	۱۲۶	تن کرده ز بیم و امید	۹	۵	تن آب را
۱۵	۱۲۶	تنک رشته‌اند	۱۰	۳۸	تن آزاده بگل در نداد
۸	۱۴۹	تنک زخمه پیران خوشست	۱۲	۱۱۰	تن آمیزش هستی نداشت
۱۴	۱۶۳	تنکی راز گفت	۹	۶۰	تن از گردن جانم گشاد
۵	۱۵۷	تنکی گوش و ستبری مکن	۱۲	۱۰۵	تن بر کمرت بسته‌اند
۱۱	۷۴	تنکی یافتند	۷	۱۳۸	تن بشکن نه دریی گو مباش
۵	۱۱۸	تنگ آبی ازین تنگنای	۱	۱۸	تن بگهرخانه اصلی شتافت

ب	ص		ب	ص	
۶	۹۰	تن محمود بین تا چه کرد	۱۰	۱۷۸	تنگ بود
۴	۹۷	تن مزن و دست بکاری بز	۱۴	۱۶۹	تنگ بود غارتو با غور او
۸	۱۰۰	تن مگیر	۱۲	۱۲۰	تنگ جهان بر من مهجور باد
۱۳	۱۷	تن می سپرد	۲	۶۶	تنگ داشت
۷	۶۳	تن و جان به جان	۸	۲۰	تنگ
۳	۲۶	تنها چراست	۶	۶۴	تنگ
۱۴	۸۳	تنها شده	۱۳	۸۸	تنگ
۸	۲۲	تنها کنند	۱۰	۱۰۳	تنگ
۸	۱۳۲	تنها که حریفی کند	۵	۱۱۳	تنگ
۶	۱۴۶	تنها نه که از گرم و سرد	۵	۱۲۴	تنگ
۹	۶۹	تنهایست	۸	۱۳۰	تنگ
۱	۱۵۳	تنه بر لشگر آتش زند	۷	۱۵۵	تنگ
۱۳	۱۷	تن هستی دم جان می شمرد	۱	۱۵۷	تنگ
۱	۱۰۷	تنه عنکبوت	۸	۸۴	تنگ آمده
۵	۵۱	تنی	۸	۱۵۵	تنگ آورش
۱۰	۱۷۹	تنی تا سر زانوش هست	۱	۴۶	تنگتر
۸	۱۱۳	تنیده ست درین ره لعاب	۸	۸۰	تنگتر
۱	۸	تو (۲)	۱۵	۱۵۵	تنگتر از حادثه حال او
۷	۱۱	تو (۲)	۲	۶۴	تنگتر از حلقه انگشتی
۱۲	۲۲	تو (۲)	۸	۱۳۰	تنگ تنگ
۸	۲۳	تو (۲)	۹	۲۸	تنگ داشت
۶	۲۹	تو	۴	۶۰	تنگ داشت
۱۶	۳۲	تو (۲)	۲	۶۶	تنگ داشت
۲	۳۳	تو (۲)	۲	۸۲	تنگدل
۷	۳۵	تو (۲)	۱	۱۳۴	تنگدل آبی و شوی باز جای
۱۱	۳۷	تو (۲)	۷	۶۶	تنگدل از خنده ترکان شکر
۵	۳۸	تو (۲)	۸	۱۶۴	تنگدلی چیست درین دلخوشی
۳	۴۸	تو (۲)	۱۶	۱۴۰	تنگدلی مانده و عذری فراخ
۷	۶۹	تو (۲)	۸	۸۰	تنگ دو مرغ آمده در یکدیگر
۴	۷۷	تو (۲)	۱۴	۱۳	تنگ را
۲	۷۸	تو (۲)	۱	۲۱	تنگ را
۸	۹۶	تو (۲)	۳	۱۰۱	تنگ ساز
۱۴	۱۴۵	تو (۲)	۶	۱۲۹	تنگ و غم دل فراخ
۶	۱۴۵	تو (۲)	۵	۱۱۸	تنگنای
۶	۱۴۷	تو (۲)	۱	۱۳۴	تنگنای
۱۰	۱۶۰	تو (۲)	۱۰	۱۳۷	تنگیش

ب	ص	
۳	۱۷۰	تو افتاده
۱۰	۷۷	تو افزوترست
۹	۱۱۲	تو افسوس که از سر بهست
۲	۱۲۱	تو افلاک بس
۱۲	۹	تو اقرار خدایی دهند
۷	۱۴۷	توام
۷	۱۴۷	توام
۱۱	۹۲	تو امروزتست
۱۰	۳۰	توام کاب حیاتی مرا
۶	۳۰	توانگشت سای
۴	۱۴۵	توانی برید
۴	۳۸	توای آفتاب
۹	۷۶	توای باد سنج
۵	۷۲	توای جوگندم نمای
۱۲	۱۰	توایم (۲)
۱	۱۱	توایم (۲)
۸	۱۰۹	تو این بی زبان
۱۲	۱۰۶	تو این پرده زنیورست
۱۱	۱۵۶	تو بآن در میبچ
۷	۱۱۵	تو با خورد چه بازارداشت
۱۴	۱۶۹	تو با دور او
۱۳	۱۳۷	تو باری نه
۲	۱۰	تو باز آوری
۱۱	۱۰۴	تو بازنگردد ز در
۱	۲۶	تو باش (۲)
۱۴	۳۴	تو باشد سرش
۳	۴۹	تو باشد که شوی خاک دل
۱۴	۱۶۹	تو باغور او
۳	۱۱۳	تو بالای زمین زیررنج
۹	۱۴۴	تو با وحشت سودای خویش
۲	۹۳	تو باید که نوازش بود
۳	۱۱	تو ببخشای و ببخش ای کریم
۳	۱۵۷	تو ببریده اند
۱	۵۲	تو بیرون نیم
۷	۹۰	تو بین تا چه کند روزگار
۱۱	۲۶	تو بجز راست نیست

ب	ص	
۱۰	۱۴۵	تو آبی نماند
۲	۱۱۹	تو آزاد باش
۳	۳۶	تو آمد بفال
۱۱	۱۱۷	تو آمیخته رنجهاست
۱۰	۷۲	تو آن دانه گندم شده
۱۱	۵۱	تواناترست
۴	۳۲	تواناتری
۶	۷	توانا شده
۶	۱۵۶	توانانیست
۴	۴۷	توان باز داد
۴	۷۴	توان بست ز نقش سرای
۶	۲۷	تواند (۲)
۲	۱۰۶	تواند (۲)
۹	۱۰۶	تواند (۲)
۷	۱۵۶	تواند گشاد
۷	۱۵۶	تواند نهاد
۱۴	۱۲۵	توان دید زاغ
۱۰	۱۱۷	تو آنروز که می بیختند
۱	۹۰	توانکرد بدین مایه سود
۱۱	۱۹	توانگر شده
۱	۸۰	توان یافتن
۴	۱۴۵	توانی برید
۱۲	۱۵۳	توانی رسید
۱۱	۱۳۴	توانی شکست
۱	۱۰	تو آویزش
۳	۲۳	تو از باد سلیمان به است
۱۵	۳۷	تو از بهر فزون آمدن
۶	۱۵۱	تو از خوی تو خوشتر شود
۱۰	۷۷	تو از دایره بیرون ترست
۱۰	۱۵۱	تو از سرو بن
۱۰	۴۳	تو از شرع بدانجا رسید
۴	۸۰	تو از عدل تو گیرد قرار
۲	۱۳۴	تو از عهده کی آید برون
۸	۱۱۵	تو از فتنه بودنا شکیب
۱۲	۱۶۹	تو از این چنبر سر چون بری
۶	۱۰	تو اش توتیاست

ب	ص		ب	ص	
۸	۷۳	تویه لطافت گرفت	۷	۲۴	تو بخاک اندری ای گنج پاک
۹	۱۱	تو بیمارز به انعام خویش	۱۳	۲۶	تو بخشیده شود هر چه هست
۸	۹۲	تو بیدادگری پروری	۱۵	۱۵۳	تو بد نکرد
۹	۲۶	تو بیدار شو	۴	۱۱	تو برانی به که روی آوریم
۹	۹۲	تو بیدانه شد	۷	۱۰۰	تو بر این گل نهاد
۷	۳۰	تویی زحمت انگشت کس	۵	۹۹	تو بر بسته اند
۱۱	۷۶	تویی سنگ و در	۶	۳۰	تو بر حرف پای
۲	۸۹	تو بیغوله بیگانگی	۵	۲۴	تو بر خاک زمین چون فتاد
۴	۱۰۶	تو بینی ز سپید و سیاه	۸	۹۹	تو بر دارد و بالای تست
۱	۱۱	تو پذیری که ز باغ توایم	۱۰	۹۱	تو برداشتست
۸	۲۴	تو پروانه بس	۶	۱۱۲	تو بردی بشام
۶	۳۳	تو پروانه خورشید کش	۱۰	۱۱۴	تو بر سخت جفا کرده اند
۱۵	۷۸	تو پروردن دین کرده اند	۱۳	۱۶۹	تو بر قصه کند حال خویش
۴	۲۲	تو پروده روحی فداک	۴	۱۵۱	تو بر ملک مقرر شود
۲	۳۷	تو پسندیده ام	۱۰	۳۳	تو برو مطلقست
۸	۱۰۵	تو پنداشتی	۱۳	۱۵۱	تو برون از تو درون پرورست
۶	۷	تو پیدا شده	۹	۱۱۲	تو بره از خر بهست
۱۰	۱۴۳	تو پیر یست فراموشکار	۴	۸	تو بر هست پرستش حرام
۱	۲۷	تو تصرف که کند وقت کار	۷	۱۳۴	تو بسیار کشت
۶	۷	تو توانا شده	۷	۱۳۴	تو بسی یار کشت
۳	۱۴۹	توتیا	۳	۱۰۰	تو بشویند پاک
۶	۱۰	توتیاست	۸	۷	تو بکس و کس به تو مانندنی
۵	۱۵۴	توتیاست	۱	۱۱۲	تو بکنار و غم تو در میان
۱۴	۱۹	تو جانداروی جانهای ما	۴	۷۶	تو بگذشته ام
۱۱	۳۰	تو جان و جهان منست	۷	۱۰۶	تو بگوهر کمند
۱۵	۱۴۶	تو جنایت نهاد	۱۴	۹۱	تو بما بین که چه خواری رسد
۹	۱۰۹	تو جولان نهاد	۷	۱۱۲	تو بندد میان
۱	۱۱۳	تو جهانی بجوی خاک راه	۹	۱۱۷	تو بودی و من
۳	۱۵۳	تو چرب ربایی که هست	۱۳	۷۲	تو به آدم نخست
۴	۶۸	تو چند سبورا شکست	۳	۲۸	تویه خورد
۴	۳۳	تو چو آب فرات	۶	۹۹	تویه دانه ای
۱۳	۷۳	تو چو پرداختند	۲	۲۸	تو به دل در چمنش بوی تست
۱	۱۲۷	تو چون بگری	۱	۲۸	تو به شدش گلشکر خوشگوار
۱۳	۴۲	تو چون رسته اند	۹	۳۰	تو به صحرای عشق
۴	۱۴۵	تو چون سایه شود ناپدید	۹	۵۹	تویه فریبی چو مل دوستان
۳	۲۸	تو چون گلشکر تویه خورد	۳	۲۸	تویه کرد

ب	ص	
۲	۱۵۰	تو دیدی ملال
۱۲	۸۵	تو را آب حیات از کجا
۱۰	۲۴	تو را پیک ز پیکان راه
۹	۴۳	تو را سدره نشانی دهد
۹	۱۱۵	تو را عقل بدان داده اند
۸	۴۳	تو را نامدار
۹	۱۵۱	تو را نیک نصیحت گریست
۶	۱۶۸	تو راه زنی میکند
۱۱	۷۷	تو رخ خویش ببینی مگر
۳	۳۵	تو رسد لاغرست
۱۱	۱۱۱	تو رسواش نکردی چنین
۶	۱۴۱	تو رکن دلم را شکست
۱۲	۹۱	تو رود روز شمار این شمار
۱	۱۲۱	تو روی عذر پذیرت برند
۱۱	۷۱	تو رهایی نداشت
۸	۱۰۵	تو ز آنجا که خبر داشتی
۷	۱۴۵	تو ز خود دست بشویی مگر
۴	۱۴۵	تو ز خود سایه توانی برید
۲	۳۰	تو ز دریای خون
۴	۹۴	تو زردی گرفت
۷	۱۰۳	تو ز صفرای ما
۹	۱۵۳	تو زمین ریزه چو خورشید و ماه
۱۳	۹	تو زنده ایم
۷	۷۷	تو زیادت نظری کرده اند
۱۱	۲۳	تو سایه صبا
۳	۱۳۸	تو ستانند باز
۸	۳۵	تو سر چون علم افروخته
۸	۳۵	تو سر چون قلم انداخته
۲	۱۶۵	تو سرخنده باز
۶	۹۴	تو سردی گرفت
۱۰	۷۲	تو سر رشته جان گم شده
۱۲	۳۳	تو سلیمان نبشت
۳	۷۵	تو سوی تست
۱	۱۰۸	تو سنی طبع چورامت شود
۱۰	۱۷۷	تو مینه کیک دری
۴	۱۰۴	تو شد (۲)

ب	ص	
۱۲	۳۴	تو چون نعل شده چار میخ
۱۱	۱۶۹	تو چون نور باش
۲	۱۶۰	تو چه دانی خموش
۵	۷	تو حید اوست
۱۲	۳۳	تو خاتم دوران نبشت
۵	۸	تو خاموش به
۱	۱۷۰	تو خاموشیست
۹	۷۵	تو خجل وار برآری نفس
۱۰	۱۱	تو خدای آمدم
۱۴	۸۲	تو خشنود شود کردگار
۵	۳۳	تو خوابش برد
۱	۷۹	تو خواهد همه شهر و سپاه
۱۱	۳۰	تو خود روضه جان منست
۱۴	۱۵۳	تو خوردی گنه زهر چیست
۶	۱۵۱	تو خوشتر شود
۱	۱۰	تو خونریزش
۵	۲۳	تو دارد جهان
۱۱	۷	تو دارد سکون
۳	۷۶	تو در شرمسار
۲	۴۹	تو داری ترند
۳	۲۶	تو داری علم آنجا چراست
۳	۱۰	تو داریم و سگ داغدار
۱۰	۲۳	تو دامنش
۱	۳۴	تو دانی و ملک
۱۰	۸۷	تو درین مزرعه دانه سوز
۲	۱۰۷	تو در پرده نهان داشتند
۱۲	۳۰	تو در چشم نظامی کشم
۳	۷۶	تو در شرمسار
۱	۱۱۲	تو در میان
۱۳	۱۵۱	تو درون پرورست
۸	۱۶۶	تو درین پرده ادب دیده
۱	۱۳۳	تو درین خاک چه حاصل کنی
۷	۱۱۱	تو درین ره نهادی قدم
۱۰	۱۷۷	تو دستگه سنجری
۱۰	۴۷	تو دل داند دل را شناس
۱۱	۱۶۷	تو دنیا طلب این گذار

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۹۲	تو قندیل شب افروز تست	۲	۱۴۳	تو شد (۲)
۴	۱۱۴	تو کاری نکرد	۳	۱۳۹	تو شد تاش سرتست جای
۱۴	۱۵۳	تو کردی خلل دهر چیست	۱	۱۶۰	تو شد روزگار
۳	۲۴	تو کرسی نهیست	۸	۸۹	تو شرمسار
۸	۲۲	تو کریمان که تماشا کنند	۱۳	۷۲	تو شست
۱۱	۲۶	تو کسی را سروا خواست نیست	۱۱	۳۴	تو شکایت به شکایت شده
۱۳	۷۷	تو کسی گر بود آن هم تویی	۱۴	۹۲	توشه
۲	۱۱۳	تو کفی خاک بجانی دهی	۱۴	۹۲	توشه بی توشه
۹	۱۰۴	تو کل سرشت	۷	۱۴۲	توشه رو
۱۵	۹۲	تو کلید آمدی	۵	۱۳۴	توشه ز دین بر که عمارت کمست
۲	۹۱	تو کم دیده ام	۱۱	۱۱۶	توشه فردای خود اکنون فرست
۸	۳۳	تو کند بیشتر اندیشه	۳	۱۲۱	توشه کن
۲	۳۸	تو کنم خطبه بیانگ بلند	۳	۷۷	توشه گیر
۱۱	۷	تو کنی بیستون	۱۱	۱۲۸	توشه منزل بساز
۳	۱۱۲	تو کوکب نرست	۱۳	۴۷	تو صاحب دلست
۹	۱۰۹	تو که پیکان زند	۸	۷	تو صورت پیوند نی
۱۴	۱۱	تو که خواهد نواخت	۲	۱۱۲	تو طغرای جهان تازه گشت
۶	۲۳	تو که خود سایه نورالهی	۱۴	۱۲۶	تو طمع روزگار
۴	۱۱۳	تو که سیمایی است	۱۱	۷۵	تو ظالم چه کرد
۶	۲۳	تو که نور مهی	۷	۸۳	تو عمل خواستند
۱۳	۷	تو که یارد که انالحق زند	۳	۱۱۸	تو غایت نداشت
۶	۳۳	تو کیخسرو و جمشید هاش	۷	۱۵۵	تو فراخست و بر اندیشه تنگ
۱	۷۵	تو گرانجائری از کوه قاف	۱۴	۳۶	تو فراموش باد
۲	۱۰۳	تو گر آن سگ نماند	۵	۸	تو فراموش به
۶	۸۴	تو گراینده نیست	۱	۱۷۰	تو فراموشیست
۱۰	۱۱	تو گری سربا آمدیم	۱۱	۳۳	تو فرشته است و بس
۱۱	۶۸	تو گویی نبود	۳	۱۵۷	تو خروبار تو بیرده اند
۴	۸۰	تو گیرد قرار	۶	۹۱	تو فلان را که کشت
۹	۳۳	تولاف	۱۲	۷	تو فلک را خم چوگان که داد
۹	۱۷۷	تو لب بسته گشادی نفس	۵	۲۹	تو فلک طرح در انداختی
۹	۱۶۰	تو ماندی بجای	۶	۱۰۵	تو فیک بجیزیش کرد
۸	۷	تو مانند نی	۷	۱۳۱	تو فیک ساخت
۶	۲۲	تو ماه	۵	۱۰۵	تو فیک نیز
۱	۱۱۲	تو مجرد ز می و آسمان	۷	۷	تو قایم بذات
۶	۳۵	تو محمود باد	۷	۷	تو قایم چو تو قایم بذات
۱۲	۳۷	تو مرا چون رسم	۱۴	۱۱	تو قبله نخواهیم ساخت

ب	ص		ب	ص	
۵	۳۰	تویی (۲)	۶	۱۶۱	تو مزور نشد
۱۵	۳۴	تویی (۲)	۲	۲۳	تو مشکین غبار
۱۳	۷۷	تویی (۲)	۵	۱۰۵	تومی باید و توفیق نیز
۱۵	۱۳۶	تویی (۲)	۱	۷۸	تو می بیند از آن دلخوشست
۶	۱۵۸	تویی (۲)	۲	۹۳	تو نارش بود
۶	۹۲	تویی آخر چه هنر کرده	۳	۱۳۰	تو نباشد متقیم
۱۳	۱۱	تویی بینظیر	۱۳	۱۶۷	تو نباشد که پوشنده
۸	۱۱۸	تویی در وجود	۲	۱۴۸	تو نخواهی دریغ
۱۳	۱۱	تویی دستگیر	۱۳	۹۷	تو ندارد یکی نان دریغ
۱۰	۱۶۴	تویی رازدان	۲	۱۵۹	تو نداری سر این شهر بند
۱۶	۱۷۷	تویی شیفته روزگار	۲	۱۱	تو نداریم نوازنده
۸	۱۱۸	تویی گاه بود	۱۰	۷۱	تو نشاط پیش در اندام نی
۳	۲۶	تویی قافله تنها چراست	۴	۱۱۲	تو نکردیش تعرف گری
۱۰	۱۴۳	تو یاد آرد و یادش بیار	۱۲	۶۸	تو نوش خورد
۵	۱۰	تویافت (۲)	۶	۱۱۲	تو نهادیش نام
۱	۲۳	تویافت	۹	۶۱	تو نه ای زینهار
۴	۱۳۵	توی برتافت	۱۵	۴۸	تو نیاید به توی هیچ کار
۶	۹۸	توی کروز دست	۱	۵۲	تو نیم وز تو بیرون نیم
۲	۲۷	توی یکی پرده برانداختند	۵	۲۳	تو و تخت تو دارد جهان
۱۳	۷۸	توی یکی خواهد و ده می دهد	۵	۷۵	تو و صورت پرست
۱۵	۴۸	توی هیچکار	۹	۹۲	تو ویرانه شد
۴	۱۵۶	تو همت این واقعه بر من نهند	۶	۹۹	تو همخانه ای
۴	۲۹	تو همتی خانه بود	۱۳	۱۰۴	تو هر که بدان در گذشت
۱۱	۴۹	تهی	۱	۱۱۷	تو هر که در این طاعتند
۱۵	۷۶	تهی	۳	۱۰۶	تو همایی شرف کار باش
		تهی	۱۳	۱۳۶	تو هم بمرد
۴	۵۶	تهی از تیر خار	۳	۱۱۳	تو هم زیر زمین به چو گنج
۷	۶	تهی بازگشت	۴	۴۸	تو هم نرگس و هم گل بداغ
۳	۱۲۴	تهی بر سر پر باد او	۲	۹۱	تو همه ساله ستم دیده ام
۵	۷۸	تهی به نه در آمیخته	۷	۱۰۶	تو همه گوهری عالمند
۷	۶	تهی پای بسی ره نبشت	۱۰	۱۳۴	تو هیچست هیچ
۷	۱۵۲	تهی خیر باش	۶	۷۷	تو هیچ کس آگاه نیست
۴	۷۸	تهی دست باش	۲	۱۵۴	تو هیچ کسان دهیم
۱۲	۶۵	تهی دست ماند	۹	۷	تویی (۲)
۳	۲۹	تهی دید دست	۵	۲۲	تویی (۲)
۷	۱۷۳	تهی ساز کرد	۱	۲۵	تویی (۲)

ب	ص	
۱۴	۱۵۱	تیغ برآر از غلاف
۱۱	۱۶۵	تیغ پسندیده بود در نیام
۲	۱۴۶	تیغ ترازو روان
۳	۳۳	تیغست سپر انداختست
۸	۳۴	تیغ تو بالای تاج
۴	۳۳	تیغ تو چو آب فرات
۳	۳۳	تیغ در انداختست
۷	۱۵۲	تیغ درم ریز باش
۷	۳۷	تیغ ز الماس زبان ساختم
۹	۱۶۵	تیغ زبانی مکن
۸	۹۷	تیغ زنان چون سپر انداختند
۱	۶۸	تیغ زنان صبح در آمد ز در
۹	۹۰	تیغ ستم دور کن از راهشان
۲	۴۶	تیغ کشیدند به قصد سرش
۸	۳۷	تیغ نظامی که سر انداز شد
۶	۱۵۲	تیغ نه زخم بی اندازه چیست
۹	۱۳۴	تیغ وی اندیشه نیست

ب	ص	
۱۷	۱۵۶	تهی کیسه تر آسوده‌تر
۱۱	۷۶	تهی گشته و پیمانه پر
۷	۱۵۷	تهی مغز و خراب ایستی
۲	۱۲۸	تهیست
۶	۱۰۹	تیر آن پر کینت کجاست
۴	۱۶۴	تیر از کمان
۵	۱۰۹	تیر بدان پایه از و در گذشت
۱۴	۹۲	تیر بهر گوشه‌ای
۴	۹۰	تیر تظلم بترس
۱	۶۸	تیر خار
۸	۱۰۹	تیر زبان شد همه کای مرزبان
۹	۹۰	تیر سحر گاهشان
۲	۱۶	تیر شکر زخمه ریخت
۶	۱۲۶	تیرگی آرد چو نفس در چراغ
۷	۴۷	تیر می‌فکن که هدف رای تست
۱۱	۶۴	تیر نینداخته بر کار شد
۶	۱۷۶	تیره تراز گوهر گل در گلند
۹	۱۳۲	تیره خاک
۲	۱۶۸	تیره دشت
۵	۱۷۰	تیز
۱۴	۱۰۱	تیزین
۱	۱۲۳	تیز بخواهد گذشت
۱۵	۳۸	تیزتر
۱۰	۶۴	تیزتر از خاها
۹	۷۴	تیزتکی بیشه آتش بود
۳	۱۰۳	تیزتکی کرد و عدم گیر شد
۳	۱۴۷	تیز رای
۳	۱۳۱	تیز روان بنگریست
۱	۱۲۳	تیز گشت
۸	۱۱۹	تیز مهر چون بدرنگ آمدی
۱۰	۱۱۳	تیز مران کاب فلک دیده
۲	۱۴۱	تیز هوش
۵	۳۵	تیغ
۱۳	۹۷	تیغ
۱۱	۱۷۲	تیغ
۲	۱۴۸	تیغ

ب	ص	

ب	ص	
۳	۱۶۰	ثابت این راه مقیمی بود
۵	۱۰	ثبات از تو یافت
۷	۱۹	ثباتش مکن
۴	۱۶	ثریا زده
۶	۵۵	ثریا زده
۹	۶۳	ثریا شکست
۲	۱۲۷	ثریا مکش

ب	ص	
۶	۱۵۷	جان ببر و بار در افکن بر آب
۸	۱۸	جان بتماشا نظر انداخته
۷	۶۳	جان بجان
۷	۱۱	جان بچه دل راه در این بحر کرد
۱۴	۱۷	جان بدل و جان رسید
۱۲	۱۰۵	جان بر جگرت بسته اند
۲	۳۰	جان برد بساحل درون
۱۰	۶۶	جان بزمین بوسه برابر شدی
۲	۱۳۸	جان بسلامت برند
۳	۴۲	جان بلب آید که ببوسد لیش
۷	۵۱	جان بنوا داده بسططان دل
۶	۴۱	جان بود
۷	۱۵۰	جان بود
۱۲	۱۵۵	جان بود
۵	۱۱۱	جان بی تو بود
۴	۲۲	جان پاک
۱۳	۳۰	جان پاک
۱۵	۱۶۶	جان پرده این راز کرد
۳	۳۵	جان پرور است
۶	۱۳۶	جان پرور است
۳	۱۷۵	جان پرورند
۱۱	۱۵۰	جان تافتن
۱۱	۳۹	جان تافتی
۴	۲۴	جاننت چو بود صبح تاب
۷	۴۱	جان تراشیده بمنقار گل
۵	۱۳۹	جاننت دهد
۱۰	۳۸	جان تن آزاده بگل در نداد
۲	۱۳۴	جان تو از عهده کسی آید برون
۱	۲۶	جان تو باش
۶	۱۵۸	جان تو گنجی که طلسمش تویی
۵	۱۶۴	جان جوانمرد سفت
۱	۶۵	جان جهانی شده
۱	۴۸	جان خود همه حیوان بود
۹	۱۳۰	جان خویش
۹	۵	جان داد تن آب را
۴	۱۳۹	جان دادنست

ب	ص	
۹	۱۲۷	جاخوشست
۴	۴۵	جادو منخن
۳	۷۵	جاروی تست
۱۲	۱۱۵	جاش بود
۲	۱۰۵	جاکه تو را داده اند
۱۵	۸۶	جاکه فراغی رسید
۱۱	۱۵۴	جاکه هست
۹	۱۵۰	جاکه هست
۲	۱۰۹	جاکه نظر جسته بود
۱۴	۱۲۰	جاکه نظر کرده بود
۳	۳۸	جا مانده ام
۳	۱۴۴	جام اوست
۱۰	۲۹	جامت برد
۶	۸	جام تست
۶	۳۳	جام تو کی خسرو جمشید هشت
۳	۲۹	جام تهی دید دست
۱۱	۶۵	جام چو نرگس زر در سیم شد
۴	۵	جام سحر در گل شیرنگ ریخت
۱۵	۳۲	جام سخا را که کفش ساقیست
۹	۱۱۴	جام گیر
۵	۸۹	جام و صراحی عوضش ساخته
۹	۱۷۹	جامه اندازه بالاش نیست
۸	۸۸	جامه باندازه تن دوختند
۸	۵۳	جامه بصد جای چو گل کرده چاک
۹	۱۴۵	جامه پراز خون تست
۳	۶۸	جامه خورشید نمازی کنان
۸	۱۴۵	جامه شوی
۱۵	۱۲۶	جامه عیب تو تنگ رشته اند
۹	۱۰۰	جامه مس کیمیاست
۱۴	۱۰۳	جامه نخواهم درید
۱۳	۱۰۰	جامه نیست
۷	۶۳	جان
۲	۷۴	جان
۳	۱۲۰	جان
۴	۴۹	جان آفرید
۴	۱۷۵	جان آورد

ب	ص		ب	ص	
۹	۵۳	جانم سپرد	۶	۱۲۵	جاندار وی پژمردگی ست
۸	۶۸	جانم سحر از جوی جست	۱۴	۱۹	جاندار وی جانهای ماست
۵	۳۸	جانم کمر آویز تو	۷	۱۰۰	جان در حرم دل نهاد
۹	۶۰	جانم گشاد	۱۱	۷۴	جان در سبکی یافتند
۱۳	۱۷	جان میشمرد	۷	۱۷۴	جان در شکست
۵	۶۴	جان نارون قدشان	۴	۱۳۶	جان دو صورت بیک تن دهند
۳	۱۴۴	جان نام اوست	۱۵	۳۴	جان دو عالم بیکی تن تویی
۱	۱۳۰	جان نبرد	۳	۱۳۴	جان دیده ای
۱۲	۱۵۳	جان توانی رسید	۱۴	۷۹	جان را گرفت
۵	۹۲	جان نهند	۵	۴۹	جان را بهم آمیزشی
۳	۷	جان نیست پاکی کند	۷	۷۰	جان رانگار
۱۲	۱۱۰	جان و تن آمیزش هستی نداشت	۱۳	۱۷	جان راه بتن می سپرد
۱۱	۳۰	جان و جهان منست	۱۴	۱۷	جان رسید
۷	۸۴	جانوران کند	۸	۱۱۷	جان ریزه اندیشناک
۴	۷۷	جانوران رای تو	۱۱	۵۶	جان زمین بود و دل آسمان
۹	۴۵	جانور از سحر حلال منست	۱۰	۴۹	جان ساختم
۲	۱۰۶	جانورانی که غلام تواند	۷	۶۸	جان سپردش او ساخته
۷	۱۲۵	جانها در اوست	۹	۱۶۷	جانست ترا روزگار
۱۲	۱۶۵	جانها درست	۱۱	۳۹	جان سر این رشته کجا یافتی
۷	۴۲	جانها شود	۱	۵۰	جان سوی لب
۹	۱۴۸	جانها که در این گوهرست	۱۲	۹۶	جاننش چراست
۱۴	۱۹	جانهای ما	۱۸	۱۱	جاننش رسان
۱۰	۴۹	جان هدف هاتف جان ساختم	۸	۱۶۹	جاننش سپار
۸	۴۹	جان هر دو طفیل دلست	۱۳	۴۱	جان شکنند باز درستش کند
۱۳	۷۷	جان هم تویی	۱۱	۱۰۰	جان شوی
۱۱	۱۳۹	جان همه کانه ز رست	۲	۶	جان صبا را به ریاحین سپرد
۱۰	۱۰۷	جان یافتن	۴	۲۱	جان کنان
۱۲	۴۲	جانی دهند	۱۲	۶۷	جان کند
۲	۱۱۳	جانی دهد	۸	۱۰۷	جان کنی
۴	۱۱۹	جانی که هست	۱۳	۹	جان که بتو زنده ایم
۲	۱۵۳	جایی بگیر	۱۲	۷	جان که داد
۶	۱۵۸	جانیست که جسمش تویی	۷	۱۰۲	جان گرفت
۱	۶۵	جانی شده	۷	۱۱۲	جان گفته اند
۶	۱۰۶	جانیش هست	۱۰	۷۲	جان گم شده
۹	۱۵۳	جاه	۱۳	۳۸	جان ماست
۸	۱۵۳	جاه بین تا چه بود	۱۰	۱۵۶	جان مانده و در رنج تن

ب	ص	
۷	۱۳	جاییت ستان
۱	۷	جبروتش احد
۹	۳	جبروتش که دو عالم کم است
۳	۱۴۸	جبرئیل
۱۱	۴۷	جبرئیل بدل بسته اند
۹	۴۴	جبریل ساخت
۶	۹	جبهت گردون بریز
۲	۵	جبه خورشید و ماه
۵	۹۶	جبه و سرزی و هیچ
۶	۹	جبهه بیفت اخیه گوهر مخیز
۱	۱۰۰	جدا
۶	۱۱۳	جداست
۷	۲۰	جدا سنگ ملامت گرش
۶	۷۸	جدا گانه خداوندی
۱۱	۱۷۵	جراحت بود
۲	۱۴۹	جراحت دروست
۶	۱۱۵	جراحت نگر
۴	۱۲۸	جرس
۱۳	۱۵۹	جرسی داده اند
۱۳	۳۲	جرسش بشکنند
۸	۱۰۸	جرس نفس برآور غریو
۱۰	۳۵	جرسی می زنم
۴	۵	جرعه آن در دهن سنگ ریخت
۸	۱۹	جرعه آن در گل ما ریخته
۴	۸۹	جرعه می خوارگان
۱۴	۱۵۳	جرم تو کردی خلل دهر چیست
۱۶	۱۱	جرم که خوانده ایم
۹	۹۷	جز آن خشت نقابش نبود
۶	۱۷۹	جز آوازه ای
۱۰	۱۷	جز او بر در آن راز ماند
۶	۴	جز او هست بقائیش نیست
۶	۱۰۷	جز این پرده بجایی مزن
۱۳	۱۴۸	جز بانگ چو بانوی کوه
۴	۸	جز بتو برهست پرستش حرام
۷	۱۱۸	جز بتردد سروکاریت نیست
۱۳	۱۷۰	جز بچنان باده ای

ب	ص	
۶	۵۰	جاهل و من نوسفر
۷	۱۵۳	جاه نیاسوده اند
۶	۱۹	جای
۷	۵۲	چای
۷	۵۴	جای
۴	۷۴	جای
۱۱	۸۲	جای
۱	۱۳۴	جای
۳	۱۳۹	جای
۱۵	۱۴۶	جای
۱۷	۱۴۷	جای
۹	۱۶۰	جای
۳	۱۶۱	جای
۸	۱۷۱	جای
۴	۱۴۹	جای او
۸	۲۸	جای اوفتاد
۱	۱۷۳	جای بدل کرده بنوعی که بود
۱۱	۴۲	جای برد
۳	۱۳۰	جای بیم
۲	۹۵	جای تاسف بود
۱۰	۱۲۷	جای تست
۱۰	۱۶۰	جای تو
۳	۱۱۳	جای تو هم زیرزمین به چو گنج
۸	۵۳	جای چو گل کرده چاک
۱۵	۱۴۵	جای خویش
۱	۹۵	جای دریغست دریغی بخور
۶	۱۳۵	جای دو شمشیر نیامی که دید
۶	۱۲۵	جای سرافکندگیست
۶	۱۳۳	جای قدم استوار
۱۳	۱۱۷	جایگاه
۱۵	۱۵۳	جای من و تو بد نکرد
۲	۱۶۱	جای ندارد قرار
۱۲	۵۳	جایی رسید
۳	۳۷	جایی کشید
۶	۱۰۷	جایی مزن
۹	۱۸	جایی نداشت

ب	ص	
۱۰	۶۴	جعد گرهبگیر تر از کارها
۶	۱۳۸	جعفری
۱۰	۳۴	جغد بدور تو همایی کند
۵	۱۰۶	جغد که شومست بافسانه در
۶	۸۱	جغد نشانم بدل ماکیان
۷	۱۷۱	جغد نه گنج پژوهی کنم
۱	۶۷	جفا در گرفت
۱۰	۱۱۴	جفا کرده اند
۱	۹۳	جفاکم کنی
۸	۱۶۴	جفا می کنی
۱۰	۹۱	جفایت برند
۸	۱۲۶	جفایی نمود
۷	۶۷	جفت سلامت شدی
۱۱	۸۵	جگر آلود زبان بستگان
۵	۱۴۴	جگر آمیخته
۸	۷۲	جگر افسردگیست
۷	۱۲۹	جگر افسرد و چو زهره گداخت
۲	۴۷	جگر انگیختم
۲	۴۷	جگر با سخن آمیختم
۱	۱۷۶	جگر پخته انجیر فام
۱۳	۱۷۰	جگر تاب زن
۱۲	۱۰۵	جگرت بسته اند
۴	۱۶۹	جگرت خون نهند
۲	۱۲۹	جگر چشمه حیوان اوست
۴	۶۲	جگر چون جگر شمع سوخت
۱۰	۱۲۲	جگر خاک بخون از شما
۱	۳۰	جگر خستگان
۵	۶۰	جگر خواره گشت
۸	۱۰۳	جگر خوار است
۱۱	۸۵	جگر خواره دل خستگان
۱۰	۶۳	جگر خوش نمکان آب زن
۷	۱۰۲	جگر خویش بدندان گرفت
۱	۶۰	جگر سوز بود
۳	۶۰	جگر سوز تر
۳	۱۳۷	جگر سوز کرد
۳	۱۷۲	جگزش تافتست

ب	ص	
۹	۶۷	جز بچنان شب طربم خوش بود
۶	۱۳۱	جز بخرابی شدنم روی نیست
۶	۸۴	جز بخلاف تو گرانیده نیست
۶	۱۳۲	جز به عدم رای زدن روی نیست
۱۱	۱۴۸	جز بمعانی نداد
۴	۱۷۵	جز بهتر پاک نیست
۱۰	۱۰۷	جز به ریاضت نتوان یافتن
۱۲	۷	جز تو فلک را خم چوگان که داد
۱۳	۷	جز تو که یا رد که انا الحق زند
۲	۱۱	جز تو نداریم نوازنده ای
۵	۷۴	جز خاک نمی زبیدت
۴	۷۹	جز خجلی حاصل این کار چیست
۱۰	۳	جز خدای
۲	۱۷۶	جز خلل و عیب ندانند جست
۱۱	۲۶	جز راست نیست
۱۴	۱۱	جز در تو قبله نخواهیم ساخت
۱	۲۹	جز رسن و دلو نشانی ندید
۳	۶۰	جزع ز خورشید جگر سوز تر
۱۳	۱۴۱	جز گرویدن گروی نیستش
۱	۹۰	جز گهر نیک نباید نمود
۶	۷۷	جز من و تو هیچکس آگاه نیست
۸	۶۸	جست
۲	۱۷۶	جست
۶	۱۱۱	جستجوی
۴	۱۷۲	جستجوی
۴	۱۶۴	جست چو تیر از کمان
۷	۹۱	جست که خونی کجاست
۸	۶	جست و نظیرش نیافت
۹	۱۸	جست ولی رخصت جایی نداشت
۲	۱۰۹	جسته بود
۱۲	۷	جسد را نمک جان که داد
۷	۴۹	جسمانی و روحانی است
۸	۱۰۷	جسمت را پاکتر از جان کنی
۶	۱۵۸	جسمش تویی
۱	۲۶	جسمیم بیا جان تو باش
۱۲	۴	جعد شب از گرد عدم شانه کرد

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۶	جمله چو ماهست طلبکار او	۱۲	۷۱	جگرش تافته
۲	۴۱	جمله خوششان شوند	۴	۱۰۹	جگرش گرم کرد
۱۶	۱۴۷	جمله در	۴	۶۲	جگر شمع سوخت
۱۰	۷۳	جمله در این حجره ششدر نهاد	۱۰	۱۴۵	جگر عمر تو آبی نماند
۶	۲۷	جمله در این خانه طفیل تواند	۵	۱۰۲	جگر گریه خورد
۲	۲۱	جمله دندان بهاست	۶	۵	جگرگون نهاد
۴	۱۲۷	جمله دنیا ز کهن تا بنو	۶	۵	جگر لعل جگرگون نهاد
۶	۸۵	جمله دیوانگیست	۵	۶۰	جگر من دل من باره گشت
۷	۱۰	جمله زبان از پی تسبیح تست	۲	۸۶	جگری چند برآمیختم
۵	۱۲۰	جمله ز تسلیم قدر در میای	۱۱	۱۵۷	جگری دان بشرایی شده
۷	۷۱	جمله عالم بسجود آمده	۴	۲۳	جلاب تبا شیر تو است
۵	۱۵۵	جمله عالم تو گرفتی رواست	۱۱	۵۹	جلاب تر
۵	۱۰۵	جمله عالم عزیز	۷	۱۸	جلال
۱۱	۱۹	جمله مقصود میسر شده	۶	۱۱	جلال از کجا
۱۲	۲۶	جمله مهمات کفایت کنی	۹	۱۱۲	جل ز سگ و تو بره از خربهست
۹	۷۶	جمله نفسهای توای بادسج	۹	۳۸	جلوت اول بسخن ساختند
۱۴	۹۵	جمله هوا را بجوی سنگ نیست	۱۰	۶۷	جلوه آن شب کنم
۹	۹۱	جنایت برند	۱۱	۵۴	جلوه گر از جمله گلها شمال
۷	۱۳	جنایت ستان	۱	۱۷۹	جلوه گری چند سحرگاهست
۱۵	۱۴۶	جنایت نهاد	۳	۳۶	جمال
۸	۱۷۹	جنب (۲)	۵	۳۹	جمال
۲	۱۲۳	جنبش افلاک نمودارهاست	۱	۱۶۴	جمشید بود
۱۰	۱۵۶	جنبش او طالب است	۷	۱۳۵	جمشید مقامی که دید
۸	۳۸	جنبش اول که قلم برگرفت	۱۰	۹۴	جمشیدی است
۳	۹۹	جنبش این تازگان	۶	۳۳	جمشید هش
۱۲	۷۷	جنبش این مهد که محراب تست	۶	۵۱	جمع بود
۱۰	۶۱	جنس	۱۳	۱۵۵	جمله آزادگان
۱	۱۵۷	جنگ	۱۴	۱۴۰	جمله آن زر که بر خویش داشت
۵	۴۷	جنیت کش خاکت چراست	۷	۱۷۹	جمله اطراف مرا زیر دست
۱۱	۱۰	جنیت کش فرمان تست	۵	۱۶۳	جمله بر آن کز تو بتو چو نبرند
۴	۱۲۷	جو	۵	۱۶۸	جمله برانداز باستانی
۱	۸۸	جواب	۱۵	۱۴۵	جمله بیارند پیش
۱۴	۱۲۰	جوانی که در آن پرده بود	۶	۵۱	جمله پراکنده دل جمع بود
۴	۹۵	جوان	۶	۱۶۰	جمله پیران کار
۴	۱۶۴	جوان	۳	۹۸	جمله پیران شمار
۳	۹۸	جوانان به جوانان گذار	۲	۶۰	جمله تن خال شده روی ماه

ب	ص	
۱	۶۳	جواهر فشان
۱	۷۲	جو بر او
۷	۳۲	جود
۹	۱۱۰	جود
۸	۱۱۸	جود
۴	۷۲	جودانه چو کیمخت ماه
۸	۸۷	جو دهقان مکار
۱	۳	جودیش هست
۴	۱۶۲	جور پذیران عنایت گذار
۷	۱۲۱	جور چند
۱	۸۱	جور ملک بین و برو غم مخور
۶	۸۱	جورنگر کز جهت خاکیان
۱۳	۱۱۰	جور در اعضا هنوز
۱۵	۱۵۴	جوزا بر آری
۱۰	۴۳	جوزا رسد
۶	۱۵	جوزا کمر
۱۰	۱۱۱	جوزا که کمر بسته بود
۱۵	۱۵۴	جوز شکن آنگه و بخت آزمایی
۱۱	۷۸	جو سنگی بمنی کیمیا
۱۳	۱۶۷	جوشیده ای
۸	۱۰۲	جو صبرش در می سود کرد
۲	۱۱۳	جو کهگل بجهانی دمی
۵	۷۲	جو گندم نمای
۱	۹۷	جو گندم نمای
۹	۱۰۹	جولان زند
۴	۱۲۴	جو مسنج
۵	۷۲	جو و گندم شده خاک آزمای
۱	۹۷	جو و گندم مسای
۱۴	۱۴۵	جو و هر حبه که بازوی تو
۱۲	۱۸	جوهر از آن سوتر است
۱۱	۷۸	جوهر این کهریا
۳	۱۱۱	جوهر تو ز آن عرض آمیختند
۶	۱۵۶	جوهر دانائیس
۱۱	۱۸	جوهر ست
۳	۱۵۴	جوهر لعل آبدار
۱	۹	جوهریان راز عرض دورکن

ب	ص	
۳	۹۸	جوانان گذار
۶	۱۴۷	جوان بر خطر از کار تو
۷	۹۴	جوانتر بجهان چند بود
۱۲	۱۶۴	جوان رای تو زین غافلست
۱۱	۱۳۷	جوان رنگیش
۱	۱۴۹	جوان کم بود
۵	۸۴	جوان گرچه پسر پیرداشت
۱۰	۱۶۴	جوان گونه پیری چراست
۲	۸۳	جوانمرد باش
۲	۱۶۴	جوانمرد بدان در کشید
۵	۱۶۴	جوانمرد سفت
۶	۸۷	جوانمرد شوای پیرمرد
۱	۱۶۴	جوانمرد یافت
۶	۹۴	جوانی ادب آموز تست
۱	۹۵	جوانی بتغافل بسر
۴	۸۴	جوانی بجهان داده ایم
۸	۹۵	جوانی بسر آمد مخسب
۵	۴۸	جوانی بس است
۱۵	۱۴۶	جوانی چو یاد
۱	۱۵۱	جوانی چو سرو
۸	۱۴۹	جوانی چه کنم کارتست
۵	۹۵	جوانی خوشست
۱۱	۹۷	جوانی سخن آغاز کرد
۸	۹۴	جوانیش برد
۱۱	۱۴۹	جوانی کنم
۳	۹۵	جوانی که چیست
۴	۹۸	جوانی مکن
۱۰	۹۳	جوانی مکن این پیری است
۹	۹۴	جوانی نپذیرفته اند
۱۱	۱۴۸	جوانی نداد
۱	۳۴	جوانی و ملک
۱۲	۹۴	جوانی و نکویی کراست
۵	۹۵	جوانی همه خود آتشست
۹	۱۴۹	جوانی همه فرزانه گیس
۴	۵۱	جوانی یزکی در شکار
۸	۱۶۸	جواهر بیوش

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۹۰	جهان بین که ستم کاری است	۹	۴۸	جوی
۸	۱۷۶	جهان بین که سرانش که اند	۸	۱۴۵	جوی
۱۰	۱۴۲	جهان بینی است	۵	۱۵۰	جوی
۷	۲۵	جهان تازه کن	۶	۱۵۴	جوی
۲	۱۱۲	جهان تازه گشت	۱۱	۱۵۵	جوی
۱۲	۴۷	جهان تافتست	۲	۶۷	جوی آب
۵	۱۳۹	جهانت دهد	۱۴	۹۵	جوی از رنگ نیست
۱	۱۳۰	جهان جان نبرد	۷	۵۸	جویبار
۷	۹۴	جهان چند بود	۱۱	۱۵۱	جویبار
۸	۱۲	جهان حلقه تسلیم اوست	۱۱	۸۸	جوی بیک سیل برآرد نفیر
۸	۱۲	جهان حلقه کش میم اوست	۳	۲۷	جوی تست
۸	۱۰	جهان خاک سرکوی تست	۱۱	۸۹	جوی تست
۲	۲۷	جهان خرقة درانداختن	۸	۶۸	جوی جست
۱۵	۱۱۶	جهان خواهد کاسان خورد	۱	۱۱۳	جوی خاک راه
۴	۸۴	جهان داده ایم	۶	۱۰۴	جوی ز هر حاصلی
۱۰	۹۰	جهان داری است	۱۴	۹۵	جوی سنگ نیست
۲	۱۰۷	جهان داشتند	۱۵	۱۲۰	جوی صد هزار
۳	۶	جهان در جگر گل گرفت	۵	۴۴	جوی کم در سینه هست
۱۰	۱۵۴	جهان در چه باک	۸	۶۷	جویم بسیار و نیستم بخواب
۱	۱۳۰	جهان درز جهان جان نبرد	۱۱	۷۲	جوین میشکین و میشکيب
۱۰	۱۲۸	جهان درکش بی غم بزی	۱۳	۱۴۱	جوی نیستش
۱۴	۱۲۲	جهان در کشید	۵	۱۴	جهات
۱۲	۱۵۶	جهان در میبچ	۷	۱۹	جهانش مکن
۲	۱۷۰	جهان در نفسی میزنی	۵	۲۳	جهان
۵	۱۳	جهان در نکرد	۴	۱۳۸	جهان
۹	۳۱	جهان دست برآورد چست	۱۰	۱۶۴	جهان
۱۱	۴۱	جهان دست حمایت کند	۴	۴۹	جهان آفرید
۳	۱۲۷	جهان دود زده میوه ای	۹	۱۴۱	جهان از خلل آبستن است
۶	۸۶	جهان دور گشت	۱	۴۶	جهان از نفسش تنگتر
۹	۱۵۴	جهان دولت روزی کراست	۸	۶۴	جهان بابل و هندوستان
۳	۱۳۴	جهان دیده ای	۵	۳۲	جهان بر عموم
۱	۱۵	جهان دیده بر او داشتند	۲	۸	جهان برگرفت
۱۰	۹۸	جهان دیده بود	۱۲	۱۲۰	جهان بر من مهجور باد
۴	۱۴۴	جهان را برد	۲	۲۰	جهان بسته فتراک اوست
۱۱	۳۸	جهان را سخن باز کرد	۵	۱۱۱	جهان بی تو بود
۷	۲۵	جهان را پراز آوازه کن	۱۳	۱۵۶	جهان بیش ز بازوی تست

ب	ص	
۵	۱۹	جهت بی جهتی راه یافت
۶	۸۱	جهت خاکیان
۳	۱۱۹	جهت گفت و شنید آمدیم
۷	۳۲	جهت و هفت گاه
۴	۱۰۵	جهد
۴	۱۰۵	جهد به دین کن، که برین است عهد
۱۱	۱۷۴	جهد بر آن کن که وقار شوی
۱	۱۵۴	جهد بسی کرد و شگرفی بسی
۵	۱۰۵	جهد تو می باید و توفیق نیز
۴	۱۲۰	جهد فرایش دار
۳	۱۰۵	جهد کرد
۳	۱۱۰	جهد کن
۹	۱۶۲	جهد کنان کز تو بچیزی شوند
۶	۱۰۵	جهد نظامی نفسی بود سرد
۳	۱۲۳	جهش امروز درین خاک هست
۷	۱۹	جهل بود وفق جهاتش مکن
۳	۵۸	جهود
۲	۹۶	جهولی و ظلومی تراست
۱۲	۱۷۷	جیب
۹	۱۲۶	جیفه جفایی نمود
۵	۱۲۶	جیفه گروهی نظار

ب	ص	
۱۵	۹۲	جهان را تو کلید آوری
۶	۹۹	جهان را چو تو همخانه ای
۱۰	۱۶۴	جهانرا چون تویی رازدان
۸	۸	جهان را ز جهان واگشای
۱۴	۷۹	جهان را گرفت
۹	۱۱۱	جهان زحمت خاری نداشت
۳	۱۳۴	جهان زن که جهان دیده ای
۶	۲۴	جهان زیر زمین از چهای
۱	۱۵۵	جهان ساده شو
۸	۱۶۹	جهانش گذار
۹	۷۷	جهان شهرتست
۵	۹۹	جهان عیب و هنر بسته اند
۱۰	۷۷	جهان قدر تو افزون ترست
۴	۲	جهان قدم
۲	۱۸۰	جهان کای غلام
۵	۱۱۲	جهان کاینه پاک شد
۴	۸۴	جهان کرده ایم
۵	۱۳	جهان گرچه بسر بر نکرد
۱۵	۸۳	جهان گرچه بسی در گذشت
۳	۷۷	جهان گوشه گیر
۱۰	۱۳۱	جهان گو مباش
۱۰	۱۳۱	جهان گوی و جهان گو مباش
۱۰	۹۳	جهانگیری است
۱۱	۳۰	جهان من است
۱۰	۵۲	جهان من است
۳	۱۲۶	جهان می نبشت
۵	۱۳	جهان همه بجهان در نکرد
۷	۲۱	جهان هیچ بدندان نداشت
۲	۱۲۸	جهان نازکش
۱	۸۰	جهان یافتن
۱	۱۱۳	جهانی بجوی خاک راه
۲	۱۵۳	جهانی بگیر
۲	۱۱۳	جهانی دهی
۸	۷۷	جهان یک بیک از بهر تست
۱	۶۵	جهانی شده
۴	۱۱۹	جهانی که هست

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۵۵	چراست	۶	۵۶	چابکی
۱۳	۱۶۳	چراست	۱۲	۳۴	چارمیخ
۹	۱۶۴	چراست (۲)	۸	۱۷۴	چاره آن ساز که چون جان بری
۱۲	۱۷۷	چراست (۲)	۵	۱۵۶	چاره آن کارکرد
۱۰	۳۶	چراغ	۹	۱۷۴	چاره ایست
۵	۶۳	چراغ	۱۱	۱۱	چاره بیچارگان
۱۱	۷۹	چراغ	۹	۴۸	چاره جوی
۱۴	۱۲۵	چراغ	۹	۷۸	چاره دین ساز که دنیات هست
۶	۱۲۶	چراغ	۱۱	۱۱	چاره کن، این چاره بیچارگان
۳	۱۴۵	چراغ	۳	۶۱	چاره گرمی زده هم می بود
۶	۱۳۸	چراغ از گل خود برخوردار	۱۶	۱۱	چاره ما کن که پناهنده ایم
۵	۱۲۵	چراغ فلکی شد تنش	۴	۸۲	چاره من بر من بیچارگیست
۱۷	۱۴۰	چراغش نماند	۷	۱۲۰	چاره نیست
۷	۱۷۶	چراغی رسند	۸	۱۲۱	چاشتیتست
۱۴	۶۹	چراغی رسی	۴	۱۰	چاشنی دل به زبان داده ای
۹	۴۹	چراغم رسید	۸	۵۳	چاک
۱۴	۸۶	چراغی رسید	۳	۵۳	چاه
۱۲	۷۹	چراغی سپر انداختن	۲	۱۳۹	چاه
۵	۵۳	چراغی سحر افروز شد	۲	۱۱۴	چاه بود
۶	۵۲	چراغی گرفت	۹	۲۴	چاه تست
۷	۷۴	چرا کرد سپهر بلند	۱	۲۹	چاه عیانی ندید
۶	۲۰	چرا گوهر او را شکست	۳	۱۱۴	چاه فرود آمدی
۸	۱۶۴	چرایبی؟ نه جفا می کشی	۲	۵۸	چاه کنان در زنج یاسمن
۴	۸۴	چراییم کز و زاده ایم	۸	۱۳۳	چاه نگه داشتن
۶	۱۳۷	چرب ترازوی قیامت شوی	۱۴	۱۶۳	چرا باز گفت
۶	۱۰۳	چرب خورش بود ترا پیش از این	۱۲	۸۱	چرا بد کنم
۳	۱۵۳	چرب ربایی که هست	۸	۱۷۷	چرا برده ای آخر به باز
۱۱	۴۹	چرب زبان گشتم از آن فربهی	۷	۱۱۲	چرا پیش تو بندد میان
۸	۹	چرخ از حرکات و سکون	۵	۱۱۹	چرا چون می است
۱۲	۶	چرخ است پر از طوق اوست	۷	۱۴۳	چرا خفته ای
۲	۱۲۲	چرخ برین می زند	۴	۱۴۷	چرا خوانیم
۱۲	۸۹	چرخ بلند	۱۰	۵۲	چرا در غم جان من است
۵	۱۲۲	چرخ به زیر آید و یکتا شود	۳	۲۶	چراست (۲)
۲	۴۴	چرخ به نرمی رسید	۵	۴۷	چراست (۲)
۳	۱۴۷	چرخ ازان روز بدین روز کرد	۱۲	۹۶	چراست (۲)
۵	۱۰	چرخ روش قطب ثبات از تو یافت	۱۱	۱۲۲	چراست (۲)

ب	ص	
۷	۱۷۰	چشم تو گر پرده طنازی است
۱۱	۶۶	چشم چراغ آبله از رشک داشت
۴	۵۳	چشم چراغ سحر افروختند
۱۱	۳۸	چشم جهان را به سخن باز کرد
۳	۵۷	چشم جور
۱۲	۱۵۱	چشم خاک
۳	۱۵۸	چشم خردمند گشت
۸	۱۰۶	چشم دار
۸	۱۲۳	چشم دگران دیده‌ای
۱۱	۱۷۷	چشم زد از کان غیب
۱۰	۶۵	چشم سخنگو که زبان بسته بود
۳	۱۹	چشم سر
۳	۱۹	چشم سر این چشم سر
۴	۵۳	چشم شب از خواب چو بر دوختند
۱۴	۷۵	چشم عنایت کراست
۸	۲۳	چشم غریبان شده روشن به تو
۷	۶۶	چشم غزالان نظر
۹	۱۲۵	چشم فرو بسته‌ای از عیب خویش
۶	۱۱۱	چشم فلک فارغ ازین جستجوی
۴	۱۷۶	چشم کور
۵	۱۵۰	چشم نبینی دروی
۱۲	۳۰	چشم نظامی کشیم
۷	۶۲	چشم و دهان شکر و بادام ریز
۵	۱۷۳	چشم و زبانی ادب آموخته
۱۲	۱۶۶	چشم و زبانی که برون دوستند
۱	۱۰۹	چشم و سُرینی به شفاعتگری
۲	۱۷۶	چشم هنر بین نه کسی را درست
۹	۳۲	چشمه آسوده و دریای پر
۲	۱۷۵	چشمه آن آب دو چندان شور
۱۲	۱۵۱	چشمه پاک
۷	۳	چشمه تدبیر شناسندگان
۴	۳۳	چشمه تیغ تو چو آب فرات
۱۲	۴۹	چشمه چشم آب سرد
۸	۴۱	چشمه حکمت که سخن دانی است
۵	۱۴۵	چشمه حیوان بس است
۲	۱۲۹	چشمه حیوان اوست

ب	ص	
۱۳	۱۵۴	چرخ زدن بی نیاز
۱	۱۲۲	چرخ ز چوگان زمی از گوی رست
۸	۳۳	چرخ ز شیران چنین بیشه‌ای
۵	۱۲۲	چرخ زنان خاک به بالا شود
۱۳	۱۵۴	چرخ ساز
۵	۶۸	چرخ ستاده زده برسیم ناب
۱۵	۱۵۰	چرخ سرش در سرانکار کرد
۵	۱۶۹	چرخ شب و روز نکردی سفر
۸	۱۷۸	چرخ فزونی کند
۳	۱۱۴	چرخ کبود آمدی
۷	۱۲۲	چرخ کمین برگشاد
۵	۱۷۸	چرخ که در معرض فریاد نیست
۱	۳۳	چرخ که یک پشت ظفر ساز تست
۹	۲۴	چرخ مقوس هدف آه تست
۴	۱۳۳	چرخ منقط مباحش
۲	۱۲۲	چرخ میان بسته کمین می زند
۱۲	۱۰۱	چرخ نبندد گرهی بر سرت
۱۲	۸۹	چرخ نه‌ای محضر نیکی پسند
۸	۱۴۲	چرخ نه بر بید زمان می زند
۱۱	۳۶	چرخ و کهن زادتر
۱۶	۸۳	چرخ همان ظالم گردن زن است
۱۳	۷۲	چرخ نشاید زادیم تو شست
۲	۱۲۱	چرخیدن ز سر خاک بس
۵	۴۲	چست
۴	۶۳	چست
۱۳	۴۱	چستش کند
۱۲	۴۹	چشم آب سرد
۳	۴۸	چشم آبله هوش تو
۵	۱۳۴	چشم آر که ره بی نم است
۱۳	۱۱۵	چشم ادب بر سر ره داشتی
۱۱	۱۲۰	چشم ادب زیر نقاب از من است
۶	۱۵۰	چشم از سحر
۱۵	۹۸	چشم از ادب افروخته
۷	۱۲۶	چشم است و بلای دل است
۱۳	۵۰	چشم بد از دیدن او دوخته
۳	۱۱۲	چشم تو کوکب نرست

ب	ص		ب	ص	
۶	۵۶	چمن از چابکی	۳	۵	چشمه خضر از لب خضراگشاد
۸	۱۳۰	چمن انگيخته گل رنگ رنگ	۷	۱۱	چشمه خورد
۷	۱۷۷	چمن باغ چو گلبن شگفت	۲	۶۱	چشمه خورشید به گل می گرفت
۱۰	۱۳۶	چمن باغ یکی گل بهچید	۸	۱۴۵	چشمه خورشید جوی
۲	۲۸	چمنش بوی تست	۳	۶۹	چشمه خورشید فسرد از دم
۱۱	۱۵۱	چنار	۱۲	۱۳	چشمه خورشید که محتاج اوست
۸	۶۴	چنان	۲	۱۲۹	چشمه خورشید که نمکدان اوست
۳	۱۷۰	چنان باده ای	۳	۵۷	چشمه خورشید نور
۱۰	۱۵۹	چنان باید و گاهی چنین	۱۵	۱۶۶	چشمه خون شد چو دهن باز کرد
۱	۱۶۵	چنان بسته ام	۸	۱۴۴	چشم خیالات شو
۱۷	۱۴۰	چنان خورد که داغش نماند	۳	۵۷	چشمه درفشنده تر از چشم حور
۳	۸۱	چنان در گرفت	۴	۵۴	چشمه ای افروخته تراز آفتاب
۳	۱۳۴	چنان رو که ز جان دیده ای	۹	۱۳۱	چشمه ای و قطره ابریت نیست
۹	۶۷	چنان شب طربم خوش نبود	۱۱	۳۱	چشمه رای
۱۱	۶۸	چنان شد که تو گویی نبود	۲	۳۶	چشمه سبو بشکند
۱	۱۸	چنان شد که خیالش نیافت	۱۲	۱۳۷	چشمه سراب است فریش مخور
۱	۱۳۴	چنان شد که درین تنگنای	۱۰	۳۲	چشمه سیماب ریز
۳	۱۰۹	چنان صید شد	۷	۲۸	چشمه غلط کرد و به طوفان رسید
۱۰	۱۰۸	چنان غالب است	۳	۱۴۴	چشمه که جان نام اوست
۳	۱۵۰	چنان کش که به خرما رسد	۱	۳	چشمه که جودیش هست
۷	۱۴۳	چنان کن که پذیرفته ای	۴	۶۸	چشمه که خورشید بست
۴	۴۷	چنان کن که توان باز داد	۳	۱۶۸	چشمه گوگرد کن
۷	۸۲	چنان گرم گشت	۴	۹۴	چشمه مهتاب تو سردی گرفت
۱۳	۶۷	چنان یک شب است	۹	۳۲	چشمه و دریاست به ماهی و در
۱۲	۱۶۹	چنبرتست این فلک چنبری	۴	۵۷	چشمه وضو ساخته
۹	۲۴	چنبر دلوش رسن چاه تست	۲	۲۹	چشمه یافت
۱۲	۱۶۹	چنبر سر چون بری	۳	۱۹	چشمی دگر
۵	۱۷۸	چنبرش آزاد نیست	۶	۱۵۰	چشمی دگر
۱	۵	چنبر که بر افلاک زد	۱۱	۱۸	چشمی که خیالش نبود
۶	۴۲	چنبری	۱۲	۱۷۵	چشند
۱۲	۱۶۹	چنبری	۶	۷۵	چشی
۷	۱۲۱	چند (۲)	۴	۴۳	چشید
۱۳	۳۵	چند ادب آموخته	۷	۱۴۴	چشید
۲	۱۴۵	چندان شود	۱۴	۶۴	چکید
۲	۱۷۵	چندان شود	۶	۵۶	چکیدن سمن از نازکی
۴	۱۴۸	چندان که بری دیگر است	۵	۵۵	چمن آمد بهار

ب	ص	
۶	۱۵۳	چند منی؟ ای دوسه من استخوان
۸	۱۷۹	چند نشینی؟ بجنب
۸	۱۱۶	چند نشینی به غم
۴	۱۶۶	چند نویسی؟ قلم آهسته دار
۴	۱۲۸	چندین جرس
۴	۱۲۸	چندین مگس
۱۱	۹۸	چند نظامی در دینی زنی
۷	۹۰	چندین نفس بی غبار
۱۰	۳۱	چنگ
۲	۴۲	چنگ
۶	۹۶	چنگ
۸	۱۱۹	چنگ آمدی
۸	۱۵۵	چنگ آورش
۱	۱۰۰	چنگل او کن جدا
۶	۵۷	چنگل دراج به خون تذرو
۱۰	۱۵۹	چنین
۱۱	۱۱۱	چنین
۹	۱۴۷	چنین است به دارم بکش
۸	۹۸	چنین است حلالم مکن
۸	۳۳	چنین بیشه‌ای
۱	۱۷۴	چنین تمیبه بسیار کرد
۹	۱۷۴	چنین چاره‌ایست
۶	۱۷۲	چنین چندبار
۱۳	۸۰	چنین چند سپاری به ما
۶	۷۱	چنین دانه‌ای
۳	۱۶۱	چنین دیرپای
۸	۶۱	چنین رفته‌ام
۱	۳۷	چنین شب که چراغی نداشت
۱۱	۱۱۸	چنین عمر نیاید به دست
۸	۱۴۷	چنین عیب شمار توام
۱۵	۷۸	چنین کرده‌اند
۸	۱۴۳	چنین کرده‌اند
۹	۹۳	چنین گفته‌اند
۱۶	۱۵۱	چنین کس همگی پیش کش
۵	۱۲۱	چنین مست خواب
۶	۱۹	چنین نیست نباشد خدای

ب	ص	
۸	۱۶۵	چند بار
۶	۱۷۲	چند بار
۶	۲۶	چند باش
۱۳	۱۳۰	چند بدان سو گذشت
۲	۸۶	چند بر آمیختم
۷	۹۴	چند بود
۱۰	۱۴۰	چند بود
۳	۲۵	چند بود آفتاب
۸	۱۲۲	چند پرستند کفی خاک را
۱۲	۷۹	چند چو پروانه پر انداختن
۱	۱۰۷	چند پری چون مگس از بهر قوت
۹	۶۴	چند پسندیده رفت
۱۱	۱۳۱	چند چو گل خیره سری ساختن
۳	۱۲۴	چند حدیث فلک و یاد او
۱۳	۱۴۰	چند را
۳	۴۷	چند رفت
۳	۱۳۵	چند ز بیگانگی
۱۴	۹۲	چند زنی تیر به هر گوشه‌ای
۴	۱۵۵	چند زنی دست به شاخ دگر
۴	۶۸	چند سبورا شکست
۱۳	۸۰	چند سپاری به ما
۸	۸۱	چند ستانم به زور
۲	۱۷۹	چند سحر گاهی است
۱۲	۱۷۸	چند سیه کرده‌ام
۳	۱۰۲	چند شبانروز به کار آمده
۱	۱۱۶	چند شگرفی نمود
۱۶	۸۱	چند غبار ستم انگیختن
۶	۱۵۳	چند غرور ای دغل خاکدان
۱۴	۱۵۱	چند غلافش کنی ای بر خلاف
۳	۹۱	چند فرا روی من
۱۱	۳۳	چند کس
۲	۹۸	چند کلوخی به تکلف کنی
۹	۸۹	چند کنی دعوی مرد افگنی
۱۱	۱۶۱	چند که بر خاستند
۱۰	۱۴۹	چند که بیدی کنند
۳	۸۲	چند ملامت برم

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۳۸	چو به سان زراست	۴	۱۷۲	چنین یافه گوی
۱۲	۴۲	چو به نانی دهند	۲	۹۷	چو آب
۹	۱۷۱	چو به هارون رسید	۲	۱۶۹	چو آب
۱	۷۶	چو بید	۲	۹۷	چو آتش کباب
۷	۱۷۲	چو بی رونقی از نور برد	۸	۲۷	چو اشارت رسید
۴	۱۵۹	چو بیوقت گشاید گره	۱۲	۱۷۶	چو اصحاب نوح
۱۳	۷۳	چو پرداختند	۶	۱۲۳	چو افمی به زمرد سپرد
۵	۱۷۷	چو پر گردد گردد خموش	۹	۱۴۴	چو الف عاشقی بالای خویش
۱۲	۷۹	چو پروانه پرانداختن	۱۱	۱۴۴	چو الف مفلسی
۳	۶۳	چو پروانه پرانداخته	۸	۶۰	چو آن حقّه و آن مهره دید
۱	۱۵۳	چو پروانه دمی خوش زند	۱	۱۷۶	چو انگور خام
۹	۱۳۶	چو پروانه و پر باز یافت	۱۳	۵۳	چو باد مسیح
۲	۴۱	چو پریشان شوند	۳	۱۴۵	چو باغ
۱۰	۶۲	چو پلنگی به زیر	۱۳	۱۴۸	چو بانوی کوه
۲	۱۰۱	چو پوشد حریر	۶	۱۵۰	چو بیست آن همه چشم از سحر
۱	۱۱۴	چو تباشیر باش	۲	۱۲۴	چو بحرانیان
۷	۷۴	چو ترا شهر بند	۷	۱۳۹	چون بخوری میوه صفرا بر است
۸	۵۹	چو ترنجی به کش	۲	۷۴	چو بدیدی خزان
۵	۱۱۸	چو تنگ آیی ازین تنگنای	۹	۳۸	چو بر انداختند
۳	۱۷۰	چو تو افتاده ای	۳	۱۵۰	چو بر پایه بالا رسد
۱۲	۱۲۹	چو تو سوده ست بسی زیر پای	۱۰	۱۴۷	چو بر راستی اقرار کرد
۱۵	۱۰۳	چو تو صیدی به من آرند باز	۴	۸۶	چو بر حکم سرشتش کنند
۷	۷	چو تو قائم به ذات	۴	۵۳	چو بر دوختند
۶	۹۹	چو تو همخانه ای	۵	۲۸	چوگان خویش
۱۰	۱۶۴	چو تویی راز دان	۲	۵۰	چوگانیم
۴	۱۶۴	چو تیر از کمان	۳	۱۱۳	چو گنج
۶	۱۳۸	چو چراغ از گل خود بر خوری	۲	۱۵۲	چون برسد برگ قیامت بود
۷	۶۰	چو حقّه دهن مهره دار	۱۱	۸۳	چو بر عاقبت اندیشی است
۱	۷۴	چو خار	۱۲	۷۵	چو بر من به سر آمد حیات
۲	۷۵	چو خار	۳	۱۷۸	چو بر نام فریدون کنند
۱۳	۳۰	چو خاک	۴	۷۴	چو بر نجنبند ز جای
۴	۱۷۴	چو خاکستریم	۲	۷۵	چو بنفشه به سوی خود مدار
۳	۱۵۸	چو خرسند گشت	۲	۱۶۶	چو بنفشه نفست نشنوند
۲	۱۶۹	چو خواب	۴	۲۴	چو بود صبح تاب
۹	۱۵۳	چو خورشید و ماه	۴	۱۴۵	چو به پایان شود
۲	۶۹	چو در گریه من بنگریست *	۱۰	۷۸	چو به دنیا بتوانی خرید

ب	ص	
۶	۹۶	چو شیر و پلنگ
۱۰	۱۶۹	چو صبا در متاز
۴	۹۶	چو عروسان درخت از قیاس
۶	۱۳۷	چو عمل سنج سلامت شوی
۱	۶۰	چو عودش که جگر سوز بود
۴	۱۵۷	چو عیسی به در دل رسی
۱۴	۷۹	چو عیسی رگ جان را گرفت
۹	۱۴۲	چو غارتگر است
۳	۷۷	چو غریبان پی ره توشه گیر
۷	۱۷	چو غریبان راه
۷	۵	چو فلک تازه کرد
۱۳	۶۴	چو فلک غاشیه بر دوش داشت
۳	۱۴۲	چو فلک زرق ساز
۷	۱۰۵	چو فلک نازنین
۵	۱۱۳	چو فندق نکند خانه تنگ
۸	۶۶	چو قصب رخنه گاه
۳	۵۹	چو قصب سوخته
۱۰	۱۷۲	چو قضا بر سرم
۹	۹۵	چو کافور خورد
۹	۹۵	چو کافور کرد
۴	۷۲	چو کاه
۷	۱۵۷	چو کدو بر سر آب ایستی
۲	۵۴	چو کشتی شدم
۱۱	۶۴	چو کماندار شد
۱	۱۴۵	چو کم گشت نور
۴	۷۲	چو کیمخت ماه
۸	۲۹	چو گان تست
۵	۲۸	چو گان خویش
۱	۱۲۲	چو گان زمی از گوی رست
۱۲	۷	چو گان که دار
۳	۵۰	چو گان من
۴	۵۰	چو گان نمای
۲	۵۰	چو گانیم
۱۲	۱۴۸	چو گردد کهن
۷	۱۳۰	چو گردون کمر
۱۱	۶۵	چو گل آرایش اقلیم شد

ب	ص	
۱۶	۱۶۳	چو درین داوری
۶	۱۳۰	چو دگر کوی نیست
۶	۷۱	چو دل گندمش
۱۰	۱۲۶	چو دندان اوست
۱۵	۱۶۶	چو دهن باز کرد
۱	۳۸	چو دیدم همه ره شیر بود
۱	۱۰۸	چو رامت شود
۸	۲۸	چو رای او فتاد
۲	۱۳۵	چو روز
۱	۱۵۶	چو روز آشکار
۴	۱۸	چو ره رفت ز غایت فزون
۱۳	۱۳۰	چو زان روضه مینو گذشت
۱۳	۵۴	چو زمرد گیاش
۷	۱۲۹	چو زهره گداخت
۲	۶۳	چو ساقی قدح می به دست
۱۰	۶۶	چو سبک پر شدی
۹	۱۳۰	چو سپهر خسته پیکان خویش
۵	۱۵۸	چو سپهر غم سپهر غم شود
۵	۷۵	چو سپهر آینه داری به دست
۴	۱۰۱	چو سحر زخمه گه آه باش
۷	۱۵۱	چو سر از خواب گران برگرفت
۱۳	۳۰	چو سران غالیه ترک کنند
۹	۶۵	چو سر سامیان
۱	۱۵۱	چو سرو
۱۳	۶۴	چو سمن غالیه در گوش داشت
۱۰	۳۲	چو سیماب گریزا گریز
۵	۴۳	چو سیماب غم زر نخورد
۷	۹۹	چو سیمرخ باش
۱۱	۱۰۶	چو شبت نام بود پرده راز
۴	۱۰۱	چو شب نعل سحرگاه باش
۲	۱۱۶	چو شتابش گرفت
۴	۱۵۰	چو شود خوشه ای
۱	۷۹	چو شوی نیکخواه
۳	۱۰۴	چو شیر آمدم
۶	۱۴۹	چو شیر ابخرند
۲	۱۶۰	چو شیر مجوش

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۱۴۶	چون الف آراسته مجلسی	۷	۱۷۷	چو گلبن شکفت
۴	۷۸	چون باد تھی دست باش	۱۰	۵۳	چو گل از پرده برون آمدم
۱۳	۳۰	چون باد و نشینم چو خاک	۹	۵۹	چو گل بوستان
۱	۱۳۸	چون بیری زانچه طمع کرده ای	۱۲	۱۴۴	چو گل بی سروپایی کنی
۵	۱۶۳	چون برند	۸	۵۳	چو گل کرده چاک
۱۱	۱۷۶	چون برند	۳	۴۸	چو گل گوش تو
۱۲	۱۶۹	چون بری	۴	۱۷۴	چو گلخن گریم
۵	۱۵۵	چون بگذاری طلبیدن چراست	۱۱	۱۳۱	چو گل خیره سری ساختن
۱	۱۲۷	چون بنگری	۸	۱۳۸	چو گل زر پرست
۲	۱۳۸	چون بنه در بحر قیامت برند	۱۱	۱۴۹	چو گل گنج فشانی کنم
۱۴	۱۷	چون بنه عرش به پایان رسید	۳	۱۱۳	چو گنج
۳	۱۶۹	چون بنهی واستده داد نیست	۲	۷۲	چو گندم سروپایی نداشت
۱۰	۴۰	چون بود	۸	۱۱۳	چو گوزنان چه نهی سوی آب
۱۰	۱۰۵	چون بود	۲	۱۵۰	چو گیرد کمال
۱۰	۱۶۲	چون بود آن صلح زنا داشتی	۸	۵۳	چو لب لاله شده خنده ناک
۱۵	۱۶۳	چون بود از همنفسی ناگزیر	۸	۶۶	چو ماه
۱۴	۱۲۶	چون بهار	۷	۷۳	چو ماه
۹	۱۲۴	چون به ازین مایه به دست آوری	۱۰	۱۰۶	چو ماه
۱۱	۱۴۱	چون به خدا بازگشت	۱۰	۶	چو ماهست طلبکار او
۱۳	۱۶۶	چون به در آمد به خرابات شد	۱۱	۷۹	چو مسیح از دماغ
۸	۱۱۹	چون به درنگ آمدی	۶	۶۵	چو مسیحانفس زندگی
۹	۱۲۶	چون به سخن نوبت عیسی رسید	۹	۵۹	چو مل دوستان
۲	۱۶۷	چون به دهان آوری آتش بود	۸	۱۴۰	چو من آیم به من آرایش باز
۹	۱۷۳	چون به سخن آمد گنجی گشاد	۱	۵۳	چو من بی ادبی را غلام
۱۷	۱۴۷	چون به سخن راستی آری به جای	۲	۵۳	چو منی سر به هزیمت نبرد
۳	۴۲	چون به سخن گرم شود برکش	۷	۸۷	چو منی مرغ زبانی مکن
۱۳	۱۰۸	چون به شکار آمد در مرغزار	۳	۵۸	چو موسی ید بیضا نمود
۳	۱۶۴	چون به وثوق از دگران گوی برد	۸	۱۲۴	چو موی از خمیر
۱۲	۱۷	چونه به همه حرف قلم در کشید	۵	۲۶	چو مه از بردیمانی برآر
۷	۹۷	چون پری از خلق طرفگیر بود	۱۰	۵۳	چو من آلوده به خون آمدم
۵	۴۱	چون پوستند	۴	۶۰	چو میدان دهن تنگ داشت
۱	۱۰۲	چون برگرفت	۳	۱۳۳	چو میم
۲	۱۴	چون تک ابلق به تمامی رسید	۶	۶۵	چو می مایه افگندگی
۲	۴۴	چون تک اندیشه به گرمی رسید	۷	۱۲۰	چو می می گریست
۱۰	۱۵۸	چون تو بیاید گریست	۵	۶۹	چون اثر نور سحر یافتم
۷	۱۳۴	چون تو بسی یار کشت	۸	۵۹	چو نارنج خوش

ب	ص	
۷	۱۵۲	چون دهن تیغ درم ریز باش
۱۴	۶۴	چون رخ و لب شکر و بادام ریخت
۱۳	۴۲	چون رسته اند
۱۲	۳۷	چون رسم
۱۳	۱۶۳	چون روز به صحرا چراست
۲	۴۳	چون روزدار
۱	۹۶	چون روز دورنگی مدار
۲	۱۵۱	چون روزگار
۴	۱۶۳	چون روزگار
۵	۱۱۴	چون روغن صد ساله بود
۱	۷۳	چون زپی دانه هوسناک شد
۱	۱۴۱	چون ز سفرگشت باز
۹	۱۵۷	چون زغن
۲	۱۶	چون زکمان تیر شکر زخمه ریخت
۸	۱۵۶	چون زکم و بیش فلک در گذشت
۸	۱۷۹	چون زمان چند نشینی؟ بجنب
۹	۷۹	چون زن حایض پی لعبت مگرد
۶	۸۹	چون زن رعنا شده گیسو پرست
۱۱	۱۶۹	چون سایه تو چون نور باش
۴	۱۴۵	چون سایه شود ناپدید
۱۰	۴۵	چون سپر انداختن آفتاب
۸	۹۷	چون سپر انداختند
۱۱	۶۱	چون سحر آراسته
۱۰	۱۸	چون سخن از خود به درآمد تمام
۶	۴۳	چون سخفت شهد شد ارزان مکن
۹	۴۹	چون سخن دل به دماغم رسید
۳	۴۷	چون سخنی چند رفت
۱۱	۴۱	چون سر زانو قدم دل کند
۱۵	۱۰۴	چون سر سجاده بر آب افکنند
۷	۵۹	چون سر طوطی ز نخش طوقدار
۲	۱۰۰	چون سوی ولایت برد
۱	۹۶	چون شب و چون روز دورنگی مدار
۲	۱۳۳	چون شده ای بسته این دامگاه
۵	۱۵۹	چون شرار
۱	۱۶۲	چون شکم از روی بکن پشتشان
۴	۱۷۷	چون شکمش پر بود

ب	ص	
۹	۷۵	چون تو خجل وار بر آری نفس
۱	۱۲۱	چون تو روی عذر پذیرت برند
۱۵	۱۲۰	چون تو قضا را به جوی صد هزار
۸	۲۲	چون تو کریمان که تماشا کنند
۱۳	۷۷	چون تو کسی گر بود آن هم تویی
۲	۱۵۹	چون تو نداری سر این شهر بند
۳	۱۰۶	چون تو همایی، شرف کار باش
۲	۱۷۸	چون تو همه زخم بانی تمام
۷	۱۰۶	چون تو همه گوهری عالمند
۸	۱۷۴	چون جان بری
۱۳	۳۰	چون جان پاک
۷	۱۲۹	چون جگر افسرد و چو زهره گداخت
۴	۱۰۹	چون جگرش گرم کرد
۴	۶۲	چون جگر شمع سوخت
۵	۷۲	چون جو و گندم شده خاک آزمای
۱۰	۳۶	چون چراغ
۵	۸۳	چون خجلان عذر خواه
۶	۷۶	چون خجلم دید ز باری رسان
۹	۱۱	چون خجلم از سخن خام خویش
۴	۱۴۳	چون خر و گاوی به علفخوارگی
۷	۳۴	چون خلفا گنج فشانی کنی
۱۱	۱۵۶	چون خم گردون به جهان در میبچ
۹	۷۲	چون خوردن او ساز کرد
۱۲	۱۰	چون در تو حلقه به گوش توایم
۴	۶۲	چون دل آتش فروخت
۷	۱۶۳	چون دلت انکار کند دشمن است
۱۲	۱۶۳	چون دل تو بت ندارد بران
۹	۲۸	چون دل داود نفس تنگ داشت
۷	۸۰	چون دل دشمن خراب
۱۰	۱۶۴	چون دل شاه جهان
۶	۲۰	چون دل سنگی نخست
۸	۷۳	چون دلش از توبه لطافت گرفت
۳	۱۶	چون دلو آب
۳	۱۳۲	چون دل و چشم به ره آورد سر
۱	۱۵	چون دو جهان دیده برو داشتند
۵	۲۱	چون دهن از سنگ به خوانابه شست

ب	ص		ب	ص	
۱	۱۳۹	چون که به آهن برند	۴	۱۰۹	چون شکمش نرم کرد
۹	۴	چونکه به جودش کرم آباد شد	۷	۱۵۲	چون شکم کوس تهی خیز باش
۳	۳۵	چونکه به خوان تو رسد لاغر است	۶	۱۵۹	چون شمع چیست
۹	۱۳۷	چونکه به دنیاست تمنا ترا	۵	۱۲۹	چون شود
۸	۸۲	چونکه به لشکرگه و رایت رسید	۱۴	۶۹	چون نظامی به چراغی رسی
۱۰	۱۲۹	چونکه به مردم کند	۳	۷۷	چون نظامی ز جهان گوشه گیر
۳	۴۶	چونکه بیفتد همه خنجر کشند	۱۵	۱۳۱	چون نظامی ز نظامی رهی
۳	۹۲	چونکه تباهی کنی	۳	۱۴۳	چون نظامی سوی پاکباز
۴	۱۱۱	چونکه تو بر خیزی ازین کارگاه	۸	۱۳۵	چون عصبیت کمرکین گرفت
۸	۹۲	چونکه تو بیدادگری پروری	۶	۱۷۸	چون نظامی نشوی شهر بند
۸	۱۰۷	چونکه چهل روز به زندان کنی	۶	۲۸	چون عقب خوشه رفت
۸	۵۰	چونکه در آن نقب زبانم گرفت	۸	۳۵	چون علم افراخته
۳	۱۱۴	چونکه درین چاه فرود آمدی	۸	۵	چون علم لشکر دل یافتم
۸	۱۴۵	چونکه درین طشت شوی جامه شوی	۹	۱۷۶	چون عهد خویش
۱	۱۷۳	چونکه رسد بر سرت آن ساده مرد	۵	۲۴	چون فتاد
۱۰	۱۵۳	چونکه زمینی نه به زیر اوفتی	۱۳	۴۸	چون نفس بر زند
۱۱	۱۲۹	چونکه سوی خاک بود بازگشت	۶	۱۲۶	چون نفس در چراغ
۴	۱۵۶	چونکه مرا زین همه دشمن نهند	۱۲	۴۳	چون فلک آری به دست
۵	۵۲	چونکه ندیدم ز ریاضت گزیر	۱۲	۴۳	چون فلک از پای نشاید نشست
۹	۴۰	چونکه نسخه سخن سرسری	۹	۸۶	چون فلک از عهد سلیمان بریست
۱۴	۹۵	چونکه هوا را جوی از زنگ نیست	۱۰	۵۶	چون فلک آنجا علم آراسته
۱۰	۹۵	چونکه هوا سرد شود یک دو ماه	۶	۳۵	چون فلک طالع مسعود داد
۴	۱۲۷	چون گذرنده ست نیرزد دو جو	۸	۱۷۱	چون فلکم بر سر گنج است پای
۳	۱۰۰	چون گذری زین دو سه دهلیز خاک	۷	۲۷	چون قافیه آخر نشست
۱	۳۱	چون گره نقطه شوم شهر بند	۷	۱۷۳	چون قدم از گنج تهی ساز کرد
۶	۱۶۴	چون گل خود زرد یافت	۴	۱۷۳	چون قدم از منزل اول برید
۳	۲۸	چون گلشکر توبه خورد	۱۳	۷	چون قدمت بانگ بر ابلق زند
۷	۶۵	چون گل و نسرين شده	۷	۱۷۸	چون قلم از دست شدم دست گیر
۱۲	۴	چون گهر عقد فلک دانه کرد	۱۱	۳۸	چون قلم آمد شدن آغاز کرد
۷	۵۵	چون مغ هندو به نماز آمده	۸	۳۵	چون قلم انداخته
۱۱	۱۴۷	چون ملک از راستیش پیش دید	۱	۱۳۷	چون کسوف
۴	۴۹	چون ملک العرش جهان آفرید	۶	۷۳	چون کفش از نیل فلک شسته شد
۹	۱۱۶	چون ملکان عزم شد آمد کنند	۸	۹۱	چون کند
۴	۶۸	چون من و تو چند سبورا شکست	۷	۱۵۴	چون کند
۲	۱۵۴	چون من و تو هیچ کسان دهیم	۳	۱۷۸	چون کند
۷	۱۲۴	چون موی بین	۳	۱۲۳	چون که بخواهد شکست

ب	ص	
۱۰	۸۷	چه آری بروز
۱۰	۱۵۳	چه از آن دایره دیر اوفتی
۱	۱۴۲	چه از آن مال درین صوفی است
۴	۱۵۴	چه ازو لعل شود آن کم است
۹	۱۶۰	چه افتاد رای
۵	۱۶۳	چه افسون برند
۱۲	۹۷	چه افگندگیست
۶	۲۴	چه ای (۲)
۷	۱۱۵	چه بازار داشت
۹	۸۱	چه بازی کنم
۷	۷۵	چه باشد به خدا در گریز
۱۰	۱۵۴	چه باک
۱۱	۱۲۹	چه باید گذشت
۱۱	۱۳۴	چه باید نشست
۱۶	۱۰۴	چه باید نهاد
۱۰	۱۶۶	چه ببینند برو بگذرند
۶	۱۶۶	چه ببینند غیوران به شب
۵	۱۶۶	چه ببینی مگوی
۱۰	۷۳	چه بدو خازن فردوس داد
۹	۲۷	چه بدو خانه نو آیین بود
۴	۳۷	چه بدین درگه پایندگان
۹	۸۷	چه برداشتیم
۱۳	۹۸	چه برون آید ازین پرده راز
۲	۱۲۸	چه برین مانده خرگهیست
۱۵	۸۳	چه بسی در گذشت
۱۱	۵۲	چه بسی ساز ندارد ز من
۸	۱۳۲	چه بسی طبع لطیفی کند
۸	۱۵۳	چه بود
۱۰	۱۰۰	چه بود ریزش مثنی گل است
۶	۶۷	چه بودی ز روز
۳	۴۳	چه به بالاترند
۸	۱۴۶	چه به تاریک شب از صبح زاد
۱۰	۱۰۴	چه به پیش آمدش از پس نشد
۱۰	۳۳	چه به زیر فلک ارزق است
۴	۱۲۶	چه به در افتاده دید
۵	۱۳	چه به سر بر نکرد

ب	ص	
۲	۷۸	چون موی تو
۱۰	۱۷۶	چون مه گردون شوم
۷	۱۶۷	چون مه ناکاسته
۲	۸۳	چون مه و خورشید جوانمرد باش
۵	۱۱۹	چون می است
۱	۱۷۵	چون نپسندی گهری گم بود
۱۱	۶۵	چو نرگس زر در سیم شد
۱۳	۵۴	چو نرگس نماش
۸	۳۴	چون نستانی خراج
۲	۸۲	چون نشوم تنگدل
۷	۱۳۱	چون نظر از بینش توفیق ساخت
۸	۳۱	چون نظر عقل به رای درست
۵	۸۵	چون نظر عقل به غایت رسید
۹	۶۴	چون نظری چند پسندیده رفت
۱۲	۳۴	چون نعل شده چار میخ
۱۲	۴۸	چون نفسی گرم شود با دو کس
۸	۱۴۷	چون نقش تو بنمود راست
۱۰	۱۵۷	چون نگار
۲	۷۸	چون نگرد روی تو
۵	۵۹	چون نمک انگیز شد
۲	۸۲	چون ننشینم خجل
۱۲	۶۱	چون نویهار
۱۱	۱۶۹	چون نور باش
۳	۱۴۵	چو نور چراغ
۴	۷۵	چون هیچ مجرد شدی
۷	۱۳۹	چون نهی روغن صفرا گراست
۳	۱۳۹	چون نهی زیر پای
۱	۱۲۵	چو وفادار نیست
۱۱	۱۵۸	چو هستم ز جهان ناامید
۳	۸۶	چو هم آغوش غیوران شدم
۱۰	۱۶۹	چو هوا در مساز
۱۶	۱۰۴	چو یکروزه قرارت نداد
۶	۸۳	چو یکی ساعت است
۲	۹۵	چو یوسف بود
۶	۲۴	چه (۲)
۸	۱۲۷	چه (۲)

ب	ص	
۲	۱۶۰	چه دانی؟ خموش
۷	۱۰۲	چه دران غم دلش از جان گرفت
۷	۳۶	چه دران سکه سخن چون زراست
۱۴	۷۶	چه درین پرده ستانی، بده
۴	۴۴	چه درین پرده نشانت دهند
۱۰	۷۹	چه درین پرده نه میخی است
۱۴	۳۷	چه درین حلقه که پیوسته اند
۱	۱۷۹	چه درین حجله خرگاهی است
۱۵	۱۶۴	چه درین دل نهاد
۳	۱۰۵	چه درین راه بسی جهد کرد
۱۱	۱۶۳	چه درین عالم است
۵	۴	چه درو زندگیست
۳	۷۴	چه دلت هست دلیریت نیست
۷	۱۱	چه دل راه درین بحر کرد
۱۱	۳۵	چه دلم گفت بگو گفته ام
۹	۸۰	چه دم می زنند
۱۰	۱۳۹	چه دهد مشرقی صبح بام
۱۱	۲۶	چه رضای تو بجز راست نیست
۳	۸۴	چهره آزاده ایست
۷	۱۶۵	چهره دینارگون
۵	۱۲۱	چهره نهان کرده به زیر نقاب
۵	۱۱	چه زبانی رانی است
۵	۱۱	چه زبان وین چه زبان رانی است
۷	۱۰۶	چه ز بحر تو به گوهر کمند
۱۲	۹۷	چه زبونی و چه افگندگیست
۶	۲۷	چه ز بیگانه و خیل تواند
۵	۱۱۷	چه ز جان خوشتر است
۴	۷۶	چه ز فرمان تو بگذشته ام
۶	۱۱۷	چه ز کان گلیم
۸	۱۶۳	چه ستاند که مرا یار کیست
۱۲	۱۴۱	چه ستانم ز هیچ
۱۳	۱۴۱	چه ستانم که جوی نیستش
۵	۳۹	چه سخن خود ننماید جمال
۳	۳۵	چه سخن فربه و جان پروراست
۵	۱۳۱	چه سر از خاکی و آبی کشد
۸	۱۲۸	چه سود

ب	ص	
۸	۱۶۶	چه به شب دیده ای
۷	۱۶۶	چه به شب دید نگوید به روز
۶	۳۴	چه به شمشیر صلابت پذیر
۳	۴۰	چه به؟ گفت: سخن به سخن
۷	۲۷	چه به نام تو بست
۹	۱۱۸	چه پدر گفت بدان دار هش
۴	۷۵	چه پذیرنده هر حد شدی
۴	۴۸	چه پرستی به باغ
۳	۱۱۸	چه پر عشق تو غایت نداشت
۵	۸۴	چه پسر پیر داشت
۲	۱۵۴	چه تاوان نهیم
۲	۹۸	چه تصرف کنی
۱۳	۱۴۵	چه ترازو شده ای راستکار
۷	۱۰۱	چه ترا عافیت آید بلاست
۵	۱۴۷	چه تو گفتی، بترت گفته ای
۶	۴	چه جز او هست بقایش نیست
۸	۱۰۳	چه جگر خواری است
۸	۱۴۳	چه جنسی؟ که کمین کرده اند
۵	۹۵	چه جوانی همه خود آتش است
۹	۱۴۹	چه جوانی همه فرزانیست
۱	۱۳۳	چه حاصل کنی
۲	۱۴۲	چه حرام است حلالم کنم
۵	۶۹	چه خبر یافتم
۱۲	۱۴۰	چه خدا داد به آهستگی
۹	۵۲	چه خدا نیست خداوند ماست
۷	۱۶۴	چه خزان کرده ای
۵	۱۰۸	چه خلاف آمد عادت بود
۱۲	۱۶۳	چه خواهی ز دل دیگران
۱	۱۶۳	چه خواند؟ شکر
۹	۳۷	چه خود این پایه بی همسرست
۱۴	۹۱	چه خواری رسد
۲	۱۷۹	چه خوری دودها
۴	۳۴	چه خوری؟ دولت باقیست هست
۲	۸۰	چه دادد دهد
۲	۸۴	چه داند که درین خاک چیست
۱	۱۶۳	چه داند؟ هنر

ب	ص	
۸	۱۵۰	چه گیا می رسد
۸	۱۰۷	چهل روز به زندان کنی
۱	۷۱	چهل روزه کژمژ زبان
۱	۷۱	چهل ساله برو درس خوان
۷	۴۸	چهل سال که بالغ شود
۸	۴۸	چهل سالگی اکنون مخوان
۶	۴۸	چهل سالگیست
۶	۱۱۸	چه مجرد شوی از هر کسی
۴	۸۲	چه مرا بارگیست
۱۲	۱۶۴	چه مرا در دل است
۴	۱۴۴	چه می اندوه جهان را برد
۱	۸۵	چه نورت دهد
۱۲	۱۳۳	چه نشاط است کزو خوشدلی
۵	۱۷۹	چه نه از علم برآرد علم
۲	۸۰	چه نه انصاف به یادت دهد
۱۱	۱۵۶	چه نه آن تو به آن در میبچ
۴	۱۰۷	چه نه در پرده سماعش مکن
۷	۴۰	چه نه دل بیخبر است از سخن
۲	۸۰	چه نه عدل است چه دادت دهد
۸	۱۱۳	چه نهی سوی آب
۵	۸	چه نه یاد تو فراموش به
۱۰	۸۱	چه نیاید به کار
۶	۱۵۴	چه نیاید مرد از آب جوی
۴	۴۵	چه وجود است ز تو تا کهن
۱	۳	چه وجودیش هست
۸	۱۰۳	چه وفاداری است
۱۳	۲۶	چه هست
۱۶	۴۸	چه همه مملکتی خوار نیست
۶	۹۲	چه هنر کرده ای
۵	۱۳۸	چه یکی کرم بریشم گراست
۱۰	۱۳۶	چید
۱۲	۱۳۶	چیره شد و جان بداد
۲	۱۴۵	چیز دو چندان شود
۶	۱۴۴	چیزیت کند بیخبر
۶	۱۵۶	چیزیش توانایی است
۶	۱۰۵	چیزیش کرد

ب	ص	
۱۱	۶۸	چه سود
۵	۱۱۴	چه سود
۸	۱۵۳	چه سود
۵	۱۶۶	چه شنیدی بشوی
۶	۱۲۱	چه شوی پای بست
۹	۹۳	چه شوی مست خواب
۲	۴	چه صحراست این
۱	۱۳۸	چه طمع کرده ای
۷	۷۹	چه عذر آوری
۵	۱۰۱	چه عنایت فزون
۶	۱۴۳	چه غم از روزگار
۱۰	۱۵۰	چه فراوان بود
۹	۱۷۲	چه فرمایدش
۴	۵۸	چه فرو برده برانداخته
۱	۱۴۰	چه فروزنده و زیننده است
۱۱	۱۷۳	چه فرومانده ایم
۴	۱۴۰	چه فزون از غرض کار داشت
۱۰	۱۱۸	چه کرد
۱۱	۷۵	چه کرد
۶	۹۰	چه کرد
۸	۱۱۰	چه کمر بسته ای
۷	۹۰	چه کند روزگار
۸	۱۴۹	چه کنم کاتش است
۸	۱۲۹	چه کنی این گل دوزخ سرشت
۳	۱۳۰	چه کنی جای بیم
۳	۱۴۵	چه کنی همچو باغ
۳	۱۰	چه کنی قهر بسی را ز ما
۱۳	۱۴۸	چه کهن تر بترند این گروه
۸	۳۷	چه کهن ساز شد
۵	۱۷۰	چه کنی عالم کافر ستیز
۷	۵۲	چه گره در گرهش بود جای
۷	۱۱	چه گستاخی از این چشمه خورد
۶	۱۷۰	چه گشایی ز در عز و ناز
۲	۱۴۱	چه؟ گفتا: زر، گفتا خموش
۹	۹۷	چه گنه بود، عذابش نبود
۳	۲۳	چه گویم که ز رضوان به است

ب	ص	
۱۱	۵۴	حجله گلها شمال
۱۴	۸۳	حجله و بزم اینک تنها شده
۱۳	۸۳	حجله همانست که عذارش بست
۱۱	۱۷۶	حد افزون برند
۷	۹۳	حد افزون گری
۱۰	۷۰	حد خلقت شده بازارا او
۴	۷۵	حد شدی
۳	۶۶	حدیث ایاز
۳	۱۲۴	حدیث فلک و یاد او
۱۶	۱۲۰	حدیثی بگری
۷	۸۶	حذر است آدمی از آدمی
۳	۱۷۲	حرارت جگوش تافتست
۴	۸	حرام
۲	۱۴۴	حرام
۲	۱۴۲	حرامست حلالیت کنم
۶	۱۵۵	حرص بهل کوره طاعت زند
۷	۱۱۵	حرص ترا بر سر اینکار داشت
۹	۱۱۵	حرص تو از فتنه بود ناشکیب
۹	۱۱۵	حرص تو را عقل بدان داده اند
۶	۱۵۵	حرص تو قناعت زند
۵	۱۳۹	حرص جهانت دهد
۱۶	۱۵۶	حرص ریا خواره ز محرومیست
۴	۱۴۲	حرص و حسد پاک نیست
۶	۳۰	حرف پای
۶	۳۰	حرف تو انگشت سای
۷	۳۰	حرف تو بی زحمت انگشت کس
۵	۱۷۹	حرف دروکش قلم
۱	۱۷۱	حرف را
۱۰	۸	حرف زیانرا بقلم بازده
۱۰	۳۹	حرف زیاد است ز زیان نیزهم
۱۰	۱۴۴	حرف سرافکنده باش
۱۲	۱۷	حرف قلم درکشید
۸	۴۸	حرف نخستین ز سخن در گرفت
۱	۱۶۲	حرف نگهدار ز انگشتشان
۷	۳۰	حرف همه خلق شد انگشت رس
۸	۹	حرکات و سکون

ب	ص	
۱	۱۴۱	حاجی ما چون ز سفر گشت باز
۱۱	۸۴	حادثه بر غم نیند
۳	۱۲۲	حادثه چرخ کمین برگشاد
۱۵	۱۵۵	حادثه حال او
۹	۱۰۱	حارسی از درها گنج راست
۴	۷۹	حاصل این کار چیست
۴	۸۱	حاصل بیداد او بجز گریه چیست
۳	۱۷۶	حاصل دریا نه همه در بود
۶	۸۳	حاصل دنیا چو یکی ساعتست
۷	۱۲۶	حاصلست
۱	۱۷۰	حاصل کار تو فراموشی است
۱	۱۶۷	حاصل کند
۱	۱۳۳	حاصل کنی
۱۰	۱۳۲	حاصل معلوم خویش
۱۵	۸۱	حاصلم
۱۲	۱۷۹	حاصل من چیست جز آوازه ای
۶	۱۰۴	حاصلی
۱۵	۱۵۵	حال او
۱۴	۱۰۳	حالت یوسف رسید
۸	۱۷۶	حال جهان بین که سرانش که اند
۱۳	۱۶۹	حال خویش
۱۳	۱۵۶	حال نماند نهان
۹	۸۲	حالی از آن خطه قلم برگرفت
۲	۱۱۱	حالی از آن قطره که آمد برون
۹	۷۹	حایض پی لعبت مگرد
۴	۱۳۸	حالی و بستاند آن
۱۴	۸۸	حاصله راز نیست
۵	۹۴	حبش تا طراز
۱۴	۱۴۵	حبه که بازوی تو
۸	۱۴۶	حجاج فن
۸	۱۴۶	حجبت شده حجاج فن
۲	۱۳۲	حجره دری بازکن
۹	۴۱	حجره سرایش است
۱۰	۷۳	حجره ششدر نهاد
۸	۶۳	حجره که پرداختند
۱	۱۷۹	حجله خرگاه نیست

ب	ص		ب	ص	
۴	۹۲	حکم رعیت بر عایت کند	۷	۱۰۰	حرم دل نهاد
۵	۱۴۹	حکم ز تقویم کهن بر گرفت	۹	۱۰۸	حرم دین به حمایت گریز
۴	۸۶	حکم سرشتش کنند	۶	۱۳	حرمش پردگی
۱۵	۱۵۰	حکم وی اقرار کرد	۵	۱۴	حرم کاینات
۱	۲	حکیم	۵	۱۰۰	حرم کبریا
۳	۱۳۵	حکیم از سر همخانگی	۲	۱۰۱	حریر
۱	۴	حل	۷	۱۳۲	حریفان شدند
۱۴	۱۶۶	حلاج بدین کرده اند	۸	۱۳۲	حریفی کند
۴	۱۷۳	حلاق دگرگونه دید	۴	۱۴۲	حسد پاک نیست
۷	۱۷۳	حلاقی خود باز کرد	۵	۳۵	حسنود است براو بیدریغ
۷	۶۴	حلال	۱۰	۹۲	حصاری بکن
۵	۱۵۳	حلال	۵	۳۴	حفاظی و سلاطین پناه
۲	۱۴۴	حلال آمده در هر مقام	۱۲	۱۵۰	حفظ تو باید که روارو کند
۲	۱۴۲	حالات کنم	۸	۱۹	حق آمیخته
۸	۴۵	حلالم سحری قوی شد	۵	۱۳۵	حق دو شاید که یکی بشنوند
۸	۹۸	حلالم مکن	۲	۷۶	حق ساختم
۹	۴۵	حلال منست	۴	۸۳	حق شناس
۵	۱۲۸	حلقه	۱	۱۵۰	حق کردنست
۲	۶۴	حلقه انگشتی	۹	۱۹	حق نازکش او نازنین
۱	۱۲۷	حلقه انگشتی	۱۲	۸۶	حق وفا چیست نگه داشتن
۵	۱۴۸	حلقه این در زن و گفتار بین	۱۳	۳۴	حقه
۵	۶	حلقه بگوش اوست	۴	۱۷۷	حقه بر آواز بیک در بود
۱۲	۱۰	حلقه بگوشان توایم	۷	۶۰	حقه دهن مهره دار
۸	۱۲	حلقه تسلیم اوست	۱۶	۱۴۰	حقه دینار کرد
۲	۱۲	حلقه حی را کالف اقلیم داد	۲	۴۲	حقه فیروزه رنگ
۲	۴۹	حلقه دربر درند	۳	۹	حقه مه بر گل این مهره زن
۱	۶۴	حلقه در پرده بیگانگان	۸	۶۰	حقه و آن مهره دید
۲	۶۴	حلقه دل مشتری	۱۱	۱۰۸	حقیقت نظر مقبلان
۱	۶۴	حلقه دیوانگان	۱۴	۱۵۲	حکایت به یک افسانه در
۱	۴۲	حلقه زانو قرار	۱۳	۱۰۰	حکم بر ابریشم با دانه نیست
۱۰	۴۹	حلقه زبان ساختم	۱۴	۱۱۷	حکمت از اینجا چیست
۹	۵۰	حلقه زدم گفت بدین وقت کیست	۸	۴۱	حکمت که سخندانی است
۱۵	۱۴۰	حلقه زار کرد	۱۴	۳۴	حکم تو باشد سرش
۷	۱۷	حلقه زنان در بر آن بارگاه	۱۰	۹۳	حکم جوانی مکن این پیرست
۱۰	۱۲۱	حلقه زنجیر فلک را بسود	۴	۸۶	حکم چو بر حکم سرشتش کنند
۱۲	۱۰	حلقه زن خانه بدوش توایم	۱۱	۸۳	حکم چو بر عاقبت اندیشیست

ب	ص	
۱۰	۶۰	حیاتم ز دهن برگذشت
۱۰	۳۰	حیاتی مرا
۲	۱۲	حی را کالف اقلیم داد
۶	۱۸	حیرت از آن گوشه عنانش گرفت
۱	۶	حیض گل از ابر بهاری بشست
۷	۸۳	حیل خواستند
۱۵	۱۰۳	حیله ساز
۲	۱۲۹	حیوان اوست
۵	۱۴۵	حیوان بسست
۱	۴۸	حیوان بود
۷	۲۸	حیوان رسید

ب	ص	
۱۲	۴۱	حلقه صفت پای و سرآرد بهم
۱۳	۸۶	حلقه فرومانده است
۸	۱۲	حلقه کش میم اوست
۱۴	۳۷	حلقه که پیوسته اند
۱۳	۴۱	حلقه که چستش کند
۱	۴۲	حلقه نهد گوش فلک را هزار
۹	۱۲۲	حلقه وار
۵	۷۱	حله در انداخته و حلیه هم
۱۱	۱۷۹	حله قد آراستن
۲	۳	حله گر خاک و حلی بند آب
۲	۳	حلی بند آب
۵	۷۱	حلیه هم
۲	۱۰۰	حمایت برد
۱۴	۶۴	حمایت به شکر در گریخت
۹	۱۰۸	حمایت گریز
۱۱	۴۱	حمایل کند
۴	۱۶	حمل تخت ثریا زده
۷	۱۷۵	حمل ریاضت بتماشا کنند
۲	۱۱۸	حملی داشتی
۱۲	۱۴۷	حنوط و کفنش برکشید
۱۰	۴۷	حواس
۳	۱۶	حوتی شده چون دلو آب
۳	۵۷	حور
۸	۶۵	حور
۳	۸۶	حوران شدم
۴	۴	حور از اوست
۱۴	۸۸	حوصله ناز نیست
۴	۶۸	حوضه این چشمه که خورشید بست
۵	۱۵۰	حوضه که دریا شود از آب جوی
۱۱	۲۲	حیات
۱۱	۳۳	حیات
۱۲	۷۵	حیات
۵	۱۰	حیات از تو یافت
۱۱	۱۵۵	حیات از دم افعی مجوی
۱۲	۶۴	حیات از دهن گل چکید
۱۲	۸۵	حیات از کجا

ب	ص	
۲	۱۳۱	خاری شده
۹	۱۱۱	خای نداشت
۱۰	۷۳	خازن فردوس راز
۱۲	۱۱۵	خازن کالاش بود
۸	۱۶۲	خازن کوهند مگو رازشان
۹	۱۰۱	خازنی راحتها رنج راست
۲	۲۱	خاست
۹	۲۹	خاست
۵	۱۱۵	خاست
۹	۱۷۹	خاستن
۱۱	۱۶۱	خاستند
۳	۷۰	خاسته
۴	۱۱۱	خاسته گردی ز راه
۹	۶۵	خاصان و دل عامیان
۶	۶۱	خاص بود
۱	۱۶۴	خاصتر از ماه به خورشید بود
۱۱	۵۰	خاصترین سرای
۱۲	۵۰	خاصترین محرم آن در شدم
۱۲	۲۵	خاص کن اقطاع که غارتگرند
۱۲	۱۷۱	خاص کن امروز به دامادیم
۷	۱۳۵	خاص کند خانه را
۵	۳۲	خاص کن ملک جهان بر عموم
۱۱	۱۶۴	خاصگیان سپاه
۱	۱۶۴	خاصگیی محرم جمشید بود
۲	۷	خاص نوالش نفس خستگان
۳	۲۰	خاصه ترین گوهر دریای راز
۱	۱۲۹	خاصه درین بادیه دیوساز
۱۱	۱۶۴	خاصه رخ خاصگان سپاه
۱	۴۹	خاصه زیاری که بود دستگیر
۱۲	۴۰	خاصه کلیدی که در گنج راست
۶	۴۵	خاطر انجم فروز
۹	۱۰	خاطرش از معرفت آباد کن
۵	۳	خاک
۷	۲۴	خاک
۱۳	۳۰	خاک
۵	۴۶	خاک

ب	ص	
۷	۱۲	خاتم او مهر محمد شده ست
۱	۲۰	خاتم پیغمبران
۱۲	۳۳	خاتم دوران نبشت
۵	۱۰۴	خاتم کارش به سعادت کشد
۸	۵۴	خار
۵	۵۵	خار
۴	۵۶	خار
۱	۷۴	خار
۲	۷۵	خار
۸	۸۷	خار
۹	۱۶۳	خار
۱۱	۱۷۰	خار بود نام گل خارپوش
۴	۶۴	خار به نوک مژده برداشته
۱۱	۱۷۰	خارپوش
۶	۱۰۷	خارج ازین پرده نوایی مزین
۱	۲۲	خار چیست
۲	۱۳۰	خارخیز
۳	۱۴۶	خار در آغوش یافت
۸	۴	خار ز گل نی ز شکر دور بود
۷	۵۳	خار غم آسوده کرد
۱	۱۷۴	خار کرد
۷	۷۴	خارکشان دامن گل زیر پای
۸	۵۸	خار که مقصود بود
۲	۱۴۹	خار کهن شد که جراحت دروست
۹	۸۵	خار که همصحبی گل کند
۲	۱۷۸	خار نشین والسلام
۲	۱۳۰	خار نگه دار خیز
۱۳	۱۳۷	خاری نه ای
۱۲	۱۴۴	خارنه ای کاوچ گرایبی کنی
۱۰	۲۱	خارنهند، از گل او برخوردارند
۷	۱۵۴	خار و خشک را به سمن چون کند
۵	۱۵۴	خار و سمن هر دو به نسبت گیاست
۱۰	۶۴	خارها
۴	۹۷	خاری بزن
۱۲	۱۷۷	خاری چراست
۱۱	۱۰۵	خاریده اند

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۱۱۷	خاک تو آمیخته رنجهاست	۳	۱۰۰	خاک
۱۰	۱۱۷	خاک تو آن روز که می بیختند	۸	۱۱۷	خاک
۳	۲۳	خاک تو از باد سلیمان به است	۱۳	۱۲۲	خاک
۶	۱۰	خاک تو اش توتیاست	۹	۱۳۲	خاک
۱۰	۳۰	خاک توام کاب حیاتی مرا	۱۲	۱۵۱	خاک
۹	۲۵	خاک تو بویی به ولایت سپرد	۱۰	۱۵۴	خاک
۱۱	۳۰	خاک تو خود روضه جان من است	۷	۱۶۰	خاک
۱۲	۳۰	خاک تو در چشم نظامی کشم	۵	۷۲	خاک آزمایی
۱۲	۳۳	خاک تو سلیمان نیست	۱	۱۲۳	خاک از فلک تیز گشت
۲	۲۳	خاک تو مشکین غبار	۱۲	۶	خاک است پر از شوق اوست
۳	۱۲۴	خاک تهی بر سر پر باد او	۷	۲۴	خاک اندری ای گنج پاک
۵	۷۸	خاک تهی به نه در آمیخته	۴	۷۰	خاک او
۱۳	۹۷	خاک تیغ	۲	۲۰	خاک اوست
۱	۱۷۴	خاک چنین تعبیه بسیار کرد	۵	۴۰	خاک اوست
۱۱	۱۲۹	خاک چه باید گذشت	۵	۷۸	خاک برانگیخته
۱	۱۳۳	خاک چه حاصل کنی	۱	۱۴۰	خاک برون کن که فربنده است
۲	۸۴	خاک چه داند که درین خاک چیست	۱۰	۱۲۲	خاک برون از شما
۲	۸۴	خاک چیست	۱۶	۱۳۶	خاک برین آب معلق فشان
۱۰	۹۶	خاک خم باد گرد	۲	۱۲۱	خاک بس
۹	۱۲۲	خاک خورد مار سرانجام کار	۱۱	۱۱۷	خاک بسی گنجهاست
۳	۹۷	خاک خور و نان بخیلان مخور	۱۱	۱۲۹	خاک بود بازگشت
۱۲	۱۲۷	خاکدان	۴	۵۸	خاک به آن آب دوا ساخته
۶	۱۵۳	خاکدان	۸	۱۷۴	خاک به افسونگری
۳	۳۱	خاک در	۲	۳۴	خاک به اقبال تو زر می شود
۴	۷	خاک در او دانه ایست	۸	۹۳	خاک به یاد آب به آتش رسید
۲	۱۲۲	خاک در چرخ کمین برگشاد	۵	۱۲۲	خاک به بالا شود
۸	۳۲	خاک درش گوهر است	۲	۱۱۳	خاک به جانی دهی
۳	۴۹	خاک دل	۱۰	۱۲۲	خاک به خون از شماس است
۱۱	۱۲۲	خاک درین خنبره غم چراست	۳	۵۸	خاک به رسم جهود
۱۲	۱۷۴	خاک دلی شو که وفایی دروست	۱۱	۷	خاک به فرمان تو دارد سکون
۸	۲۳	خاک ذلیلان شده گلشن به تو	۱۳	۱۴۲	خاک به گرگ آشتیست
۸	۱۲۲	خاک را	۸	۱۵۸	خاک به نامعتمدی گشت فاش
۶	۱۳۴	خاک را	۱۲	۱۱۷	خاک به واجب شناس
۱	۵۱	خاک راست	۶	۴۷	خاک تب آرنده به تابوت بخش
۱	۱۱۳	خاک راه	۵	۴۷	خاکت چراست
۶	۵	خاک ز بحران باد	۱	۱۷۴	خاک ترا خار کرد

ب	ص	
۱۷	۱۳۶	خاک و خرابات او
۳	۱۲۳	خاک هست
۱۶	۸۳	خاک همان خصم قوی گردن است
۶	۷۰	خاکیان
۶	۸۱	خاکیان
۲	۵۳	خاکی به غنیمت شمرد
۱۱	۱۷۳	خاکی چه فرومانده ایم
۹	۱۲۹	خاکی غبار
۳	۷	خاکی کند
۵	۱۳۱	خاکی و آبی کشد
۵	۷۴	خاکی و جز خاک نمی زیدت
۷	۶۴	خال
۱	۶۰	خال چو عودش که جگر سوز بود
۲	۶۰	خال سیاه
۲	۶۰	خال شده روی ماه
۱۰	۵	خال «عصی» بر رخ آدم فگند
۱۱	۸۹	خال و نه بر روی تست
۸	۶۴	خالی چنان
۱	۱۷۶	خام
۹	۱۱	خام خویش
۸	۱۳	خامشی او سخن دلفروز
۱۳	۱۷۷	خامشیم بنگر و خاموش باش
۳	۱۷۷	خامشی من قوی آوازه ایست
۲	۷۳	خام کرد
۱	۶۹	خام کشی کن، که صواب آن بود
۶	۳	خام کن پخته تدبیرها
۱۳	۱۷۷	خاموش باش
۱۳	۱۷۷	خاموش باش
۵	۸	خاموش به
۸	۱۷۷	خاموش ساز
۳	۱۶۶	خاموشی است
۱	۱۷۰	خاموشی است
۱۱	۱۰۵	خامه که خاریده اند
۱	۸۹	خامی بود
۵	۹۱	خانم نهاد
۶	۹۹	خانه

ب	ص	
۱	۵	خاک زد
۴	۷۸	خاک زمین پست باش
۴	۱۷۵	خاک زمین جز به هنر پاک نیست
۵	۲۴	خاک زمین چون فتاد
۷	۱۱۲	خاک زمین در دهن آسمان
۴	۱۶۸	خاک زمین زاده را
۲	۸۴	خاک زیست
۱۲	۷۸	خاک زمین می ده و زرمی ستان
۱۲	۱۱۷	خاک سپاسی بکن ای ناسپاس
۶	۹۵	خاکسترست
۴	۱۷۴	خاکستریم
۹	۱۱۱	خاک سراسیمه غباری نداشت
۸	۱۰	خاک سرکوی تست
۲	۲۸	خاک سرکوی تست
۱۰	۱۲۱	خاک سیاست نمود
۴	۷۳	خاک سیاهی بریخت
۱	۷۳	خاک شد
۲	۸۴	خاک شد آن کس که برین خاک زیست
۶	۴۶	خاک شده باد مسیحای او
۱۰	۱۱۰	خاک غباری نبود
۱۰	۱۶۰	خاک کف پای تو
۱	۵۱	خاک که آن خاک راست
۱۴	۳۰	خاک مرا غالیه سرکنند
۱۶	۱۳۶	خاک مطبق نشان
۶	۹۳	خاک معلق نماند
۵	۱۶۹	خاک نبودى هنر
۹	۹	خاک نشان باد را
۶	۲۴	خاک نشین از چهای
۵	۷	خاک نظامی که به تایید اوست
۵	۷۴	خاک نمی زیدت
۳	۹۷	خاک نه ای زخم ذلیلان مخور
۴	۱۴۲	خاک نیست
۱۵	۱۵۱	خاک نیست
۴	۱۷۵	خاک نیست
۱	۸۸	خاک و آب
۲	۳	خاک و حلی بند آب

ب	ص	
۱۲	۱۷۷	خانه من بر سر خاری چراست
۷	۹۱	خانه من جست که خونی کجاست
۹	۲۷	خانه نو آیین بود
۷	۱۵۹	خای
۷	۴۱	خاییده بده دندان دل
۶	۱۴۴	خبر
۷	۱۳۰	خبر
۶	۱۶۷	خبر آن را دهد
۶	۱۱۷	خبران دلیم
۶	۱۴۴	خبرت باید چیزی مخور
۳	۲۷	خبر جوی تست
۵	۱۵۶	خبردار کرد
۸	۱۰۵	خبرداستی
۷	۷۸	خبر دین و دیانت کجاست
۸	۷۸	خبرش داده اند
۵	۶۹	خبر یافتم
۳	۶۷	خبری داشتم
۷	۷۳	ختایی شود یعنی چو ماه
۲	۱۷۱	ختلی در آر
۱	۲۰	ختم رسل خاتم پیغمبران
۶	۱۰۰	ختم سپیدی و سیاهی شوی
۲	۲	ختم سخن
۱۵	۱۹	ختم سخن را به نظامی رسان
۶	۲۹	ختم شد این خطبه به دوران تو
۶	۱۲	ختم نبوت به محمد سپرد
۷	۶۹	خجالت همه شبهای تو
۲	۸۲	خجل
۳	۷۶	خجلان در گذر و در گذار
۵	۸۳	خجلان عذر خواه
۹	۷۵	خجل را بر آری نفس
۷	۱۲۴	خجل روی بین
۶	۱۲۴	خجل گشته ایست
۱	۷۶	خجل گشته و دل ناامید
۶	۷۶	خجلم دید ز یاری رسان
۳	۸۲	خجلی را به قیامت برم
۴	۷۹	خجلی حاصل این کار چیست

ب	ص	
۱۰	۲۶	خانه آفت پذیر
۱	۱۸	خانه اصلی شتافت
۹	۱۲۰	خانه اصلیم خرابات بود
۷	۱۴۰	خانه برد
۲	۷۹	خانه بر ملک ستمکاری است
۵	۲۲	خانه بر نقطه زحمت تویی
۴	۲۹	خانه بود
۱۲	۱۰	خانه به دوش توایم
۴	۹۱	خانه به رویم کشید
۸	۱۶۸	خانه پر از دزد جواهر بیوش
۸	۱۲۵	خانه پر عیب شد این کارگاه
۵	۱۱۳	خانه تنگ
۴	۱۳۸	خانه دادو ستد است این جهان
۱۴	۵۰	خانه در
۶	۱۲۹	خانه دل تنگ و غم دل فراخ
۱۰	۱۳۳	خانه دو سوراخ به واجب گزید
۷	۱۳۵	خانه را
۵	۲۲	خانه زحمت تویی
۸	۱۲۸	خانه رها کن به دود
۸	۱۳۵	خانه ز پرداختن آیین گرفت
۲	۸۷	خانه ز مثنی غله پرداختند
۱۲	۱۱۶	خانه زنبور پر از انگبین
۶	۱۶	خانه زنبور گشت
۲	۱۲۴	خانه زندانیان
۷	۴۶	خانه سودا شده پرداخته
۹	۱۳۳	خانه سیلاب ریز
۵	۷۷	خانه شاهی طلب
۱۱	۹۰	خانه شبی داد کرد
۶	۲۷	خانه طفیل تواند
۱۵	۱۳۶	خانه غم دان که نگارش تویی
۱۱	۲۵	خانه غولند بیردازشان
۱۱	۹۰	خانه فردای خود آباد کرد
۱	۱۳۶	خانه فروشان صلابی زدند
۸	۱۲۸	خانه فروشی بز آخر چه شود
۱	۱۳۸	خانه که آورده ای
۳	۷۵	خانه مصقل همه جا روی تست

ب	ص		ب	ص	
۱	۱۱۰	خدمت کردن شرف آدمیست	۹	۱۱	خجلیم از سخن خام خویش
۶	۱۱۰	خدمت کمری می کشد	۱۱	۷۵	خدا با تو ظالم چه کرد
۶	۴۲	خدمتگری	۱۰	۱۶۲	خدا باد بر آن آتشی
۳	۳۷	خدمتم آخر به وفایی کشد	۱۱	۱۴۱	خدا باز گشت
۵	۱۱۰	خدمت همه تن شد کمر	۶	۷۸	خدا بر نه و خورسندی
۲	۱۱۰	خدمتی از عهد پسندیده تر	۱۳	۷۵	خدا چشم عنایت کراست
۷	۸۰	خراب	۱۱	۱۴۱	خدا چون به خدا بازگشت
۱۷	۱۳۶	خرابات او	۱۲	۱۴۰	خدا داد به آهستگی
۹	۱۲۰	خرابات بود	۷	۷۵	خدا در گریز
۱۱	۱۲۰	خرابات خراب از من است	۱	۱۹	خدا دید نیست
۶	۱۲۰	خرابات شد	۷	۱۳۱	خدا را شناخت
۱۳	۱۶۸	خرابات شد	۱۱	۱۷۴	خدا را شوی
۸	۱۴۴	خرابات شو	۱	۱۹	خدا را و خدا دید نیست
۱۳	۱۳۱	خرابات عشق	۱۲	۱۷۰	خدا شرمسار
۱۳	۱۲۰	خرابات کی	۹	۱۵۶	خدا غافل و از خویشتن
۹	۶۸	خرابات من	۱۱	۱۰۴	خدا کن غم روزی مخور
۷	۱۵۷	خراب ایستی	۹	۵۲	خدا نیست خداوند ماست
۱۴	۱۲۲	خرابی به جهان در کشید	۵	۴	خداوندی او بندگیست
۶	۱۳۱	خرابی چو دگر کوی نیست	۶	۷۸	خداوندی
۸	۱۵۷	خرابی دراست	۱۰	۳	خدای
۶	۱۳۱	خرابی شد غم زوی نیست	۶	۱۹	خدای
۵	۱۳۱	خرابی کشد	۵	۱۲۰	خدای
۸	۳۴	خراج	۱۷	۱۴۷	خدای
۳	۱۴۱	خراج	۱۰	۱۱	خدای آمدیم
۱۲	۷۳	خر از راحت پالانگر است	۱۳	۸۱	خدایا ز خودم شدم باد
۴	۹۳	خراسان گرفت	۲	۲	خدای است بروختم کن
۱۳	۹۵	خراسان این کره لاجورد	۳	۱۵۳	خدایی به خدایی که هست
۷	۸۵	خرایش	۱۲	۹	خدایی دهند
۷	۹۹	خرایش	۳	۱۵۳	خدایی که هست
۱۲	۹۷	خریندگیست	۵	۶۴	خدشان
۹	۱۱۲	خر به است	۱۴	۱۵۶	خدمت تن رسته شد
۱۲	۱۴۳	خر به وحل در مکش	۸	۱۱۰	خدمت چه کمر بسته ای
۷	۴۸	خرج سفرهاش مبالغ شود	۱۵	۹۸	خدمت دل دوخته
۱۱	۱۶۸	خرد است بلایی بزرگ	۷	۱۱۰	خدمت زنبور یافت
۱۲	۱۶۸	خردبین	۶	۴۲	خدمتش آرد فلک چنبری
۲	۲۰	خرد خاک اوست	۱	۱۱۰	خدمت صفت مردمیست

ب	ص		ب	ص	
۳	۴۶	خر مهره بدو درکشند	۳	۶	خرد در محبس دل گرفت
۱۴	۳۲	خرمن	۳	۸۰	خرد شادکن
۱۳	۱۰۳	خرمیس	۱۲	۱۶۸	خرد شوی گر نشوی خرد بین
۵	۱۷۶	خرند این دو سه ناموسگر	۱۲	۱۶۸	خردکین
۵	۱۶۱	خرنه ای	۷	۱۰۹	خردگیا خواره اید
۳	۱۵۷	خروبار تو بیریده اند	۸	۷۲	خردگیست
۴	۱۵۷	خروبی بار به منزل رسی	۶	۱۴۱	خردم ازان خرده که بر من نشست
۴	۱۷۸	خروس است و بس	۱۲	۱۶۸	خرد مشو خردکین
۵	۱۷۷	خروش	۳	۱۵۸	خردمند گشت
۴	۱۴۳	خروکاری به علفخواری	۷	۱۰۹	خرده آن خردگیا خواره اید
۱۳	۴۷	خرهم از اقبال تو صاحب دل است	۶	۱۴۱	خرده که بر من نشست
۹	۸۸	خری	۳	۱۰۴	خرده که دیر آمدم
۲	۱۲۷	خری بار مسیحا مکش	۱	۱۵۸	خرده نگه دار به کمخواری
۱۲	۱۴۳	خری خر به وحل در مکش	۸	۷۲	خردی او مایه بی خردگیست
۱۰	۷۸	خرید	۱۳	۱۶۸	خردی به قدر مایه زور
۸	۳۶	خریدار من	۳	۱۵۸	خرسند گشت
۲	۷۴	خزان	۶	۱۶۷	خرسند نظامی تراست
۷	۱۶۴	خزان کرده ای	۹	۹۶	خر عیسی گیا
۴	۱۳۰	خزانیست بهارش مبین	۱۴	۱۲۲	خرقه انجم ز فلک برکشید
۸	۹۴	خزانش برد	۴	۱۲۲	خرقه بخواید درید
۳	۱۶۴	خزینه به درونش سپرد	۲	۲۷	خرقه در انداختن
۱۰	۱۶۹	خس چو هوا در مساز	۹	۱۴	خرقه در انداخته یعنی فلک
۶	۶۸	خسب سبک خیز شد	۲	۱۵۳	خرقه در انداز و جهانی بگیر
۹	۱۱۴	خسب و خوش آرام گیر	۱۶	۱۴۰	خرقه شیخانه شده شاخ شاخ
۸	۱۴۳	خسبی به که کمین کرده اند	۱	۴۵	خرقه و زنار در انداختند
۱	۲۱	خست آن دهن تنگ را	۱	۱۷۹	خرگاهی است
۲	۷	خستگان	۲	۱۳۷	خرگه است
۱	۳۰	خستگان	۳	۱۷۱	خرگهی
۱۱	۸۵	خستگان	۲	۱۲۸	خرگهیست
۱۰	۶۵	خسته بود	۳	۱۵۰	خرما رسد
۹	۱۳۰	خسته پیکان خویش	۱	۱۱۴	خرمن چو تباشیر باش
۵	۸۰	خسروان	۷	۱۱۴	خرمن خود می زنی
۶	۸۰	خسرو شده دستور و بس	۹	۹۲	خرمن دهقان ز تو بی دانه شد
۶	۸۰	خسور و دستور و دگر هیچ کس	۳	۶۹	خرمن روز از غم
۵	۱۵۴	خسک دیده و آن توتیاست	۷	۶۵	خرمن مه خوشه پروین شده
۷	۱۵۴	خسک رایه سمن چون کند	۳	۵۹	خرمن مه را چو قصب سوخته

ب	ص		ب	ص	
۲	۳۶	خضر درین چشمه سبو بشکند	۴	۱۲	خشت
۱۱	۳۱	خضر سکندر منش چشمه رای	۹	۲۷	خشت پسین دای نخستین بود
۲	۲۹	خضر عنان زین سفر خشک تافت	۵	۹۸	خشت زدن پیشه پیران بود
۱	۱۷۷	خضر غزایی بکن	۷	۹۷	خشت زدی روزی از آن یافتی
۳	۱۶۰	خضر کلیمی بود	۸	۹۷	خشت سپر ساختند
۷	۷۳	خطا بر زده زیر کلاه	۱	۹۸	خشت فگن
۹	۱۴۱	خطا بر من است	۱۰	۲۳	خشتک زر سوزده پیراهنش
۶	۶۴	خط از پسته عناب رنگ	۹	۹۷	خشت نقابش نبود
۸	۱۴۷	خطاست	۱	۹۸	خشت نواز قالب دیگر بزن
۱۳	۱۶۳	خطاست	۶	۹۵	خشک از پی خاکستر است
۱	۹۹	خط این دایره پرکار نیست	۱	۲۳	خشک از تو یافت
۵	۱۳۳	خط این دایره بیرون شوی	۲	۲۹	خشک تافت
۴	۱۳۳	خط این دایره در خط مباحث	۲	۴۹	خشکتر از حلقه در بر درند
۷	۳۳	خطا گفتم شیر افگنی	۱۱	۹۳	خشک شد آن دل که ز غم ریش بود
۱۴	۷۲	خطایی رسید	۲	۸۸	خشک مرا نیست کار
۱۱	۱۶۸	خطایی سترگ	۱۱	۸۴	خشک مسلم نیند
۸	۲۵	خطبا دم زنند	۱۱	۵۹	خشک نباتی هم جلاب تر
۱۱	۸۰	خطبه ای از بهر زناشوهرست	۹	۲۰	خشکی سوداش در آهنگ بود
۲	۳۸	خطبه به بانگ بلند	۱۰	۱۶۲	خشم خدا باد بر آن آشتی
۶	۲۹	خطبه به دوران تو	۱۲	۱۶۴	خشمناک
۱	۱۷۲	خطبه تزویج پراکنده کن	۲	۱۰۱	خشن آرام گیر
۸	۲۵	خطبه تو کن ناخطبا دم زنند	۱	۱۰۱	خشن پوستیست
۳	۱۷۸	خطبه چو بر نام فریدون کنند	۱۳	۱۰۰	خشن جامه نیست
۱۰	۱۵۲	خطبه دولت به فصیحی رسد	۷	۱۲۷	خصلت انصاف ز خصلش مجوی
۷	۴۹	خطبه سلطانی است	۷	۱۲۷	خصلش مجوی
۳	۱۷۱	خطبه شاهنشهی	۱۲	۳۴	خضم تو چون نعل شده چار میخ
۱۰	۱۲۸	خط به جهان درکش و بی غم بزی	۸	۳۵	خضم تو سر چون قلم انداخته
۳	۱۳۳	خط پیوسته به هم در چومیم	۱۶	۸۳	خضم قوی گردن است
۱۴	۱۲۲	خط خرابی به جهان درکشید	۵	۱۳۶	خضم نخستین قدری زهر ساخت
۶	۱۴۷	خطر از کار تو	۱	۱۵۰	خضمی خود یاری حق کردن است
۳	۱۵۱	خطر او زان خطر نیم خیز	۷	۱۶۸	خضمی کژدم بتر از ازدهاست
۵	۱۳۳	خط روز و شب افزون شوی	۴	۵۴	خضر به خضرش ندیده به خواب
۳	۱۵۱	خطر نیم خیز	۱۱	۷	خضرا تو کنی بی ستون
۷	۶۴	خط ساخته سحر حلال	۳	۵	خضر از لب خضرا گشاد
۶	۵۴	خط سپهرش مقام	۴	۵۴	خضرش ندیده به خواب
۸	۶۵	خط سحر یافته طغرای نور	۳	۵	خضرا گشاد

ب	ص	
۷	۷۵	خلق چه باشد به خدا درگریز
۳	۱۸	خلقت ز میان برگرفت
۱۰	۷۰	خلقت شده بازار او
۷	۳۰	خلق شد انگشت پای
۶	۹۷	خلق طرفگیر بود
۱	۱۵۰	خلق کردن است
۹	۱۴۱	خلل آبتن است
۱۴	۱۵۳	خلل دهر چیست
۵	۱۱۲	خلل ناک شد
۲	۱۷۶	خلل و عیب ندانند جست
۹	۱۴۱	خللی رفت خطا بر من است
۴	۴۷	خلوت به من آواز دار
۹	۳۸	خلوت چو برانداختند
۷	۱۲۸	خلوت خود ساز عدمخانه را
۷	۱۶۷	خلوت نگر آراسته
۹	۲۶	خلوتی پرده اسرار شو
۷	۱۰۷	خلوتی پرده اسرار شو
۱۴	۵۰	خلیفه به یکی خانه در
۲	۱۷۲	خلیفه قدری گرم گشت
۲	۱۳۷	خلیل الله است
۵	۷۳	خم آسمان
۲	۶۴	خم آن حلقه دل مشتری
۱۳	۴۱	خم آن حلقه که چستش کند
۱۱	۹۴	خم از برگ رساند سلام
۹	۴۷	خم این خم که کبودی خوش
۱۰	۹۶	خم بادگرد
۱۲	۱۲۲	خم به در انداختن
۱۲	۷	خم چوگان که داد
۸	۲۹	خم چوگان تست
۴	۷۰	خم طینه، شرف خاک او
۱۱	۱۲۲	خمش ارزق ماتم چراست
۹	۴۷	خم که کبودی خوش است
۱۱	۱۵۶	خم گردون به جهان در میبچ
۲	۱۴۱	خموش
۲	۱۶۰	خموش
۵	۱۷۷	خموش

ب	ص	
۶	۷۰	خط فرد آینه خاکیان
۵	۹۲	خط فرمان نهند
۸	۲۹	خط فلک خطه میدان تست
۹	۸۲	خط قلم برگرفت
۳	۱۲	خط کمال
۴	۱۳۳	خط مباحث
۱۴	۳۸	خط هر اندیشه که پیوسته اند
۲	۳۸	خطه شمشیر بند
۱۲	۸۲	خطه صاحب دلی
۸	۲۹	خطه میدان تست
۹	۱۵۲	خطیبی مکن
۲	۷۱	خطی عشق نبشت آمده
۴	۱۵۱	خفت
۳	۱۱۶	خفتن آن گرگ چو رو به بدید
۶	۱۱۶	خفتن است
۲	۱۱۶	خفتن رگ خوابش گرفت
۲	۱۱۶	خفت و به خفتن رگ خوابش گرفت
۵	۱۴۷	خفته ام
۷	۱۴۳	خفته ای
۱۰	۵۷	خفقان یافته
۱۴	۱۵۱	خلاف
۵	۱۰۸	خلاف آمد عادت بود
۹	۱۷۱	خلافت چو به هارون رسید
۶	۴۹	خلافت رسید
۶	۳۲	خلافت سربر
۳	۷۰	خلافت علم آراسته
۸	۷۳	خلافت گرفت
۶	۸۴	خلاف تو گراینده نیست
۵	۷۶	خلاف همه کاری بکن
۴	۸۶	خلخال بهشتش کنند
۵	۷۴	خلعت افلاک نمی زبیدت
۶	۷۰	خلعت زندانیان
۲	۳۵	خلعت گردون به غلامی فرست
۱۲	۱۴۷	خلعت مادر کشید
۷	۳۴	خلقا گنج فشانی کنی
۶	۴۹	خلفی کو به خلافت رسید

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۷۴	خنده غفلت به دهان در شکست	۸	۱۲۴	خمیر
۱	۶۶	خنده که راهی نبود	۱۳	۱۲۲	خنبره دودناک
۸	۵۳	خنده ناک	۱۱	۱۲۲	خنبره غم چراست
۳	۱۳۱	خندید و به خود برگریست	۵	۱۷۷	خنبره نیمه برآرد خروش
۹	۸۴	خنک آنان که به دریا درند	۵	۶۵	خنجر از آن نرگس فشان شده
۵	۱۱۱	خنک آن شب که جهان بی تو بود	۹	۲۱	خنجر او ساخته دندان نثار
۲	۱۶۸	خنک آن کس که سبک تر گذشت	۹	۲۱	خنجر دندانه دار
۱۴	۱۳	خنک شب آهنگ را	۴	۶۵	خنجرش
۱۰	۱۰۹	خنیگران	۸	۲۱	خنجرش
۴	۶	خنیگری شب نشاند	۳	۴۶	خنجر کشند
۷	۲۶	خواب	۱۱	۱۷۲	خنجر و در دست تیغ
۴	۵۴	خواب	۲	۵۹	خنده ای
۸	۶۷	خواب	۱۳	۲۲	خنده ای
۱۰	۷۵	خواب	۴	۱۷۸	خنده ای از راه فسوس است و بس
۹	۹۳	خواب	۲	۱۶۵	خنده باز
۵	۱۲۱	خواب	۶	۱۵۹	خنده بیاید گریست
۶	۱۲۸	خواب	۸	۱۵۹	خنده بسیار پسندیده نیست
۲	۱۶۹	خواب	۹	۵۴	شکر خنده بود
۳	۱۲۱	خوابت از و گوشه کن	۷	۱۴۱	خنده به تاراج داد
۱۰	۶۳	خواب تراز صبحگاه	۹	۶۲	خنده به دریوزه نوش آمده
۴	۵۳	خواب چو بردوختند	۷	۱۵۹	خنده به دندان نجای
۳	۶۳	خواب چو پروانه پرانداخته	۶	۶۰	خنده به شکر خوری
۴	۱۲۱	خواب در	۴	۶	خنده به غمخواری لب کشاند
۳	۱۱۶	خواب درو آمد و سر در کشید	۱۰	۱۹	خنده بیاراستند
۹	۵	خواب را	۴	۱۵۹	خنده بیوقت به
۵	۶۳	خواب رباینده دماغ از دماغ	۷	۶۶	خنده ترکان شکر
۵	۳۳	خوابش برد	۴	۱۵۹	خنده چو بیوقت گشاید گره
۲	۱۱۶	خوابش گرفت	۶	۱۵۹	خنده چو شمع چیست
۷	۱۴	خواب عنان تاب گشت	۱۰	۱۵۸	خنده چیست
۴	۱۱۶	خواب غنیمت شمرد	۵	۲۰	خنده خوش زان نزدی شکرش
۵	۵۴	خواب کنان نرگس بیدار او	۷	۱۵۹	خنده دندان نمای
۵	۱۱۶	خوابگاه	۵	۱۵۹	خنده زدن برق وار
۷	۱۵۱	خواب گران برگرفت	۱	۱۵۹	خنده ز روی سیاه
۷	۱۴	خواب گشت	۱۱	۳۲	خنده زنان از کمرش لعل ناب
۴	۱۵۱	خواب گفت	۲	۷۸	خنده زند چون نگرود روی تو
۵	۵۴	خوابگاهی بود سمزار او	۳	۱۵۹	خنده طوطی لب شکر شکست

ب	ص	
۱	۶	خواری بیشست
۱۴	۴۸	خواری رسد
۱۴	۹۱	خواری رسد
۷	۷۲	خواری که ز بد خواه برد
۶	۱۴۲	خواست
۶	۵۶	خواست پریدن چمن از چابکی
۶	۵۶	خواست چکیدن سمن از نازکی
۷	۸۳	خواست (۲)
۱۱	۱۴۰	خواستم
۱۵	۳۷	خواستم از پوست برون آمدن
۷	۸۳	خواستند
۷	۸۳	خواستند
۱۰	۱۹	خواسته
۱۱	۶۱	خواسته
۴	۵۶	خواسته
۱۸	۵۶	خواسته
۶	۱۶	خواسته از انبیا
۱۱	۶۱	خواسته های به دعا خواسته
۱۵	۳۶	خوان
۱۱	۵۶	خوان
۶	۶۶	خوان
۱	۷۱	خوان
۶	۱۱۴	خوان
۶	۴۱	خوان بود
۱۳	۳۶	خوان ترا این دو نواله سخن
۳	۳۵	خوان تو رسد لاغر است
۲	۱۲۸	خوان تهیست
۷	۱۶۹	خواند سماعش بکن
۱	۱۶۳	خواند به شکر
۱۰	۱۳۶	خواند فسونی و بران گل دمید
۱۵	۱۴۶	خواندن آن دیورای
۲	۳۹	خوانده اند
۸	۱۳۹	خوانده اند
۳	۱۴۷	خوانده ای
۱۶	۱۱	خوانده ایم
۸	۱۱	خوانده ایم

ب	ص	
۸	۱۵۷	خوابی دراست
۵	۱۲۷	خواجه
۱۳	۱۷	خواجه جان راه به تن می سپرد
۹	۸۳	خواجه دامن کشان
۴	۵۲	خواجه دل عهد مرا تازه کرد
۹	۱۴	خواجه ره بادیه را در گرفت
۵	۵۲	خواجه ریاضت پذیر
۱	۵۹	خواجه سبک عاشقی از سر گرفت
۱۱	۱۰۰	خواجه عقل و ملک جان شوی
۶	۱۴۲	خواجه غرامت تراست
۱۵	۱۳۱	خواجه غلامی رهی
۴	۱۴۴	خواجه که آن را برد
۶	۵۳	خواجه گریبان چراغی گرفت
۱۷	۱۱	خواجگی اوست غلامی به تو
۱۴	۱۳۱	خواجگی گل دهد
۷	۱۱۰	خواجگی نور یافت
۹	۱۲	خواجه مساح و مسیحش غلام
۹	۵۲	خواجه مع القصه که دریند ماست
۱۰	۶۱	خواجه یکی شب به تمنای جنس
۴	۵۱	خوار
۳	۱۲۶	خوار
۱۱	۴۴	خوار
۱	۱۲۹	خوار
۱۴	۱۴۸	خوار
۱۰	۱۵۷	خوار
۱۰	۴۲	خوار از سر خواران گرفت
۱۰	۴۲	خواران گرفت
۱۰	۱۶۸	خوارت از این بادیه بیرون کنند
۴	۸۹	خوارگان
۴	۱۴۳	خوارگی
۱	۱۵۸	خوارگی
۵	۹۰	خوار مدارش که اثرها کند
۱۶	۴۸	خوار نیست
۷	۱۰۹	خواره اید
۹	۱۷۴	خواره ایست
۸	۱۰۳	خواری است

ب	ص	
۸	۵۱	خود از عالمیان تافتم
۱۱	۱۱۶	خود اکنون فرست
۹	۳۷	خود این پایه بی هم‌ریست
۱۰	۱۷	خود باز ماند
۲	۳۷	خود بر تو پسندیده‌ام
۱۰	۳۷	خود بر خورم
۶	۱۳۸	خود بر خوری
۵	۲۱	خود بردرست
۳	۱۳۱	خود برگریست
۱۱	۱۱۶	خود بنه بیرون فرست
۷	۱۳۰	خود بی خبر
۹	۸۱	خود بین که چه بازی کنم
۱۳	۱۱۷	خود بین که کدام است راه
۳	۷۹	خود بین و بیندیش از آن
۸	۱۰۱	خود بینی است
۱۳	۱۲۶	خود پرست
۳	۱۵۵	خود تن تو زحمت راه تو بس
۲	۱۱۳	خود تو کفی خاک به جانی دهی
۱	۷۵	خود تو گرانجان تری از کوه قاف
۶	۷۵	خود چشی
۱۰	۱۴۰	خود چند بود
۵	۱۲۰	خود دار و قبول از خدای
۵	۱۶۵	خود دان و بس
۱۱	۱۷۳	خود دست برافشانده‌ایم
۷	۱۴۵	خود دست بشویی مگر
۴	۱۶۷	خود دگران را دهد
۱	۵۴	خود دم مزن
۱۳	۱۴۳	خود دورگیر
۱۰	۱۹	خود را به دعا خواسته
۱	۱۳۵	خود را به شکر گشته‌اند
۲	۱۳۵	خود را به گلی کش چو روز
۷	۱۱۴	خود را به لگد می‌زنی
۳	۱۶۳	خود را خود از دوستی
۱۱	۱۵۳	خود را نبی طره وار
۸	۵۶	خود رای که خود روی بود
۱۱	۳۰	خود روضه جان من است

ب	ص	
۸	۱۱۷	خوانده به جان ریزه اندیشناک
۱۰	۳۲	خوانده چو سیراب گریزاگریز
۹	۱۷۵	خوانده سخن را طرفی لور کند
۱۲	۹۶	خوانش چراست
۲	۱۶	خوانش گریخت
۶	۸۶	خوان حسل خانه زنبور گشت
۹	۴۲	خوانمش
۹	۲۲	خوانی که رطب خورده‌ای
۴	۱۴۷	خوانیم
۲	۸۶	خوانی نمکی ریختم
۱۰	۱۰۴	خوان و مگس کس نشد
۱	۷۹	خواه
۵	۸۳	خواه
۱	۱۴۹	خواه
۱۳	۱۵۶	خواه (۲)
۳	۱۳۸	خواه بنه مایه و خواهی بباز
۲	۱۶۰	خواهد تو چه دانی خموش
۱۵	۱۱۶	خواهد کاسان خورد
۱۴	۱۱	خواهد نواخت
۱۳	۷۸	خواهد و ده می‌دهد
۱	۷۹	خواهد همه شهر و سپاه
۱۲	۱۰۴	خواه که روزی ده اوست
۱۶	۱۱	خواهنده‌ایم
۳	۱۳۸	خواهی بباز
۱۲	۱۶۳	خواهی ز دل دیگران
۱۱	۹۷	خوب جوانی سخن آغاز کرد
۲	۷۱	خوب خطی عشق نبشت آمده
۱۴	۳۲	خوب سر آغاز تراز خرمی
۱	۱۰۱	خوبی آهوز خشن پوستیست
۱۱	۶۹	خوبی که در آن صدر بود
۱	۸۱	خود
۱۱	۱۴۲	خود
۱۱	۹۰	خود آباد کرد
۵	۹۵	خود آتش است
۱۰	۱۰۱	خود آزاد باش
۱	۱۲۱	خود آیند و اسیرت برند

ب	ص	
۱۲	۱۷۰	خود و هم ز خدا شرمسار
۵	۱۶۵	خود هم دم خود دان و بس
۱	۱۵۰	خود یاری حق کردن است
۱۱	۱۰۴	خور
۱۲	۱۳۷	خور
۶	۱۴۴	خور
۹	۱۵۸	خور
۱۱	۷۳	خور ازین مایه که سودش تراست
۱	۱۲۶	خوراست
۵	۱۳۸	خوراست
۳	۳	خوران
۹	۲۸	خور این زیر بم آهنگ داشت
۵	۱۰۳	خور پوست به درویش ده
۶	۱۰۶	خور تن قیمت جانیش هست
۱۲	۶۸	خورد
۱۲	۶۹	خورد
۱۳	۸۶	خورد
۶	۸۷	خورد
۱۰	۸۸	خورد
۹	۹۵	خورد
۵	۱۰۲	خورد
۳	۱۰۵	خورد
۱۵	۱۱۶	خورد (۲)
۵	۱۲۸	خورد
۱۲	۱۵۹	خورد
۷	۱۱	خورد
۳	۲۸	خورد
۷	۱۳۶	خورد
۸	۱۳۷	خورد
۴	۱۶۵	خورد بر سر من زینهار
۴	۱۱۵	خورد بسی زیستی
۱	۱۵۸	خورد به یکبارگی
۱۴	۱۶۳	خورد چرا باز گفت
۷	۱۱۵	خورد چه بازار داشت
۸	۱۹	خورد شرابی که حق آمیخته
۱۷	۱۴۰	خورد که داغش نماند

ب	ص	
۸	۵۶	خود روی بود
۹	۱۶۴	خود روی تو خیری چراست
۶	۱۶۴	خود زرد یافت
۷	۹۷	خود ز گیا بافتی
۱۱	۷۹	خود زین چراغ
۲	۹۷	خود ساز چو آتش کباب
۷	۱۲۸	خود ساز عدمخانه را
۴	۱۴۵	خود سایه توانی برید
۶	۲۳	خود سایه نورالهی
۲	۱۵۸	خود سرکش است
۱۰	۱۰۱	خود شادباش
۱۱	۱۴۱	خود شد که بدین در میچ
۱۳	۱۲۶	خود شکن آن روز مشو خودپرست
۸	۱۴۷	خود شکن آینه شکستن خطاست
۱۲	۱۳۳	خود غافلی
۳	۱۰۵	خودکس نخورد
۲	۹۷	خود کن چو آب
۱۲	۸۱	خود کنم
۹	۱۱۶	خود کنند
۱۲	۱۳۳	خود که ز خود غافلی
۷	۱۳۱	خود گشت و خدا را شناخت
۶	۱۶۵	خود محرم خود هم مدان
۲	۷۵	خود مدار
۶	۱۶۲	خود مرده تر
۱۴	۷۶	خود مستان تا بتوانی بده
۱۳	۸۱	خودم شرم باد
۲	۱۴۶	خود مکن این تیغ ترازو روان
۱	۱۵۰	خود منشی کار خلق کردن است
۷	۱۱۴	خود می زنی
۱۱	۱۷۴	خود نپرستی و خدا را شوی
۷	۹۴	خود نشود پیر درین بند بود
۸	۱۲۵	خود نکنی هیچ به عیبش نگاه
۱۰	۱۱۸	خود نگر ای ساده مرد
۱۶	۸۱	خود و خون کسان ریختن
۲	۹۰	خود و خون کسان ریختن
۱۵	۸۲	خود و راحت یاران طلب

ب	ص	
۱	۱۳۷	خورشید شکن چون کسوف
۴	۱۳۷	خورشید فرو آوری
۳	۶۹	خورشید فسرده از دم
۶	۳۳	خورشید کش
۵	۱۱۸	خورشید کشی زیر پای
۱	۷۸	خورشید که بر آتش است
۸	۷۹	خورشید که زردشتی است
۹	۱۴۵	خورشید که صابون تست
۱۲	۱۳	خورشید که محتاج اوست
۵	۱۴۳	خورشید گرد
۱	۱۳۷	خورشید میاور و قوف
۳	۶۸	خورشید نمازی کنان
۲	۱۲۹	خورشید نمکدان اوست
۶	۴۴	خورشید و تک از ماه برد
۲	۵	خورشید و ماه
۹	۱۵۳	خورشید و ماه
۱۱	۹۵	خورشید و مسیحا یکیست
۱۲	۱۴۰	خورم
۱۰	۳۷	خورم
۴	۳۴	خورگی مطرب و ساقیت هست
۱۰	۲۲	خورند
۱۰	۲۱	خورند
۲	۱۳۶	خورند
۶	۹۶	خور و آن پوش چو شیر و پلنگ
۶	۱۱۵	خورو بسیاری راحت نگر
۱	۱۱۹	خور و بنگر ز کدامین گلی
۶	۱۱۵	خور و بیش جراحت نگر
۲	۱۷۸	خورو خار نشین والسلام
۱	۱۳۷	خور و خورشید شکن چون کسوف
۹	۱۱۴	خور و خوش خسب و خوش آرام گیر
۱۰	۱۵۹	خور و خوش می نشین
۳	۱۰۶	خور و کم گوی و کم آزار باش
۳	۹۷	خور و نان بخیلان مخور
۵	۱۲۷	خوری
۶	۶۰	خوری
۶	۱۳۸	خوری

ب	ص	
۹	۱۲۲	خورد مار سرانجام کار
۶	۷۲	خوردن آن گندم نامردمش
۹	۷۲	خوردن او ساز کرد
۱	۷۲	خوردن به یکی جو برو
۲	۱۵۸	خوردن خود سرکش است
۱۰	۱۰۱	خوردن خود شاد باش
۱۰	۲۲	خوردند (۲)
۱۲	۲۵	خوردند
۱	۸۶	خورده ام
۱	۴۰	خورده اند
۹	۲۲	خورده ای
۹	۱۰۵	خورده ای
۷	۱۶۴	خورده ای
۴	۹۹	خورده ایم
۶	۷۹	خورده گیر
۱۴	۱۵۳	خوردی گنه زهر چیست
۸	۱۵۷	خوردی و خواب در است
۶	۷۸	خورسندی
۲	۱۶۷	خورش از کاسه دل خوش بود
۶	۱۰۳	خورش بود ترا پیش ازین
۴	۱۱۵	خورش بیش کسی زیستی
۱	۱۰۲	خورشید بر آهو گرفت
۴	۶۸	خورشید بست
۱	۱۶۴	خورشید بود
۲	۶۱	خورشید به گل می گرفت
۱۰	۹	خورشید پرستان بدوز
۳	۶۰	خورشید جگر سوزتر
۲	۸۳	خورشید جوانمرد باش
۸	۱۴۵	خورشید جوی
۴	۶۹	خورشید داد
۱	۱۴۵	خورشید دور
۶	۵۸	خورشید را
۱۳	۲۲	خورشید رخت خنده ای
۲	۶۸	خورشید ز مژگان من
۱۰	۱۷۵	خورشید ز نخ می زنند
۱۵	۸۲	خورشید سواران طلب

ب	ص	
۱۲	۱۳۳	خوشدلی
۵	۲۰	خوش زان نزدی شکرش
۱	۱۵۳	خوش زند
۲	۱۵۳	خوش زن و جانی بگیر
۸	۹۳	خوش عمر به شبخوش رسید
۹	۱۲۷	خوش که مرا جابخوش است
۱	۲۸	خوشگوار
۱۰	۱۵۹	خوش می نشین
۱۱	۱۵۹	خوش ناله دلشور هست
۹	۶۷	خوش نبود
۱۰	۱۰۹	خوش نبود با نظر مهتران
۳	۱۷۰	خوش نبود جز به چنان باده‌ای
۹	۲۱	خوش نبود خنجر دنداندار
۴	۱۲۱	خوش نبود دیده به خوناب در
۱۴	۸۲	خوشنود بود کردگار
۴	۱۴۳	خوشنود به یکبارگی
۱۴	۸۲	خوشنودی دلها گذار
۴	۸۷	خوشه‌ای
۴	۱۵۰	خوشه‌ای
۷	۶۵	خوشه پروین شده
۶	۲۸	خوشه رفت
۷	۱۵	خوشه کز و سنبل تر ساخته
۷	۸۸	خوشه گشاید درست
۵	۱۶۰	خوشی
۸	۱۶۴	خوشی
۱	۱۵۸	خومبر از خورد به یکبارگی
۱	۱۰	خون
۲	۳۰	خون
۸	۴۶	خون
۴	۱۲۹	خون
۷	۱۶۵	خون
۱۰	۵۳	خون آمدم
۴	۱۲۱	خوناب در
۱۳	۱۷۰	خوناب زن
۷	۹۳	خوناب شده خون گری
۵	۲۱	خونابه شست

ب	ص	
۱۲	۱۵۷	خوری آراهنی
۲	۱۰۵	خوری اینجا که ترا داده‌اند
۹	۹۶	خوری چون خر عیسی گیا
۲	۱۷۹	خور چه خوری دودها
۲	۱۷۹	خوری دودها
۴	۳۴	خوری به دولت باقیت هست
۵	۱۵۸	خوری کم شود
۵	۱۳۸	خورست
۸	۵۹	خوش
۵	۹۷	خوش
۹	۱۱۴	خوش آرام گیر
۱۰	۵۸	خوش آوازتر
۹	۴۷	خوش است
۱۰	۸۴	خوش است
۱	۷۸	خوش است
۵	۹۵	خوش است
۹	۱۲۷	خوش است (۲)
۸	۱۴۹	خوش است
۲۱	۱۵۷	خوش است
۱۰	۱۶۱	خوش است
۴	۸۵	خوشا غافل
۹	۷۴	خوش بود
۱۰	۱۶۵	خوش بود
۲	۱۶۷	خوش بود
۳	۹۴	خوشر از آسودگی آسودگی
۱۳	۶۹	خوشر از آن شمع نیفروخته ست
۲	۱۳۲	خوشر از این حجره دری بازکن
۹	۴۱	خوشر از این حجره سرا پیش هست
۵	۱۱۷	خوشر است (۲)
۶	۱۵۱	خوشر شود
۷	۱۶۷	خوش چون مه ناکاسته
۹	۱۱۴	خوش خسب و خوش آرام گیر
۱۲	۷۷	خوشخواب تست
۵	۷۹	خوشخواب در
۹	۱۱۴	خوش خور و خوش خسب و خوش آرام گیر
۵	۷۸	خوش خور که ز کس کم نه‌ای

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۱	خویش (۲)	۱۰	۱۲۲	خون از شما
۵	۲۸	خویش	۸	۱۳۰	خون بسته چون گردون کمر
۱	۱۱۱	خویش (۲)	۱۲	۱۵۷	خون بشکنتی
۹	۱۲۵	خویش	۶	۱۱۴	خون پدر دیده درین هفتخوان
۱۱	۱۲۵	خویش (۲)	۶	۵۷	خون تذرو
۱۲	۱۲۶	خویش (۲)	۹	۱۴۵	خون تست
۹	۱۳۰	خویش (۲)	۱۲	۱۳۱	خون توست
۱۰	۱۳۲	خویش	۱۰	۱۲۷	خون تو در گردن کالای تست
۹	۱۴۴	خویش (۲)	۲	۴۷	خون جگر با سخن آمیختم
۱۵	۱۴۵	خویش	۱۱	۱۵۷	خون جگری دان به شرابی شده
۱۷	۱۶۳	خویش (۲)	۳	۶	خون جهان در جگر گل گرفت
۱۴	۱۶۴	خویش (۲)	۹	۱۷۴	خونخواره ایست
۱۳	۱۶۹	خویش (۲)	۱	۸۶	خون خورده ام
۹	۱۷۶	خویش (۲)	۹	۱۵۷	خون در مزن
۲	۴۱	خویشان شوند	۱۴	۱۳۶	خون در آدمیست
۱۱	۷۷	خویش بینی مگر	۶	۵	خون دل خاک ز بحران باد
۱	۱۰۰	خویش بدو کن رها	۶	۶۸	خونریز شد
۱	۱۶۰	خویش بدو واگذار	۱۱	۱۴۶	خونریز گفت
۵	۶۷	خویش بود	۱	۱۰	خون ریزیش
۱۸	۱۱	خویش به جاننش رسان	۷	۵۷	خون زاغ
۹	۵۳	خویش به جانم سپرد	۴	۱۵۸	خون ز یادش سیه اندام کرد
۱۲	۱۳۱	خویش به خون تو بست	۱۵	۱۶۶	خون شد چو دهن باز کرد
۷	۱۰۲	خویش به دندان گرفت	۵	۱۲۹	خون شود
۹	۱۴۳	خویش بین	۳	۱۶۵	خون شود
۲	۱۰۰	خویش به حمایت برد	۱	۶۲	خون عسس ریخته
۱۰	۱۱۵	خویش کند	۷	۹۱	خونی کجاست
۱	۵۴	خویشتن	۱	۸۶	خون کرده ام
۹	۱۵۶	خویشتن	۱۶	۸۱	خون کسان ریختن
۱۴	۱۲۶	خویشتن آرای مشو چون بهار	۲	۹۰	خون کسان ریختن
۳	۹۸	خویشتن از جمله پیران شمار	۸	۹۱	خون کند
۸	۱۳۳	خویشتن از چاه نگه داشتن	۷	۹۳	خون گری
۹	۱۶۷	خویشتن از دوستیش واگذار	۲	۶۹	خون گریست
۲	۷۳	خویشتن افکنده این دام کرد	۴	۱۶۹	خون نهند
۸	۷۵	خویشتن اقرار کن	۷	۶۵	خوی به رنج چون گل و نسرین شده
۴	۱۲۰	خویش دار	۶	۱۵۱	خوی تو خوشتر شود
۲	۴۰	خویش داشت	۳	۹۶	خوی دورنگ

ب	ص	
۱۰	۱۴۱	خیز که درویش به پای است خیز
۱۳	۳۰	خیزم چون بادو نشینم چو خاک
۷	۹۳	خیز نظامی ز حد افزون گری
۶	۱۲۱	خیز نظامی که ملک برنشست
۸	۱۱۰	خیز نظامی که نه برسته ای
۶	۱۱۶	خیز نظامی نه گه خفتن است
۸	۱۲۹	خیز و بده دوزخ و بستان بهشت
۶	۱۲۷	خیز و بساط فلکی در نورد
۱۵	۱۴۶	خیز و بشو تاش بیاری به جای
۸	۲۶	خیز و بفرمای سرافیل را
۷	۲۹	خیز و به از چرخ مداری بکن
۱۱	۹۸	خیز و در دین زن اگر می زنی
۱۲	۱۳۱	خیز و رها کن کمر گل ز دست
۲	۲۵	خیز و شب منتظران روز کن
۱۰	۱۵۹	خیز و غمی می خور و خوش می نشین
۵	۱۰۳	خیز و کبابی به دل خویش ده
۱۳	۹۷	خیز و مزن بر سپر خاک تیغ
۱۱	۱۰۶	خیز و مکن پرده دری صبح وار
۱	۱۳۲	خیز و وداعی بکن ایام را
۴	۱۱۱	خیزی ازین کارگاه
۶	۲۷	خیل تواند
۱۳	۱۰	خیل و سرخیر بود
۶	۵۵	خیمه به ثریا زده
۶	۵۵	خیمه به صحرا زده
۴	۱۶	خیمه به صحرا زده

ب	ص	
۱۴	۱۴۰	خویش داشت
۲	۱۳۶	خویش دو شربت خورند
۱۱	۱۴۷	خویش دید
۱۶	۱۵۱	خویش کش
۱۲	۹	خویش گواهی دهند
۱۴	۱۴۷	خویش نهان کس نکرد
۵	۷۵	خویشی تو و صورت پرست
۱	۱۱۵	خویشی هنوز
۵	۹۶	خوی مخالف بسیج
۵	۳۹	خیال
۱۱	۹	خیال
۱۷	۱۳۶	خیالات او
۱۱	۶۹	خیالات شب قدر بود
۸	۱۴۴	خیالات شو
۲	۱۸	خیالات فرونایدش
۱۱	۱۸	خیالش نبود
۱	۱۸	خیالش نیافت
۹	۴۵	خیال من است
۱۳	۱۰	خیر بود
۲	۱۶۰	خیر تو خواهد تو چه دانی خموش
۲	۱۵۸	خیره خوری قاعده آتش است
۱۱	۱۳۱	خیره سری ساختن
۳	۱۴۷	خیره کشم خوانده ای
۱۱	۱۴۶	خیره کش و ظالم و خونریز گفت
۴	۵۶	خیری تهی از تیر خار
۹	۱۶۴	خیری چراست
۱۲	۵۴	خیری منشور مرکب شده
۷	۶۲	خیز
۵	۱۲۷	خیز
۲	۱۳۰	خیز
۱۰	۱۴۱	خیز
۳	۱۵۱	خیز
۶	۱۶۹	خیز
۷	۱۵۲	خیز باش
۱۵	۳۸	خیز تر
۸	۱۱۶	خیز، که بر پای نکوتر عدم

ب	ص		ب	ص	
۱۳	۱۴۷	دادگری گشت رعیت نواز	۸	۵	داد (۲)
۱۶	۷۸	دادگری مصلحت اندیشی است	۱۲	۷	داد (۲)
۱۰	۸۱	داد مرا کردگار	۲	۱۲	داد (۲)
۱۲	۹۱	داد من ای شهریار	۶	۳۵	داد
۶	۱۷۹	دادمی	۲	۴۳	داد (۲)
۴	۱۳۹	دادن زرگر همه جان دادنست	۴	۴۷	داد (۲)
۴	۱۳۹	داد نست	۴	۶۹	داد (۲)
۱۳	۹۱	داد نمی بینمت	۱۱	۶۷	داج بود
۱۰	۸۹	داد نیست	۱۰	۷۳	داد
۳	۱۶۹	داد نیست	۱۲	۸۰	داد (۲)
۴	۱۳۸	داد و ستدست این جهان	۱۶	۱۰۴	داد
۴	۱۰	داده (۲)	۱۲	۱۳۶	داد (۲)
۲	۱۰۵	داده‌اند	۷	۱۴۱	داد
۸	۷۸	داده‌اند (۲)	۹	۱۷۰	داد (۲)
۹	۱۱۵	داده‌اند	۱	۱۶۱	داد بدادی شود
۱۳	۱۵۹	داده‌اند	۶	۱۳۶	داد بدو کین می جان پرورست
۹	۱۱۵	داده‌اند	۱۳	۱۴۰	داد به آهستگی
۴	۸۴	داده‌ایم	۵	۴۹	داد به ترتیب ادب ریزشی
۲	۵۵	داده به صبح از کف موسی نشان	۱۱	۱۳۶	داد به دشمن ز پی قهراو
۷	۵۱	داده بسطغان دل	۶	۲۱	داد بشکرانه کم آن گرفت
۵	۵۸	داده شاخ	۷	۱۶۰	داد بضاعت به امینان خاک
۱۴	۱۳	داده فراخی نفس تنگ را	۱۰	۸۲	داد بگسترد و ستم در نبشت
۸	۵۴	داده و نیفه بخار	۷	۹۲	داد پسندی گرفت
۱	۱۶۱	داد می شود	۲	۸۰	دادت دهد
۵	۲	دار	۹	۵	دادتن آب را
۹	۲۱	دار	۱	۳۴	داد جوانی و ملک
۱	۲۸	دار	۴	۱۱۹	داد جهانی که هست
۱	۳۹	دار	۵	۹۳	داد در این دور برانداختست
۷	۶۰	دار	۶	۱۷۹	داد سخن دادمی
۷	۷۰	دار	۱۴	۵۳	داد سواریم را
۲	۷۵	دار	۱۳	۱۴۰	داد شبی چند را
۸	۸۹	دار	۱۳	۱۴۰	داد طرب داد شبی چند را
۱۲	۹۲	دار (۲)	۱۱	۹۰	داد کرد
۳	۹۳	دار (۲)	۱۵	۷۸	دادگران کار چنین کرده‌اند
۱۱	۱۰۶	دار	۱۰	۷۵	دادگری دید برای صواب
۸	۱۰۶	دار	۱۰	۹۰	دادگری شرط جهاننداری است

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۶۶	داشت (۲)	۱۱	۱۱۹	دار
۲	۶۶	داشت (۲)	۱۵	۱۲۰	دار (۲)
۴	۶۷	داشت (۲)	۴	۱۲۰	دار (۲)
۵	۸۴	داشت (۲)	۱۰	۱۲۵	دار
۷	۱۱۵	داشت (۲)	۳	۱۵۴	دار
۱۴	۱۴۰	داشت (۲)	۴	۱۶۳	دار
۴	۱۴۰	داشت (۲)	۴	۱۶۶	دار (۲)
۱	۱۵۷	داشت تنگ	۳	۱۵۴	دار
۱۰	۹۱	داشتست (۲)	۱۱	۷۷	دار از پی آن شهر سحر
۱۰	۲۸	داشت سلیمان ادب خود نگاه	۷	۱۳۷	دارد بازوت را
۱	۱۰۲	داشت که چون پوگرفت	۵	۲۳	دارد جهان
۳	۶۷	داشتم (۲)	۷	۱۴۰	دارد در این پرده راز
۱۰	۶۸	داشتم (۲)	۱۱	۷	دارد سکون
۸	۱۳۳	داشتن (۲)	۵	۱۱	دارد که ما (۲)
۱۲	۸۴	داشتن	۸	۹۹	دارد و بالای تست
۱۲	۸۶	داشتن	۶	۸۲	دارم بدست
۸	۱۷	داشتند	۹	۱۴۷	دارم بکش
۲	۱۰۷	داشتند (۲)	۵	۱۲۰	دار و قبول از خدای
۱	۱۵	داشتند (۲)	۹	۱۴۷	دارهش
۷	۱۱۱	داشت وجود از عدم	۹	۱۱۸	دارهش
۴	۶۴	داشته	۵	۹۶	داری از این خوی مخالف بسیج
۷	۲۱	داشته دندان گذاشت	۲	۱۴	داری بنظامی رسید
۱۰	۱۶۲	داشتی	۲	۴۹	داری ترند
۸	۱۰۵	داشتی	۱۱	۱۶۹	داری ز همه دورباش
۲	۱۱۸	داشتی (۲)	۴	۱۴	داریش کرد
۱۳	۱۱۵	داشتی (۲)	۳	۲۶	داری علم آنجا چراست
۱۳	۱۴۲	داشتیست	۱۳	۱۰	داریم و سگی داغدار
۸	۱۲۱	داشتیست	۹	۱۶۳	داری و غم دل هزار
۹	۸۷	داشتیم	۲	۱۵	داشت (۲)
۹	۷۱	داغ	۱۱	۱۶	داشت (۲)
۴	۴۸	داغ	۴	۱۷	داشت (۲)
۱	۱۱	داغ توایم	۹	۲۸	داشت (۲)
۹	۱۱۷	داغ تو بودی و من	۲	۴۰	داشت (۲)
۱۳	۱۰	داغ تو داریم و سگ داغدار	۸	۴۴	داشت (۲)
۲	۹۶	داغ جهولی و ظلومی تراست	۴	۶۰	داشت (۲)
۱۳	۱۰	داغدار	۱۳	۶۴	داشت (۲)

ب	ص		ب	ص	
۹	۸۳	دامن کشان	۱۷	۱۴۰	داغش نماند
۱	۶۳	دامن کشان	۴	۶۱	داغ من
۹	۲۳	دامن کشان	۵	۳	داغ نه ناصیه داران پاک
۵	۱۶۰	دامن کشی	۱۴	۶۹	داغی رسی
۷	۵۴	دامن گل زیر پای	۳	۱۲	دال
۷	۵۳	دامنم از خار غم آسوده کرد	۱۲	۱۷۱	دامادیم
۱۲	۱۲۰	دامن من دور باد	۹	۱۷۲	دامادی من بایدش
۳	۵۰	دامن من گشته گریبان من	۱۰	۷۲	دام تو آن دانه گندم شده
۷	۸۷	دام نه دانه فشانی مکن	۲	۱۰۶	دام تواند
۱۱	۱۴۲	دام و دد	۶	۷۱	دام چنین دانه
۱۰	۱۶۴	دان	۱	۱۳۲	دام را
۱۰	۱۶۵	دان (۲)	۹	۱۰	دام غم آزادکن
۷	۱۵۰	دانا که پی جان بود	۸	۱۲۰	دام کرد
۳	۴۳	داناترند	۲	۷۳	دام کرد
۴	۳۲	داناتری	۹	۱۲۰	دام کرد
۱	۱۶۰	دانای توشد روزگار	۵	۱۶۰	دام کشی کرد نه دامن کشی
۶	۱۵۶	دانایی است	۹	۱۷۴	دام که خوانخواه ایست
۱۱	۱۵۷	دان بشرابی شده	۲	۱۳۳	دامگاه
۱۰	۱۷۴	دان تراست	۸	۱۴	دامگاه
۵	۱۴۴	دان جگر آمیخته	۲	۷۷	دامن آلوده را
۷	۱۲۵	داند چه زیانها دراوست	۶	۷۵	دامن از این بی نمکی درکشی
۱۰	۴۷	داند دل را شناس	۱۳	۱۲۲	دامن از این خبره دودناک
۳	۱۰۴	داند که چو شیر آمدم	۱۸	۱۵۶	دامن افلاس گیر
۲	۸۴	داند که در این خاک چیست	۶	۵۳	دامن باغی گرفت
۶	۱۷۷	دانش خاموش باش	۱	۷۷	دامنت
۲	۱۳۵	دانش فروز	۲	۲۹	دامن خودتر شده چشمه یافت
۱۲	۱۵۵	دانا که غم جان بود	۱۴	۱۴۳	دامن خود دورگیر
۹	۴۲	دانمش	۵	۱۱۸	دامن خورشیدکشی زیر پای
۵	۱۶۵	دان و بس	۶	۱۶۹	دامن دین گیر و درایمان گریز
۶	۷۱	دانه	۷	۱۴۲	دامن دین گیر و فراگوشه رو
۶	۹۹	دانه	۹	۸۵	دامن سنبل کند
۴	۸۷	دانه او خوشه ای	۱	۹۱	دامن سنجر گرفت
۴	۷	دانه ایست	۲	۱۷	دامنش
۴	۲۹	دانه بود	۱۰	۲۳	دامنش
۶	۸۸	دانه به انبازی شیطان مکار	۱۰	۱۳۰	دامنش
۸	۱۲۰	دانه تسبیح مرا دام کرد	۱	۱۳۲	دامن فکن این دام را

ب	ص	
۲	۳۲	دایره بهرام شاه
۶	۱۷۱	دایره بیرون ترست
۱۰	۷۷	دایره بیرون ترست
۵	۱۳۳	دایره بیرون شوی
۶	۵۴	دایره خط سپهرش مقام
۴	۱۳۳	دایره در خط میاش (۲)
۳	۱۲	دایره دولت و خط کمال
۱	۳۱	دایره دهر بند
۱۰	۱۵۳	دایره دیر اوفتی
۱۲	۶۵	دایره سرمست ماند
۸	۷۴	دایره کردار میان بسته باش
۱۲	۸۸	دایره لاجورد
۱۲	۱۴۳	دایره لاجورد
۹	۲۷	دای نخستین بود
۱	۱۶۰	دایه دانای تو شد روزگار
۴	۴۶	دایه دست
۹	۱۰۵	دایه که پروده‌ای
۱	۳۷	دبده بندگیت می‌زنم
۵	۱۳۲	دبه در پای فیل
۱۰	۱۵۵	دبیر
۸	۱۷۸	دبیر
۴	۱۷۶	دجله بود قطره از چشم کور
۱	۱۷۲	دختر خود نامزد بنده کن
۱۲	۸۰	دختری این مرغ بدان مرغ داد
۹	۹۱	دخل ولایت برند
۴	۱۴۸	دخل وی از خرج تو افزون تراست
۱۱	۹۶	دخمه زندانیان
۱۱	۱۴۲	دد
۳	۳۱	در (۲)
۱	۱۲۴	در (۲)
۱۴	۵۰	در (۲)
۴	۱۲۱	در
۵	۷۹	در (۲)
۹	۱۶۱	در (۲)
۱۱	۱۰۴	در
۹	۳۲	در

ب	ص	
۵	۷۷	دانه توحید اوست
۴	۷۲	دانه چو کیمخت ماه
۴	۷۱	دانه چین
۲	۶۰	دانه خال سیاه
۱	۹۷	دانه دل چو جو و گندم مسای
۵	۷۱	دانه ز راه کرم
۲	۸۸	دانه ز من پرورش از کردگار
۱۰	۸۷	دانه سوز
۷	۸۸	دانه شایسته نباید نخست
۲	۷۳	دانه طمع خام کرد
۴	۸۷	دانه فشان گشته به هر گوشه‌ای
۷	۸۷	دانه فشانی مکن
۱۲	۴	دانه کرد
۴	۸۸	دانه کفایت مرا
۴	۹	دانه کن این عقد شب افروز
۵	۸۷	دانه که دهقان گشاد
۱	۲۸	دانه که شد هیضه‌دار
۴	۱۵۰	دانه که طرح است فراگوشه‌ای
۱۳	۸۶	دانه که می‌پرورد
۱۰	۷۲	دانه گندم شده
۴	۱۵۰	دانه مخوانش چو شود خوشه‌ای
۵	۸۸	دانه یکی هفتصدم می‌دهد
۸	۴۱	دانی است
۲	۱۶۰	دانی خموش
۱	۳۴	دانی و ملک
۳	۶۶	داودساز
۱۰	۵۸	داود خوش آوازتر
۹	۲۸	داود نفس تنگ داشت
۵	۵۷	داودی از آن برکشید
۱۵	۳۱	داودی او کرده چُست
۱۶	۱۶۳	داوری
۷	۷۹	داوری
۴	۱۱	داوریم
۱۳	۹۱	داوری و داد نمی‌بینمت
۱	۹۹	دایره بدکار نیست
۱۳	۲۶	دایر بنمای به انگشت دست

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۶۸	در آن کش که ترا پنبه کرد	۱	۶۸	در
۸	۵۴	در آن مرغزار	۱۱	۷۶	در
۷	۸۰	در آن ناحیت صیدیاب	۵	۱۰۶	در (۲)
۶	۶۶	در آن نامه تحیت رسان	۱۶	۱۴۷	در
۸	۵۰	در آن نقب زیانم گرفت	۱	۹۸	در آتش فکن
۱۲	۱۹	در آورد بدین کارگاه	۵	۲۶	در آر
۹	۱۲۸	در آورده ای	۲	۱۷۱	در آر
۶	۳۶	در آورده زغزنی علم	۱۰	۱۷۱	در آسایش گرمابه کرد
۳	۴۹	در آویز به فتراک دل	۳	۱۴۶	در آغوش یافت
۳	۱۶۷	در آهستگی ست	۳	۴۸	در آکنده زگل گوش تو
۹	۲۰	در آهنگ بود	۱	۶۸	در آمد ز در
۲	۶۶	در آهنگ داشت	۱۴	۱۵۵	در آمد ز دست
۱۳	۱۵۳	در آیی	۹	۶	در آمد که طلب کردم
۶	۱۷۳	در آینه بود	۱۱	۵۰	در آمد که نظامی در آیی
۶	۵۷	در آج به خون تذرو	۱۰	۸۶	در آمیختم
۱۱	۱۲۸	در آج	۵	۷۸	در آمیخته
۳	۱۴۲	در آج	۴	۲۴	در آن آفتاب
۲	۱۰	در آجوری	۷	۱۶۰	در آن بادیه یک باد پاک
۶	۶	در آج است دست	۷	۸۲	در آن باره چنان گرم گشت
۹	۸۱	در آجی کنم	۷	۱۷	در آن بارگاه
۱۳	۱۴۴	در آجی مکش	۱۰	۱۴۰	در آن بند بود
۷	۱۱۳	در آجی مکن	۱۴	۱۲۰	در آن پرده بود
۳	۳۰	در آست	۴	۶۳	در آن پرده چست
۱	۷۶	در افتاده به من چوید	۲	۶۶	در آن پرده نوا تنگ داشت
۴	۱۲۶	در افتاده دید	۵	۱۹	در آن پرده نظرگاه یافت
۱۳	۱۵۳	در افتد پای	۴	۱۵۱	در آن خواب گفت
۱۰	۹۷	در افزودکار	۱۲	۶۵	در آن دایره سرمست ماند
۶	۱۵۷	در افکن به آب	۳	۱۵۷	در آن دیده اند
۱۱	۱۲۷	در افکن که عذابت دهد	۱۰	۱۷	در آن راز ماند
۳	۳۳	در انداختست	۱۲	۶۸	در آن زن که ز تو نوش خورد
۶	۳۱	در انداختم	۲	۸۷	در آن ساده داشت
۲	۷۶	در انداختم	۷	۳۶	در آن سکه سخن چون ز رست
۲	۲۷	در انداختن	۶	۶۶	در آن سجده تحیات خوان
۱	۴۵	در انداختند	۷	۱۱۹	در آن شد که عدم هیچ نیست
۷	۱۸	در انداخته دست وصال	۱۱	۶۹	در آن صدر بود
۵	۷۱	در انداخته و حيله هم	۷	۱۰۲	در آن غم دلش از جان گرفت

ب	ص	
۲	۳۸	در این خطه شمشیر بند
۱۱	۱۲۲	در این خنبره غم چراست
۱۲	۸۸	در این دایره لاجورد
۵	۹۳	در این دور برانداختست
۱۱	۳۶	در این ره زده آبادتر
۸	۳۹	در این ده زده آبادتر
۳	۱۰۵	در این راه بسی جهد کرد
۵	۱۱۶	در این راه کند خوابگاه
۶	۱۰۲	در این ره که میانجی قضااست
۱۲	۴۴	در این شیوه مصیب آدم
۱	۱۱۷	در این طاعتند
۱۳	۱۶۵	در این طشت زبان را نگاه
۱۰	۹۱	در این ظلم نظر داشتست
۴	۱۰۶	در این کارگاه
۱۰	۹۷	در این کاروبار
۱۵	۳۸	در این کهنه نوخیزتر
۹	۱۴۸	در این گوهر است
۱	۱۱۳	در این لافگاه
۱۱	۱۱۵	در این محضرند
۱۰	۸۷	در این مزرعه دانه سوز
۴	۱۲۵	در این مطبخ است
۶	۳۷	در این منزلشان مانده ام
۱	۹۹	در این نقطه پرگار نیست
۳	۱۵۶	در این هم‌رهان
۱۳	۳۷	در این یک دوماه
۱۰	۱۲۶	در ایوان اوست
۳	۲۴	در ایوان تو کرسی نهیست
۱	۷۰	در باز کرد
۱۲	۷۲	دریان مباش
۲	۱۳۸	در بحر قیامت برند
۷	۱۴۷	در بدو نیک آئینه دار توام
۲	۴۹	در بردردند
۱۰	۵	در بر عالم فکند
۲	۱۲۴	در بسته چو بحرانیان
۶	۱۷۰	در بگشایند باز
۱۶	۱۵۵	درین چاهیش بیاید نهفت

ب	ص	
۹	۱۴	در انداخته یعنی فلک
۵	۲۹	در انداختی
۱۰	۱۷۲	در اندازد در گوهرم
۱۰	۷۱	در اندام نی
۲	۱۵۳	در انداز و جهانی بگیر
۱۲	۸۹	در اندیش ز چرخ بلند
۹	۳۴	در او جای تست
۴	۷	در او دانه ایست
۹	۱۴۶	در او درج شد بامداد
۳	۷	در او دعوی خاکی کند
۱۲	۱۰۴	در او رو که ازینان به اوست
۱۱	۳۲	در او زد که بدو پنجه کرد
۵	۴	در او زندگی است
۷	۱۲۵	در اوست
۱۲	۱۷۴	در اوست
۹	۶۹	در او گوهر بینایی است
۱۰	۳۷	در او می‌پریم
۷	۱۵۸	در او نشکنی
۱۱	۵۰	در ای
۲	۱۵۶	در ایشان یکی
۶	۱۶۹	در ایمان گریز
۷	۱۲۹	در این بادیه با طبع ساخت
۹	۱۳۴	در این پایه هنریشه نیست
۱۴	۷۶	در این پرده ستانی بده
۱۲	۶۹	در این پرده زنگار خورد
۴	۴۴	در این پرده نشانت دهند
۶	۱۰۶	در این پرده نشانش هست
۵	۱۰۷	در این پرده هست
۱۰	۷۳	در این حجره ششدر نهاد
۱۰	۴۹	در این حلقه زبان ساختم
۱۴	۳۷	در این حلقه که پیوسته‌اند
۱۳	۸۴	در این حلقه فرومانده است
۱۰	۱۲۲	در این خاک برون از شما
۱	۱۳۳	در این خاک چه حاصل کنی
۶	۹۳	در این خاک معلق نماند
۶	۲۷	در این خانه طفیل تواند

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۴۵	در جگر عمر تو آبی نماند	۶	۲۶	دریند کمر بند باش
۶	۵	در جگر لعل جگرگون نهاد	۱	۱۷۴	دریند ما
۱۱	۸۹	در جوی تست	۹	۵۲	دریند ماست
۶	۱۲۶	در چراغ	۳	۱۷۶	دُر بود
۱۴	۱۲۵	در چراغ	۴	۱۷۷	دُر بود
۲	۱۲۲	در چرخ برین می زند	۱۰	۱۲۶	دریه سپیدی نه چو دندان اوست
۱۲	۳۰	در چشم نظامی کشم	۱۲	۱۶۷	در پیدادگران بازگرد
۷	۱۷۷	در چمن باغ چو گلبن شکفت	۶	۵۷	در پای سرو
۲	۲۸	در چمنش بوی توست	۵	۱۳۲	در پای پیل
۳	۱۳۳	در چومیم	۱۰	۱۱۸	در پدر خود نگر ای ساده مرد
۱۰	۱۵۴	درچه باک	۲	۱۰۰	در پرخوشت به حمایت برد
۷	۱۰۰	در حرم دل نهاد	۱	۶۴	در پرده بیگانگان
۵	۱۴	در حرم کاینات	۲	۱۰۷	در پرده نهان داشتند
۵	۱۰۰	در حرم کبریا	۵	۹۳	در پر سیمرخ وطن ساختست
۱۴	۳۴	در حکم تو باشد سرش	۱	۱۲۶	در پر طاووس که زر پیکرست
۵	۹۱	در خانم نهاد	۱۴	۹۸	در پس این پرده زنگار گون
۴	۹۶	درخت از قیاس	۵	۱۱۹	در پی است
۴	۹۵	درخت جوان	۸	۶۸	در پی جانم سحر از جوی جست
۷	۱۱۴	در خرمن خودمی زنی	۸	۳۰	درت
۲	۱۰۱	در خشن آرام گیر	۳	۳۸	درث افشاندنم
۴	۱۳۳	در خط مباح	۸	۴	درتق نور بود
۱۲	۸۲	در خطه صاحبدلی	۵	۹۴	در ترکناز
۲	۶۴	در خم آن حلقه دل مشتری	۷	۱۸	در تعظیم سرای جلال
۱۳	۴۱	در خم آن حلقه که چُستش کند	۶	۱۲۹	در تف این بادیه دیولاخ
۹	۴۷	در خم این خم که کبودی خوش است	۳	۱۶۸	در تف این چشمه گوگردکن
۸	۲۹	در خم چوگان توست	۱۴	۴۹	در تک آن راه دو منزل شدم
۹	۲۸	در خور این زیر بم آهنگ داشت	۸	۴۴	در تک فکرت که روشن گرم داشت
۶	۱۰۶	در خور تن قیمت جانیش نیست	۵	۱۵۷	در تنکی کوش و ستبری مکن
۱	۱۲۶	در خورست	۱۱	۷۴	در تنکی یافتند
۶	۷۱	در دام چنین دانه ای	۱۲	۱۰	در تو حلقه بگوش توایم
۹	۸۵	در دامن سنبل کند	۷	۷۷	در تو زیادت نظری کرده اند
۲	۱۷	در دامنش	۱۴	۱۲۶	در تو طمع روزگار
۲	۷۳	در دانه طمع خام کرد	۱۴	۱۱	در تو قبله نخواهیم ساخت
۴	۴۶	در دایه دست	۸	۲۰	درج تنگی
۴	۵۱	درد خوار	۹	۱۴۶	درج شدی بامداد
۱	۸۳	در دستانی کن و درماندهی	۴	۱۶۹	در جگرت خون نهند

ب	ص	
۱۱	۹۸	در دین زن اگر می زنی
۷	۳۵	در راه تف
۹	۱۵۶	در رنج تن
۵	۱۲	در روزگار
۱۰	۱۱۰	در ره این خاک غباری نبود
۶	۱۱۰	در ره خدمت کمری می کشد
۴	۲۶	در ره شیطان فرست
۱۰	۳۵	در ره عشقت نفسی می زنم
۸	۹۰	در ره کشف از کشفی کم نیند
۱۱	۶	در ززند
۷	۱۶۱	در زرکش سلطان بود
۱۱	۱۱۱	در زمین
۹	۷۳	در زمی عدل گشت
۲	۱۷۹	در زن بنمک سودها
۲	۵۸	در زنج یاسمن
۵	۱۷۵	در زند
۵	۱۴۸	در زن و گفتار بین
۱۰	۱۵۰	در ز یکی قطره باران بود
۱۱	۱۳	درس ازل تا ابد آموخته
۱۱	۷۴	در سبکی یافتند
۸	۳۱	درست
۱۲	۱۶۵	درست
۸	۱۵۷	درست (۲)
۷	۱۳۳	درست
۲	۱۷۶	درست
۷	۸۸	درست
۸	۱۷۲	درست
۱۲	۱۶۵	درست (۲)
۵	۴۲	درست
۴	۶۳	درست
۶	۷۴	درست
۱۴	۳۱	درست
۵	۲۱	درست
۵	۱۳۹	درستدن حرص جهانت دهد
۵	۹۱	در ستم آباد زیانم نهاد
۸	۴۸	درس چهل سالگی اکنون مخوان

ب	ص	
۱۱	۱۷۲	در دست تیغ
۱۷	۱۵۶	در دسری می پذیر
۹	۱۲۳	در دسری میرسان
۱۳	۱۶۴	در دکرد
۹	۱۶۶	در دل او گنج بسی سینه هاست
۱۱	۱۱۷	در دل این خاک بسی گنجهاست
۱۱	۱۵۹	در دل خوش ناله دلسوز هست
۴	۱۵۷	در دل رسی
۸	۴۷	در دل ریزگر آیت هست
۱۲	۱۶۴	در دلست
۱۴	۴۹	در دل شدم
۱۰	۱۴۷	در دل شه کارکرد
۸	۱۲۰	در دلم آرام کرد
۱۲	۷۹	در دلم آرام کرد
۱۳	۸۱	در دلم آزر م باد
۶	۱۴۰	در دلم آید که دیانت در اوست
۱۳	۱۷۸	در دل آید که گنه کرده ام
۱۴	۱۶۴	در دل من گوهر اسرار خویش
۵	۹۲	در دل و در جان نهند
۶	۱۲۲	در دما
۶	۱۲۶	در دماغ
۱۰	۱۳۸	در دم طاووس همان پیکرست
۸	۱۰	در دو جهان خاک سرکوی توست
۱۱	۴۱	در دو جهان دست حمایل کند
۵	۹۹	در دو جهان عیب و هنر بسته اند
۱۰	۱۵۵	در دو هنر نامه این نه دبیر
۱	۱۵۵	در دولت زنی افتاده شو
۱۱	۹۸	در دینی زنی
۱۱	۱۶۳	در دهر چه در این عالمست
۷	۱۱۲	در دهن آسمان
۵	۱۶۲	در دهن آموخته
۱	۶۶	در دهن از خنده که راهی نبود
۱	۱۰۷	در دهن این تنه عنکبوت
۴	۵	در دهن سنگ ریخت
۱۱	۱۷۲	در دهنش خنجر و در دست تیغ
۷	۲۲	در ده نه ای

ب	ص	
۹	۱۲۱	در طبقات ز می افکنده بیم
۵	۶۲	در طبق مجمر مجلس فروز
۶	۹۷	در طرف شام یکی پیر بود
۴	۱۵۴	در طرف عالم است
۱	۱۷۵	در طرفی بنگرند
۶	۱۳۳	در طلب هیچکار
۷	۱۳۵	در طمع آن بود دو فرزانه را
۱	۷۵	در طواف
۹	۱۰۹	درع تو جولان زند
۹	۱۰۹	درع تو که پیکان زند
۱۳	۸۲	در عدل زد این نام یافت
۱۱	۲۹	در عدم آواره کن
۱۵	۶۹	در عدم آوازه هستی نبود
۱۴	۸۴	در عدم از دور نشان می دهند
۸	۶۳	در عدم انداختند
۱۶	۱۲۰	در عذر آی و گنه را بشوی
۶	۲۵	در عرب
۱۰	۸۵	در عرصات آورند
۶	۱۷۰	در عز و ناز
۲	۱۷۰	در عشق کسی می زنی
۱۱	۱۰۱	در عقب رنج بسی راحت است
۶	۱۴۶	درع مرد
۱۱	۲۵	در غله دان عدم اندازشان
۳	۸۷	در غله دان کرم انداخته
۱۲	۶۷	در غم آن شب همه شب جان کند
۱۱	۱۳۴	در غم این شیشه چه باید نشست
۵	۷۲	در غم تو این جو گندم نمای
۱۰	۱۵۶	در غم جان مانده و در رنج تن
۸	۱۳۷	در غم دنیا غم دنیا نخورد
۳	۵۷	در فشنده تر از چشم حور
۲	۹	در فکن
۸	۷۴	در فلکی با فلک آهسته باش
۱	۵۶	در قدم سایه درم ریخته
۶	۷۳	در قدمش رسته شد
۱	۱۷۱	در قلم نسخ کش این حرف را
۱۰	۷۰	در کار او

ب	ص	
۱۰	۸۴	در سختی کش است
۱۴	۱۴۷	در سخن راست زبان کس نکرد
۸	۵	در سخن را صدف گوش داد
۱	۱۶۵	در سخنش دل نه چنان بسته ام
۱۵	۱۵۰	در سرانکار کرد
۳	۱۰۲	در سفرش مونس یار آمده
۱۳	۱۰۱	در سفری کان ره آزادی است
۶	۱۴	در سماع
۱۲	۳۴	در سم رخشت که زمین راست بیخ
۵	۴۴	در سینه هست
۲	۴۳	در شب افروز داد
۹	۱۶	در شب تاریک بدان اتفاق
۱۱	۷۵	در شبت از روز مظالم چه کرد
۷	۶۴	در شب خط ساخته سحر حلال
۹	۲۳	در شب گیسوفشان
۱۲	۱۰۰	درشتی سپار
۱	۷۱	درس خوان
۸	۱۷	درش داشتند
۱۳	۱۴۳	درش دامن خود دور گیر
۷	۶	درش دست تهی بازگشت
۱۲	۵۰	در شدم
۸	۳۲	درش گوهرست
۵	۱۳۹	درشدن آسایش جانت دهند
۳	۷۶	در شرمسار
۴	۵۱	درشکار
۸	۱۵۰	در شکرش بین که کجا می رسد
۵	۵	در شکست
۷	۱۷۴	در شکست (۲)
۱۰	۲۰	در شکن و لعل سای
۲	۶۲	در شگرف (۲)
۸	۱۰۶	در شمار
۱۱	۲۳	در صدف صبح به دست صبا
۸	۱۱	در صفت گنگ فرو مانده ایم
۴	۲۸	در صف میدان دل انداختند
۴	۲۶	در صف میدان فرست
۸	۲۱	در صف ناورد گر لشکرش

ب	ص	
۱	۱۴۷	در گرفت
۱۰	۴	در گره
۷	۵۲	در گرهش بود جای
۱۴	۶۴	در گریخت
۷	۷۵	در گریز (۲)
۲	۶۹	در گریه من بنگریست
۱۰	۲۳	دُر گشته ز تو دامنش
۹	۱۵۵	در گل آدم نماند
۴	۵	در گل شیرنگ ریخت
۸	۱۹	در گل ما ریخته
۲	۹۸	در گل و آبی چه تصرف کنی
۱	۲	در گنج حکیم
۱۳	۶۴	در گوش داشت
۱۰	۱۷۲	در گوهرم
۴	۳۷	در گه پایندگان
۸	۹۷	در لحد آن خشت سپر ساختند
۱۳	۳۸	در لغت عشق سخن جان ماست
۲	۱۳۸	درمان جان به سلامت برند
۱	۸۳	درماندهی
۱۲	۱۴۱	در میبج
۱۱	۱۵۶	در میبج (۲)
۱۰	۱۶۹	در متاز
۱	۱۲	در محبویه احمد نشست
۱۰	۱۳۰	درم دامنش
۱۴	۱۰۸	در مرغزار
۱	۵۶	درم ریخته
۷	۱۵۲	درم ریز باش
۹	۱۵۷	درم زن
۱۰	۱۶۹	درم ساز
۹	۳۳	درم صاف
۲	۵۰	در مقصوره روحانیم
۵	۱۷۲	درم قلب همان سکه بود
۱۲	۱۴۳	درمکش
۳	۸۱	در ملک این لفظ چنان در گرفت
۱	۱۴۳	درم ماهیست
۵	۱۸	در منزل بی منزلی

ب	ص	
۳	۱۴۱	در کرم آویز و رها کن لجاج
۶	۱۴۰	در کس اگر نیست امانت دروست
۱۲	۱۰۷	در کشد این ناکسی
۳	۳۹	در کشند
۱۱	۴۰	در کشند
۳	۴۶	در کشند
۱۰	۱۲۸	در کش و بی خم بزی
۶	۷۵	در کشی
۱۲	۱۷	در کشید
۳	۱۱۶	در کشید
۱۴	۱۲۲	در کشید
۱۳	۱۴۷	در کشید
۲	۱۶۴	در کشید
۱۰	۱۱۰	در کف این ملک یساری نبود
۳	۱۱۰	در کمر عهد کهن
۳	۹۶	در کمر کوه زخوی دورنگ
۳	۹۱	در کوی من
۱	۱۰۴	در که بر آمد غبار
۱۳	۱۱	در که گریزیم تویی دستگیر
۱	۱۴۹	در کهن انصاف نوان کم بود
۱	۵۲	در کیسه قارون نیم
۳	۷۶	در گذار
۱۶	۱۱	در گذر از جرم که خواهنده ایم
۴	۹۸	در گذر از کار و گرانی مکن
۳	۷۶	در گذر و در گذار
۱۰	۶۰	در گذشت
۱۵	۸۳	در گذشت
۱۳	۱۰۴	در گذشت
۱۱	۱۴۱	در گذشت
۸	۱۵۶	در گذشت
۱۱	۱۲۷	در گردن کالای تست
۳	۱۸	در گرفت
۱	۶۷	در گرفت
۷	۷۶	در گرفت
۱	۹۱	در گرفت
۹	۱۴۰	در گرفت

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۵۲	دروازه دهقان زده	۲	۱۴۸	درم و دولت و از تاج و تیغ
۹	۶۲	دروازه گوش آمده	۱	۱۵۲	درم یافتند
۸	۱۱۸	در وجود	۱	۱۱۲	در میان
۶	۱۵۶	در و جوهر دانائیس	۵	۱۲۰	در میای
۵	۱۲۹	در و چون شود	۸	۱۰۲	درمی سود کرد
۳	۱۲۹	در و چون کباب	۹	۱۱۹	درمی نوزند
۶	۱۷۹	در و داد سخن دادمی	۱۰	۸۲	در نشت
۶	۱۴	در و داع	۱	۱۲۴	در نتوان بستن از این کوی در
۱۱	۷۳	در و دش تر است	۷	۵۰	در نتوانم گذشت
۱۱	۷۹	در و دم چو مسیح از دماغ	۹	۸۴	درند (۲)
۱۰	۱۶۷	در و دید زبان را کشید	۲	۴۹	درند
۱۲	۱۷۴	در و ست (۲)	۱۲	۱۰۳	درند (۲)
۲	۱۴۹	در و ست (۲)	۶	۱۴۹	درند
۶	۱۴۰	در و ست (۲)	۱۰	۱۰۶	درندت چو ماه
۷	۱۲۵	در و ست (۲)	۸	۱۳۶	در نشست
۲	۱۲۳	در او کارهاست	۱۳	۱۹	در نفسی رفته و باز آمده
۵	۱۷۹	در و کش قلم	۲	۱۷۰	در نفسی می‌زنی (میزنی)
۲	۱۲۶	در و کن نگاه	۶	۶۳	در نفسی یافته
۵	۵	در و گرده یا قوت بست	۳	۶۶	در نغمه داوود ساز
۲	۳۰	در و ن	۳	۸۵	درنگ
۱۲	۱۰۸	در و ن	۱۳	۸۸	درنگ
۱۲	۵۰	در و ن آی در و ن تر شدم	۱۰	۱۰۳	درنگ
۳	۳	در و ن پروان	۱۱	۷۹	درنگ آمدی
۱۰	۱۶۶	در و ن پرورند	۸	۱۱۹	درنگ آمدی
۱۳	۱۵۱	در و ن پروریست	۵	۱۳	در نگر
۱۲	۵۰	در و ن تر شدم	۴	۱۲۰	در نگر و پاس رخ خویش دار
۴	۲۹	در و ن تهمتی خانه بود	۹	۱۴۳	در نگر و عاجزی خویش بین
۲	۱۶۶	در و ن	۱۲	۷۵	در نگریدم به همه کاینات
۵	۳۰	در و ن دان تویی	۱۳	۱۵۰	در نوشتند هنوز این رباط
۳	۱۶۴	در و نش سپرد	۷	۸	در نور
۱۱	۱۶۶	در و ن می‌برد	۶	۱۲۷	در نور
۹	۴۶	در و نی شده بیرونی نشین	۸	۱۵۱	در نوشت
۵	۱۵۰	در و ی	۱۱	۱۴۶	در نهفت
۷	۳۹	در و یافتند	۱۱	۱۶۵	در نیام
۱۰	۱۴۱	در ویش به پای است خیز	۱۴	۳۵	در و (۲)
۱۰	۱۴۰	در ویش در آن بند بود	۳	۱۲۵	در و (۲)

ب	ص	
۴	۱۲۲	درید
۱۱	۱۰۶	دری صبح وار
۵	۳۵	دریغ
۱۳	۹۷	دریغ
۲	۱۴۸	دریغ
۱۱	۱۷۲	دریغ
۲	۱۴۸	دریغ از تو نخواهی دریغ
۱	۹۵	دریغ است دریغی بخور
۱	۹۵	دریغی بخور
۸	۸۰	در یک دیگر
۵	۴۷	درین آتش پاکت چراست
۲	۱۷۱	درین ابلق ختلی درآر
۱۲	۱۲۷	درین استخوان
۱	۱۲۹	درین بادیه دیوسار
۷	۱۰۹	درین بارنه پسبارة اید
۲	۳۶	درین بحر سپهر فکند
۷	۱۱	درین بحر کرد
۸	۱۲۷	درین بحر نهادن که چه
۷	۹۴	درین بند بود
۳	۹۴	درین پاکی و آلودگی
۳	۱۳۶	درین پایه قوی دل ترست
۷	۱۴۰	درین پرده راز
۱۰	۷۹	درین پرده نه میخی است
۳	۴۷	درین پند رفت
۹	۴۱	در این پرده نوائیش است
۷	۱۷۰	درین پرده همان بازی است
۶	۱۲۷	درین تخته نرد
۱	۱۳۴	درین تنگنای
۹	۱۳۲	درین تیره خاک
۳	۱۱۴	درین چاه فرود آمدی
۱	۱۷۹	درین جمله خرگاه بیست
۱	۱۲۷	درین حلقه انگشتری
۱	۱۳۳	درین خاک چه حاصل کنی
۲	۸۴	درین خاک چیست
۱۲	۱۲۷	درین خاکدان
۱۶	۱۳۶	درین خاک مطابق نشان

ب	ص	
۵	۱۰۳	درویش ده
۴	۱۱۰	درویش نیست
۱۱	۸۳	درویشی است
۱۴	۳۵	درویشی و شاهی در او
۱۴	۱۵۰	دژ ابلیس وار
۱۰	۱۶۹	در هر کس چو صبا در متاز
۹	۳۱	در همتست
۱۱	۱۲۱	در هم شکست
۴	۳۰	در هم شود
۹	۱۵۵	در همه عالم نماند
۱۵	۳۴	در همه فن صاحب یکفن تویی
۷	۱۳۳	در همه کاری که گرایی نخست
۴	۱۴۱	در هوا
۱۰	۴	در هوس این دو سه ویرانه ده
۱۰	۱۷۷	دری
۱۰	۸۴	دریا در سختی کش است
۹	۸۴	دریا درند
۲	۴	دریاست این
۹	۳۲	دریاست به ماهی و در
۵	۱۵۰	دریا شود از آب جوی
۳	۵	دریا گشاد
۸	۱۰۴	دریا نم از آتش برآر
۳	۱۷۶	دریا نه همه در بود
۹	۳۲	دریای پر
۹	۱۱۰	دریای جود
۲	۳۰	دریای خون
۱	۱۱۱	دریای خویش
۳	۲۰	دریای راز
۵	۱۲۳	دریایی است
۵	۳۶	دری از بحر تو انگیزخته
۲	۱۳۲	دری بازکن
۱۰	۱۰۶	دری پرده درندت چو ماه
۴	۱۶۱	دری پیشه دوران بود
۳	۶۲	در یتیم
۷	۱۶	درید
۱۴	۱۰۳	درید

ب	ص		ب	ص	
۹	۶۲	دریوزه نوش آمده	۶	۹۳	درین خاک معلق نماند
۷	۱۳۸	دریسی گومباش	۴	۱۷۵	درین خاک نیست
۲	۱۴۰	دزد کلاهش نبرد	۳	۱۲۳	درین خاک هست
۶	۶	دست	۲	۱۳۷	درین خرگهست
۸	۱۵	دست	۱۶	۱۶۳	درین داوری
۱۳	۲۶	دست	۱۱	۹۶	درین دخمه زندانیان
۳	۲۹	دست	۸	۱۳۴	درین دشمنی
۵	۴۴	دست	۸	۱۶۴	درین دلخوشی
۴	۴۶	دست	۱۵	۱۶۴	درین دل نهاد
۱۰	۵۴	دست	۱۰	۱۰۳	درین دیرتنگ
۱۱	۵۷	دست	۹	۳	درین دیرگه دیرپای
۱۰	۵۹	دست	۶	۱۶۸	درین راه منی می کند
۷	۶۱	دست	۱۷	۱۵۶	درین رهگذر
۲	۶۳	دست	۸	۱۱۳	درین ره لعاب
۵	۷۵	دست	۷	۱۱۱	درین ره تنهادی قدم
۹	۷۸	دست	۱	۱۴۲	درین صوفیست
۷	۸۱	دست	۳	۱۶۹	درین صومعه تنهادنیست
۶	۸۲	دست	۶	۹۳	درین طارم ازرق نماند
۶	۸۹	دست	۱۱	۱۵۳	درین طره منه زینهار
۷	۹۶	دست	۱۳	۱۶۵	درین طشت زیانرا نگاه
۹	۱۰۷	دست	۸	۱۴۵	درین طشت شوی جامه شوی
۱۱	۱۱۸	دست	۱۱	۱۶۳	درین عالمست
۱۳	۱۲۵	دست	۱۱	۱۵۶	درین قالبست
۱۳	۱۲۶	دست	۱۱	۱۰۳	درین قالب گردندگی
۱۲	۱۳۱	دست	۱۰	۱۲۷	درین کشتی غم جای توست
۸	۱۳۸	دست	۷	۱۶۲	درین گل مزن
۷	۱۷۹	دست	۱۲	۱۱۱	درین گل تریخت
۱۴	۱۵۵	دست	۴	۱۲	درین گنبد فیروزه خشت
۶	۶۲	دستار چه زر می فشاند	۱۱	۱۱۵	درین محضرند
۴	۷۸	دست باش	۱	۱۰۶	درین مرغزار
۱۳	۹۲	دست بدار از سر بیچارگان	۸	۱۲۷	درین موج گشادن که چه
۳	۱۴۲	دست بدار این چو فلک زرق ساز	۶	۶۹	درین مهد روان راه یافت
۱۵	۱۴۰	دست بدان حقه دینار کرد	۶	۱۱۴	درین هفتخوان
۵	۱۷۵	دست بدان درزند	۳	۹۳	دریوزه انفاس دار
۵	۱۷	دست بدست آمد تا ساق عرش	۵	۱۲۵	دریوزه خور روغش
۶	۹۸	دست بدین پیشه کشیدم که هست	۱۲	۴۷	دریوزه دل یافتست

ب	ص	
۲	۳۱	دسترس پای گشاییم نیست
۷	۹۸	دست رنج
۵	۱۱۶	دست رود یا کلاه
۱۱	۴	دست روز
۱	۹۱	دست زد و دامن سنجر گرفت
۱	۱۷۸	دست شاه
۸	۱۷۸	دست شدم دستگیر
۸	۲۱	دست علم بود و زبان خنجرش
۱۱	۲۹	دست فنا را به فنا یاره کن
۷	۱۳۴	دست قوی تر ز تو بسیار گشت
۵	۱۴۱	دست کس
۵	۹۷	دست کش
۶	۸	دستکش نام تست
۴	۹۹	دستکش عشق نه ماخورده ایم
۷	۹۸	دست کش کس نیم از بهر گنج
۷	۹۸	دست کشی می خورم از دست رنج
۱۳	۳۶	دست کن
۲	۹۹	دست گزین کرده اند
۲	۱۳۱	دسته گل پشته خاری شده
۱۰	۱۷۷	دستگاه سنجری
۱۳	۱۱	دستگیر
۱۰	۲۶	دستگیر
۱	۴۹	دستگیر
۸	۱۷۸	دستگیر
۱۲	۶۵	دست ماند
۱۱	۶۳	دست ماه
۸	۸۵	دست مدار از کمر مقبلان
۸	۱۵۲	دست مده مرده نه ای زنده ای
۱۰	۳۳	دست مراد تو برو مطلق است
۶	۵۳	دست من و دامن باغی گرفت
۱	۱۷۶	دست مور
۱۱	۳۳	دست نشان هست ترا چند کس
۱۱	۳۳	دست نشین تو فرشته است و بس
۱۳	۳۶	دست نکر دست برو دستکن
۷	۱۷۲	دستور برد
۶	۸۰	دستور و بس

ب	ص	
۱۳	۴۹	دست بر آوردم از آن دست بند
۹	۴۸	دست برآور ز میان چاره جوی
۱۰	۲۶	دست بر آور همه را دست گیر
۱۲	۱۷۳	دست بر افشاندن ایم
۹	۶۶	دست بر افشاندن بود
۴	۱۷۹	دست بر او مال که دستوریست
۲	۱۷۱	دست بر این قلعه قلمی بر آر
۷	۱۴۵	دست بشوئی مگر
۳	۴۴	دست بلند آوری
۱۳	۴۹	دست بند
۱۴	۴۲	دست به انگشت پای
۱۰	۱۲۹	دست به دستت ز میان گم کند
۴	۸۱	دست به سر بر زده لختی گریست
۴	۱۵۵	دست به شاخ دگر
۱۲	۱۷۵	دست به شیرینه به رویش کشند
۹	۱۲۸	دست به عالم چه در آورده ای
۳	۳۱	دست به فتراک در
۴	۹۷	دست به کاری بزن
۲	۱۴۷	دست به هم سود شه تیزرای
۱۰	۱۲۹	دستت به میان گم کنند
۷	۱۴۸	دست تصرف قلم اینجا شکست
۱۳	۴۲	دست تو چون رسته اند
۴	۹۷	دستت همه خاری بزن
۱۱	۱۷۲	دست تیغ
۶	۱۰۷	دست جز این پرده به جایی مزین
۳	۱۵۰	دست چنان کش که به خرما رسد
۱۵	۱۱	دست چنین پیش که دارد که ما
۱۰	۹۲	دست حصاری بکن
۱۱	۴۱	دست حمایل کند
۵	۹۷	دست خوش
۴	۸۹	دست خوش بازی سیارگان
۶	۸	دست خوش نام توس
۳	۱۴۲	دست دراز
۹	۸۱	دست درازی کنم
۷	۱۱۳	دست درازی مکن
۳	۴۹	دست در آویز به فتراک دل

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۶۱	دعا خواسته	۷	۱۷۲	دستوری دستور برد
۷	۴۳	دعاست	۴	۱۷۹	دستور بست
۶	۶۰	دعا غمزه به افسونگری	۱	۹۴	دست و زمن گشت پای
۷	۲۳	دعا نوبت سلطانی است	۶	۸۰	دستور و دگر هیچ کس
۷	۷۱	دعاها به وجود آمده	۷	۱۸	دست وصال
۴	۳۸	دعای سحرم مستجاب	۳	۱۱۰	دست وفا در کمر عهد کن
۱	۱۷۷	دعایی بکن	۵	۵۰	دست و من از خود شده
۵	۱۷۱	دعوی از آنسوی فلک می کنم	۵	۶۵	دسته ریحان شده
۹	۱۵۰	دعوی پرست	۱۱	۱۳۷	دسته گل می نگری و اتش است
۱۱	۱۴۹	دعوی پیری به جوانی کنم	۱۱	۱۳۹	دست همه مرغان پرست
۳	۷	دعوی خاکی کند	۳	۸۶	دستینه حوران شوم
۳	۹۲	دعوی شاهی کنی	۲	۸۷	دشت
۹	۱۵۲	دعوی شمشیر خطیبی مکن	۲	۱۶۸	دشت
۹	۸۹	دعوی مرد افکنی	۱۲	۱۳۶	دشمن از آن گل که فسون خوان بداد
۱۱	۱۵۱	دعوی نگشاید چنار	۲	۱۵۶	دشمن او بود در ایشان یکی
۱۰	۱۴۹	دعوی هند و به سپیدی کنند	۴	۱۲۳	دشمن تست این صدف مشک رنگ
۶	۱۵۳	دغل خاکدان	۹	۱۶۷	دشمن جان است ترا روزگار
۲	۱۱۵	دغل مطبخی	۷	۸۰	دشمن خراب
۵	۱۵۳	دغلی باش بر آتش حلال	۱۱	۱۶۸	دشمن خردست بلایی بزرگ
۱۰	۹	دفتر افلاک شناسان بسوز	۱	۱۳۵	دشمن خود را بشکر کشته اند
۱۱	۴۶	دف زهره درم ریز کرد	۲	۱۳۵	دشمن خود را به گلی کش چو روز
۳	۱۹	دگر	۷	۱۵۰	دشمن دانا که پی جان بود
۶	۱۵۰	دگر	۱۲	۱۵۵	دشمن دانا که غم جان بود
۴	۱۵۵	دگر	۱۱	۱۳۶	دشمن ز پی قهر او
۷	۱۵۳	دگران بوده اند	۷	۱۶۳	دشمنست
۲	۳۹	دگران آن دگرش خوانده اند	۱۱	۱۵۵	دشمن معنی مجوی
۸	۱۲۳	دگران دیده	۹	۱۳۹	دشمنند
۴	۱۶۷	دگران را دهد	۴	۱۵۶	دشمن نهند
۱۲	۱۲۵	دگران کن فراز	۸	۱۳۴	دشمنی
۵	۳۷	دگران کیستند	۱۱	۱۶۲	دشمنی انگیز شد
۳	۱۶۴	دگران گوی برد	۱۲	۱۶۲	دشمنیست
۲	۲۶	دگر اطراف کمین می کنند	۱۳	۶۷	دشمنیش مذهب است
۶	۷۷	دگر راه نیست	۲	۱۴۴	دشمنی عقل تو کردی حرام
۲	۱۷۵	دگرساں شود	۷	۶۸	دشنه او
۵	۳۷	دگرست این دگران کیستند	۶	۶۸	دشنه بدست از پی خونریز شد
۱	۸۱	دگرش گفت کزین درگذر	۱	۳۸	دشنه و شمشیر بود

ب	ص	
۱۳	۱۴۵	دل بتر از او گمار
۶	۱۷۶	دل بردلند
۱۱	۴۷	دل بسته اند
۸	۱۶۳	دل بود آگه که وفادار کیست
۱	۶۷	دل به تبرک به وفا برگرفت
۶	۶۷	دل به تمنا که چه بودی ز روز
۷	۱۱	دل به چه گستاخی از این چشمه خورد
۶	۷۸	دل به خدا بر نه و خرسندیی
۷	۶۳	دل به دل و تن به تن و جان به جان
۹	۴۹	دل به دماغم رسید
۳	۱۴۸	دل به دم جبریل
۴	۱۰	دل به زبان داده ای
۹	۶۴	دل به زیارتگری دیده رفت
۳	۱۵۵	دل به کس
۶	۷۴	دل به کمی غم به فزونی درست
۹	۱۵۰	دل به هنر ده نه به دعوی پرست
۴	۱۲۳	دل پر نهنگ
۹	۱۳۲	دل پرهیزناک
۹	۱۳	دل پذیر
۷	۱۶۳	دل انکار کند دشمنست
۶	۱۲۹	دل تنگ و غم دل فراخ
۱۲	۱۶۳	دل تو بند ندارد بر آن
۱۱	۱۶۳	دل تو محرمست
۱۴	۱۶۳	دل تو نرتنگی راز گفت
۳	۷۴	دل هست دلیریت نیست
۶	۵۱	دل جمع بود
۵	۱۵۸	دل چو سپهر غم سپهر غم شود
۱	۹۷	دل چون جو گندم مسای
۴	۶۲	دل چو دل آتش فروخت
۱۲	۶	دل خاک است پر از شوق اوست
۶	۵	دل خاک ز بحران باد
۴	۱۶۷	دل خبر آنرا دهد
۶	۱۶۷	دل خرسند نظامی تراست
۱۱	۸۵	دل خستگان
۱۰	۶۹	دل خسته شد
۱۰	۵۷	دل خفقان یافته

ب	ص	
۲	۳۹	دگرش خوانده اند
۶	۱۳۱	دگر کوی نیست
۴	۱۷۳	دگرگونه دید
۵	۱۷۲	دگر نیکترش آزمود
۶	۸۰	دگر هیچ کس
۱۳	۱۷۹	دگر هیچ نه
۷	۱۲۶	دگری گفت نه بس حاصلست
۷	۴۱	دل
۳	۴۹	دل (۲)
۷	۵۱	دل
۲	۸۲	دل
۱۲	۴۹	دل آب مرا گرم کرد
۴	۱۲۹	دل آب و دل زهره خون
۴	۶۲	دل آتش فروخت
۱۴	۱۳۶	دل آدمیست
۳	۶۴	دل آزادگان
۱۱	۵۶	دل آسمان
۶	۴۹	دل آمد پدید
۱۳	۱۷۴	دل آموختند
۱۰	۱۱۷	دل آموختند
۶	۴۸	دل الگیست
۴	۱۴۲	دل از حرص و حسد پاک نیست
۷	۶۶	دل از خنده توکان شکر
۵	۱۲۹	دل از دیدن او خون شود
۳	۲۷	دل از غالیه بوی توست
۵	۱۶۷	دل است
۱۱	۱۳	دل افروخته
۱۳	۴۷	دل اگر این مهره آب و گلست
۸	۸۵	دلان
۱۱	۱۰۸	دلان
۴	۲۸	دل انداختند
۹	۱۶۶	دل او گنج بسی سینه هاست
۳	۱۶۵	دل این راز نه بیرون شود
۱۱	۱۰۰	دل باش که سلطان شوی
۱	۴۸	دل باش که عمر آن بود
۳	۱۵۵	دل باش و مده دل به کس

ب	ص		ب	ص	
۸	۴۹	دلست (۲)	۲	۹۷	دل خود ساز چو آتش کباب
۱۳	۴۷	دلست	۶	۱۶۲	دل خود مرده تر
۱۲	۱۶۴	دلست	۴	۱۳۷	دل خورشید فروزاوری
۵	۱۶۷	دلست (۲)	۲	۱۶۷	دل خوش بود
۷	۱۲۶	دلست	۲	۱۵۵	دل خوش رسید
۱۰	۱۰۰	دلست	۱	۷۸	دلخوشست
۲	۱۵۵	دلست آب که دلخوش رسید	۱۱	۱۵۹	دل خوش ناله دلسوز هست
۵	۶۰	دل سختش که جگر خواره گشت	۸	۱۶۴	دل خوشی
۵	۳۱	دل سرزانی من	۷	۹۳	دل خونا ب شود خون گری
۹	۲۰	دل سنگ بود	۹	۵۳	دل خویش به جانم سپرد
۶	۲۰	دل سنگی نخست	۱۰	۴۷	دل داند دل را شناس
۱۱	۱۵۹	دل سوز هست	۲	۱۳۵	دل دانش فروز
۴	۶۴	دل شاخ سمن کاشته	۹	۲۸	دل داود نفس تنگ داشت
۱۰	۱۶۴	دل شاه جهان	۲	۲۸	دل در چمنش جوی تست
۸	۷۳	دلش از توبه لطافت گرفت	۱۰	۱۴۰	دل درویش در آن بند بود
۷	۱۰۲	دلش از جان گرفت	۱۰	۳۸	دل در نداد
۲	۸۷	دلش پاره گشت	۳	۵	دل دریا گشاد
۶	۱۰۰	دل شدست	۷	۸۰	دل دشمن خراب
۱۴	۴۹	دل شدم	۱۲	۶۴	دل دمید
۱۸	۱۴۷	دلش راستند	۱۵	۹۸	دل دوخته
۸	۱۴	دلش رفته به آرامگاه	۱۴	۱۳۱	دل دهد
۶	۵۱	دلش شمع بود	۹	۴۸	دل را دل غمخوار جوی
۸	۸۰	دل شه قافیه شان تنگتر	۷	۱۱	دل را در این بحر کرد
۱۰	۱۴۷	دل شه کارکرد	۱۰	۴۷	دل را شناس
۳	۷۴	دل شیریت نیست	۱۲	۴۲	دل را که به جانی دهند
۱۳	۹۸	دل عزم این پرده ساز	۴	۱۵۷	دل رسی
۴	۵۲	دل عهد مرا تازه کرد	۱	۵۰	دل رفته و جان سوی لب
۹	۴۸	دل غمخواره جوی	۸	۱۰۰	دل روشن پذیر
۶	۱۲۹	دل فراخ	۱۰	۱۷۳	دل روشنست
۱	۱۶۳	دل خوار	۸	۴۷	دل ریزگر آیت هست
۸	۱۳	دل فروز	۱	۱۲۰	دل ریش ماست
۱	۱۷۳	دل کرد به نوعی که بود	۳	۲۸	دل ز تو چون گل شکر توبه خورد
۸	۷۸	دل کز دین اثرش داده اند	۶	۱۱	دل ز کجا وین پروبال از کجا
۱۱	۴۱	دل کند	۹	۱۶۸	دل زنند
۱	۱۶۷	دل کند	۴	۱۳۲	دل زنی
۱	۱۳۳	دل کنی	۴	۱۲۹	دل زهره خون

ب	ص	
۶	۱۷۶	دلند
۷	۱۰۰	دل نهاد
۱۵	۱۶۴	دل نهاد
۱	۱۶۵	دل نه چنان بسته ام
۳	۱۶۵	دل نهم آنرا که دلم خون شود
۵	۶۴	دل نیشکر خدشان
۳	۱۶	دلو آب
۹	۳۳	دل و از زهره زند بر تو لاف
۱۰	۱۰۷	دل و پایه جان یافتن
۷	۶۳	دل و تن به تن و جان به جان
۱۴	۱۷	دل و جان به دل و جان رسید
۱۴	۴۹	دل و جان رسید
۱۱	۱۵۰	دل و جان یافتن
۱۲	۱۵۱	دل و چشم پاک
۳	۱۳۲	دل و چشمش به ره آورد سر
۵	۹۲	دل و در جان نهند
۴	۹۷	دل و دستت همه خاری بزن
۱۳	۷۷	دل و در جان هم تویی
۵	۱۷۴	دل و روشنی سینه کو
۹	۲۴	دلوش رسن چاه تست
۱۳	۷۷	دل و عیسی جان هم تویی
۱۴	۱۵۵	دل و مهره پشتش شکست
۱	۲۹	دلو نشانی ندید
۱۰	۱۰۰	دل و هم دل که سخن با دلست
۳	۱۶	دلوی شده چون آفتاب
۱۴	۸۲	دلها گذار
۱	۱۶۷	دل هم دهن دل کند
۷	۱۱۳	دله بازی مکن
۶	۱۱۳	دله پسه بلنگ ازدهاست
۷	۱۱۳	دله ده دله بازی مکن
۵	۱۸	دلی
۱۲	۸۲	دلی
۱	۱۱۹	دلی
۱۲	۷۲	دلی پیرو شیطان مباش
۱	۱۵۷	دلی داشت تنگ
۹	۱۵۵	دلی در همه عالم نماند

ب	ص	
۷	۴۹	دل که بر او خطبه سلطانی است
۲	۶۱	دل که به شادی غم دل می گرفت
۴	۶۰	دل که به فرسنگ داشت
۵	۱۶۷	دل که بیان دلست
۱۰	۱۰۰	دل که سخن بادلست
۳	۷	دل که ز جان نسبت پاکی کند
۵	۱۰۲	دل که جگر گریه خورد
۱۲	۹۳	دل که ز غم ریش بود
۲	۱۷۷	دل که ندارد سر بیداد شان
۳	۶	دل گرفت
۱۲	۷۱	دل گندم بدو بشکافته
۶	۷۲	دل گندمش
۹	۴۷	دل گو که سرووری خوشست
۱۱	۵۷	دل لاله فروبرده است
۱۵	۸۱	دلم
۱۲	۷۹	دلم آرام کرد
۸	۱۲۰	دلم آرام کرد
۶	۱۴۰	دلم آید که دیانت دروست
۱۲	۱۷۸	دلم آید که گنه کرده ام
۳	۱۶۵	دلم خون شود
۲	۸۲	دلم چون نشوم تنگدل
۵	۳۸	دلم بحر گهر ریز تو
۸	۶۶	دلم را چو قصب رخنه گاه
۶	۱۴۱	دلم را شکست
۱۳	۱۰۳	دلم ز آنکه دل من غمی است
۷	۱۶۲	دل مزین
۲	۶۴	دل مشتری
۱۳	۵۳	دلم کرد چو باد مسیح
۱۱	۳۵	دلم گفت بگو گفته ام
۵	۶۰	دل من پاره گشت
۱۳	۱۰۳	دل من غمی است
۱۴	۱۶۴	دل من گوهر اسرار خویش
۴	۱۰۲	دل مهر فروزش
۱۲	۱۰۰	دل می طلبی نیفه وار
۲	۶۱	دل می گرفت
۱	۷۶	دل ناامید

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۹۶	دمی یوسف جاننش چراست	۷	۳۳	دلی کن که دیرافکنی
۳	۲۱	دندان اوست	۱۲	۴۷	دل یافتست
۱۰	۱۲۶	دندان اوست	۸	۵۱	دلی یافتم
۷	۱۵۹	دندان بخای	۷	۳۳	دلی را فکنی
۲	۲۱	دندان بهاست	۳	۷۴	دلیریت نیست
۱۰	۱۷۴	دندان تراست	۱۲	۹۶	دلی گریه خوانش چراست
۷	۴۱	دندان دل	۶	۱۱۷	دلیم
۱۱	۱۲۶	دندان سپید	۵	۶۳	دماغ
۴	۲۱	دندان کنان	۱۱	۷۹	دماغ
۷	۲۱	دندان گذاشت	۶	۱۲۶	دماغ
۶	۲۱	دندان گرفت	۵	۶۳	دماغ از دماغ
۷	۱۰۲	دندان گرفت	۱۰	۱۶۳	دماغ اندکی
۲	۱۰۴	دندان گرفت	۶	۱۲۳	دماغش فسرده
۹	۲۱	دندان نثار	۹	۴۹	دماغم رسید
۷	۲۱	دندان نداشت	۷	۱۷۶	دماغی رسند
۷	۱۵۹	دندان نمای	۸	۱۴۸	دم از این باغ بری می رسد
۹	۲۱	دندانه دار	۱۱	۱۵۵	دم افعی مجوی
۹	۱۳۷	دنیا ترا	۱	۱۶	دم این عقرب نیلوفری
۴	۱۲۷	دنیا ز کهن تابه نو	۱۰	۶۱	دم با دو سه ابنای جنس
۵	۱۲۷	دنیا مخور ای خواجه خیز	۲	۲۲	دم بلبل طرف باغ گیر
۸	۱۳۷	دنیا نخورد	۱۳	۱۷	دم جان می شمرد
۱۱	۹۸	دنی زنی	۱۱	۷۹	دم چو مسیح از دماغ
۴	۱۰۲	دو (۲)	۵	۱۶۵	دم خوددان و بس
۴	۵۸	دوا ساخته	۸	۲۵	دم زنند
۴	۳۶	دو آمد زدو ناموسگاه	۹	۳	دمست
۷	۱۰۹	دو برین باره نه پاسباره اید	۱	۱۶	دم سیسنبری
۵	۱۵۴	دویه نسبت گیاست	۱۲	۱۳۹	دمشق
۵	۹۹	دو بفتراک تو بر بسته اند	۳	۶۹	دمم
۶	۱۶۱	دو تر شد و او تر نشد	۶	۱۶۵	دم مدان
۴	۱۲۷	دو جو	۱	۵۴	دم مزن
۲	۲۰	دو جهان بسته فتراک اوست	۲	۵۱	دم نیم سوز
۱۲	۴۷	دو جهان تافتست	۷	۹۶	دمی آب هست
۸	۱۲	دو جهان حلقه تسلیم اوست	۱	۱۵۳	دمی خوش زند
۸	۱۰	دو جهان خاک سرکوی تست	۱۲	۶۴	دمید
۱۱	۴۱	دو جهان دست حمایل کند	۱۰	۱۳۶	دمید
۱	۱۵	دو جهان دیده بر او داشتند	۶	۱۷۴	دمید

ب	ص	
۱۲	۱۲۰	دور باد
۱۰	۸۳	دورباش
۱۱	۱۶۹	دورباش
۵	۹۳	دور برانداختست
۱۲	۳۳	دور به تو خاتم دوران نبشت
۴	۱۶۴	دورتری جست چو تیر از کمان
۱۰	۷۷	دور تو از دایره بیرون ترست
۱۰	۳۴	دور تو همایی کند
۱۳	۱۷۰	دور جگر تا بزن
۱۱	۱۰	دور جنبیت کش فرمان تست
۷	۱۲۱	دور چند
۱۵	۱۲۰	دور دار
۴	۶۷	دورداشت
۹	۱۷۱	دور خلافت چو به هارون رسید
۱۵	۱۹	دور سخارا به تمامی رسان
۵	۸۰	دور شد از کوکبه خسروان
۱۰	۱۲۸	دور شو از دور و مسلم بزی
۱۰	۴۷	دور شو از راه زنان حواس
۷	۱۳۴	دور فلک چو تو بسی یار گشت
۱	۹	دور کن
۹	۹۰	دور کن از راهشان
۶	۸۶	دور گشت
۱۳	۱۴۳	دور گیر
۶	۱۷۱	دورم از این دایره بیرون ترست
۱۴	۸۴	دور نشان می دهند
۳	۹۶	دورنگ
۸	۸۴	دور رنگ آمده
۷	۸۶	دورنگرکز سر نامردمی
۱	۹۶	دورنگی مدار
۱۱	۹۵	دور نیست
۱۰	۱۲۸	دور و مسلم بزی
۶	۱۲۲	دوره از گرد ما
۸	۱۰۳	دوری از او این چه وفاداری است
۴	۱۷۹	دور نیست
۱۰	۹	دوز
۱۲	۱۴۵	دوزخ از کجا پر شود

ب	ص	
۷	۲۵	دو جهان را پر از آوازه کن
۳	۱۳۴	دو جهان زن که جهان دیده ای
۵	۹۹	دو جهان عیب و هنر بسته اند
۲	۲۷	دو جهان فرقه برانداختن
۱۰	۷۷	دو جهان قدر تو افزوتر ترست
۱۰	۵۲	دو جهان منست
۷	۲۱	دو جهان هیچ به دندان نداشت
۲	۱۴۵	دو چندان شود
۲	۱۷۵	دو چندان شود
۵	۴۱	دو چو مغز آن همه چون پوستند
۴	۱۳۶	دو حکمت به یکی فن دهند
۳	۱۳۵	دو حکیم از سر همخانگی
۴	۵۳	دوختند
۸	۸۸	دوختند
۱۳	۱۷۴	دوختند
۱۳	۳۵	دوخته (۲)
۱۳	۵۰	دوخته
۳	۵۹	دوخته
۱۵	۹۸	دوخته
۵	۱۷۳	دوخته
۸	۱۲۸	دود
۵	۵۶	دود افکنش
۳	۱۲۷	دود زده میوه
۷	۱۰۹	دو درین باره نه پسماره اید
۷	۱۷۶	دود شوندار بدماغی رسند
۱۳	۱۲۲	دودناک
۱۰	۵۱	دود نیست
۲	۱۷۹	دودها
۱۱	۱۳۳	دوده این گنبد روباه گیر
۱	۱۴۵	دور
۱	۱۰۳	دور
۱۱	۱۲۸	دور آمد و منزل دراز
۴	۱۶۱	دوران بود
۶	۲۹	دوران تو
۱۲	۳۳	دوران نبشت
۱۴	۱۶۹	دور او

ب	ص	
۸	۲۸	دو سه جای افتاد
۲	۱۰۴	دو سه جولان گرفت
۱	۵	دو سه چنبر که برافلاک زد
۶	۲۶	دو سه دربند کمر بند باش
۱۰	۶۹	دو سه دل خسته شد
۱۰	۶۱	دو سه دم با دو سه ابنای جنس
۳	۱۰۰	دو سه دهلیز خاک
۳	۹۳	دو سه را پاس دار
۹	۱۱۴	دو سه روزی که شدی جام گیر
۸	۲۶	دو سه قنديل را
۱۴	۱۵۴	دو سه کم زن مشو آرام گیر
۲	۹۹	دو سه مرکب که به زین کرده اند
۶	۱۵۳	دو سه من استخوان
۵	۱۷۶	دو سه ناموسگر
۱۰	۴	دو سه ویرانه ده
۳	۹۰	دو سه همت به هم آید مگر
۱۳	۱۵۵	دو سه همزادگان
۲	۴۹	دو سه یاری که تو داری ترند
۸	۴۱	دو سه یک نانی است
۳	۳۴	دوش
۱	۱۳۶	دوشبگیر نوایی زدند
۱۳	۶۴	دوش داشت
۲	۱۳۶	دوشربت خوردند
۱۲	۳۰	دوش غلامی کشم
۱۱	۱۷۲	دو شمشیر سپارم دریغ
۶	۱۳۵	دو شمشیر نیامی که دید
۴	۱۳۶	دو صورت به یک تن دهند
۸	۴۹	دو طفیل دلست
۱۵	۳۴	دو عالم بیکی تن تویی
۱۱	۴۰	دو عالم به سخن درکشند
۲	۲۴	دو عالم دهی ارزان دهی
۹	۳	دو عالم کمست
۶	۱۰۰	دو عالم که دو منزل شدست
۷	۱۳۵	دو فرزانه را
۱	۱۷۴	دو فرشته شده در بند ما
۱۲	۴۸	دوکس

ب	ص	
۴	۱۲۵	دوزخست
۸	۱۲۹	دوزخ سرشت
۱۰	۱۰۸	دوزخ که چنان غالبست
۲	۱۶۸	دوزخ گوگرد شد این تیره دشت
۱	۱۲۹	دوزخ محروم رکش تشنه خوار
۴	۱۵۳	دوزخ مترس
۸	۱۲۹	دوزخ و بستان بهشت
۲	۱۱۵	دوزخی
۱	۱۳۱	دوزخی افتاده به جای بهشت
۴	۱۲۵	دوزخیست
۱۳	۷۶	دوزنده ای
۹	۵۹	دوستان
۲	۱۶۳	دوست بود مرهم راحت رسان
۱	۱۶۳	دوست چه خواند شکر
۱	۱۶۳	دوست چه داند هنر
۱۶	۱۵۵	دوستترین بود گفت
۴	۱۶۳	دوست کدام آنکه بود پرده دار
۷	۱۵۰	دوست که نادان بود
۵	۴۱	دوستند
۱۲	۱۶۶	دوستند
۳	۱۶۳	دوستی
۱۱	۱۵۵	دوستی از دشمن معنی مجوی
۸	۱۳	دوستی او هنر عیب سوز
۱۰	۱۳۸	دوستی زر چو بسان زرست
۱	۱۰۱	دوستیست
۵	۹۲	دوستیش در دل و در جان نهند
۹	۱۶۷	دوستیش واگذار
۷	۱۶۳	دوستی هر که تو را روشن ست
۱۱	۱۶۲	دوستی دشمنی انگیز شد
۱۲	۱۶۲	دوستی کان ز تویی و منی است
۶	۱۲۲	دو سر از درد ما
۱۰	۱۳۳	دو سوراخ بواجب گزید
۱۰	۶۱	دو سه ابنای جنس
۹	۱۷۶	دو سه بدنام کهن مهد خویش
۷	۱۵۱	دو سه تن راز میان برگرفت
۱۱	۱۲۶	دو سه تن کرده ز بیم و امید

ب	ص	
۱۳	۳۷	دوماه
۲	۳۳	دوماهی زیر و زیر تو
۱۳	۳۸	دوم بانگ بر اختر زند
۶	۹۰	دو مرد
۶	۱۰۰	دو منزل شدست
۱۴	۴۹	دو منزل شدم
۸	۸۰	دو مرغ آمده در یکدیگر
۴	۳۶	دو مسجل به دو بهرام شاه
۶	۹۴	دو مویی که شب و روزتست
۴	۱۰۳	دو مهت بس بودای شیر مرد
۵	۱۳۵	دو نباید که یکی بدروند
۵	۱۳۵	دو نشاید که یکی بشنوند
۵	۴۱	دو نظر محرم یک دوستند
۳	۱۷۰	دو نفس با چو تو افتاده‌ای
۲	۱۵۳	دو نفس خوش زن و جایی بگیر
۱۳	۳۶	دو نواله سخن
۱۲	۸۰	دو نوا نزی رامشگریست
۳	۱۳۳	دو نیم
۶	۴۹	دو هم آگوش دل آمد پدید
۱۰	۱۵۵	دو هنر نامه این نه دبیر
۱۰	۲۷	دوی (۲)
۷	۱۳۵	دو یکی خاص کند خانه را
۱۰	۴	ده
۱۰	۸	ده (۲)
۵	۱۰۳	ده (۲)
۶	۱۴۷	ده آزرده ز پیکار تو
۴	۳۵	دهان
۲	۱۶۷	دهان آوری آتش بود
۱۵	۷۶	دهانت تهی
۱۰	۲۲	دهانت رطب تر خورند
۱۰	۶۵	دهان خسته بود
۷	۱۷۴	دهان در شکست
۷	۶۲	دهان شکر و بادام ریز
۳	۱۲۸	دهانش بدوخت
۳	۱۶۸	دهانی بادب گردکن
۱۰	۲۵	ده این منبر از آلودگان

ب	ص	
۱	۱۵۷	دوکس را به جنگ
۲	۵	دو کله وار سپید و سیاه
۴	۱۷۰	دو کله وار نبرد از میان
۱۳	۱۳۱	دو گروکن به خرابات عشق
۸	۷۰	دو گهر بهم آمیخته
۸	۷۰	دو گهواره برانگیخته
۵	۱۲۴	دو لاپ رنگ
۴	۱۵۵	دولت از این بیشتر
۱۰	۹۴	دولت اگر دولت جمشیدی است
۱۱	۱۷۸	دولت اگر همدمی ساختی
۸	۳۲	دولت او اخترست
۶	۴۰	دولت این ملک سخن راست بس
۴	۳۴	دولت باقیست هست
۱	۱۵۲	دولت باقی ز کرم یافتند
۲	۷۹	دولت باقی ز کم آزاری است
۱۰	۱۵۲	دولت بفصیحی رسد
۱۱	۱۵۴	دولت پرست
۷	۹۲	دولت ترکان که بلندی گرفت
۱۰	۹۴	دولت جمشیدی است
۷	۱۱۴	دولت خود را به لگد می زنی
۹	۱۵۴	دولت روزی کراست
۱	۱۵۵	دولت زنی افتاده شو
۵	۸۵	دولت شادی به نهایت رسید
۱۱	۱۵۴	دولت شوهر جا که هست
۱۲	۱۵۴	دولت کس را نه به بازی دهند
۹	۸۸	دولت نبود هر سری
۴	۱۰۵	دولت نفزاید بجهد
۹	۱۵۴	دولت نه به تدبیر ماست
۲	۱۴۸	دولت و از تاج و تیغ
۳	۱۲	دولت و خط کمال
۱	۵۱	دولتیا خاک که آن خاک راست
۱۳	۱۵۴	دولتیا چرخ ساز
۲	۱۵۱	دولتیا دیار
۱۰	۱۵۴	دولتیا را به جهان در چه باک
۱	۱۵۲	دولتیا کاب و درم یافتند
۱۳	۸۸	دولتیی باید صاحب درنگ

ب	ص		ب	ص	
۳	۱۰۰	دهلیز خاک	۴	۱۶۸	ده این وام فلک داده را
۲	۸۱	دهمت صد هزار	۲	۴۲	ده بدر آرد بچنگ
۱۳	۷۸	ده می دهد	۵	۳	ده تخت نشینان خاک
۷	۱۱۲	دهن آسمان	۵	۱۳۹	دهد (۵)
۵	۱۶۲	دهن آموخته	۱۴	۱۳۱	دهد (۲)
۱	۶۶	دهن از خنده که راهی نبود	۴	۱۶۷	دهد
۵	۲۱	دهن از سنگ به خونابه شست	۱۲	۱۵۴	دهد (۲)
۱	۱۰۷	دهن این تنه عنکبوت	۱۱	۱۳۷	دهد (۲)
۱	۱۶۷	دهن این مرتبه حاصل کند	۲	۸۰	دهد (۲)
۹	۷۲	دهن باز کرد	۹	۱۱۳	دهد (۲)
۱۵	۱۶۶	دهن باز کرد	۹	۴۳	دهد (۲)
۷	۱۲۰	دهن برد و چو می می گریست	۱۳	۷۸	دهد (۲)
۱۰	۶۰	دهن برگذشت	۱	۸۵	دهد (۲)
۴	۶۰	دهن تنگ داشت	۵	۸۸	دهد (۲)
۱	۲۱	دهن تنگ را	۷	۱۵۸	دهد این گنج ترا روشنی
۷	۱۵۲	دهن تیغ درم ریزباش	۲	۱۶۰	دهدت سر که چو شیر مجوش
۴	۱۶۷	دهن خودگر آنرا دهد	۵	۱۵۹	دهد چون شرار
۱۰	۱۱۳	دهن خور که نمک دیده ای	۱۰	۱۳۹	دهد مشرقی صبح بام
۱۲	۱۵۴	دهند	۵	۱۲	دهد میوه پس آرد بهار
۴	۴۴	دهند (۲)	۷	۱۱۳	ده دله بازی مکن
۱۲	۹	دهند (۲)	۱	۱۷۸	دهد و دست شاه
۴	۱۳۶	دهند (۲)	۱	۳۱	دهربند
۱۲	۱۵۴	دهند	۱۵	۱۵۳	دهر بجای من و تو بد نکرد
۱۲	۴۲	دهند (۲)	۱۴	۱۵۳	دهر چیست
۱۲	۸۴	دهند (۲)	۷	۲۲	ده خود تو و در ده نه ای
۳	۱۳۸	دهند از تو ستانند باز	۱۵	۱۵۳	دهر نکوهی مکن ای نیک مرد
۱۰	۱۰۶	دهندت کلاه	۱۱	۳۶	ده زده آبادتر
۵	۱۶۲	دهن در دهن آموخته	۸	۳۹	ده زده آبادتر
۱	۱۶۷	دهن دل کند	۵	۱۱۴	ده ساله برابر چه سود
۵	۱۷۳	دهن دوخته	۳	۱۷۲	دهشت من یافتست
۲	۲۱	دهن سنگ خاست	۶	۱۲۸	ده صواب
۴	۵	دهن سنگ ریخت	۹	۹۲	دهقان ز تو بیدانه شد
۱۱	۱۷۲	دهنش خنجر و در دست تیغ	۵	۱۵۲	دهقان زده
۳	۱۵۹	دهن کبک بست	۵	۸۷	دهقان گشاد
۱۲	۶۴	دهن گل چکید	۸	۸۷	دهقان مکار
۷	۶۰	دهن مهره دار	۳	۱۷۸	دهل چون کنند

ب	ص	
۹	۳۱	دید از آن مایه که در همت است
۶	۱۵۰	دید بچشمی دیگر
۱۰	۷۵	دید برای صواب
۱۱	۱۸	دید به چشمی که خیالش نبود
۲	۸۷	دید به نوعی که دلش باره گشت
۳	۱۹	دید پیمبر نه به چشمی دیگر
۵	۱۲۱	دید چنین مست خواب
۳	۲۹	دید دست
۶	۱۲۳	دید دماغش فسرد
۱	۱۵۷	دید دو کس را بچنگ
۳	۱۲۸	دید دهانش بدوخت
۳	۱۷۳	دید دهن دوخته
۷	۸۰	دید دهی چون ده دشمن خراب
۱۴	۱۲۵	دید زاغ
۱۰	۱۶۷	دید زبان را کشید
۶	۷۶	دید زیاری رسان
۲	۱۴۷	دید سوی پشت پای
۲	۵۹	دید شکر خنده
۱۳	۱۰۸	دید فریدون شکار
۴	۱۵۱	دید که پیریش در آن خواب گفت
۲	۷۳	دید که در دانه طمع خام کرد
۱۰	۱۴۲	دیدم از آنجا که جهان بینی است
۶	۱۳۰	دین منقش رباط
۱	۳۸	دیدم همه را شیر بود
۴	۱۹	دیدن آن پرده مکانی نبود
۱۲	۱۸	دیدن او بی غرض و جوهرست
۵	۵۹	دیدن او چون نمک انگیز شد
۵	۱۲۹	دیدن او خون شود
۱۳	۵۰	دیدن او دوخته
۲	۱۹	دیدنش از دیده نباید نهفت
۷	۱۶۶	دید نگوید به روز
۵	۵۹	دید نمک ریز شد
۱۲	۴۴	دیدم از زم که غریب آمدم
۱	۱۹	دید نیست
۸	۷۱	دیده
۱۰	۱۱۳	دیده (۲)

ب	ص	
۷	۲۲	ده نه ای (۲)
۹	۱۵۰	ده نه به دعوی پرست
۹	۱۳۷	ده و دنیا ترا
۵	۳۵	ده و گوهر ز تیغ
۴	۳۵	ده و لعل از دهان
۱۳	۸۰	ده ویران بگذاری به ما
۸	۲۷	ده ویران چو اشارت رسید
۲	۸۱	ده ویران دهمت صد هزار
۳	۱۴۱	ده ویران که ستاند خراج
۷	۱۲۸	ده ویرانه را
۱	۱۱۸	ده ویرانه مقامت نبود
۲	۲۴	دهی (۲)
۲	۱۱۳	دهی (۲)
۹	۵۰	دهی آدمیست
۲	۲۴	دهی ارزان دهی
۱۰	۱۰۶	دهی باز دهندت کلاه
۷	۳۴	دهی تخت ستانی کنی
۹	۳۱	دهی را که ولی نعمتست
۲	۱۵۴	دهیم
۱	۱۴۶	دهی و بیش ستانیت را
۱۳	۶۱	ده یوسف و پیراهنش
۲	۱۵۱	دیار
۶	۱۴۰	دیانت درویش
۷	۷۸	دیانت کجاست
۱	۲۱	دیت بود مگر سنگ را
۸	۱۰۶	دیتش چشم دار
۴	۲۱	دیتش جان کنان
۳	۲۱	دیت گوهر دندان اوست
۶	۱۳۵	دید (۲)
۱۴	۱۳۰	دید (۲)
۸	۶۰	دید
۱	۶۱	دید
۴	۱۲۶	دید (۲)
۳	۱۱۶	دید
۱۱	۱۴۷	دید (۲)
۴	۱۷۳	دید

ب	ص	
۱	۱۸	دیده که نور ازلی بایش
۸	۱۵۹	دیده نیست
۲	۱۹	دیده نباید نهفت
۹	۱۰۰	دیده نرگس صباست
۷	۱۲۳	دیده هزار است و بصر هیچ نیست
۵	۱۵۴	دیده و آن توتیاست
۲	۴۸	دیده و گوش از غرض افزونیند
۵	۵۰	دیده یکی صد شده
۲	۱۵۰	دیدنی ملال
۳	۱۰۴	دیر آدم
۱۰	۱۵۳	دیر اوفتی
۸	۱۱۹	دیر بچنگ آمدی
۳	۱۶۱	دیر پای
۳	۴۴	دیر پسند آوری
۱۰	۱۰۳	دیر تنگ
۱۰	۳	دیر که دیر پای
۸	۱۱۸	دیرینه تویی در وجود
۱۲	۱۷۶	دیرینه چو اصحاب نوح
۱	۴۱	دیگران
۱۲	۱۶۳	دیگران
۴	۱۴۸	دیگراست
۱	۹۸	دیگر بز
۱۲	۱۰۱	دیگرت
۱۴	۱۰۴	دیگرند
۱۳	۱۵۶	دیگی ز شراری مخواه
۱۳	۳۱	دین
۷	۱۴۰	دینار به صوفی سپرد
۴	۱۴۰	دینار داشت
۱۷	۱۴۰	دینار کرد
۷	۱۶۵	دینارگون
۲	۱۲۰	دین است و بس
۸	۷۸	دین اثرش داده اند
۸	۱۰۸	دین باش نه مزدور دیو
۵	۱۳۴	دین برکه عمارت کم است
۹	۱۳۷	دین به نظامی ده و دنیا ترا
۴	۱۰۴	دین تو شد

ب	ص	
۸	۱۲۳	دیده
۳	۱۳۴	دیده (۲)
۷	۱۶۶	دیده (۲)
۷	۱۴	دیده اغیارگران خواب گشت
۲	۳۷	دیده ام
۲	۹۱	دیده ام (۲)
۳	۱۵۷	دیده اند
۸	۱۷۰	دیده اند (۲)
۳	۱۵۷	دیده اند
۴	۱۲۱	دیده بخوناب در
۶	۱۶۱	دیده بدوتر شد و او تر نشد
۱	۱۵	دیده بروداشتند
۸	۱۳۳	دیده بره داشتن
۸	۶	دیده بسی جست و نظیرش نیافت
۱۴	۱۴۸	دیده بود شیرخوار
۸	۱۳۳	دیده به ره داشتن
۲	۱۱۶	دیده به هم زد چو شتابش گرفت
۴	۳	دیده تاریک عقل
۳	۷۵	دیده تو سوی تست
۴	۱۲۳	دیده پر از گوهر و دل پر نهنگ
۷	۱۳	دیده جایت ستان
۱	۱۸	دیده چنان شد که خیالش نیافت
۶	۱۲۳	دیده چو افعی به زمره سپرد
۱۰	۹	دیده خورشید پرستان بدوز
۶	۶۶	دیده در آن سجده تحیات خوان
۷	۳۱	دیده در انداختم
۳	۱۲۹	دیده درو چون کباب
۶	۱۱۴	دیده درین هفتخوان
۱۳	۹۸	دیده دل محرم این پرده ساز
۹	۶۴	دیده رفت
۲	۱۲۶	دیده سپیدست دروکن نگاه
۱۶	۳۲	دیده عالم به تو
۴	۱۴	دیده عمارش کرد
۱۲	۱۲۶	دیده فروکن به گریبان خویش
۵	۴۸	دیده که آئینه هرناکس است
۳	۷۱	دیده که بینا ترست

ب	ص	
۷	۷	ذات
۴	۲۴	ذره بود عرش در آن آفتاب
۱	۱۲۸	ذره جهان نازکش
۴	۳۸	ذره صفت پیش تو ای آفتاب
۸	۲۳	ذیلان شده گلشن به تو
۳	۹۷	ذیلان مخور

ب	ص	
۱۰	۷۸	دین چو بدنیا بتوانی خرید
۱۱	۹۸	دین زن اگر می زنی
۹	۷۸	دین ساز که دنیات هست
۵	۱۴۲	دین سره نقدیست به شیطان مده
۲	۱۲۰	دینست و بس
۸	۳۲	دین فلک و دولت او اختراست
۱۵	۷۸	دین کرده اند
۱۴	۱۹۶	دین کرده اند
۸	۷۹	دین کن، که قوی پشتمی است
۵	۱۲۱	دین که ترا دید چنین مست خواب
۷	۱۳۷	دین که قوی دارد بازوت را
۱۱	۱۶۷	دین گذار
۶	۱۶۹	دین گیر و در ایمان گریز
۷	۱۴۲	دین گیر و فراگوشه رو
۲	۲۶	دین می کنند
۷	۷۸	دین و دیانت کجاست
۸	۱۰۸	دیو
۱	۱۶۶	دیوار بسی گوشه است
۹	۹۳	دیوار گذشت آفتاب
۱	۶۴	دیوانگان
۶	۸۵	دیوانگیست
۹	۱۴۹	دیوانگیست
۱۴	۱۴۶	دیوانگیش می گریخت
۱۰	۱۶۵	دیوانه زبان کش بود
۱	۶۱	دیو دید
۱۶	۱۴۶	دیورای
۳	۱۷۴	دیو زبند نامی پیوند ما
۱۴	۱۴۶	دیو زیگانگی اش می گریخت
۱	۱۲۹	دیوسار
۴	۱۴۷	دیو ستمکاره چرا خوانیم
۶	۱۶۹	دیو گریبانت خیز
۶	۱۲۹	دیولاخ
۱۰	۷۸	دیو نباید شنید
۸	۱۵۲	دیوانه افکنده

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۵۱	را بزَن	۹	۵	را (۲)
۱۰	۱۲۱	را بسود	۹	۸	را (۲)
۱۶	۱۲۰	را بشوی	۴	۹	را (۲)
۷	۸۹	رابع آن هفت مرد	۹	۹	را (۲)
۷	۸۹	رابعه با رابع آن هفت مرد	۱۴	۱۳	را (۲)
۵	۱۵۱	رایکن	۱	۲۱	را (۲)
۷	۸۹	راینگر تا چه کرد	۸	۲۶	را (۲)
۱	۹	راینه بی نورکن	۱۰	۴۴	را (۲)
۳	۵۵	را به آه	۳	۴۵	را (۲)
۱۵	۱۹	را به تمامی رسان	۱۴	۵۳	را (۲)
۹	۱۰۴	را به توکل سرشت	۶	۵۸	را (۲)
۹	۹۱	را به جنایت برند	۳	۷۳	را (۲)
۱	۱۵۷	را به جنگ	۲	۷۷	را (۲)
۱۴	۹۵	را به جوی سنگ نیست	۱۰	۱۱۹	را (۲)
۱۵	۱۲۰	را به جوی صد هزار	۸	۱۲۲	را (۲)
۱۰	۱۵۴	را به جهان در چه باک	۷	۱۲۸	را (۲)
۸	۷۳	را به خلافت گرفت	۱	۱۳۲	را (۲)
۱۰	۷۵	را به خواب	۶	۱۳۴	را (۲)
۱۰	۱۹	را به دعا خواسته	۷	۱۳۵	را (۲)
۲	۶	را به ریاحین سپرد	۷	۱۳۷	را (۲)
۱۳	۱۰۰	را به زخشن جامه نیست	۱۳	۱۴۰	را (۲)
۶	۱۷۵	را به زیان آورند	۱	۱۴۴	را (۲)
۱۱	۳۸	را به سخن باز کرد	۱	۱۴۶	را (۲)
۱۳	۴۵	را به سخن پخته کرد	۴	۱۶۸	را (۲)
۱۲	۹۲	را به سخن شاد دار	۱	۱۷۱	را (۲)
		را به شب عنبرین	۱۲	۸۵	را آب حیات از کجا
۱	۱۳۵	را به شکر کشته اند	۴	۷۱	را آمده سر بر زمین
۵	۵۸	را به صبا داده شاخ	۷	۱۱۷	را اثر
۱۰	۸	را به عدم بازها	۱	۳۵	را ادب آموزکن
۸	۸	را به فلک وانمای	۹	۵۷	را ادیم
۱۱	۲۹	را به فنا یا ره کن	۳	۱۰۰	را از تو بشویند پاک
۱۰	۸	را به قلم بازن	۴	۱۴۴	را برد (۲)
۳	۸۲	را به قیامت برم	۷	۱۵	را بر اسد انداخته
۱۴	۷۵	را به کرم ظن نبود	۷	۱۱۵	را بر سر این کار داشت
۲	۶	را به کواکب سترد	۳	۱۵	را بر کشف هر که هست
۲	۱۳۵	را به گلی کش چو روز	۹	۱۴۰	را برگرفت

ب	ص	
۴	۷۹	راحت مردم طلب آزار چیست
۶	۱۱۵	راحت نگر
۱۱	۱۱۸	راحت نتوان شست
۵	۱۷۴	راحت و آسایش پارینه کو
۱۲	۱۰۳	راحت و محنت به گذشتن درند
۱۵	۸۲	راحت یاران طلب
۱	۱۷۴	را خاک کرد
۱۲	۷	را خم چوگان که داد
۳	۱۶۳	را خورد از دوستی
۲	۱۰۵	را داده اند
۹	۱۲۳	را در دسری می رسان
۲	۱۷۶	را درست
۱۰	۸۵	را در عرصات آورند
۹	۱۴۰	را در گرفت
۱۰	۲۶	را دست گیر
۹	۴۸	را دل غمخواره جوی
۴	۱۶۷	را دهد (۲)
۸	۵	را رطب نوش داد
۳	۲۰	راز
۱۳	۹۸	راز
۸	۱۴۰	راز
۲	۱۶۵	راز
۷	۵۵	راز آمده
۱۵	۱۶۴	راز بزرگان نتوانم گشاد
۱۱	۱۶۳	راز تراهم دل تو محرم است
۱	۳۳	راز تست
۶	۹۹	راز توبه دانه ای
۱۳	۱۶۳	راز تو چون روز به صحرا چراست
۲	۱۰۷	راز تو در پرده نهان داشتند
۸	۸	راز جهان واگشای
۱	۱۵۶	راز چو روز آشکار
۱۰	۱۶۴	راز دان
۸	۱۶۲	راز شان
۸	۱۳۱	راز شد
۴	۱۶۵	راز شهان آشکار
۱	۹	راز عرض دورکن

ب	ص	
۵	۲۵	را به لب آمد نفس
۷	۱۱۴	را به گلو می زنی
۱۵	۱۹	را به نظامی رسان
۵	۴۹	را به هم آمیزش
۴	۱۲۴	را به یکی جو مسنج
۳	۹۳	را پاس
۸	۱۰۷	را پاکتر از جان کنی
۷	۲۵	را پر آوازه کن
۹	۱۶۹	را پرست
۱۰	۲۴	را پیک ز پیکان راه
۴	۱۶۹	را تبت از صومعه بیرون نهند
۶	۲۲	را تو راه
۲	۱۰	را تو دراز آوری
۱۵	۹۲	را تو کلید آمدی
۶	۲۲	را تو ماه
۱۳	۳۲	را جرسش بشکند
۱۳	۱۵۹	را جرسی داده اند
۱۴	۹۵	را جوی از رنگ نیست
۱۰	۱۶۴	را چو تویی راز دان
۶	۹۹	را چو تو همخانه ای
۱	۷۹	را چو شوی نیکخواه
۷	۵	را چو فلک تازه کرد
۸	۶۶	را چو قصب رخنه گاه
۳	۵۹	را چو قصب سوخته
۴	۴۸	را چو پرستی به باغ
۳	۱۴۳	را چه غم از روزگار
۸	۱۵	را چه قدر قدر هست
۱۴	۱۰۳	را حالت یوسف رسید
۱۱	۱۰۱	راحت است
۱۲	۱۶۵	راحت این پند به جانها دراست
۱۱	۱۷۵	راحت بود
۱۲	۷۳	راحت پالانگر است
۷	۴۲	راحت جانها شود
۲	۱۴۹	راحت در دست
۲	۱۶۳	راحت رسان
۱۰	۸۳	راحت رنجور باش

ب	ص		ب	ص	
۵	۱۴۶	راستی	۹	۱۶۵	راز فشانی مکن
۱۷	۱۴۷	راستی آری به جای	۱۵	۱۶۶	راز کرد
۱۵	۱۴۷	راستی از تو ظفر از کردگار	۹	۱۴۶	راز گشایی تر از صبح و ماه
۱۰	۱۴۷	راستی اقرار کرد	۱۲	۱۶۷	راز گرد
۴	۱۴۶	راستی آنجا که علم بر زند	۱۴	۱۶۳	راز گفت
۳	۱۴۶	راستی آن نوش یافت	۳	۱۰	راز ما (۲)
۱۵	۱۴۷	راستی آور که شوی رستگار	۱۰	۱۷	راز ماند
۱۱	۱۴۷	راستی او کوی خویش دید	۵	۱۶۴	راز ملک جان جوانمرد سفت
۱۴	۱۴۷	راستی خوی نهان کس نکرد	۸	۸۶	را زمین برده اند
۱۳	۱۴۵	راستی دل به ترازو گمار	۷	۱۵۱	راز میان برگرفت
۱۱	۱۴۷	راستیش پیش دید	۱۵	۱۶۳	راز نفس وامگیر
۱۰	۱۴۷	راستیش در دل شه کار کرد	۳	۱۶۵	راز نه بیرون شود
۶	۱۴۶	راستی مرد بود درع مرد	۵	۱۶۴	راز نیارست گفت
۹	۱۴۷	راستیم بین و به من دارهش	۱۴	۸۸	راز نیست
۱۱	۴۲	را سخن آرای برد	۳	۴۱	رازی که سخن پرورست
۷	۷۶	را سختم در گرفت	۱۰	۴۵	را سپر افکن بر آب
۹	۴۳	را سدره نشانی دهد	۱۲	۴۰	راست (۲)
۲	۹۴	را سر بخشایش است	۱	۵۱	راست (۲)
۶	۱۰۲	را سرشیری بهاست	۹	۱۰۱	راست (۲)
۱۱	۲۶	را سروا خواست نیست	۸	۱۱۴	راست (۲)
۵	۱۱۹	را شدنی در پی است	۱۳	۱۳۹	راست برآید به ترازوی عشق
۹	۱۲۴	را شده آینه پیش	۱۶	۱۴۷	راست بود جمله دُر
۳	۱۲۹	را شراب	۲	۱۳	راست به عهد و وفا
۶	۲۰	را شکست	۱۲	۳۴	راست بیخ
۶	۱۴۱	را شکست	۶	۴۰	راست پس
۷	۱۳۱	را شناخت	۷	۱۳۶	راست آن شیر مرد
۱۰	۴۷	را شناس	۱۴	۱۴۷	راست زیان کس نکرد
۱۱	۱۷۴	را شوی (۲)	۱۳	۱۴۵	راستکار
۸	۵	را صدف گوش داد	۷	۱۳۷	راست کند عدل ترازوت را
۹	۹۶	را صلا	۱	۹۱	را ستمی در گرفت
۱	۶۶	را طاقت آهی نبود	۱۸	۱۴۷	راستند
۹	۱۷۵	را طرفی لور کند	۴	۱۱۹	راست نداریم به جانی که هست
۷	۱۰۱	را عافیت آید بلاست	۱۲	۳۶	راست نیاید به زبانی که هست
۹	۱۱۵	را عقل بدان داده اند	۹	۳۹	راست نیاید به زبانی که هست
۱	۵۳	را غلام	۱۱	۲۶	راست نیست
۷	۵	را فلک آوازه کرد	۷	۴	راست هزار آستین

ب	ص		ب	ص	
۶	۶۷	را نشدی پرده سوز	۹	۱۷۵	را قدری ریشخند
۱	۳۵	را نفس افروز کن	۹	۱۵	را کرده ترازو سجود
۱۳	۳۲	را نفسش بشکند	۱۰	۱۶۷	را کشید (۲)
۷	۷۰	را نگار	۱۴	۸۴	را که امان می دهند
۱۳	۱۶۵	را نگاه	۸	۸۸	را که بر افروختند
۱۲	۷	را نمک جان که داد	۱۲	۴۲	را که به جانی دهند
۱۲	۱۵۴	را نه به بازی دهید	۷	۱۵۶	را که تواند گشاد
۵	۱۱	را نی است	۱۴	۷۲	را که خطایی رسید
۱	۱۹	را و خدا دید نیست	۳	۱۶۵	را که دلم خون شود
۱۱	۷۳	را و درودش تراست	۱۱	۴۸	را که زیون غم است
۸	۴۴	را ولی آزرم داشت	۸	۹۶	را که ستاند ز تو
۷	۱۷	راه	۱	۵۷	را که سرت سبز باد
۶	۲۲	راه	۱	۱۰۵	را که عمل ساختند
۱۰	۲۴	راه	۱۲	۱۵۰	را که قضا تو کند
۴	۱۱۱	راه	۶	۹۱	را که کشت
۱	۱۱۳	راه	۸	۱۰۶	را که کشی در شمار
۱۳	۱۱۷	راه	۱۵	۳۲	را که کفش ساقي است
۲	۱۳۳	راه	۹	۳۱	را که ولی نعمت است
۳	۱۱۸	راه ابد نیز نهایت نداشت	۳	۱۵۱	را کهنان در ستیز
۷	۷۲	راه برد	۵	۱۳۶	را گذاخت
۶	۴۴	راه برد	۱۴	۷۹	را گرفت (۲)
۱۴	۳۷	راه برون آمد غم بسته اند	۱	۵۳	رام
۳	۱۰۵	راه بسی حمله کرد	۱	۱۰۸	رامت شود
۸	۶	راه بسی رفت ضمیرش نیافت	۱۲	۱۲۹	رامسای
۱	۴۵	راهب سوی من تاختند	۱	۸۰	رامشگریست
۱۳	۱۷	راه به تن می سپرد	۱	۱۴۳	رامگر آگاهی است
۲	۷۴	راه به دل شو چو بدیدی خزان	۶	۴۳	را مگس افشان فکن
۹	۱۶۸	راه به نزدیکی منزل زنند	۱۳	۱۵۹	را مگسی داده اند
۱۰	۱۳۲	راه پیش	۳	۱۲۰	ران
۷	۳۵	راه تو	۱	۴۹	را ناگزیر
۳	۱۵۵	راه تو پس	۸	۴۳	را نامدار
۱۰	۴۷	راه تو دل داند دل را شناس	۱۱	۱۵۳	را سری طره وار
۱۱	۱۲۸	راه تو دور آمد و منزل دراز	۸	۱۲۳	را نپسندیده ای
۱۰	۲۴	راه تو را پیک ز پیکان راه	۱۳	۸۴	رانده است
۲	۸	راه جهان برگرفت	۶	۳۷	رانده ام
۳	۱۳۴	راه چنان رو که ز جان دیده ای	۳	۱۴۷	رانده ای

ب	ص		ب	ص	
۶	۹۶	راه همه ساله به چنگ	۸	۶۱	راه چنین رو که چنین رفته ام
۶	۱۶۸	راه منی می کند	۹	۱۴۲	راه چو غارتگر است
۷	۹	راه نو روزگار	۴	۶۰	راه چو میدان دهن تنگ داشت
۶	۷۷	راه نیست	۶	۱۰۰	راه دو عالم که دو منزل شده ست
۵	۱۹	راه یافت	۷	۱۱	راه درین بحر کرد
۶	۶۹	راه یافت	۱۴	۴۹	راه دو منزل شدم
۶	۱۰۴	راه یقین جوی زهر حاصلی	۶	۲۲	راهروان عربی را تو ماه
۸	۶۱	راه یقین رفته ام	۱۰	۱۴۸	راهروان کز پس یکدیگرند
۱	۶۶	راهی نبود	۸	۹۰	راهروانی که ملایک پند
۱۱	۳۱	رای	۱۴	۸۴	راهروی را که امان می دهند
۱	۹۴	رای	۱	۴۲	راهزار
۱۵	۱۴۶	رای	۴	۱۹	راه زمانی نبود
۲	۱۴۷	رای	۱۳	۱۴۲	راه زنا داشتیست
۹	۱۶۰	رای	۱۰	۴۷	راهزنان حواس
۲	۱۰۸	رایار شد	۱۳	۴۹	راهزنان عاجز و من زورمند
۱۳	۱۷۲	رای او	۶	۱۶۸	راهزنی می کند
۸	۲۸	رای اوفتاد	۹	۸۲	راه ستم برگرفت
۱	۳۲	رایت اسحاق از او عالی است	۱	۶۸	راه سحر
۷	۴۷	رای تست	۹	۹۰	راهشان
۹	۱۷۱	رایت عباس به گردون رسید	۱۳	۱۵۳	راه شگرفی در آئی
۱۱	۳۷	رای تو	۲	۱۴۰	راهش نبود
۴	۷۷	رای تو	۱۲	۲۶	راه عنایت کنی
۶	۱۴۵	رای تو	۶	۱۰۱	راه عنایی رسید
۱۲	۱۶۴	رای تو زین غافل است	۴	۱۷۸	راه فسوس است و بس
۱۴	۱۱۷	رای چیست	۳	۱۸	راه قدم پیش قدم در گرفت
۸	۳۱	رای درست	۷	۹	راه قدیمی بیار
۶	۱۳۲	رای زدن روی نیست	۱۵	۱۲۰	راه قضا دور دار
۱۰	۷۵	رای صواب	۵	۱۱۶	راه کند خوابگاه
۸	۱۷۵	رایگان	۹	۱۷	راه که همه نبود
۱۱	۴۲	رای مرا این سخن از جای برد	۷	۶۰	راهگذر مانده یکی مهره وار
۶	۵۲	رایض من چون ادب آغاز کرد	۹	۱۳۳	راه گریز
۱۵	۱۵۶	رباخواره ز محرومی است	۱۱	۱۳۳	راه گیر
۶	۱۳۰	رباط	۱۲	۱۴۶	را هلاک
۱۳	۱۵۰	رباط	۴	۱۲۴	راه مجرّه ش مرنج
۳	۱۵۳	ربایی	۳	۱۶۰	راه مقیمی بود
۵	۱۶	ربع زمین یافته رنگ ربیع	۲	۱۲۶	راه همه تن شد سیاه

ب	ص	
۱۵	۱۹	رسان (۲)
۱۸	۱۱	رسان (۲)
۶	۶۶	رسان
۶	۷۶	رسان
۹	۱۲۳	رسان
۷	۱۸۰	رساند
۱	۸۳	رسانند به فرماندهی
۳	۱۱۲	رست (۲)
۱	۱۲۲	رست
۹	۱۶۹	رست
۹	۱۰۸	رستخیز
۱۰	۱۴۱	رستخیز
۱۵	۱۴۷	رستگار
۷	۱۰۳	رست مزاج توز صفرای ما
۱۶	۷۸	رستن از این قوم مهین پیشه ایست
۱۳	۴۷	رسته اند
۱۱	۴۲	رسته اند
۱۰	۱۱۱	رسته بود
۴	۸۷	رسته زهر دانه او خوشه ای
۶	۱۲۲	رسته شود هر دو سر از درد ما
۷	۳۱	رسد (۲)
۱۰	۴۳	رسد (۲)
۱۴	۴۸	رسد (۲)
۱۴	۹۱	رسد (۲)
۳	۱۵۰	رسد (۲)
۱۰	۱۵۲	رسد (۴)
۱	۱۷۳	رسد بر سرت آن ساده مرد
۱۰	۳۴	رسد پیش تو پایی کند
۳	۱۴۸	رسدت دل به دم جبریل
۳	۳۵	رسد لاغر است
۱	۲۰	رسل خاتم پیغمبران
۱۲	۳۷	رسم (۲)
۹	۸۲	رسم بدو راه ستم برگرفت
۵	۱۲	رسم ترنج است که در روزگار
۳	۵۸	رسم جهود
۱	۸۰	رسم ستم نیست جهان یافتن

ب	ص	
۱۱	۱۴	ربود
۵	۱۶	ربیع
۱	۱۷۱	رحم کن این لعبت شنگرف را
۵	۱۳۲	رحیل
۴	۶۵	رخ آتشگرش
۱۰	۵	رخ آدم فکند
۳	۱۱۴	رخ از چرخ کبود آمدی
۱۰	۱۶۴	رخ بگشا چون دل شاه جهان
۶	۶۰	رخ به دعا غمزه به افسونگری
۱	۸۷	رخت به صحرا نهاد
۵	۱۴۱	رخت به هندو نسپرده ست کس
۱۳	۲۲	رخت خنده ای
۱۱	۱۳۲	رخت ره کن که گران رو کسی
۸	۶۳	رخت عدم در عدم انداختند
۹	۸۸	رخت مسیحا مکشد هر خری
۷	۶۵	رخ چون گل و نسرين شده
۱۱	۱۶۴	رخ خاصگیان سپاه
۱۱	۷۷	رخ خویش بینی مگر
۴	۱۲۰	رخ خویش دار
۱	۹۶	رخ رنگی مدار
۶	۱۰۹	رخش آن تک دینت کجاست
۴	۱۰۹	رخش برو چون جگرش گرم کرد
۳	۱۵	رخش بلند آخورش افگند پست
۶	۶۱	رخش پردگی خاص بود
۱۲	۳۴	رخشت که زمین راست بیخ
۹	۱۸	رخصت جایی نداشت
۲	۱۵۷	رخم گر چه زبانی فش است
۷	۱۳۳	رخنه بیرون شدش کن درست
۲	۲۶	رخنه دین می کنند
۹	۱۳۳	رخنه کن این خانه سیلاب ریز
۲	۱۳۳	رخنه کنش تا به درافتی به راه
۴	۷۶	رد گشته ام
۴	۷۶	رد مکتم کز همه رد گشته ام
۵	۲۵	رس
۷	۳۰	رس
۲	۷۵	رس

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۵۶	رشته آن سبز خوان	۲	۵۸	رسم
۱۵	۱۲۶	رشته‌اند	۱۰	۱۱۴	رسنت سست رها کرده‌اند
۶	۱۲۴	رشته‌ایست	۹	۲۴	رسم چاه تست
۴	۳	رشته باریک عقل	۷	۱۷۶	رسند
۸	۵۲	رشته بخواهد برند	۱۰	۱۳۰	رسم گردنش
۸	۵۲	رشته به جایی رسید	۱۱	۱۱۱	رسواش نکردی چنین
۷	۵۲	رشته پای	۱	۲۹	رسم و دلو نشانی ندید
۱۴	۱۶۶	رشته دین کرده‌اند	۱۴	۶۹	رسی (۲)
۷	۱۱۸	رشته قراریت نیست	۴	۱۰۷	رسی
۱۱	۶۶	رشک داشت	۱۱	۱۳۲	رسی
۱۱	۳۱	رصد بند مجسطی گشای	۴	۱۵۷	رسی (۲)
۵	۱۴۹	رصدنامه اخترگرفت	۲	۱۴	رسید (۲)
۱۵	۱۵۶	رضا بر سر محکومی است	۱۴	۱۷	رسید
۱۱	۲۶	رضای تو بجز راست نیست	۸	۲۷	رسید (۲)
۳	۲۳	رضوان به است	۷	۲۸	رسید (۲)
۹	۲۲	رطب خورده‌ای	۲	۴۴	رسید (۲)
۸	۵	رطب نوش داد	۲	۴۹	رسید (۲)
۶	۴۱	رطبی کز سر این خوان بود	۶	۴۹	رسید
۹	۹۱	رطل زنان دخل ولایت برند	۸	۵۱	رسید
۴	۹۲	رعایت کند	۸	۵۲	رسید
۴	۹۲	رعیت به رعایت کند	۱۲	۵۳	رسید (۲)
۱۱	۱۶۴	رعیت ز شاه	۱۴	۷۲	رسید (۲)
۷	۱۴۶	رعیت شکن	۵	۸۱	رسید
۱۳	۱۴۷	رعیت نواز	۸	۸۲	رسید (۲)
۵	۶۷	رغبتی از من صد ازو بیش بود	۵	۸۵	رسید (۲)
۶	۲۸	رفت (۲)	۱۴	۸۶	رسید (۲)
۳	۴۷	رفت (۲)	۸	۹۳	رسید (۲)
۹	۶۴	رفت (۲)	۶	۱۰۱	رسید (۲)
۵	۱۴۸	رفتار بین	۱۴	۱۰۳	رسید
۷	۱۰۴	رفتار یقین سرشود	۹	۱۲۶	رسید
۹	۱۷	رفت بدان راه که همراه نبود	۱۲	۱۵۳	رسید
۳	۹۰	رفت بسی دهوی از این پیشتر	۲	۱۵۵	رسید (۲)
۹	۱۲۳	رفت به پای کسان	۴	۱۶۰	رسید
۴	۱۸	رفت ز غایت فزون	۱	۱۶۹	رسید (۲)
۱۲	۱۰۸	رفت فریدون به تماشا برون	۹	۱۷۱	رسید (۲)
۱۳	۱۱۷	رفتن	۳	۱۸۰	رسید (۲)

ب	ص	
۱۰	۸۳	رنجور باش
۷	۴۶	رنجور به هم ساخته
۸	۴۶	رنجور یکی طاس خون
۱۱	۱۱۷	رنجهاست
۱۰	۳۱	رنگ
۲	۴۲	رنگ
۶	۶۴	رنگ
۳	۸۵	رنگ
۳	۹۶	رنگ
۵	۱۱۳	رنگ
۴	۱۲۳	رنگ
۵	۱۲۴	رنگ
۸	۱۳۰	رنگ
۷	۱۵۵	رنگ
۸	۸۴	رنگ آمده
۱۰	۱۱۵	رنگ پذیرنده خوشت کند
۱۱	۱۱۵	رنگ پذیرنده یکدیگرند
۱	۴۶	رنگ تر
۵	۱۱۹	رنگ چرا چون می است
۱۱	۱۲۲	رنگ خمش ازرق ماتم چراست
۹	۴۶	رنگ درونی شده بیرون نشین
۵	۱۶	رنگ ربیع
۹	۱۰۰	رنگرز جامه مس کیمیاست
۱۳	۹۵	رنگریزی پیشه کرد
۱۲	۹۵	رنگریزی پیشه مهتاب شد
۱۱	۹۵	رنگریزی دور نیست
۸	۱۳۰	رنگ رنگ
۱۵	۱۰۴	رنگ غسل
۱۲	۳۶	رنگ ندارد ز نشانی که هست
۹	۳۹	رنگ ندارد ز نشانی که هست
۶	۱۵۴	رنگ و بوی
۱	۱۲۲	رنگ و سحر از بوی رست
۲	۷۵	رنگی چو خار
۱۰	۱۳۷	رنگیش
۱۴	۱۳۶	رنگین که به باغ زمیست
۷	۱۴۲	رو (۲)

ب	ص	
۶	۱۱۹	رفتن بی اختیار
۸	۱۶۰	رفتند و یکی شخص ماند
۲	۱۷۴	رفت و به پس گستریم
۵	۱۵۶	رفت و خبردار کرد
۱	۱۴۷	رفت و سخن در گرفت
۹	۱۸	رفت ولی زحمت پایی نداشت
۷	۱۴۰	رفت و نهانش فراخانه برد
۸	۶۱	رفته ام (۲)
۲	۱۰	رفته تو باز آوری
۱	۵۰	رفته و جان سوی لب
۱	۸	رفتی اگر نامدی آرام تو
۹	۱۴۶	رفت یکی پیش ملک صبحگاه
۵	۱۷۶	رفع ملک می کنم
۵	۱۶	رفیع
۱۰	۱۰۹	رق آهوکف خنیاگران
۱	۱۴۸	رقاص نه
۱	۶۳	رقص جواهر فشان
۵	۱۳۲	رقص کن اندر رحیل
۷	۵۸	رقص کنان بر طرف جویبار
۱	۱۳۰	رقعه به پایان نبرد
۱۱	۱۷۶	رقعه به سر چون برند
۶	۳۶	رقم
۱۹	۱۴۷	رقیب
۱۱	۱۶۷	رقیبان بار
۶	۱۴۱	رکن دلم را شکست
۷	۲۳	رکن مسلمانیست
۶	۱۴۱	رکنی تو رکن دلم را شکست
۱۴	۷۹	رگ جان را گرفت
۲	۱۱۶	رگ خوابش گرفت
۹	۷۶	رنج
۷	۹۸	رنج
۳	۱۱۳	رنج
۱۲	۷۳	رنج خرا از راحت پالانگراست
۱۵	۸۲	رنج خود و راحت یاران طلب
۱۱	۱۷۶	رنج گرفتم ز حد افزون برند
۱۰	۸۳	رنج مشو راحت رنجور باش

ب	ص	
۳	۵۴	رود آمدم
۵	۱۱۶	رود باکلاه
۱۲	۹۱	رود روز شمار این شمار
۱۱	۸۸	رود شد آرام گیر
۱۱	۴	روز
۳	۱۴	روز
۲	۵۱	روز
۶	۶۷	روز
۱۰	۸۷	روز
۲	۱۳۵	روز
۷	۱۶۶	روز
۱	۱۵۶	روز آشکار
۴	۱۳۷	روز آوری
۳	۶۹	روز از غم
۶	۳۸	روز است شبت روز باد
۶	۱۶۶	روز این عجب
۶	۳۸	روز باد
۳	۱۳۷	روز بدین روز کرد
۳	۳	روز برآورنده روزی خوران
۷	۲۶	روز بلند است به مجلس شتاب
۱	۶۰	روز بود
۱	۱۴۵	روز به آخر شد و خورشید دور
۴	۱۳۷	روز به روز آوری
۸	۱۰۷	روز به زندان کنی
۱۳	۱۶۳	روز به صحرا چراست
۳	۱۵۸	روز به یک قرصه چو خرسند گشت
۱۵	۱۴۵	روز پسین جمله بیارند پیش
۴	۲۰	روز تاب
۳	۱۳۷	روز ترا صبح جگر سوز کرد
۶	۹۴	روز تست
۱۴	۱۲۵	روز توان دید زاغ
۶	۹۴	روز جوانی ادب آموز تست
۸	۹۳	روز خوش عمر به شبخوش رسید
۶	۱۵۰	روز درو دید به چشمی دگر
۶	۹۸	روز دست
۵	۱۷۲	روز دگر نیکترش آزمود

ب	ص	
۳	۱۷۹	رو آهستگی پیشه کن
۹	۱۱۹	روا روزند
۱۲	۱۵۰	روا رو کند
۵	۱۵۵	رواست
۲	۱۴۶	روان
۷	۳۹	روان آب درو یافتند
۲	۱۱۱	روان این فلک آبگون
۶	۶۹	روان راه یافت
۳	۱۴۰	روان ساز کرد
۲	۱۶۹	روان شو چو آب
۲	۶۸	روان کرد بر ایوان من
۳	۱۱۱	روان گرد برانگیختند
۳	۱۴	روان مشعل گیتی فروز
۶	۱۷۴	روان ناپدید
۱۱	۶	روان نیز همین در زدند
۱۰	۱۶۶	روانی که درون پرورند
۱۱	۴۷	روانی که ز تن رسته‌اند
۲	۱۰۴	رویه به دندان گرفت
۸	۵۴	رویه در آن مرغزار
۱۱	۱۳۳	رویه گیر
۴	۱۰۴	رویه یقین تو شد
۱	۱۶۸	رویه از آن دوخت مگر پوستین
۱۰	۱۷۴	رویه از آن رست که به دان تر است
۳	۱۱۶	رویه بدید
۳	۱۰۴	رویه داند که چو شیر آمدم
۱۲	۱۱۵	رویه کی خازن کالاش بود
۱	۱۰۳	رویه آمد ز دور
۱۰	۱۳۳	رویه یکفن نفس سگ شنید
۶	۲۳	رو تو که خود سایه نوراللهی
۲	۴۴	رو چرخ به نرمی رسید
۱۲	۱۷۶	روح
۷	۴۵	روحانی است
۷	۴۹	روحانی است
۹	۷۰	روحانیان
۱۱	۹۶	روحانیان
۲	۵۰	روحانیم

ب	ص	
۱۳	۱۲۶	روز مشو خود پرست
۱۱	۷۵	روز مظالم چه کرد
۸	۱۲۸	روزن این خانه رهاکن به دود
۱۱	۲۲	روز نجات
۴	۲۴	روزن جانت چه بود صبح تاب
۱۳	۶۱	روزنش
۵	۱۶۹	روز نکردی سفر
۲	۱۲۴	روزن و در بسته چو بحرانیان
۹	۱۶۵	روزنه ای راز فشانی مکن
۹	۱۰۳	روزه برای من است
۳	۳۰	روزه به مویت دراست
۱۱	۱۵۹	روز هست
۱	۷۱	روزه کژمژ زبان
۲	۱۰۵	روزی از آنجا که فرستاده اند
۱۴	۸۶	روزی از آنجا که فراخی رسید
۱۲	۱۰۴	روزی ازو خواه که روزی ده اوست
۴	۱۳۷	روزی ازین روز به روز آوری
۳	۱۰۵	روزی به ازل ساختند
۳	۱۰۵	روزی خود کس نخورد
۳	۳	روزی خوران
۱۲	۱۰۴	روزی ده اوست
۴	۱۰۲	روزی روزش بدو
۵	۸۶	روزش ضرورت به کار
۱۶	۱۰۴	روزی صد ساله چه باید نهاد
۹	۱۵۴	روزی کراست
۱۱	۱۱۹	روزی یکی شرم دار
۱۳	۸۶	روزی که ازو بر خورد
۱۳	۱۲۶	روزی که بگیری به دست
۹	۱۱۴	روزی که شدی جام گیر
۱۱	۱۰۴	روزی مخور
۴	۱۰۵	روزی و دولت نفزاید به جهد
۶	۱۱۳	روز و شب از قاتم و قندز جداست
۳	۷۲	رو سپید
۴	۷۳	روسیه از این گنه آنجا گریخت
۷	۶۹	رو سیه از روز طریهای تو
۱۵	۱۲۰	روش از راه قضا دور دار

ب	ص	
۱	۹۶	روز دورنگی مدار
۱۱	۶۷	روز سفید آن نه شب داج بود
۴	۱۰۲	روزش بدو
۶	۱۴	روز شده با قدمش در وداع
۲	۱۴۵	روز شنیدم چو به پایان شود
۷	۶۹	روز طریهای تو
۴	۴۶	روز فراباش بست
۲	۱۰	روز فرو رفته تو باز آوری
۹	۶۶	روز فرو مانده بود
۱	۴۴	روز فرو مرده و شب زنده باش
۱	۸۲	روز قیامت ز من این ترکناز
۷	۶۷	روز قیامت شوی
۲	۱۱۵	روز قیامت حلف دوزخی
۱۰	۸۵	روز قیامت که برات آورند
۷	۷۹	روز قیامت که بود داوری
۷	۹۰	روزگار
۳	۱۳۷	روز کرد
۲	۲۵	روز کن
۱۵	۷۶	روز که باشد بهی
۱۳	۶۷	روز که شب دشمنیش مذهب است
۱۰	۱۱۷	روز که می بیخندند
۷	۹	روزگار
۵	۱۲	روزگار
۱۲	۶۱	روزگار
۱۰	۸۰	روزگار
۲	۸۱	روزگار
۶	۱۱۹	روزگار
۱۴	۱۲۶	روزگار
۹	۱۲۹	روزگار
۶	۱۴۳	روزگار
۲	۱۵۱	روزگار
۸	۱۵۴	روزگار
۱	۱۶۰	روزگار
۴	۱۶۳	روزگار
۹	۱۶۷	روزگار
۱۵	۱۷۷	روزگار

ب	ص	
۱	۱۷	روگشت به فرهمای
۵	۳۲	روم
۶	۳۲	روم ستاننده ابخازگیر
۲	۹۶	رومی تراست
۱	۹۶	رومی رخ زنگی مدار
۶	۳۶	رومی رقم
۱۳	۱۳۹	رومی که به سنگ دمشق
۷	۱۷۲	روثقی از نور برد
۲	۱۶۱	رو و زود نشین شد غبار
۴	۱۱	روی آوریم
۵	۸۳	روی بتاب از گناه
۱	۱۶۲	روی بکن پشتشان
۸	۷۹	روی به دین کن که قوی پستی است
۹	۱۰۷	روی به زندان نشست
۷	۱۲۴	روی بین
۳	۷۵	روی تست
۱۱	۸۹	روی تست
۳	۱۰۸	رویت کند
۱۲	۲۲	روی تو
۲	۷۸	روی تو
۶	۳۳	روی تو پروانه خورشید کش
۹	۱۶۴	روی تو خیری چراست
۱	۷۸	روی تو می بیند از آن دلخوش است
۵	۱۱۲	روی جهان کاینه پاک شد
۱	۷۶	روی خجل گشته و دل ناامید
۸	۵۱	روی خود از عالمیان تافتم
۱۰	۱۷۱	روی در آسایش گرمابه کرد
۱۲	۱۹	روی در آورد بدین کارگاه
۵	۵۸	روی را به صبا داده شاخ
۱۱	۱۶۴	روی رحیت ز شاه
۴	۱۱۴	روی زرد
۱	۱۵۹	روی سیاه
۱۱	۱۵۸	روی سیه بهتر و دندان سفید
۱۱	۱۱۱	روی شدی در زمین
۳	۱۰	روی شکایت نه کسی را ز ما
۱۲	۱۷۵	رویش کشند

ب	ص	
۸	۴۴	روش گرم داشت
۷	۱۶۳	روشن است
۱۰	۱۷۳	روشن است
۸	۲۳	روشن به تو
۳	۱۳	روشن تر پرگار کن
۱۱	۱۰۸	روشن دلان
۵	۱۸	روشن دلی
۹	۱۳۹	روشنند
۷	۱۶۷	روشن و خوش چون مه ناکاسته
۷	۱۵۸	روشنی
۸	۶۷	روشنی آن شب چون آفتاب
۳	۱۵۸	روشنی چشم خردمند گشت
۴	۱۶۷	روشنی دل خبر آن را دهد
۴	۳	روشنی دیده تاریک عقل
۱۶	۳۲	روشنی دیده عالم به تو
۵	۳۱	روشنی روی من
۵	۱۷۴	روشنی سینه تو
۴	۱۰	روشنی عقل به جان داده ای
۵	۱۶	روضه باغ رفیع
۱۱	۳۰	روضه تو جان و جهان من است
۴	۴	روضه ترکیب ترا حور ازوست
۱۱	۳۰	روضه جان من است
۱۳	۳۰	روضه چون جان پاک
۳	۲۳	روضه چه گویم که ز رضوان به است
۱۰	۳۱	روضه فیروزه رنگ
۱	۴۷	روضه که باغی نداشت
۱۱	۷۹	روغن خود زین چراغ
۱	۱۱۵	روغن خویشی هنوز
۵	۱۲۵	روغنش
۵	۱۱۴	روغن صد ساله بود
۱۷	۱۴۰	روغنی از بهر چراغش نماند
۱۱	۱۳۲	روکسی
۱۲	۱۰۴	روکه از اینان به اوست
۱۵	۱۷۷	روکه تویی شیفته روزگار
۸	۶۱	روکه چنین رفته ام
۳	۱۳۴	روکه ز جان دیده ای

ب	ص	
۴	۴۰	ره به سر خویش برد
۵	۱۳۴	ره بی غم است
۳	۱۲۰	ره بین و مشو مست ران
۳	۷۷	ره توشه گیر
۹	۶۱	ره تونه ای زینهار
۷	۱۲۴	ره چون موی بین
۶	۱۱۰	ره خدمت زنبور یافت
۸	۱۳۳	ره داشتن
۱۳	۱۱۵	ره داشتی
۹	۱۶۸	ره دل ززند
۴	۶۴	ره دل شاخ سمن کاشته
۷	۲۲	ره دل نه ای
۴	۱۸	ره رفت ز غایت فزون
۶	۱۶۰	ره روی از جمله پیران کار
۹	۱۲۰	ره زن اوقات بود
۱	۳۸	ره شیر بود
۴	۲۶	ره شیطان فرست
۶	۱۵۵	ره طاعت زند
۱۰	۳۵	ره عشقت نفسی می زنم
۲	۱۳۷	ره عشق خلیل الله است
۱۳	۱۴۳	ره عقل برو نور گیر
۸	۹۰	ره کشف از کشفی کم نیند
۵	۱۲۹	ره که دل از دیدن او خون شود
۶	۱۰۲	ره که میانجی قضااست
۱۶	۱۵۶	ره گذر
۱۲	۱۵۱	ره گذر چشمه پاک
۸	۱۳۶	ره گذر زهر به تریاک بست
۷	۲۰	ره گذر گوهرش
۸	۱۱۳	ره لعاب
۲	۹۲	ره مزین
۱۳	۷۸	ره می دهد
۹	۱۷	ره نبود
۹	۱۲۳	ره نتوان رفت به پای کسان
۳	۱۳۳	ره ندهد تا نکنندش دو نیم
۷	۱۱۱	ره نهادهای قدم
۵	۱۴۸	ره نه و رفتار بین

ب	ص	
۱	۱۲۱	روی حذر پذیرت برند
۳	۱۴۰	روی عزم ره آغاز کرد
۴	۸۳	روی قیاس
۲	۶۰	روی ماه
۱۳	۱۶۴	روی مرا صبر چنین زرد کرد
۴	۹۱	رویم کشید
۵	۳۱	روی من
۳	۹۱	روی من
۴	۳۷	روی نهادند ستاینندگان
۶	۱۳۲	روی نیست
۶	۱۳۱	روی نیست
۱۳	۱۰۱	ره آزادی است
۳	۱۴۰	ره آغاز کرد
۱۰	۱۱۶	ره آغاز کن
۳	۱۳۲	ره آورد بر
۳	۱۳۲	ره آورد سر
۱	۱۰۰	رها
۳	۱۴	رها در حرم کاینات
۶	۱۲۲	ره از گردما
۹	۱۲۶	رها کرد و به معنی رسید
۱۰	۱۱۴	رها کرده اند
۸	۱۲۸	رها کن به دور
۷	۷۵	رها کن به وفا در گریز
۲	۱۶۳	رها کن سخن ناکسان
۱۲	۱۳۱	رها کن کمر گل ز دست
۱	۸۵	رها کن که غرورت دهد
۱۱	۱۳۲	رها که گران رو کسی
۳	۱۴۱	رها کن لجاج
۶	۱۳۴	رها کن خاک را
۱۱	۷۹	رها کن روغن خود زین چراغ
۳	۱۰۷	ره این پرده فزون آمدی
۳	۱۴۳	ره این نیاز
۹	۱۴۰	ره بادیه را در گرفت
۶	۱۲۴	ره باریک خجل گشته است
۷	۲۲	ره به تو یابند و تو در ده نه ای
۶	۱۶۴	ره به جوانمرد یافت

ب	ص	
۱۰	۳۲	ریز
۷	۶۲	ریز
۵	۱۲۷	ریز
۹	۱۳۳	ریز
۷	۱۵۲	ریز باش
۵	۳۸	ریز تو
۵	۵۹	ریز شد
۱۰	۱۰	ریزش مشتی گل است
۵	۴۹	ریزشی
۱۱	۴۶	ریز کرد
۸	۱۱۷	ریزه اندیشناک
۹	۱۷۵	ریشخند
۱	۱۵۷	ریش دلی داشت تنگ
۱	۱۵۷	ریش کشان دید دو کس را به جنگ
۲	۱۵۷	ریش کشان هم خوش است
۱	۱۲۰	ریش ماست
۱۲	۸۵	ریگ تو را آب حیات از کجا
۱۳	۱۴۶	ریگ ریخت
۲	۵۶	ریگ ز تسبیح آب
۱	۸۶	ریگ زند ناله که خون خورده ام
۱	۸۶	ریگ مرزید نه خون کرده ام
۳	۳۸	ریگ منم اینکه به جا مانده ام

ب	ص	
۶	۱۳۴	ره و باز رهان خاک را
۱۱	۱۲۸	ره و توشه منزل بساز
۱۵	۱۳۱	رهی (۲)
۹	۱۰۸	رهی از کشمکش رستخیز
۵	۱۲۴	رهی از گردش پرگار تنگ
۶	۱۰۰	ره یک نفس دل شده ست
۱۱	۱۰۷	ریاضت برآر
۷	۱۷۵	ریاضت به تماشا کنند
۱۲	۱۰۷	ریاضت به مقامی رسی
۵	۵۲	ریاضت پذیر
۱۱	۱۰۷	ریاضت سپار
۵	۵۲	ریاضت گزیر
۹	۱۶۹	ریحان به دست
۵	۶۵	ریحان شده
۲	۵	ریخت (۲)
۲	۱۶	ریخت
۱۴	۶۴	ریخت
۴	۷۳	ریخت
۱۲	۱۱۱	ریخت (۲)
۱۳	۱۴۶	ریخت
۱۲	۳۵	ریختم
۲	۸۶	ریختم
۱۲	۴۹	ریختم از چشمه چشم آب سرد
۱۶	۸۱	ریختن
۲	۹۰	ریختن
۸	۱۹	ریخته
۵	۳۶	ریخته
۱	۵۶	ریخته
۶	۵۹	ریخته
۱	۶۲	ریخته (۲)
۵	۱۴۴	ریخته
۸	۱۶۷	ریخته
۲	۵۲	ریخته از شرم او
۸	۴۶	ریخته رنجور یکی طاس خون
۴	۳۳	ریخته قوابه آب حیات
۱	۱۶	ریخته نوش از دم سیسنبری

ب	ص	
۷	۱۱۷	ز آمدنی آمده ما را اثر
۷	۷۷	ز آن ازلی نور که پرورده اند
۷	۷۱	زان بدعاها بوجود آمده
۶	۳۰	زان بزد انگشت تو بر حرف پای
۴	۱۴۸	زان بنه چندانکه بری دیگرست
۱۵	۱۲۶	زان بتوبه پرده فروخته اند
۴	۱۶۱	زان بیکی جای ندارد قرار
۸	۱۰۵	زانجا که خبرداشتی
۵	۷۵	زان چو سپهر آینه داری بدست
۹	۸۷	زانچه بکشتیم چه برداشتیم
۵	۱۴۷	ز آنچه تو گفتی بترت گفته ام
۱	۱۳۸	ز آنچه طمع کرده ای
۴	۱۴۰	زانچه فزون از غرض کار داشت
۱۲	۱۶۴	ز آنچه مرا در دلست
۳	۱۵۱	زان خطر نیم خیز
۵	۶۰	زان دل سختش که جگر خواره گشت
۱۰	۱۱۴	زان رسنت سست رها کرده اند
۳	۶۷	زان رطب آتش که بری داشتم
۸	۵۹	زان زنج گرد چو نارنج خوش
۱۳	۱۹	زان سفر عشق نیاز آمده
۸	۷۸	زان سوی عالم خبرش داده اند
۶	۷۷	زان سوی عالم که دگر راه نیست
۱۱	۱۲۶	زان صدف سوخته دندان سپید
۸	۱۲۳	زانکه بچشم دگران دیده ای
۹	۱۵	زانکه بمقدار ترازو نبود
۱۳	۱۰۳	زانکه دل من غمی است
۹	۹۶	زانکه زنی نان کسان را صلا
۷	۱۶۵	زانکه شود سرخ بغرقاب خون
۶	۱۲۷	زانکه وفا نیست درین تخته نرد
۱۵	۱۷۷	زانکه یکی نکنی و گویی هزار
۱۴	۱۳۰	زان گل و بلبل که در آن باغ دید
۴	۱۷	زان گل وزان نرگس کانیغ داشت
۵	۲۰	زان نزدی شکرش
۲	۱۶۵	زان نکنم با تو سرخنه باز
۹	۶۵	زان نور چو سرمیان
۱۰	۱۷۹	زانوش هست

ب	ص	
۱۰	۲۲	ز آب دهانت رطب تر خورند
۳	۱۱۱	ز آب روان گرد برانگیختند
۶	۱۴۶	ز آتش تنها نه که از گرم و سرد
۱۰	۱۰۸	ز آتش دوزخ که چنان غالب است
۲	۴۱	ز آتش فکرت چو پریشان شوند
۵	۵	ز آتش آبی که بهم در شکست
۹	۱۴۶	زاد
۸	۳۹	زادتر
۱۱	۳۶	زادتر
۲	۷۰	زادگان (۲)
۴	۸۴	زاده ایم
۸	۲۰	زادن گوهر ز سنگ
۳	۸	زاده بود
۴	۱۶۸	زاده را
۱	۱۰۶	زار
۱۳	۷۲	زادیم تو شست
۳	۲۴	ز آرایش صدرت زهیت
۷	۲۱	ز آرزوی داشته دندان گذاشت
۱	۷۲	ز آرزوی ما که شده نو بر او
۱۵	۱۱	زاری از این بیش که دارد که ما
۴	۲۸	ز ازل ساختند
۳	۱۴۲	ز آستن کوتاه و دست دراز
۱۲	۱۷	ز آستی عرش عالم برکشید
۱۴	۱۲۵	زاغ
۷	۵۷	زاغ
۱۴	۱۳۰	زاغ دید
۹	۱۵۷	زاغ شو و پای بخون در مزن
۲	۱۲۶	زاغ که او را همه تن شد سیاه
۲	۲۲	زاغگیر
۱۰	۲۶	ز آفت این خانه آفت پذیر
۶	۴۲	ز آفت خدمتگری
۷	۳۷	ز الماس زبان ساختم
۱۴	۱۱۷	ز آمدن این سمرت رای چیست
۵	۱۱۹	ز آمدن رنگ چرا چون میست
۶	۱۴	ز آمدنش آمده شب در سماع
۱۰	۹۲	ز آمدن مرگ شماری بکن

ب	ص		ب	ص	
۷	۳۷	زبان ساختم	۴	۳۱	زانو قدمی ساختم
۱۰	۴۹	زبان ساختم	۱	۴۲	زانو قرار
۳	۱۲۸	زبانش بسوخت	۱۰	۱۷۹	زانو نشست
۸	۱۰۹	زبان شد همه کای مرزبان	۷	۶۱	زانو نشست
۱۸	۱۱	زبانش رسان	۱۱	۴۱	زانوی قدم دل کند
۱۳	۵۳	زبان فصیح	۵	۳۱	زانوی من
۱	۱۳	زبان فصیح	۱۰	۴۱	زانوی ولایت ستان
۱۰	۱۶۵	زبان کش بود	۴	۷۱	زان همه را آمده سر بر زمین
۱۱	۴۹	زبان گشتم از آن فرهی	۱۰	۶۷	زان همه شب یارب یارب کنم
۹	۵۱	زبان گفت که ای ییزبان	۸	۱۶۱	زاهد پنهانیت
۸	۱۱۲	زبان گفته اند	۱	۴۵	زاهد و راهب سوی من تاختند
۸	۱۶۵	زبان گوید سرزینهار	۶	۱۰۱	زاهل وفا هر که بجایی رسید
۶	۱۷۷	زبان گوی و همه گوش باش	۴	۴۳	ز آهن چشید
۱۲	۴۰	زبان مرد سخن سنج راست	۱۳	۱۵۶	ز بازوی تست
۸	۵۰	زبانم گرفت	۱	۱۱	ز باغ توایم
۵	۹۱	زبانم نهاد	۱	۷۱	زبان
۱۰	۳۹	زبان نیزهم	۲	۵۵	زبان
۵	۱۱	زبان وین چه زبان را نیست	۸	۱۰۹	زبان (۲)
۷	۴۲	زبانها شود	۹	۵۱	زبان
۱۴	۱۹	زبانهای ما	۷	۱۰	زبان از پی تسبیح تست
۵	۱۷۳	زبانی ادب آموخته	۳	۵۴	زبان بر لب رود آدمم
۲	۱۷۸	زبانی تمام	۱	۳۰	زبان بستگان
۲	۱۵۷	زبانی فش است	۱۱	۸۵	زبان بستگان
۱۱	۱۶۶	زبانی که برون دوستند	۱	۱۶۵	زبان بسته‌ام
۹	۳۹	زبانی که هست	۱۰	۶۵	زبان بسته بود
۷	۸۷	زبانی مکن	۴	۱۶۶	زبان بسته‌دار
۹	۱۶۵	زبانی مکن	۲	۱۶۶	زبان تو سرت ندروند
۷	۱۰۶	ز بحر تو بگوهر کمند	۱۰	۶۴	زبان تیزتر از خاها
۷	۷۲	ز بد خواه برد	۸	۲۱	زبان خنجرش
۱	۱۷۴	ز بدنامی پیوند ما	۱۰	۱۶۵	زبان خوش بود
۶	۱۴۵	ز برنر ز فلک رای تو	۵	۱۶۷	زبان دل است
۷	۱۲	زیرجد شدست	۱۰	۸	زبان را بقلم بازده
۱۲	۱۴۲	زیر خاستنی و نشست	۸	۵	زبان را رطب نوش داد
۶	۹۲	زیر کرده	۱۳	۱۶۵	زبان را نگاه
۶	۱۴۵	زیر و زیر سروپای تو	۵	۱۱	زبان را نیست
۲	۳۳	زیر و زیر تو	۱۱	۱۶۵	زبان زیرکام

ب	ص		ب	ص	
۴	۴۸	ز تو هم نرگس و هم گل بداغ	۲	۱۶	زیر خاله خوانش گریخت
۱۰	۱۴۳	ز تو یاد آرد یادش بیار	۵	۳۱	ز بس روشنی روی من
۵	۴۵	ز جادو شکیب	۱۱	۴۸	زبون غمست
۵	۱۱۷	ز جان خوشترست	۷	۹۱	زبونی
۳	۱۳۴	ز جان دیده‌ای	۷	۹۱	زبونی کجاست
۳	۷	ز جان نسبت پاکی کند	۱۲	۹۷	زبونی و چه افکنندگیست
۲	۷۴	ز جای	۳	۳۲	ز بهرامی او وقت زور
۶	۸۶	ز جهان دور گشت	۳	۱۳۵	ز بیگانگی
۳	۷۷	ز جهان گوشه گیر	۶	۲۷	ز بیگانه و خیل تواند
۸	۸	ز جهان واگشای	۱۳	۷۹	ز پای
۳	۵۳	ز چاه	۸	۱۳۵	ز پرداختن آیین گرفت
۱۲	۸۹	ز چرخ بلند	۳	۸	ز پشت کرم ت زاده بود
۵	۱۳۴	ز چشم آر که ره بی نمست	۳	۳۶	ز پی این جمال
۲	۴۲	ز چنگ	۱	۷۳	ز پی دانه هوسناک شد
۱	۱۲۲	ز چوگان ز می از گوی رست	۳	۱۱۹	ز پی رنج پدید آمدیم
۳	۹	ز حل بر قدح زهره زن	۱	۱۵	ز پی مسجده فرو داشتند
۷	۳۰	ز حمت انگشت کس	۱۱	۱۳۶	ز پی قهر او
۱۳	۱۷۹	ز حمت بازار و دگر هیچ نه	۲	۵۶	ز تسبیح آب
۹	۱۸	ز حمت پایی نداشت	۵	۱۲۰	ز تسلیم قدر در میای
۵	۲۲	ز حمت تویی	۱۰	۵۷	ز تعجیل که بشتافته
۹	۱۱۱	ز حمت خاری نداشت	۴	۱۲۵	ز تف دوزخست
۳	۱۵۵	ز حمت راه تو بس	۹	۷۴	ز تک آن خوش بود
۳	۱۲۵	ز حمت زهری درو	۱۲	۱۴۲	ز تمامی طلبیدن شکست
۱۰	۱۵۷	ز حمت مردار خوار	۱۱	۴۷	ز تن رسته‌اند
۵	۴۶	ز خاک	۳	۱۱۳	ز تو بالای زمین زیر رنج
۱	۸۹	ز خامی بود	۷	۱۳۴	ز تو بسیار کشت
۷	۶۹	ز خجالت همه شبهای تو	۶	۹۹	ز توبه دانه‌ای
۱۲	۱۷۰	ز خدا شرمسار	۹	۹۲	ز تو پیدانه شد
۱۳	۸۱	ز خدایا ز خودم شرم باد	۶	۷	ز تو پیدا شده
۹	۶۸	ز خرابات من	۳	۲۸	ز تو چون گلشکر توبه خورد
۱۳	۱۰۰	ز خشن جامه نیست	۱۴	۸۲	ز تو خشنود شود کردگار
۱	۱۰۱	ز خشن پوست نیست	۱۰	۲۳	ز تو دامنش
۱	۱۰۹	ز خصومت بری	۵	۲۵	ز تو فریاد بفریادرس
۵	۱۳۳	ز خط روز و شب افزون شوی	۱۲	۶۸	ز تو نوش خورد
۳	۵۶	زخم (۲)	۹	۹۲	ز تو ویرانه شد
۸	۱۰۱	زخم بلامرهم خودبینی است	۱۳	۱۳۶	ز تو هم بمرد

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۴۷	ز دریوزه دل یافتست	۶	۱۵۲	زخم بی ندازه چیست
۱۲	۳۲	زد که بدو پنجه کرد	۸	۱۴۹	زخم تنک زخمه پیران خوشست
۱۳	۱۷۴	ز دل آموختند	۳	۹۷	زخم ذلیلان مخور
۲	۹۷	زدل خودساز چو آتش کباب	۲	۱۷۸	زخم زبانی تمام
۳	۹۱	زد لگدی چند فراروی من	۸	۱۴۹	زخمه پیران خوشست
۱۴	۱۵۵	زدست	۵	۲۸	زخمه درآمد بیش
۲	۸۲	زدم چون ننشینم خجل	۲	۱۶	زخمه ریخت
۳	۳۶	زدم نام تو آمد بقال	۴	۶۳	زخمه شکسته به ادای درست
۵	۱۵۹	زدن برق وار	۴	۱۰۱	زخمه گه آه باش
۱۳	۱۵۴	زدن بی نیاز	۴	۱۳۳	زخمه گه چرخ منقط مباش
۵	۹۸	زدن پیشه پیران بود	۱	۱۴۸	زخمه و رقاص نه
۱۱	۶	زدند (۲)	۴	۱۲۰	ز خود دار و قبول از خدای
۱	۱۳۶	زدند (۲)	۷	۱۴۵	ز خود رست بشویی مگر
۲	۱۰۲	زدندان گوزن افکنش	۴	۱۴۵	ز خود سایه توانی برید
۶	۱۳۲	زدن روی نیست	۱۲	۱۳۳	ز خود غافلی
۱	۹۱	زد و دامن سنجر گرفت	۱۳	۸۱	ز خودم شرم باد
۳	۳۴	زدوش	۱۲	۱۷۰	ز خود و هم ز خدا شرمسار
۸	۷۰	زدو گهواره برانگیخته	۳	۶۰	ز خورشید جگر سوزتر
۴	۳۶	زدو ناموسگاه	۱۳	۲۲	ز خورشید رخت خنده ای
۴	۱۶	زده (۲)	۶	۴۴	ز خورشید و تک از ماه برد
۶	۵۵	زده (۲)	۱	۵	زد (۲)
۵	۱۵۲	زده (۲)	۲	۱۲	زدال و کمر از میم داد
۱۱	۳۶	زده آبادتر	۱۰	۵۸	ز داود خوش آوازتر
۸	۳۹	زده آبادتر	۱۱	۱۷۷	زد از کان غیب
۶	۴۶	زده آتش سودای او	۱۳	۸۲	زد این نام یافت
۶	۵۸	زده باد سربید را	۳	۷۳	زد بسر اندیب سراپرده را
۶	۳۶	زده بر سکه رومی رقم	۲	۱۱۶	زد چو شتابش گرفت
۵	۶۸	زده بر سیم ناب	۱۰	۶۱	زد دو سه دم با دو سه ابنای جنس
۵	۵۶	زده بید بلرزه تنش	۱	۶۸	زدر
۶	۲۶	زده چند باش	۱۴	۱۴۳	زدرش دامن خود دورگیر
۲	۱۷	زده در دامنش	۶	۱۷۰	ز در عز و ناز
۷	۷۳	زده زیر کلاه	۴	۲۹	ز درون تهمتی خانه بود
۲	۱۰۲	زده کرگدن از گردنش	۸	۱۰۴	ز دریانم از آتش برآر
۳	۱۲۷	زده میوه	۹	۱۱۰	ز دریای جود
۱۰	۶۰	زدهن برگذشت	۲	۳۰	ز دریای خون
۷	۹۷	زدی روزی از آن یافتی	۵	۱۲۵	ز دریوزه خور روغنش

ب	ص	
۷	۱۰۴	زر شود
۳	۲۳	ز رضوان به است
۱۱	۱۰۷	ز طبیعت به ریاضت برآر
۵	۶۸	ز طلای از ورق آفتاب
۹	۱۴۰	ز عاریه را برگرفت
۳	۱۴۲	زرق ساز
۱	۱۳۵	زر کشته اند
۱۰	۱۶۱	زرکش است
۷	۱۶۱	زرکش سلطان بود
۴	۴۳	زرکش سلطان کشید
۹	۱۳۸	زر که بر او سکه مقصود نیست
۲	۱۴۳	زر که ترازوی نیاز تو شد
۸	۱۳۹	زر که ز مشرق به در افشاندند
۳	۴۰	زرکهن
۴	۱۳۹	زرگر همه جان دادندست
۲	۱۴۱	زرگفتا خموش
۷	۳۶	زرنه از آن بهترست
۱۲	۷۸	زرمستان
۲	۳۴	زرمی شود
۶	۶۲	زرمی فشانند
۵	۴۳	زرنخورد
۱	۱۲۲	زرنک و سحر از بوی رست
۸	۱۳۸	زر نه نه دست
۱۱	۱۴۵	زر نه همه سرخ برد پاک نیست
۹	۱۳۸	زرنیخ بنسبت یکیست
۹	۷۹	زرنیخ شد این گوی زرد
۱۰	۷۹	زرنیخی است
۱۰	۲۳	زو درگشته ز تو دامنش
۹	۱۳۸	زو و زرنیخ به نسبت یکیست
۱۰	۱۲۳	زو و زور
۵	۷۰	زو و هم صیرفی
۵	۱۵۳	زو و یاقوتی از آتش منال
۱	۱۵۹	زروی سیاه
۴	۸۳	زروی قیاس
۳	۱۴۳	زره این نیاز
۴	۵۹	زره بافته

ب	ص	
۸	۷۸	زدین اثرش داده اند
۵	۱۳۴	زدین برکه عمارت کمست
۷	۱۴۵	زر
۷	۱۴۵	زر
۱	۶۸	ز راه سحر
۲	۱۴۰	ز راهش نبرد
۵	۷۱	ز راه کرم
۱	۶	زر از صورت خواری بهشت
۷	۱۳۸	زر بفکن شش سربیی گومباش
۷	۹۵	زر بود
۸	۱۳۸	زریپرست
۱	۱۲۶	زریپرست
۱۰	۱۳۸	زر چوستان زراست
۱	۱۳۹	زر چون که بآهن برند
۷	۱۳۹	زر چو نهی روغن صفر اگرست
۵	۴۰	زر چه سگست آهوی فتراک اوست
۹	۵۵	زرد
۹	۷۹	زرد
۴	۱۱۴	زرد
۷	۱۶۵	زرد به این چهره دینارگون
۸	۱۶۴	زرد چرایی نه جفامی کشی
۳	۱۱۴	زرد رخ از چرخ کبود آمدی
۱۱	۶۵	زرد در سیم شد
۸	۷۹	زرد شتی است
۳	۵۸	زرد قصب خاک بر سم جهود
۱۳	۱۶۴	زرد کرد
۶	۱۳۸	زرد گل جمفری
۶	۲۵	زرد روز اینک و شب دیز شب
۷	۵۶	زرد ز گل نعل بخون آمده
۶	۱۶۴	زرد یافت
۴	۹۴	زردی گرفت
۱۲	۱۳۹	زرد می که ز سنگ دمشق
۱۰	۱۳۸	زردست
۱۱	۱۳۹	زردست
۷	۳۶	زردست
۱۰	۲۳	زرد سوز پیراهنش

ب	ص		ب	ص	
۱۴	۹۸	ز غایت برون	۵	۵۱	زره ساخته روئین تنی
۴	۱۸	ز غایت فزون	۱۳	۱۷۹	زر هیچ نه
۶	۳۶	ز غزنی علم	۱۲	۱۰۷	ز ریاضت به مقامی رسی
۹	۱۵۷	زغن	۵	۵۲	ز ریاضت گریز
۱۴	۱۳۰	زغن و زاغ دید	۵	۳۶	زری از کان کهن ریخته
۴	۷۶	ز فرمان تو بگذشته ام	۲	۵۸	زرین رسن
۱۱	۱۰۱	ز فریاد بری ساحتست	۲	۱۳۷	زرین که در این خرگهست
۱۴	۱۲۲	ز فلک برکشید	۶	۶۷	ز زور
۱	۱۰۰	ز قفس چنگ او کن جدا	۶	۱۶	ز سبب سما
۴	۴۲	زکان	۴	۱۰۶	ز سپید و سیاه
۶	۱۱۷	زکان گلیم	۱۵	۳۸	ز سخن تیزتر
۱۲	۱۴۵	زکجا پر شود	۸	۳۸	ز سخن در گرفت
۴	۱۴۱	زکجا تاکجا	۶	۴۰	ز سخن نیست کس
۶	۱۱	ز کجاوین پروبال از کجا	۱۳	۳۵	ز سحر سحری دوخته
۷	۳۱	ز کدام آتشم آبی رسد	۴	۱۲	ز سرای بهشت
۷	۳۱	ز کدام آینه تابی رسد	۸	۴۶	ز سر تا قدم انقاس گون
۱	۱۱۹	ز کدامین گلی	۴	۳۰	ز سرت کم شود
۳	۷۸	ز کس کم نئی	۸	۱۴۵	ز سر چشمه خورشید جوی
۲	۱۶	ز کمان تیر شکر زخمه ریخت	۲	۱۲۱	ز سر خاک بس
۲	۷۹	ز کم آزاری است	۵	۵۰	ز سر ساخته و سر ز پای
۲	۸۳	ز کین سرد باش	۱	۱۴۱	ز سفر گشت باز
۵	۱۵	ز گاو زمین	۹	۱۱۲	ز سنگ و توبره از خر بهست
۴	۱۱۲	ز گردش بری	۵	۸۷	ز سلیمان گشاد
۷	۵۴	ز گریبان سمن کرده جای	۸	۲۰	ز سنگ
۴	۱۸	ز گریبان طبیعت برون	۸	۴۹	ز سهیل دلست
۶	۶۲	ز گلاب شکر می فشاند	۱۱	۴۹	ز شادی پرواز غم تهی
۵	۵۷	ز گل بوی سلیمان شنید	۱	۵۸	ز شب ناخن شب تمام
۸	۴	ز گل نی ز شکر دور بود	۳	۱۶۶	زشت مگو نوبت خاموشیست
۷	۹۷	ز گیابافتی	۸	۳۳	ز شیران چنین بیشه ای
۹	۱۲۱	ز لزل الساعه شیء عظیم	۱۰	۱۴۲	ز شیرینی ست
۱۵	۱۴۰	زلف بتان حلقه ز نار کرد	۵	۲۴	ز صبح آینه بیرون فتاد
۴	۶۵	زلف براهیم و رخ آتشگرش	۷	۱۰۳	ز صفرای ما
۱۰	۱۳۰	زلف بنفشه رسن گردنش	۱۳	۲۲	ز طوق کمرت بنده ای
۹	۵۸	زلف بنفشه کمر گل شده	۹	۲۹	ز عدم گرد فنا بر نخاست
۱	۶۴	زلف پری حلقه دیوانگان	۴	۳۹	ز علم فتح نماینده تر
۷	۷۳	زلف خطا بر زده زیر کلاه	۱۲	۱۲۵	ز عیب دگران کن فراز

ب	ص	
۹	۱۲۱	ز می افکنده بیم
۵	۹	ز می این پشته گل بر تراش
۱۴	۱۳۶	زمیست
۱۲	۷۶	ز می سنگ ترازو مکن
۹	۷۳	ز می عدل گشت
۱	۱۱۲	ز می و آسمان
۲	۷۲	ز می و سنگ نوایی نداشت
۷	۴	زمین
۴	۱۵	زمین
۷	۱۵	زمین
۴	۷۱	زمین (۲)
۷	۱۰۵	زمین
۱۱	۱۱۱	زمین
۵	۲۳	زمین آمد و تاج آسمان
۶	۲۴	زمین از چاه ای
۳	۸	زمین از شکم افتاده بود
۲	۸	زمین بارگران برگرفت
۷	۱۵۰	زمین بر چو فلک نازنین
۳	۱۲۲	زمین برگشاد
۱۱	۵۶	زمین بود و دل آسمان
۱۳	۳۷	زمین بوس شاه
۱۰	۶۶	زمین بوسه برابر شدی
۳	۱۱۳	زمین به چو گنج
۴	۷۸	زمین پست باش
۴	۱۷۵	زمین جز به هنر پاک نیست
۵	۲۴	زمین چون فتاد
۱۰	۵	زمین در بر عالم فکند
۸	۲۹	زمین در خم چوگان تست
۷	۱۱۲	زمین در دهن آسمان
۹	۵۷	زمین را ادمیم
۸	۷۳	زمین را بخلافت گرفت
۱۰	۸	زمین را بعدم بازده
۶	۹۹	زمین را ز تو به دانه ای
۱۰	۴۵	زمین را سپر افکن بر آب
۱۲	۳۴	زمین راست بیخ
۲	۹۴	زمین را سر بخشایشست

ب	ص	
۴	۵۹	زلف زره بافته
۱۰	۵	زلف زمین در بر عالم فکند
۲	۶۵	زلف سیه بر سر سیم سپید
۱۱	۴	زلف شب ایمن نشد از دست روز
۳	۵۳	زلیخا پناه
۶	۱۱۰	زمام هنری می کشد
۹	۵۶	زمان
۹	۵۹	زمان
۷	۶۳	زمان
۷	۶۳	زمان تا زمان
۱۵	۱۳۶	زمانه که بهارش تویی
۸	۱۷۹	زمانه نه زمینی بجنب
۸	۱۳۴	زمانی بزمین افکنی
۴	۱۹	زمانی نبود
۲	۸۹	ز مردانگی
۶	۱۲۳	ز مرد سپرد
۱۳	۵۴	ز مرد گیاش
۲	۶۸	ز مؤگان من
۱۵	۱۱۶	زمستان خورد
۳	۸۷	ز مثنی غله پرداخته
۸	۱۶	ز مشک لبش
۷	۶۸	ز مصافش سپر انداخته
۶	۱۴۲	ز مفلس توان باز خواست
۱۲	۳۱	ز مقصود وجود اولست
۱۱	۵۲	زمن
۸	۱۷۹	زمنان چندنشینی بجنب
۱۵	۱۰۳	زمن ای حیل ساز
۱	۸۲	زمن این ترکناز
۳	۶۰	ز مهتاب شب افروزتر
۷	۱۲۱	ز می آلوده تر این جور چند
۸	۸۶	ز میان برده اند
۳	۱۸	ز میان برگرفت
۹	۴۸	ز میان چاره جوی
۹	۶۰	ز میانم گشاد
۱	۱۲۲	ز می از گوی رست
۷	۱۲۲	ز می از مکر تو ایمن شود

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۶۲	زنان کز تو عزیزی شوند	۱	۵۷	زمین را که سرت سبز باد
۱۲	۱۱۶	زنبر پر از انگبین	۶	۱۱۱	زمین رسته از این گفتگوی
۱۰	۱۴۲	زنبر ز شیر نیست	۱۴	۵۳	زمین ریخت عماریم را
۶	۸۶	زنبر گشت	۹	۱۵۳	زمین ریزه چو خورشید و ماه
۱۲	۱۰۶	زنبر گل سوری است	۴	۱۶۸	زمین زاده را
۷	۱۱۰	زنبر یافت	۳	۱۱۳	زمین زیر رنج
۱۲	۱۰۶	زنبر است	۴	۱۱۸	زمین ساختی
۷	۱۶۱	زنبیل و سلیمان بود	۹	۸۷	زمین کاشتیم
۸	۲۵	زن تا امراکم زند	۳	۲۱	زمین کان اوست
۱۰	۶۲	زنجیر شیر	۴	۱۵	زمین کان شد و او گهرش
۱۱	۱۲۱	زنجیر بخواهد گسست	۱۲	۱۲۱	زمین کز میان
۹	۷۹	زن حایض پی لعبت مگرد	۵	۹	زمین گو مباح
۷	۵۹	زنخش طوقدار	۱۲	۷۸	زمین مید و زرمیستان
۸	۵۹	زنخ گرد چو نارنج خوش	۱	۲۳	زمین نافه مشک از تو یافت
۱۰	۱۷۵	زنخ می زند	۵	۱۶	زمین یافته رنگ ربیع
۲	۵۸	زنخ یاسمن	۸	۱۷۹	زمینی بجنب
۱۳	۷	زند (۲)	۱۰	۱۵۳	زمینی نه بزیرافتی
۱۳	۴۸	زند (۲)	۳	۹	زن (۲)
۹	۱۰۹	زند (۲)	۱۰	۶۳	زن
۴	۱۴۶	زند (۲)	۲	۹۲	زن
۱	۱۵۳	زند (۲)	۶	۱۰۷	زن (۲)
۶	۱۵۵	زند (۲)	۱۳	۱۷۰	زن
۵	۱۷۵	زند (۲)	۱	۴۵	زنار در انداختند
۹	۱۰۷	زندان شرف آرد بدست	۱۵	۱۴۰	زنار کرد
۸	۱۰۷	زندان کنی	۱۱	۸۰	زناشوهر است
۹	۱۰۷	زندان نشست	۷	۱۷	زنان بر در آن بارگاه
۹	۷۰	زندانیان	۹	۴۴	زن از بال سرافیل ساخت
۱۱	۹۶	زندانیان	۱۱	۹۸	زن اگر می زنی
۲	۱۲۴	زندانیان	۶	۲۶	زن این کم زده چند باش
۹	۳۳	زند با تو لاف	۱۱	۹۷	زنان چون سپر انداختند
۱۰	۳	زند جز خدای	۹	۹۱	زنان دخل ولایت برند
۸	۲۵	زند (۲)	۹	۹۱	زنان را بجنایت برند
۹	۱۱۹	زند (۲)	۱۲	۹۲	زنان را به سخن شاد دار
۹	۱۶۸	زند (۲)	۲	۹۲	زنان ره مزن
۱۰	۱۷۵	زند (۲)	۱	۶۸	زنان صبح در آمد ز در
۲	۷۸	زند چون نگرد روی تو	۱۳	۴۹	زنان عاجز و من زورمند

ب	ص	
۱	۹۶	زنگی مدار
۱۲	۶۹	زنگی نورد
۲	۹۶	زنگی و رومی تراست
۷	۸۱	زنم بر سر این کار دست
۱۴	۱۵۴	زن مشو آرام گیر
۴	۴۵	زنو تا کهن
۲	۱۵۳	زن و جانی بگیر
۱۱	۶۶	زنورش مژه پر اشک داشت
۱	۵۶	زنور فلک انگیخته
۵	۱۴۸	زن و گفتار بین
۱۰	۱۴۰	زنهار که خود چند بود
۱	۵۵	زن یاسمن و گل بهم
۹	۸۹	زنی
۱۱	۹۸	زنی
۴	۱۳۲	زنی (۲)
۱	۱۵۵	زنی افتاده شو
۱۴	۹۲	زنی تیر به هر گوشه ای
۱۱	۱۶۱	زنی چند که برخاستند
۸	۹۱	زنی چون کند
۴	۱۵۵	زنی دست بشاخ دگر
۸	۸۹	زنی شرم دار
۶	۱۶۸	زنی میکند
۹	۹۶	زنی نان کسان را صلا
۱۱	۱۸	زوالش نبود
۱۳	۱۴۱	زوجه ستانم که حدی نیستش
۱۱	۱۳۲	زود بمنزل رسی
۱۲	۱۴۰	زود خورم تا نکند بستگی
۲	۱۶۱	زود رو و زود نشین شد غبار
۸	۱۷۳	زود قدمگاهش بشکافتند
۸	۱۱۹	زود مرو دیر بجنگ آمدی
۲	۱۶۱	زود نشین شد غبار
۳	۳۲	زور
۸	۸۱	زور
۱۰	۱۲۳	زور
۱۳	۱۶۸	زور
۱۳	۱۵۶	زور جهان بیش ز بازوی تست

ب	ص	
۶	۶۵	زندگی
۵	۴	زندگیست
۱	۸۶	زند ناله که خون خورده ام
۱۳	۷۶	زنده
۸	۱۵۲	زنده
۱۳	۹	زنده ایم
۶	۳۹	زنده ایم
۱	۴۴	زنده باش
۱	۴۸	زنده بجان خود همه حیوان بود
۱	۴۸	زنده بدل با تن که عمر آن بود
۱۱	۱۵۴	زنده بود طالع دولت پرست
۳	۸۹	زنده به عمری که بقائیش نیست
۳	۲۷	زنده دل از غایله بوی تست
۱۳	۵۳	زنده دلم کرد چو باد مسیح
۲	۵۶	زنده شده ریگ ز تسبیح آب
۱	۷	زنده نام جبر و تش احد
۱۰	۱۰	زنده و فرسوده ما
۶	۱۶۲	زنده ولی از دل خود مرده تر
۴	۱۲۱	زنده و مرده بیکی خواب در
۶	۸۹	زن رعنا شده گیسو پرست
۱۰	۵۵	ز نرمی شده قاقم نمای
۱۶	۸۳	زنست
۱۲	۳۶	ز نشانی که هست
۹	۳۹	ز نشانی که هست
۵	۱۶۵	زنش گفت مبر نام کس
۱۰	۵۸	ز نظامی شکر انداز تر
۳	۱۰۸	ز نفس غایله بوی تست
۳	۱۳۴	زن که جهان دیده ای
۵	۴۰	زن که درم خاک اوست
۱۲	۶۸	زن که ز تو نوش خورد
۸	۴۲	زن که سخن پرور است
۹	۸۹	زن که کم از یکزنی
۱۲	۶۹	زنگار خورد
۱۴	۹۸	زنگارگون
۴	۴۶	زنگله روز فراپاش بست
۲	۶	زنگ هوا را بکواکب سپرد

ب	ص	
۱۱	۱۶۹	ز همه دور باش
۶	۱۰۸	ز هوا تافتن از سرورست
۱۲	۱۵۹	ز هوایی نخورد
۱۲	۱۴۱	ز هیچ
۳	۲۴	زهیست
۱۲	۲۵	زیادت خورند
۷	۷۷	زیادت نظری کرده اند
۱۴	۳۶	زیاد تو فراموش باد
۱۰	۳۹	زیادست و زیان نیز هم
۴	۱۵۸	زیادش سیه اندام کرد
۱۵	۴۸	زیار
۱	۴۹	زیاری که بود دستگیر
۱	۴۹	زیاری همه را ناگزیر
۸	۱۷۵	زیان
۱۰	۷۶	زیان سال و مهت بوده گیر
۹	۷۶	زیانست و ترازوی رنج
۱۴	۷۸	زیانیت نیست
۴	۹۳	زیان کاین سخن آسان گرفت
۱۴	۱۴۷	زیان کس نکرد
۷	۱۲۵	زیانها در اوست
۹	۱۴۸	زیباترست
۵	۷۴	زیبیت (۲)
۱	۱۴۰	زیند ماست
۵	۱۵۶	زی پدرش رفت و خبردار کرد
۱۰	۶۲	زیر
۷	۵۴	زیر پای
۵	۱۱۸	زیر پای
۱۲	۱۲۹	زیر پای
۳	۱۳۹	زیر پای
۹	۹	زیر تر از خاک نشان باد را
۴	۵۱	زیر تر از وی سیهی درد خوار
۳	۴۳	زیر ترند از چه بیالاترند
۲	۳۳	زیر تو
۲	۶۶	زیر در آهنگ داشت
۳	۱۱۳	زیر رنج
۷	۱۷۹	زیر دست

ب	ص	
۹	۵۵	زورق باغ از علم سرخ و زرد
۱۳	۴۹	زورمند
۴	۷۱	زو شده مرغان ملک دانه چین
۶	۱۶۱	زهد تو مزور نشد
۵	۱۶۱	زهد شو، از ترنه ای
۹	۱۶۱	زهد غریبست بمیخانه در
۱۰	۱۶۱	زهد نظامی که طرازی خوشست
۸	۱۳۶	زهر بتریاک بست
۱۳	۱۳۶	زهر برد
۲	۳۴	زهر بیاد تو شکر می شود
۷	۱۳۶	زهر بیاد شکر آسان بخورد
۱	۱۶۳	زهر ترا دوست چه خواند شکر
۱۴	۱۵۳	زهر چیست
۴	۸۷	زهر دانه او خوشه ای
۲	۱۶	زهر ز بزغاله خوانش گریخت
۵	۱۳۶	زهر ساخت
۳	۱۳۶	زهر که هلاهل ترست
۶	۱۳۶	زهر مدانش که به از شکرست
۴	۶۹	زهرم فلک امید داد
۷	۴۵	زهره این منطقه میزانی است
۴	۶	زهره بخنیاگری شب نشاند
۴	۱۲۹	زهره خون
۴	۶۳	زهره در آن پرده چیست
۱۱	۴۶	زهره درم ریز کرد
۶	۱۲۹	زهره دل آب و دل زهره خون
۳	۹	زهره زن
۹	۳۳	زهره زند با تولاف
۷	۱۲۹	زهره گداخت
۶	۴۵	زهره من خاطر انجم فروز
۳	۵	زهره میخ از دل دریا گشاد
۸	۶۲	زهره و مریخ بهم عشق باز
۴	۱۴	زهره و مه مشعله داریش کرد
۱۲	۱۱۱	زهره هنوز آب درین گل نریخت
۳	۱۲۵	زهری درو
۱۴	۱۴۸	زه ریش بود ناگوار
۱۳	۱۷۴	زه منسوج وفا دوختند

ب	ص	
۴	۵۶	زینهار
۹	۶۱	زینهار
۱۴	۱۵۰	زینهار
۱۱	۱۵۳	زینهار
۴	۱۶۵	زینهار (۲)
۸	۱۶۵	زینهار
۹	۱۷۸	زین همه الماس که بگداختم
۴	۱۵۶	زین همه دشمن نهند
۱۳	۱۳۷	زین همه گل بر سر خاری نه ای
۴	۱۸۰	زیورش

ب	ص	
۱۲	۴۰	زیر زبان مرد سخن سنج را
۶	۲۴	زیر زمین از چهای
۱۴	۵۳	زیر زمین ریخت عماریم را
۶	۱۴۵	زیر سرو پای تو
۸	۱۶۱	زیر قبا زاهد پنهانی است
۱۱	۱۶۵	زیر کام
۱۰	۱۴۸	زیرک ترند
۱۲	۱۲۹	زیر کف پای کسی را مسای
۷	۷۳	زیر کلاه
۹	۱۷۴	زیر کی از بهر چنین چاره ایست
۴	۱۳۴	زیر مبین تا نشوی پایه ترس
۱۰	۱۶۱	زیر نشین علم ز رکش است
۵	۱۲۱	زیر نقاب
۱۱	۱۲۰	زیر نقاب از من ست
۹	۲۸	زیر و بم آهنگ داشت
۶	۱۴۵	زیر و زیر تر ز فلک رای تو
۶	۹۲	زیر و زیر کرده ای
۲	۸۴	زیست
۴	۱۱۵	زیستی (۲)
۲	۱۷۹	زین بره میخور چه خوری دودها
۱۰	۱۱۶	زین بنو اثر سفری سازکن
۱۲	۸۴	زین بنه بگذشتن و بگذاشتن
۱۱	۷۹	زین چراغ
۱	۵	زین دو سه چنبر که بر افلاک زد
۳	۱۰۰	زین دو سه دهلیز خاک
۸	۴۱	زین دو سه یکی نانی است
۲	۵	زین دو کله وار سپید و سیاه
۶	۴۹	زین دو هم آگوش دل آمد پدید
۳	۸۱	زین ده ویران دهمت صد هزار
۶	۱۲۴	زین ره باریک خجل گشته است
۵	۸۱	زین ستم انگشت بدندان گزید
۷	۳۸	زین سری
۱۰	۶۸	زین که کسی داشتم
۵	۸۲	زین گهر و گنج که نتوان شمرد
۵	۱۱۲	زین نفسی چند خلل ناک شد
۸	۴۳	زینهار

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۶۹	ساخته ریحان به دست	۴	۲	سابقه سالار جهان قدم
۵	۹۳	ساخته ست	۱۱	۱۰۱	ساخت است
۷	۶۴	ساخته سحر حلال	۱	۱۶۹	ساحل رسید
۱۰	۴۶	ساخته شب بازی	۱۴	۱۱	ساخت
۹	۵۷	ساخته کمیخت زمین را ادیم	۹	۴۴	ساخت (۲)
۸	۱۷۵	ساخته مشتی زیان	۷	۱۲۹	ساخت
۵	۴۶	ساخته معجون مفرح ز خاک	۷	۱۳۱	ساخت
۷	۳۵	ساخته من، سوخته بدخواه تو	۵	۱۴۶	ساخت
۵	۵۰	ساخته و سر ز پای	۲	۱۳۹	ساخت از و همت قارون کلاه
۷	۳۵	ساخته و سوخته در راه تو	۵	۹۳	ساختست
۴	۱۱۸	ساختی	۲	۱۳۶	ساختگی بلرزند
۱۱	۱۷۸	ساختی	۴	۳۱	ساختم
۳	۱۶۲	ساده به دیدار و گره در وجود	۷	۳۷	ساختم
۳	۱۶۲	ساده تر از شمع و گره تر ز عود	۱۰	۴۹	ساختم (۲)
۲	۸۷	ساده دشت	۲	۷۶	ساختم
۲	۱۵۵	ساده دل است آب که دلخوش رسید	۹	۱۷۸	ساختم
۱	۱۵۵	ساده شو	۳	۵۲	ساختم از شرم سرافکندگی
۱۰	۱۱۸	ساده مرد	۱۳	۱۲۲	ساختم
۱	۱۷۳	ساده مرد	۱۱	۱۳۱	ساختم
۱	۱۲۹	سار	۴	۲۸	ساختمند
۱۲	۱۷۰	سار	۹	۳۸	ساختمند
۸	۶۲	ساز	۱۳	۷۳	ساختمند
۳	۶۶	ساز	۸	۹۷	ساختمند
۱۳	۹۸	ساز	۱	۱۰۵	ساختمند (۲)
۳	۱۰۱	ساز (۲)	۴	۱۱۸	ساختی
۱۵	۱۰۳	ساز	۱۱	۱۷۸	ساختی
۱۲	۱۲۵	ساز	۷	۱۵	ساخته
۳	۱۴۲	ساز	۷	۴۶	ساخته
۱۳	۱۵۴	ساز	۴	۵۷	ساخته
۱۰	۱۶۹	ساز	۴	۵۸	ساخته
۸	۱۷۷	ساز	۷	۶۸	ساخته
۲	۹۷	ساز چو آتش کباب	۵	۸۹	ساخته
۸	۱۳۴	ساز درین دشمنی	۹	۵۵	ساخته از لاجورد
۱	۱۴۴	ساز را	۲	۱۳۶	ساخته خویش دو شربت خورند
۸	۳۷	ساز شد	۹	۲۱	ساخته دندان نثار
۷	۱۲۸	ساز عدمخانه را	۵	۵۱	ساخته رویین تنی

ب	ص	
۵	۱۱۴	ساله بر ابرو چه سود
۱	۷۱	ساله برو درس خوان
۵	۱۱۴	ساله بود
۶	۱۲۸	ساله درین ده صواب
۲	۹۱	ساله ستم دیده‌ام
۵	۸۲	سام چه برداشت فریدون چه برد
۵	۸۴	سام که سیمرخ سپرگیر داشت
۹	۶۵	سامیان
۵	۱۶۶	سان آنچه ببینی مگوی
۱۰	۱۳۸	سان زر است
۲	۱۷۵	سان شود
۱۰	۲۰	سای
۶	۳۰	سای
۱۰	۵۵	سای
۱۱	۲۳	ساید صبا
۱	۶۰	سای صدف روز بود
۱۱	۵۱	سایم ازین سرو توانا تر است
۳	۴۱	سایه‌ای از پرده پیغمبر است
۴	۱۱۸	سایه برین آب و گل انداختی
۵	۲۹	سایه برین کار برانداختی
۱۰	۴۳	سایه به جوزا رسید
۳	۱۴۵	سایه پرستی چه کنی همچو باغ
۷	۱۱۵	سایه تر
۴	۱۳۴	سایه ترس
۴	۱۴۵	سایه توانی برید
۱۱	۱۶۹	سایه، تو چون نور باش
۱	۸۵	سایه چه نورت دهد
۶	۱۶۵	سایه خود محرم خود هم مدان
۱	۱۰۲	سایه خورشید بر آهو گرفت
۱۵	۸۲	سایه خورشید سواران طلب
۱	۵۶	سایه درم ریخته
۵	۵۸	سایه روی را به صبا داده شاخ
۲	۵۶	سایه سخنگو به لب آفتاب
۳	۱۴۵	سایه شکن باش چو نور چراغ
۱۱	۵۷	سایه شمشاد شمایل پرست
۱	۱۴۵	سایه شود بیش چو کم گشت نور

ب	ص	
۱	۷۰	ساز کرد
۹	۷۲	ساز کرد
۱۱	۹۷	ساز کرد
۳	۱۴۰	ساز کرد
۷	۱۷۳	ساز کرد
۱۰	۱۱۶	ساز کن
۲	۱۳۲	ساز کن
۴	۱۱	ساز که داوریم
۸	۱۷۴	ساز که چون جای بری
۹	۷۸	ساز که دنیا هست
۱۱	۵۲	ساز ندارد ز من
۲	۱۱	سازنده‌ای
۱	۹۲	ساز نیست
۶	۸۳	ساعت است
۱	۱۱۷	ساعتند
۱۰	۸۳	ساعتی از محتشمی دور باش
۷	۷۰	ساعده جان را نگار
۷	۷۰	ساعده از هفت فلک یاره دار
۵	۱۷	ساق عرش
۱۵	۳۲	ساقی است
۴	۳۴	ساقیت هست
۹	۷۰	ساقی روحانیان
۶	۸	ساقی شب دستکش جام تست
۲	۶۳	ساقی قدح می به دست
۲	۵۴	ساکن ازان باد بهشتی شدم
۷	۱۲۲	ساکن شود
۴	۲	سالار جهان قدم
۵	۱۰۸	سالار سعادت بود
۱۵	۱۵۵	سال او
۱۰	۷۶	سال بیموده گیر
۱۵	۸۳	سال جهان گرچه بسی درگذشت
۱۳	۱۶۹	سال خویش
۷	۴۸	سال که بالغ شود
۸	۴۸	سالگی اکنون مخوان
۶	۴۸	سالگیست
۱۰	۷۶	سال و مهت بوده گیر

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۵۷	سبکتر شتاب	۴	۱۴۵	سایه شود ناپدید
۱۰	۱۴	سبکتر شده	۸	۱۱۶	سایه صفت چند نشینی به غم
۲	۱۶۸	سبکتر گذشت	۱۱	۸۶	سایه کس فر همایی نداشت
۶	۶۸	سبک خیز شد	۶	۵۸	سایه گزیده لب خورشید را
۱	۷۵	سبک روح بود در طواف	۲	۱۶۲	سایه منافق ترند
۷	۱۱۶	سبک سایه تر	۶	۲۳	سایه نداری تو که نور مهی
۱۰	۱۳	سبک سیر بود	۵	۱۴۵	سایه نشین چشمه حیوان بس است
۱	۵۹	سبک عاشقی از سر گرفت	۳	۲۵	سایه نشین چند بود آفتاب
۱۰	۷۴	سبک هست به قیمت گران	۵	۱۴۵	سایه نشینی نه فن هر کس است
۱۱	۱۳۲	سبکی زود به منزل رسی	۶	۲۳	سایه نور الهی
۱۱	۷۴	سبکی یافتند	۲	۳۱	سایه ولی فر هماییم نیست
۲	۳۶	سبو بشکند	۷	۵۸	سایه و نور از علم شاخسار
۴	۶۸	سبو را شکست	۲	۱۴۵	سایه هر چیز دو چندان شود
۱۲	۱۰۰	سپار	۱۳	۱۰۳	سبب خرمیست
۱۱	۱۰۷	سپار	۱	۵۷	سبز باد
۸	۱۶۹	سپار	۹	۵۶	سبز تر از برگ ترنج آسمان
۱۱	۱۷۲	سپارم دریغ	۱۱	۵۹	سبز تر از نیشکر
۱۳	۸۰	سپاری به ما	۲	۱۲۱	سبز تو افلاک بس
۱۲	۱۱۷	سپاس	۶	۶۴	سبز خط از پسته عتاب رنگ
۵	۵۵	سپاس آمد گل پیش خار	۱۱	۵۶	سبز خوان
۱۲	۱۱۷	سپاسی بکن ای ناسپاس	۱	۵۷	سبز مگر بامداد
۱	۷۹	سپا	۴	۵۷	سبزه بر آن چشمه وضو ساخته
۱۱	۱۶۴	سپاه	۲	۵۷	سبزه به بیچاره گرو کرده بود
۱۰	۴۵	سپرافکن بر آب	۲	۱۳۱	سبزه به تحلیل بخاری شده
۲	۴۶	سپرافگندن او لشکرش	۱۰	۵۶	سبزه به کشتیش به در خواسته
۲	۸۹	سپرافکنده ز مردانگی	۲	۱۲۱	سبزه چریدن ز سر خاک بس
۱۲	۷۹	سپراختن	۵	۶۱	سبزه فلک بود و نظرتاب او
۱۰	۴۵	سپراختن آفتاب	۴	۶۱	سبزه و از باغ من
۶	۱۷	سپراختند	۲	۶۷	سبزه و من جوی آب
۸	۹۷	سپراختند	۹	۵۴	سبزش پرافکنده بود
۷	۶۸	سپراخته	۶	۱۶	سبع سما
۳	۳۳	سپراخته ست	۵	۱۶۳	سبق چون برند
۱	۴۶	سپرو سپرک رنگ تر	۳	۱۱۵	سبک آنگاه نباشی گران
۲	۳۶	سپربفگند	۷	۱۴	سبک از خواب عنان تاب گشت
۴	۸۹	سپر جره میخوارگان	۱۰	۶۶	سبک پر شدی
۱۳	۹۷	سپر خاک تیغ	۱۰	۷۴	سبکتر بران

ب	ص	
۱۰	۱۲۶	سپیدی نه چو دندان اوست
۴	۱۰۰	سپیدی و سیاهی شوی
۵	۶۸	ستاره زده بر سیم ناب
۷	۱۳	ستان (۲)
۱۰	۴۱	ستان
۲	۱۶۴	ستان
۶	۳۴	ستان آمدی و تخت گیر
۹	۱۳۹	ستانند به وام
۳	۱۴۱	ستانند خراج
۸	۸۱	ستان به زور
۱۲	۱۴۱	ستانم ز هیچ
۱۳	۱۴۱	ستانم که جوی نیستش
۳	۱۳۸	ستانند باز
۶	۳۲	ستاننده ابخازگیر
۵	۶۳	ستاننده چراغ از چراغ
۱۴	۷۶	ستانی بده
۱	۱۴۶	ستانی را
۷	۳۴	ستانی کنی
۱	۸۳	ستانی کن و درماندهی
۶	۱۳۹	ستانی و بیفشانش
۴	۳۷	ستاینندگان
۵	۱۵۷	ستبری مکن
۷	۱۳۶	ستد آن شیرمرد
۴	۱۳۸	ستد است این جهان
۲	۴۳	ستد در شب افروز داد
۴	۱۳۹	ستدن بهتر از آن دادن است
۵	۱۳۹	ستدن حرص جهانست دهد
۱	۹۲	ستدن ساز نیست
۴	۱۱۹	ستد و داد جهانی که هست
۶	۱۵	ستده پیشکش آن سفر
۲	۶	سترد
۱۱	۱۷۱	سترد
۷	۱۶	ستر کواکب قدمش می درید
۱۱	۱۶۸	سترگ
۱۰	۹۱	سترمن و عدل تو برداشته است
۵	۹۱	ستم آباد زیانم نهاد

ب	ص	
۹	۱۳۰	سپر خسته پیکان خویش
۴	۵۶	سپر خواسته، گه زینهار
۲	۶	سپرد
۶	۱۲	سپرد
۱۳	۱۷	سپرد
۹	۲۵	سپرد
۹	۵۳	سپرد (۲)
۶	۱۲۳	سپرد
۷	۱۴۰	سپرد
۳	۱۶۴	سپرد
۱۱	۱۷۱	سپرد
۹	۱۲۹	سپرد روزگار
۷	۶۸	سپر دشنه او ساخته
۷	۲۴	سپردن به خاک
۵	۱۵۸	سپر غم سپر غم شود
۵	۱۵۸	سپر غم شود
۱	۴۶	سپرک رنگ تر
۱۰	۴۴	سپر کس مکن این کشته را
۹	۱۳۴	سپر و تیغ وی اندیشه نیست
۱۲	۸۹	سپند
۵	۷۵	سپهر آینه داری به دست
۱	۷۹	سپه را چو شوی نیکخواه
۴	۱۵	سپهر از پی تاج سرش
۷	۷۴	سپهر بلند
۶	۵۴	سپهرش مقام
۲	۶۵	سپید
۳	۷۲	سپید
۱۱	۱۲۶	سپید
۱۰	۹۵	سپید آورد ابر سیاه
۱۰	۹۴	سپید آیت نو میدی است
۱۱	۹۴	سپید از اجل آرد پیام
۲	۱۲۶	سپید است دروکن نگاه
۲	۵	سپید و سیاه
۱۰	۲۴	سپید و سیاه
۴	۱۰۶	سپید و سیاه
۱۰	۱۴۹	سپیدی کنند

ب	ص		ب	ص	
۸	۶۸	سحر از جوی جست	۱۳	۹۱	ستم آزاد نمی بینمت
۴	۵۳	سحر افروختند	۵	۸۱	ستم انگشت به دندان گزید
۵	۵۳	سحر افروز شد	۱۶	۸۱	ستم انگیختن
۹	۶۸	سحر این است مکافات من	۲	۹۰	ستم انگیختن
۵	۶۱	سحر بود و سرشک آب او	۵	۹۱	ستم بر در خانم نهاد
۷	۶۴	سحر حلال	۹	۸۲	ستم برگرفت
۸	۴۵	سحر حلال سحری قوت شد	۵	۸۱	ستم بین که به مرغان رسید
۹	۴۵	سحر حلال من است	۶	۷۹	ستم خورده گیر
۴	۵	سحر در گل شیرنگ ریخت	۱۰	۸۲	ستم در نبشت
۶	۸	سحر دستخوش نام تست	۹	۹۰	ستم دورکن از راهشان
۱۳	۳۵	سحری دوخته	۲	۹۱	ستم دیده ام
۴	۱۰۱	سحر زخمه گه آه باش	۴	۱۴۷	ستمکاره چرا خوانیم
۵	۵۶	سحر زده بید به لرزه تنش	۲	۷۹	ستمکاری است
۱۳	۳۵	سحر سحری دوخته	۱۰	۹۰	ستمکاری است
۹	۴۲	سحر سخن خوانمش	۱	۸۰	ستم نیست جهان یافتن
۴	۱۰۱	سحرگاه باش	۱	۹۱	ستمی در گرفت
۹	۹۰	سحرگاهشان	۱	۶۷	ستمی کو به جفا در گرفت
۱	۱۷۹	سحرگاهی است	۱۱	۷	ستودن
۶	۶۹	سحرگاه یافت	۱۱	۱۴۳	ستودی ترا
۴	۳۸	سحر مستجاب	۳	۱۵۱	ستیز
۵	۴۵	سحر من افسون ملایک قریب	۵	۱۷۰	ستیز
۵	۶۹	سحر یافتم	۱۵	۱۰۴	سجاده بر آب افکنند
۸	۶۵	سحر یافته طغرای نور	۴	۲۳	سجاده تکبیر تست
۵	۵۸	سحر یافته میدان فراخ	۶	۶۶	سجده تحیات خوان
۸	۴۵	سحری قوت شد	۸	۷۱	سجده شوریده ای
۹	۱۳۹	سحرا دشمنند	۱	۱۵	سجده فرو داشتند
۵	۱۹	سحرا را به تمامی رسان	۹	۱۵	سجود
۷	۵	سحرا را چو فلک تازه کرد	۷	۷۱	سجود آمده
۹	۱۷۵	سحرا را قدری ریشخند	۱	۶۸	سحر
۱۵	۳۲	سحرا را که کفش ساقی است	۱۱	۷۷	سحر
۹	۱۳۹	سحرا روشنند	۶	۱۵۰	سحر
۸	۷۲	سخت از جگر افسردگیست	۱۱	۶۱	سحر آراسته
۸	۱۷۱	سخت بلند است جای	۸	۹۵	سحر آمد مخسب
۳	۱۲۰	سخت جان	۱۰	۱۴۶	سحر آموخته غمازی
۱۰	۱۱۴	سخت جفا کرده اند	۱۰	۶۳	سحر از با بز
۳	۱۲۰	سختی ره بین و مشو مست ران	۱	۱۲۲	سحر از بوی رست

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۴۰	سخن برکشند	۵	۶۰	سختش که جگر خواره گشت
۱۴	۳۸	سخن بسته اند	۱۳	۴۰	سخته کرد
۳	۴۰	سخن به سخن	۱۰	۸۴	سختی کش است
۷	۴۰	سخن بیشتر است از سخن	۲	۲	سخن
۶	۴۱	سخن پاره ای از جان بود	۳	۱۳	سخن
۷	۱۷۹	سخن پای بست	۱۳	۳۶	سخن
۱	۴۱	سخن پروران	۳	۴۰	سخن
۸	۴۲	سخن پرور اوست	۷	۴۰	سخن (۲)
۳	۴۱	سخن پروریست	۴	۴۵	سخن
۹	۹۸	سخن پیر ملامتگرش	۱۲	۱۴۸	سخن
۴	۴۰	سخن پیش برد	۱۱	۴۲	سخن آرای برد
۲	۴۰	سخن پیش داشت	۴	۹۳	سخن آسان گرفت
۸	۴۰	سخن تازه باد	۱۱	۹۷	سخن آغاز کرد
۱۲	۱۷۶	سخن تازه تر از باغ روح	۹	۱۷۳	سخن آمد گنجی گشاد
۳	۴۵	سخن تازه را	۲	۴۷	سخن آمیختم
۳	۴۰	سخن تازه و زر کهن	۱۰	۳۹	سخن آنجا که بر آرد علم
۶	۴۳	سخن شهادت شد، ارزان مکن	۸	۴۰	سخن آوازه باد
۱۴	۱۹	سخن مهر زیانهای ما	۱۰	۳۸	سخن آوازه دل در نداد
۱۵	۳۸	سخن تیزتر	۱۲	۳۸	سخن آوازه عالم نبود
۱۳	۳۸	سخن جان ماست	۱	۱۴	سخن ابلق به دست
۳	۱۳۵	سخن چند ز بیگانگی	۱۲	۱۴۵	سخن از پاکی عنصر شود
۷	۳۶	سخن چون زر است	۱۲	۹۲	سخن از پیر زنی یاد دار
۳	۴۷	سخنم چون سخنی چند رفت	۱۱	۴۲	سخن از جای برد
۱	۲۲	سخن خار چیست	۱۰	۱۸	سخن از خود به در آمد تمام
۹	۱۱	سخن خام خویش	۳	۴۴	سخن از دست بلند آوری
۶	۶۰	سخن خنده به شکر خوری	۵	۳۰	سخن از مغز درون دان تویی
۹	۴۲	سخن خوانمش	۷	۸۳	سخن است از تو عمل خواستند
۵	۳۹	سخن خود ننماید جمال	۸	۴۰	سخن است از سخن آوازه باد
۱	۴۰	سخن خورده اند	۱	۳۹	سخن است این سخن اینجا بدار
۶	۱۷۹	سخن داد می	۶	۳۹	سخن افکنده ایم
۸	۴۱	سخن دانی است	۱	۳۹	سخن اینجا بدار
۱۱	۴۰	سخن درکشند	۴	۱۳	سخن او ادب آوازه ای
۱	۱۰۴	سخن در که بر آمد غبار	۱۰	۱۰۰	سخن با دل است
۸	۳۸	سخن در گرفت	۱۱	۳۸	سخن باز کرد
۷	۷۶	سخنم در گرفت	۱۳	۴۰	سخن بخته کرد
۱	۱۴۷	سخن در گرفت	۳	۳۸	سخن بردرت افشاند هام

ب	ص		ب	ص	
۲	۴۰	سخن ما و زر خویش داشت	۹	۴۹	سخن دل به دماغم رسید
۲	۱۶۳	سخن ناکسان	۸	۱۳	سخن دلقروز
۹	۱۷۷	سخن نفر نگفتی به کس	۱	۱۶۵	سخنش دل نه چنان بسته ام
۹	۱۲۶	سخن نوبت عیسی رسید	۵	۱۷۳	سخنی دید دهن دوخته
۶	۴۰	سخن نیست کس	۳	۴۴	سخن دیر پسند آوری
۱۴	۴۲	سخن واگشای	۱۵	۱۹	سخن را به نظامی رسان
۱۲	۴۳	سخنی چون فلک آری به دست	۶	۴۰	سخن راست پس
۴	۱۷۹	سخنی کز ادبش دوری است	۱۶	۱۴۷	سخن راست بود جمله در
۱۳	۳۸	سخنیم این طلل ایوان ماست	۱۴	۱۴۷	سخن راست زیان کس نکرد
۳	۲۴	سدره ز آرایش صدرت زهیست	۱۷	۱۴۷	سخن راستی آری به جای
۲	۱۷	سدره شده صدره پیراهنش	۱۱	۴۲	سخن را سخن آرای برد
۹	۴۳	سدره نشانی دهد	۸	۵	سخن را صدف گوش داد
۱۱	۶	سدره نشینان سوی او پر زدند	۹	۱۷۵	سخن را طرفی لور کند
۳	۱۹	سر	۷	۵	سخن را فلک آوازه کرد
۱	۹۵	سر	۶	۶	سخن را که دراز است دست
۵	۱۱۰	سر	۶	۴۳	سخن را مگس افشان مکن
۱	۱۲۴	سر	۳	۱۴۷	سخن رانده ای
۳	۱۳۲	سر	۱	۳۵	سخن را نفس افروز کن
۹	۱۵۸	سر	۱۰	۳۶	سخن رسته پر از نقش باغ
۷	۱۵۷	سر آب ایستی	۱۱	۳۹	سخن رشته جان تافتی
۱۲	۴۱	سر آرد به هم	۴	۴۰	سخن ره به سر خویش برد
۱۴	۳۲	سر آغاز تر از خرّمی	۵	۴۰	سخن زن که درم خاک اوست
۱۲	۷۵	سرآمد حیات	۹	۳۸	سخن ساختند
۸	۹۵	سرآمد مخسب	۱۳	۴۰	سخن سخته کرد
۳	۱۶۱	سر آن است چنین دیر پای	۹	۴۰	سخن سرسری
۱۰	۱۷۹	سر آن پر سر زانو نشست	۱۲	۴۰	سخن سنج راست
۸	۱۲۶	سر آن جیفه جفایی نمود	۱۲	۹۲	سخن شاددار
۵	۱۲۶	سر آن جیفه گروهی نظار	۸	۴۲	سخنش زن که سخن پرور اوست
۴	۷۳	سر آن خاک سیاهی بریخت	۷	۴۲	سخنش مهر زبانها شود
۲	۱۳۹	سر آن رخنه فرو شد به شد	۱۰	۱۸	سخنش یافت قبول سلام
۱۳	۳۰	سر آن روضه چون جان پاک	۳	۳۵	سخن فربه و جان پرور است
۶	۱۱۸	سر آن نیز نمائی بسی	۸	۸۳	سخن کار میسر شدی
۱۲	۱۳۷	سراب است فریش مخور	۱	۴۰	سخن کرده اند
۹	۳۵	سرا بلبلم	۱۲	۳۸	سخن کم نبود
۹	۱۱۳	سرابی دهد	۳	۴۲	سخن گرم شود مرکبش
۱۲	۱۶۷	سرا پرده این راز گرد	۱۰	۶۵	سخنگو که زبان بسته بود

ب	ص	
۹	۳۵	سراینده این نوگلم
۶	۴۴	سر این راه برد
۸	۵۲	سر این رشته به جایی رسید
۳	۳۷	سر این رشته به جایی کشید
۷	۶۱	سر این رشته پیامد به دست
۷	۵۲	سر این رشته پای
۱۱	۳۹	سر این رشته کجا یافتی
۲	۱۵۹	سر این شهر بند
۷	۱۱۵	سر این کار داشت
۷	۹۹	سر این مرغ چو سیمرغ باش
۹	۴۱	سرایش هست
۳	۱۲۶	سر بازارچه ای می گذشت
۷	۵۰	سرباز گشت
۹	۳۷	سر بالاتر است
۳	۱۲۳	سر بجهد چون که بخواهد شکست
۲	۹۴	سر بخشایش است
۵	۹۲	سر بر خط فرمان نهند
۴	۸۱	سر بر زد و لختی گریست
۴	۷۱	سر بر زمین
۵	۱۳	سر بر نکرد
۷	۹۵	سر بود
۹	۱۱۲	سر به است
۸	۱۷۲	سر به تست
۵	۱۳	سر به جهان هم به جهان در نکرد
۵	۱۳۱	سر به خرابی کشد
۲	۱۸	سر به خیالات فرو نایدش
۱۳	۱۴۴	سر به درازی مکش
۱۱	۱۷۲	سر به دو شمشیر سپارم دریغ
۱۰	۴۴	سر به کس این رشته را
۱۱	۱۳۱	سر به کلاه و کمر افراختن
۲	۵۳	سر به هزیمت نبرد
۱۳	۹۲	سر بیچارگان
۲	۱۷۷	سر بیدادشان
۱۳	۱۴۷	سر بیدادگری گشت باز
۴	۱۳۱	سرپایندگی
۳	۱۲۴	سر پر باد او

ب	ص	
۳	۷۳	سرپرده را
۶	۶	سرپرده او سرشکست
۵	۱۷۸	سر از چنبرش آزاد نیست
۵	۱۳۱	سر از خاکی و آبی کشد
۷	۱۵۱	سر از خواب گران برگرفت
۶	۱۲۲	سر از درد ما
۱۱	۱۶۶	سر از عرش برون می برد
۷	۸۱	سر ازین کار دست
۹	۱۱۱	سراسیمه غباری نداشت
۳	۵۲	سرافکندگی
۱	۴۴	سرافکنده باش
۱۰	۱۴۴	سرافکنده باش
۹	۱۵۱	سرافکنده به
۹	۴۴	سرافیل ساخت
۸	۲۶	سرافیل را
۱۴	۳۲	سرانجام تراز مردمی
۹	۲۲	سرانجام کار
۱۳	۸۲	سرانجام یافت
۳	۶۳	سرانداخته
۸	۱۸	سرانداخته
۸	۳۷	سرانداز شد
۳	۷۳	سراندیب سرپرده را
۸	۱۷۶	سرانش که اند
۱۴	۷۹	سرانصاف جهان را گرفت
۱۴	۳۰	سران غالیه ترکند
۱۵	۱۵۰	سرانکار کرد
۳	۸۸	سرانگشت من
۴	۷۴	سرای
۱۱	۵۰	سرای
۴	۱۲	سرای بهشت
۷	۱۸	سرای جلال
۳	۱۹	سر این چشم سر
۲	۱۳۰	سر این خار خیر
۱۱	۱۲۹	سر این خاک چه باید گذشت
۴	۱۴۲	سر این خاک نیست
۶	۴۱	سر این خوان بود

ب	ص		ب	ص	
۳	۵۱	سرخ سواری به ادب پیش او	۱۰	۶	سر پرگار او
۱۱	۱۶۴	سرخ شود روی رعیت ز شاه	۲	۱۵	سر پیش داشت
۱۱	۵۹	سرخ گلی سبزتر از نیشکر	۱۲	۱۰۱	سرت
۲	۴۵	سرخ گلی غنچه مثالم هنوز	۱۱	۱۰۵	سرت آن خامه که خاریده اند
۲	۱۶۵	سرخنده باز	۱	۱۷۳	سرت آن ساده مرد
۶	۵	سر خواب را	۹	۷۲	سر تا پای دهن باز کرد
۱۰	۴۲	سر خواران گرفت	۴	۱۱۰	سر تا دم کمری بیش نیست
۹	۲۲	سر خوانی که رطب خورده ای	۱۳	۱۶۵	سرت از طشت نگوید که آه
۲	۸۶	سر خوانی نمکی ریختم	۸	۴۶	سر تا قدم انقاس گون
۹	۸۱	سر خود بین که چه بازی کنم	۵	۱۰۷	سرت این پرده به ناری نبست
۱۱	۱۵۳	سر خود را نبری طره وار	۱	۵۷	سرت سبز باد
۹	۵۵	سرخ و زرد	۳	۱۳۹	سر تست جای
۱۰	۱۳	سر خیر بود	۴	۳۰	سرت کم شود
۴	۴۰	سر خویش برد	۲	۱۶۶	سرت ندروند
۱۰	۱۳	سر خیل و سرخیر بود	۳	۳۳	سر تیغت سپر انداخته ست
۱۲	۴۹	سرد	۸	۳۴	سر تیغ تو بالای تاج
۶	۱۰۵	سرد	۴	۱۴۹	سر جای او
۶	۱۴۶	سرد	۱۲	۶	سر چرخ است، پر از طوق اوست
۲	۸۳	سرد باش	۸	۱۴۵	سر چشمه خورشید جوی
۵	۱۱۳	سرد بدین فندق سنجاب رنگ	۸	۱۱۳	سر چو گوزنان چه نهی سوی آب
۷	۳۹	سرد بیان آتش ازو تافتند	۵	۲۶	سر چومه از برد یمانی بر آر
۴	۱۷۴	سرد پی گرم چو خاکستریم	۱۱	۱۷۶	سر چون برند
۴	۱۷۴	سرد چو گلخن گرم	۱۲	۱۶۹	سر چون بری
۹	۱۰۹	سر درع تو که پیکان زند	۸	۳۵	سر چون علم افراخته
۳	۱۱۶	سر در کشید	۸	۳۵	سر چون قلم انداخته
۳	۶۲	سر در یتیم	۷	۱۴۶	سر حجت شده حجاج من
۱۰	۹۵	سرد شود یک دو ماه	۱۰	۷۰	سر حد خلقت شده بازار او
۸	۵۷	سر دلش گشته قضای سرش	۵	۱۲۸	سر حلقه انگشت کرد
۶	۲۱	سر دندان گرفت	۱۲	۱۷۷	سر خاری چراست
۱	۱۶۸	سرد نفس بود و سگ گرم کین	۱۳	۱۳۷	سر خاری نه ای
۳	۱۵۴	سرد دولتیان چرخ ساز	۱	۱۲۳	سر خاک از فلک تیز گشت
۵	۱۳۵	سر دو نباید که یکی بد روند	۲	۱۲۱	سر خاک بس
۴	۹۴	سردی گرفت	۱۱	۱۷۳	سر خاکی چه فرو مانده ایم
۵	۹۶	سردی و هیچ	۱۱	۱۴۵	سرخ بود، باک نیست
۱۰	۷۲	سر رشته جان گم شده	۷	۱۶۵	سرخ به غرقاب خون
۱۳	۱۱۶	سر ره داشتی	۵	۱۱۰	سر خدمت همه تن شد کمر

ب	ص	
۵	۶۱	سرشک آب او
۶	۶	سرشکست
۱۱	۱۷۱	سرش می سترد
۷	۱۰۴	سرشود
۶	۱۰۲	سرشیری بهاست
۶	۱۵	سرطان تاج و ز جوزا کمر
۹	۲۶۵	سرطلبی تیغ زبانی مکن
۱۰	۴۶	سرطنازی
۷	۵۹	سرطوطی ز نخش طوقدار
۳	۱۷۳	سرطوعی که بود
۷	۱۴۳	سرکار آی چرا خفته ای
۴	۱۰۶	سرکاریست درین کارگاه
۲	۱۵۸	سرکش است
۱	۱۶۵	سرکم کار زبان بسته ام
۱۴	۳۰	سرکنند
۱۰	۳۵	سرکویت جرسی می زنم
۸	۱۰	سرکوی تست
۲	۲۸	سرکوی تست
۶	۹۱	سرکوی توفلان را که کشت
۴	۹۱	سرکویم کشید
۴	۱۱۴	سرکه ابروی توکاری نکری
۹	۳۴	سرکه برو پای تست
۲	۱۶۰	سرکه چو شیره مجوش
۵	۱۱۴	سرکه ده ساله بر ابرو چه سود
۱۰	۳۴	سرکه رسد پیش تو پای کند
۱	۱۷۶	سرکه فروشنده چو انگور خام
۹	۲۳	سرگردون شده دامن کشان
۱	۵۹	سرگرفت
۸	۱۷۱	سرگنج است پای
۱۲	۱۷۲	سرگنج است مگر پای او
۹	۱۷۳	سرگنجی نهاد
۶	۱۷۳	سرگنجه بود
۱۰	۱۷۲	سرم
۵	۲۶	سرم ماه یمانی در آر
۸	۱۷۲	سرم این آمد و این سرم به تست
۷	۶۱	سرم بر سر زانو نشست

ب	ص	
۱۰	۱۷۹	سر زانوش هست
۱۱	۴۱	سر زانو قدم دل کند
۴	۳۱	سر زانو قدمی ساختم
۷	۶۱	سر زانو نشست
۱۰	۱۷۹	سر زانو نشست
۵	۳۱	سر زانوی من
۱۰	۴۱	سر زانوی ولایت ستان
۴	۵۰	سر ز پای
۱	۱۵	سر ز پی سجده فرو داشتند
۸	۱۳۸	سر ز ریه ته دست
۴	۱۸	سر ز گریبان طبیعت برون
۵	۱۷۵	سر ز میان برزند
۱	۱۲۶	سر ز نش پای کجا در خور است
۶	۱۰۸	سر ز هوا تافتن از سرور است
۲	۶۶	سر زیر در آهنگ داشت
۸	۱۶۵	سر زینهار
۴	۵۰	سر ساخته و سر ز پای
۹	۶۵	سر سامیان
۱	۵۷	سر سبز مگر بامداد
۹	۵۴	سر سبزش پر افکنده بود
۱۵	۱۰۴	سر سجاده بر آب افکنند
۹	۴۰	سر سوری
۲	۶۵	سر سیم سپید
۴	۱۵	سرش
۱۴	۳۴	سرش
۲	۴۶	سرش
۸	۵۷	سرش
۴	۱۸۰	سرش
۵	۱۱۶	سرش از دست رود یا کلاه
۱۴	۳۴	سرش افسار شود افسرش
۷	۳۷	سرش انداختم
۹	۱۰۴	سرشت
۸	۱۲۹	سرشت
۴	۸۶	سرشتش کنند
۱۵	۱۵۰	سرش در سر انکار کرد
۴	۴۳	سرش زرکش سلطان کشید

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۰۸	سرورست	۱۵	۱۵۶	سر محکومی است
۱۰	۱۰۱	سرو شو، از بند خود آزاد باش	۱۰	۱۶۰	سرم خاک کف پای تو
۷	۱۱۸	سروکاریت نیست	۱۲	۶۵	سرمست ماند
۱۰	۴۱	سر هر آستان	۱۲	۱۴۳	سرمکش
۱۲	۱۶۵	سر ها به زبانها در است	۴	۱۶۵	سرمن زینهار
۷	۹۶	سر هر کاسه دست	۱۵	۸۳	سر مویش سر مویی نگشت
۱۱	۱۷	سر هستی قدمش تاج بود	۱۲	۱۶۶	سر مویند و زتن پوستند
۳	۱۵۲	سره کن کان تست	۴	۳۰	سر مویی ز سرت گم شود
۳	۱۶۳	سر هم پوستی	۸	۱۲۴	سر مویی سر مویی مگیر
۳	۱۳۵	سر همخانگی	۸	۱۲۴	سر مویی مگیر
۵	۱۴۲	سره نقدیست به شیطان مده	۱۵	۸۳	سر مویی نگشت
۷	۳۸	سری	۷	۶۶	سرمه بر از چشم غزالان نظر
۹	۴۰	سری	۱۳	۵۴	سرمه بیننده چو نرگس نماش
۹	۸۸	سری	۹	۱۰۰	سرمه کش دیده نرگس صباست
۷	۳۸	سريت باد به نيك اختري	۴	۱۷	سرمه «مازاغ» داشت
۷	۳۸	سريت زين سري	۲	۸۵	سر می بری
۱۰	۱۷۵	سریخ می زنند	۲	۱۳۶	سرناساختگی بگذرند
۶	۳۲	سریر	۱۱	۱۱۰	سرنامه
۱۱	۱۳۱	سری ساختن	۷	۸۶	سرنامردمی
۹	۳۷	سریست	۱۴	۱۰۴	سرند
۷	۱۱۸	سر یک رشته قراریت نیست	۳	۶۲	سر نظم ادیم
۹	۱۲۳	سری می رسان	۱۰	۱۵۱	سرنکشد شاخ تو از سروین
۱	۱۰۹	سیرینی به شفاعتگری	۱۰	۴۱	سر نهد بر سر هر آستان
۷	۱۳۸	سیرینی گو مباحش	۱۱	۳۷	سر نهم آنجا بود پای تو
۳	۱۲۰	مسست ران	۶	۵۷	سرو
۱۰	۱۱۴	مسست رها کرده اند	۱	۱۵۱	سرو
۳	۱۲۰	مسست گمانی مکن ای سخت جان	۱۱	۲۶	سر و اخواست نیست
۵	۱۰۸	سعادت بود	۷	۱۶۴	سرو از چه خزان کرده ای
۵	۱۰۴	سعادت کشد	۳	۱۷	سرو اینت بهاری شگرف
۵	۱۶۴	سفت	۱۰	۱۵۱	سروین
۱۱	۱۰	سفت فلک غاشیه گردان تست	۱۰	۱۱	سرویای آمدم
۷	۱۶	سفت ملایک علمش می کشد	۶	۱۴۵	سرویای تو
۶	۱۵	سفر	۱۲	۱۴۴	سرویایی کنی
۶	۵۰	سفر	۲	۷۲	سرویایی نداشت
۵	۱۶۹	سفر	۱۱	۵۱	سرو توانا تر است
۵	۱۶۹	سفر از خاک نبودی هنر	۹	۴۷	سرودی خوش است

ب	ص	
۴	۱۰۳	سگ امروز شکار تو کرد
۶	۱۴۹	سگانی که چو شیر ابخرند
۵	۱۴۲	سگبان مده
۱	۱۱	سگ داغ توایم
۱۳	۱۰	سگ داغدار
۱۲	۷۲	سگ دربان مباحث
۱۰	۱۶۵	سگ دیوانه زبان کش بود
۱۰	۱۳۳	سگ شنید
۱	۱۶۸	سگ گرم کین
۹	۱۱۲	سگ و تو بره از خر به است
۴	۱۲۶	سگی برگذر افتاده دید
۱	۳۷	سگیت می زنم
۱	۱۰۲	سگی داشت که چون برگرفت
۶	۱۰۲	سگی را سر شیر ی بهاست
۲	۱۲۷	سگی طوق ثریا مکش
۵	۳۴	سلاطین پناه
۱۰	۱۸	سلام
۱۱	۹۴	سلام
۲	۱۷۸	سلام
۲	۱۳۸	سلامت برند
۲	۱۵۲	سلامت بود
۷	۶۷	سلامت شدی
۶	۱۳۷	سلامت شدی
۵	۵۵	سلام چمن آمد بهار
۱۲	۴۱	سلام قدیم
۶	۵۷	سلسله آویخته در پای سرو
۱۲	۲۲	سلسله شیفتگان موی تو
۷	۱۶۱	سلطان بود
۷	۵۱	سلطان دل
۱۱	۱۰۰	سلطان شوی
۴	۴۳	سلطان کشید
۶	۴۹	سلطانی است
۷	۲۳	سلطانت
۶	۳۲	سلطنت اورنگ خلافت سریر
۹	۴۳	سلطنت ملک معانی دهد
۱۰	۲۸	سلیمان ادب خود نگاه

ب	ص	
۸	۶۱	سفر از راه یقین رفته ام
۱۱	۱۱۷	سفرت رای چیست
۲	۲۹	سفر خشک تافت
۱	۲۵	سفر ساز و غریبش تویی
۳	۱۰۲	سفرش مونس و یار آمده
۱۳	۱۹	سفر عشق نیاز آمده
۱	۱۴۱	سفرگشت باز
۷	۴۸	سفرهاش مبالغ شود
۱۱	۴۴	سفره انجیر شدی صفر وار
۱۰	۱۱۶	سفری ساز کن
۱۳	۱۰۱	سفری کن ره آزادی است
۱۰	۲۹	سفله که نامت برد
۱۱	۶۷	سفید آن نه شب داج بود
۵	۱۳۷	سفیر
۱۱	۱۵۸	سفیر
۱۱	۱۵۸	سفیه
۵	۱۳۷	سفیه
۱۱	۳۱	سکندر منش چشمه رای
۱۱	۷	سکون
۸	۹	سکون
۱	۱۰۸	سکه اخلاص به نامت شود
۱	۴۳	سکه این سیم به زر برده اند
۵	۱۷۲	سکه بود
۸	۲۵	سکه توزن تا امراکم زنند
۲	۴۳	سکه چون روز داد
۶	۳۶	سکه رومی رقم
۱	۱۳۹	سکه زر چونکه به آهن برند
۷	۳۶	سکه زر من از آن بهتر است
۷	۳۶	سکه سخن چون زر است
۵	۱۶۳	سکه کارت به چه افسون برند
۹	۱۱۹	سکه ما بر درمی نو زنند
۹	۱۳۸	سکه مقصود نیست
۱۲	۸۲	سکه نامش رقم عادل
۱	۱۰۴	سگ از پرده گرد آشکار
۵	۱۰۲	سگ از شیر مرد
۵	۴۰	سگ است آهوی فتراک اوست

ب	ص		ب	ص	
۹	۸۵	سنبل کند	۹	۸۶	سلیمان برسیت
۷	۱۵	سنبله را بر اسد انداخته	۷	۱۶۱	سلیمان بود
۴	۲۰	سنبله روز تاب	۳	۲۳	سلیمان به است
۱۰	۱۱۸	سنت او گیر و نگر تا چه کرد	۱۴	۸۶	سلیمان به چراغی رسید
۹	۷۶	سنج	۱	۲۶	سلیمان تو باش
۵	۱۱۳	سنباب رنگ	۱۴	۳۱	سلیمان درست
۱۰	۵۵	سنباب سای	۴	۱۵۲	سلیمان زده
۴	۱۱۳	سنبایست	۵	۵۷	سلیمان شنید
۱۱	۴۰	سنبان که سخن برکشند	۱۲	۸۳	سلیمان کجاست
۸	۱۵	سنج ترازو به دست	۵	۸۷	سلیمان گشاد
۱۲	۴۰	سنج راست	۱۲	۸۳	سلیمان مطلب کان کجاست
۴	۹۳	سنجر کاقلم خراسان گرفت	۱۲	۳۳	سلیمان نشست
۱	۹۱	سنجر گرفت	۱۳	۳۱	سلیمان نگین
۵	۴۳	سنجر نخورد	۴	۱۴۷	سلیمانیم
۱۰	۱۷۷	سنجری	۶	۱۶	سما
۶	۱۳۷	سنج سلامت شوی	۶	۱۴	سماع
۱۰	۴۰	سنجیده و موزون بود	۷	۱۶۹	سماعش بکن
۸	۲۰	سنگ	۴	۱۰۷	سماعش مکن
۱۳	۱۷۰	سنگ برین شیشه خوناب زن	۴	۶۵	سماعیل و مژه خنجرش
۴	۱۵۴	سنگ بسی در طرف عالم است	۱	۳۲	سماعیلی است
۹	۲۰	سنگ بود	۱۲	۳۴	سم رخشت که زمین راست بیخ
۱۰	۱۷۸	سنگ بود	۸	۱۶	سم مرکبش
۷	۱۰۴	سنگ به پندار یقین زر شود	۸	۵۵	سم
۵	۲۱	سنگ به خونابه شست	۶	۵۶	سمن از نازکی
۱۲	۷۸	سنگ بینداز و گهر می ستان	۷	۱۵۴	سمن چون کند
۱۲	۷۶	سنگ ترازو مکن	۶	۵۵	سمن خیمه به صحرا زده
۶	۲۰	سنگ چرا گوهر او را شکست	۷	۵۴	سمنزار او
۲	۲۱	سنگ خاست	۱	۵۸	سمن صبح فام
۱۰	۱۷۲	سنگ در انداز در گوهرم	۱۳	۶۴	سمن غالیه در گوش داشت
۱۶	۱۳۶	سنگ درین خاک مطبق نشان	۴	۶۴	سمن کاشته
۲	۸۲	سنگدلم چون نشوم تنگدل	۷	۵۴	سمن کرده جای
۱۲	۱۳۹	سنگ دمشق	۵	۱۵۴	سمن هر دو به نسبت گیاست
۱	۲۱	سنگ را	۴	۲۰	سنبل او سنبله روزتاب
۴	۵	سنگ ریخت	۳	۵۶	سنبل به زخم
۳	۹	سنگ زحل بر قدح زهره زن	۷	۱۵	سنبل تر ساخته
۱۲	۷۶	سنگ ز می سنگ ترازو مکن	۳	۲۰	سنبل صحرای ناز

ب	ص	
۱۱	۱۲۶	سوخته دندان سپید
۱	۱۱۵	سوخته روغن خویشتی هنوز
۳	۶۹	سوخته شد خرمن روز از غمم
۱۱	۶۸	سود
۱	۹۰	سود
۵	۱۱۴	سود
۱	۱۱۶	سود
۸	۱۲۸	سود
۸	۱۵۳	سود
۹	۲۰	سوداش در آهنگ بود
۷	۴۶	سودا شده پرداخته
۷	۱۷۵	سودا کنند
۶	۴۶	سودای او
۱۱	۲۲	سودای تو آب حیات
۱	۳۰	سودای جگر خستگان
۹	۱۴۴	سودای خویش
۵	۴۶	سودای شب اندیشه ناک
۱	۹۰	سود توان کرد بدین مایه سود
۱۱	۷۳	سودش تراست
۲	۱۴۷	سود شه تیزرای
۸	۱۰۲	سود کرد
۱۴	۷۸	سود کن آخر که زیانیت نیست
۱۰	۵۱	سود نیست
۲	۱۷۹	سودها
۱۲	۱۲۹	سوده دست بسی زیر پای
۱۱	۱۳۰	سوده و فیروزه گل
۱۰	۱۳۳	سوراخ به واجب گردید
۱۲	۱۰۶	سوریست
۱۱	۴	سوز
۱۰	۹	سوز
۸	۱۳	سوز
۶	۴۵	سوز
۲	۵۱	سوز
۵	۶۲	سوز
۶	۶۷	سوز
۱۰	۸۷	سوز

ب	ص	
۳	۱۰۱	سنگ ساز
۱۰	۱۳	سنگ سبک سیر بود
۲	۴۳	سنگ ستد در شب افروز داد
۶	۶	سنگ سراپرده او سرشکست
۵	۱۳۶	سنگ سیاه را گذاخت
۷	۹۵	سنگ سیاه صیرفی زر بود
۱۲	۱۴۸	سنگ شنیدم که چو گردد کهن
۶	۱۴۸	سنگش یافت و گیا کیمیاست
۱۰	۲۰	سنگ مفرّج گزای
۷	۲۰	سنگ ملامتگرش
۲	۷۲	سنگ نوایی نداشت
۱۴	۹۵	سنگ نیست
۱۱	۷۶	سنگ و در
۹	۱۵	سنگ و را کرده ترازو سجود
۱۲	۱۵۶	سنگ وی افزون ز ترازوی تست
۱۱	۷۸	سنگی به منی کیمیا
۶	۲۰	سنگی نخست
۳	۲۱	سنگین که زمین کان اوست
۶	۷۵	سنگی نمک خود چشتی
۱۵	۸۲	سواران طلب
۱۰	۴۲	سواران گرفت
۳	۵۱	سواری به ادب پیش او
۱۴	۵۳	سواریم را
۸	۱۵۳	سود بد اما به زیان شد چه سود
۱۲	۱۸	سو تر است
۴	۶۲	سوخت
۳	۱۲۸	سوخت
۹	۱۳۶	سوخت چو پروانه و پریاز یافت
۱	۶۹	سوختن و سوخته آسان بود
۵	۱۵۹	سوختن و خنده زدن برق وار
۱۵	۸۱	سوختنی شد تن بی حاصلم
۳	۵۹	سوخته
۱	۶۹	سوخته آسان بود
۷	۳۵	سوخته بد خواه تو
۱	۱۱۴	سوخته خرمن چو تباشیر باش
۷	۳۵	سوخته در راه تو

ب	ص	
۳	۱۰۰	سه دهلیز خاک
۳	۹۳	سه را پاس دار
۹	۱۱۴	سه روزی که شدی جام گیر
۸	۲۶	سه قندیل را
۱۴	۱۵۴	سه کم زن مشو آرام گیر
۵	۱۰۰	سهیل شوی بر قدم انبیا
۸	۵۵	سهیل عرب بود و سهیل یمن
۲	۹۹	سه مرکب که به زین کرده اند
۲	۱۰۲	سهم زده کرگدن از گردنش
۶	۱۵۳	سه من استخوان
۵	۱۷۶	سه ناموسگر
۸	۷۱	سهو شده سجده شوریده ای
۱۰	۴	سه ویرانه ده
۳	۹۰	سه همت بر هم آید مگر
۱۳	۱۵۵	سه همزادگان
۱۵	۱۵۵	سه همسال او
۲	۴۹	سه یاری که تو داری ترند
۸	۴۱	سه یک نانی است
۳	۶۲	سهیل از سر نطع ادیم
۸	۴۹	سهیل دل است
۹	۵۷	سهیل نسیم
۸	۵۵	سهیل یمن
۴	۸۹	سیارگان
۱۰	۱۲۱	سیاست نمود
۲	۵	سیاه
۱۰	۲۴	سیاه
۲	۶۰	سیاه
۱۰	۹۵	سیاه
۴	۱۰۶	سیاه
۲	۱۲۶	سیاه
۱	۱۵۹	سیاه
۵	۱۳۷	سیاه و سفید
۴	۷۳	سیاهی بریخت
۴	۱۰۰	سیاهی شوی
۴	۹۴	سیراب تو زردی گرفت
۹	۸۷	سیراب زمین کاشتیم

ب	ص	
۱	۶۰	سوز بود
۳	۶۰	سوز تر
۱۵	۸۱	سوزد ازین غصه دلم بر دلم
۳	۱۳۷	سوز کرد
۱۰	۲۳	سوزه پیراهنش
۱۳	۵۴	سوسن افعی چو زمرد گیاش
۷	۱۰	سوسن که مصایح تست
۲	۵۵	سوسن یکروز عیسی زبان
۱۳	۱۳۰	سوگذشت
۸	۱۱۳	سوی آب
۱۱	۶	سوی او پر زدند
۵	۱۳۰	سوی بوستان
۲	۱۴۷	سوی پشت پای
۳	۷۵	سوی تست
۱۱	۱۲۹	سوی خاک بود بازگشت
۲	۷۵	سوی خود مدار
۱	۵۰	سوی دل رفته و جان سوی لب
۱۱	۵۷	سوی دل لاله فرو برده دست
۸	۷۸	سوی عالم خبرش داده اند
۶	۷۷	سوی عالم که دگر راه نیست
۶	۲۵	سوی عجم ران منشین در عرب
۸	۱۳۱	سوی گهر باز شد
۱	۴۰	سوی لب
۱	۴۵	سوی من تاختند
۱	۷۰	سوی وجود آمد و در باز کرد
۲	۱۰۰	سوی ولایت نبرد
۱۰	۶۱	سه ابنای جنس
۱۲	۱۰۸	سه اهل درون
۹	۱۷۶	سه بد نام کهن مهد خویش
۸	۱۵۱	سه تن را ز میان برگرفت
۱۱	۱۲۶	سه تن کرده ز بیم و امید
۸	۲۸	سه جای افتاد
۱	۵	سه چنبر که بر افلاک زد
۶	۲۶	سه دربند کمر بند باش
۱۰	۶۹	سه دلخسته شد
۱۰	۶۱	سه دم با دو سه ابنای جنس

ب	ص	
۵	۴۴	سینه هست
۴	۷۳	سیه از این گنه آنجا گریخت
۷	۶۹	سیه از روز طریهای تو
۴	۱۵۸	سیه اندام کرد
۲	۶۵	سیه بر سر سیم سپید
۱	۱۵۹	سیه برق ندارد نگاه
۱۱	۱۵۸	سیه بهتر و دندان سفید
۸	۱۰۰	سیه تن مگیر
۵	۱۳۶	سیه را گداخت
۱۱	۱۱۱	سیه روی شدی در زمین
۷	۹۵	سیه صیرفی زر بود
۷	۹۵	سیه غالیه سر بود
۱۲	۱۷۸	سیه کرده ام
۱۰	۱۵۸	سیهی چون تو بیاید گریست
۴	۵۱	سیهی درد خوار

ب	ص	
۱۰	۱۳	سیر بود
۱	۱۶	سیسنبری
۹	۱۳۳	سیلاب ریز
۱۱	۸۸	سیل بر آرد نفیر
۱۰	۳۲	سیماب ریز
۵	۴۳	سیماب غم زر نخورد
۱۰	۳۲	سیماب گریزا گریز
۴	۱۱۳	سیمابی است
۱	۴۳	سیم به زر برده اند
۱۱	۱۴۱	سیم خدا چون به خدا باز گشت
۱	۲۱	سیم دیت بود مگر سنگ را
۷	۹۹	سیمرغ باش
۵	۸۴	سیمرغ سپرگیر داشت
۵	۹۳	سیمرغ وطن ساخته ست
۵	۵۱	سیم زره ساخته رویین تنی
۲	۶۵	سیم سپید
۵	۴۰	سیم سخن زن که درم خاک اوست
۱۱	۶۵	سیم شد
۱	۱۳۵	سیم کشان کاتش زر کشته اند
۱	۴۳	سیم کشانی که به زر مرده اند
۱۱	۱۴۱	سیم کشی کرد و ازو در گذشت
۵	۶۸	سیم ناب
۸	۵۹	سیمین چو ترنجی به کش
۱	۵۸	سیمین سمن صبح فام
۳	۶۵	سیمین که کمر بست از آب
۲	۹۷	سینه خود کن چو آب
۱	۷۱	سینه خورشید که پر آتش است
۱۰	۱۷۳	سینه صافی و دل روشن است
۱۰	۱۷۷	سینه کبک دری
۱	۱۷۸	سینه کیکم دهد و دست شاه
۹	۷۷	سینه کن این سینه گشایی تراست
۵	۱۷۴	سینه کو
۹	۷۷	سینه گشایی تراست
۱۱	۹۱	سینه مجروح من
۵	۴۴	سینه مکن گر گهر آری بدست
۹	۱۶۶	سینه هاست

ب	ص		ب	ص	
۶	۸۹	شانه گرفته به دست	۵	۵۸	شاخ
۲	۳۲	شاه	۱۶	۱۴۰	شاخ
۴	۳۶	شاه	۱۱	۵۳	شاخ از شتاب
۱۳	۳۷	شاه	۱۱	۵۲	شاخ به شاخ از شتاب
۱۱	۱۶۴	شاه	۶	۹۵	شاخ تراز بهر گل نوبر است
۱	۱۷۸	شاه	۱۰	۱۵۱	شاخ تو از سروین
۴	۱۶۴	شاه آن جوان	۴	۱۵۵	شاخ دگر
۴	۳۲	شاهان به توانتری	۱	۵۶	شاخ ز نور فلک انگيخته
۳	۳۶	شاهان ز بی این جمال	۹	۱۴۹	شاخ ز دیوانگیست
۳	۱۰۹	شاه بر آن صید چنان صید شد	۷	۵۸	شاخسار
۱	۹۳	شاه بدانی که جفاکم کنی	۴	۶۴	شاخ سمن کاشته
۲	۱۰۹	شاه برون رسته بود	۱۶	۱۴۰	شاخ شاخ
۱۰	۱۶۴	شاه جهان	۳	۷۱	شاخ که بالاتر است
۱۰	۱۶۴	شاه جهان را چو تویی راز دان	۱۰	۱۵۱	شاخ کهن
۳	۱۶۴	شاه خزینه به درونش سپرد	۵	۱۵۱	شاخ کهن را بزَن
۴	۹۵	شاهد باغ است درخت جوان	۱۱	۵۴	شاخ گیاه غزال
۷	۸۲	شاه در آن باره چنان گرم گشت	۱۰	۱۰۱	شادباش
۷	۸۰	شاه در آن ناحیت صید یاب	۲	۱۱۹	شادباش
۶	۷۰	شاهد نرفته افلاکیان	۱۰	۱۰۳	شاد بر آنم که درین دیر تنگ
۵	۳۲	شاه روم	۱۲	۹۲	شاد دار
۴	۹۲	شاه که ترتیب ولایت کند	۱۳	۱۰۳	شاد دلم زان که دل من غمیست
۱۳	۳۱	شاه فلک تاج سلیمان نگین	۳	۸۰	شاد کن
۱۰	۳۱	شاه قوی طالع فیروز چنگ	۱	۱۱۹	شاد نشسته به کدامین دلی
۳	۱۷۱	شاهنشهی	۱۳	۱۰۱	شادی است
۱۴	۱۶۴	شاه نهاده ست به مقدار خویش	۵	۸۵	شادی به نهایت رسید
۳	۹۲	شاه نه ای چونکه تباهی کنی	۱۱	۴۹	شادی پرواز غم تهی
۶	۳۸	شاهیت شب افروز باد	۲	۶۱	شادی غم دل می گرفت
۱۴	۳۵	شاهی درو	۱۰	۱۰۳	شادی و غم هر دو ندارد درنگ
۲	۱۷۳	شاهیش در آینه بود	۱۴	۴۴	شاعری از مصطفی آزاد شد
۵	۷۷	شاهی طلب	۶	۱۱۲	شام
۳	۹۲	شاهی کنی	۱	۱۲۲	شام ز رنگ و سحر از بوی رسب
۸	۸۸	شایسته بیاید نخست	۱۰	۱۳۹	شام ستاند به وام
۶	۲۵	شب	۸	۱۲۱	شامگهی چاشنیست
۱	۵۰	شب	۶	۹۷	شام یکی پیر بود
۸	۱۱۱	شب	۶	۵۸	شانه زده باد سر بید را
۶	۱۶۶	شب	۱۲	۴	شانه کرد

ب	ص	
۶	۳۸	شب روز باد
۱	۵۸	شب تمام
۱۱	۱۰۶	شبت نام بود پرده دار
۳	۳۳	شب تیغ در انداخته ست
۱۲	۶۷	شب جان کند
۶	۱۵۰	شب چو بیست آنهمه چشم از سحر
۸	۶۷	شب چون آفتاب
۷	۶۴	شب خط ساخته سحر حلال
۸	۹۳	شبخوش رسید
۹	۶۷	شبخوش کرد شبم خوش نبود
۱	۶۲	شب خون عسس ریخته
۱۱	۶۷	شب داج بود
۱۴	۱۲۵	شب در چراغ
۶	۱۴	شب در سماع
۹	۶۶	شب دست برافشانده بود
۶	۸	شب دستکش حام تست
۱۳	۶۷	شب دشمنیش مذهب است
۷	۱۶۶	شب دید نگوید به روز
۶	۲۵	شب دیز شب
۵	۱۵	شب راه شب عنبرین
۲	۱۰	شب را تو دراز آوری
۴	۵	شبرنگ ریخت
۱	۴۴	شب زنده باش
۱۰	۴۶	شب ساخته شب بازی
۸	۱۵	شب سنج ترازو به دست
۸	۹۵	شب شد و اینک سحر آمد مخسب
۳	۱۷	شب شده روز اینت نهاری شگرفت
۹	۶۹	شب صفت پرده تنهایی است
۸	۶۹	شب صفتی کرده ام
۹	۶۷	شب طربم خوش نبود
۵	۱۵	شب عنبرین
۱۱	۶۹	شب قدر
۱۱	۶۹	شب قدر بود
۵	۵۳	شب قرمزی روز شد
۵	۱۰۱	شب قیرگون
۱۰	۶۷	شب کنم

ب	ص	
۹	۱۰۳	شب آستن است
۸	۱۶	شب آکنده ز مشک لیش
۱۲	۱۱۰	شب آویزش پستی نداشت
۱۴	۱۳	شب آهنگ را
۴	۴۶	شب آهیخت چو در دایه دست
۴	۱۵۱	شب از آن فتنه پر اندیشه خفت
۴	۹۰	شب از تیر تعظم بترس
۶	۹	شب از جهت گردون بریز
۴	۵۳	شب از خواب چو بر دوختند
۱۱	۷۵	شب از روز مظالم چه کرد
۸	۱۴۶	شب از صبح زاد
۱۲	۴	شب از گرد عدم شانه کرد
۶	۱۱۳	شب از قاقم و قندز جداست
۵	۶	شب از مشک فروشان اوست
۱۳	۶۷	شب است
۶	۳۸	شب افروز باد
۱۰	۶۸	شب افروز بسی داشتم
۳	۶۰	شب افروز تر
۱۱	۹۲	شب افروز تست
۲	۴۲	شب افروز داد
۴	۹	شب افروز را
۵	۱۳۳	شب افروز شوی
۱۱	۶۷	شب اما شب معراج بود
۵	۴۶	شب اندیشه ناک
۳	۱۰۲	شب انروز به کار آمده
۸	۱۵	شب او را چه قدر قدر هست
۶	۱۷۴	شباهنگ قیامت دمید
۶	۹۱	شب ای کوژ پشت
۱۰	۱۴۶	شب بازی
۱۰	۴۶	شب بازی
۸	۶۱	شب به تمنای جنس
۸	۱۶۱	شب به زر افشانی است
۵	۲۶	شب به سرمایه یمانی در آر
۹	۶۴	شب تا روز فرومانده بود
۹	۱۶	شب تاریک بدان اتفاق
۹	۱۲۷	شب خوش که مرا جان خوش است

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۶۱	شبى چون سحر آراسته	۳	۶۷	شب که برى داشتم
۱۰	۱۶۸	شبیخون کنند	۵	۱۱۱	شب که جهان بى تو بود
۱۱	۹۰	شبى داد کور	۱	۴۷	شب که چراغى نداشت
۳	۱۴	شبى کان ملک نیمروز	۱۰	۱۶۸	شب که شبیخون کنند
۷	۲۶	شتاب	۴	۱۵۸	شب که صبحی نه به هنگام کرد
۱۱	۵۳	شتاب	۱۵	۳۶	شب که نشینی به خوان
۶	۱۵۷	شتاب	۹	۱۶۶	شب که نهانخانه گنجیه هاست
۲	۱۱۶	شتابش گرفت (۲)	۱۱	۱۵۹	شب گهر روز هست
۳	۱۶۷	شتابی که در آهستگی است	۱	۱۳۶	شب گیر نوایی زدند
۱	۱۸	شتافت	۹	۲۳	شب گیسوفشان
۹	۱۳۶	شتافت	۱۱	۲۲	شب گیسوی تو روز نجات
۵	۱۳۲	شتری رقص کن اندر رحیل	۶	۶۷	شب ما را نشدی پرده سوز
۹	۱۴۲	شحنه این راه چو غارتگراست	۹	۶۷	شبم خوش نبود
۸	۹۱	شحنه بود مست که آن خون کند	۱۲	۱۳	شب معراج اوست
۱۰	۱۰۸	شحنه بر طالب است	۱۳	۱۳	شب معراج بود
۳	۲۶	شحنه تویی قافله تنها چراست	۱۱	۶۱	شب معراج بود
۱۰	۵۲	شحنه راه دو جهان من است	۴	۶۹	شب مهره خورشید داد
۱	۶۲	شحنه شب خون عسس ریخته	۲	۲۵	شب منتظران روزکن
۸	۷۶	شحنه غوغای قیامت بود	۱	۵۸	شب ناخن شب تمام
۷	۳	شحنه غوغای هراسندگان	۴	۶	شب نشاند
۳	۹۱	شحنه مست آمده در کوی من	۴	۱۰۱	شب نعل سحرگاه باش
۸	۱۶۰	شخص ماند	۱۱	۶۸	شب و آن شمع نماندم چه سود
۹	۴	شد (۲)	۱	۹۶	شب و چون روز دورنگی مدار
۸	۳۷	شد (۲)	۶	۳۸	شب و روز است شبت روز باد
۱۴	۴۴	شد (۲)	۶	۹۴	شب و روز تست
۸	۴۵	شد (۲)	۴	۹	شب و روز را
۵	۵۳	شد (۲)	۵	۱۶۹	شب و روز را نکردی سفر
۵	۵۹	شد (۲)	۴	۱۰۲	شب و روزی روزش بدو
۱۱	۶۴	شد (۲)	۷	۱۱۶	شب وصل گرنامه تر
۱۱	۶۵	شد (۲)	۷	۶۹	شبهای تو
۶	۶۸	شد (۲)	۱۱	۱۵۹	شبه شب گهر روز هست
۱۰	۶۹	شد (۲)	۱۲	۶۷	شب همه شب جان کند
۱	۷۳	شد (۲)	۱۰	۶۷	شب یارب یارب کنم
۶	۷۳	شد (۲)	۱۰	۶۷	شبى جلوه آن شب کنم
۹	۹۲	شد (۲)	۸	۱۶۵	شبى چند بار
۱۱	۹۳	شد (۲)	۱۳	۱۴۰	شبى چند را

ب	ص	
۶	۲۹	شد این نامه به عنوان تو
۸	۳۶	شد بنه و بار من
۱۴	۱۴۶	شد به بر پیر جوانی چو باد
۸	۱۰۴	شد به یقین استوار
۱۲	۱۱۶	شد پیش بین
۳	۱۳۹	شد تاش سرتست جای
۱۵	۸۱	شد تن بیحاصلم
۵	۱۲۵	شد تنش
۱۵	۱۶۶	شد چو دهن باز کرد
۳	۱۳۹	شد چو نهی زیر پای
۸	۱۵۳	شد چه سبود
۳	۱۳۰	شد چه کنی جای بیم
۳	۶۹	شد خرمن روز از غم
۱	۹۴	شد دست و زمن گشت پای
۱	۱۶۰	شد روزگار
۳	۶۵	شد ز تف آفتاب
۳	۵۳	شد ز چاه
۷	۱۲	شد دست (۲)
۶	۱۰۰	شد دست (۲)
۱۱	۷۷	شد سحر
۳	۱۳۵	شد سخنی چند ز بیگانگی
۲	۱۲۶	شد سیاه
۱۱	۹۱	شد سینه مجروح من
۱	۲۸	شد گلشکر خوشگوار
۲	۳۳	شد صدف گوهر شمشیر تو
۱	۹۴	شد عقل و تبه گشت رای
۶	۱۷۴	شد علم صبح روان ناپدید
۲	۱۶۱	شد غبار
۹	۱۲۲	شد فلک حلقه وار
۴	۱۴۹	شد کاسه سر جای او
۵	۱۱۰	شد عمر
۱۲	۱۴۱	شد که بدین در میبچ
۱۱	۶۸	شد که تو گویی نبود
۳	۱۴۹	شد که جراحت دروست
۱	۱۸	شد که خیالش نیافت
۱	۱۳۴	شد که درین تنگنای

ب	ص	
۱۲	۹۵	شد (۲)
۳	۱۰۳	شد (۲)
۴	۱۰۴	شد (۲)
۱۰	۱۰۴	شد (۲)
۸	۱۰۵	شد
۲	۱۰۸	شد (۲)
۳	۱۰۹	شد (۲)
۵	۱۱۲	شد (۲)
۶	۱۲۰	شد (۲)
۸	۱۳۱	شد (۲)
۲	۱۴۳	شد (۲)
۱۴	۱۵۶	شد (۲)
۱۱	۱۶۲	شد (۲)
۶	۱۶۱	شد (۲)
۱۳	۱۶۶	شد (۲)
۵	۳۳	شد آتش برد
۱۱	۸۸	شد آرام گیر
۸	۱۸	شد آمد به سر انداخته
۹	۱۱۶	شد آمد کنند
۴	۱۴۱	شد آن بدره هوا در هوا
۳	۱۴۴	شد آن چشمه که جان نام اوست
۸	۵۸	شد آن خار که مقصود بود
۲	۸۴	شد آن کس که برین خاک زیست
۶	۴۳	شد ارزان مکن
۱۴	۴۲	شد از دست به انگشت پای
۵	۸۰	شد از کوبیه خسروان
۱۴	۸۱	شد امروز تماشای من
۷	۳۰	شد انگشت رس
۱۱	۸۹	شد این اب و نه در جوی تست
۴	۳۵	شد این بحروکان
۲	۱۶۸	شد این تیره دشت
۱۱	۸۹	شد این خال و نه بر روی تست
۶	۲۹	شد این خطبه به دوران تو
۱۲	۸۴	شد این قافله برداشتن
۸	۱۲۵	شد این کارگاه
۹	۷۹	شد این گوی زرد

ب	ص		ب	ص	
۷	۶۵	شده (۲)	۱	۱۱۳	شده که درین لانگاه
۴	۶۶	شده (۲)	۷	۱۱۹	شده که عدم هیچ نیست
۱۰	۷۲	شده (۲)	۱۴	۴۹	شدم (۲)
۱۴	۸۳	شده (۲)	۱۲	۵۰	شدم (۲)
۲	۱۳۱	شده (۲)	۲	۵۴	شدم (۲)
۱۱	۱۵۷	شده (۲)	۱۰	۱۲۰	شدم (۲)
۱۲	۱۷۱	شده آگاه ز استادیم	۸	۱۷۸	شدم دستگیر
۹	۱۲۵	شده آینه پیش	۱	۳۱	شدم شهر بند
۲	۶۷	شده او سبزه و من جوی آب	۱۴	۱۷۷	شدم کارشناس اندکی
۲	۱۳۳	شده‌ای بسته این دامگاه	۱۲	۱۴۶	شد ملک از گفتن او خشمناک
۱۳	۱۴۵	شده‌ای راستکار	۵	۱۳۹	شد آسایش جانت دهد
۱۳	۱۶۳	شده‌ای وین خطاست	۱۱	۳۸	شدن آغاز کرد
۱۰	۱۵۷	شده‌ای چون نگار	۱۴	۱۱۷	شدن حکمت از اینجای چیست
۶	۴۶	شده باد مسیحای او	۷	۱۳۲	شدند
۱۲	۱۱۸	شده باز آمدی	۲	۹۵	شدنش جای تاسف بود
۱۰	۷۰	شده بازار او	۷	۱۳۳	شدنش کن درست
۵	۶۶	شده باز بدل یافته	۱۵	۱۵۵	شد نفس آن دو سه همسال او
۶	۱۴	شده با قدمش در وداع	۶	۱۳۱	شدم روی نیست
۲	۱۳	شده بر انبیاء	۹	۱۳	شدن نیز برد ناگزیر
۹	۱۳۰	شده بر جان خویش	۵	۱۱۹	شدنی در پی است
۷	۵۷	شده بر خون زاغ	۷	۱۱۷	شدنیها شده صاحب نظر
۹	۴۶	شده بیرون نشین	۵	۴۳	شد و آهن سنجر نخورد
۳	۱۲۷	شده بیوه‌ای	۱۲	۱۱	شد واپسی ما ببین
۱	۱۱۵	شده پای و میان گشته کوز	۶	۱۶۱	شد و او تر نشد
۷	۴۶	شده پرداخته	۴	۱۵	شد و او گوهرش
۹	۱۶	شده پویه پای براق	۱۲	۱۳۶	شد و جان بداد
۸	۵۷	شده پیکرش	۱	۱۴۵	شد و خورشید درو
۱	۵۰	شده تا نیمشب	۶	۷	شده (۲)
۱۲	۳۴	شده چار میخ	۱۰	۱۴	شده (۲)
۲	۲۹	شده چشمه یافت	۱۱	۱۹	شده (۲)
۳	۱۶	شده چون آفتاب	۱۱	۳۴	شده (۲)
۳	۱۶	شده چون دلو آب	۵	۵۰	شده (۲)
۷	۱۴۶	شده حجاج فن	۱۲	۵۴	شده (۲)
۵	۷۲	شده خاک آزمای	۹	۵۸	شده (۲)
۸	۵۳	شده خنده ناک	۱	۵۶	شده (۲)
۴	۱۴۲	شده خوشنود به یکبارگی	۵	۶۵	شده (۲)

ب	ص	
۱	۷۲	شده نو برو
۱۱	۸۲	شده و آوازۀ عدلش به جای
۸	۱۰۹	شد همه کای مرزبان
۱	۲۸	شده هیضه‌دار
۷	۷۳	شده یعنی چو ماه
۱۰	۶۶	شدی (۲)
۷	۶۷	شدی (۲)
۴	۷۵	شدی
۴	۷۵	شدی (۲)
۸	۸۲	شدی (۲)
۱۰	۲۰	شدی این سنگ مفرح گزای
۸	۱۴۶	شدی بامداد
۹	۱۱۴	شدی جام‌گیر
۱۱	۱۱۱	شدی در زمین
۱۱	۴۴	شدی صفروار
۸	۱۵۴	شدی قاعده روزگار
۴	۱۱۸	شدی قصد زمین ساختی
۸	۱۴۱	شدیم (۲)
۳	۱۲۹	شراب
۱۱	۱۵۷	شرابی شده
۸	۱۹	شرابی که حق آمیخته
۵	۱۵۹	شرار
۵	۷۶	شراری بکن
۴	۱۲۵	شراری ز تف دوزخ است
۱۳	۱۵۶	شراری مخواه
۷	۱۳۶	شریت او را ستد آن شیرمرد
۲	۱۳۶	شریت خوردند
۳	۱۳۶	شریت زهر که هلاهل تر است
۱۲	۱۷۵	شریت شیرین چشند
۷	۴۶	شریت و رنجور به هم ساخته
۱۳	۶۱	شرح ده یوسف و پیرانش
۷	۴۰	شرح سخن بیشتر است از سخن
۸	۱۳۲	شرط بود دیده به ره داشتن
۷	۲۴	شرط بود گنج سپردن به خاک
۱۰	۹۰	شرط جهان بین که ستمکاری است
۱۰	۹۰	شرط جهاننداری است

ب	ص	
۷	۹۳	شده خون‌گری
۹	۲۳	شده دامن‌کشان
۳	۱۷۴	شده در بندما
۱۰	۷۰	شده در کار او
۱	۱۳۱	شده در کنشت
۶	۸۰	شده دستور و بس
۴	۲۱	شده دندان‌کنان
۷	۸۱	شده دنیا پرست
۵	۵۶	شده دود افکنش
۳	۱۷	شده روز اینت نهاری شگرف
۸	۲۳	شده روشن به تو
۲	۶۰	شده روی ماه
۲	۵۶	شده ریگ ز تسبیح آب
۱۰	۶۲	شده زنجیر شیر
۸	۴۱	شده زین دو سه یک نانی است
۷	۱۲	شده ست (۲)
۶	۱۰۰	شده ست (۲)
۸	۷۱	شده سجده شوریده‌ای
۳	۱۷	شده سرو اینت بهاری شگرف
۱۶	۱۴۰	شده شاخ شاخ
۸	۳۰	شده شکرت
۱۲	۲۲	شده شیفته روی تو
۷	۱۱۷	شده صاحب نظر
۲	۱۷	شده صدره پیراهنش
۵	۷۹	شده عقل به خوشخواب در
۱	۶۸	شده فارغ که ز راه سحر
۱۰	۵۵	شده قاقم نمای
۲	۵۰	شده قامت چو گانیم
۸	۲۳	شده گلشن به تو
۸	۶۵	شده گوی گریبان حور
۳	۱۱۵	شده گیر این شکم از آب و نان
۶	۸۹	شده گیسو پرست
۴	۷۱	شده مرغان فلک دانه چین
۲	۲۳	شده مشکبار
۲	۶۷	شده من گازر و او آفتاب
۷	۵۱	شده مهمان دل

ب	ص	
۱۳	۷۲	شست
۲	۱۵۷	شست
۲	۱۵۸	شست
۱۱	۶۴	شست کرشمه چو کماندار شد
۶	۷۳	شسته شد
۵	۱۴	شش جهات
۲	۳۲	شش جهت و هفت گاه
۱۰	۷۳	شش در نهاد
۳	۳۰	شش روزه به موبت دراست
۷	۱۳۸	شش سری گو مباحش
۲	۹	شش گوشه به هم در شکن
۱۲	۳۵	شعبده ای تازه برانگیختم
۵	۱۰۷	شعبده بازی که درین پرده هست
۴	۴۱	شعرا آمد و پیش انبیاء
۱۱	۴۳	شعر بر آرد به امیریت نام
۱۴	۴۴	شعر به من صومعه بنیاد شد
۱۰	۴۳	شعر تو از شرع بدانجا رسد
۹	۴۲	شعر تو را سدره نشانی دهد
۸	۴۳	شعر مشوزینهار
۴	۶۶	شعر نظامی شکر افشان شده
۷	۱۲۲	شغل تو ساکن شود
۱	۲۵	شفاجوی و طبیبش تویی
۱	۱۰۹	شفاعتگری
۲	۶۹	شفق از شفقت من خون گریست
۱۱	۵۲	شفقت خود باز ندارد ز من
۲	۶۹	شفقت من خون گریست
۱۴	۷۵	شفقتی از من نبود
۱۳	۳۴	شقه ای
۱۳	۱۰	شکار
۴	۵۱	شکار
۱۳	۱۰۸	شکار
۱۳	۱۰۸	شکار آمد در مرغزار
۴	۱۰۳	شکار تو کرد
۱۲	۱۷۷	شکاری چراست
۸	۱۷۳	شکافتند
۱۲	۷۱	شکافته

ب	ص	
۱۰	۴۳	شرع بدانجا رسد
۷	۱۶۹	شرع ترا خواند سماعش بکن
۹	۱۶۹	شرع ترا ساخته ریحان به دست
۸	۴۳	شرع تو را نامدار
۲	۳۰	شرع تو ز دریای خون
۸	۱۶۹	شرع نسیمی است به جانش سپار
۱	۱۱۰	شرف آدمیست
۹	۱۰۷	شرف آرد به دست
۱۱	۱۴۸	شرف جز به معانی نداد
۴	۷۰	شرف خاک او
۱۴	۳۱	شرفش نام سلیمان درست
۱۳	۱۴۳	شرف عقل نبودی ترا
۳	۱۰۶	شرف کار باش
۱۶	۳۲	شرف گوهر آدم به تو
۱۷	۱۱	شرف نام نظامی به تو
۲	۵۲	شرم او
۱۳	۸۱	شرم باد
۲	۹۲	شرم بدار از پله پیره زن
۱۱	۱۵۷	شرم به آبی شده
۸	۸۹	شرم دار
۱۱	۱۱۹	شرم دار
۶	۹۳	شرم درین طارم ازرق نماند
۲	۸۲	شرم زدم چون ننشینیم خجل
۷	۵۹	شرمسار
۳	۷۶	شرمسار
۸	۸۹	شرمسار
۱	۱۵۶	شرمسار
۱۲	۱۷۰	شرمسار
۱۱	۱۱۹	شرمسار
۳	۵۲	شرم سرافکندگی
۸	۱۲۲	شرم گرفت انجم و افلاک را
۷	۷۹	شرم نداری که چه عذر آوری
۱	۴۰	شریعت به سخن کرده اند
۱۲	۱۷۵	شیرینه به رویش کشند
۱	۶	شست (۲)
۵	۲۱	شست

ب	ص		ب	ص	
۸	۴	شکر دور بود	۱۵	۳۸	شکافی ز سخن تیزتر
۸	۱۶۷	شکر ریخته	۱۱	۳۴	شکایت به شکایت شده
۲	۱۶	شکر زخمه ریخت	۱۱	۳۴	شکایت شده
۵	۶۲	شکر ساز و شکر عدد سوز	۴	۱۶۲	شکایت شمار
۵	۲۰	شکرش	۳	۱۰	شکایت نه کسی راز ما
۸	۱۵۰	شکرش بین که کجا می رسد	۷	۱۱۹	شک به وجود است که هم هیچ نیست
۱	۶۲	شکرش پر مگس ریخته	۱۱	۵۹	شکر
۲	۲۸	شکرش خاک سرکوی توست	۲	۶۶	شکر
۷	۵۹	شکرش شرمسار	۱	۱۶۳	شکر
۱۰	۵۴	شکرش شیر مست	۷	۱۳۶	شکر آسان بخورد
۳	۱۵۹	شکر شکست	۱	۳۶	شکر آلود کس
۶	۵۹	شکر شیرین نمکان ریخته	۶	۵۹	شکر آمیخته
۵	۶۲	شکر عود سوز	۸	۱۳۰	شکر آمیخته می تنگ تنگ
۱	۱۳۵	شکر کشته اند	۱۱	۵۴	شکر از شاخ گیاهان غزال
۳	۱۸۰	شکر که این نامه به عنوان رسید	۳	۲۸	شکر از گلشکری توبه کرد
۸	۳۰	شکر گشت غبار درت	۶	۱۳۶	شکر است
۲	۳۴	شکر می شود	۴	۶۶	شکر افشان شده
۶	۶۲	شکر می فشاند	۱۰	۵۸	شکر انداز تو
۲	۵۹	شکر نفس افکنده ای	۶	۷۱	شکرانه ای
۸	۶۲	شکر و بادام به هم نکته ساز	۳	۶۳	شکرانه سرانداخته
۶	۶۴	شکر و بادام تنگ	۶	۲۱	شکرانه کم آن گرفت
۱۴	۶۴	شکر و بادام ریخت	۱	۳۶	شکر او نشسته مگس
۷	۶۲	شکر و بادام ریز	۷	۱۱۱	شکر بسی داشت وجود از عدم
۴	۵۷	شکر وضو کرده و پرداخته	۱۰	۵۴	شکر به دست
۳	۱۰۱	شکری با نفس تنگ ساز	۸	۳۰	شکرت
۳	۲۸	شکری توبه کرد	۳	۲۸	شکر توبه خورد
۱۳	۱۵۹	شکری دامگی داده اند	۵	۶۴	شکر خدشان
۳	۱۲۵	شکری زحمت زهری درو	۲	۵۹	شکر خنده ای
۵	۵	شکست	۷	۵۶	شکر خنده بزون آمده
۶	۶	شکست	۹	۵۴	شکر خنده بود
۶	۲۰	شکست	۱۰	۱۹	شکر خنده بیاراستند
۳	۲۹	شکست	۹	۱۰۵	شکر خورده ای
۱۰	۵۹	شکست	۱۰	۲۲	شکر خورند
۹	۶۳	شکست	۶	۶۰	شکر خوری
۴	۶۸	شکست	۱	۲۸	شکر خوشگوار
۸	۶۸	شکست	۱۴	۶۴	شکر در گریخت

ب	ص	
۲	۳۶	شکند
۱۳	۴۱	شکند باز درستش کند
۱۲	۱۵۷	شکنی
۷	۱۵۸	شکنی
۲	۱۳۴	شکنی عهد الهی کنی
۴	۹	شکن مرغ شب و روز را
۷	۱۱۹	شکن نه در آن شد که عدم هیچ نیست
۱۰	۲۰	شکن و لعل سای
۷	۱۷۱	شکو می کنم
۵	۴۵	شکیب
۱۱	۷۲	شکیب
۸	۱۱۵	شکیب
۳	۱۷	شگرف (۲)
۱	۶۲	شگرف (۲)
۱۳	۱۵۳	شگرفانه درافتد به پای
۱	۱۷۱	شگرف را
۱	۱۵۴	شگرفی بس
۱۳	۱۵۳	شگرفی در آی
۱	۱۱۶	شگرفیش نمی کرد سود
۱	۱۱۶	شگرفی نمود
۱۰	۱۲۲	شمار (۲)
۱	۳۹	شمار
۱۲	۹۱	شمار
۳	۹۸	شمار
۸	۱۰۶	شمار
۴	۱۶۲	شمار
۱۲	۹۱	شمار این شمار
۱۰	۹۲	شماری مکن
۱۱	۵۴	شمال
۲	۴۵	شمال هنوز
۱۱	۵۷	شمایل پرست
۱۳	۱۷	شمرد
۲	۵۳	شمرد
۵	۸۲	شمرد
۴	۱۱۶	شمرد (۲)
۱	۱۴۳	شمر را مگر آگاهی است

ب	ص	
۳	۱۱۲	شکست
۱۱	۱۲۱	شکست
۳	۱۲۳	شکست
۱۱	۱۳۴	شکست
۶	۱۴۱	شکست
۱۲	۱۴۲	شکست
۷	۱۴۸	شکست
۱۴	۱۵۵	شکست
۳	۱۵۹	شکست
۷	۱۷۴	شکست (۲)
۶	۱۷	شکستند و پرداختند
۴	۶۳	شکسته به ادای درست
۷	۱۷۷	شکفت
۹	۴۵	شکل نظامی که چنان من است
۱	۳۳	شکم آبستن یک راز تست
۳	۱۱۵	شکم از آب و نان
۱	۱۶۲	شکم از روی بکن پشتشان
۳	۸	شکم افتاده بود
۱۴	۱۴۰	شکم پیش داشت
۱۴	۸۸	شکمی حاصله راز نیست
۹	۱۲۸	شکم خود به در آورده ای
۴	۱۷۷	شکمش پر بود
۴	۱۰۹	شکمش نرم کرد
۱۴	۱۴۰	شکم کرد و شکم پیش داشت
۷	۱۵۲	شکم کوس تهی خیز باش
۷	۹۶	شکمی نان و دمی آب هست
۲	۹	شکن
۱۱	۷۲	شکن (۲)
۷	۱۴۶	شکن
۱۵	۱۵۴	شکن آنکه و بخت آزمای
۱۲	۱۲۶	شکن آن روز مشو خود پرست
۸	۱۴۷	شکن آینه شکستن خطاست
۳	۱۴۵	شکن باش چو نور چراغ
۳	۱۱۰	شکن جهد کن
۱	۱۳۷	شکن چون کسوف
۱۳	۳۲	شکند (۲)

ب	ص	
۳	۱۶۲	شمع و گره ترز عود
۷	۱۳۱	شناخت
۱۰	۴۷	شناس
۴	۸۳	شناس
۱۲	۱۱۷	شناس
۱۰	۹	شناسان بسوز
۲	۶۲	شناسان به نوا در شگرف
۸	۱۶۳	شناسد که ترا یار کیست
۷	۳	شناسندگان
۲	۱۶۶	شنوند
۱۰	۷۸	شنید
۵	۵۷	شنید
۱۰	۱۳۳	شنید
۳	۱۱۹	شنید آمدم
۲	۱۴۵	شنیدم چو به پایان شود
۱۲	۱۴۸	شنیدم که چو گردد کهن
۱	۱۵۱	شنیدم که در اقصای روم
۳	۱۴۷	شنیدم که سخن رانده ای
۵	۱۶۶	شنیدی بشوی
۹	۲۶	شو (۲)
۸	۱۴۴	شو (۲)
۱	۱۵۵	شو (۲)
۷	۱۰۷	شو (۲)
۵	۱۶۱	شو، ار ترنه ای
۴	۱۵۳	شواز آتش دوزخ مترس
۱۰	۱۰۱	شواز بند خود آزاد باش
۱۰	۱۰۱	شواز خوردن خود باشد باش
۱۰	۱۲۸	شواز دور و مسلم بزی
۱۰	۴۷	شواز راهزنان حواس
۴	۱۵۳	شواز گربه مطبخ مترس
۲	۸۳	شواز مهر و زکین سردباش
۱۱	۱۱	شوای مونس غمخوارگان
۲	۱۶۹	شو چو آب
۲	۷۴	شو چو بدیدی خزان
۱	۱۶۹	شو چو خواب
۹	۱۴۵	شو خکن از جامه پر خون تست

ب	ص	
۱	۲۰	شمسه نه مسند هفت اختران
۱۱	۵۷	شمشاد شمایل پرست
۲	۳۸	شمشیر بند
۱	۳۸	شمشیر بود
۵	۸۹	شمشیر بینداخته
۲	۳۳	شمشیر تو
۹	۱۵۲	شمشیر خطیبی مکن
۱۱	۱۷۲	شمشیر سپارم دریغ
۶	۳۴	شمشیر صلابت پذیر
۱۰	۱۷۸	شمشیرم در سنگ بود
۶	۱۳۵	شمشیر نیامی که دید
۵	۳۴	شمشیری و صاحب کلاه
۱۱	۱۳	شمع الهی ز دل افروخته
۶	۵۱	شمع بود
۱۴	۶۹	شمع به داغی رسد
۶	۶۲	شمع به دستارچه زرمی فشانند
۳	۶۳	شمع به شکرانه سرانداخته
۸	۲۴	شمع ترا ظل تو پروانه بس
۴	۶۲	شمع جگر چون جگر شمع سوخت
۲	۶۳	شمع چو ساقی قدح می به دست
۶	۱۵۹	شمع چیست
۹	۶۹	شمع درو گوهر بینایی است
۱۲	۱۴۲	شمع ز بر خامتنی و انشت
۱۱	۶۶	شمع ز نورش مژه پراشک داشت
۱	۳۵	شمع سخن رانفس افروز کن
۱	۴۴	شمع سرافکنده باش
۴	۶۲	شمع سوخت
۱۰	۶۸	شمع شب افروز بسی داشتم
۱۰	۱۰۱	شمع شواز خوردن خود شاد باش
۹	۱۳۶	شمع صفت باز به مجلس شتافت
۸	۱۶۷	شمع فروزان و شکر ریخته
۶	۱۳۸	شمع کن این زرد گل جعفری
۷	۱۱۰	شمع که او خواجگی نوریافت
۸	۱۶۱	شمع که هر شب به زرافشانی است
۱۱	۶۸	شمع نماد چه سود
۱۳	۶۹	شمع نیفروخته است

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۵۳	شود نشو آب	۴	۳۰	شود (۲)
۱۳	۲۶	شود هر چه هست	۷	۴۲	شود (۲)
۶	۱۲۲	شود هر دوره از گرد ما	۷	۴۸	شود (۲)
۶	۱۲۲	شود هر دو سر از درد ما	۷	۱۰۴	شود (۲)
۱۰	۹۵	شود یک دو ماه	۲	۱۷۵	شود (۲)
۳	۱۲۹	شور نمک ذیده درو چون کباب	۱	۱۰۸	شود (۲)
۳	۱۲۹	شوره او بی نمکان را شراب	۵	۱۲۲	شود (۲)
۸	۷۱	شوریده ای	۷	۱۲۲	شود (۲)
۱۲	۶	شوق اوست	۵	۱۲۹	شود (۲)
۱۲	۱۷۴	شوکه وفایی دروست	۲	۱۴۵	شود (۲)
۳	۸۶	شوم (۲)	۱۲	۱۴۵	شود (۲)
۱۰	۱۷۶	شوم (۲)	۶	۱۵۱	شود (۲)
۵	۱۰۶	شوم است به افسانه در	۵	۱۵۸	شود (۲)
۱۱	۱۶۰	شوم باز پس	۱	۱۶۱	شود (۲)
۲	۴۱	شوند (۲)	۳	۱۶۵	شود (۲)
۶	۱۶۳	شوند (۲)	۴	۱۵۴	شود آن کم است
۹	۱۶۲	شوند (۲)	۵	۱۵۰	شود از آب جوی
۷	۱۷۶	شوند ار به چراغی رسند	۱۰	۱۲۳	شود از زرو زور
۷	۱۷۶	شوند ار به دماخی رسند	۳	۱۴۹	شود ازدها
۲	۱۵۹	شو و بر همه عالم بخند	۹	۱۲۹	شود این هیکل خاکی غبار
۹	۱۵۷	شو و پای به خون در مزن	۱۲	۴۸	شود با دو کس
۱۴	۱۵۴	شو و نام گیر	۴	۴۵	شود بر من جادو سخن
۴	۱۰۰	شوی (۲)	۴	۹۵	شود بشکندش باغبان
۵	۱۰۰	شوی	۱	۱۴۵	شود بیش چو کم گشت نور
۱۱	۱۰۰	شوی (۲)	۴	۸۰	شود پایدار
۵	۱۰۵	شوی	۴	۱۷۷	شود چون شکمش پر بود
۱۱	۱۰۹	شوی	۶	۳۰	شود حرف تو انگشت سای
۶	۱۱۸	شوی	۴	۱۵۰	شود خوشه ای
۱۶	۱۲۰	شوی	۱۱	۱۳۳	شود راه گیر
۶	۱۲۱	شوی	۱۱	۱۶۴	شود روی رعیت ز شاه
۵	۱۳۳	شوی (۲)	۷	۱۶۵	شود سرخ به غرقاب خون
۱	۱۳۴	شوی	۱۲	۴۸	شود صد غم از آن یک نفس
۶	۱۳۷	شوی	۲	۷۸	شود کاسته چون موی تو
۸	۱۴۵	شوی (۲)	۱۲	۱۴۸	شود مختلف است این سخن
۱۳	۱۵۴	شوی	۳	۴۲	شود مرکبش
۵	۱۶۶	شوی	۴	۱۴۵	شود ناپدید

ب	ص	
۸	۸۰	شه قافیه شان تنگتر
۱۰	۱۴۷	شه کارکرد
۲	۵۱	شه نیمروز
۱۶	۱۴۰	شیخانه شده شاخ شاخ
۹	۱۴۰	شیخ زر عاریه را برگرفت
۱۰	۶۲	شیر
۳	۱۰۴	شیرآمد
۶	۱۴۹	شیر آبخوند
۱۳	۱۶۸	شیر است مور
۷	۳۳	شیرافکنی
۱۲	۷۲	شیرامیدی سگ دربان مباحث
۸	۳۳	شیران چنین بیشه ای
۱	۳۸	شیر بود
۱۲	۸۰	شیر بها خواهد از او بامداد
۸	۱۱۳	شیر تنیده است درین ره لعاب
۴	۷۴	شیر توان بست ز نقش سرای
۱۴	۱۴۸	شیر تو زهریش بود ناگوار
۷	۲۳	شیر خطا گفتم شیر افگنی
۱۴	۱۴۸	شیرخوار
۷	۳۳	شیر دلی کن که دلیر افگنی
۱۲	۹۶	شیر دلی گر به خوانش چراست
۲	۱۵۸	شیر ز کم خوردن خود سرکش است
۵	۱۰۲	شیر سگ از شیر مرد
۱	۱۰۲	شیر سگی داشت که چون پو گرفت
۴	۱۵۲	شیر شواز گریه مطبخ مترس
۵	۱۰۲	شیر مرد
۳	۱۰۳	شیر مرد
۷	۱۳۶	شیر مرد
۱۰	۵۴	شیر مست
۱۱	۱۴۲	شیر مگر تلخ بدان گشت خود
۹	۱۰۵	شیر نخوری که شکر خورده ای
۵	۸۰	شیروان
۶	۹۶	شیر و پلنگ
۲	۱۶۰	شیره مجوش
۶	۱۰۲	شیری بهاست
۳	۷۴	شیریت نیست

ب	ص	
۱۱	۱۷۴	شوی (۲)
۳	۴۹	شوی خاک دل
۵	۱۰۰	شوی در حرم کبریا
۱۵	۱۴۷	شوی رستگار
۱۲	۱۶۸	شوی گر نشوی خود بین
۹	۹۳	شوی مست خواب
۱	۷۹	شوی نیکخواه
۱۱	۱۵۴	شهر جا که هست
۱۱	۸۰	شهریست
۷	۹۱	شه ازمین پیش زبونی کجاست
۴	۱۶۵	شهان آشکار
۱۳	۱۰	شهان در شکار
۱۰	۸۰	شه بود آموزگار
۱۱	۴۷	شهر جبریل به دل بسته اند
۹	۴۴	شهر جبریل ساخت
۱۲	۱۱۱	شهر هاروت به بابل نریخت
۲	۱۴۷	شه تیز رای
۷	۱۵۱	شه چو سر از خواب گران برگرفت
۶	۴۳	شهد سخن را مگس افشان مکن
۶	۴۳	شهد شد ارزان مکن
۱۳	۸۴	شهر برون کرده و ده رانده است
۱	۳۱	شهر بند
۷	۷۴	شهر بند
۲	۱۵۹	شهر بند
۶	۱۷۸	شهر بند
۶	۱۷۹	شهر به شهرش نفرستادمی
۸	۷۷	شهرتست
۶	۱۷۹	شهرش نفرستادمی
۷	۷۴	شهر گشایی چو ترا شهر بند
۶	۱۴۷	شهر و ده آزرده ز پیکار تو
۱	۷۹	شهر و سپاه
۱	۷۹	شهر و سپه را چه شوی نیکخواه
۱۲	۹۱	شهریار
۳	۱۵۴	شهریار
۳	۱۲۵	شهری درو
۹	۹۲	شهری ز تو ویرانه شد

ب	ص	
۳	۷۴	شیری دل شیریت نیست
۱۲	۱۷۵	شیرین چشند
۶	۵۹	شیرین نمکان ریخته
۱۲	۱۷۵	شیرینه به رویش کشند
۱۰	۱۴۲	شیرینی است
۸	۱۰۱	شیرینی است
۳	۲۹	شیشه به کهپایه «ارنی» شکست
۱۱	۱۳۴	شیشه چه باید نشست
۱۳	۱۷۰	شیشه خونا ب زن
۶	۶۲	شیشه ز گلاب شکر می فشاند
۱۴	۱۶۳	شیشه که می خورد چرا باز گفت
۱۳	۳۲	شیشه مه را نفسش بشکند
۴	۲۶	شیطان فرست
۱۲	۷۲	شیطان مباح
۵	۱۴۲	شیطان مده
۶	۸۸	شیطان مکار
۹	۱۲۱	شیء عظیم
۴	۶۷	شیفتگان دور داشت
۱۲	۲۲	شیفتگان موی تو
۱۰	۱۲۱	شیفتن خاک سیاست نمود
۲	۱۵	شیفته چون روزگار
۵	۶۷	شیفته خویش بود
۱۱	۱۲۱	شیفته درهم شکست
۱۵	۱۷۷	شیفته روزگار
۱۲	۲۲	شیفه روی تو
۹	۶۵	شیفته زان نور چو سر سامیان
۱۱	۱۲۱	شیفته زنجیر فراهم گسست
۱	۹۴	شیفته شد عقل و تبه گشت رای
۵	۶۷	شیفته شیفته خویش بود
۱۶	۱۲۰	شیوه حدیثی بگوی
۹	۳۶	شیوه غریب است مشو نامجیب

ب	ص	
۶	۱۷۴	صبح روان ناپدید
۱۳	۳۵	صبح روی چند ادب آموخته
۹	۱۴۶	صبح زاد
۱۳	۲۲	صبح ز خورشید رخت خنده‌ای
۷	۱۱۶	صبح سبک سایه‌تر
۶	۱۷۴	صبح شباهنگ قیامت دمید
۱	۵۸	صبح فام
۸	۱۷۸	صبحک الله صباح ای دبیر
۴	۱۷۸	صبح که با بانگ خروس ست و یس
۱۳	۶۹	صبح که پروانگی آموختست
۲	۵۸	صبح که شد یوسف زرین رسن
۳	۵۵	صبحگاه
۱۱	۶۳	صبحگاه
۱۰	۱۴۶	صبحگاه
۶	۶۸	صبح گران خسب سبک خیز شد
۱۰	۳۰	صبح نجاتی مرا
۱۳	۴۸	صبح نخستین چو نفس بر زند
۱۱	۱۰۶	صبح وار
۱۰	۱۴۶	صبح و ماه
۴	۱۲۵	صبحی که دراین مطبخست
۱۲	۶۵	صبرتهی دست ماند
۱۳	۱۶۴	صبر چنین زرد کرد
۲	۶۶	صبر در آن پرده نواتنگ داشت
۸	۱۰۲	صبرش در می سود کرد
۱۳	۱۶۴	صبر مرا همنفس درد کرد
۴	۱۵۸	صبحی نه بهنگام کرد
۱	۱۰۳	صبور
۴	۱۶۱	صبوران بود
۱	۱۰۳	صبوری مکن ای ناصبور
۱	۱۷۴	صحبث این خاک ترا خار کرد
۲	۵۳	صحبث خاکی به غنیمت شمرد
۸	۸۵	صحبث روشندان
۷	۱۶۲	صحبثشان بر محک دل مزین
۱۱	۸۶	صحبث کس بوی وفائی نداشت
۱	۸۴	صحبث گیتی که تمنا کند
۸	۱۵۸	صحبث نامتمدی گو مباش

ب	ص	
۸	۱۰۲	صابریی کان نه به او بود کرد
۹	۱۴۵	صابون تست
۶	۱۴۳	صاحب خبرانست کار
۱۳	۸۸	صاحب درنگ
۱۳	۴۷	صاحب دل ست
۱۲	۸۲	صاحب دلی
۵	۳۴	صاحب شمشیر و صاحب کلاه
۵	۳۴	صاحب کلاه
۷	۱۱۷	صاحب خبر
۲	۱۱۰	صاحب نظر
۱۵	۳۴	صاحب یکفن تویی
۶	۱۱۲	صادق و کاذب تو نهادیش نام
۱۰	۱۷۳	صافی و دل روشن است
۱	۲۳	صبا
۱	۲۴	صبا تاخته
۸	۱۷۸	صباح این دبیر
۱۴	۵۳	صبا داد سواریم را
۵	۵۸	صبا داده شاخ
۱۰	۱۶۹	صبا در متاز
۲	۶	صبا را بریاحین سپرد
۹	۱۰۰	صباست
۶	۱۰	صباست
۵	۲۴	صبح آینه بیرون فتاد
۱۴	۴۸	صبح بخواری رسد
۷	۱۴۵	صبح بدان می دهدت طشت زر
۱۱	۲۳	صبح بدست صفا
۹	۹۳	صبح برآمد چه شوی مست خواب
۱۴	۴۸	صبح بیاری رسد
۴	۲۴	صبح تاب
۶	۱۱۲	صبح تو بردی به شام
۳	۱۳۷	صبح جگر سوز کرد
۵	۵۳	صبح چو چراغی سحر افروز شد
۲	۶۹	صبح چو در گریه من بنگریست
۱	۶۸	صبح در آمد ز در
۱۲	۱۰۸	صبح دمی با دو سه اهل درون
۱۳	۴۸	صبح دوم بانگ بر اختر زند

ب	ص	
۵	۱۲۳	صدف گهر دریائست
۵	۲۰	صدف گوهرش
۲	۳۳	صدف گوهر شمشیر تو
۴	۱۲۳	صدف مشک رنگ
۹	۱۶۳	صد نیش خار
۲	۸۱	صد هزار
۱۵	۱۲۰	صد هزار
۵	۸۹	صرافی عوضش ساخته ای
۴	۱۴۱	صرف شد آن بدره هوا در هوا
۱۱	۲۳	صفا
۸	۳	صفات
۱۲	۹۵	صفت آب شد
۱۲	۷۷	صفت از پی خوشخواب تست
۸	۶۹	صفت از معرفتی کرده ام
۱۰	۷۴	صفت باش و سبکتر بران
۴	۷۰	صفت پاک او
۱۲	۴۱	صفت یای و سر آرد بهم
۹	۶۹	صفت پرده تنهائست
۴	۳۸	صفت پیش تو ای آفتاب
۸	۱۱	صفت گنگ فرومانده ایم
۱۲	۱۰۰	صفت تن بدرشتی سپار
۸	۱۱۶	صفت چند نشینی بغم
۱	۴۴	صفت شمع سرافکننده باش
۵	۱۲۶	صفت کرکس مردار خوار
۱	۱۱۰	صفت مردیست
۶	۱۴۹	صفت ناف غزالان درند
۵	۱۶۶	صفت هر چه شنیدی بشوی
۸	۶۹	صفتی کرده ام
۷	۱۳۹	صفرا برست
۷	۱۳۹	صفرا گراست
۴	۱۱۴	صفرای تو بر روی زرد
۷	۱۰۳	صفرای ما
۱۱	۹	صفرکن این برج ز طوق هلال
۱۱	۴۴	صفروار
۴	۴۱	صف کبریا
۴	۲۸	صف میدان دل انداختند

ب	ص	
۵	۸۶	صحبت نیک اختیار
۶	۸۶	صحبت نیکان ز جهان دور گشت
۹	۸۵	صحبتی گل کند
۹	۱۲۷	صحرا خوشست
۴	۱۶	صحرا زده
۸	۸۷	صحرا مخار
۱	۸۷	صحرا نهاد
۹	۳۰	صحرای عشق
۳	۲۰	صحرای ناز
۲	۱۲۵	صد افکنند گیست
۵	۶۷	صد از او بیش بود
۲	۱۲۵	صد بندگیست
۲	۱۵	صد پیش داشت
۸	۵۳	صد جای چو گل کرده چاک
۵	۹۶	صد جبه و سردی و هیچ
۴	۷۴	صد چوب نجیند ز جای
۷	۱۴۱	صد خنده به تاراج دار
۱۱	۶۹	صدر بود
۳	۲۴	صدرت زهی است
۶	۴۰	صدر نشین تر ز سخن نیست کس
۲	۵۱	صدر نشین گشته شه نیمروز
۲	۱۷	صد ره پیراهنش
۵	۵۰	صد ز یکی دید و یکی صد شده
۵	۱۱۴	صد ساله بود
۱۶	۱۰۴	صد ساله چه باید نهاد
۵	۵۰	صد شده
۹	۹۴	صد عیب چنین گفته اند
۱۴	۱۷۷	صد کنم و بازنگویم یکی
۱۱	۱۷۷	صد گهر نغز برآرم ز جیب
۸	۳۲	صد خاک درش گوهرست
۱	۶۰	صدف روز بود
۳	۱۰۱	صدف سنگ ساز
۱۱	۱۲۶	صدف سوخته دندان سپید
۱۱	۲۳	صدف صبح بدست صفا
۱۰	۱۵۰	صدف گر چه فراوان بود
۸	۵	صدف گوش دار

ب	ص	
۱	۱۴۲	صوفی است
۱۳	۴۴	صومعه بنیاد شد
۴	۱۶۹	صومعه بیرون نهند
۳	۱۶۹	صومعه نهاد نیست
۱۷	۱۴۰	صید چنان خورد که داغش نماند
۳	۱۰۹	صید چنان صید شد
۳	۱۰۹	صید شد
۵	۸۰	صید کنان مرکب نوشیروان
۱	۱۷۸	صیدگاه
۹	۱۰۳	صیدگرش گفت شب آستن است
۱۴	۱۰۱	صیدگری بود عجب تیزبین
۹	۱۵۰	صید هنر باش بهر جاکه هست
۷	۸۰	صیدیاب
۱۵	۱۰۳	صیدی بمن آرند باز
۵	۷۰	صیرفی
۷	۹۵	صیرفی زر بود
۸	۱۳۱	صیرفی گوهر آن راز شد
۱	۱۱۷	صیرفی گوهی یکساعتند

ب	ص	
۴	۲۶	صف میدان فرست
۸	۲۱	صف ناوردگه لشکرش
۵	۷۰	صفی
۱۳	۱۱۶	صفی می کشد
۹	۸۰	صفیری که بهم می زنند
۹	۹۶	صلا
۶	۳۴	صلا بت پذیر
۱	۱۳۶	صلاتی زدند
۱۰	۱۶۲	صلح زناداشتی
۱۲	۱۳۷	صلیب نمازش مبر
۹	۱۵۲	صلیبی مکن
۵	۴۵	صنعت من برده ز جادو شکیب
۱۴	۱۵۰	صنع مشو زینهار
۱۰	۷۵	صواب
۶	۱۲۸	صواب
۱	۶۹	صواب آن بود
۱۰	۱۷۰	صورت اگر نیک و اگر بد بدی
۳	۱۵۶	صورت این حال نماند نهان
۱۰	۷۵	صورت بیدادگری را بخواب
۴	۱۳۶	صورت بیک تن دهند
۵	۷۵	صورت پرست
۸	۷	صورت پیوندنی
۱	۱۱۰	صورت خدمت صفت مردمیست
۱۳	۱۲۵	صورت خود بین و در و عیب ساز
۱	۹۶	صورت رومی رخ زنگی مدار
۹	۶۰	صورت ز میانم گشاد
۶	۱۷۳	صورت شاهیش در آئینه بود
۶	۱۶۳	صورت شوند
۳	۷۴	صورت شیدی دل شیدیت نیست
۱	۱۰۵	صورت ما را که عمل ساختند
۱۰	۱۵۵	صورت معنی پذیر
۴	۴۹	صورت و جان آفرین
۵	۴۹	صورت جانرا بهم آمیزشی
۸	۴۹	صورت و جان هر دو طفیل دلست
۳	۴۵	صور قیامت کنم آوازه را
۵	۱۴۰	صوفی آزاد مرد

ب	ص	

ب	ص	
۳	۳۴	ضحاک بر آرد ز دوش
۱	۳۲	ضدش اگر هست سماعیلیست
۱۲	۱۵۷	ضربت آهن خوری ار آهنی
۶	۱۶۳	ضرورت بضرورت شوند
۵	۸۶	ضرورت بکار
۲	۹۳	ضعیفان بتو نازش بود
۶	۷۹	ضعیفان به کف آورده گیر
۶	۷	ضعیف از تو توانا شده
۱	۱۰۶	ضعیفی که در این مرغزار
۹	۱۷۰	ضممانی بداد
۸	۶	ضمیرش نیافت

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۴۱	طبع جهان از خلل آبستنی است	۸	۴۶	طاس خون
۲	۱۷۲	طبع خلیفه قدری گرم گشت	۶	۹۳	طارم ازرق نماند
۵	۱۲۹	طبع در و چون شود	۶	۱۵۵	طاعت زند
۱۱	۴۹	طبع ز شادی پر و از غم تهی	۶	۸۳	طاعتست
۷	۱۲۹	طبع ساخت	۵	۸۳	طاعت کن روی بتاب از گناه
۸	۱۶۹	طبع غباری بجهانش گذار	۶	۸۳	طاعت کن کز همه به طاعتست
۳	۱۷۶	طبع کسی پر بود	۱	۱۱۷	طاعتند
۶	۴۸	طبع که با عقل بدلالگیست	۱۱	۷۱	طاقت آن کارکیایی نداشت
۸	۱۳۲	طبع لطیفی کند	۱	۶۶	طاقت آهی نبود
۴	۱۰۸	طبع نجات اندکی است	۱	۶۶	طاقت را طاقت آهی نبود
۲	۲۵	طبع نظامی طرب افزون کن	۱	۸	طاقت عشق از کشش نام تو
۳	۲۲	طبع نظامی که بدو چون گلست	۱۰	۶۰	طاقت من در گذشت
۱۸	۱۴۷	طبع نظامی و دلش را ستند	۱۱	۱۰۸	طالبست
۱۲	۱۱۸	طبع نواز آمدی	۱۰	۱۲۰	طالع بد بود و بد اختر شدم
۷	۱۳۲	طبع نوازان و ظریفان شدند	۱۵	۱۵۴	طالع جوزا برای
۹	۱۲۱	طبقات زمی افکنده بیم	۱۰	۱۱۱	طالع جوزا که کمر بسته بود
۵	۶۲	طبق مجمر مجلس فروز	۱۱	۱۵۴	طالع دولت پرست
۱	۲۵	طبیعی تویی	۱۰	۳۱	طالع فیروز چنگ
۱۱	۱۰۷	طبیعت بریاضت برآر	۶	۷۴	طالع کارت بزبونی درست
۴	۱۸	طبیعت برون	۶	۳۵	طالع مسعود داد
۱	۴۰	طبیعت بسخن خورده اند	۲	۲۲	طاوس کم زاغ گیر
۷	۹۹	طبیعت خراش	۱	۱۲۶	طاوس که زر پیکرست
۸	۱۱۱	طبیعت عزب	۱۰	۱۳۸	طاوس همان پیکراست
۱۰	۱۴۵	طبیعت فشانده	۱۰	۱۴۸	طایفه از طایفه دیگرند
۲	۱۰۸	طبیعت که ترا یار شد	۱۴	۱۰۴	طایفه دیگرند
۵	۱۶۱	طبیعت مکش ار خرئه	۱۰	۱۴۸	طایفه زیرک ترند
۵	۹۴	طراز	۱۱	۱۰۷	طبایع به ریاضت سپار
۲	۳	طراز کمر آفتاب	۱۰	۵۹	طبر خون بدست
۱۰	۱۶۱	طرازی خوشست	۱۰	۵۹	طبر زد به طبر خون شکست
۶	۱۵۹	طرب این خنده چون شمع چیست	۱۰	۵۹	طبری وار طبر خون بدست
۲	۲۵	طرب افزون کن	۵	۴۲	طبع بدادر درست
۱۳	۱۴۰	طرب دادشبی چند را	۹	۱۶۹	طبع پرستی مکن او را پرست
۹	۶۷	طربم خوش نبود	۷	۱۶۹	طبع ترا نیست وداعش بکن
۹	۶۳	طرب نامه به پرباز بست	۹	۹۵	طبع تو چو کافور خورد
۷	۶۹	طربهای تو	۱	۱۰۸	طبع چو رامت شود
۸	۹	طرح بر انداز و برون کش برون	۹	۹۵	طبع چو کافور کرد

ب	ص	
۵	۷۷	طلب (۲)
۱۵	۸۲	طلب (۲)
۴	۷۹	طلب، آزار چیست
۱۱	۱۰۹	طلب ای هوشمند
۹	۵۱	طلب بگذار از این آشیان
۷	۱۵۳	طلب جاه نیاسوده اند
۱	۱۳۳	طلب دل کنی
۱۱	۱۶۷	طلب دین گذار
۱۰	۶	طلبکار او
۹	۶	طلب کردم
۱۵	۴۸	طلب کن که بر آید ز یار
۱۶	۴۸	طلب کن که به از یار نیست
۶	۱۳۳	طلب هیچکار
۹	۱۶۵	طلبی تیغ زبانی مکن
۵	۱۵۵	طلبیدن چراست
۱۲	۱۴۲	طلبیدن شکست
۱۲	۱۰۰	طلبی نیغه وار
۱۰	۱۷۳	طلبم افکنست
۷	۱۵۸	طلبم در او نشکنی
۶	۱۵۸	طلبمش تویی
۴	۱۵۳	طلب شو از آتش دوزخ مترس
۱۳	۳۸	طلب ایوان ماست
۵	۶۸	طلبی از ورق آفتاب
۷	۱۳۵	طلبم آن بود دو فرزانه را
۲	۷۳	طلبم خام کرد
۱۴	۱۲۶	طلبم روزگار
۱	۱۳۸	طلبم کرده ای
۷	۱۷۰	طلبنازیست
۱۰	۴۶	طلبنازیی
۱	۱۰۳	طلبنکنان رویی آمد ز دور
۱	۷۵	طواف
۹	۵۴	طوطی از انگل که شکرخنده بود
۷	۵۹	طوطی باغ از شکرش شرمسار
۷	۵۹	طوطی زرخش طوقدار
۱۰	۵۴	طوطی شکر بدست
۳	۱۵۹	طوطی لب شکر شکست

ب	ص	
۲	۷۶	طرح بغرقاب در انداختم
۵	۲۹	طرح در انداختی
۴۰	۱۵۰	طرح است فرا گوشه ای
۲	۷۷	طرح کن این دامن آلوده را
۲	۲۲	طرح باغ گیر
۷	۵۸	طرف جویبار
۶	۹۷	طرف شام یکی پیرو بود
۴	۱۵۴	طرف عالمست
۱۰	۲۴	طرف گرد سپید و سیاه
۶	۹۷	طرف گیر بود
۷	۱۷۹	طرفم کرد سخن پای بست
۱۰	۵۵	طرفه بود قائم سنجاب سای
۱	۵۹	طرفی برگرفت
۱۲	۵۳	طرفی بوی وفایی رسید
۲	۲۶	طرفی رخنه دین می کنند
۹	۱۷۵	طرفی لور کند
۱۱	۱۵۳	طرحه منه زینهار
۱۱	۱۵۳	طرحه وار
۱۱	۱۱۱	طشت تور سواش نکردی چنین
۱۳	۱۶۵	طشت زبانه نگاه
۷	۱۴۵	طشت زر
۸	۱۷۵	طشت شوی جامه شوی
۲	۶۳	طشت می آلوده و پروانه مست
۱۳	۱۶۵	طشت نگوید که آه
۱۰	۱۷۷	طعمه تو سینه کبک دری
۱	۱۴۴	طعمه گنجشک مکن باز را
۱۲	۱۷۷	طعمه من کرم شکاری چراست
۳	۱۲۵	طعمه شهری در او
۲	۱۱۲	طفرای جهان تازه گشت
۸	۶۵	طفرای نور
۲	۷۰	طفل پری زادگان
۱	۷۱	طفل چهل روزه کژمژ زبان
۴	۴۶	طفل شب آهیخت چو در دایه دست
۱۲	۷۷	طفل صفت از پی خوشخواب تست
۱۳	۱۴۴	طفل نشی پای بیازی مکن
۶	۲۷	طفیل تواند

ب	ص	

ب	ص	
۱	۱۷۳	طوعی که بود
۱۲	۶	طوق اوست
۱	۱۲۷	طوق تو چون بنگری
۲	۱۲۷	طوق ثریا مکن
۷	۵۹	طوقدار
۱۳	۲۲	طوق کمرت بنده
۴	۱۰۴	طوق من آویزش دین تو شد
۱	۱۱	طوق و سگ داغ توایم
۱۱	۹	طوق هلال
۴	۷۰	طینه شرف خاک او

ب	ص	

ب	ص	
۱۱	۷۵	ظالم چه کرد
۱۶	۸۳	ظالم گردن زنست
۱۲	۱۴۶	ظالم و خونریز گفت
۷	۱۳۲	ظریفان شدند
۱۵	۱۴۷	ظفر از کردگار
۳	۵۱	ظفر اندیش او
۱	۳۳	ظفر ساز تست
۸	۲۴	ظل تو پروانه بس
۱	۸۵	ظلمت این سایه چه نورت دهد
۱	۹	ظلمتیان را بنه بی نور کن
۱۲	۸۱	ظلم چرا بد کنم
۷	۷۵	ظلم رها کن به وفادر گریز
۱۴	۸۱	ظلم شد امروز تماشای من
۱۲	۸۱	ظلم کنم وای که بر خود کنم
۱۰	۹۱	ظلم نظر داشتست
۲	۹۶	ظلومی ترست

ب	ص		ب	ص	
۸	۷۸	عالم خبرش داده‌اند	۱۳	۴۹	عاجز و من زورمند
۳	۷۸	عالم خوش خور که ز کس کم نه‌ای	۹	۱۴۳	عاجزی خویش بین
۲	۲۴	عالم دهی ارزان دهی	۷	۱۲۴	عاجزی و هم خجل روی بین
۶	۹۲	عالم را زیر و زیر کرده‌ای	۵	۱۰۸	عادت بود
۴	۱۵۴	عالمست	۷	۳۲	عادل ترا اهل وجود
۱۱	۱۶۳	عالمست	۱۲	۸۲	عادلی
۵	۱۰۵	عالم عزیز	۷	۱۳۱	عارف خودگشت و خدا را شناخت
۹	۸۳	عالم فشان	۱۴	۹۸	عاریتانند ز غایت برون
۱۰	۵	عالم فکند	۱۰	۳۶	عاریت افروز نشد چون چراغ
۵	۱۷۰	عالم کافر ستیز	۱۱	۳۵	عاریت کس نپذیرفته‌ام
۹	۳	عالم کمست	۹	۱۴۰	عاریه را برگرفت
۵	۱۴۰	عالم کوتاه کرد	۹	۱۴۴	عاشق بالای خویش
۶	۱۰۰	عالم که در منزل شده است	۷	۱۰۱	عافیت آید بلاست
۲	۱۶۴	عالم ملکش برکشید	۷	۱۰۱	عافیت انبیاست
۱۲	۳۸	عالم نبود	۱۲	۶۵	عاقبت از صبر تهی دست ماند
۷	۱۰۶	عالمند	۶	۸۲	عاقبت الامر چه دارم بدست
۱۰	۱۳۷	عالم نگروتنگیش	۴	۱۱۷	عاقبت اندیش تراز ما کسی
۷	۳۲	عالم و عادل ترا اهل وجود	۲	۱۵۶	عاقبت اندیش ترین کودکی
۸	۵۱	عالمیان تافتم	۱۲	۱۳۰	عاقبت اندیش نه
۱	۳۲	عالمی است	۲	۱۱۷	عاقبت اندیش نیست
۹	۶۵	عامیان	۱۱	۸۳	عاقبت اندیشی است
۹	۱۷۱	عباس به گردون رسید	۳	۱۱۷	عاقبت اندیشی است
۳	۳۰	عبر شش روزه به مویت در است	۵	۱۱۷	عاقبت اندیشی از آن خوشتر است
۵	۱۶۶	عجب	۱۰	۱۲۹	عاقبت چونکه به مردم کنند
۱۴	۱۰۱	عجب تیزبین	۵	۱۳۱	عاقبتش سر به خرابی کشد
۱	۱۵۹	عجب خنده ز روی سیاه	۶	۳۵	عاقبت کار تو محمود باد
۸	۲۰	عجب زادن گوهر ز سنگ	۱۳	۸۲	عاقبتی نیک سرانجام یافت
۸	۸	عجز فلک را به فلک وانمای	۳	۷۹	عاقبتی هست، بیا پیش از آن
۶	۲۵	عجم ران منشین در عرب	۴	۸۵	عاقلی
۶	۲۲	عجمی را تو راه	۱۶	۳۲	عالم بتو
۳	۸۰	عدل بشیرست خرد شادکن	۲	۱۵۹	عالم بخند
۷	۱۳۷	عدل ترازوت را	۷	۷۱	عالم به سجود آمده
۱۰	۹۱	عدل تو برداشتست	۱۵	۳۴	عالم به یکی تن تویی
۱۱	۹۱	عدل تو قندیل شب افروزتست	۱	۲۳	عالم تر دامن خشک از تو یافت
۴	۸۰	عدل تو گیرد قرار	۵	۱۵۵	عالم تو گرفتی رواست
۱۳	۸۲	عدل زد این نام یافت	۹	۱۲۸	عالم چه در آورده‌ای

ب	ص	
۶	۱۶	عذر قدم خواسته از انبیاء
۷	۸۳	عذر میاور نه حیل خواستند
۱۶	۱۴۰	عذری فراخ
۱	۱۸۰	عراق آن من
۶	۲۵	عرب
۸	۵۵	عرب بود و سهیل یمن
۸	۹۱	عربده با پیرزنی چون کند
۶	۲۲	عربی را تو ماه
۵	۱۷	عرش
۱۱	۱۷	عرش بدان مائده محتاج بود
۱۲	۱۶۶	عرش برون می برد
۱۴	۱۷	عرش به پایان رسید
۳	۲۴	عرش در ایوان تو کرسی نیست
۶	۲۴	عرش در آن آفتاب
۱۱	۶	عرش روان نیز همین در زند
۱۱	۴۷	عرش روانی که ز تن رسته اند
۱۲	۱۷	عرش علم برکشید
۲	۱۷	عرش گریبان زده در دامنش
۱	۴۱	عرشند سخن پروران
۱۰	۸۵	عرصات آورند
۳	۱۱۱	عرض آمیختند
۱	۹	عرض دور کن
۱۱	۱۸	عرض و جوهر از آنسو ترست
۸	۱۱	عرف الله فرو خوانده ایم
۳	۸۸	عرش پشت من
۴	۹۶	عروسان درخت از قیاس
۸	۱۱۱	عزب
۳	۱۴۰	عزم ره آغاز کرد
۱۰	۱۱۶	عزم ره آغاز کن
۴	۲۹	عزم مسیحانه به این دانه بود
۹	۱۱۶	عزم شد آمد کنند
۶	۱۷۰	عز و ناز
۵	۱۰۵	عزیز
۹	۱۶۱	عزیز است به ویرانه در
۱	۶۱	عزیمت گرما دیو دید
۱	۶۲	عسس ریخته

ب	ص	
۲	۸۰	عدلست چه دادت دهد
۱۱	۸۲	عدلش به جای
۴	۸۰	عدل شود پایدار
۹	۷۳	عدل گشت
۱۳	۱۱۰	عدل نه پیدا هنوز
۷	۱۱۱	عدم
۱۱	۲۹	عدم آوازه کن
۱۵	۶۹	عدم آوازه هستی نبود
۱۴	۸۴	عدم از دور نشان می دهند
۸	۶۳	عدم انداختند
۱۱	۲۵	عدم اندازشان
۷	۱۲۸	عدم خانه را
۱۲	۹	عدم خویش گویی دهند
۱۱	۲۹	عدم در عدم آواره کن
۸	۱۲۳	عدم را نپسندیده ای
۱	۷۰	عدم ساز کرد
۱۰	۲۹	عدم سفته که نامت برد
۸	۱۳۱	عدم سوی گهر باز شد
۱۲	۴	عدم شانه کرد
۹	۲۹	عدم گرد فنا برنخواست
۳	۱۲۱	عدم توشه کن
۳	۱۰۳	عدم گیر شد
۷	۱۱۹	عدم هیچ نیست
۱۲	۱۶۸	عدوی خرد مشو خرد کین
۱۱	۱۲۷	عذابت دهد
۹	۹۷	عذابش نبود
۷	۷۹	عذر آوری
۱۶	۱۲۰	عذر آی و گنه رایشوی
۱۳	۸۳	عذاراش بست
۱۴	۸۳	عذرا شده
۱	۱۲۱	عذر پذیرت برند
۱۴	۷۲	عذر به جایی رسید
۱۴	۷۲	عذر به آنرا که خطایی رسید
۶	۳	عذر پذیرنده تقصیرها
۵	۸۳	عذر خواه
۵	۱۲۰	عذر ز خود دار و قبول از خدای

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۴	عقد فلک دانه کرد	۱۵	۱۰۴	عسل بر می ناب افکند
۱	۱۶	عقرب نیلوفری	۶	۸۶	عسل خانه زنبور گشت
۴	۳	عقل (۲)	۱۲	۶۱	عشرتی آسوده تر از روزگار
۱	۱۴۴	عقل ادب ساز را	۱۳	۱۳۱	عشق
۱۰	۸۹	عقل از هنر آزاد نیست	۹	۳۰	عشق (۲)
۹	۱۱۵	عقل بدان داده اند	۱۲	۱۳۹	عشق
۸	۳۱	عقل برای درست	۱	۸	عشق از کشش نام تو
۱۳	۱۴۳	عقل برو نورگیر	۸	۶۲	عشق باز
۴	۱۰	عقل به جان داده ای	۱۲	۵۳	عشق به جایی رسید
۵	۷۹	عقل به خوش خواب در	۱۵	۶۹	عشق پرستی نبود
۲	۳۰	عقل به شرع تو ز دریای خون	۱۰	۳۵	عشقت نفسی می زنم
۵	۸۵	عقل به غایت رسید	۳	۱۱۸	عشق تو غایت نداشت
۶	۴۸	عقل به دلالتی است	۱۰	۱۳۴	عشق تو هیچ است هیچ
۷	۱۱۵	عقل تو با خورد چه بازار داشت	۸	۶۰	عشق چو آن حقه و آن مهره دید
۱۰	۱۴۳	عقل تو پیری است فراموشکار	۲	۱۳۷	عشق خلیل الله است
۶	۱۵۸	عقل تو جانی است که جسمش تویی	۱۳	۳۸	عشق سخن جان ماست
۲	۱۴۴	عقل تو کردش حرام	۲	۱۷۰	عشق کسی می زنی
۹	۶	عقل در آمد که طلب کردمش	۱۲	۱۶۶	عشق که در پرده کرامات شد
۱۲	۶۵	عقل در آن دایره سرمست ماند	۲	۷۱	عشق نبشت آمده
۳	۱۴۴	عقل شد آن چشمه که جان نام اوست	۸	۵۰	عشق تقیانه عنانم گرفت
۱۲	۲۲	عقل شد شیفته روی او	۴	۹۹	عشق نه ما خورده ایم
۱۱	۱۴۸	عقل شرف جز به معانی نداد	۴	۹۹	عشق نه ما کرده ایم
۱	۲۵	عقل شفاعجوی و طبیبش تویی	۱۳	۱۹	عشق نیاز آمده
۵	۱۵۸	عقل ز بسیار خوری کم شود	۹	۱۱۳	عشوه آبی دهد
۱	۶۱	عقل عزیمت گرما دیو شد	۸	۱۳۵	عصیت کمرکین گرفت
۴	۱۴۹	عقل که شد کاسه سر جای او	۶	۱۳	عصمت از او یافته پروردگی
۱۲	۱۴۳	عقل مسیحا ست از او سرمکش	۶	۱۳	عصمتیان در حرمش پردگی
۱	۹۴	عقل و تبه گشت رای	۱۰	۵	عصی بر رخ آدم فکند
۲	۱۰۸	عقل و طبیعت که تریار شد	۲	۱۰۸	عطار شد
۱۱	۱۰۰	عقل و ملک جان شوی	۱۰	۱۵۲	عطسه آدم به مسیحی رسد
۴	۱۴۳	علف خوارگی	۹	۱۲۱	عظیم
۲	۱۱۵	علف دوزخی	۵	۱۳۶	عفنی سنگ سیه را گداخت
۲	۱۰۶	علف خواره دام تواند	۶	۲۸	عقب خوشه رفت
۱۳	۱۱۶	علفی می کشد	۱۱	۱۰۱	عقب رنج بسی راحت است
۶	۳۶	علم	۴	۸	عقد پرستش ز تو گیرد نظام
۱۰	۳۹	علم	۴	۹	عقد شب افروز را

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۰۴	علی الله نوشت	۸	۱۱۶	علم
۴	۲۶	علیی در صف میدان فرست	۵	۱۷۹	علم
۵	۱۳۴	عمارث کم است	۴	۷۰	عَلَم آدم صفت پاک او
۴	۱۴	عماریش کرد	۱۰	۵۶	علم آراسته
۱۴	۵۳	عماریم را	۳	۷۰	علم آراسته
۱	۴۸	عمر آن بود	۳	۲۶	علم آنجا چراست
۵	۶۶	عمر بر آن فرش ازل بافته	۳	۷۰	علم افتاده و برخاسته
۲	۸۵	عمر به بازیچه بسر می‌بری	۸	۳۵	علم افراخته
۱۲	۱۱۸	عمر به بازی شده بازآمدی	۴	۱۵۲	علم افراخته
۱۳	۱۸۰	عمر به پایان رسید	۴	۱۷۱	علم افروختن
۷	۱۷۴	عمر به جان در شکست	۴	۱۷۱	علم انداختن
۱۴	۸۲	عمر به خشنودی دلها گذار	۱	۲۴	علم انداخته
۸	۹۳	عمر به شب خوش رسید	۴	۱۵۲	علم انداخته
۹	۱۵۸	عمرت به غم آرد به سر	۵	۱۷۹	علم برآرد علم
۱۰	۱۴۵	عمر تو آبی نماند	۴	۱۴۶	علم برزند
۱۴	۱۶۹	عمر تو یادور او	۶	۴۴	علم بر سر این راه برد
۱۶	۱۰۴	عمر چو یک روزه قرارت نداد	۱۲	۱۷	علم برکشید
۵	۱۱۵	عمر خاست	۸	۲۱	علم بود و زبان خنجرش
۵	۱۵۹	عمر دهد چون شرار	۶	۱۲	علم پیش برد
۱	۵۰	عمرم شده تا نیمه شب	۱۳	۳۴	علمت شقه‌ای
۵	۱۱۵	عمر کمست از پی آن پربهاست	۷	۷	علمت کاینات
۱۳	۱۴۴	عمر نه‌ای سربه درازی مکش	۲	۴	علم چه دریاست این
۱۱	۱۱۸	عمر نیاید بدست	۱	۱۷۷	علم خضر غزایی بکن
۲	۱۷۴	عمر همه رفت و به پس گستریم	۷	۲۳	علم رکن مسلمائیت
۴	۲۶	عمری در ره شیطان فرست	۱۰	۱۶۱	علم زرکشست
۳	۸۹	عمری که بقاییش نیست	۹	۵۵	علم سرخ و زرد
۲	۸۳	عمل آغاز کرد	۷	۵۸	علم شاخسار
۷	۸۳	عمل خواستند	۳	۳۹	علمش برکشند
۱	۱۰۵	عمل ساختند	۷	۱۶	علمش می‌کشید
۶	۱۳۷	عمل سنج سلامت شوی	۶	۱۷۴	علم صبح روان ناپدید
۵	۳۲	عموم	۷	۱۱۶	علم صبح سبک مایه‌تر
۶	۶۴	عتاب رنگ	۱۲	۵۳	علم عشق به جایی رسید
۸	۳۰	عتاب شده شکر	۴	۳۹	علم فتح نماینده‌تر
۵	۱۰۱	عتابیش عنایت فزون	۸	۵۱	علم لشکر دل یافتم
۵	۱۰۱	عناکش به شب فیرگون	۴	۱۲۵	علمی جای صدا فکندگیست
۱۲	۴۷	عنان از دو جهان تافتست	۱۲	۱۵۰	علی را که قضا نو کند

ب	ص	
۹	۱۷۶	عهد خویش
۱۳	۳۷	عهد زمین بوس شاه
۹	۸۶	عهد سلیمان بریست
۳	۱۱۰	عهدشکن جهد کن
۳	۱۱۰	عهدکن
۴	۵۲	عهد مرا تازه کرد
۲	۱۳	عهد و وفا
۲	۱۳۲	عهده کی آید برون
۱	۲۹	عیانی ندید
۷	۱۴۲	عیب است هنر توشه رو
۱	۱۶۳	عیب ترا دوست چه داند هنر
۱۵	۱۲۶	عیب تو تنک رشته اند
۳	۱۴۵	عیب تو چون سایه شود ناپدید
۹	۹۴	عیب جوانی نپذیرفته اند
۹	۹۴	عیب چنین گفته اند
۵	۱۷۶	عیب خرند این دو سه ناموسگر
۹	۱۲۵	عیب خویش
۱۱	۱۲۵	عیب خویش
۱۰	۱۲۵	عیب دار
۱۲	۱۲۵	عیب دگران کن فراز
۹	۱۲۶	عیب رها کرد و به معنی رسید
۱۲	۱۲۵	عیب ساز
۸	۱۳	عیب سوز
۸	۱۲۵	عیبش نگاه
۸	۱۲۵	عیب شد این کارگاه
۷	۱۴۷	عیب شمارتوام
۹	۱۲۵	عیب کسان را شده آینه پیش
۱۲	۱۲۶	عیب کسان منگر و احسان خویش
۱۳	۱۲۵	عیب مبین تا هنر آری بدست
۲	۱۷۶	عیب ندانند جست
۲	۱۶۲	عیب نویسان شکایت شمار
۱۰	۱۲۵	عیب نویسی مکن آینه وار
۱۳	۱۲۵	عیب هست
۱۳	۹۵	عیسی از آن رنگریزی پیشه کرد
۴	۱۵۷	عیسی به در دل رسی
۱۳	۷۹	عیسیت بروید ز پای

ب	ص	
۶	۱۶۳	عنان بسته صورت شوند
۷	۱۴	عنان تاب گشت
۲	۲۹	عنان زین سفر خشک تافت
۶	۱۸	عنانش گرفت
۸	۵۰	عنانم گرفت
۵	۱۰۱	عنایت فزون
۱۳	۷۵	عنایت کراست
۱۲	۲۶	عنایت کنی
۴	۱۶۲	عنایت گذار
۶	۱۰۱	عنایی رسید
۱۲	۵۴	عنبراشهب شده
۱	۲۴	عنبر علم انداخته
۱۱	۱۷۰	عنبر فروش
۲	۲۴	عنبر لرزان دهی
۱۱	۱۷۰	عنبر نام آمده عنبر فروش
۵	۱۵	عنبرین
۱۲	۱۴۵	عنصر شود
۱	۱۰۷	عنکبوت
۶	۲۹	عنوان تو
۸	۱۱۱	عنین و طبیعت عزب
۳	۱۶۲	عود
۱۲	۷۳	عود از نفس مجمرست
۲	۱۵۵	عود بر آتش رسید
۸	۵۸	عود بود
۵	۶۲	عود سوز
۸	۵۸	عود شد آن خار که مقصود بود
۵	۶۲	عود شکر ساز و شکر عود سوز
۱	۶۰	عودش که جگر سوز بود
۱۰	۶۹	عود و گلابی که بر او بسته شد
۵	۸۹	عوضش ساخته
۴	۱۰۵	عهد
۲	۱۳۴	عهد الهی کنون
۲	۱۱۰	عهد پسندیده تر
۹	۱۵۱	عهد پراکنده به
۸	۹۵	عهد جوانی که سرآمد مخسب
۱	۱۳۴	عهد چنان شد که در این تنگنای

ب	ص	

ب	ص	
۱۳	۷۷	عیسی جان هم تویی
۹	۱۲۶	عیسی رسید
۱۴	۷۹	عیسی رگ جان را گرفت
۱۳	۷۹	عیسی گرای
۹	۹۶	عیسی گیا
۶	۱۵۱	عیش تو از خوی تو خوشتر شود

ب	ص	
۷	۹۵	خالیه سربود
۱۴	۳۰	خالیه سرکنند
۱۲	۱۴۷	خالیه و خلعت مادر کشید
۵	۱۸	خایت روشندلی
۳	۱۱۸	خایت نداشت
۱	۲۷	خبار
۲	۲۳	خبار
۷	۹۰	خبار
۱	۱۰۴	خبار
۹	۱۲۹	خبار
۲	۱۶۱	خبار
۸	۳۰	خبار درت
۸	۱۶۹	خباری که جهانش گذار
۴	۱۵۲	خباری علم انداخته
۱۳	۱۵۶	خباری مخواه
۱۰	۱۱۰	خباری نبود
۹	۱۱۱	خباری نداشت
۸	۵۹	خغب سیمین چو ترنجی بکش
۳	۶۵	خغب سیمین که کمر بست از آب
۶	۱۴۲	خرامت تراست
۶	۱۴۸	خرامت کراست
۷	۱۳	خربتش از مکه جبایت ستان
۱۱	۱۶۲	خرض آمیز شد
۲	۴۸	خرض افزونی اند
۱۱	۱۴۵	خرض پاک نیست
۴	۱۴۰	خرض کار داشت
۱۳	۱۰۴	خرضی و انگشت
۵	۷۹	خرقاب در
۲	۷۶	خرقاب در انداختیم
۴	۱۸۰	خرقه گوهر ز قدم تا سرش
۶	۱۵۳	خروار این دغل خاکدان
۱	۸۵	خرورت دهد
۳	۸۹	خره به ملکی که وفایش نیست
۹	۳۶	خرب
۲۰	۱۴۷	خرب
۱۲	۴۴	خرب آدمم

ب	ص	
۱	۹۲	خارت ابخاز نیست
۹	۱۴۲	خارتگراست
۱۲	۲۵	خارتگرند
۸	۹۲	خارتگری
۱۴	۱۶۹	خار تو با خور او
۹	۱۶۸	خارتیانی که ره دل زند
۵	۱۴۱	خارتی از ترک نبردست کس
۱۲	۳۰	خاشیه بر دوش غلامی کشم
۲	۱۴	خاشیه داری به نظامی رسید
۳	۱۵	خاشیه را بر کتف هر که بست
۱۱	۱۰	خاشیه گردان تست
۸	۴۷	خافل از این بیش نشاید نشست
۵	۱۴۳	خافل از این دایره لاجورد
۱۲	۱۶۴	خافل است
۱۴	۱۱۶	خافل اگر کور نیست
۶	۸۵	خافل بودن نه ز فرزانی است
۷	۸۱	خافل شده دنیا پرست
۸	۸۱	خافلم از مردن و فردای گور
۷	۸۵	خافل منشین و رقی می خراش
۹	۱۵۶	خافل و از خویشتن
۴	۸۵	خافلی
۱۲	۱۳۳	خافلی
۱۴	۹۲	خافلی از توشه بی توشه ای
۶	۸۵	خافلی از جمله دیوانگی است
۱۲	۱۳۳	خافلی از خود که ز خود خافلی
۱۰	۱۰۸	خالب است
۸	۱۶۷	خالیه آمیخته
۱۰	۱۶۳	خالیه بسیار و دماغ اندکی
۶	۵۴	خالیه بوی بهشتش غلام
۳	۲۷	خالیه بوی تست
۳	۱۰۸	خالیه بوی کند
۱۱	۲۳	خالیه بوی تو ساید صبا
۱۴	۳۰	خالیه ترکند
۹	۸۵	خالیه در دامن سنبل کند
۱۳	۶۴	خالیه در گوش داشت
۱	۶۰	خالیه سای صدف روز بود

ب	ص		ب	ص	
۳	۸۷	غله دان کرم انداخته	۳	۷۷	غریبان پی ره توشه گیر
۸	۱۱۶	غم	۷	۱۷	غریبان راه
۹	۱۰	غم آزادکن	۸	۲۳	غریبان شده روشن بتو
۱۱	۱۴۶	غمازی	۹	۱۶۱	غریب است به میخانه در
۷	۵۳	غم آسوده کرد	۹	۳۶	غریب است مشو نا مجیب
۲	۶۰	غم آن دانه خال سیاه	۱	۲۵	غریبش تویی
۱۲	۶۷	غم آن شب همه شب جان کند	۸	۱۰۸	غریو
۱۲	۴۸	غم از آن یک نفس	۸	۷۷	غریبی و جهان شهرتست
۶	۱۴۳	غم از روزگار	۱۱	۵۴	غزال
۱۰	۱۴۶	غمازی	۶	۱۴۹	غزالان درند
۱۱	۴۸	غم است	۴	۶۶	غزالان غزلخوان شده
۱۱	۱۳۴	غم این شیشه چه باید نشست	۷	۶۶	غزالان نظر
۱۰	۴۸	غم بشکن اگر یار هست	۱	۱۷۷	غزایی یکن
۶	۷۴	غم به فرونی درست	۴	۶۶	غزلخوان شده
۹	۱۴۳	غم پیش بین	۶	۳۶	غزنی علم
۱۳	۱۰۱	غم پیش روشادی است	۱۰	۲۵	غسل ده این منبر از آلودگان
۵	۷۲	غم تو ای جو گندم نمای	۶	۱۷۶	غصه دل بردلند
۱	۱۱۲	غم تو در میان	۳	۷۸	غصه مخور بنده عالم نه ای
۱۱	۴۹	غم تهی	۱۱	۱۶۸	غفلت از او هست خطایی سترگ
۱۲	۱۵۵	غم جان بود	۷	۱۷۴	غفلت به دهان در شکست
۹	۱۵۶	غم جان مانده و در رنج تن	۴	۸۵	غفلت خوش بود خوشاغافلی
۱۰	۱۲۷	غم جای تست	۱۴	۱۵۱	غلاف
۱۱	۱۲۲	غم چراست	۱۴	۱۵۱	غلافش کنی ای بر خلاف
۴	۳۴	غم چه خوری دولت باقیست هست	۱	۵۳	غلام
۹	۴۸	غمخواره جوی	۲	۱۸۰	غلام
۱۰	۴۸	غمخوار هست	۹	۱۲	غلام
۳	۶۱	غمخواره غم وی بود	۱	۵۳	غلام
۱۱	۱۱	غمخواره گان	۶	۵۴	غلام
۱۳	۹۲	غمخواره گان	۲	۱۰۶	غلام تواند
۱	۱۱۹	غم خور و بنگر ز کدامین گلی	۱۷	۱۱	غلامی بتو
۱۵	۱۳۶	غم دان که نگارش تویی	۱۵	۱۳۱	غلامی رمی
۷	۱۰۲	غم دلش از جان گرفت	۲	۳۵	غلامی فرست
۹	۴۸	غم دل را دل غمخواره جوی	۱۲	۳۰	غلامی کشم
۶	۱۲۹	غم دل فراخ	۷	۲۸	غلط کرد و بطوفان رسید
۲	۶۱	غم دل می گرفت	۳	۸۷	غله پرداخته
۸	۱۳۷	غم دنیا غم دنیا نخورد	۱۱	۲۵	غله دان عدم اندازشان

ب	ص	
۶	۱۲۸	غوغای خواب
۸	۷۶	غوغای قیامت
۷	۳	غوغای هراسندگان
۸	۱۶۸	غول به تسبیح کوش
۲	۸۹	غول تو بیغوله بیگانگی
۲	۱۳۷	غول ره عشق خلیل الهیست
۲	۱۴۰	غول ز راهش نبرد
۱۱	۲۵	غولند پیردازشان
۱۱	۱۷۷	غیب
۱۱	۱۲۵	غیب خویش
۶	۱۸	غیرت از این پرده میانش گرفت
۶	۱۶۶	غیوران به شب
۳	۸۶	غیوران شوم

ب	ص	
۱۱	۱۰۴	غم روزی مخور
۱۱	۹۳	غم ریش بود
۸	۱۶۲	غمز نخواهی مده آوازشان
۵	۴۳	غم زر نخورد
۱۱	۴۸	غمست
۱۰	۶۶	غمزه اش چون سبک پرشده
۶	۶۰	غمزه به افسونگری
۱۰	۶۴	غمزه زبان تیزتر از خارها
۱۰	۶۵	غمزه منادی که دهان خسته بود
۶	۱۰	غمزه نسرین نه ز باد صباست
۸	۶۴	غمزه و خالی چنان
۷	۶۴	غمزه و هندوی خال
۱۳	۱۰۳	غم سبب خرمی
۵	۱۵۸	غم شود
۱۱	۷۱	غم کار تو رهایی نداشت
۳	۶۹	غمم
۱	۸۱	غم مخور
۹	۱۵۸	غم مخور
۱۰	۴۸	غم مخور البته که غمخوار هست
۴	۸۸	غم ملک و ولایت مرا
۱۰	۱۵۹	غم میخورد و خوش می نشین
۹	۱۵۸	غم نخورد غم مخور
۸	۱۰۳	غم نخوری این چه جگر خواری است
۳	۶۱	غم وی بود
۱۰	۱۰۳	غم هر دو ندارد درنگ
۱۳	۱۰۳	غمی است
۹	۱۰۳	غم یک روزه برای من است
۷	۱۳۰	غنچه به خون بسته چو گردون کمر
۱۳	۹	غنچه کمر بسته که ما بنده ایم
۱۶	۱۶۶	غنچه که جان پرده این راز کرد
۳	۵۶	غنچه لب گل بزخم
۲	۴۵	غنچه مثالم هنوز
۴	۱۱۶	غنیمت ببرد
۲	۵۳	غنیمت شمرد
۱	۱۴۸	غواص نه
۱۴	۱۶۹	غور او

ب	ص	
۹	۱۳	فتنه فروگشتن از او دلپذیر
۷	۵۷	فتوی بلبل شده بر خون زاغ
۱۳	۳۱	فخر دین
۴	۲۲	فداک
۱	۱۷۱	فرا (۲)
۴	۴۶	فراپاش بست
۴	۱۲۰	فرا پیش دار
۱	۱۲۰	فرا پیش ماست
۴	۳۳	فرات
۱۲	۸۵	فرات از کجا
۷	۱۵۵	فراخست و بر اندیشه تنگ
۵	۵۸	فراخ
۶	۱۲۹	فراخ
۱۶	۱۴۰	فراخ
۷	۱۴۰	فرا خانه بود
۸	۲۰	فراخی گهر از درج تنگ
۱۴	۱۳	فراخی نفسی تنگ را
۳	۹۱	فرا روی من
۱۲	۱۲۵	فراز
۱۵	۸۶	فراخی رسید
۴	۱۵۰	فراگوشه ای
۷	۱۴۲	فراگوشه رو
۶	۲۸	فراگوشه رفت
۱۴	۳۶	فراמוש باد
۵	۸	فراموشه به
۱۰	۱۴۳	فراמושکار
۳	۱۷۷	فراמוש کند از یادشان
۱	۱۷۰	فراموشیست
۱۰	۱۵۰	فراوان بود
۱۱	۱۲۱	فراهم گسست
۶	۱۰۳	فربه نخوری بیش از این
۱	۱۰۶	فربه نرود بانزار
۳	۳۵	فربه و جان پرورست
۱۱	۴۹	فربهی
۷	۸	فرد
۶	۱۲۳	فرد

ب	ص	
۲	۱۴۳	فاتحه پنج نماز تو شد
۲	۲	فاتحه فکرت و ختم سخن
۱	۱۷	فاخته روگشت بفر همای
۳	۵۵	فاخته فریادکنان صبحگاه
۳	۵۵	فاخته گون کرده فلک را بآه
۸	۱۵۸	فاش
۸	۱۱۱	فارغ از آستینیت روز و شب
۶	۱۱۱	فارغ از این جستجوی
۵	۱۴۳	فارغ از این مرکز خورشید کرد
۱	۶۸	فارغ که ز راه سحر
۱	۸۸	فارغم از پرورش خاک و آب
۳	۹۵	فارغی از قدر جوانی که چیست
۳	۳۶	فال
۱	۱۷۶	فام
۱	۵۸	فام
۴	۱۳۰	فانی است قرارش مبین
۱۰	۷	فانی و بقا بس توراست
۵	۲۴	فتاد (۲)
۱۰	۶	فتاد از سر پرگار او
۵	۶۵	فتان شده
۴	۲۱	فتح بدنجان دیتش جان کنان
۸	۳۵	فتح توسر چون علم افراخته
۱۵	۹۲	فتح جهان را تو کلید آمدی
۴	۳۹	فتح نماینده تر
۵	۴۰	فتراک اوست
۲	۲۰	فتراک اوست
۵	۹۹	فتراک تو بر بسته اند
۳	۴۹	فتراک دل
۳	۵۹	فتنه آنماه قصب دوخته
۶	۷۰	فتنه افلاکیان
۶	۱۲۸	فتنه اندیشه و غوغای خواب
۸	۱۱۵	فته بود ناشکیب
۴	۱۵۱	فتنه در اندیشه خفت
۲	۶۶	فتنه سرزیر در آهنگ داشت
۹	۱۳	فتنه شدن نیز بر او ناگزیر
۴	۴۵	فتنه شود بر من جادو سخن

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۷	فرمان تو دارد سکون	۶	۷۰	فرد آینه خاکیان
۱	۸۳	فرماندهی	۱۱	۹۲	فردای تو امروز تست
۵	۹۲	فرمان نهند	۱۱	۹۰	فردای خود آباد کرد
۹	۱۷۲	فرمایدش	۱۱	۱۱۶	فردای خود اکنون فرست
۹	۲۶	فرمای اسرافیل را	۸	۸۱	فردای گور
۱۱	۸۱	فرموده‌اند	۱۰	۷۳	فردوس داد
۴	۵۸	فرو برده برانداخته	۹	۱۴۹	فرزانگیست
۱۱	۵۷	فرو برده دست	۶	۸۵	فرازانگیست
۹	۱۲۵	فرو بسته‌ای از عیب خویش	۷	۱۳۵	فرزانه را
۱۰	۱۶۵	فرو بسته زیان خوش بود	۹	۱۱۸	فرزندکش
۴	۶۲	فروخت	۵	۴۲	فرزندى ایات چیست
۸	۱۱	فرو خوانده‌ایم	۴	۲۶	فرست (۲)
	۵۴	فرو آرمتم از خویشان	۲	۳۵	فرست (۲)
۳	۵۴	فرو آمدم	۱۱	۱۱۶	فرست (۲)
۱	۱۵	فرو داشتند	۵	۲۷	فرستادگان
۸	۱۲۱	فرو داشتیست	۶	۱۷۹	فرستادمی
۱	۵۴	فرو آی و ز خودم مزین	۲	۱۰۵	فرستاده‌اند
۳	۳۱	فرو رفته بدین خاک در	۹	۱۱۵	فرستاده‌اند
۲	۱۰	فرو رفته تو باز آوری	۷	۶۳	فرستنده زمان تا زمان
۸	۱۳	فروز	۷	۴۷	فرس پای تست
۳	۱۴	فروز	۷	۸۲	فرس نام گشت
۶	۴۵	فروز	۴	۶۰	فرسنگ داشت
۵	۶۲	فروز	۱۰	۱۰	فرسوده ما
۷	۱۶۶	فروز	۵	۱۷	فرش
۲	۱۳۵	فروز	۵	۶۶	فرش ازل بافته
۴	۱۳۷	فروز آوری	۱۱	۳۳	فرشته است و بس
۸	۱۶۷	فروزان و شکر ریخته	۳	۱۷۴	فرشه شد در بند ما
۴	۱۰۲	فروزش بدو	۲	۷۷	فرش کهن بوده را
۱	۱۴۰	فروزنده و زبینه است	۹	۱۳۳	فرصت راه گریز
۱۱	۱۷۰	فروش	۴	۳۱	فرق بزیر قدم انداختم
۱	۱۳۶	فروشانه صلابی زدند	۱۲	۴۱	فرقش به سلام قدم
۲	۱۳۹	فروشند بچاه	۴	۵۹	فرق نمک یافته
۱	۱۷۶	فروشند چو انگور خام	۸	۱۱۴	فرمان تراست
۸	۱۲۸	فروشی بز آخر چه سود	۱۱	۱۰	فرمان تست
۱۲	۱۱۵	فروشی که یمن جاش بود (۲)	۷	۱۰۸	فرمان تست
۹	۱۳	فروشگشتن از او دلپذیر	۴	۷۶	فرمان تو بگذاشتم

ب	ص	
۶	۱۲۳	فسرد
۳	۶۹	فسرد از دم
۲	۱۷۸	فسوسست و بس
۱۰	۱۳۶	فسونی و بر آن گل دمید
۹	۲۳	فشان
۱	۶۳	فشان
۹	۸۳	فشان
۱۶	۱۳۶	فشان
۲	۶۵	فشان پر ورق مشک بید
۵	۱۳۷	فشان تا بگللاب امید
۶	۶۲	فشاند
۱۰	۱۴۵	فشاند
۸	۱۶۰	فشاند
۱۱	۱۴۹	فشانی کنم
۷	۳۴	فشانی کنی
۷	۸۷	فشانی مکن
۹	۱۶۵	فشانی مکن
۳	۱۶۷	فصاحت که زبان بستگیست
۱	۱۳	فصیح
۱۳	۵۳	فصیح
۱۰	۱۵۲	فصیحی رسد
۹	۷۵	فضل کند رحمت فریاد رس
۳	۸۱	فغان در گرفت
۵	۱۴۲	فغفور بسگیان مده
۸	۲۴	فقر تو ویرانه بس
۲	۴۱	فکرت چو پریشان شوند
۷	۴۱	فکرت خاییده بدنجان دل
۸	۴۴	فکرت که روش گرم دلایش
۲	۲	فکرت و ختم سخن
۲	۹	فکن
۱	۹۸	فکن
۱۰	۵	فکند (۲)
۱۲	۱۴۶	فلان پیر ترا در نهفت
۶	۹۱	فلان را که گشت
۵	۱۴۰	فلان صوفی آزارد مرد
۶	۹۱	فلان نیم شب این گوزیشت

ب	ص	
۱۲	۱۲۶	فروکن به گریبان خویش
۶	۲۸	فروماند و فراگوشه رفت
۸	۱۱	فرومانده ایم
۹	۶۶	فرومانده بود
۵	۱۶۸	فرومانی و آزادیی
۱	۴۴	فرو مرده و شب زنده باش
۲	۱۸	فرونایدش
۱۵	۱۲۶	فرو هشته اند
۲	۱۱۸	فره های حملی داشتی
۱۱	۸۶	فره های نداشت
۲	۳۱	فره هایم نیست
۱۱	۱۰۱	فریاد بری ساحست
۵	۲۵	فریاد بفریادرس
۵	۲۵	فریاد رس
۹	۷۵	فریاد رس
۵	۱۷۸	فریاد نیست
۵	۴۵	فریب
۱۱	۷۲	فریب
۸	۱۱۵	فریب (۲)
۱۲	۱۳۷	فریش مخور
۱	۱۴۰	فرینده است
۲	۷۵	فرینده رنگی چو خار
۱۲	۱۰۸	فریدون به تماشا برون
۴	۲۷	فریدون بگدایی ببخش
۵	۸۲	فریدون چه برد
۱۳	۱۰۸	فریدون شکار
۳	۱۷۸	فریدون کنند
۳	۳۴	فریدون نکند با تو نوش
۱۰	۹۷	فزایش در افزود کار
۴	۱۸	فزون
۵	۱۰۱	فزون
۱۵	۳۷	فزون آمدن
۳	۱۰۷	فزون آمدی
۴	۴۴۰	فزون از غرض کار داشت
۲	۱۴۶	فزون میده و کم میستان
۶	۱۲۳	فزونی کند

ب	ص	
۱	۱۲۳	فلک تیزگشت
۶	۴۲	فلک چنبیری
۷	۱۳۴	فلک چون تو بسی یارگشت
۹	۱۲۲	فلک حلقه وار
۴	۱۲۲	فلک خرقه بخواهد درید
۸	۲۹	فلک خطه میدان تست
۴	۱۶۸	فلک داده راه
۴	۷۱	فلک دانه چین
۱۲	۴	فلک دانه کرد
۸	۱۵۶	فلک درگذشت
۱۰	۱۱۳	فلک دیده
۳	۵۵	فلک راه به آه
۱۰	۱۲۱	فلک راه بسود
۸	۸	فلک راه به فلک وانمایی
۱۳	۳۲	فلک راه جرمش بشکند
۱۲	۷	فلک راخم چوگان که داد
۷	۱۵۶	فلک راکه تواند گشاد
۸	۴۴	فلک راه ولی آزم داشت
۱	۴۲	فلک راه هزار
۶	۱۲۵	فلک راه تو
۳	۱۴۲	فلک زرق ساز
۲	۱۱۹	فلک شاد باش
۳	۱۱۷	فلکش بیشی است
۶	۷۳	فلک شسته شد
۶	۳۵	فلکت طالع مسعود داد
۵	۲۹	فلک طرح درانداختی
۱۲	۶۴	فلک غاشیه بر دوش داشت
۱۱	۱۰	فلک غاشیه گردان تست
۶	۱۱۱	فلک فارغ از این جستجوی
۱۲	۶۷	فلک کان کند
۶	۵۲	فلکم باز کرد
۸	۱۷۱	فلکم بر سر گنجست پای
۳	۳۱	فلکم دست بفتراک در
۵	۱۷۱	فلک می کنم
۸	۱۱۲	فلکت میوه جان گفته اند
۷	۱۰۵	فلک نازنین

ب	ص	
۹	۱۴	فلک
۲	۱۱۱	فلک آبگون
۱۲	۴۳	فلک آری بدست
۲	۵۷	فلک آنجا گذر آورده بود
۱۰	۵۶	فلک آنجا علم آراسته
۱۵	۳۶	فلک آنشب که نشینی بخوان
۷	۵	فلک آواز کرد
۴	۵۲	فلک آواز کرد
۸	۷۴	فلک آهسته باش
۷	۱۲۱	فلک آهسته تر این دور چند
۱	۱۳۳	فلک آی ارطلب دل کنی
۱۰	۳۳	فلک ارزق است
۱۲	۴۳	فلک از پای نشاید نشست
۱۳	۴۲	فلک از دست تو چون رسته اند
۴	۱۴	فلک از دیده عمارش کرد
۱۳	۱۵۳	فلک از راه شگرفی درآی
۷	۱۲۲	فلک از شغل تو ساکن شود
۸	۸۶	فلک از عهد سلیمان بریست
۳	۱۷۱	فلک از منبر نه خرگهی
۴	۶۹	فلک امید داد
۱	۵۶	فلک انگیخته
۴	۱۳	فلک اندازه ای
۱۱	۱۷۶	فلک این رفته بسر چون برند
۱۳	۳۴	فلک با گهرت حقه ای
۵	۱۵	فلک برد ز گاو زمین
۱۰	۱۲۳	فلک بر شود از زر و روز
۸	۱۵۶	فلک برگذشت
۱۱	۶۳	فلک بسته تر از دست ماه
۱۰	۴	فلک بود گره در گره
۵	۶۱	فلک بود نظر تاب او
۵	۲	فلک پرده دار
۳	۱۲۷	فلک پیر شده بیوه ای
۵	۱۱۰	فلک تاج سر
۱۳	۳۱	فلک تاج سلیمان نگین
۷	۵	فلک تازه کرد
۹	۱۱۳	فلکت عشوه آبی دهد

ب	ص	

ب	ص	
۸	۳۲	فلک و دولت او اختر است
۴	۱۲۴	فلک و راه مجره اش مرنج
۷	۱۰۵	فلک و هم زمین
۳	۱۲۴	فلک و یاد او
۸	۷۴	فلکی با فلک آهسته باش
۶	۱۲۷	فلکی در نورد
۵	۱۲۵	فلکی شد تنش
۸	۱۴۶	فن
۹	۲۹	فنا بر نخاست
۱۱	۲۹	فنا پاره کن
۱۱	۲۹	فنا را بفنا پاره کن
۱۰	۲۹	فناکاب ز جامت برد
۶	۴	فنائیش نیست
۱۵	۳۴	فن تویی
۵	۱۱۳	فندق سنجاب رنگ
۴	۱۱۳	فندق سنجاییست
۵	۱۱۳	فندق نکند خانه تنگ
۶	۶۴	فندقه شکر بادام و تنگ
۴	۱۳۶	فن دهند
۱۵	۳۴	فن صاحب یکفن تویی
۱۰	۱۳۳	فن نفس سگ شنید
۵	۱۴۵	فن هرکس است
۱۰	۳۱	فیروز چنگ
۴	۱۲	فیروزه خشت
۱۰	۳۱	فیروزه رنگ
۲	۴۲	فیروزه رنگ
۷	۱۵۵	فیروزه رنگ
۱۱	۱۳۰	فیروزه گل
۱۲	۸۵	فیض فرات از کجا
۷	۷۶	فیض کرم را سخن در گرفت
۱	۱۱۱	فیض کرم کرد مواسای خویش
۵	۱۳۲	فیل

ب	ص		ب	ص	
۷	۷	قائم به ذات	۲	۱۲۹	قارون کلاه
۷	۷	قائم چو تو قائم به ذات	۱	۵۲	قارون نیم
۲	۵	قبا جبه خورشید و ماه	۲	۱۵۸	قاعده آتش است
۸	۱۶۱	قبا زاهد پنهانی است	۸	۱۵۲	قاعده بودی قرار
۳	۵۱	قبایی ظفراندیش او	۸	۱۵۲	قاعده روزگار
۴	۱۷۰	قبایی نبرد آسمان	۸	۱۳۰	قاعده کعبه روان ساز کرد
۱۲	۱۳۷	قبله صلیب است نمازش میر	۶	۱۷۲	قاعده مرد نگشت از قرار
۱۴	۱۱	قبله نخواهیم ساخت	۱	۷۵	قاف
۳	۳۰	قبله نه چرخ به کویت دراست	۲	۱۷۴	قافله از قافله واپس تریم
۸	۷۱	قبله هر دیده ای	۱۲	۸۴	قافله برداشتن
۵	۱۲۰	قبول از خدای	۱	۱۶۹	قافله برده به منزل رسید
۸	۱۰۰	قبول از دل روشن پذیر	۳	۲۶	قافله تنها چراست
۱۰	۱۸	قبول سلام	۱	۵۵	قافله زن یاسمن و گل به هم
۳	۱۵۴	قبولی نهد شهریار	۵	۱۰۸	قافله سالار سعادت بود
۲	۳۵	قبولی به نظامی فرست	۱۲	۱۱	قافله شد واپسی ما ببین
۴	۲۸	قبولی ز ازل ساختند	۵	۱۲۹	قافله طبع درو چون شود
۱۱	۷	قبه خضرا تو کنی بی ستون	۸	۱۴۲	قافله محتشمان می زند
۱۱	۱۷۹	قد آراستن	۲	۱۷۴	قافله واپس تریم
۳	۹	قدح زهره زن	۷	۲۷	قافیه آخر نشست
۲	۶۳	قدح می به دست	۱۱	۴۰	قافیه سنجان که سخن برکشند
۸	۱۵۷	قدر به بی خوردی و خوابی دراست	۸	۸۰	قافیه شان تنگتر
۱۱	۱۴۸	قدر به پیری و جوانی نداد	۱	۵۵	قافیه گو قمری و بلبل به هم
۳	۱۴۸	قدرت بخیل	۱۰	۵۵	قافیه سنجاب سای
۶	۸۷	قدرت بود بیایست خورد	۶	۱۱۲	قافیه و قندزجد است
۱۰	۷۰	قدرت شده در کار او	۱۰	۵۵	قافیه نمای
۱۰	۷۷	قدر تو افزون تراست	۸	۱۴	قالب ازین دامگاه
۳	۹۵	قدر جوانی که چیست	۱۰	۱۵۶	قالب است
۵	۱۲۰	قدر در میای	۱	۹۸	قالب این خشت در آتش فگن
۱۰	۱۰۷	قدر دل و پایه جان یافتن	۱	۹۸	قالب دیگر بزن
۸	۱۰۶	قدر دیش چشم دار	۱۰	۱۴	قالبش از قلب سبکتر شده
۸	۱۵	قدر قدر هست	۱۱	۱۰۳	قالب گردنگی
۱۳	۱۶۸	قدر مایه زور	۱۲	۳۵	قالب نو ریختم
۹	۱۵۳	قدر و جاه	۱۱	۱۶۱	قالبی از قلب نو آراستند
۸	۱۵	قدر هست	۵	۹	قالب یک خشت زمین گو مباش
۱۵	۳۶	قدری استخوان	۲	۵۰	قامت چوگانیم
۶	۱۲۵	قدری بلغم افسردگیست	۶	۱۷۱	قامتم افزوتر است

ب	ص	
۲	۱۷۳	قدمگاه نخستین بکن
۱	۱۷۳	قدمگاه نخستین بگرد
۴	۳۱	قدمی ساختم
۳	۸۴	قدمی فرق ملکزاده ایست
۷	۹	قدیمی بیار
۴	۳۳	قزابه آب حیات
۱	۴۲	قرار (۲)
۴	۸۰	قرار
۸	۱۵۴	قرار
۲	۱۶۱	قرار
۶	۱۷۲	قرار
۱۶	۱۰۴	قرارت نداد
۷	۱۱۸	قرارت نیست
۱۱	۷۲	قرص جوین می شکن و می شکیب
۳	۱۵۸	قرصه چو خرسند گشت
۹	۱۴۵	قرصه خورشید که صابون تست
۳	۳۶	قرعه زدم نام تو آمد به فال
۵	۵۳	قرمزی روز شد
۳	۶۵	قزح شد ز تف آفتاب
۱	۱۰۵	قسمت روزی به ازل ساختند
۸	۶۶	قصب پوش من آنجا چو ماه
۴	۹۶	قصب پوشی و گاهی پلاس
۳	۵۸	قصب خاک به رسم جهود
۳	۵۹	قصب دوخته
۸	۶۶	قصب رخنه گاه
۳	۵۹	قصب سوخته
۱۱	۴۶	قصب ماه گل آمیز کرد
۴	۱۱۸	قصد زمین ساختی
۲	۴۶	قصد سرش
۵	۵۱	قصد کمین کرده کمند افکنی
۱	۱۳۱	قصر شده در کنشت
۲	۱۰۸	قصه آهنگر و عطار شد
۷	۱۷۲	قصه به دستوری دستور برد
۹	۴۷	قصه دل گو که سرودی خوش است
۱	۱۶۷	قصه دل هم دهن دل کند
۷	۱۶۱	قصه زنبیل و سلیمان بود

ب	ص	
۹	۱۷۵	قدری ریشخند
۵	۱۳۶	قدری زهر ساخت
۱۲	۱۵۷	قدری قوت خون بشکنی
۲	۱۷۲	قدری گرم گشت
۱۳	۸۸	قدری ناز نیابد به تنگ
۵	۶۴	قدشان
۴	۲	قدم
۱۲	۴۱	قدم
۷	۱۱۱	قدم
۹	۱۷	قدم آگه نبود
۴	۵۹	قدم از فرق نمک یافته
۷	۱۷۳	قدم از گنج تهی ساز کرد
۴	۱۷۳	قدم از منزل اول برید
۶	۱۳۳	قدم استوار
۵	۱۰۰	قدم انبیاء
۴	۳۱	قدم انداختم
۸	۴۶	قدم انقاس گون
۹	۱۷۳	قدم بر سر گنجی نهاد
۲	۷	قدم بستگان
۳	۱۸	قدم پیش قدم در گرفت
۴	۱۸۰	قدم تاسرش
۱۳	۷	قدمت بانگ برابلق زند
۹	۲۳	قدمت در شب گیسوفشان
۸	۱۰۴	قدمت شد به یقین استوار
۶	۱۶	قدم خواسته از انبیاء
۳	۱۸	قدم در گرفت
۱۱	۴۱	قدم دل کند
۱	۵۶	قدم سایه درم ریخته
۶	۱۷۳	قدمش بر سر گنجینه بود
۱۱	۱۷	قدمش تاج بود
۶	۱۴	قدمش در وداع
۶	۷۳	قدمش رسته شد
۹	۱۷	قدمش زان قدم آگه نبود
۷	۱۶	قدمش می دوید
۸	۱۷۳	قدمش یافتند
۸	۱۷۳	قدمگاهش بشکافتند

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۱۷۰	قلب مشو تا نشوی وقت کار	۱	۱۵۱	قصه شنیدم که در اقصای مرو
۱۱	۱۶۱	قلب نو آراستند	۱۳	۱۶۹	قصه کند حال خویش
۵	۱۷۲	قلب همان سکه بود	۴	۵۵	قصه گل بر ورق مشک بید
۲	۱۷۱	قلعه قلمی برآر	۳	۶۶	قصه محمود و حدیث ایاز
۲	۱۷۱	قلمی برآر	۱۰	۱۷۲	قضا بر سرم
۴	۲	قلم	۱۳	۱۲۰	قضا بود من ولات کی
۵	۱۷۹	قلم	۱۵	۱۲۰	قضا دور دار
۱۱	۳۸	قلم آمد شدن آغاز کرد	۱۵	۱۲۰	قضا را به جوی صدهزار
۴	۱۶۶	قلم آهسته دار	۱۱	۹۷	قضا ساز کرد
۵	۳۰	قلم از پوست برون خوان تویی	۶	۱۰۲	قضاست
۸	۱۷۸	قلم از دست شدم دست گیر	۹	۴۶	قضا «کان من الکافرین»
۴	۳۹	قلم اقلیم گشاینده تر	۳	۱۴۸	قضا ممسک و قدرت بخیل
۸	۳۵	قلم انداخته	۱۲	۱۵۰	قضا نو کند
۷	۱۴۸	قلم اینجا شکست	۸	۵۷	قضای سرش
۱۰	۸	قلم بازده	۵	۱۰	قطب ثبات از تو یافت
۸	۳۸	قلم برگرفت	۱۱	۳۱	قطب رصد بند مجسطی گشای
۹	۸۲	قلم برگرفت	۱۰	۱۳	قطب گرانسنگ سبک سیر بود
۷	۱۴۴	قلم بیخبری درکشید	۹	۱۳۱	قطره ابریت نیست
۱۲	۱۷	قلم درکشید	۴	۱۷۶	قطره ای از چشم کور
۳	۳۹	قلمش درکشند	۱۴	۱۳۶	قطره ای از خون دل آدمیست
۸	۱۷۲	قلم موی تراشی درست	۱	۱۱۱	قطره ای افگند ز دریای خویش
۱	۱۷۱	قلم نسخ کش این حرف را	۱۰	۱۵۰	قطره باران بود
۵	۱۷۰	قلمهای تیز	۲	۱۱۱	قطره که آمد برون
۷	۸۵	قلمی می تراش	۱۲	۱۵۹	قفایی نخورد
۱۰	۱۲۰	قلندر شدم	۱۰	۱۴	قفس پر شده
۱۰	۱۴۶	قمر اندوخته شب بازی	۸	۹۹	قفس پر که مسیحای تست
۱	۱۱	قمری طوق و سگ داغ توایم	۱	۱۰۰	قفس چنگل اوکن جدا
۱	۵۵	قمری و بلبل به هم	۱	۱۰۰	قفس خویش بدو کن رها
۶	۱۶۷	قناعت به تمامی تراست	۱۴	۱۲۵	قفس روز توان دید زاغ
۶	۱۵۵	قناعت زند	۸	۱۴	قفس قالب ازین دامگاه
۷	۵۱	قناعت شده مهمان دل	۴	۱۰۸	قفس مرغ حیات اندکیست
۶	۱۱۳	قندز جداست	۱۲	۱۶۳	قفل چه خواهی ز دل دیگران
۱۱	۹۲	قندیل شب افروز تست	۳	۲۶	قلب تو داری علم آنجا چراست
۱	۱۰۷	قوت	۱۱	۱۶۱	قلب زنی چند که برخاستند
۶	۱۰۸	قوت پیغمبر است	۱۰	۱۴	قلب سبکتر شده
۱۲	۱۵۷	قوت خون بشکنی	۸	۱۵۴	قلب شدی قاعده روزگار

ب	ص	
۱۲	۱۱۷	قیمت این خاک به واجب شناس
۱۱	۷۴	قیمت جان در سبکی یافتند
۶	۱۰۶	قیمت جانیش هست
۵	۱۱۵	قیمت عمر از کمی عمر خاست
۱۰	۷۴	قیمت گران
۶	۱۷۱	قیمتم از قامتم افزوتر است

ب	ص	
۱۲	۴۷	قوت ز دریوزه دل یافته ست
۸	۴۵	قوت شد
۱۳	۱۵۶	قوت کوهی ز غباری مخواه
۱۴	۹۱	قوت و یاری رسد
۳	۶۵	قوس قزح شد ز تف آفتاب
۱۱	۱۷۵	قوم جراحت بود
۹	۱۳۹	قوم سخا دشمنند
۳	۴۳	قوم که دناترند
۱۶	۷۸	قوم مهین پیشه ایست
۳	۱۷۷	قوی آوازه ایست
۸	۷۹	قوی پستی است
۷	۱۲۴	قویتر ز تو بسیار کشت
۷	۱۳۷	قوی دارد بازوت را
۳	۱۳۶	قویدل تراست
۱۰	۳۱	قوی طالع فیروز چنگ
۱۶	۸۳	قوی گردن است
۱۲	۱۹	قوی گشته ازان بارگاه
۱۱	۱۳۶	قهر او
۳	۱۰	قهر بسی راز ما
۳	۱۵۹	قهقهه پردهن کبک بست
۴	۸۳	قیاس
۴	۹۶	قیاس
۳	۸۲	قیامت برم
۲	۱۳۸	قیامت برند
۲	۱۵۲	قیامت بود
۶	۱۷۴	قیامت دمید
۱	۸۲	قیامت زمن این ترکناز
۷	۶۷	قیامت شدی
۶	۱۳۷	قیامت شوی
۲	۱۱۵	قیامت علف دوزخی
۳	۴۵	قیامت کنم آوازه را
۱۰	۸۵	قیامت که برات آورند
۷	۷۹	قیامت که بود داوری
۳	۱۰۹	قید شد
۵	۱۰۱	قیرگون
۱	۱۳۱	قیصر آن قصر شده در کنشت

ب	ص	
۷	۱۴۳	کار آبی، چرا خفته‌ای
۵	۹۸	کار اسیران بود
۱۰	۷۰	کار او
۳	۱۰۶	کار باش
۵	۲۹	کار برانداختی
۸	۱۱۴	کار بفرمای، که فرمان تراست
۱	۶۱	کار به آهن کشید
۸	۸۴	کار به تنگ آمده
۹	۱۵۴	کار به دولت، نه به تدبیر ماست
۹	۹۸	کار پسندیده بود
۶	۷۴	کارت به زیبونی دراست
۱۳	۷۳	کار ترا بی تو چو پرداختند
۱۱	۱۳۶	کار تراز زهر او
۶	۱۴۷	کار تو
۴	۸۰	کار تو از عدل تو گیرد قرار
۹	۱۰۶	کار تواند
۴	۱۷۱	کار تو باشد علم انداختن
۱۵	۷۸	کار تو پروردن دین کرده‌اند
۱۱	۷۱	کار تو رهایی نداشت
۸	۱۰۵	کار تو زانجا که خبرداشتی
۱	۱۷۰	کار تو فراموشی است
۷	۲۹	کار تو کاری بکن
۶	۳۵	کار تو محمود بار
۳	۹۸	کار جوانان به جوانان گذار
۲	۱۶۴	کار جوانمرد بدان درکشید
۱	۱۵۵	کار جهان ساده شو
۷	۱۴۳	کار چنان کن که پذیرفته‌ای
۱۵	۷۸	کار چنین کرده‌اند
۷	۱۷۲	کار چو بی رونقی از نور برد
۴	۷۹	کار چیست
۱۱	۱۰۴	کار خدا کن غم روزی مخور
۱	۱۵۰	کار خلقی کردن است
۱۱	۱۴۰	کار خود آراستم
۷	۱۱۵	کار داشت
۴	۱۴۰	کار داشت
۳	۱۵۷	کار در آن دیده‌اند

ب	ص	
۲	۷۴	کاب به دل می شود آتش به جان
۳	۱۴۴	کاب تو در جام اوست
۲	۱۲۹	کاب جگر چشمه حیوان اوست
۳	۵۸	کاب چو موسی ید بیضا نمود
۱۰	۶۰	کاب حیاتم ز دهن برگذشت
۱۰	۳۰	کاب حیاتی مرا
۱	۱۵۹	کابر سیه برق ندارد نگاه
۱۰	۲۹	کاب ز جامت برد
۷	۱۶۴	کاب ز جوی ملکان خورده‌ای
۱۰	۷۴	کاب سبک هست به قیمت گران
۱۱	۴۲	کاب سخن را سخن آرای برد
۱۰	۱۱۳	کاب فلک دیده‌ای
۹	۱۱۰	کاب نخوردند ز دریای جود
۱	۱۵۲	کاب و درم یافتند
۸	۱۴۹	کاتش است
۱۲	۴۹	کاتش دل آب مرا گرم کرد
۱	۱۳۵	کاتش زر کشته‌اند
۱	۳۷	کاخر لاف سگیت می‌زنم
۱۴	۷۲	کارم از آن عذر به جایی رسید
۶	۱۱۲	کاذب تو نهادیش نام
۵	۲	کار
۱	۲۷	کار
۱۵	۴۸	کار
۱۰	۸۱	کار
۵	۸۶	کار
۲	۸۸	کار
۷	۹۰	کار
۱۰	۹۷	کار
۹	۱۲۲	کار
۶	۱۳۳	کار
۱۲	۱۷۰	کار
۶	۱۴۳	کار
۱۰	۱۴۳	کار
۱۳	۱۴۵	کار
۶	۱۶۰	کار
۳	۱۰۲	کار آمده

ب	ص	
۱۰	۶۴	کارها
۲	۱۲۳	کارهاست
۴	۹۷	کاری بزن
۷	۲۹	کاری بکن
۵	۷۶	کاری بکن
۵	۹۷	کاری بکنی دستخوش
۲	۷۹	کاری ست
۴	۱۱۴	کاری نکرد
۲	۱۲۰	کار همین است و بس
۶	۱۷۵	کار هنرمند به جان آورند
۷	۱۱۸	کاریت نیست
۴	۱۰۶	کار بست درین کارگاه
۷	۱۳۳	کاری که گرایبی نخست
۱۵	۱۱۶	کاسان خورد
۵	۱۴۰	کاستن از عالم کوتاه کرد
۷	۱۶۷	کاسته
۲	۷۸	کاسته چون موی تو
۵	۱۴۶	کاستی
۲	۱۲۸	کاسه آلوده و خوان تهیست
۷	۹۶	کاسه دست
۲	۱۶۷	کاسه دل خوش بود
۴	۱۴۹	کاسه سر جای او
۵	۱۲۸	کاسه سر حلقه انگشت کرد
۴	۱۲۸	کاسه و چندین مگس
۵	۱۲۸	کاسه یک انگشت خورد
۱۲	۸۶	کاشتن
۹	۸۷	کاشتیم
۴	۶۴	کاشته
۱۰	۱۴۲	کافت زنبور ز شیرینی است
۱۲	۱۶۵	کافت سرها به زیانها دراست
۱	۱۴۳	کافت ماهی درم ماهی است
۸	۱۴۱	کافر بودیم و مسلمان شدیم
۵	۱۷۰	کافر ستیز
۹	۴۶	کافرین
۱۰	۱۰۵	کافزون بود
۹	۹۵	کافور خورد

ب	ص	
۷	۸۱	کار دست
۱۴	۱۷	کار دل و جان به دل و جان رسید
۱	۱۶۵	کار زیان بسته‌ام
۱۴	۴۲	کار سخن واگشای
۱۸	۱۴۷	کارش ازین راستی آراستند
۵	۱۰۴	کارش به سعادت کشد
۱۱	۶۴	کارشد
۱۴	۴۲	کارشد از دست به انگشت پای
۱۴	۱۷۷	کارشناسی اندکی
۸	۱۴۳	کارشناسان نه چنین کرده‌اند
۴	۱۶۱	کار صبوران بود
۱۰	۹۷	کار فرایش در افزود کار
۱۰	۴	کار فلک بود گره در گره
۱۰	۱۴۷	کار کرد
۵	۱۵۶	کارکرد
۸	۷۵	کارکن
۹	۷۷	کار کیایی تراست
۱۱	۷۱	کار کیایی نداشت
۱۲	۱۹	کارگاه
۴	۱۰۶	کارگاه
۸	۱۲۵	کارگاه
۲	۴۸	کارگر پرده بیرونید
۳	۸۰	کارگری مملکت آباد کن
۵	۵۰	کار من از دست و من از خود شده
۱۰	۶۰	کار من از طاقت من در گذشت
۴	۱۷۱	کار من است این علم افراختن
۸	۸۳	کار میسر شدی
۱	۸۹	کار نظامی بود
۸	۸۳	کار نظامی به فلک بر شدی
۹	۶۱	کار نظامی به نظامی گذار
۹	۱۵۶	کار نظامی ز فلک برگذشت
۱	۴	کار نکردند حل
۱	۹۹	کار نیست
۱	۱۲۵	کار نیست
۱۰	۹۷	کار و بار
۴	۹۸	کار و گرانی مکن

ب	ص		ب	ص	
۱	۱۲۷	کان نبود طوق تو چون بنگری	۹	۹۵	کافور کرد
۹	۱۱۵	کان نخوری کت نفرستاده اند	۴	۹۳	کاقلم خراسان گرفت
۱۰	۵۱	کان نمک این پاره نمکسود نیست	۱۲	۱۱۵	کالاش بود
۱۱	۹۳	کان نمکش نیست کزین پیش بود	۱۰	۱۲۷	کالای تست
۱۱	۱۳۹	کانها زر است	۱۱	۴۳	کالشعراء امراء الکلام
۴	۱۷۷	کان نه به اندازه ایست	۲	۱۲	کالف اقلیم داد
۸	۱۰۲	کان نه به او بود کرد	۱۱	۱۶۵	کام
۹	۱۶۰	کانهمه رفتند و تو ماندی به جای	۱۳	۱۰۳	کامدن دل سبب خرمیست
۱۲	۱۲۴	کاوج گرایمی کنی	۵	۱۱۹	کامدنی را شدنی در پی است
۶	۹۶	کاوری آن را همه ساله به چنگ	۱	۲۱	کامد و خست آن دهن تنگ را
۴	۱۵۵	کآه سرا دولت ازین بیشتر	۵	۱۱۷	کامه وقت ار چه ز جان خوشتر است
۴	۷۲	کاه	۴	۳۵	کان
۳	۸۱	کاه برآورد و فغان برگرفت	۴	۴۲	کان
۴	۱۲۴	کاهکشی را به یکی جو مسنج	۳	۲۱	کان اوست
۱۰	۱۷۸	کاهن شمشیرم در سنگ بود	۴	۱۷	کان باغ راست
۱۰	۴۲	کاهنگ سواران گرفت	۱۱	۱۱۸	کان به چنین عمر نیاید به دست
۱۲	۹۷	کاه و گل، این پیشه خربند گیست	۱۴	۱۵۶	کان به رضا بسته شد
۱۱	۸۵	کای جگر آلود زبان بستگان	۸	۱۱۲	کان به زبان گفته اند
۹	۸۴	کای خنک آنان که به دریا درند	۸	۷۶	کان به ندامت بود
۱۰	۱۷۲	کاید چو قضا بر سرم	۲	۱۰۳	کان به هنر تک نماند
۹	۶۸	کای سحر، این است مکافات من	۳	۱۵۲	کان تست
۱۲	۱۷۱	کای شده آگاه ز استادیم	۳	۱۳۸	کانچه دهند، از تو ستانند باز
۲	۱۸۰	کای غلام	۱۲	۱۶۲	کان ز تویی و منیست
۸	۱۰۹	کای مرزبان	۱۳	۱۷۴	کان ز دل آموختند
۲	۹۱	کای ملک، آزرم تو کم دیده ام	۲۰	۴۰	کان سخن ما وزر خویش داشت
۷	۱۲۰	کای من بیچاره، مرا چاره چیست	۴	۱۵	کان شد و او گوهرش
۳	۷۶	کای من مسکین به تو در شرمسار	۱۱	۱۶۲	کان غرض آمیز شد
۵	۱۵۱	کای مه نو، برج کهن را بکن	۱۱	۱۷۷	کان غیب
۸	۳	کاینات	۱۲	۸۳	کان کجاست
۷	۷	کاینات	۱۲	۶۷	کان کند
۵	۱۴	کاینات	۵	۳۶	کان کهن ریخته
۱۲	۷۵	کاینات	۸	۵۲	کان گره از رشته بخواهد برید
۴	۱۳۸	کاین بدهد، حالی بستاند آن	۶	۱۱۷	کان گلیم
۱۲	۹۷	کاین چه زبونی و چه افکنند گیست	۳	۱۴	کان ملک نیمروز
۳	۸۲	کاین خجلی را به قیامت برم	۹	۴۶	کان من الکافرین
۳	۱۳۳	کاین خط پیوسته به هم در چو میم	۴	۶۷	کان مه نو کو کمر از نور داشت

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۸۵	کجا (۲)	۳	۱۷۰	کاین دو نفس با چو تو افتاده‌ای
۴	۱۴۱	کجا	۱۳	۸۰	کاین ده ویران بگذاری به ما
۱۲	۱۴۵	کجا پر شود	۱۰	۱۳۴	کاین رسن پیچ پیچ
۴	۱۴۱	کجا تا کجا	۱۵	۱۲۰	کاین روش از راه قضا دور دار
۱	۱۲۶	کجا در خور است	۳	۱۰۸	کاین ز تبش آینه رویت کند
۷	۷۸	کجاست (۲)	۷	۱۶۸	کاین ز تو پنهان بود، آن برملاست
۱۲	۸۳	کجاست (۲)	۴	۹۳	کاین سخن آسان گرفت
۷	۹۱	کجاست (۲)	۱۰	۳۶	کاین سخن رسته پر از نقش باغ
۶	۱۰۹	کجاست (۲)	۱۵	۶۹	کاین عشق پرستی نبود
۸	۱۵۰	کجا می‌رسد	۶	۸۷	کاین قدرت بود، بیایست خورد
۶	۱۱	کجا وین پر و بال از کجا	۵	۱۸۰	کاین گهر است آن او
۱۱	۳۹	کجا یافتی	۱	۱۱۸	کاین ملک به نامت نبود
۷	۷۸	کجاییم و امانت کجاست	۲	۱۳۷	کاین مه زرین که درین خرگه است
۵	۱۴۶	کجی افقی به کم و کاستی	۶	۱۳۶	کاین من جان پرور است
۵	۵۳	کحلی شب قرمزی روز شد	۸	۱۷۸	کاین نمط از چرخ فزونی کند
۲	۱۸۰	کدام	۱۲	۱۷۸	کاین ورقی چند سیه کرده‌ام
۷	۳۱	کدام آتشم آبی رسد	۵	۱۱۲	کاینه پاک شد
۴	۱۶۳	کدام، آن که بود پرده‌دار	۷	۱۴۸	کاین همه اسرار درین پرده هست
۷	۳۱	کدام آینه تا بی‌رسد	۲	۹۷	کباب
۱۳	۱۱۷	کدام است راه	۳	۱۲۹	کباب
۲	۱۸۰	کدام است و نظامی کدام	۵	۱۰۳	کبابی به دل خویش ده
۱	۱۱۹	کدامین دلی	۵	۱۳	کبر جهان گرچه به سر بر نکرد
۱	۱۱۹	کدامین گلی	۴	۴۱	کبریا
۵	۷۰	کدر و هم صفی	۵	۱۰۰	کبریا
۱۵	۱۴۷	کردگار	۳	۱۵۹	کبک بست
۷	۱۵۷	کدو بر سر آب ایستی	۱۰	۱۷۷	کبکم دری
۹	۳۳	کرا در مصاف	۱	۱۷۸	کبکم دهد و دست شاه
۱۳	۷۵	کراست (۲)	۱	۱۷	کبک وش آن باز کبوتر نمای
۱۲	۹۴	کراست (۲)	۱	۱۷	کبوتر نمای
۶	۱۴۸	کراست	۳	۱۱۴	کبود آمدی
۹	۱۵۴	کراست	۹	۴۷	کبودی خوش است
۱۳	۱۶۶	کرامات شد	۱۲	۱۰۷	کت به کسی درکشد این ناکسی
۱۲	۴	کرد (۲)	۳	۱۵	کتف هر که هست
۷	۵	کرد (۲)	۱	۷۰	کتب عدم ساز کرد
۱۲	۵	کرد	۹	۱۱۵	کت نفرستاده‌اند
۷	۱۱	کرد	۶	۱۱	کجا (۲)

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۴۷	کرد (۲)	۴	۱۴	کرد (۲)
۱۵	۱۵۰	کرد (۲)	۳	۲۸	کرد
۱۵	۱۵۳	کرد	۱۲	۳۲	کرد
۵	۱۵۶	کرد (۲)	۱۱	۳۸	کرد (۲)
۴	۱۵۸	کرد (۲)	۱۳	۴۰	کرد (۲)
۱۳	۱۶۴	کرد (۲)	۱۱	۴۶	کرد (۲)
۱۵	۱۶۶	کرد (۲)	۱۲	۴۹	کرد
۱۰	۱۷۱	کرد (۲)	۴	۵۲	کرد (۲)
۷	۱۷۳	کرد (۲)	۶	۵۲	کرد (۲)
۱	۱۷۴	کرد (۲)	۷	۵۳	کرد (۲)
۸	۷۴	کردار میان بسته باش	۱۲	۶۸	کرد
۱	۹۰	کرد بدین مایه سود	۱	۷۰	کرد (۲)
۱	۱۴۱	کرد بر آن هندوی خود ترکناز	۹	۷۲	کرد (۲)
۲	۶۸	کرد بر ایوان من	۲	۷۳	کرد (۲)
۵	۲۱	کرد به خود بر درست	۱۱	۷۵	کرد (۲)
۵	۱۲۱	کرد به زیر نقاب	۳	۸۳	کرد (۲)
۳	۱۷۳	کرد به نوعی که بود	۷	۸۹	کرد
۵	۷۳	کرد به هندوستان	۶	۹۰	کرد
۷	۲۰	کرد جدا سنگ ملامتگرش	۱۱	۹۰	کرد (۲)
۶	۱۷۲	کرد چنین چندبار	۹	۹۵	کرد (۲)
۴	۱۷۲	کرد چنین یافه‌گوی	۱۳	۹۵	کرد
۱۳	۵۳	کرد چو بار مسیح	۱۱	۹۷	کرد (۲)
۴	۱۸	کرد چوره رفت ز غایت فزون	۸	۱۰۲	کرد (۲)
۱	۵۳	کرد رام	۴	۱۰۳	کرد
۳	۱۴	کرد روان مشعل گیتی فروز	۳	۱۰۵	کرد
۵	۱۴	کرد رها در حرم کاینات	۶	۱۰۵	کرد
۴	۹۳	کرد زیان کاین سخن آسان گرفت	۴	۱۰۹	کرد (۲)
۷	۷۴	کرد سپهر بلند	۴	۱۱۴	کرد
۷	۱۷۹	کرد سخن پای بست	۱۰	۱۱۸	کرد
۹	۵	کرد سر خواب را	۸	۱۲۰	کرد (۲)
۵	۱۳۰	کرد سوی بوستان	۵	۱۲۸	کرد
۹	۶۷	کرد شبم خوش نبود	۳	۱۳۷	کرد
۲	۱۴۴	کردش حرام	۳	۱۳۷	کرد
۹	۱۷۰	کرد، ضمانی بداد	۳	۱۴۰	کرد (۲)
۲	۵	کرد قبا جبه خورشید و ماه	۵	۱۴۰	کرد (۲)
۶	۷۶	کرد کس بی کسان	۱۵	۱۴۰	کرد

ب	ص	
۱	۱۳۸	کرده‌ای
۷	۱۶۲	کرده‌ای
۴	۹۹	کرده‌ایم
۶	۷۲	کرده برهنه چو دل گندمش
۲	۵۷	کرده بود
۹	۱۵	کرده ترازو سجود
۷	۵۴	کرده جای
۸	۵۳	کرده چاک
۱۴	۳۱	کرده چست
۳	۷۹	کرده خود بین و بیندیش از آن
۸	۶۶	کرده دلم را چو قصب رخنه گان
۱۱	۱۲۶	کرده ز بیم و امید
۳	۵۵	کرده فلک را به آه
۵	۵۱	کرده کمند افگنی
۱	۱۸۰	کرده گریبان من
۴	۵۷	کرده و پرداخته
۱۳	۸۲	کرده و ده رانده است
۱۲	۱۵۳	کردی، خلل دهر چیست
۲	۹	کرسی شش گوشه به هم در شکن
۳	۲۴	کرسی نهیست
۱۱	۶۴	کرشمه چو کماندار شد
۵	۱۲۶	کرکس مردار خوار
۲	۱۰۲	کرگدن از گردنش
۱۰	۸۸	کرگدنی گردن پیلی خورد
۵	۷۱	کرم
۹	۴	کرم آباد شد
۳	۱۴۱	کرم آویز و رهاکن لجاج
۹	۱۰۴	کرم «الرزق علی الله» نوشت
۳	۸۷	کرم انداخته
۸	۱۳۸	کرم بر سر ررنه، نه دست
۵	۱۳۸	کرم بریشم خورست
۵	۱۳۸	کرم بریشم گراست
۱۶	۱۵۱	کرم بر همه خویش کش
۲	۸	کرم راه جهان برگرفت
۳	۸	کرم زاده بود
۲	۱۷۸	کرم خور و خار نشین و السلام

ب	ص	
۱	۸۴	کرد که با ما کند
۱۰	۸۱	کردگار
۱۴	۸۲	کردگار
۲	۸۸	کردگار
۱۵	۱۴۷	کردگار
۹	۶	کردمش
۹	۶	کردمش
۱	۱۱۱	کرد مواسای خویش
۱	۱۲۴	کردن ازین بام سر
۱	۱۵۰	کردن است (۲)
۱	۱۱۰	کردن شرف آدمیست
۴	۱۸۰	کرد نظامی ز پی زیورش
۵	۱۶۰	کرد، نه دامن کشی
۱۱	۱۴۱	کرد و از و درگذشت
۸	۶۸	کرد و برو پل شکست
۳	۵۳	کرد و برون شد ز چاه
۸	۶۰	کرد و بساطی کشید
۷	۲۸	کرد و به طوفان رسید
۹	۱۲۶	کرد و به معنی رسید
۱۴	۱۴۰	کرد و شکم پیش داشت
۱	۱۵۴	کرد و شگرفی بسی
۳	۱۰۳	کرد و عدم گیر شد
۸	۱۵۱	کرد و کهن در نوشت
۸	۶۹	کرده‌ام
۸	۶۹	کرده‌ام
۱	۸۶	کرده‌ام
۱۲	۱۷۸	کرده‌ام
۱۲	۱۷۸	کرده‌ام
۱	۴۰	کرده‌اند
۷	۷۷	کرده‌اند
۱۵	۷۸	کرده‌اند (۲)
۲	۹۹	کرده‌اند
۱۰	۱۱۴	کرده‌اند (۲)
۸	۱۴۳	کرده‌اند (۲)
۱۴	۱۶۶	کرده‌اند (۲)
۶	۹۲	کرده‌اند (۲)

ب	ص	
۱۲	۱۶۷	کز در پیداد گران باز کرد
۹	۳۳	کز دل و از زهره زند با تولاف
۷	۲۱	کز دو جهان هیچ به دندان نداشت
۷	۱۳۵	کز دو یکی خاص کند خانه را
۲	۲۱	کز دهن سنگ خاست
۸	۷۸	کز دین اثرش داده اند
۱۱	۱۳۲	کز سبکی زود به منزل رسی
۳	۴۰	کز سخن تازه و زر کهن
۶	۴۱	کز سر این خوان بود
۱۱	۱۰۵	کز سرت آن خامه که خاریده اند
۵	۱۱۰	کز سر خدمت همه تن شد کمر
۹	۹۳	کز سر دیوار گذشت آفتاب
۱	۱۶۵	کز سر کم کار زبان بسته ام
۲	۱۳۶	کز سر ناپختگی بگذرند
۷	۸۶	کز سر نامردمی
۳	۱۶۳	کز سر هم پوستی
۱۲	۵۳	کز طرفی بوی وفاپی رسید
۷	۱۵۳	کز طلب جاه نیاسوده اند
۱۲	۱۸	کز عرض و جوهر از آن سوتر است
۵	۱۳۶	کز عفنی سنگ سیه را گذاخت
۱۱	۷۱	کز غم کار تو رهایی نداشت
۳	۱۱۷	کز فلکش بیشی است
۱۳	۸۸	کز قدری ناز نیاید به تنگ
۸	۱۷۲	کز قلم موی تراشی درست
۱۰	۴۳	کز کمربت مبیاه به جوزا رسد
۴	۷	کز گل باغش ارم افسانه ایست
۱۰	۱۲۱	کز میان
۷	۸۲	کز نفسش نعل فرس نرم گشت
۲	۱۳۳	کز و خوشدلی
۴	۸۴	کز و زاده ایم
۷	۱۵	کز و سنبل تر ساخته
۱۰	۳۷	کز همّت خود بر خورم
۶	۸۳	کز همه به طاعت است
۶	۱۴۴	کز همه چیزیت کند بیخبر
۴	۷۶	کز همه رد گشته ام
۲	۱۶۴	کز همه عالم ملکش برکشید

ب	ص	
۷	۷۶	کرم راسختم در گرفت
۸	۱۷۵	کرم ساخته مشتت زیان
۱۰	۲۱	کرمش بنگرند
۸	۴	کرمش در تنق نور بود
۱۲	۱۷۷	کرم شکاری چراست
۱۰	۱۴۱	کرمش گفت به صد رستخیز
۱۴	۷۵	کرم ظن نبود
۵	۲۱	کرم کرد به خود بر درست
۱	۱۱۱	کرم کرد مواسای خویش
۲	۱۵۲	کرم کشت سلامت بود
۸	۱۴۱	کرم کن، که پشیمان شدیم
۱	۱۵۲	کرم یافتند
۱۳	۹۵	کره لاجورد
۳	۱۱	کریم
۸	۲۲	کریمان که تماشا کنند
۸	۵۷	کز آن بوم شده پیکرش
۷	۵۰	کز آن در بتوانم گذشت
۱۴	۶۹	کز آن شمع به داغی رسی
۲	۲۴	کز آن هنر لرزان دهی
۶	۱۰	کز اثر خاک تواس توتیاست
۴	۱۷۹	کز ادبش دوری است
۲	۴	کز از لش علم، چه دریاست این
۱۲	۱۵۹	کز پس آن آب ققایی نخورد
۱	۱۶۶	کز پس دیوار بسی گوشه است
۱۱	۱۴۲	کز پس مرگش نخورد دام و دد
۱۰	۱۴۸	کز پس یکدیگرند
۱۰	۹۸	کز پی این کار پسندیده بود
۹	۱۶۲	کز تو به چیزی شوند
۷	۹۴	کز تو جواتر به جهان چند بود
۳	۱۵۷	کز تو خر و بار تو بیریده اند
۵	۱۶۳	کز تو سبق چون برند
۹	۱۶۲	کز تو عزیزی شوند
۱۳	۶۷	کز تو ندارند یکی نان دریغ
۶	۸۱	کز جهت خاکیان
۸	۱۵۰	کز چه گیا می رسد
۱	۹۹	کز خط این دایره بر کار نیست

ب	ص	
۱	۱۳۰	کس این رقعہ بہ پایان نبرد
۱۱	۸۶	کس بوی وفایی نداشت
۸	۷	کس بہ تو مانند نی
۱	۱۳۰	کس بہ جهان در ز جهان جان نبرد
۶	۷۶	کس بی کسان
۲	۱۱۷	کس تا نفسی پیش نیست
۱۲	۱۳۰	کس تا نفسی پیش نہ
۱۰	۱۶۹	کس چو صبا در متاز
۱	۱۵۷	کس را بہ جنگ
۲	۱۷۶	کس را درست
۱۲	۱۵۴	کس را نہ بہ بازی دهند
۵	۴۸	کست
۵	۱۴۵	کست
۱۴	۷۵	کس شفقتی از من نبود
۲	۱۱۷	کس عاقبت اندیش نیست
۱۱	۸۶	کس فرہمایی نداشت
۳	۷۸	کس کم نہای
۲	۸۴	کس کہ برین خاک زیست
۲	۱۹	کس کہ «بہ دیدہ» نگفت
۲	۱۶۸	کس کہ سبکتر گذشت
۱۲	۱۱	کس ما، بی کسی ما بین
۳	۴۷	کسم اندیشہ درین بند رفت
۱۰	۴۴	کس ممکن این گشته را
۴	۴۰	کس نبرد آنچه سخن پیش برد
۱۱	۳۵	کس نپذیرفته ام
۳	۱۰۵	کس نخورد
۱۰	۱۰۴	کس نشد
۱۲	۱۳۰	کس نفسی عاقبت اندیش نہ
۱۴	۱۴۷	کس نکرد
۷	۹۸	کس نیم از بہر گنج
۹	۱۱۷	کس نہ بدین داغ، تو بودی و من
۹	۵	کسوت جان دادتن آب را
۱	۱۳۷	کسوف
۸	۷	کس و کس بہ تو مانند نی
۱۶	۱۵۱	کس ہمگی پیش کش
۱۲	۱۰۷	کسی

ب	ص	
۸	۱۷۷	کز ہمہ مرغان تو خاموش ساز
۱۱	۹۳	کزین پیش بود
۱۵	۱۳۱	کزین خواجہ غلامی رمی
۱	۸۱	کزین درگذر
۷	۱۶۸	کزدم بتر از اژدہاست
۱	۷۱	کزمو زبان
۳	۱۴۶	کژی خار در آغوش یافت
۱۱	۱۴۷	کژی خویش دید
۷	۳۰	کس
۱۱	۳۳	کس
۱	۳۶	کس
۶	۴۰	کس
۱۲	۴۸	کس
۶	۸۰	کس
۵	۱۴۱	کس (۲)
۳	۱۵۵	کس
۵	۱۶۵	کس
۹	۱۷۷	کس
۱۲	۱۵۹	کس آبی ز هوایی نخورد
۶	۷۷	کس آگاہ نیست
۸	۱۲۶	کس از آن پردہ نوایی نمود
۵	۱۴۵	کس است
۶	۱۴۰	کس اگر نیست امانت، دروست
۶	۷۶	کسان
۹	۱۲۳	کسان
۲	۱۶۳	کسان
۸	۸۱	کسان چند ستانم بہ زور
۵	۹۷	کسان دستکش
۲	۱۵۴	کسان دھیم
۱	۱۵۷	کسان دید دو کس را بہ جنگ
۹	۱۲۵	کسان را شدہ آینہ پیش
۹	۹۶	کسان را صلا
۱۶	۸۱	کسان ریختن
۲	۹۰	کسان ریختن
۱۲	۱۲۶	کسان منگر و احسان خویش
۱۰	۴۴	کس این رشتہ را

ب	ص		ب	ص	
۷	۵۴	کشان دامن گل زیر پای	۴	۱۱۷	کسی
۱	۱۳۵	کشان کاتش زر کشته اند	۶	۱۱۸	کسی
۲	۱۵۷	کشان هم خوش است	۱	۱۵۴	کسی
۱	۴۳	کشانی که به زر مرده اند	۱۱	۱۳۲	کسی
۱	۱۷۱	کش این حرف را	۵	۱۶۴	کسی آن راز یارست گفت
۱۰	۲۵	کش این مسند از آسودگان	۸	۸۴	کسی از کار به تنگ آمده
۱۳	۱۶۸	کش بچه شیر است مور	۱۳	۱۰۴	کسی بی غرضی و انگشت
۸	۹	کش برون	۸	۱۶۳	کسیت
۳	۵۲	کش بندگی	۳	۱۷۶	کسی بر بود
۱۰	۱۶۵	کش بود	۱۰	۶۸	کسی داشتم
۵	۱۰۱	کش به شب فیرگون	۱۲	۱۰۷	کسی درکشد این ناکسی
۱۱	۱۳۴	کش به یکی یاد توانی شکست	۱۴	۷۵	کسی را به کرم ظن نبود
۱	۷۷	کش پیره زنان گردنت	۳	۱۰	کسی راز ما
۱۰	۸۴	کشت	۱۱	۲۶	کسی را سر و خواست نیست
۶	۹۱	کشت	۱۲	۱۲۹	کسی رامسای
۷	۱۳۴	کشت (۲)	۱۳	۷۷	کسی گر بود، آن هم تویی
۲	۱۵۲	کشت	۱۲	۱۱	کسی ما ببین
۱	۱۲۹	کش تشنه خوار	۶	۵۰	کسیم تلختر
۹	۱۳	کشتن از و دلپذیر	۶	۱۶۵	کسی محرم این دم مدان
۱۱	۷۳	کشتنش او را و درودش تراست	۲	۱۷۰	کسی می زنی
۱	۱۳۵	کشته اند (۲)	۶	۶۳	کسی یافته
۱۰	۴۴	کشته را	۶	۳۳	کش
۷	۱۰۵	کشت هم فلک و هم زمین	۸	۵۹	کش
۵	۷۹	کشتی تدبیر به غرقاب در	۵	۹۷	کش
۱	۱۶۹	کشتی بر کشته به ساحل رسید	۹	۱۱۸	کش
۲	۳۰	کشتی جان برد به ساحل درون	۱	۱۲۸	کش (۲)
۷	۱۲۵	کشتی داند چه زیانها دروست	۹	۱۴۷	کش
۱۰	۵۶	کشتیش به در خواسته	۱۶	۱۵۱	کش (۲)
۲	۵۴	کشتی شدم	۱۱	۳۲	کش آفتاب
۱۰	۱۲۷	کشتی غم جای تست	۶	۱۵	کش آن سفر
۱	۷۴	کشتی گل باش به موج بهار	۱۰	۸۴	کش است
۶	۸	کش جام تست	۹	۲۳	کشان
۸	۱۴۴	کش چشم خیالات شو	۱	۶۳	کشان
۲	۱۳۵	کش چو روز	۹	۸۳	کشان
۵	۴۷	کش خاکت چراست	۴	۹۱	کشان بر سر کویم کشید
۳	۳۷	کشد (۲)	۴	۶	کشانند

ب	ص	
۵	۱۶۰	کشی
۸	۱۶۴	کشی
۷	۱۶	کشید
۱۲	۱۷	کشید (۲)
۴	۴۳	کشید
۵	۵۷	کشید
۸	۶۰	کشید
۱	۶۱	کشید
۴	۹۱	کشید (۲)
۱۲	۱۴۷	کشید (۲)
۱۰	۶۸	کشید
۱۴	۱۲۲	کشید (۲)
۳	۱۱۶	کشید
۲	۱۶۴	کشید (۲)
۴	۱۶۰	کشید
۱۰	۱۶۷	کشید
۸	۱۰۶	کشی در شمار
۶	۹۸	کشیدم که هست
۲	۴۶	کشیدند به قصد سرش
۴	۱۲۴	کشی را به یکی جو مسنج
۵	۱۱۸	کشی زیر پای
۵	۹۸	کشی کار اسیران بود
۱	۸۹	کشی کار نظامی بود
۵	۱۶۰	کشی کرد، نه دامن کشی
۱۱	۱۴۱	کشی کرد و از و در گذشت
۸	۶۸	کشی کرد و بر و پل شکست
۱	۶۹	کشی کن، که صواب آن بود
۳	۱۰۹	کش همگی بسته آن قید شد
۷	۱۰۰	کعبه جان در حرم دل نهاد
۳	۱۴۰	کعبه روان ساز کرد
۳	۱۴۰	کعبه روی عزم ره آغاز کرد
۴	۲۳	کعبه به سجاده تکبیر تست
۹	۱۲۰	کعبه مرا رهن اوقات بود
۶	۷۹	کف آورده گیر
۱۲	۲۶	کفایت کنی
۴	۸۸	کفایت مرا

ب	ص	
۵	۱۰۴	کشید (۲)
۱۳	۱۱۶	کشید (۲)
۵	۱۳۱	کشید (۲)
۶	۱۱۰	کشید (۲)
۱۲	۱۰۷	کشید این ناکسی
۹	۱۰۰	کش دیده نرگس صباست
۴	۳	کش رشته باریک عقل
۱۰	۱۶۱	کشست
۴	۴۳	کش سلطان کشید
۱۰	۱۳۴	کشش عشق تو هیچ است، هیچ
۱	۸	کشش نام تو
۸	۹۰	کشف از کشفی کم نیند
۱۱	۱۰	کش فرمان تست
۸	۹۰	کشفی کم نیند
۵	۱۷۹	کش قلم
۷	۱۴۴	کش قلم بیخبری در کشید
۷	۹۸	کش کس نیم از بهر گنج
۳	۱۵۰	کش که به خرما رسد
۱۲	۶۸	کش که ترا پنبه کرد
۲	۹۴	کش، که آسایش است
۱۲	۳۰	کشتم (۲)
۳	۱۴۷	کشتم خوانده ای
۱۳	۱۱۰	کشمش جور در اعضا هنوز
۹	۱۰۸	کشمش رستخیز
۵	۴	کشمش هر چه درو زندگیست
۸	۱۲	کش میم اوست
۳	۳۹	کشند (۲)
۱۱	۴۰	کشند (۲)
۳	۴۶	کشند (۲)
۱۲	۱۷۵	کشند
۱۰	۱۲۸	کش و بی غم بزی
۳	۱۴۷	کش و خیره کشم خوانده ای
۱	۶۳	کش و دامن کشان
۱۱	۱۴۶	کش و ظالم و خونریز گفت
۵	۱۳۰	کشور هندوستان
۶	۷۵	کشی

ب	ص	
۲	۵	کله وار سپید و سیاه
۴	۱۷۰	کله وار نبرد از میان
۱۵	۹۲	کلید آمدی
۱	۲	کلید در گنج حکیم
۱۲	۴۰	کلیدی که در گنج راست
۳	۱۶۰	کلیمی بود
۳	۱۰۶	کم آزار باش
۴	۷۹	کم آزاری است
۶	۲۱	کم آن گرفت
۸	۳۶	کم از آن شد بنه و بارمن
۹	۸۹	کم از یک زنی
۹	۳	کم است
۵	۱۳۲	کم است
۲	۱۵۲	کم است
۵	۱۱۵	کم است، از پی آن پریهاست
۳	۱۲	کمال
۲	۱۵۰	کمال
۲	۱۴۶	کمان
۲	۱۶	کمان تیرشکر زخمه ریخت
۲	۱۰۹	کمان چون شکمش نرم کرد
۱۱	۶۲	کماندار شد
۱	۱۴۹	کم بود
۷	۹۱	کم بود
۶	۷۱	کمتر از آوازه شکرانه ای
۱۰	۱۳۱	کمتر از آن موبد هندو میباش
۱۴	۱۱۶	کمتر از آن نحل و ازین مور نیست
۱	۱۵۸	کمخوارگی
۲	۱۵۸	کم خوردن خود سرکش است
۶	۱۱۵	کم خور و بسیاری راحت نگر
۳	۱۰۶	کم خور و کم گوی و کم آزار باش
۱	۱۴۶	کم دهی و بیش ستانیت را
۲	۹۱	کم دیده ام
۶	۱۵	کمر
۵	۱۱۰	کمر
۷	۱۳۰	کمر
۱۲	۱۲۱	کمر آسمان

ب	ص	
۱۱	۱۳۷	کف این پیر، که برناوش است
۸	۱۷۴	کف این خاک به افسونگری
۱۰	۱۱۰	کف این ملک یساری نبود
۱۰	۱۶۰	کف پای تو
۱۲	۱۲۹	کف پای کسی را مسای
۹	۳۰	کف پست تو به صحرای عشق
۷	۹۶	کفچه مکن بر سر هر کاسه دست
۱۰	۱۰۹	کف خنیاگران
۴	۳۵	کف ده و لعل از دهان
۷	۱۹	کفر بود، نفی ثباتش مکن
۶	۷۳	کفش از نیل فلک شسته شد
۱۰	۳۲	کفش این چشمه سیماب ریز
۷	۱۰۸	کفش بیاور، که بهشت آن تست
۱۰	۱۰۶	کفش دهی، باز دهندت کلاه
۱۵	۳۲	کفش ساقی است
۲	۵۵	کف موسی نشان
۱	۱۴۷	کفن برگرفت
۱۲	۱۴۷	کفنش برکشید
۲	۱۱۳	کفی خاک به جانی دهی
۸	۱۲۲	کفی خاک را
۱۱	۴۳	کلام
۱۰	۲۸	کلاه
۵	۳۴	کلاه
۷	۷۳	کلاه
۱۰	۱۰۶	کلاه
۵	۱۱۶	کلاه
۲	۱۳۹	کلاه
۷	۴	کلاه زمین
۲	۱۴۰	کلاهش نبرد
۱۳	۱۳۱	کلاه و کمر آفات عشق
۱۱	۱۳۱	کلاه و کمر افراختن
۱۳	۱۱۵	کلبه بقال نگه داشتی
۸	۱۷۳	کلبه حلاق خود باز کرد
۱۱	۹۵	کلبه خورشید و مسیحا یکیست
۲	۹۸	کلوخی به تکلف کنی
۱۴	۱۳۱	کلوت خواجگی گل دهد

ب	ص	
۱	۱۵۷	کمر ریش دلی داشت تنگ
۱۴	۱۵۶	کمری کان به رضا بسته شد
۶	۱۱۰	کمری می‌کشد
۲	۲۲	کم زاغ‌گیر
۶	۲۶	کم زده چند باش
۶	۲۶	کم زن این کم زده چند باش
۷	۴۷	کم زن، که فرس پای تست
۹	۸۹	کم زن که کم از یک زنی
۱۴	۱۵۴	کم زن مشو آرام گیر
۸	۲۵	کم زنند
۹	۸۹	کم زن و کم زن، که کم از یک زنی
۹	۳	کمست
۵	۱۳۴	کمست
۴	۱۵۴	کمست
۵	۱۷۳	کم سخنی دید دهن دوخته
۴	۳۰	کم شود
۵	۱۵۸	کم شود
۷	۱۳۰	کم عمر ز خود بیخبر
۱	۱۶۵	کم کار زیان بسته‌ام
۱۲	۲۵	کم کن اجری، که زیادت خورند
۱۴	۱۴۵	کم کند از کیل و ترازوی تو
۱	۹۳	کم کنی
۱	۱۴۵	کم گشت نور
۳	۱۰۶	کم گوی و کم آزار باش
۲	۱۴۶	کم می‌ستان
۱۲	۳۸	کم نبود
۷	۱۰۶	کمند
۵	۵۱	کمند افکنی
۷	۴۴	کم نکرد
۳	۷۸	کم نه‌ای
۸	۹۰	کم نیند
۸	۱۵۶	کم و بیش فلک در گذشت
۵	۱۴۶	کم و کاستی
۸	۱۰۶	کمی راکه کشی در شمار
۵	۱۱۵	کمی عمرخواست
۶	۷۴	کمی غم به فزونی دراست

ب	ص	
۱۳	۱۳۱	کمر آفات عشق
۲	۳	کمر آفتاب
۲	۱۲۵	کمر آلوده صندبندگیست
۵	۳۸	کمر آویز تو
۴	۵۹	کمر از زلف زره بافته
۲	۱۲	کمر از میم داد
۴	۶۷	کمر از نور داشت
۱۱	۱۳۱	کمر افراختن
۴	۱۳	کمر او فلک اندازه‌ای
۳	۶۵	کمر بست از آب
۱۳	۴۲	کمر بسته‌اند
۸	۱۱۰	کمر بسته‌ای
۱۰	۱۱۱	کمر بسته بود
۱۳	۹	کمر بسته که: مابنده‌ایم
۶	۲۶	کمر بند باش
۱۴	۱۳۱	کمر بندگی دل دهد
۱۲	۱۰۵	کمرت بسته‌اند
۱۳	۲۲	کمرت بنده‌ای
۱۰	۴۳	کمرت سایه به جوزا رسد
۱	۵	کمر خاک زد
۱۴	۱۵۶	کمر خدمت تن رسته شد
۱۵	۹۸	کمر خدمت دل دوخته
۷	۱۱۰	کمر خدمت زنبور یافت
۹	۵۳	کمر خود به میانم سپرد
۱۲	۱۳۱	کمر خویش به خون تو بست
۱۱	۳۲	کمرش لعل ناب
۲	۱۱۰	کمر عهد کن
۳	۹۶	کمرکوه ز خوی دورنگ
۷	۴	کمرکوه و کلاه زمین
۸	۱۳۵	کمرکین گرفت
۱۲	۱۳۱	کمرگل ز دست
۹	۵۸	کمرگل شده
۱۱	۳۲	کمر لعل کش آفتاب
۸	۸۵	کمر مقبلان
۱۳	۱۳	کمر و تاج بود
۴	۱۱۰	کمری بیش نیست

ب	ص		ب	ص	
۱۴	۷۸	کن آخر که زیانیت نیست	۳	۱۲۲	کمین برگشاد
۱۲	۲۵	کن اجری که زیادت خورند	۱۲	۱۲۲	کمین ساختن
۱	۱۱۲	کنار و غم تو در میان	۸	۱۴۳	کمی کرده اند
۹	۹۰	کن از راهشان	۵	۵۱	کمین کرده کند افگنی
۴	۹۰	کن از همت مردم بترس	۲	۱۲۲	کمین می زند
۱۲	۲۵	کن اقطاع، که غارتگرند	۲	۲۶	کمین می کنند
۱۲	۱۷۱	کن امروز به دامادیم	۲	۲	کن
۴	۲۱	کنان (۲)	۱	۹	کن (۲)
۳	۶۸	کنان (۲)	۹	۱۰	کن (۲)
۷	۵۸	کنان بر طرف جویبار	۳	۱۳	کن
۵	۱۳۲	کن اندر رحیل	۷	۲۵	کن (۲)
۲	۵۸	کنان در زنج یاسمن	۲	۲۵	کن (۲)
۱	۱۰۳	کنان رویی آمد ز دور	۷	۲۹	کن (۲)
۳	۵۵	کنان صبحگاه	۱۱	۲۹	کن (۲)
۹	۱۶۲	کنان کز تو به چیزی شوند	۱	۳۵	کن (۲)
۵	۸۰	کنان مرکب نوشیروان	۱۳	۳۶	کن
۵	۵۴	کنان نرگس بیدار او	۸	۷۵	کن (۲)
۱۱	۱۱	کن ای چاره بیچارگان	۵	۷۶	کن (۲)
۹	۸	کن این آیت ایام را	۳	۸۰	کن (۲)
۱۱	۹	کن این برج ز طوق هلال	۷	۸۷	کن (۲)
۱۱	۹	کن این پرده ز مثنی خیال	۱۰	۹۲	کن
۱۳	۷۹	کن این پرده عیسی گرای	۳	۱۰۷	کن (۲)
۴	۱۶۸	کن این خاک زمین زاده را	۸	۹۸	کن
۹	۱۳۳	کن این خانه سیلاب ریز	۳	۱۱۰	کن (۲)
۲	۷۷	کن این دامن آلوده را	۷	۱۱۳	کن (۲)
۶	۱۳۸	کن این زرد گل جعفری	۱۰	۱۱۶	کن (۲)
۹	۷۷	کن این سینه گشایی تراست	۳	۱۲۱	کن (۲)
۹	۸	کن این صورت اجرام را	۲	۱۳۲	کن (۲)
۴	۹	کن این عقد شب افروز را	۵	۱۵۷	کن (۲)
۱	۱۷۱	کن این لعبت شنگرف را	۹	۱۶۵	کن (۲)
۸	۹	کن برون	۳	۱۶۸	کن (۲)
۱۳	۱۳۱	کن به خرابات عشق	۷	۱۶۹	کن (۲)
۸	۱۲۸	کن به دور	۱	۱۷۲	کن (۲)
۱۲	۱۲۶	کن به گریبان خویش	۲	۱۷۳	کن
۶	۳	کن پخته تدبیرها	۱	۱۷۷	کن (۲)
۸	۲۵	کن تا خط بادم زنند	۳	۱۷۹	کن (۲)

ب	ص		ب	ص	
۹	۷۵	کند رحمت فریادرس	۶	۱۲	کنت نبیا چو علم پیش برد
۷	۱۳۳	کن درست	۱۲	۱۲۷	کنج امان نیست درین خاکدان
۷	۹۰	کند روزگار	۱	۱۰۰	کن جدا
۵	۸۶	کند صحبت نیک اختیار	۲	۹۷	کن چو آب
۷	۱۳۷	کند عدل ترازوت را	۱۰	۱۳۲	کن حاصل معلوم خویش
۸	۳۷	کند نشد، گر چه کهن ساز شد	۳	۷	کند (۲)
۸	۱۴۴	کند نه پای خرابات شو	۱۱	۴۱	کند (۲)
۱	۲۷	کند وقت کار	۱۳	۴۱	کند (۲)
۴	۱۰۴	کنده رویا یقین تو شد	۱۰	۳۴	کند (۲)
۵	۸۳	کن روی بتاب از گناه	۱۲	۶۷	کند (۲)
۱	۱۰۰	کن رها	۱	۸۴	کند (۲)
۲	۱۶۳	کن سخن ناکسان	۷	۸۴	کند (۲)
۱	۱۳۱	کنشت	۹	۸۵	کند (۲)
۲	۱۳۳	کنش تا به درافتی به راه	۵	۹۰	کند (۲)
۱۱	۱۰۴	کن غم روزی مخور	۸	۹۱	کند (۲)
۹	۱۰۹	کنف درع تو جولان زند	۴	۹۲	کند (۲)
۱۲	۱۲۵	کن فراز	۳	۱۰۸	کند (۲)
۳	۱۵۲	کن کان تست	۱۰	۱۱۵	کند (۲)
۸	۳	کن کاینات	۱۰	۱۲۹	کند (۲)
۶	۸۳	کن کز همه به طاعت است	۸	۱۳۲	کند (۲)
۱۲	۱۳۱	کن کمر گل ز دست	۱۲	۱۵۰	کند (۲)
۱۵	۴۸	کن که بر آید زیار	۷	۱۵۴	کند (۲)
۴	۱۰۵	کن که برین است عهد	۱	۱۶۷	کند (۲)
۱۶	۴۸	کن که به از یار نیست	۶	۱۶۸	کند (۲)
۷	۱۴۳	کن که پذیرفته‌ای	۹	۱۷۵	کند
۸	۱۴۱	کن که پشیمان شدیم	۸	۱۷۸	کند (۲)
۱۶	۱۱	کن که پناهنده‌ایم	۲	۱۷۷	کند اربادشان
۴	۴۷	کن که توان باز داد	۱۴	۱۴۵	کند از کیل و ترازوی تو
۷	۳۳	کن که دلیر افگنی	۱۴	۱۵۴	کند از ما به تکلف کسی
۱	۶۹	کن که صواب آن بود	۶	۱۴۴	کند بیخبر
۱	۸۵	کن که غرورت دهد	۸	۳۳	کند بیشتر اندیشه‌ای
۱	۱۴۰	کن که فریبده است	۴	۴۲	کند بیضه هفت آسمان
۸	۷۹	کن که قوی پستی است	۱۳	۱۶۹	کند حاصل خویش
۱۱	۱۳۲	کن که گران روکسی	۷	۱۳۵	کند خانه را
۱۱	۱۷۴	کن که وفا را شوی	۳	۱۷۱	کند خطبه شاهنشهی
۳	۱۴۱	کن لجاج	۷	۱۶۳	کند دشمن است

ب	ص	
۷	۳۴	کنی (۲)
۳	۹۲	کنی (۲)
۱	۹۳	کنی (۲)
۲	۹۸	کنی (۲)
۸	۱۰۷	کنی (۲)
۱	۱۳۳	کنی (۲)
۱۲	۱۴۲	کنی (۲)
۳	۱۷۹	کنی اندیشه، به اندیشه کن
۱۴	۱۵۱	کنی، ای بر خلاف
۸	۱۲۹	کنی این گل دوزخ سرشت
۱۱	۷	کنی بی ستون
۳	۱۳۰	کنی جای بیم
۹	۸۹	کنی دهوی مردافگنی
۵	۱۷۰	کنی عالم کافر ستیز
۳	۱۰	کنی قهر بسی راز ما
۳	۱۴۵	کنی همجو باغ
۵	۱۷۲	کو (۲)
۲	۶	کواکب سترد
۳	۱۱۲	کواکب شکست
۷	۱۶	کواکب قدمش می درید
۱	۶۷	کو به جفا در گرفت
۶	۲۹	کو به خلافت رسید
۵	۱۴۰	کوتاه کرد
۳	۱۴۲	کوته و دست دراز
۵	۱۵۹	کوتهی عمر دهد چون شرار
۱۲	۱۲۹	کوچو تو سوده ست بسی زیر پای
۱	۳۴	کوداد جوانی و ملک
۲	۱۵۶	کودکی
۱۳	۱۵۵	کودکی از جمله آزادگان
۴	۱۶۷	کودهن خود دگران را دهد
۴	۱۷۶	کور
۱۴	۱۱۶	کور نیست
۱۰	۱۷۸	کوره آهنگریم تنگ بود
۶	۱۵۵	کوره طاعت زند
۲	۱۹	کوری آن کس که «به دیده» نگفت
۷	۱۲۶	کوری چشم است و بلای دل است

ب	ص	
۱۰	۶۷	کنم (۲)
۹	۸۱	کنم (۲)
۱۲	۸۱	کنم (۲)
۲	۱۴۲	کنم (۲)
۱۱	۱۴۹	کنم (۲)
۵	۱۷۱	کنم (۲)
۷	۱۷۱	کنم (۲)
۳	۴۵	کنم آوازه را
۷	۱۴۹	کنم اندیشه ز گرگان پیر
۱۲	۱۴۶	کنم او را هلاک
۲	۳۸	کنم خطبه به بانگ بلند
۱۳	۳۷	کنم عهد زمین بوس شاه
۸	۱۴۹	کنم کاتش است
۱۰	۷۸	کن مکن دیو نباید شنید
۱۳	۱۱۰	کن مکن عدل نه پیدا هنوز
۵	۳۲	کن ملک جهان بر عموم
۹	۱۵۱	کن ملک سرافکنده به
۱۲	۸۱	کنم وای که برخود کنم
۱۴	۱۷۷	کنم و باز نگویم یکی
۸	۲۲	کنند (۲)
۲	۲۶	کنند (۲)
۱۴	۳۰	کنند (۲)
۴	۸۶	کنند (۲)
۷	۱۰۶	کنند
۹	۱۱۶	کنند (۲)
۱۰	۱۴۹	کنند (۲)
۱۰	۱۶۸	کنند (۲)
۷	۱۷۵	کنند (۲)
۳	۱۷۸	کنند (۲)
۱۰	۱۱۹	کنند این گل افکنده را
۸	۴۵	کن نسخه هاروت شد
۱	۸۳	کن و درماندهی
۲	۱۳۴	کنون
۸	۴۸	کنون بایدت افسون مخوان
۸	۳	کن و نیست کن کاینات
۱۲	۲۶	کنی (۲)

ب	ص	
۳	۱۶۱	کوه به آهستگی آمد به جای
۱	۷۵	کوه قاف
۸	۱۶۲	کوه‌ند، مگورازشان
۷	۴	کوه و کلاه زمین
۱۳	۱۵۶	کوهی ز غباری مخواه
۷	۱۲۵	که آسایش جانها دروست
۲	۱۱۱	که آمد برون
۱	۵۱	که آن خاک راست
۸	۹۱	که آن خون کند
۴	۱۴۴	که آن را برد
۱	۱۳۸	که آورده‌ای
۱۳	۱۶۵	که آه
۵	۴۸	که آینه هرناکس است
۵	۹۰	که اثرها کند
۳	۱۵۲	که احسان تست
۹	۱۱۲	که از سر به است
۶	۱۴۶	که از گرم و سرد
۱۱	۱۱۹	که از امروز نه‌ای شرمسار
۱۳	۸۶	که از و برخوردار
۸	۶۹	که ازین شب صفتی کرده‌ام
۵	۱۲۸	که ازین کاسه یک انگشت خورد
۷	۱۰۰	که اساس تو برین گل نهاد
۱	۵۱	که افلاک راست
۹	۸۶	که اکنون پرست
۱۶	۱۴۷	که «الحق مر»
۱	۱۲	که الف نقش بست
۱۴	۸۴	که امان می‌دهند
۱۳	۷	که «اناالحق» زند
۸	۱۷۶	که‌اند (۲)
۹	۵۱	که ای بی‌زبان
۲	۱۴۰	که این دزد کلاهش نبرد
۳	۱۸۰	که این نامه به عنوان رسید
۷	۱۱۰	که او خوابگی نوریافت
۲	۱۲۶	که او را همه تن شد سیاه
۴	۱۷۸	که با بانگ خروس است و بس
۱۳	۱۴۲	که باخاک به گرگی آشتیست

ب	ص	
۱	۱۱۵	کوز
۴	۲۹	کو ز درون تهمتی خانه بود
۷	۸۴	کوزه گرانست کند
۶	۹۱	کوژ پشت
۷	۱۴	کو سبک‌از خواب عنان تاب‌گشت
۷	۱۵۲	کوس تهی خیرباش
۱۳	۳۲	کوس فلک را جرمش بشکند
۶	۱۵۲	کوس نه‌ای، این همه آوازه‌چیست
۱	۱۵۷	کوسه کم ریش دلی داشت ننگ
۸	۱۶۸	کوش
۱۴	۶۹	کوش کزان شمع به داغی رسی
۱۵	۱۳۱	کوش کزین خواجه غلامی رهی
۱۶	۱۶۳	کوش که همدست به دست آوری
۵	۱۵۷	کوش و ستبری مکن
۱۱	۹۱	کوفته شد سینه مجروح من
۱	۱۴۲	کوفی است
۳	۱۱۲	کوکب نرست
۳	۸۰	کوکبه خسروان
۳	۱۱۲	کوکبه مهد کواکب شکست
۴	۶۷	کو کمر از نور داشت
۱۲	۱۳۱	کو کمر خویش به خون تو بست
۱۰	۳	کو «لمن الملک» زند جز خدای
۱۰	۳۵	کویت جرسی می‌زنم
۳	۳۰	کویت در است
۸	۱۰	کوی تست
۲	۲۸	کوی تست
۶	۹۱	کوی تو فلان را که کشت
۱۱	۱۲۰	کوی خرابات خراب از من است
۶	۱۲۰	کوی خرابات شد
۱۳	۱۲۰	کوی خرابات کی
۱	۱۲۴	کوی در
۱۰	۱۲۰	کوی قلندر شوم
۴	۹۱	کویم کشید
۳	۹۱	کوی من
۶	۱۳۱	کوی نیست
۱۳	۱۴۸	کوه

ب	ص	
۱۰	۶۹	که برو بسته شد
۹	۳۴	که برو پای تست
۷	۱۵۶	که برو پای تواند نهاد
۷	۴۹	که برو خطبه سلطانی است
۹	۱۳۸	که برو سگه مقصود نیست
۱۳	۱۶۶	که برون دوستند
۳	۶۷	که بری داشتم
۴	۱۴۸	که بری، دیگر است
۲	۸۴	که برین خاک زیست
۶	۱۵۹	که برین خنده بیاید گریست
۴	۱۳۲	که برین گل زنی
۱۲	۹۸	که بست
۴	۱۱۵	که بسی خورد، بسی زیستی
۸	۱۷۰	که بسی دیده اند
۵	۸۸	که بشارت به خودم میدهد
۱۰	۵۷	که بشتافته
۳	۸۹	که بقایش نیست
۹	۱۷۸	که بگداختم
۱۰	۸۶	که بگریختم
۱۳	۱۲۶	که بگیری به دست
۷	۹۲	که بلندی گرفت
۳	۱۷۳	که بود
۴	۱۶۳	که بود پرده دار
۷	۷۹	که بود داوری
۱	۴۹	که بود دستگیر
۳	۱۴۴	که بود کاب تو در جام اوست
۱۱	۱۲۷	که به آبت دهد
۱	۱۳۹	که به آهن برند
۱۵	۱۳۶	که بهارش تویی
۶	۱۳۶	که به از شکر است
۱۶	۴۸	که به ازیار نیست
۶	۳۱	که به این آینه پرداختم
۱۴	۱۳۶	که به باغ زمیست
۵	۷	که به تایید اوست
۱۳	۹	که به تو زنده ایم
۳	۳۸	که به جا مانده ام

ب	ص	
۱۰	۱۷۰	که باخودبری
۶	۱۲۴	که باریکترین رشته ایست
۱۴	۱۴۵	که بازوی تو
۱۵	۷۶	که باشد بهی
۶	۴۸	که با عقل به دلالتیست
۱	۴۷	که باهی نداشت
۳	۷۱	که بالاتر است
۷	۴۸	که بالغ شود
۱	۸۴	که با ما کند
۱۱	۱۵۰	که بیاید دل و جان تافتن
۳	۴۲	که ببوسد لبش
۹	۱۳۲	که بجوید دل پرهیزناک
۳	۱۲۳	که بخواهد شکست
۱۳	۱۰۴	که بدان درگذشت
۱۲	۳۲	که بدو پنجه کرد
۳	۲۲	که بدو چون گل است
۳	۱۲۸	که بدو گفت، زبانش بسوخت
۲	۱۱۹	که بدو گفت فلک شادباش
۹	۱۷۰	که بدی کرد، ضمانی بداد
۱۲	۱۴۱	که بدین در میچ
۴	۴۲	که برآرد ز کان
۱۰	۳۹	که برآرد علم
۱	۱۰۴	که بر آمد خبار
۱۰	۸۵	که برات آورند
۸	۸۸	که برافزوخند
۱	۵	که بر افلاک زد
۲	۵۴	که بران آب چو کشتی شدم
۴	۱۰۵	که بر این است عهد
۸	۱۱۶	که بر پای نکوتر علم
۱۱	۱۶۱	که برخاستند
۱۲	۸۱	که برخود کنم
۱۴	۱۴۰	که بر خویش داشت
۱۱	۱۴۳	که بردی که ستودی ترا
۱۲	۶۷	که بر لعل فلک کان کند
۶	۱۴۱	که بر من نشست
۱۱	۱۳۷	که برناوش است

ب	ص	
۴	۱۱	که بی داوریم
۱۰	۱۴۹	که بیدی کنند
۳	۴۶	که بیفتند، همه خنجر کشند
۱۱	۱۷۷	که به یک چشم زد از کان غیب
۳	۷۱	که بیناتراست
۴	۱۱۷	که بیناتر است
۶	۸۴	که بینم بسی
۴	۱۱۷	که پاینده نیست
۳	۲۹	کهپایه ارنی شکست
۷	۱۴۳	که پذیرفته ای
۱	۷۸	که پر آتش است
۸	۶۳	که پرداختند
۱۳	۶۹	که پروانگی آموخته است
۷	۷۷	که پروده اند
۹	۱۵	که پروده ای
۷	۳۷	که پس آمد سرش انداختم
۱	۱۹	که پسندید نیست
۸	۱۴۱	که پشیمان شدیم
۱۶	۱۱	که پناهنده ایم
۱۳	۱۱	که پناهیم، تویی بی نظیر
۱۳	۱۶۷	که پوشیده ای
۷	۱۵۰	که پی جان بود
۴	۱۵۱	که پیریش در آن خواب گفت
۱۰	۱۱۵	که پیشست کند
۹	۱۰۹	که پیکان زند
۱۴	۳۷	که پیوسته اند
۱۴	۳۸	که پیوسته اند
۳	۹۲	که تباهی کنی
۱۳	۱۰۰	که ترا به ز خشن جامه نیست
۱۲	۶۸	که ترا پنبه کرد
۱۳	۷۸	که ترا توشه ره می دهد
۲	۱۰۵	که ترا داده اند
۵	۱۲۱	که ترا دید چنین مست خواب
۱۴	۱۴۸	که ترا دیده بود شیرخوار
۷	۱۶۳	که ترا روشن است
۱۳	۴۰	که ترازوی سخن سخته کرد

ب	ص	
۱۲	۴۲	که به جانی دهند
۶	۱۰۱	که به چایی رسید
۹	۴	که به جودش کرم آباد شد
۸	۱۲۳	که به چشم دگران دیده ای
۳	۱۵۰	که به خرما رسد
۳	۳۵	که به خوان تو رسد لاغر است
۱۱	۱۷۳	که به خود دست برافشانده ایم
۱۰	۱۷۴	که به دان تراست
۱۰	۸۴	که به دریا در سختی کش است
۹	۸۴	که به دریا درند
۹	۱۳۷	که به دنیا است تمنا ترا
۲	۱۹	که به دیده نگفت
۲	۴۳	که به زر سکه چون روز داد
۱	۴۳	که به زر مرده اند
۱۰	۱۶۷	که به زنجیر کیان را کشید
۲	۹۹	که به زین کرده اند
۱۲	۱۳۹	که به سنگ دمشق
۹	۸۷	که به سیراب زمین کاشتیم
۲	۶۱	که به شادی غم دل می گرفت
۳	۳۳	که به شب تیغ در انداخته ست
۹	۶۶	که به شب دست برافشانده بود
۷	۱۰۸	که بهشت آن تست (۲)
۹	۸۴	که به صحرا درند
۵	۳۳	که به طوفان تو خوابش برد
۴	۶۰	که به فرسنگ داشت
۵	۹۷	که به کاری بکنی دستخوش
۱۲	۳۷	که به گردون رسم
۸	۸۲	که به لشکر گه و رایت رسید
۱۰	۱۲۹	که به مردم کند
۵	۸۱	که به مرغان رسید
۹	۱۵	که به مقدار ترازو نبود
۳	۸۳	که به نیکی عمل آغاز کرد
۵	۵	که به هم در شکست
۹	۸۰	که به هم می زنند
۱۰	۸۴	که بیابان خوش است
۵	۱۶۷	که بیان دل است

ب	ص	
۱۰	۱۴۲	که جهان بینی است
۱۵	۱۱۶	که جهان خواهد کاسان خورد
۲	۱۰۷	که جهان داشتند
۳	۱۳۴	که جهان دیده ای
۱۰	۹۳	که جهانگیری است
۳	۱۲۶	که جهان می نشست
۷	۱۱۲	که چرا پیش تو بندد میان
۵	۱۲۵	که چراغ فلکی شد تنش
۱	۴۷	که چراغی نداشت
۱۳	۴۱	که چشمتش کند
۱۰	۱۰۸	که چنان غالب است
۸	۶۱	که چنین رفته ام
۷	۱۴۷	که چنین عیب شمار توام
۶	۱۹	که چنین نیست نباشد خدای
۱	۱۵۳	که چو پروانه دمی خوش زند
۵	۴۳	که چو سیماب غم زر نخورد
۳	۱۰۴	که چو شیر آمدم
۶	۱۴۹	که چو شیر ابخرند
۱۴	۷۹	که چو عیسی رگ جان را گرفت
۱۲	۱۴۸	که چو گردد کهن
۱۲	۱۴۴	که چو گل بی سرو پایی کنی
۱۱	۱۴۹	که چو گل گنج فشانی کنم
۲	۷۲	که چو گندم سروپایی نداشت
۱	۱۰۲	که چون بو گرفت
۸	۱۷۴	که چون جان بری
۲	۹۵	که چو یوسف بود
۸	۱۲۷	که چه (۲)
۹	۸۱	که چه بازی کنم
۶	۶۷	که چه بودی ز روز
۱۴	۹۱	که چه خواری رسد
۷	۷۹	که چه عذر آوری
۹	۱۷۲	که چه فرمایدش
۸	۱۰۷	که چهل روز به زندان کنی
۷	۱۴۴	که چیزی چشید
۳	۹۵	که چیست (۲)
۷	۱۳۲	که حریفان شدند

ب	ص	
۲	۱۴۳	که ترازوی نیاز تو شد
۶	۱۳۲	که ترا محرم یک موی نیست
۲	۱۰۸	که ترا یار شد
۸	۱۶۳	که ترا یار کیست
۴	۹۲	که ترتیب ولایت کند
۸	۲۲	که تماشا کنند
۱	۸۴	که تمنا کند
۱	۱۰	که تو آویزش
۴	۴۷	که تو ان باز داد
۷	۱۵۶	که تو اند گشاد
۴	۱۱۱	که تو برخیزی ازین کارگاه
۸	۹۲	که تو بیدادگری پروری
۴	۱۰۶	که تو بینی، ز سپید و سیاه
۸	۱۰۵	که تو پنداشتی
۱	۱۰	که تو خون ریزیش
۲	۴۹	که تو داری ترند
۲	۱۵۰	که تو دیدی هلال
۱	۶۸	که تو گویی نبود
۱۵	۱۷۷	که تویی شیفته روزگار
۱۶	۱۵۶	که تهی کیسه تر، آسوده تر
۷	۱۵۷	که تهی مغز و خراب ایستی
۱۵	۱۶۶	که جان پرده این راز کرد
۶	۱۲۵	که جانداروی پژمرده گشت
۳	۱۴۴	که جان نام اوست
۲	۱۴۹	که جراحت دروست
۹	۹۷	که جز آن خشت نقابش نبود
۱۰	۱۷	که جز او بر در آن راز ماند
۶	۱۵۸	که جسمش تویی
۱	۹۳	که جفا کم کنی
۵	۶۰	که جگر خواره گشت
۱	۶۰	که جگر سوز بود
۵	۱۰۲	که جگر گریه خورد
۴	۸۴	که جوانی به جهان داده ایم
۱	۳	که جودیش هست
۱۳	۱۴۱	که جوی نیستش
۵	۱۱۱	که جهان بی تو بود

ب	ص		ب	ص	
۱۳	۸۴	که در این حلقه فرومانده است	۸	۱۳۲	که حریفی کند
۱۱	۹۰	که در این خانه شبی داد کرد	۵	۳۵	که حسود است بر او بی دریغ
۵	۱۱۶	که در این راه کند خوابگاه	۸	۱۹	که حق آمیخته
۱	۱۱۷	که در این طاعتند	۲	۱۴۴	که حلال آمده در هر مقام
۱۰	۱۲۶	که در ایران اوست	۱۱	۱۰۵	که خاریده‌اند
۹	۵۲	که در بند ماست	۳	۲۷	که خبر جوی تست
۱۳	۱۶۶	که در پرده کرامات شد	۸	۱۰۵	که خبر داشتی
۲	۷۳	که در دانه طمع خام کرد	۲	۲۰	که خرد خاک اوست
۵	۱۲	که در روزگار	۳	۴۶	که خر مهره بدو درکشند
۷	۱۶۱	که در زرکش سلطان بود	۱۴	۷۲	که خطایی رسید
۵	۴۴	که در سینه هست	۱۴	۱۱	که خواهد نواخت
۸	۱۷	که درش داشتند	۱۶	۱۱	که خواهند ایم
۱۳	۸۲	که در عدل زد این نام یافت	۱۰	۱۴۰	که خود چند بود
۲	۱۷۰	که در عشق کسی می‌زنی	۸	۵۶	که خود روی بود
۱۲	۴۰	که در گنج راست	۶	۲۳	که خود سایه نوراللهی
۵	۴۰	که درم خاک اوست	۴	۶۸	که خورشید بست
۵	۱۷۸	که در معرض فریاد نیست	۹	۹۶	که خوری چون خر عیسی گیا
۹	۳۴	که درو جای تست	۹	۱۷۴	که خونخواره ایست
۶	۱۵۶	که درو جوهر دانایی است	۱	۸۶	که خون خورده‌ام
۶	۱۲۳	که درو دید دماغش فشرد	۷	۹۱	که خونی کجاست
۳	۱۲۸	که درو دید دهانش بدوخت	۱۱	۱۸	که خیالش نبود
۱۰	۱۶۷	که درو دید زبان را کشید	۱	۱۸	که خیالش نیافت
۵	۵۹	که درو دید نمک‌ریز شد	۹	۴۵	که خیال من است
۲	۱۲۳	که درو کارهاست	۱۲	۷	که داد (۲)
۱۰	۱۶۶	که درون پرورند	۱۵	۱۱	که دارد که ما
۱۰	۱۴۱	که درویش به پای است خیز	۱۷	۱۴۰	که داغش نماند
۹	۳۱	که در همت است	۳	۴۳	که داناترند
۵	۱۵۰	که دریا شود از آب جوی	۱۰	۸۶	که در آمیختم
۷	۱۲۹	که درین بادیه با طبع ساخت	۱۴	۱۳۰	که در آن باغ دید
۳	۱۳۶	که درین پایه قویدل تر است	۱۴	۱۲۰	که در آن پرده بود
۹	۱۳۴	که درین پایه هنر پیشه نیست	۵	۱۹	که در آن پرده نظرگاه یافت
۹	۴۱	که درین پرده نوایش هست	۸	۵۰	که در آن نقب زبانم گرفت
۵	۱۰۷	که درین پرده هست	۳	۱۶۷	که در آهستگیست
۱	۱۳۴	که درین تنگنای	۶	۶	که دراز است دست
۳	۱۱۴	که درین چاه فرود آمدی	۱	۱۵۱	که در اقصای مرو
۲	۸۴	که درین خاک چیست	۶	۱۰۶	که در این پرده نشانیش هست

ب	ص	
۶	۶۱	که رخس پر دگی خاص بود
۱	۱۷۳	که رسد بر سرت آن ساده مرد
۱۰	۳۴	که رسد پیش تو پایی کند
۵	۱۴۹	که رصدنامه اختر گرفت
۹	۲۲	که رطب خورده ای
۹	۱۱۹	که روا روز نند
۱۲	۱۵۰	که روا رو کند
۱۲	۱۰۴	که روزی ده اوست
۸	۴۴	که روشن گرم داشت
۴	۱۱	که روی آوریم
۵	۱۳۴	که ره پی غم است
۹	۱۶۸	که ره دل ز نند
۹	۱۷۰	که رهی رفت، نشانی بداد
۱۲	۱۰۴	که از اینان به اوست
۱	۱۱	که ز باغ توایم
۳	۱۶۷	که زبان بستگیست
۱۰	۶۵	که زبان بسته بود
۷	۷۲	که ز بد خواه برد
۱۱	۴۸	که زبون غم است
۳	۳۲	که ز بهرامی او وقت زور
۳	۱۰۱	که ز پیش تو به نخجیر شد
۱۱	۴۷	که ز تن رسته اند
۱۲	۶۸	که ز تو نوش خورد
۳	۱۳۴	که ز جان دیده ای
۳	۷	که ز جان نسبت پاکی کند
۱	۸۹	که ز خامی بود
۱۲	۱۳۳	که ز خود غافل
۱	۶۸	که ز راه سحر
۱	۱۲۶	که زریکراست
۸	۷۹	که زردشتی است
۳	۲۳	که ز رضوان به است
۶	۱۱۷	که ز صاحب خبران دلیم
۱۱	۹۳	که ز غم ریش بود
۳	۷۸	که ز کس کم نه ای
۶	۱۱۰	که ز مام هنری می کشد
۸	۱۳۹	که ز مشرق به در افشاند اند (۲)

ب	ص	
۲	۱۳۷	که درین خرگه است
۱	۳۱	که درین دایره دهر بند
۶	۱۶۸	که درین راه منی می کند
۱۲	۴۴	که درین شیوه مصیب آدم
۸	۱۴۵	که درین طشت شوی جامه شوی
۱۰	۹۱	که درین ظلم نظر داشته است
۱۰	۱۵۶	که درین قالب است
۱۰	۱۲۷	که درین کشتی غم جای تست
۹	۱۴۸	که درین گوهر است
۱	۱۱۳	که درین لانگاه
۱۱	۱۱۵	که درین محضرند
۱	۱۰۶	که درین مرغزار
۴	۱۲۵	که درین مطبخ است
۶	۳۷	که درین منزلشان مانده ام
۶	۶۹	که درین مهدروان راه یافت
۳	۱۵۶	که درین همراهن
۱۳	۳۷	که درین یک دو ماه
۴	۱۷۹	که دستوری است
۵	۱۲۹	که دل از دیدن او خون شود
۲	۱۵۵	که دلخوش رسید
۱	۱۲۰	که دل ریش ماست
۹	۲۰	که دل سنگ بود
۲	۸۷	که دلش پاره گشت
۳	۱۶۵	که دلم خون شود
۱۳	۱۰۳	که دل من غمیست
۷	۳۳	که دلیر افکنی
۹	۷۸	که دنیات هست
۹	۳	که دو عالم کم است
۶	۱۰۰	که دو منزل شده است
۱۰	۶۵	که دهان خسته بود
۵	۸۷	که دهقان گشاد
۶	۱۴۰	که دیانت دروست
۶	۱۳۵	که دید (۲)
۳	۱۰۴	که دیر آدم
۱	۶۶	که راهی نبود
۱۱	۷۸	که ریبا

ب	ص	
۱۰	۴۰	که سنجیده و موزون بود
۱۱	۱۲۹	که سوی خاک بود بازگشت
۴	۱۱۳	که سیمایی است
۱۱	۱۱۱	که سیه روی شدی در زمین
۱۳	۶۷	که شب دشمنیش مذهب است
۶	۹۴	که شب و روز تست
۱۰	۶۷	که شبی جلوه آن شب کنم
۸	۱۶۵	که شبی چند بار
۱۰	۱۶۸	که شبیخون کنند
۱۲	۱۱۶	که شد پیش بین
۴	۱۴۹	که شد کاسه سر جای او
۱۴	۱۷۷	که شدم کارشناس اندکی
۱	۷۲	که شده نو برو
۱	۲۸	که شد هیضه دار
۹	۱۱۴	که شدی جام گیر
۲	۵۸	که شد یوسف زرین رسن
۹	۵۴	که شکر خنده بود
۹	۱۰۵	که شکر خورده ای
۱۱	۱۳۳	که شود راه گیر
۷	۱۶۵	که شود سرخ به غرقاب خون
۲	۷۸	که شود کاسته چون موی تو
۱۱	۵۳	که شود نشو آب
۳	۴۹	که شوی خاک دل
۱۵	۱۴۷	که شوی رستگار
۵	۱۰۶	که شرم است به افسانه در
۹	۱۴۵	که صابون تست
۱	۲۴	که صبا تاخته
۴	۱۵۸	که صبحی نه به هنگام کرد
۹	۱۲۷	که صحرای خوش است
۱	۶۹	که صواب آن بود
۱	۱۰۶	که ضعیفی که درین مرغزار
۱۰	۱۴۵	که طبیعت فشاند
۱۰	۱۶۱	که طرازی خوش است
۴	۱۵۰	که طرح است فراگوشه ای
۹	۶	که طلب کردمش
۱۰	۱۷۳	که طلسم افکن است

ب	ص	
۱۲	۳۱	که ز مقصود وجود اول است
۱۲	۳۴	که زمین راست یخ
۳	۲۱	که زمین کان اوست
۱۰	۱۵۳	که زمینی، نه به زیر اوفتی
۷	۸۱	که زنم بر سر ازین کار دست
۹	۹۶	که زنی نان کسان را صلا
۱۱	۱۸	که زوالش نبود
۱۲	۲۵	که زیادت خوردند
۱۴	۷۸	که زیانیت نیست
۲	۱۶۸	که سبکتر گذشت
۳	۱۴۱	که ستاند خراج
۸	۹۶	که ستاند ز تو
۶	۱۳۹	که ستانی و بیفشانیش
۱۰	۹۰	که ستمکاری است
۱۱	۱۴۳	که ستودی ترا
۴	۲۳	که سجاده تکبیر تست
۱۱	۴۰	که سخن برکشند
۸	۴۲	که سخن پرور اوست
۳	۴۱	که سخن پرور است
۸	۴۱	که سخن دانی است
۳	۴۴	که سخن دیر پسند آوری
۳	۱۴۷	که سخن رانده ای
۹	۱۱۳	که سرابی دهد
۱۱	۱۶۶	که سر از عرش برون می برد
۸	۳۷	که سرانداز شد
۸	۱۷۶	که سرانش که اند
۹	۳۹	که سراینده این نوگلم
۱	۵۷	که سرت سبزیاد
۲	۱۵	که سریش داشت
۴	۴۳	که سرش زرکش سلطان کشید
۱۱	۱۷۱	که سرش می سترد
۷	۶۱	که سرم بر سر زانو نشست
۷	۱۶۴	که سرو از چه خزان کرده ای
۹	۴۷	که سرودی خوش است
۴	۱۰۳	که سگ امروز شکار تو کرد
۱۱	۱۰۰	که سلطان شوی

ب	ص	
۸	۱۰۶	که کشتی در شمار
۱۵	۳۲	که کفش ساقی است
۹	۸۹	که کم از یک زنی
۳	۶۵	که کمر بست از آب
۱۳	۴۲	که کمر بسته‌اند
۱۰	۱۱۱	که کمر بسته بود
۸	۱۳۳	که کمین کرده‌اند
۵	۸۶	که کند صحبت نیک اختیار
۱	۲۷	که کند وقت کار
۱۱	۱۳۲	که گران روکسی
۷	۱۳۳	که گزایی نخست
۱۲	۱۲۱	که گرو بست زمین کز میان
۱۳	۱۱	که گریزم؟ تویی دستگیر
۲	۱۱۳	کهگل به جهانی دهد
۱۲	۱۷۸	که گنه کرده‌ام
۷	۲۸	که لب تشنه به حیوان رسید
۱۵	۱۱	که ما
۱۳	۹	که ما بنده‌ایم
۱۲	۱۳	که محتاج اوست
۱۲	۷۷	که محراب تست
۹	۱۲۷	که مرا جا خوش است
۴	۱۵۶	که مرا زین همه دشمن نهند
۱۳	۱۱۶	که مردانه صفی می‌کشد
۹	۱۳۱	که مسلمانی و گبریت نیست
۱۱	۸۱	که مسم را به زر اندوده‌اند
۸	۹۹	که مسیحای تست
۷	۱۰	که مصایح تست
۸	۵۸	که مقصود برد
۸	۹۰	که ملایک پیند
۶	۱۲۱	که ملک برنشست
۶	۱۰۲	که میانجی قضااست
۱۰	۱۱۷	که می‌بیختند
۱۳	۸۶	که می‌پرورد
۱۱	۱۴۰	که می‌خواستم
۱۴	۱۶۳	که می‌خورد، چرا باز گفت
۹	۲۹	که میدان تراست

ب	ص	
۶	۱۵۸	که طلسمش تویی
۷	۱۱۹	که عدم هیچ نیست
۱۱	۱۲۷	که عذابت دهد
۱۳	۸۳	که عذراش بست
۴	۱۴۶	که علم برزند
۶	۴۴	که علم بر سر این راه برد
۵	۱۳۴	که عمارت کم است
۱	۴۸	که عمر آن بود
۱	۱۰۵	که عمل ساختند
۲	۴۷	که عنان از دو جهان تافته است
۱۲	۲۵	که غارتگرند
۱	۸۵	که غرورت دهد
۱۲	۴۴	که غریب آدم
۲	۱۰۶	که غلام تواند
۱۲	۱۵۵	که غم جان بود
۱۰	۴۸	که غمخوار هست
۱۰	۶	که فناد از سر پرگار او
۱	۱۲۰	که فرا پیش ماست
۱۴	۸۶	که فراخی رسید
۸	۴۷	که فرس پای تست
۸	۱۱۴	که فرمان تراست
۱	۱۴۰	که فربنده است
۳	۳۴	که فریدون نکند با تو نوش
۱۲	۱۳۶	که فسونخوان بداد
۶	۴	که فنایش نیست
۹	۱۷۳	که قدم بر سر گنجی نهاد
۱۱	۹۷	که قضا ساز کرد
۱۲	۱۵۰	که قضا نو کند
۸	۳۸	که قلم برگرفت
۸	۷۹	که قوی پستی است
۷	۱۳۷	که قوی دارد بازوت را
۹	۴۷	که کبودی خوش است
۸	۱۵۰	که کجا می‌رسد
۱۳	۱۱۷	که کدام است راه
۱۰	۶۸	که کسی داشتم
۶	۹۱	که کشت

ب	ص	
۸	۴۲	که نگارنده این پیکر اوست
۷	۱۲	که نگین دان زیرجد شدست
۹	۷	که نمرده‌ست و نمیرد تویی
۱۰	۱۱۳	که نمک دیده‌ای
۳	۴۰	کهن
۴	۴۵	کهن
۱۲	۱۴۸	کهن
۱۰	۱۵۱	کهن
۹	۱۷۶	کهن مهد خویش
۴	۱۴۹	کهن نیست پذیرای او
۲	۱۴۹	که نو آمد، همه راحت دروست
۲	۹۳	که نوازش بود
۱۲	۱۷۹	کهن و تازه‌ای
۲	۱۸	که نور ازلی بایدش
۶	۲۳	که نور مهی
۹	۱۶۶	که نهانخانه گنجینه‌هاست
۱۵	۱۵۰	که نه بر حکم وی اقرار کرد
۸	۱۱۰	که نه بر بسته‌ای
۴	۱۰۷	که نه در پرده، و داعش مکن
۱۴	۳۴	که نه در حکم تو باشد سرش
۵	۸	که نه گویای تو خاموش به
۱۵	۳۸	کهنه نوخیزتر
۹	۱۵۹	کهنی بینی و گر تازه‌ای
۳	۱۴۹	کهنی مار شود ازدها
۱۳	۸۳	که وامق نشست
۲	۱۴۲	که ویاالت کنم
۶	۱۱	که و تعظیم جلال از کجا
۱۶	۱۵۵	که ورا دو سترین بود گفت
۲	۳۷	که وفادیده‌ام
۱۱	۱۷۴	که وفا را شوی
۱	۸۴	که وفا کرد که با ما کند
۶	۱۲۷	که وفانیست درین تخته نرد
۱۲	۱۷۴	که وفایی دروست
۲	۸۹	که وفایش نیست
۹	۳۱	که ولینعمت است
۷	۴۷	که هدف رای تست

ب	ص	
۳	۴۰	کهن
۴	۴۵	کهن
۱۲	۱۴۸	کهن
۱۰	۱۵۱	کهن
۳	۹۹	کهن آوازگان
۷	۱۵۰	که نادان بود
۱۲	۱۵۵	که نادان بود
۱۰	۲۹	که نامت برد
۳	۱۵۱	کهنان در ستیز
۱	۱۴۹	کهن انصاف نوان کم بود
۵	۱۴۹	کهن برگرفت
۲	۷۷	کهن پوده را
۴	۱۲۷	کهن تا به نو
۱۳	۱۴۸	کهن تر، بترند این گروه
۵	۸۲	که نتوان شمرد
۲	۱۷۷	که ندارد سر بیدادشان
۸	۱۵۱	کهن در نوشت
۵	۵۲	که ندیدیم ز ریاضت گریز
۵	۱۵۱	کهن را بزن
۵	۱۵۱	کهن را بکن
۵	۳۶	کهن ریخته
۱۱	۳۶	کهن زادت
۸	۳۹	کهن زادت
۸	۳۷	کهن ساز شد
۶	۱۳۹	که نستایش
۲	۱۴۹	کهن شد که جراحات دروست
۹	۱۲۴	که نشست آوری
۱۵	۳۶	که نشینی به خوان
۷	۱۳۲	که نشینی که حریفان شدند
۱۱	۵۰	که نظامی، درآی
۶	۳۹	که نظر بر سخن افکنده‌ایم
۲	۱۰۹	که نظر جسته بود
۱۴	۱۲۰	که نظر کرده بود
۵	۹۰	که نظرها کند
۱۱	۸۱	که نفرموده‌اند
۱۵	۱۳۶	که نگارش تویی

ب	ص	
۱۱	۷۱	گیایی نداشت
۱۲	۴۲	کی بود آبی چوبه نانی دهند
۶	۱۱۹	کی بود این روزگار
۶	۳۳	کیخسرو و جمشید هشت
۹	۸۱	کی دست درازی کنم
۷	۱۵۸	کی دهد این گنج ترا روشنی
۱	۱۶۷	کی دهن این مرتبه حاصل کند
۳	۲۱	کی دیت گوهر دندان اوست
۹	۵۰	کیست
۴	۱۰۸	کیست (۲)
۸	۱۶۳	کیست (۲)
۱۲	۶۹	کیست درین پرده زنگار خورد
۱۰	۱۲۲	کیست درین خاک برون از شما
۱۰	۳	کیست درین دیرگه دیرپای
۳	۱۲۷	کیست فلک پیر شده بیوه ای
۱۰	۲۹	کیست فناکاب ز جامت برد
۲	۱۴۰	کیست که این دزد کلاهش نبرد
۵	۳۷	کیستند
۴	۱۱۶	کیسه بر آن خواب غنیمت شمرد
۱۶	۱۵۶	کیسه برانند درین رهگذر
۱	۱۱۶	کیسه بری چند شگرفی نمود
۱۶	۱۵۶	کیسه تر آسوده تر
۹	۶۰	کیسه صورت ز میانم گشاد
۴	۱۱۶	کیسه غنیمت ببرد
۱	۵۲	کیسه قارون نیم
۱۰	۲۰	کی شدی این سنگ مفرح گزای
۱۱	۷۶	کیل تهی گشته و پیمانه پر
۹	۷۶	کیل زبان است و ترازوی رنج
۱۰	۷۶	کیل زبان سال و مهت بوده گیر
۱۴	۱۴۵	کیل و ترازوی تو
۹	۵۷	کیمخت زمین را ادیم
۴	۷۲	کیمخت ماه
۱۱	۷۸	کیما
۹	۱۰۰	کیمیاست
۶	۱۴۸	کیمیاست
۱	۱۶۸	کین

ب	ص	
۸	۱۶۱	که هر شب به زرافشانی است
۱۱	۳	که هست
۳	۱۵	که هست
۱۲	۳۶	که هست (۲)
۹	۳۹	که هست (۲)
۶	۸۲	که هست
۶	۹۸	که هست
۴	۱۱۹	که هست (۲)
۹	۱۵۰	که هست
۳	۱۵۳	که هست (۲)
۱۱	۱۵۴	که هست
۳	۱۳۶	که هلاهل تراست
۹	۱۷۹	که همتاش نیست
۱۶	۱۶۳	که همدست به دست آوری
۹	۱۷	که همره نبود
۹	۸۵	که همصحبتی گل کند
۱	۱۷۸	که همه معنیم این صیدگاه
۷	۱۱۹	که هم هیچ نیست
۱۵	۳۲	که همین باقی است
۱۴	۹۵	که هوا را جوی از رنگ نیست
۱۰	۹۵	که هوا سرد شود یک دو ماه
۱۳	۷	که یارد که انا الحق زند
۹	۱۰۴	که یقین را به توکل سرشت
۵	۱۰۴	که یقینش به ارادت کشد
۱	۳۳	که یک پشت ظفر ساز تست
۵	۱۳۵	که یکی بدروند
۵	۱۳۵	که یکی بشنوند
۸	۱۰	که یکی گوی تست
۱۵	۱۷۷	که یکی نکنی و گویی هزار
۱۲	۱۱۵	که یمن جاش بود
۱۳	۱۲۰	کی (۲)
۲	۱۵۶	کی
۲	۱۳۴	کی آید برون
۷	۹	کی ازین راه نو روزگار
۱۰	۱۶۷	کیان را کشید
۹	۷۷	کیایی تراست

ب	ص	

ب	ص	
۱۲	۱۶۸	کین
۶	۱۰۹	کینت کجاست
۲	۱۴۷	کین دید سوی پشت پای
۲	۸۳	کین سردباش
۸	۱۳۵	کین گرفت
۳	۱۴۷	کینه کش و خیره کشم خوانده‌ای
۵	۱۶۲	کینه گره بر گره اندوخته
۶	۱۱۹	کی و تاکی بود این روزگار
۹	۸۱	کی و کی دست درازی کنم

ب	ص	
۹	۱۶۷	گذار
۸	۱۶۹	گذار
۱۳	۸۰	گذاری به ما
۷	۲۱	گذاشت
۱۲	۸۴	گذاشتن
۱	۸۱	گذر
۴	۵۷	گذر آورده بود
۱۶	۱۱	گذر از جرم که خواهنده ایم
۴	۹۸	گذر از کاروگرانی مکن
۱۰	۸۸	گذرد
۷	۶۰	گذر مانده یکی مهره وار
۱۰	۱۶۶	گذرند
۴	۱۲۷	گذر ندست نیز زد دو جو
۳	۷۶	گذر و در گذار
۳	۱۰۰	گذری زین دو سه دهلیز خاک
۱۳	۱۳۰	گذشت (۲)
۷	۵۰	گذشت
۱۰	۶۰	گذشت (۲)
۱۵	۸۳	گذشت
۱۳	۱۰۴	گذشت
۵	۱۰۹	گذشت
۱	۱۲۳	گذشت
۳	۱۲۶	گذشت
۱۱	۱۲۹	گذشت
۱۱	۱۴۱	گذشت
۸	۱۵۶	گذشت
۲	۱۶۸	گذشت
۱۲	۱۰۳	گذشتن درند
۴	۷۶	گذشته ام
۲	۱۷۳	گزا بز
۸	۴۷	گر آیت هست
۱۰	۷۴	گران
۱۰	۱۰۹	گران
۳	۱۱۵	گران
۱	۷۵	گران جان تری از کوه قاف
۶	۶۸	گران خسب سبک خیز شد

ب	ص	
۱۲	۹۵	گازر کاری صفت آب شد
۲	۶۷	گازر و او آفتاب
۱۱	۹۵	گازری از رنگریزی دور نیست
۱۱	۱۴	گام بگام او چو تحرک نمود
۵	۱۵	گاو زمین
۳	۴۶	گاو که خر مهره بدو در کشند
۵	۱۵	گاو فلک برد ز گاو زمین
۴	۱۴۳	گاوی بعلف خواری
۸	۶۶	گاه
۴	۱۱۱	گاه
۴	۱۰۶	گاه
۱	۱۷۸	گاه
۲	۴۲	گاه بدین حقه فیروزه رنگ
۱۰	۱۵۹	گاه چنان باید و گاهی چنین
۴	۱۰۱	گاه چو شب لعل سحرگاه باش
۱۱	۴۶	گاه دف زهره درم ریز کرد
۴	۵۶	گاه سپهر خواسته که زینهار
۹	۹۰	گاهشان
۴	۹۶	گاه قصب پوش و گاهی پلاس
۸	۱۱۸	گاه وجود
۱	۴۲	گاهی از آن حلقه زانو قرار
۴	۹۶	گاهی پلاس
۱۰	۱۵۹	گاهی چنین
۱	۱۷۹	گاهیت
۵	۱۵۷	گیری مکن
۹	۱۳۱	گیریت نیست
۷	۱۲۹	گداخت
۵	۱۳۶	گداخت
۹	۱۷۸	گداختم
۱	۱۶۰	گذار
۹	۶۱	گذار
۳	۷۶	گذار
۱۴	۸۲	گذار
۳	۹۸	گذار
۴	۱۶۲	گذار (۲)
۱۱	۱۶۷	گذار

ب	ص		ب	ص	
۴	۱۴۵	گر تو ز خود سنایه توانی برید	۱۱	۶۳	گران خواب تر از صبحگاه
۹	۱۵۳	گرتو زمین ریزه چو خورشید و ماه	۱	۹۳	گران ریش تو مرخم کنی
۶	۷۵	گر جو سنگی نمک خودچشی	۲	۱۰۳	گران سنگ نماند
۱۰	۱۵۳	گرچه از آن دایره دیر اوفتی	۱۰	۱۳	گران سنگ سبک سیر بود
۴	۳۷	گر چه بدین درگه پایندگان	۳	۱۶۶	گران گوشتی است
۵	۱۳	گرچه بسر بر نکرد	۷	۱۵۱	گران برگرفت
۱۵	۸۳	گرچه بسی درگذشت	۲	۸	گران برگرفت
۱۱	۵۲	گر چه بسی ساز ندارد ز من	۷	۱۴	گران خواب شد
۸	۱۳۲	گرچه بسی طبع لطیفی کند	۱۱	۱۳۲	گران روکسی
۶	۳۴	گرچه به شمشیر صلابت پذیر	۴	۹۸	گرانی مکن
۴	۷۵	گرچه پذیرنده هر حد شوی	۱۳	۷۹	گرای
۳	۱۱۸	گرچه پر عشق تو غایت نداشت	۷	۱۳۳	گرایی نخست
۱۳	۱۴۵	گرچه ترازو شده ای راست کار	۱۰	۱۴۴	گرافقی مرغ پرافکننده باش
۵	۹۵	گرچه جوانی همه خود آتش است	۱۴	۱۰۴	گرایشان سرند
۹	۱۴۹	گرچه جوانی همه فرزاندگی است	۱۲	۱۴۴	گرانی کنی
۵	۶۹	گرچه خبر یافتم	۲	۱۷۵	گر پسندیش دگرسان شود
۹	۳۷	گرچه خود این پایه بی همسرست	۱۲	۱۲۲	گر نتوانید کمین ساختن
۷	۳۶	گرچه در آن است که سخن چون ز رست	۴	۱۱۵	گر بخورش بیش کسی زیستی
۷	۱۰۲	گرچه در آن غم دلش از جان گرفت	۲	۲۴	گر بدو عالم دهی ارزان دهی
۳	۱۰۵	گرچه در این راه بسی جهد کرد	۸	۸۳	گر بسخن کار میسر شدی
۳	۷۴	گرچه دلت هست دلیریت نیست	۱۰	۱۲۳	گر بفلک بر شود از زر و زور
۲	۱۵۷	گرچه زبانی نشست	۳	۴۵	گر بنمایم سخن تازه را
۷	۱۰۶	گرچه ز بحر تو ز گوهر کمند	۹	۳۶	گر بنوازش نباشد غریب
۴	۷۶	گرچه ز فرمان تو بگذشته ام	۱۳	۷۷	گر بود آنهم تویی
۵	۳۹	گرچه سخن خود ننماید جمال	۳	۱۶۳	گر به بود کز سر هم پوستی
۳	۱۰	گرچه کنی قهر بسی راز ما	۵	۱۰۲	گریه خورد
۸	۳۷	گرچه کهن ساز شد	۴	۱۵۳	گریه مطبخ مترس
۷	۵۲	گرچه گره در گرهش بود جای	۷	۱۱۳	گریه نه ای دست درازی مکن
۹	۹۷	گرچه گنه بود عذابش نبود	۱۰	۱۱	گری سروپا آمدیم
۶	۱۱۸	گر چه مجرد شوی از هر کسی	۲	۴۸	گر پرده بیرونیند
۴	۱۴۴	گر چه می اندوه جهان را برد	۶	۱۷۷	گر پری از دانش خاموش باش
۶	۱۵۴	گرچه نیابد مدد از آب جوی	۹	۱۵۹	گر تازه
۱۶	۴۸	گرچه همه مملکتی خوار نیست	۱۰	۱۵۷	گر تن بیخون شده ای خون نگار
۵	۱۳۸	گرچه یکی کرم بریشم گریست	۱۱	۱۴۵	گر تنت از چرک غرض پاک نیست
۶	۱۴۴	گر خبرت باید چیزی مخور	۴	۱۱	گر تو برانی به که رو آوریم
۳	۶۷	گر خبری داشتیم	۹	۱۶۶	گر تو در این پرده ادب دیده ای

ب	ص	
۴	۱۳۷	گردل خورشید فروزآوری
۶	۱۲۲	گردما
۷	۴۳	گردعاست
۱۲	۱۲۰	گرد من از دامن من دود باد
۱۶	۸۳	گردن است
۱۰	۸۸	گردن پیلی خورد
۱	۷۷	گردنت
۱۵	۷۶	گردنت آزاد و دهانت تهی
۹	۶۰	گردن جانم گشاد
۸	۹	گردن چرخ از حرکات و سکون
۶	۱۵۵	گرده حرص تو قناعت زند
۱۱	۱۰۳	گردندگی
۴	۸۳	گردنده ز روی قیاس
۲	۱۰۲	گردنش
۱۰	۱۳۰	گردنش
۱۰	۱۵۱	گردن شاخ کهن
۹	۱۰	گردنش از دام غم آزادکن
۱۰	۸۹	گردن عقل از هنر آزادنیست
۱۰	۴۸	گردن غم بشکن اگر یار هست
۹	۵۸	گردن گل منبر بلبل شده
۱	۱۰۹	گردن و گوش ز خصومت بری
۱۰	۱۲۷	گردن کالای تست
۲	۱۷۳	گردن گرا بزن
۶	۹	گردون بریز
۲	۳۵	گردون بغلامی فرست
۱۲	۳۷	گردون رسم
۱۱	۱۵۶	گردون به جهان در میبچ
۹	۲۳	گردون شده دامن کشان
۱۰	۱۷۶	گردون شوم
۷	۱۳۰	گردون کمر
۵	۵	گرده یاقوت بست
۲	۱۶۰	گرده دلت سرکه چو شیره مجوش
۶	۱۴۲	گردهی ای خواجه غرامت تراست
۵	۱۳۳	گرز خط روز و شب افزون شوی
۴	۱۱۱	گردی ز راه
۳	۱۴۸	گر رسد دل بدم جبریل

ب	ص	
۹	۱۴۱	گر خلی رفت خطا بر من است
۱۰	۹۶	گرد
۸	۱۲۰	گرد
۵	۱۴۰	گرد
۵	۱۴۳	گرد
۱۲	۱۶۷	گرد (۲)
۱	۱۷۳	گرد
۱	۱۰۴	گرد آشکار
۳	۱۱۱	گرد بر انگیختند
۵	۷۸	گرد بود خاک بر انگیخته
۱۲	۳۷	گرد تو گیرم که به گردون رسم
۸	۳۱	گرد جهان دست بر آورد چست
۲	۱۰۱	گردد پرکنده چو پوشد حریر
۸	۵۹	گرد چو نارنج خوش
۵	۱۷۷	گردد خموش
۱۱	۱۰۴	گردد ز در
۱۲	۱۴۸	گردد کهن
۱	۱۵۵	گرد در دولت زنی افتاده شو
۸	۱۰۴	گرد ز دریا نم از آتش برآر
۱۰	۲۴	گرد سپید و سیاه
۱۲	۱۶۷	گرد سرا پرده این رازگرد
۱۳	۱۵۴	گرد سر دولتیان چرخ ساز
۳	۸۵	گردش این گنبد بازیچه رنگ
۶	۹	گرد شب از جبهت گردون بریز
۴	۱۱۲	گردش بری
۵	۱۲۴	گردش پرگار تنگ
۱۱	۸۲	گردش بخت آزمای
۲	۱۰۴	گردش دو سه جولان گرفت
۵	۱۰۹	گردش نگشت
۱۲	۴	گرد عدم شانه کرد
۵	۱۵۳	گردغلی باش بر آتش حلال
۹	۲۹	گرد فنا بر نخاست
۳	۱۶۸	گردکن
۱	۹۳	گردگران ریش تو مرهم کنی
۱۴	۱۶۳	گردل تو ز تنگی راز گفت
۶	۱۶۷	گردل خورسند نظامی تراست

ب	ص		ب	ص	
۷	۹۲	گرفت (۲)	۳	۱۶۵	گر ز دل این راز نه بیرون شود
۴	۹۳	گرفت (۲)	۱۲	۱۷۵	گر ز لبی شربت شیرین چشند
۴	۹۴	گرفت (۲)	۱۲	۷۳	گرمست
۱	۱۰۲	گرفت (۲)	۵	۱۳۸	گرمست
۷	۱۰۲	گرفت (۲)	۷	۱۳۹	گرمست
۲	۱۰۴	گرفت (۲)	۹	۱۴۲	گرمست
۲	۱۱۶	گرفت (۲)	۱۵	۱۰۳	گرمستندش ز من ای حيله ساز
۸	۱۳۵	گرفت (۲)	۱۲	۱۴۵	گر سخن از پاکی عنصر شود
۹	۱۴۰	گرفت (۲)	۱۲	۶	گر سر چرخست پر از طوق اوست
۱	۱۴۷	گرفت	۱۶	۱۴۷	گر سخن راست بود جمله در
۵	۱۴۹	گرفت (۲)	۴	۳۰	گر سر مویی ز سرت کم شود
۷	۱۵۱	گرفت (۲)	۵	۱۶۹	گر سفرند خاک نبودی هنر
۳	۸۵	گرفت این درنگ	۷	۲۰	گرش
۱۱	۱۷۶	گرفتم ز حد افزون برند	۶	۶۷	گر شب ما را نشدی پرده سوز
۶	۸۹	گرفته بدست	۵	۱۳۲	گر شتری رقص کن اندر جبل
۵	۱۵۵	گرفتی رواست	۱۱	۱۴۳	گر شرف عقل نبودی ترا
۹	۱۱۳	گرفلکت عشوه آبی دهد	۳	۱۰۱	گر شکری با نفس تنگ ساز
۸	۱۰۴	گر قدمت شد بیقین استوار	۲	۱۳۴	گر شکنی عهد الهی کنون
۸	۳۶	گر کم از آن شد بنه و بار من	۳	۶	گرفت (۲)
۷	۱۴۹	گر کنم اندیشه ز گرگان پیر	۲	۸	گرفت (۲)
۳	۱۷۹	گر کنی اندیشه باندیشه کن	۳	۱۸	گرفت (۲)
۹	۱۵۹	گر کهنی بین و گر تازه‌ای	۵	۱۸	گرفت (۲)
۷	۱۴۹	گرگان پیر	۶	۲۱	گرفت (۲)
۱۲	۹۶	گرگ دمی یوسف جاننش چراست	۸	۳۸	گرفت
۱۰	۱۷۴	گرگ ز رویاه بدنندان تراست	۱۰	۴۲	گرفت (۲)
۴	۱۲۶	گرگ سگی برگذر افتاده دید	۸	۵۰	گرفت (۲)
۶	۱۴۹	گرگ صفت ناف غزالان درند	۶	۵۳	گرفت (۲)
۱۴	۱۰۳	گرگ مرا حالت یوسف رسید	۱	۵۹	گرفت (۲)
۱۴	۱۰۳	گرگ نیم جامه نخواهم درید	۲	۶۱	گرفت (۲)
۳	۱۱۶	گرگ چو رویه بدید	۱	۶۷	گرفت (۲)
۵	۴۴	گر گهر آری بدست	۸	۷۳	گرفت (۲)
۱۰	۱۷۱	گر مابه کرد	۷	۷۶	گرفت (۲)
۲	۵۲	گرم او	۱۴	۷۹	گرفت (۲)
۱۲	۴۸	گرم شود با دو کس	۳	۸۱	گرفت (۲)
۴	۱۷۴	گرم چو خاکستریم	۹	۸۲	گرفت (۲)
۸	۴۴	گرم داشت	۱	۹۱	گرفت (۲)

ب	ص		ب	ص	
۱۴	۴۸	گر نه پسین صبح بیاری رسد	۷	۳۹	گرم روان آب در و یافتند
۱۳	۱۶۳	گر نه تنک دل شده‌ای وین خطاست	۴	۱۷۴	گرم رو سرد چو گلخن گریم
۱۰	۱۴۷	گر نه چنین است به دارم بکش	۷	۴۴	گرم روی کم نکرد
۸	۹۸	گر نه چنین است حلالم بکن	۲	۸۳	گرم شو از مهر و ز کین سردباش
۲	۱۲۷	گر نه خری بار مسیحا مکش	۳	۴۲	گرم شود مرکبش
۱۲	۱۴۳	گر نه خری خری به و حل در مکش	۴	۱۰۹	گرم کرد
۱۱	۹۶	گر نه در این دخمه زندانیان	۱۲	۴۹	گرم کرد
۶	۱۷۹	گر نه درو داد سخن دادمی	۱	۱۶۸	گرم کین
۲	۱۶۳	گر نه رها کن سخن ناکسان	۲	۱۷۲	گرم گشت
۳	۸	گر نه ز پشت کرم ت زاده بود	۷	۸۲	گرم کشت
۵	۲۴	گر نه ز صبح آینه بیرون فتاد	۲	۸۱	گر ملک اینست نه بس روزگار
۱۱	۳۹	گر نه سخن رشته جان تافتی	۵	۷۷	گر ملکی خانه شاهی طلب
۲	۱۲۷	گر نه سگی طوق ثریا مکش	۱۰	۱۱۶	گر ملکی هزم ره آغاز کن
۲	۷۵	گر نه فریبنده رنگی چو خار	۷	۸	گر منم آن پرده بهم در نورد
۲	۱۴۶	گر نه فزون میدو و کم میستان	۵	۱۷۹	گر منم آن حرف دروکش قلم
۱۳	۱۲۰	گر نه قضا بود من ولات کی	۶	۱۴۶	گرم و سرد
۱۲	۱۲۱	گر و بست زمین کز میان	۶	۱۶۲	گرم و لیک از جگر افسرده‌تر
۷	۴۳	گر و فاست	۶	۱۰۵	گرمی توفیق بجیش کرد
۲	۵۷	گر و کرده بود	۲	۴۴	گرمی رسید
۱۳	۱۳۱	گر و کن بخرابات عشق	۱۲	۷۱	گرمی گندم جگرش تافته
۱۳	۱۴۸	گروه	۵	۹۶	گرمی و صد جبه و سردی و هیچ
۱۳	۱۴۱	گروی نیستش	۱۳	۱۷۹	گرمی هنگامه وزر هیچ نه
۵	۱۲۶	گروهی نظار	۱	۱۳۹	گرند
۱۳	۱۴۱	گرویدن گروی نیستش	۴	۴۴	گر نپسندی به از آنت دهند
۱۰	۴	گره	۱۲	۹۱	گر ندهی داد من ای شهریار
۴	۱۵۹	گره	۱۰	۲۰	گر نشدی در شکن و لعل سای
۱۳	۱۴۰	گره آن بندرا	۲	۸۲	گر نشوم تنگ دل
۱۱	۵۶	گره از رشته آن سبز خوان	۶	۱۴۸	گر نشناسی تو غرامت کراست
۸	۵۲	گره از رشته بخواید برید	۱۲	۲۶	گر نظر از راه عنایت کنی
۱۴	۴۲	گره از کار سخن واگشای	۷	۴۴	گر نفسش گرم روی هم نکرد
۱۰	۲۷	گره از هر دوی	۱۲	۱۱۸	گر نفسی طبع نواز آمدی
۵	۱۶۲	گره اندوخته	۱۱	۱۷۵	گر نفس مرهم راحت بود
۱	۵	گره بر کمر خاک زد	۷	۱۰۸	گر نفسی نفس بفرمان تست
۵	۱۶۲	گره بر گره اندوخته	۱۴	۱۱	گر نوازی تو که خواهد نواخت
۳	۱۶۲	گره تر زعود	۸	۱۵۴	گر نه بدین قاعده بودی قرار
۷	۸۸	گره خوشه گشاید درست	۱۲	۹۸	گر نه بر او این همه لعبت که هست

ب	ص		ب	ص	
۱	۶۳	گریبان کش و دامن کشان	۱۰	۴	گره در گره
۱	۱۸۰	گریبان من	۷	۵۲	گره در گرهش بود جای
۲	۱۶	گریخت	۳	۱۶۲	گره در وجود
۴	۶۴	گریخت	۷	۵۲	گرهش بود جای
۴	۷۳	گریخت	۱	۱۵۵	گره کار جهان ساده شو
۳	۱۶۴	گریخت	۱	۱۸۰	گره کرد گریبان من
۱۰	۸۶	گریختم	۱۰	۶۴	گره گیترا از کارها
۷	۱۴۱	گریه بیا ایستاد	۱۱	۱۶۹	گر همه داری ز همه دورباش
۱۰	۳۲	گریز	۹	۱۵۸	گر همه عمرت به غم آرد بسر
۱	۴۹	گریز	۱۱	۴۴	گر همه مرضی بدی انجیر خوار
۷	۷۵	گریز (۲)	۱۳	۱۳۷	گر همه هستند تو باری نه ای
۹	۱۰۸	گریز	۱	۱۷۵	گر هنری در تن مردم بود
۹	۱۳۳	گریز	۳	۱۷۵	گر هنری در طرفی بنگرد
۶	۱۶۹	گریز	۵	۱۷۵	گر هنری سرز میان برزند
۱۰	۳۲	گریز اگریز	۱	۳۱	گره نقطه شدم شهر بند
۱۳	۱۱	گریزیم تویی دستگیر	۶	۵۲	گره نه فلکم باز کرد
۲	۶۹	گریست	۱۱	۴	گره و هم سوز
۱۱	۸۰	گریست	۱۳	۴۲	گره هایی که کمر بسته اند
۴	۸۱	گریست	۱۲	۱۰۱	گرهی بر سرت
۷	۱۲۰	گریست	۱۲	۱۰۱	گرهی دیگر ت
۷	۱۲۵	گریست	۲	۱۵۵	گرهی عود بر آتش رسید
۱۳	۱۳۱	گریست	۱	۱۸۰	گرهی گنج عراق آن من
۱۳	۱۵۱	گریست	۶	۶۰	گری
۱۰	۱۵۸	گریست	۷	۹۳	گری (۲)
۶	۱۵۹	گریست	۱	۱۰۹	گری
۴	۱۷۴	گریم	۴	۱۱۲	گری
۳	۸۰	گری مملکت آباد کن	۹	۹۸	گریبان بگذشت از برش
۴	۱۵۹	گریه از آن خنده بیوقت به	۹	۹۸	گریبان گریبان بگذشت از برش
۸	۱۵۹	گریه پر مصلحت دیده نیست	۷	۵۳	گریبان به گل آموده کرد
۴	۸۱	گریه چیست	۶	۵۳	گریبان چراغی گرفت
۲	۶۹	گریه من بنگریست	۶	۱۶۹	گریبان خیز
۱۰	۲۰	گزای	۱۲	۱۲۶	گریبان خویش
۱۰	۱۷۸	گزلکی از بهر ملک ساختم	۸	۶۵	گریبان حور
۵	۸۱	گزید	۲	۱۷	گریبان زده در دامنش
۱۰	۱۳۳	گزید	۷	۵۴	گریبان بسمن کرده جای
۶	۵۸	گزیده لب خورشید را	۴	۱۸	گریبان طبیعت برون

ب	ص		ب	ص	
۷	۸۲	گشت (۲)	۹	۱۳	گزیر
۱۰	۸۲	گشت	۱	۴۹	گزیر
۱۵	۸۳	گشت	۵	۵۲	گزیر
۶	۸۶	گشت (۲)	۱۵	۱۶۳	گزیر
۲	۸۷	گشت	۱۴	۱۰۱	گزین
۱۳	۱۰۴	گشت	۲	۹۹	گزین کرده‌اند
۵	۱۰۹	گشت	۷	۱۱	گستاخی از این چشم خورد
۲	۱۱۲	گشت (۲)	۲	۱۷۴	گستریم
۱	۱۲۳	گشت	۱۱	۱۲۱	گست
۱۱	۱۲۹	گشت	۳	۵	گشاد (۲)
۱۱	۱۴۱	گشت	۹	۶۰	گشاد (۲)
۸	۱۵۱	گشت (۲)	۵	۸۷	گشاد (۲)
۳	۱۵۸	گشت (۲)	۳	۱۲۲	گشاد (۲)
۲	۱۷۲	گشت (۲)	۷	۱۵۶	گشاد
۱	۱۴۱	گشت باز	۱۵	۱۶۴	گشاد
۱۳	۱۴۷	گشت باز	۹	۱۷۳	گشاد
۱	۱۷	گشت به فرهای	۸	۱۲۷	گشادن که چه
۱	۹۴	گشت پای	۹	۱۷۷	گشادی نفس
۱	۴۶	گشت جهان از نفسش تنگتر	۹	۷۷	گشایی تراست
۱	۵۳	گشت چومن بی ادبی را غلام	۷	۷۴	گشایی چو تو را شهر بند
۱۱	۱۴۲	گشت خود	۶	۱۷۰	گشایی ز در عز و ناز
۱	۹۴	گشت رای	۲	۳۱	گشایم نیست
۱۳	۱۴۷	گشت رعیت نواز	۸	۸	گشای
۲	۱۱۱	گشت روان این فلک آبگون	۱۱	۳۱	گشای
۱۰	۴۵	گشت زمین را سپر افکن بر آب	۱۴	۴۲	گشای
۱	۱۰۴	گشت سنگ از پرده کرد آشکار	۷	۸۸	گشاید درست
۸	۳۰	گشت غبار درت	۱۲	۱۲۱	گشاید کمر آسمان
۸	۱۵۸	گشت فاش	۴	۱۵۹	گشاید گره
۵	۱۱۰	گشت فلک تاج سر	۵	۲	گشای ملک پرده دار
۵	۱۰۲	گشت گم آن شیر سگ از شیر مرد	۴	۳۹	گشاینده تر
۵	۵۲	گشتم از آن خواجه ریاضت پذیر	۱۰	۱۴۶	گشاینده تر از صبح و ماه
۱۱	۴۹	گشتم از آن فربهی	۷	۶	گشت
۱۲	۱۹	گشتم از آن بارگاه	۷	۱۴	گشت (۲)
۷	۱۳۱	گشت و خدا را شناخت	۷	۵۰	گشت
۴	۷۲	گشته ادیمش چو کاه	۵	۶۰	گشت (۲)
۴	۷۶	گشته ام	۹	۷۳	گشت

ب	ص	
۴	۱۳۱	گفت به هنگام نمایندگی
۲	۱۴۱۰	گفت بیاور بمن ای تیزهوش
۱۴	۱۲۰	گفت جوانی که در این پرده بود
۱۲	۱۶۴	گفت جوان رای تو زین خافلست
۶	۸۷	گفت جوانمرد شو ای پیرمرد
۱۱	۱۵۸	گفت چو هستم ز جهان ناامید
۹	۱۶۰	گفت چه افتاد رای
۱۲	۷۵	گفت چه بر من بسر آمد حیات
۲	۱۴۱	گفت چه؟ گفتار زر، گفتا خموش
۳	۱۷۲	گفت حرارت جگرش تافتست
۱۲	۱۴۷	گفت حنوط و کفنش برکشید
۱۱	۷۵	گفت خدا با تو ظالم چه کرد
۶	۱۰۲	گفت در این راه که میانجی فضاست
۱۲	۵۰	گفت درون آی درون تر شدم
۲	۱۵۷	گفت رخم گر چه زبانی فش است
۳	۱۲۸	گفت زبانش بسوخت
۸	۱۷۹	گفت زمانه نه زمینی بجنب
۱	۵۷	گفت زمین را که سرت سبز باد
۱۰	۱۲۶	گفت ز نقشی که در ایوان اوست
۵	۸۱	گفت ستم بین که بمرغان رسید
۹	۱۰۳	گفت شب آبستنست
۹	۱۲۷	گفت شبت خوش که مراجه خوشست
۳	۱۴۷	گفت شنیدم که سخن رانده ای
۱	۱۰۳	گفت صبوری مکن این ناصبور
۱	۵۴	گفت فرود آی وز خود دم مزن
۱۲	۱۴۶	گفت فلان پیر ترا در نهفت
۵	۱۴۰	گفت فلان صوفی آزاد مرد
۶	۹۱	گفت فلان نیمشب ای گوژ پشت
۲	۱۱۹	گفت فلک شادباش
۱	۸۱	گفت کزین درگذر
۸	۱۴۱	گفت کرم کن که پشیمان شدیم
۹	۵۱	گفت که این بی زبان
۷	۱۶۴	گفت که سرو از چه خزان کرده
۹	۱۲۷	گفت که صحرا خوش است
۶	۱۱۱	گفتگوی
۹	۵۰	گفتم اگر باردهی آدمیست

ب	ص	
۱	۱۶۹	گشته بساحل رسید
۴	۸۷	گشته به هر گوشه ای
۸	۶۴	گشته جهان بابل و هندوستان
۱۰	۲۳	گشته ز تو دامنش
۵	۳۱	گشته ز بس روشنی روی من
۸	۴۶	گشته ز سر تا قدم انقاسگون
۲	۵۱	گشته شه نیمروز
۸	۵۷	گشته قضای سرش
۳	۵۰	گشته گریبان من
۹	۷۱	گشته گل افشان وی از هشت باغ
۱۱	۷۶	گشته و پیمانه پر
۴	۵۰	گشته و چوگان نمای
۱	۷۶	گشته و دل ناامید
۱۲	۱۴۶	گفت
۴	۱۵۱	گفت
۱۶	۱۵۵	گفت
۱۴	۱۶۳	گفت (۲)
۵	۱۶۴	گفت
۷	۱۷۷	گفت
۱۸	۱۴۷	گفتار تو باشد خدای
۱	۱۷۰	گفتار تو خاموشیست
۲	۱۴۱	گفتا زر گفتا خموش
۱۱	۳۵	گفته ام
۵	۱۴۷	گفته ام
۹	۹۴	گفته اند
۸	۱۱۲	گفته اند (۲)
۶	۱۰۹	گفت به تیر آن پر کینت کجاست
۹	۱۱۸	گفت بدان دار هش
۹	۸۰	گفت بدستور چه دم میزنند
۳	۱۰۴	گفت بدین خرده که دیر آدمم
۹	۵۰	گفت بدین وقت کیست
۶	۱۰۹	گفت برخش آن تک دینست کجاست
۱۰	۱۵۸	گفت بزنگی پدر این خنده چیست
۱۰	۱۴۱	گفت بصد رستخیز
۱۱	۳۵	گفت بگو گفته ام
۱۱	۱۴۰	گفت به زرکار خود آراستم

ب	ص	
۱۲	۱۷۴	گل انصاف گیایی دروست
۱۰	۲۱	گل او بر خورند
۳	۲۲	گل او نغز نوا بلبل است
۱۲	۹۷	گل این پشه خربندگیست
۳	۹	گل این مهره زن
۵	۹۴	گل باد خزانیش برد
۶	۷۴	گل باش ب موج بهار
۴	۷	گل باخش ارم افسانه ایست
۱۴	۶۴	گل بحمایت بشکر در گریخت
۱۳	۱۳۷	گل بر سر خاری نشی
۹	۷۱	گلبرگ بر ابلیس داغ
۳	۵۶	گل بزخم
۱۰	۳۱	گلبن این روضه فیروزه رنگ
۵	۶۴	گلبن جان نارون قدشان
۷	۱۷۷	گلبن شگفت
۴	۷۱	گلبنی از باغ بهشت آمده
۵	۵۷	گل بوی سلیمان شنید
۱۱	۵۳	گل به گل و شاخ به شاخ از شتاب
۱۲	۱۴۴	گل بی سروپایی کنی
۱۱	۱۳۶	گل پرکار تر از زهر او
۳	۷۳	گل پژمرده را
۹	۱۶۳	گل پژمرده و صد نیش خار
۲	۱۳۱	گل پشته خاری شده
۹	۱۳۰	گل چو سپر خسته پیکان خویش
۱۳	۶۴	گل چو سمن غالیه در گوش داشت
۱	۱۲۵	گل چو وفادار نیست
۱۱	۱۷۰	گل خارپوش
۶	۱۳۸	گل خود بر خوری
۸	۵۶	گل خود رای که خود روی بود
۶	۱۶۴	گل خود زرد یافت
۱۱	۱۳۱	گل خیره سری ساختن
۴	۱۶	گل خیمه بصحرا زده
۸	۵۴	گل داده و نیفه بخار
۶	۱۷۶	گل درگلدن
۱۴	۱۳۱	گل دهد
۴	۴۸	گل را چه پرستی بیباغ

ب	ص	
۵	۱۶۵	گفت مبرنام کس
۱۰	۱۶۰	گفت مریدای دل من جای تو
۷	۳۳	گفتم شیر افکنی
۱۳	۱۴۶	گفت ملک بر تو جنایت نهاد
۱۳	۱۴۶	گفتن او خشمناک
۲	۱۴۲	گفت نخواهی و بالت کنم
۱۲	۳۸	گفتند و سخن کم نبود
۸	۱۴۰	گفت نگه دار درین پرده راز
۵	۱۴۷	گفت نه من خفته ام
۷	۱۲۶	گفت نه پس حاصلست
۱۲	۱۷۲	گفت وزیر ایمنی از رای تو
۱۰	۸۰	گفت وزیر ای ملک روزگار
۳	۱۱۹	گفت و شنید آمدم
۵	۱۱	گفته پشیمانی است
۹	۱۷۵	گفته سبط را قدری ریشخند
۹	۴۶	گفته قضاگان من الکافرین
۱۳	۱۴۶	گفت هم اکنون کنم او را هلاک
۳	۱۵۶	گفت همانا که در این همراهن
۵	۱۱	گفته و ناگفته پشمانیست
۲	۱۰۹	گفتی از آنجا که نظر جسته بود
۸	۶۳	گفتی از آن حجره که پرداختند
۵	۱۴۷	گفتی بترت گفته ام
۶	۱۲۶	گفت یکی وحشت این در دماغ
۷	۴۱	گل
۱۱	۱۳۰	گل (۲)
۶	۶۲	گلاب شکر می فشاند
۱۰	۶۹	گللابی که بر او بسته شد
۹	۱۵۵	گل آدم نماند
۱۱	۶۵	گل آرایش اقلیم شد
۵	۱۶	گل آن روضه باغ رفیع
۴	۲۵	گل از باغ تو بویی بیار
۱۰	۵۳	گل از پرده برون آمدم
۱۲	۱۲۲	گل از این خم بدر انداختی
۶	۱۵۴	گل اصلی نرود رنگ بوی
۹	۷۱	گل افشان وی از هشت باغ
۱۰	۱۱۹	گل افکنده را

ب	ص	
۵	۱۵۱	گل نوشاخ کهن را بزنه
۲	۹۸	گل و آبی چه تصرف کنی
۱۴	۱۳۰	گل و بلبل که در آن باغ دید
۲	۵۹	گل و شکر نفس افکنده ای
۱۳	۹	گل همه تن جان که بتو زنده ایم
۱	۱۱۹	گلی
۲	۴۵	گلی غنچه مثالم هنوز
۶	۱۱۷	گلیم
۸	۱۰۰	گلیم سیه تن مگیر
۳	۱۴۵	گمار
۵	۱۰۲	گم آن شیرسگ از شیرمرد
۳	۱۲۰	گمانی مکن ای سخت جان
۲	۹۵	گم شدنش جای تاسف بود
۱۰	۷۲	گم شده
۲	۹۵	گم شده هر که چو یوسف بود
۵	۸۳	گناه
۷	۱۶۶	گنبد انجم فروز
۳	۸۵	گنبد بازیچه رنگ
۲	۱۱۲	گنبد پیروزه پر آوازه گشت
۱۱	۱۳۳	گنبد رویاه گیر
۴	۱۲	گنبد فیروز خشت
۷	۱۵۵	گنبد فیروزه رنگ
۴	۸۳	گنبد گردنده ز روی قیاس
۳	۱۱۳	گنج
۷	۹۸	گنج
۱۲	۱۷۲	گنج است مگر پای او
۸	۱۵۷	گنج بزرگی بخرابی درست
۱۰	۱۶۶	گنج بسی سینه هاست
۸	۱۷۳	گنج بزیر قدمش یافتند
۷	۱۷۱	گنج پژوهی کنم
۷	۱۵۸	گنج ترا روشنی
۸	۲۴	گنج ترا فقر تو ویرانه بس
۱۱	۱۹	گنج توانگر شده
۷	۱۷۳	گنج تهی سازکرد
۱	۲	گنج حکیم
۱۱	۴۰	گنج دو عالم بسخن درکشند

ب	ص	
۴	۱۲۲	گل رشته بخواهد برید
۸	۱۳۰	گل رنگ رنگ
۱۴	۱۳۶	گل رنگین که بیاغ زمیست
۱۳	۱۳۶	گل ز تو هم بمرد
۱۳	۱۳۱	گل ز دست
۸	۱۳۸	گل ز رپرست
۳	۱۴۶	گل ز کزی خار در آغوش یافت
۷	۵۴	گل ز گریبان سمن کرده جای
۱۰	۵۸	گل ز نظامی شکر اندازتر
۷	۵۴	گل زیر پای
۱۰	۱۰۰	گلست
۳	۲۲	گلست
۱۳	۴۷	گلست
۱	۲۲	گل سخن خار چیست
۱۱	۵۳	گل شاخ بشاخ از شتاب
۳	۱۷	گل شده سرو اینت بهاری شگرف
۱۱	۵۴	گل شکر از شاخ گیاهان غزال
۳	۲۸	گلشکر از گلشکری توبه کرد
۳	۲۸	گلشکر توبه خورد
۲	۲۸	گلشکرش خاک سرکوی تست
۳	۲۸	گلشکری توبه کرد
۸	۸۷	گل صحرا مخار
۹	۵۳	گل کمر خود به میانم سپرد
۲	۱۴۹	گل که نوآمد همه راحت دروست
۱۱	۱۴۹	گل گنج فشانی کنم
۳	۴۸	گل گوش تو
۹	۳۵	گلم
۸	۱۹	گل ماریخته
۸	۵۸	گل مجمر آن عود بود
۹	۵۸	گل منبر بلبل شده
۱۲	۷۶	گل مهره بازومکن
۱۱	۱۳۷	گل می نگری آتشست
۶	۱۷۶	گلند
۷	۶۵	گل نسرين شده
۷	۵۶	گل نعل بخون آمده
۲	۵۹	گل نفسی دید شکر خنده ای

ب	ص	
۳	۳۲	گور
۸	۸۱	گور
۱۰	۱۲۳	گور
۳	۳۲	گور بود بهره بهرام گور
۱۰	۱۲۳	گور بود بهره بهرام گور
۲	۱۰۲	گور ز دندان گوزن افکنش
۱	۱۷۳	گور ز قدمگاه نخستین بگرد
۸	۱۱۳	گور ز نان چه نهی سوی آب
۲	۴۸	گوش از غرض افزونیند
۶	۱۷۷	گوش باش
۱۳	۱۷۷	گوش باش
۳	۹۳	گوش بدریوزه انفاس دار
۳	۱۷۸	گوش بر آواز دهل چون کنند
۱۳	۱۵۱	گوش ترا نیک نصیحت گریست
۸	۱۲	گوش جهان حلقه کش میم اوست
۶	۶۶	گوش در آن نامه تحیت رسان
۱۰	۴۹	گوش در این حلقه زبان ساختم
۲	۳۳	گوش دوماهی زیر و زیر تو
۶	۱۱۱	گوش زمین رسته از این گفتگوی
۱	۳۵	گوش سخا را ادب آموزکن
۴	۱۵۰	گوشه
۱	۱۶۶	گوشهاست
۴	۸۷	گوشه‌ای
۱۴	۹۲	گوشه‌ای
۶	۱۸	گوشه عنانش گرفت
۳	۹۳	گوشه نشینی دو سه را پاس دار
۱	۱۰۹	گوشی ز خصومت بری
۳	۱۶۶	گوشی است
۱۰	۱۵۶	گو که در این قالب است
۹	۴۷	گو که سرودی خوشست
۲	۱۶۸	گوگرد شد این تیره دشت
۸	۴۶	گون
۱۴	۹۸	گون
۵	۱۰۱	گون
۷	۱۶۵	گون
۴	۷۲	گون گشت ادیمش چو کاه

ب	ص	
۷	۲۴	گنج سپردن بخاک
۵	۱۰۶	گنجست بویرا نه در
۱	۱۴۴	گنجشک مکن باز را
۱	۱۸۰	گنج عراق آن من
۹	۱۶۱	گنج عزیز است بویرا نه در
۱۱	۱۴۹	گنج فشانی کنم
۳	۱۵۲	گنج که احسان تست
۵	۸۲	گنج که توان شمرد
۱	۵۲	گنجم و درکیسه قارون نیم
۱۰	۱۷۳	گنج نظامی که طلسم افکن است
۶	۲۴	گنج نه‌ای خاک نشین از چه‌ای
۴	۱۱۰	گنج نشین مار که درویش نیست
۲	۱۸۰	گنجه کدام است و نظامی کدام
۱	۱۸۰	گنجه گره کرده گریبان من
۶	۴۵	گنجه هاروت سوز
۶	۱۵۸	گنجی که طلسمش تویی
۹	۱۶۶	گنجینه‌هاست
۱۱	۷۲	گندم آدم فریب
۱۲	۷۱	گندم جگرش تافته
۱	۷۲	گندم خوردن یکی جو بر او
۲	۷۲	گندم سروپایی نداشت
۸	۷۲	گندم سخت از جگر افسردگیست
۶	۷۲	گندمش
۷	۷۲	گندمش از راه برد
۱۰	۷۲	گندم شده
۵	۷۲	گندم شده خاک آزمای
۴	۷۲	گندم گون گشته ادیمش چو کاه
۶	۷۲	گندم نامردمش
۵	۷۲	گندم نمای
۴	۱۷۷	گنگ شود چون شکمش پر بود
۴	۷۳	گنه آنجا گریخت
۹	۹۷	گنه بود عذابش نبود
۱۴	۱۵۳	گنه زهر چیست
۱۲	۹	گوایی دهند
۶	۹	گو بر مخیز
۷	۷۸	گو خبر دین و دیانت کجاست

ب	ص		ب	ص	
۴	۱۷۲	گوی	۹	۱۶۴	گونه پیری چراست
۱۶	۱۲۰	گوی	۴	۱۷۳	گونه حلاق دگرگونه دید
۵	۱۶۶	گوی	۱۶	۳۲	گوهر آدم بتو
۱	۱۳	گویا بزبان فصیح	۸	۱۳۱	گوهر آن راز شد
۳	۵۰	گوی بدست آمده چوگان من	۱۷	۱۶۳	گوهر اسرار خویش
۸	۱۷۷	گوی چرا برده آخر بیاز	۶	۲۰	گوهر او چون دل سنگی نخست
۳	۴۰	گوی چه به گفت سخن به سخن	۶	۲۰	گوهر او را شکست
۱۳	۱۶۹	گویدت از سال خویش	۴	۲۰	گوهر او لعل گر آفتاب
۸	۱۶۵	گوید سر زینهار	۸	۷۰	گوهر به هم آمیخته
۶	۴۴	گوی ز خورشید و تک از ماه برد	۵	۲۷	گوهر تاج فرستادگان
۹	۷۹	گوی زرد	۱۲	۱۰۵	گوهر تن بر کمرت بسته‌اند
۱۱	۱۶۶	گوی ز میدان درون می‌برد	۱۱	۷۴	گوهر تن در تنگی یافتند
۸	۲۹	گوی زمین در خم چوگان تست	۵	۳۸	گوهر جانم کمر آویز تو
۲	۵۰	گوی شده قامت چوگانیم	۱۵	۹۸	گوهر چشم از ادب افروخته
۴	۵۰	گوی صفت گشته و چوگان نمای	۳	۲۰	گوهر دریای راز
۶	۲۸	گوی فروماند و فراگوشه رفت	۳	۲۱	گوهر دندان اوست
۴	۲۸	گوی قبولی ز ازل ساختند	۴	۱۸۰	گوهر ز قدم تاسرش
۱۰	۸۰	گویم اگر شر بود آموزگار	۹	۱۴۸	گوهرست
۳	۲۳	گویم که ز رضوان به‌است	۸	۳۲	گوهرست
۶	۱۷۷	گوی و همه گوش باش	۳	۲۱	گوهر سنگین که زمین کان‌اوست
۱۱	۶۸	گویی نبود	۴	۱۵	گوهرش
۴	۱۰۱	گه آه باش	۷	۲۰	گوهرش
۱۶	۱۲۰	گه از این شیوه حدیثی بگوی	۵	۲۰	گوهرش
۵	۵۵	گه بسپاس آمد گل پیش خار	۶	۳۸	گوهر شاهیت شب افروز باد
۳	۳۹	گه بنگار قلمش درکشند	۴	۳۵	گوهرش از کف ده و لعل از دهان
۳	۳۹	گه بنوای علمش برکشند	۵	۱۵	گوهر شب را به شب عنبرین
۴	۱۳۳	گه چرخ منقط مباح	۲	۳۳	گوهر سمشیر تو
۴	۱۰۱	گه چو سحر زخمه گه آه باش	۶	۱۷۶	گوهر گل درگلند
۱۰	۵۳	گه چو گل از پرده برون آمدم	۱۰	۱۷۲	گوهرم
۱۰	۵۳	گه چه می‌آلوده به خون آمدم	۴	۱۲۳	گوهر و دل پر نهنک
۶	۱۱۶	گه خفتن است	۱	۱۴۸	گوهر و خواص نه
۷	۱۵۹	گه خنده به دندان بخای	۵	۷۰	گوهر هم کدر و هم صفی
۵	۴۴	گهر آری بدست	۹	۴۰	گوهری
۵	۱۸۰	گهر است آن او	۷	۲۰	گوهری از رهگذر گوهرش
۸	۲۰	گهر از درج تنگ	۶	۱۱۷	گوهر سیم از چه ز کان گلیم
۵	۱۸۰	گهر افشان او	۱۵	۱۷۷	گویی هزار

ب	ص	
۶	۳۴	گیر
۱	۴۹	گیر
۱۰	۷۶	گیر (۲)
۳	۷۷	گیر (۲)
۶	۷۹	گیر (۲)
۱۱	۸۸	گیر
۸	۱۰۰	گیر
۲	۱۰۱	گیر
۹	۱۱۴	گیر (۲)
۱۱	۱۳۳	گیر (۲)
۱۳	۱۴۳	گیر (۲)
۱۴	۱۵۴	گیر (۲)
۱۸	۱۵۶	گیر
۱۵	۱۶۳	گیر
۳	۱۱۵	گیر این شکم از آب و نان
۱۲	۳۷	گیرم که به گردون رسم
۶	۱۶۹	گیر و در ایمان گیر
۷	۱۴۲	گیر و فراگوشه رو
۱۰	۱۱۸	گیر و نگر تا چه کرد
۸	۷۲	گیست (۲)
۴	۸۲	گیست (۲)
۱۲	۹۷	گیست
۱۱	۲۲	گیسوی تو روز نجات
۷	۸۹	گیسوی خود را بنگر تا چه کرد

ب	ص	
۸	۱۳۱	گهر باز شد
۶	۱۳۴	گهر پاک را
۵	۷۷	گهر تاج الهی طلب
۵	۲۷	گهر تاج فرستادگان
۴	۷۷	گهر تاجوران پای تو
۱۱	۱۵۹	گهر روز هست
۵	۳۸	گهر ریز تو
۱۱	۱۳۰	گهر سوده و فیروزه گل
۱۲	۴	گهر عقد فلک دانه کرد
۵	۱۲۳	گهر معدن بینایست
۱۲	۷۸	گهر میستان
۱۱	۱۷۷	گهر نغز بر آرم ز جیب
۱	۹۰	گهر نیک نباید نمود
۵	۸۲	گهر و گنج که نتوان شمرد
۴	۳۵	گهر و لعل شد این بحروکان
۱۷	۱۶۳	گهر یار خویش
۳	۱۰۱	گهری با صدف سنگ ساز
۲	۲۱	گهری کز دهن سنگ خامست
۱۲	۱۷۴	گهری گم بود
۴	۵۶	گه زینهار
۲	۶۷	گه شده او سیزه و من جوی آب
۲	۶۷	گه شده من گازر و او آفتاب
۱۱	۴۶	گه قصب ماه گل آمیز کرد
۱۴	۱۳۱	گه کلعت خواجگی گل دهد
۱۴	۱۳۱	گه کمرت بندگی دل دهد
۳	۱۷۱	گهی
۹	۹۶	گیا
۸	۱۳۶	گیا پخت بدو در نشست
۶	۷۳	گیا در قدمش رسته شد
۸	۹۶	گیا را که ستاند ز تو
۵	۱۵۴	گیاست
۱۳	۵۴	گیاش
۱۰	۵۴	گیا طوطی شکر بدست
۲	۲۲	گیر (۲)
۱۰	۲۶	گیر
۶	۳۲	گیر

ب	ص		ب	ص	
۸	۵۵	لاله و ترک سمن	۱۳	۱۲۰	لات کی
۱۱	۱۳۰	لاله و یک روزه گل	۳	۱۴۱	لجاج
۱	۵۰	لب	۱	۲۴	لاجرم آنجا که صبا تاخته
۵	۲۵	لب آمد نفس	۳	۱۰۷	لاجرم از پرده برون آمدی
۳	۴۲	لب آید که ببوسد لبش	۱۱	۵۰	لاجرم از خاص ترین سرای
۹	۱۷۷	لب بسته گشادی نفس	۳	۱۲	لاجرم اویافت از آن میم و دال
۶	۶۰	لب بسخن خنده بشکر خوری	۲	۱۱۵	لاجرم اینجا دغل مطبخی
۱۰	۱۹	لب بشکر خنده بیاراسته	۳	۴۳	لاجرم این قوم که داناترند
۱۰	۲۲	لب بگشاد تا همه شکر خورند	۷	۱۶۶	لاجرم این گنبد انجم فروز
۷	۱۵۹	لب بگه خنده به دندان بخای	۷	۴۵	لاجرمش منطق روحانیت
۱۱	۱۵۱	لب جویبار	۷	۱۲۳	لاجرمش نور نظر هیچ نیست
۷	۲۸	لب تشنه به حیوان رسید	۸	۱۷۱	لاجرم سخت بلند است جای
۶	۶۵	لب چو مسیحا نفس زندگی	۱۲	۳۲	لاجورد
۳	۵	لب خضراء گشاد	۹	۵۵	لاجورد
۶	۵۸	لب خورشید را	۱۲	۸۸	لاجورد
۳	۵۴	لب رود آمدم	۱۳	۹۵	لاجورد
۱۰	۱۵۶	لیست	۵	۱۴۳	لاجورد
۸	۱۶	لبش	۶	۱۲۹	لاخ
۳	۴۲	لبش	۳	۳۵	لاغرست
۲	۲۱	لبش از جمله دندان بهاست	۹	۳۳	لاف
۳	۱۵۹	لب شکر شکست	۱	۱۱۳	لاف بسی شد که در این لافگاه
۱۴	۶۴	لب شکر و بادام ریخت	۹	۱۶۲	لاف زنان کز تو عزیز می شوند
۱۰	۵۹	لب طبری وار طبر خون بدست	۱	۳۷	لاف سگیت می زنم
۴	۶	لب کشاند	۱	۱۱۳	لافگاه
۳	۵۶	لب گل بزخم	۴	۱۳۵	لاف منی بود و تویی بر نتافت
۸	۵۳	لب لاله شده خنده خاک	۴	۱۳۲	لاف ولی نعمتی دل زنی
۲	۵۲	لبم با نفسی گرم او	۶	۱۶۴	لاله او چون گل خود زرد یافت
۱	۱۶۶	لب مگشای از چه درو نوشهاست	۷	۵۵	لاله با تشنگی راز آمده
۳	۱۴۱	لجاج	۹	۱۶۴	لاله خود روی تو خیری چراست
۴	۸۱	لختی گریست	۹	۵۳	لاله دل خویش بجانم سپرد
۲	۲۴	لرزان دهی	۱۰	۵۷	لاله ز تمجیل که بشتافته
۱	۷۶	لرزه در افتاد بمن بر چو بید	۳	۹۴	لاله سیلاب تو زردی گرفت
۹	۱۳۰	لرزه شده بر جان خویش	۸	۵۳	لاله شده خندناک
۱	۱۵۳	لشکر آتش زند	۵	۵۶	لاله شده دود افکنش
۹	۱۵۱	لشکر بد عهد پراکنده به	۷	۱۳۰	لاله کم عمر ز خود بی خبر
۸	۵۱	لشکر دل یافتم	۱۱	۱۳۰	لاله گهر سوده و فیروزه گل

ب	ص	
۳	۸۱	لفظ چنان در گرفت
۴	۴۳	لقمه ز آهن چشید
۳	۹۱	لگدی چند فرا روی من
۱۰	۳	لمن الملک زند جز خدای
۱	۷۴	لنکر بستان چو خار
۱	۱۱۵	لنگ شده پای و میان گشته کوز
۳	۱۰۰	لوح ترا از تو بشویند پاک
۸	۱۱۷	لوح خاک
۵	۱۳۷	لوح سیاه و سفید
۹	۱۷۵	لور کند
۴	۷۴	لیک بصد چوب نجنبید ز جای
۵	۱۷۷	لیک چو پر گردد گردد خموش
۲	۳۸	لیک در این خطه شمشیر بند
۶	۱۹	لیکن نه مقدر به جای

ب	ص	
۸	۲۱	لشکرش
۲	۴۶	لشکرش
۱	۲۴	لشکر عنبر علم انداخته
۴	۱۶	لشکر گل خیمه به صحرا زده
۸	۸۲	لشکر گه و رایت رسید
۸	۷۳	لطافت گرفت
۹	۱۹	لطف ازل با نفسش همنشین
۷	۱۵۴	لطف افزون کند
۱۳	۷۳	لطف ترا ساختند
۸	۱۳۲	لطیفی کند
۸	۱۱۳	لعاب
۱۲	۹۸	لعبت بازی پس این پرده هست
۹	۷۹	لعبت زر نیخ شد این گوی زرد
۱۰	۷۹	لعبت زر نیخی است
۱	۱۷۱	لعبت شن گرفت را
۱۲	۹۸	لعبت که بست
۹	۷۹	لعبت مگرد
۱۱	۱۱۰	لعبتی از پرده بدر نامده
۳	۱۵۴	لعل آبدار
۴	۳۵	لعل از دهان
۶	۵	لعل جگرگون نهاد
۵	۳۵	لعل ز پیکان ده و گوهر ز تیغ
۳	۶۰	لعل ز مهتاب شب افروز تر
۱۰	۲۰	لعل سای
۴	۳۵	لعل شد این بحروکان
۴	۱۵۴	لعل شود آن کم است
۱۲	۱۴۸	لعل شود مختلف است این سخن
۲	۳	لعل طراز کمر آفتاب
۳	۶۲	لعل فشان بر سر در یتیم
۱۲	۶۷	لعل فلک کان کند
۳	۵۱	لعل قبایی ظفر اندیش او
۱۱	۳۲	لعل کش آفتاب
۴	۲۰	لعل گر آفتاب
۱۱	۳۲	لعل ناپ
۴	۴۲	لعلی که بر آرد ز کان
۵	۱۶۷	لغت دل که بیان دلست

ب	ص	
۹	۲۲	مازله چه آورده‌ای
۱۳	۳۸	ماست (۲)
۹	۵۲	ماست (۲)
۱	۱۲۰	ماست (۲)
۹	۱۵۴	ماست
۴	۱۱	ما ساز که بی‌داوریم
۴	۹۹	ما کرده‌ایم
۱۳	۳۸	ما سخینم این ظل ایوان ماست
۳	۱۱۷	ماکز فلکش بیشیت
۴	۱۱۷	ما کسی
۱۶	۱۱	ما کن که پناهنده‌ایم
۱۱	۱۷۳	ما که بخود دست برافشانده‌ایم
۹	۸۷	ما که بسیراب زمین کاشتیم
۶	۱۱۷	ما که ز صاحب خبران دلیم
۱	۷۲	ما که شده نویر او
۶	۳۹	ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم
۱۶	۸۱	ماکیان
۷	۱۴۱	مال بصد خنده بتاراج داد
۸	۸۱	مال کسان چند ستانم به زور
۴	۱۷۹	مال که دستوریست
۶	۷۹	مال یتیمان به ستم خورده گیر
۱	۹۲	مال یتیمان ستدن کار نیست
۸	۱۶۰	ماند
۱۲	۶۵	ماند
۱۰	۱۷	ماند (۲)
۶	۳۷	مانده‌ام
۳	۳۸	ماندام
۸	۱۱	مانده‌ایم
۱۱	۷۳	مانده‌ایم
۹	۶۶	مانده بود
۱۱	۷۶	مانده‌تر از روی تویی سنگ و در
۴	۱۱۸	مانده شوی قصد زمین ساختی
۹	۱۵۴	مانده و در رنج تن
۱۶	۱۴۰	مانده و عذری فراخ
۷	۶۰	مانده یکی مهره‌وار
۹	۱۶۰	ماندی بجای

ب	ص	
۳	۱۰	ما (۲)
۱۰	۱۰	ما (۲)
۱۵	۱۱	ما (۲)
۱۴	۱۹	ما (۲)
۱۳	۸۰	ما (۲)
۷	۱۰۳	ما (۲)
۶	۱۲۲	ما (۲)
۹	۳	ما آخر یکدمست
۱۲	۱۱	ما بین
۱	۱۵۴	ما بتکلف کسی
۷	۷	ما به تو قائم چو تو قائم بذات
۹	۱۱۹	ما بر درمی نو زنند
۷	۷۸	ما بکجاییم امانت کجاست
۱۳	۹	ما بنده‌ایم
۱۲	۱۱	ما بیکسی ما بین
۱۴	۹۱	ما بین که چه خواری رسد
۱۱	۱۲۲	ما تم چراست
۱	۱۴۱	ما چون ز سفر گشت باز
۴	۹۹	ما خورده‌ایم
۱۲	۱۴۷	مادر کشید
۹	۱۱۸	مادر فرزندکش
۲	۹۹	ما دست گزین کرده‌اند
۷	۱۵۳	ما دگران بوده‌اند
۱	۶۱	ما دیو دید
۷	۱۱۷	ما را اثر
۱	۱۰۵	ما را که عمل ساختند
۶	۶۷	ما را نشدی پرده سوز
۱	۲۲	مار چیست
۹	۱۲۲	مار سرانجام کار
۴	۶۹	مار شبم مهره خورشید داد
۳	۱۴۹	مار شود ازدها
۹	۱۲۲	مار صفت شد فلک حلقه‌وار
۴	۱۱۰	مار که درویش نیست
۱۰	۱۳۴	مار مخوان کاین رسن پیچ پیچ
۴	۱۷	ما زاغ داشت
۳	۱۱۹	ما ز بی رنج پدید آمدیم

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۱۷	مائده محتاج بود	۱	۴۱	مانند به آن دیگران
۱۴	۷۸	ما یستائیت نیست	۸	۷	مانند نی
۹	۳	ما یکدمست	۹	۷۳	ما نوشت
۶	۶۵	مایه افکندگی	۵	۱۶۸	مانی و آزادی
۹	۱۲۴	مایه بدست آمدی	۲	۴۰	ماه و زر خویش داشت
۵	۷۲	مایه بی خردگیست	۲	۵	ماه
۱۱	۳۵	مایه درویشی و شاهی درو	۶	۲۲	ماه
۶	۱۲۲	مایه ز مفلس نتوان باز خواست	۱۳	۳۷	ماه
۱۳	۱۶۸	مایه زور	۲	۶۰	ماه
۱	۹۰	مایه سود	۱۱	۶۳	ماه
۸	۱۰۱	مایه شیرینیست	۸	۶۶	ماه
۹	۳۱	مایه که در همست	۴	۷۲	ماه
۱۱	۷۳	مایه سودش تراست	۷	۷۳	ماه
۳	۱۳۸	مایه خواهی بیاز	۱۰	۹۵	ماه
۶	۱۰۴	مبارکتر از این منزلی	۱۰	۱۰۶	ماه
۲	۹۰	مبارک ستم انگیختن	۱۰	۱۴۶	ماه
۵	۱۸۰	مبارک گهر افشان او	۹	۱۵۳	ماه
۷	۱۳۸	مباش	۱	۱۶۴	ماه بخورشید بود
۱۲	۷۲	مباش (۲)	۶	۴۴	ماه بود
۵	۹	مباش	۶	۵۵	ماهچه خیمه بشریا زده
۸	۱۵۸	مباش	۱۰	۶	ماه هست طلبکار او
۴	۱۳۳	مباش (۲)	۱	۲۵	ماه سفرساز و غریبش تویی
۱۰	۱۳۱	مباش (۲)	۱۲	۶۷	ماه که بر لعل فلک کان کند
۷	۱۳۸	مباش (۲)	۱۱	۴۶	ماه گل آمیز کرد
۷	۴۸	مبالغ شود	۱۴	۱۰۴	ماه همه پاییم گرایشان سرند
۱	۳	مبدع هر چشمه که جودیش هست	۱	۲۶	ماه همه جسمیم بیا جان تو باش
۱۲	۱۳۷	میر	۹	۲۶	ماه همه خفتیم تو بیدار شو
۱۰	۱۵۸	میر از خورد بیکارگی	۱۰	۷	ماه همه فانی و بقا بس تراست
۵	۱۶۵	میر نام کس	۱	۲۶	ماه همه موریم سلیمان تو باش
۹	۱۲	میشر بنام	۵	۶	ماه نواز حلقه بگوشان اوست
۴	۱۴۰	مبلغ یک بدره دینار داشت	۴	۶۷	ماه نواز شیفتگان دور داشت
۴	۱۳۰	مبین (۲)	۱	۱۴۳	ماهی درم ماهیست
۴	۱۳۴	مبین تا نشوی پا به ترس	۵	۳۳	ماهی زیر و زیر تو
۱۳	۱۲۵	مبین تا هنر آری بدست	۱	۱۴۳	ماهیست
۸	۱۱۹	مهر چون بدرنگ آمدی	۵	۲۶	ماه یمانی در آر
۱۲	۱۴۱	میچ	۲	۱۲۸	مائده خرگهیست

ب	ص		ب	ص	
۱۳	۹۸	محرم این پرده ساز	۱۰	۱۶۹	مناز
۶	۱۶۵	محرم این دم مدام	۴	۱۵۳	مترس (۲)
۹	۶۱	محرم این ره تو نه‌ای زینهار	۲	۴۵	مثالم هنوز
۱	۱۶۴	محرم جمشید بود	۱۲	۱۵۴	مجازی دهند
۶	۱۶۵	محرم خود هم مدان	۱	۱۱۲	مجرد زمی و آسمان
۳	۸۶	محرم دستینه حوران شوم	۴	۷۵	مجرد شدی
۹	۸۸	محرم دولت نبود هر سری	۶	۱۱۸	مجرد شوی از هر کسی
۱۱	۱۶۳	محرمست	۱۱	۹۱	مجروح من
۵	۴۱	محرم یک دوستند	۴	۱۲۴	مجروه اش مرنج
۶	۱۳۲	محرم یک موی نیست	۱۱	۳۱	مجسطی گشای
۱	۱۲۹	محروم کش تشنه خوار	۷	۱۶۷	مجلس خلوت نگر آراسته
۱۵	۱۵۶	محرومیست	۷	۲۶	مجلس شتاب
۷	۳۲	محسن و مکرم تر ابناءى جود	۵	۶۲	مجلس فروز
۷	۵۷	محضر منشور نورسان باغ	۱۱	۱۴۴	مجلسی
۱۱	۱۱۵	محضرند	۱۲	۶۱	مجلسی افروخته چون نوبهار
۱۲	۸۹	محضر نیکی پسند	۸	۵۸	مجمر آن عود بود
۷	۱۶۲	محک دل مزن	۱۲	۷۳	مجمر ست
۱۱	۴۸	محکمست	۵	۵۶	مجمر لاله شده دود افکنش
۱۵	۱۵۶	محکومیست	۵	۶۲	مجمر مجلس فروز
۵	۷۰	محک و هم زر و هم صیرفی	۲	۱۶۰	مجوش
۷	۱۲	محمد شدست	۷	۱۲۷	مجوی (۲)
۴	۱۲۸	محمل و چندین جرس	۱۱	۱۵۵	مجوی
۶	۳۵	محمود باد	۱۲	۱۳	محتاج اوست
۶	۹۰	محمود ببین تا چه کرد	۱۱	۱۷	محتاج بود
۳	۶۶	محمود و حدیث ایاز	۱۴	۱۵۰	محتسب صنع مشو زینهار
۱۲	۱۰۳	محنت به گذشتن درند	۹	۷۰	محتسب و ساقی روحانیون
۱	۱۲۰	محنت که فرا پیش ماست	۸	۱۴۲	محتشمان می زند
۸	۸۷	مخار	۱۱	۸۳	محتشمی بنده درویشی است
۵	۹۶	مخالف بسیج	۹	۱۴۲	محتشمی بهتر است
۱	۳	مخترع هر چه وجودیش هست	۱۷	۱۵۶	محتشمی درد سری می پذیر
۱۲	۱۴۸	مختلف است این سخن	۱۰	۸۳	محتشمی دور باش
۱۴	۳۵	مخزن اسرار الهی در او	۱	۱۲	محبوبه احمد نشست
۸	۹۵	مخسب (۲)	۱۲	۷۷	محراب تست
۸	۴۸	مخوان (۲)	۱۲	۵۰	محرم آن در شدم
۴	۱۵۰	مخوانش چو شود خوشه	۴	۱۰۰	محرم اسرار الهی شوی
۱۰	۱۳۴	مخوان کاین رسن پیچ پیچ	۱۲	۶۹	محرم این پرده زنگی نورد

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۲۷	مرا جا خوشست	۱۳	۱۵۶	مخواه (۲)
۷	۱۲۰	مرا چاره چیست	۳	۹۷	مخواه (۲)
۱۲	۳۷	مرا چون رسم	۹	۱۵۸	مخور
۱۴	۱۰۳	مرا حالت یوسف رسید	۶	۱۴۴	مخور
۱۴	۱۰۱	مراحل گزین	۱۲	۱۳۷	مخور
۷	۱۲۷	مراد از در وصلش مجوی	۱۱	۱۰۴	مخور
۱۰	۳۳	مراد تو برو مطلقست	۱	۸۱	مخور
۱۲	۱۶۴	مراد دلست	۱۰	۴۸	مخور البته که غمخوار هست
۴	۱۵۵	مراد دولت ازین بیشتر	۵	۱۲۷	مخور ای خواجه خیز
۹	۱۲۰	مرار هزن اوقات بود	۴	۱۴۴	مخور ای خواجه که آنرا برد
۷	۱۷۹	مرا زیر دست	۳	۷۸	مخور بنده عالم نه
۴	۱۵۶	مرا زین همه دشمن نهند	۶	۹	مخیز
۱۳	۱۶۴	مرا صبر چنین زرد کرد	۱	۹۶	مدار (۲)
۱۴	۳۰	مرا غالیه سر کنند	۲	۷۵	مدار
۶	۵۳	مرا کرد دام	۸	۸۵	مدار از کمر مقبلان
۱۰	۸۱	مرا کردگار	۵	۹۰	مدارش که اثرها کند
۱۲	۴۹	مرا گرم کرد	۷	۲۹	مداری بکن
۲	۸۸	مرا نیست کار	۶	۱۶۵	مدان (۲)
۹	۳۷	مرا هم سر بالاترست	۶	۱۳۶	مدانش که به از شکر ست
۱۳	۱۶۴	مرا همنفس درد کرد	۵	۷۳	مدتی از نیل خم آسمان
۱۲	۹۴	مرا یارب گویی کراست	۶	۱۵۴	مدد از آب جوی
۱۲	۸۸	مرتبه مرد بمقدار مرد	۱۱	۴۸	مددی محکمست
۴	۸۵	مرتبه عاقلی	۳	۲۵	مدنی برقع و مکی نقاب
۶	۳۷	مرحله پیش ترک رانده‌ام	۵	۱۴۲	مده (۲)
۶	۱۳۰	مرحله دید منقش ریاط	۸	۱۶۲	مده آوارشان
۲	۱۵	مرحله صد پیش داشت	۳	۱۵۵	مده دل به کس
۶	۸۷	مرد	۱۰	۴۴	مده سر به کس این رشته را
۱۲	۸۸	مرد	۸	۱۵۲	مده مرده نه زنده
۷	۸۹	مرد	۱۳	۶۷	مذهبت
۶	۹۰	مرد	۱۶	۱۴۷	مر
۱۰	۹۶	مرد	۱۰	۳۰	مرا (۲)
۵	۱۰۲	مرد	۴	۸۸	مرا (۲)
۴	۱۰۳	مرد	۱۱	۴۲	مرا این سخن از جای برد
۱۰	۱۱۸	مرد	۴	۸۲	مرا بارگهی است
۷	۱۳۶	مرد	۷	۷۶	مرا برگرفت
۱۳	۱۳۶	مرد	۴	۵۲	مرا تازه کرد

ب	ص		ب	ص	
۸	۱۵۲	مرده نه زنده	۸	۱۳۷	مرد
۱	۴۴	مرده و شب زنده باش	۵	۱۴۰	مرد
۸	۸۹	مردی تو شرمسار	۶	۱۴۶	مرد
۸	۱۰۹	مرزبان	۱۵	۱۵۳	مرد
۲	۲۰	مرسل که خرد خاک اوست	۱	۱۷۳	مرد
۹	۱۴۸	مرسله از مرسله زیباتر است	۵	۱۲۶	مردارخوار
۴	۲	مرسله پیوند گلوی قلم	۱۰	۱۵۷	مردارخوار
۹	۱۴۸	مرسله زیباتر است	۹	۱۵۷	مردار نه چون زغن
۱۰	۲۷	مرسله یک گره از هر دوی	۲	۸۹	مردانگی
۸	۸۰	مرغ آمده در یکدگر	۱۳	۱۱۶	مردانه صفی می کشید
۱۱	۱۳۹	مرغان پرست	۵	۱۰۲	مرد بر آن دل که جگر گر به خورد
۸	۱۷۷	مرغان تو خاموش ساز	۱۲	۸۸	مرد بمقدار مرد
۵	۸۷	مرغان ز سلیمان گشاد	۶	۱۴۶	مرد بود درع مرد
۱۴	۳۸	مرغان سخن بسته اند	۹	۱۰۷	مرد بزندان شرف آرد بدست
۴	۷۱	مرغان فلک دانه چین	۱۰	۱۵۴	مرد ز بیدولتی افتد بخاک
۱۰	۱۴	مرغ الهیش قفس پر شده	۱۲	۴۰	مرد سخن سنج راست
۱۲	۸۰	مرغ بدان مرغ داد	۱۰	۱۶۵	مرد فرو بسته زبان خوش بود
۱۰	۱۴۴	مرغ پرافکنده باش	۷	۱۴۴	مرد که چیزی چشید
۹	۱۴	مرغ پر انداخته یعنی ملک	۴	۹۰	مرد بترس
۹	۶۳	مرغ ثریا شکست	۱	۱۷۵	مردم بود
۷	۹۹	مرغ چو سیمرغ باش	۹	۷۲	مردم چون خوردن او ساز کرد
۴	۱۰۸	مرغ حیات اندکیست	۳	۱۷۵	مرده پرورده بجان پرورند
۱۲	۸۰	مرغ داد	۶	۷۲	مردمش
۸	۱۴	مرغ دلش رفته به آرامگاه	۲	۱۱۰	مردم صاحب نظر
۱۳	۷۷	مرغ دل و عیسی جان هم تویی	۴	۷۹	مردم طلب، آزار چیست
۲	۱۶۵	مرغ زار	۱۰	۱۲۹	مردم کند
۱	۱۰۶	مرغزار	۱۴	۳۲	مردمی
۸	۵۴	مرغزار	۷	۸۶	مردمی
۱۳	۱۰۸	مرغزار	۸	۸۹	مردمی تو شرمسار
۷	۸۷	مرغ زیبایی مکن	۱	۱۱۰	مردمیست
۱۰	۵۸	مرغ ز داود خوش آواز تر	۶	۱۷۲	مرد نگشت از قرار
۵	۵۷	مرغ ز گل بوی سلیمان شنید	۱	۴۳	مرده اند
۶	۹۹	مرغ زمین را ز تو به دانه ای	۶	۳۹	مرده اویم و بدو زنده ایم
۱۰	۶۳	مرغ سحر از با بز	۴	۱۲۱	مرده ییکی خواب در
۶	۸	مرغ سحر دستخوش نام توست	۶	۱۶۲	مرده تر
۷	۵	مرغ سخن را فلک آوازه کرد	۹	۱۵۷	مرده مردار نه چون زغن

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۱۴	مریز از پی این هفت نان	۴	۹	مرغ شب و روز را
۱	۸۶	مریزد نه خون کرده ام	۱	۱۴۳	مرغ شهر را مگر آگاه نیست
۷	۱۰۳	مزاج تو ز صفرای ما	۷	۹۹	مرغ طبیعت خراش
۸	۱۰۸	مزدور دیو	۹	۶۳	مرغ طرب نامه به پر باز بست
۹	۷۳	مزرعه پر ما نواست	۲	۱۰۶	مرغ علف خواره دام تواند
۱	۷۳	مزرعه خاک شد	۸	۹۹	مرغ قفس پر که مسیحای توست
۵	۷	مزرعه دانه توحید اوست	۱۱	۶۳	مرغ گران خواب تر از صبح گاه
۳۰	۸۷	مزرعه دانه سوز	۲	۵۲	مرغ لیم با نفس گرم او
۱	۵۲	مزن	۱۲	۱۵۳	مرغ نه بر نتوانی پرید
۲	۹۲	مزن (۲)	۸	۱۲۰	مرغ هوا در دلم آرام کرد
۶	۱۰۷	مزن (۲)	۳	۷۱	مرغی از آن شاخ که بالاترست
۹	۱۵۷	مزن	۱۱	۴۴	مرغی بدی انجیر خوار
۷	۱۶۲	مزن (۲)	۲	۱۲۰	مرکب این بادیه دینست و بس
۱۳	۹۷	مزن بر سپر خاک تیغ	۸	۱۶	مرکبش
۶	۱۳۰	مزور بساط	۳	۴۲	مرکبش
۶	۱۶۱	مزور نشد	۱۲	۵۴	مرکب شده
۲	۶۸	مژگان من	۲	۹۹	مرکب بزین کرده اند
۱	۶۵	مژه بتخانه جانی شده	۵	۸۰	مرکب نوشیروان
۱۱	۶۶	مژه پر اشک داشت	۷	۱۵۵	مرکز این گنبد فیروزه رنگ
۲	۶۵	مژه خنجرش	۵	۱۴۳	مرکز خورشید گرد
۳	۵۶	مژه غنچه لب گل بزخم	۱۱	۹۴	مرگ رساند سلام
۹	۱۲	مساح مسیحش غلام	۱۰	۹۲	مرگ شماری بکن
۱۰	۱۶۹	مساز	۱۱	۱۴۲	مرگش نخورد دام و دد
۵	۱۶۰	مساعد بگه ناخوشی	۴	۱۲۴	مرنج
۱	۹۷	مسای	۱	۸۸	مرنج از جواب
۱۲	۱۲۹	مسای	۱	۱۵۱	مرو
۱۰	۵۴	مست	۱۲	۵۴	مروحه عنبر اشهب شده
۲	۶۳	مست	۸	۱۰۱	مرهم خود بینی است
۳	۹۱	مست آمده در کوه من	۱۱	۱۷۵	مرهم راحت بود
۱۴	۷۶	مستان تا بتوانی بده	۲	۱۶۳	مرهم راحت رسان
۷	۴۳	مستان گروفاست	۱	۳۰	مرهم سود ای جگر خستگان
۴	۳۸	مستجاب	۱	۹۳	مرهم کنی
۸	۱۴۳	مست چه خسبی که کمین کرده اند	۸	۶۲	مریخ بهم عشق باز
۹	۹۳	مست خواب	۱۰	۱۶۰	مرید ایدل من جای تو
۵	۱۲۱	مست خواب	۶	۱۶۰	مریدی
۵	۷۹	مست شده عقل به خوش خواب در	۶	۱۶۰	مریدی هزار

ب	ص		ب	ص	
۹	۴۲	مشتی سحر سخن خوانمش	۸	۹۱	مست که آن خون کند
۱	۹۷	مشتی جوگندم نمای	۱	۱۴۴	مست مکن عقل ادب ساز را
۵	۳۹	مشتی خیال	۹	۵۹	مست نوازی چو گل بوستان
۱۴	۱۳۰	مشتی زغن و زاغ دیو	۷	۱۶۲	مست نه پای درین گل مزن
۸	۱۷۵	مشتی زیان	۶	۱۲۰	مسجدیی بسته آفات شد
۱	۲۷	مشتی غبار	۱۳	۱۲۰	مسجدی و کوی خرابات کی
۳	۸۷	مشتی غله پرداختند	۴	۳۶	مسجل بدو بهرامشاه
۱۰	۱۰۰	مشتی گل است	۹	۸	مسخ کن این صورت اجرام را
۸	۱۳۹	مشرق بدر افشاندہ اند	۶	۳۵	مسعود داد
۹	۱۳۹	مشرق و اهلش بسخا روشنند	۹	۹۲	مسکن شهری ز تو ویرانه شد
۱۰	۱۳۹	مشرقی صبح بام	۹	۱۰۰	مس کیمیاست
۳	۱۴	مشعل گیتی فروز	۳	۷۶	مسکین بتو در شرمسار
۴	۱۴	مشعل داریش کرد	۸	۱۴۱	مسلمان شدیم
۶	۱۱۲	مشعله صبح تو بردی بشام	۷	۲۳	مسلمانیت
۱	۲۳	مشک از تو یافت	۹	۱۳۱	مسلمانی و گبریت نیست
۲	۲۳	مشک بار	۱۰	۱۲۸	مسلم بزی
۲	۱۰۱	مشک بود در خشن آرام گیر	۱۱	۸۱	مسم را بزر اندوده اند
۴	۵۵	مشک بید	۴	۱۲۴	مسنج
۲	۶۵	مشک بید	۱۰	۲۵	مسند از آسودگان
۹	۹۵	مشک ترا طبع چو کافور کرد	۱	۲۰	مسند هفت اختران
۴	۱۲۳	مشک رنگ	۱	۱۳	مسیح
۵	۶	مشک فروشان اوست	۱۳	۵۳	مسیح
۲	۶۵	مشک فشان برورق مشک بید	۱۱	۷۹	مسیح از دماغ
۸	۱۶	مشک لیش	۱۲	۱۴۳	مسیحاست از او سرمکش
۲	۲۳	مشکین غبار	۳	۱۲۶	مسیحاکه جهان می نبشت
۳	۱۶۶	مشو وقت گران گوشی است	۲	۱۲۷	مسیحاکمش
۱۴	۱۵۴	مشو آرام گیر	۶	۶۵	مسیحافنس زندگیست
۱۲	۱۷۰	مشو تا نشوی وقت کار	۹	۸۸	مسیحانکشد هر خری
۱۴	۱۲۶	مشو چون بهار	۴	۲۹	مسیحانه به این دانه بود
۱۳	۱۲۶	مشو خود پرست	۶	۴۶	مسیحای او
۱۲	۱۶۸	مشو خردکین	۸	۹۹	مسیحای تست
۱۰	۸۳	مشو راحت رنجور باش	۱۱	۹۵	مسیحایکیست
۸	۴۳	مشو زینهار	۱۲	۶۴	مسیح از نفس دل دمید
۱۴	۱۵۰	مشو زینهار	۹	۱۲	مسیحش غلام
۳	۱۲۰	مشو سست ران	۱۰	۱۵۲	مسیحی رسد
۹	۳۶	مشو نامجیب	۲	۶۴	مشتی

ب	ص	
۵	۴۶	معجون مفرخ ز خاک
۵	۱۲۳	معدن بینائیت
۱۲	۱۳	معراج اوست
۱۳	۱۳	معراج بود
۱۱	۶۷	معراج بود
۵	۱۷۸	معرض فریاد نیست
۹	۱۰	معرفت آبادکن
۸	۸۶	معرفت از آدمیان برده اند
۱۸	۱۱	معرفت خویش بجانش رسان
۹	۱۵۵	معرفتی در گل آدم نماند
۸	۶۹	معرفتی کرده ام
۱۱	۳۴	معروف هدایت شده
۱۶	۱۳۶	معلق فشان
۶	۹۳	معلق نماند
۱۰	۱۳۲	معلوم خویش
۱۰	۱۵۵	معنی پذیر
۹	۱۲۶	معنی رسید
۱	۱۷۸	معنیم این صیدگاه
۱۱	۱۵۵	معنی مجوی
۹	۱۳۹	مغرب و آن قوم سخا دشمنند
۱۰	۱۳۹	مغربی شام ستاند به رام
۸	۱۳۹	مغربیش خوانده اند
۵	۴۱	مغز آنهمه چون پوستند
۵	۱۰۳	مغز تو خور پوست بدرویش ده
۴	۱۱۳	مغز تو که سیماییست
۵	۳۰	مغز دورن دان تویی
۸	۷۰	مغز دو گوهر به هم آمیخته
۱۰	۵۹	مغز طبر زد به طبر خون شکست
۴	۱۴۹	مغز کهن نیست پذیرای او
۹	۴۹	مغز بجراغم رسید
۳	۲۷	مغز نظامی که خبر جوی تست
۷	۱۵۷	مغز و خراب ایستی
۱۲	۱۲۷	مغز وفا نیست درین استخوان
۷	۵۵	مغ هند و بنماز آمده
۹	۱۵۲	مغی پشت صلیبی مکن
۱۳	۳۱	مغفر آفاق ملک فخردین

ب	ص	
۷	۱۰	مصاییح تست
۹	۳۳	مصاف
۷	۶۸	مصاعش سپر انداخته
۵	۸۹	مصحف شمشیر بینداخته
۲	۱۱۴	مصر الهیش نظرگاه بود
۳	۵۳	مصر زلیخا پناه
۱۳	۴۴	مصطبه آزاد شد
۳	۷۵	مصقل همه جادوی تست
۱۰	۸۶	مصلحت آن بود که بگریختم
۱۶	۷۸	مصلحت اندیشه ایست
۱۱	۱۶۵	مصلحت توست زبان زیر کام
۸	۱۵۹	مصلحت دیده نیست
۳	۱۵۷	مصلحت کار در آن دیده اند
۱	۱۲۵	مصلحت کار نیست
۱۲	۴۴	مصیب آمدم
۲	۱۵۱	مضطر از دولتیان دیار
۴	۱۲۵	مطبخست
۴	۱۵۳	مطبخ مترس
۲	۱۱۵	مطبخی
۱۶	۱۳۶	مطبق نشان
۴	۸۶	مطرب خلخال بهشتش کنند
۴	۳۴	مطرب و ساقیت هست
۱۲	۸۳	مطلب کان کجاست
۱	۱۹	مطلق از آنجا که پسندید نیست
۱۰	۳۳	مطلقست
۱	۱۴۲	مطوق الف کوفیست
۳	۱۷۳	مطیع از سر طوعی که بود
۱۱	۷۵	مظالم چه کرد
۹	۴۳	معانی دهد
۹	۱۷۹	معانیم که همتاش نیست
۱۱	۱۴۸	معانی نداد
۹	۵۲	مع القصه که در بند ماست
۶	۱۲۰	معتمک کوی خرابات شد
۴	۱۴۲	معتمدی بر سر این خاک نیست
۸	۱۵۸	معتمدی گشت فاش
۱۰	۱۱۷	معجون دل آمیختند

ب	ص	
۱۳	۱۴۴	مکش (۲)
۵	۱۶۱	مکش ارخرنه
۸	۸۵	مکش از صحبت روشندان
۷	۱۹	مکن (۲)
۶	۴۳	مکن (۲)
۱۲	۷۶	مکن (۲)
۷	۸۷	مکن (۲)
۴	۹۸	مکن (۲)
۸	۹۸	مکن (۲)
۴	۱۰۷	مکن (۲)
۷	۱۱۳	مکن (۲)
۹	۱۵۲	مکن
۵	۱۵۷	مکن (۲)
۹	۱۶۵	مکن (۲)
۱۰	۱۲۵	مکن آینه وار
۸	۱۵۵	مکن اندیشه بچنگ آورش
۹	۱۶۹	مکن او را پرست
۳	۱۲۰	مکن این سخت جان
۱	۱۰۳	مکن این ناصبور
۱۰	۹۳	مکن این پیری است
۲	۱۴۶	مکن این تیغ ترازو روان
۱۰	۴۴	مکن این کشته را
۱۵	۱۵۳	مکن ای نیک مرد
۱	۱۴۴	مکن باز را
۷	۹۶	مکن بر سر هر کاسه دست
۱۱	۱۰۶	مکن پرده دری صبح وار
۱۰	۷۸	مکن دیو نباید شنید
۱۳	۱۱۰	مکن عدل نه پیدا هنوز
۱	۱۴۴	مکن عقل ادب ساز را
۵	۴۴	مکن گر گهر آری بدست
۱۷	۱۶۳	مکن گوهر اسرار خویش
۴	۷۶	مکنم کز همه رد گشته ام
۷	۱۳	مکه جابایت ستان
۳	۲۵	مکی نقاب
۱۱	۷۷	مگر
۳	۹۰	مگر

ب	ص	
۴	۳۲	مفخر شاهان بتواناتری
۵	۴۶	مفرح ز خاک
۱۰	۲۰	مفرح گزای
۸	۱۱۸	مفلس بخشنده تویی گاه جود
۴	۱۴۱	مفلس و بدره ز کجا تا کجا
۱۱	۱۴۴	مفلسی
۹	۱۴۲	مفلسی از محتشمی بهترست
۶	۵۴	مقام
۲	۱۴۴	مقام
۱	۱۱۸	مقامت نبود
۳	۱۳۰	مقام تو نباشد مقیم
۱۲	۱۰۷	مقامی رسی
۶	۱۳۵	مقامی که دید
۱۴	۱۵۴	مقبل ایام شو و نام گیر
۱۱	۱۰۸	مقبلان
۸	۸۵	مقبلان
۱	۷۰	مقبلی از کتم عدم ساز کرد
۶	۱۹	مقرر بجای
۶	۱۵۱	مقرر شود
۷	۴۷	مقرعه کم زن که فرس پای تست
۱۲	۳۱	مقصود بدو منزلست
۸	۵۸	مقصود بود
۱۱	۱۹	مقصود میسر شده
۹	۱۳۸	مقصود نیست
۱	۷۳	مقطع این مزرعه خاک شد
۹	۲۴	مقدس هدف آه تست
۳	۱۳۰	مقیم
۳	۱۶۰	مقیمی بود
۸	۸۷	مکار
۶	۸۸	مکار
۴	۱۹	مکانی نبود
۹	۶۸	مکافات من
۷	۱۲۲	مکر تو ایمن شود
۷	۳۲	مکر تو ابنای جود
۲	۱۲۷	مکش (۲)
۱۲	۱۴۳	مکش (۲)

ب	ص	
۹	۵۹	مل دوستان
۹	۱۴	ملک
۱	۳۴	ملک (۲)
۷	۱۶۴	ملکان خورده
۲	۹۱	ملک آذریم تو کم دیده‌ام
۸	۳۴	ملکان چون نستانی خراج
۹	۱۱۶	ملکان حزم شد آمد کنند
۱۴	۹۱	ملکان قوت و یاری رسد
۲	۳۷	ملکانی که وفا دیده‌ام
۵	۳۲	ملک ازمن و هم شاه روم
۱	۵۱	ملک از آن بیش که افلاک راست
۲	۴۱	ملک از آن جمله خویشان شوند
۱۱	۱۴۷	ملک از راستیش پیش دید
۱۳	۱۴۶	ملک از گفتن او خشمناک
۴	۴۹	ملک العرش جهان آفرید
۲	۸۱	ملک اینست نه بس روزگار
۳	۸۱	ملک این لفظ چنان در گرفت
۱	۸۰	ملک بانصاف توان یافتن
۱۰	۸۱	ملک بدان داد مرا کردگار
۱۲	۱۵۴	ملک بدولت نه مجازی دهند
۹	۷۷	ملک بدین کار کیایی تراست
۷	۲۵	ملک بر آرای و جهان تازه کن
۲	۱۵۱	ملک بر او شیفته چون روزگار
۸	۱۵۱	ملک بر آن تازه ملک تازه گشت
۱۵	۱۴۶	ملک بر تو جنایت نهاد
۶	۱۲۱	ملک برنشست
۹	۱۰۶	ملک بکار تواند
۱	۱۱۸	ملک بنامت نبود
۱	۸۱	ملک بین و بدان غم مخور
۸	۱۵۱	ملک تازه گشت
۱	۳۴	ملک ترا داد تو دانی و ملک
۱۰	۷	ملک تعالی و تقدس تراست
۵	۱۶۴	ملک جان جوانمرد سفت
۱۱	۱۰۰	ملک جان شوی
۴	۷۷	ملک جانوران رای تو
۱۲	۹۴	ملک جوانی و نکویی کراست

ب	ص	
۷	۱۴۵	مگر
۱	۱۴۳	مگر آگاه‌یست
۹	۷۸	مگر آن نیز بیاری بدست
۱۱	۳۷	مگر از روشنی رای تو
۱	۵۷	مگر بامداد
۱۲	۱۷۲	مگر پای او
۱	۱۶۸	مگر پوستین
۱۱	۱۴۲	مگر تلخ بدان گشت خود
۹	۷۹	مگرد
۱	۲۱	مگر سنگ را
۱	۳۶	مگس
۴	۱۲۸	مگس
۱	۱۰۷	مگس از بهر قوت
۶	۴۳	مگس افشان مکن
۱	۳۶	مگس او شکر آلود کس
۱	۶۲	مگس ریخته
۱۰	۱۰۴	مگس کس نشد
۱۳	۱۵۹	مگسی داده‌اند
۱	۱۶۶	مگشای ار چه درو نوشهاست
۱۱	۱۵۶	مگو جنبش او تالبت
۸	۱۶۲	مگو رازشان
۷	۴۳	مگو گرد دهاست
۳	۱۶۶	مگو نوبت خاموشیست
۵	۱۶۶	مگوی
۸	۱۶۶	مگوی آنچه به شب دیده
۸	۱۰۰	مگیر
۸	۱۲۴	مگیر
۷	۱۴۹	مگیر
۷	۱۶۸	ملامت
۳	۸۲	ملامت برم
۷	۲۰	ملامت‌گرش
۹	۹۸	ملامت‌گرش
۸	۹۰	ملایک پیند
۷	۱۶	ملایک علمش می‌کشید
۵	۴۵	ملایک فریب
۴	۱۷۶	ملخ پرورد از دست مور

ب	ص	
۵	۱۸۰	ملکی کاین گهر است آن او
۴	۱۳۵	ملک یکی بود و دوی بر تافت
۳	۱۴۸	ممسک و قدرت بخیل
۳	۸۰	مملکت آبادکن
۱۰	۲۸	مملکت آلوده نجست این کلاه
۷	۹۲	مملکت از داد پسندی گرفت
۴	۸۰	مملکت از عدل شود پایدار
۱	۸۷	مملکتش رخت بصحرا نهاد
۴	۴۹	مملکت صورت و جان آفرید
۲	۱۳۲	مملکتی بهتر از این سازکن
۱۶	۴۸	مملکتی خوار نیست
۶	۱۳۰	مملکتی یافت مزور بساط
۵	۳۱	من (۲)
۸	۳۶	من (۲)
۳	۵۰	من (۲)
۱۱	۵۲	من (۲)
۴	۶۱	من (۲)
۲	۶۸	من (۲)
۹	۶۸	من (۲)
۱۴	۸۱	من (۲)
۳	۸۸	من (۲)
۱۱	۹۱	من (۲)
۹	۱۱۷	من (۲)
۱	۱۸۰	من (۲)
۲	۱۶۲	منافق ترند
۵	۱۵۳	منال
۸	۶۶	من آنجا چو ماه
۴	۱۰۴	من آویزش دین تو شد
۸	۱۴۰	من آیم بمن آرایش باز
۱۰	۶۵	منادی که دهان خسته بود
۷	۳۶	من از آن بهترست
۶	۸۲	من از این امر و ولایت که هست
۱۲	۱۲۰	من از دامن من دور باد
۱۰	۶۰	من از طاقت من در گذشت
۱۱	۳۰	من است (۲)
۹	۱۴۱	من است

ب	ص	
۵	۳۲	ملک جهان بر عموم
۴	۳۰	ملک چو مویت همه در هم شود
۵	۳۴	ملک حفاظی و سلاطین پناه
۴	۱۳۶	ملک دو حکمت بیکی فن دهند
۱	۱۴۷	ملک رفت و سخن در گرفت
۱۰	۸۰	ملک روزگار
۱	۸۵	ملک رهاکن که ضرورت دهد
۸	۷۳	ملک زمین را بخلافت گرفت
۳	۸۴	ملکزاده ایست
۱	۱۵۱	ملکزاده جوانی چو سرو
۹	۱۷۸	ملک ساختم
۲	۷۹	ملک ستمکاری است
۶	۴۰	ملک سخن راست بس
۹	۱۵۱	ملک سرافکنده به
۱۲	۸۳	ملک سلیمان مطلب کان کجاست
۴	۱۴۷	ملک سلیمانیم
۲	۱۶۴	ملکش بر کشید
۱۰	۱۴۶	ملک صبحگاه
۸	۳۲	ملک صدف خاک درش گوهرست
۶	۷۹	ملک ضعیفان به کف آورده گیر
۱	۴۰	ملک طبیعت بسخن خورده اند
۱۳	۳۱	ملک فخر دین
۴	۲۷	ملک فریدون بگدایی ببخش
۶	۱۶۷	ملک قناعت بتمامی تراست
۹	۴۳	ملک معانی دهد
۶	۱۵۱	ملک مقرر شود
۵	۱۷۱	ملک میکنم
۳	۱۴	ملک نیمروز
۵	۱۵۲	ملک نه و تخت سلیمان زده
۱	۷	ملکوتش ابد
۴	۸۸	ملک و ولایت مرا
۱۰	۱۶۳	ملک هزارست و فریدون یکی
۱۲	۸۳	ملک همانست سلیمان کجاست
۵	۷۷	ملکی خانه شاهی طلب
۱۰	۱۱۰	ملک یساری نبود
۱۰	۱۱۶	ملکی عزم ره آغاز کن

ب	ص	
۱	۱۶۱	منتظر داد بدادی شود
۱۱	۱۱۸	منتظر راحت نتوان نشست
۶	۴۸	منتظر نقد چهل سالگیست
۴	۴۵	من جادو سخن
۷	۹۱	من جست که خونی کجاست
۲	۶۷	من جوی آب
۸	۵۳	من چو لب لاله شده خنده ناک
۶	۵۲	من چون ادب آغاز کرد
۱۲	۱۷۹	من چیست جز آوازه
۶	۴۵	من خاطر انجم فروز
۲	۶۹	من خون گریست
۱۰	۶۰	من درگذشت
۵	۶۰	من دل من پاره گشت
۱۲	۱۲۰	من دور باد
۴	۱۷۳	منزل اول برید
۴	۱۸	منزل بی منزلی
۳	۱۱۷	منزلت عاقبت اندیشی است
۱۰	۱۷۷	منزل تو دستگه سنجری
۱۳	۱۱۷	منزل خودبین که کدامست راه
۱۱	۱۳۲	منزل رسی
۴	۱۵۷	منزل رسی
۱	۱۶۹	منزل رسید
۹	۱۶۸	منزل زنند
۱۲	۳۱	منزلست
۶	۳۷	منزلشان مانده ام
۲	۱۰	منزل شب را تو دراز آوری
۶	۱۰۰	منزل شدست
۱۴	۴۹	منزل شدم
۷	۱۴۲	منزل عیب و هنر توشه رو
۳	۱۱۷	منزل ماکز فلکش بیشیست
۵	۱۸	منزلی
۶	۱۰۴	منزلی
۷	۶۸	من ز مصافش سپر انداخته
۱۳	۴۹	من زورمند
۴	۱۶۵	من زینهار
۱۰	۵۲	منست (۲)

ب	ص	
۴	۸۲	من است آنچه مرا بارگی است
۴	۱۷۱	من است این علم افروختن
۶	۱۵۳	من استخوان
۵	۴۵	من افسوس ملایک فریب
۷	۷۶	من افکند و مرا برگرفت
۱۵	۳۶	من افکن قدری استخوان
۵	۱۵۳	منال
۹	۴۶	من الکافین
۱۳	۷۵	من امید هدایت کراست
۱۵	۱۰۳	من ای حيله ساز
۴	۱۷۲	من این جستجوی
۱۲	۹۱	من این شهریار
۳	۸۸	من اینک سرانگشت من
۳	۸۸	من اینک عرق پشت من
۱۰	۲۵	منبر از آلودگان
۹	۵۸	منبر بلبل شده
۱	۷۶	من بر چوید
۵	۴۵	من برده ز جادو شکیب
۱۱	۱۷۷	من بر سر خاری چراست
۴	۸۲	من بر من بیچارگی است
۲	۹	منبر نه پایه بهم در فکن
۳	۱۷۱	منبر نه خرگهی
۱۲	۷۵	من بسر آمد حیات
۵	۷۶	من بشراری بکن
۱۰	۱۷۶	من بصفت چون مه گردون شوم
۲	۶۹	من بنگریست
۱	۴۷	من به چنین شب که چراغی نداشت
۱	۵۳	من بی ادبی را غلام
۴	۸۲	من بیچارگی است
۷	۱۲۰	من بیچاره مرا چاره نیست
۵	۶۰	من پاره گشت
۲	۸۸	من پرورش از کردگار
۱	۴۵	من تافتند
۷	۴	منت او راست هزار آستین
۵	۲۵	منتظران را بلب آمد نفس
۲	۴۵	منتظر باد شمالم هنوز

ب	ص	
۱۲	۴۴	من که درین شیوه مصیب آمدم
۶	۳۷	من که درین منزلشان مانده ام
۹	۳۵	من که سراینده این نوگلم
۸	۱۶۵	من که شبی چند بار
۱۴	۱۷۷	من که شدم کارشناس اندکی
۱۱	۸۱	من که مسم را بزر اندوده اند
۶	۱۱	من که و تعظیم جلال از کجا
۱	۱۷۸	من که همه معنیم این صیدگاه
۲	۶۸	من گازر و او آفتاب
۴	۱۳۴	منگر تا نشوی سایه ترس
۸	۱۵۰	منگر کز چه گیامی رسد
۱۲	۱۲۶	منگر و احسان خویش
۶	۴۵	من گنجه هاروت سوز
۱۴	۱۶۴	من گوهر اسرار خویش
۷	۸	منم آن پرده بهم در نورد
۵	۱۷۹	منم آن حرف دروکش قلم
۴	۸۸	منم این دانه کفایت مرا
۳	۳۸	منم اینکه بجامانده ام
۳	۷۶	من مسکین بتو در شرمسار
۲	۱۱۹	منم و آن نه تو آزادباش
۱۲	۱۲۰	من مهجور باد
۶	۱۴۱	من نشست
۶	۵۰	من نوسفر
۱۱	۱۶۰	من نه بیاد آمدم اول نفس
۱۱	۹۱	من و از روح من
۴	۶۸	من و تو چند سبورا شکست
۶	۱۶۸	من و تو راه زنی می کنی
۱۳	۱۰۴	من و تو هر که بدان درگذشت
۱	۱۱۷	من و تو هر که بدین طاعتند
۲	۱۵۴	من و تو هیچ کسان دهیم
۶	۷۷	من و تو هیچ کس آگاه نیست
۶	۵۳	من و دامن باغی گرفت
۱۰	۹۱	من و عدل تو برداشتست
۱۳	۱۲۰	من ولات کی
۱۰	۱۵۶	من و من گو که درین قالبست
۲	۱۳۰	منه بر سر این خار خیز

ب	ص	
۱۱	۳۰	منست (۲)
۱۱	۱۲۰	منست (۲)
۹	۱۰۳	منست
۹	۱۴۱	منست
۹	۴۵	منست (۲)
۱۳	۱۷۴	منسوج وفا دوختند
۷	۳۵	من سوخته بدخواه تو
۱	۵۰	من سوی دل رفته و جان سوی لب
۱۱	۳۱	منش چشمه رای
۱	۶۸	من شده فارغ که ز راه سحر
۱۲	۵۴	منشور مرکب شده
۷	۵۷	منشور نویسان باغ
۶	۲۵	منشین در عرب
۷	۸۵	منشین ورقی میخراش
۹	۱۷۲	منصب دامادی من بایدش
۱۳	۴۴	من صومعه بنیاد شد
۷	۴۵	منطق روحانیست
۵	۸۷	منطق مرغان ز سلیمان گشاد
۷	۴۵	منطقه میزانیست
۸	۱۱	من عرف الله فروخوانده ایم
۷	۸۱	من غافل شده دنیاپرست
۱۳	۱۰۳	من غمیست
۷	۴۱	منقار گل
۶	۱۳۰	منقش رباط
۴	۱۳۳	منقط مباح
۳	۱۷۷	من قوی آوازه ایست
۶	۷۶	من کرد کس بیکسان
۱۲	۱۷۷	من کرم شکاری چراست
۱۱	۳۴	منکر معروف هدایت شده
۸	۶۹	من که ازین شب صفتی کرده ام
۶	۳۱	من که باین آینه پرداختم
۲	۵۴	من که بر آن آب چو کشتی شدم
۱۰	۱۷۷	من که بیک چشم زد از کان غیب
۷	۱۴۷	من که چنین عیب شمار توام
۱۱	۱۴۹	من که چو گل گنج فشانی کنم
۱	۳۱	من که درین دایره دهر بند

ب	ص	
۸	۱۷۲	موی تراشی درست
۱۱	۱۷۱	موی تراشی که سرش می‌سترد
۲	۷۸	موی تو
۱۲	۲۲	موی تو
۲	۳۰	مویت همه‌کار هم شود
۱۰	۹۴	موی سپید آیت نویندی است
۱۱	۹۴	موی سپید از اجل آرد پیام
۷	۹۵	موی سیاه غالیه سر بود
۱۵	۸۳	مویش سر مویی نگشت
۱۵	۳۸	موی شکافی ز سخن تیزتر
۲	۹۱	موی کشان بر سر گویم کشید
۱۲	۱۶۶	مویند و ز تن پوستند
۶	۱۳۲	موی نیست
۲	۲۵	مویی بیار
۲	۳۰	مویی ز سرت کم شود
۸	۱۳۳	مویی سر موی بگیر
۶	۹۲	مویی که شب و روز تست
۸	۱۲۲	مویی بگیر
۱۵	۸۳	مویی نگشت
۵	۲۶	مه از برد یمانی برآر
۸	۱۶	مه افکنده سم مرکبش
۳	۹	مه بر گل این مهره زن
۲	۹۲	مهتاب تو سردی گرفت
۳	۶۰	مهتاب شب افروزتر
۱۲	۹۵	مهتاب شد
۱۰	۷۶	مهت بوده گیر
۱۰	۱۰۹	مهتران
۷	۲۲	مهتر ده خود تو و در ده نه
۱۲	۱۲۰	مهیجور باد
۱۳	۶۴	مه چو فلک خاشیه بر دوش داشت
۱	۱۳۷	مه خور و خورشیدشکن چون کسوف
۷	۶۵	مه خوشه پروین شده
۸	۲۸	مهد برایم چو رای اوفتاد
۶	۶۹	مهد روان راه یافت
۳	۱۱۲	مهد کواکب شکست
۱۲	۷۷	مهد که محراب تست

ب	ص	
۶	۱۳۳	منه در طلب هیچ کار
۱۱	۱۵۳	من زینهار
۶	۱۵۳	منی ایدو سه من استخوان
۳	۱۳۵	منی بود و تویی بر تافت
۱۲	۱۶۲	منیست
۱۱	۷۸	منی کیمیا
۷	۸۷	منی مرغ زبانی مکن
۶	۱۶۸	منی می‌کنی
۱	۱۱۱	مواسای خویش
۲	۱۶۲	موافق ترند
۱۰	۱۳۱	موید هندو مباش
۵	۱۳۰	موید از کشور هندوستان
۸	۱۲۷	موج گشادن که چه
۶	۱۵۷	موج هلاکت سبکتر شتاب
۱۳	۱۶۸	مور
۲	۱۷۶	مور
۱۳	۱۱۶	مور که مردانه صفی می‌کشد
۱۴	۱۱۶	مور نیست
۱	۲۶	موریم سلیمان تو باش
۳	۲۹	موسی ازین جام تهی دید دست
۲	۵۵	موسی نشان
۳	۵۸	موسی ید بیضا نمود
۱	۱۴	موکیان سخن ابلق بدست
۵	۱۵۷	مومنی اندیشه گیری مکن
۶	۸۰	مونس خسرو شده دستور و بس
۱۱	۱۱	مونس عمخوارگان
۳	۶۱	مونس غمخواره غم وی بود
۱۱	۹۲	مونس فردای تو امروز تست
۳	۱۰۲	مونس و یار آمده
۸	۱۲۴	موی از خمیر
۷	۱۲۴	موی این ره چون موسی بین
۵	۹۴	موی بمویت ز حبش تا طراز
۱۱	۱۷۱	موی بمویش بغمی میسپرد
۷	۱۲۴	موی بموی این ره چون موی بین
۷	۱۲۴	موی بین
۳	۳۰	مویت دراست

ب	ص		ب	ص	
۱۰	۱۷۶	مه گردون شوم	۳	۵۹	مه را چو قصب سوخته
۱۲	۱۳۰	مهلت کس تا نفسی بیش نه	۱۳	۳۲	مه را نفسش بشکند
۱۲	۲۶	مهمات کفایت کنی	۴	۲۵	مهر تو مویی بیار
۴	۱۴	مه مشعله داریش کرد	۱۴	۱۵۵	مهر دل و مهره پشتش شکست
۷	۱۶۷	مه ناکاسته	۵	۱۶۲	مهر دهن در دهن آموخته
۵	۱۵۱	مه نو برج کهن را بکن	۷	۴۲	مهر زیانها شود
۲	۱۵۰	مه نو را تو دیدی هلال	۱۴	۱۹	مهر زیانهای ما
۴	۶۷	مه نو کو کمر از نور داشت	۵	۹۱	مهر ستم بر در خانم نهاد
۱۰	۷۶	مه و این سال بیموده گیر	۶	۲۹	مهر شد این نامه بعنوان تو
۲	۸۳	مه و خورشید جوانمرد باش	۱	۴۰	مهر شریعت بسخن کرده اند
۱	۱۳۷	مه و خورشید میاور وقوف	۴	۱۰۲	مهر فروزش بدو
۴	۱۱۲	مه و سال ز گردش بری	۳	۱۵۴	مهر قبولش نهد شهریار
۶	۲۳	مهی	۷	۱۲	مهر محمد شد دست
۴	۲۵	مهی از محصر تو مویی بیار	۲	۸۳	مهر و زکین سرد باش
۱۳	۱۳۰	مهی چند بدان سو گذشت	۱۳	۴۷	مهره آب و گل ست
۱۶	۷۸	مهین پیشه ایست	۱۲	۷۶	مهره بازو مکن
۷	۱۲۱	می آسوده تر این جور چند	۳	۴۶	مهره بدو در کشند
۱۰	۵۳	می آلوده به خون آمدم	۱۴	۱۵۵	مهره پشتش شکست
۲	۶۳	می آلوده و پروانه مست	۴	۶۹	مهره خورشید داد
۱	۱۱۲	میان	۷	۶۰	مهره دار
۷	۱۱۲	میان	۱	۲۲	مهره دم مار چیست
۵	۱۲۰	میان	۸	۶۰	مهره دید
۱۲	۱۲۱	میان	۳	۹	مهره زن
۴	۱۷۰	میان	۴	۳	مهره کش رشته باریک عقل
۸	۸۶	میان برده اند	۴	۱۲۲	مهره گل رشته بخواهد برید
۷	۱۵۱	میان برگرفت	۱۲	۷۶	مهره گل مهره بازو مکن
۸	۷۴	میان بسته باش	۷	۶۰	مهره وار
۲	۱۲۲	میان بسته کمین میزند	۲	۴۲	مهره یکی ده بدر آرد ز چنگ
۳	۹۶	میان پلنگ	۱۲	۱۴۲	مه ز تمامی طلبیدن شکست
۶	۱۰۲	میانجی قضاست	۲	۱۳۷	مه زرین که درین خرگهیست
۹	۴۸	میان چاره جوی	۳	۳۳	مه که بشب تیغ در انداختست
۶	۱۸	میاننش گرفت	۹	۶۶	مه که بشب دست بر افشانده بود
۱	۱۱۵	میان گشته کوز	۵	۱۲۵	مه که چراغ فلکی شد تنش
۱۰	۱۲۹	میان گم کند	۱۱	۱۱۱	مه سیه روی شدی در زمین
۹	۵۳	میانم سپرد	۲	۷۸	مه که شود کاسته چون موی تو
۹	۶۰	میانم گشاد	۷	۱۲	مه که نگیان دان زیر جلد شد دست

ب	ص		ب	ص	
۸	۲۹	میدان تست	۷	۸۳	میاور نه حیل خواستند
۱۱	۱۶۶	میدان درون میبرد	۱	۱۳۷	میاور وقوف
۴	۲۸	میدان دل انداختند	۵	۱۲۰	میای
۴	۶۰	میدان دهن تنگ داشت	۹	۱۲۱	می افکنده بیم
۵	۵۸	میدان فراخ	۴	۱۴۴	می اندوده جهان را برد
۴	۲۶	میدان فرست	۵	۱۰۵	می باید و توفیق نیز
۷	۱۶	می درید	۲	۶۳	می بدست
۵	۸۸	می دهد	۷	۱۲۰	می بدهن بر دو چومی می گریست
۱۳	۷۸	می دهد	۱۱	۱۶۶	می برد (۲)
۷	۱۴۵	می دهدت طشت زر	۲	۸۵	می بری (۲)
۱۲	۷۸	می ده وزر می ستان	۳	۶۱	می بود
۲	۱۴۶	می ده و کم میستان	۷	۶۲	می بوسه خیز
۹	۱۲۳	میرسان	۱	۷۸	می بیند از آن دلخوشست
۸	۱۵۰	میرسد (۲)	۱۸	۱۵۶	می پذیر
۸	۱۴۸	میرسد (۲)	۱۰	۳۷	می پرم
۱۰	۹۲	میرسدت دست حصاری بکن	۱۳	۸۶	می پرورد
۳	۱۷۳	میر مطیع از سر طوعی که بود	۹	۲۹	می تاز که میدان تراست
۱۱	۷۸	می رود از جوهر این کهربا	۸	۱۱۴	می تاز که میدان تراست
۱۱	۱۰۳	میری و همه بندگی	۷	۸۵	می تراش
۷	۴۵	میزانست	۹	۲۹	می تک و می تاز که میدان تراست
۳	۶۱	می زده هم می بود	۸	۱۱۴	می تک و می تاز که میدان تراست
۲	۱۲۲	می زند (۲)	۸	۱۳۰	می تنگ تنگ
۸	۱۴۲	می زند	۶	۱۳۶	می جان پرورست
۱	۳۷	می زنم (۲)	۱۱	۶۵	می چو گل آرایش اقلیم شد
۱۰	۳۵	میزنم (۲)	۱۲	۳۴	میخ
۹	۸۰	میزنند (۲)	۱۰	۷۹	میخی است
۷	۱۱۴	می زنی (۲)	۹	۱۶۱	میخانه در
۱۱	۹۸	می زنی	۷	۸۵	میخراش
۲	۱۷۰	میزنی (۲)	۴	۸۹	میخوارگان
۵	۱۱۹	می است	۱۱	۱۴۰	میخواستم
۲	۱۴۶	میستان	۷	۹۸	میخورم از دست رنج
۱۲	۷۸	میستان (۲)	۴	۳۴	می خور می مطرب و ساقیت هست
۱۳	۱۷	می سپرد	۱۰	۱۵۹	می خور و خوش مینشین
۱۲	۱۷۱	می سپرد	۲	۱۷۹	می خوری چه خوری دودها
۱۲	۱۷۱	می سترد	۸	۱۱۴	میدان تراست
۱۱	۱۹	می سر شده	۹	۲۹	میدان تراست

ب	ص	
۴	۳۴	می مطرب و ساقیت هست
۱	۱۳	میم مسیح
۱	۱۴۲	میم مطوّق الف کوفی است
۳	۱۲	میم و دال
۷	۱۲۰	می میگریست
۱۵	۱۰۴	می ناب افکنند
۱	۸۷	مینا نهاد
۳	۱۲۶	می نبشت
۱۳	۱۰	می نپذیرند شهان در شکار
۱۴	۱۲۵	می نتوان یافت بشب در چراغ
۱۰	۱۵۹	مینشین
۱۱	۱۳۷	می نگری و آتشست
۵	۱۴۴	می نمکی دان جگر آمیخته
۱۳	۱۳۰	مینو گذشت
۳	۱۲۷	میوه
۵	۱۲	میوه پس آرد بهار
۸	۱۱۲	میوه جان گفته اند
۱۲	۴۲	میوه دل را که بجانی دهند
۵	۶۴	میوه دل نیشکر خدشان
۷	۱۳۹	میوه صفرا برست
۱۲	۱۱۵	میوه فروشی که یمن جاش بود

ب	ص	
۸	۸۳	میسر شدی
۱۱	۵۳	میشدم ایدون که شود نشو آب
۶	۱۶۰	میشدو با پیرمریدی هزار
۹	۱۷۶	می شکندم همه چون عهد خویش
۱۱	۷۲	میشکن و میشکیب
۱۱	۷۲	میشکیب
۱۳	۱۷	میشمرد
۲	۳۴	می شود (۲)
۲	۷۴	میشود آتش بجان
۸	۱۱۲	می شنوش کان بزبان گفته اند
۲	۱۰۳	می شنوم کان بهنرتک نماند
۸	۱۶۵	می شنوم من که شبی چندبار
۱۲	۱۰۰	می طلبی نیفه وار
۳	۵	میخ از دل دریا گشاد
۶	۶۲	می فشاند (۲)
۵	۱۳۲	میفکن دبه در پای فیل
۷	۴۷	میفکن که هدف رای تست
۶	۱۱۰	می کشد (۲)
۸	۱۵۲	می کشدت دیو نه افکنده
۸	۱۶۴	می کشی
۷	۱۶	می کشید
۱۱	۸۱	می کنم آنها که نفرموده اند
۲	۲۶	می کنند (۲)
۳	۱۴۴	می که بود کاب تو در جام اوست
۲	۱۴۴	می که حلال آمده در هر مقام
۳	۳۴	می که فریدون نکند با تو نوش
۳	۱۲۶	می گذشت
۲	۶۱	می گرفت (۲)
۷	۱۲۰	می گریست
۱۱	۱۴	میل به میلش بتبرک ربود
۸	۱۴۴	میل کش چشم خیالات شو
۱۳	۱۶۸	میل کسی بچه شیر است مور
۳	۱۳۳	میم
۶	۶۵	می مایه افکندگی
۸	۱۰۱	می مایه شیرینی است
۸	۱۲	میم اوست

ب	ص		ب	ص	
۹	۱۲	نام	۱۱	۳۲	ناب
۱۱	۲۳	نام	۵	۶۸	ناب
۶	۱۱۲	نام	۱	۵۸	ناخن سیمین سمن صبح قام
۱۱	۱۰۶	نام بود پرده دار	۱	۵۸	ناخنه شب تمام
۳	۳۶	نام تو آمد بقال	۹	۵۶	نارنج بدست آن زمان
۱۰	۱۷۰	نام تو آنست که با خود بری	۳	۲۰	ناز (۲)
۷	۲۷	نام تو چون قافیه آخر نشست	۱	۸۱	ناز
۱	۷	نام جبروتش احد	۷	۱۰۵	نازکشت هم فلک و هم زمین
۹	۳۶	نامجیب	۱	۸۹	نازکشی کار نظامی بود
۲	۲	نام خدایست بروختم کن	۶	۵۶	نازکی
۱۲	۸۱	نام خود از ظلم چرا بدکنم	۱	۶۳	ناز گریبان کش و دامن کشان
۸	۲۳	نامدار	۹	۱۹	نازنین
۱۱	۱۱۰	نامده	۷	۱۰۵	نازنین
۱	۸	نامدی آرام تو	۲	۱۳۶	ناساختگی بگذرد
۶	۷۲	نامردمش	۴	۱۳۹	ناستدن بهتر از آن دادنست
۱	۱۰۱	نامزد دوستیست	۱۲	۱۴۱	ناصح خود شد که بدین در میبچ
۸	۲۳	نامزد شعر مشو زینهار	۴	۶۱	ناصیت از داغ من
۱۴	۷۹	نامزد کوی قلندر شوم	۵	۳	ناصیه داران پاک
۱۳	۷۳	نامزد لطف تو را ساختند	۳	۸	ناف زمین از شکم افتاده بود
۱۴	۱۷۶	نامزد و نامورانش که اند	۱	۲۳	ناف زمین نافه مشک از تو یافت
۸	۳۱	نام سلیمان درست	۸	۱۶	ناف شب آکنده ز مشک لبش
۱۲	۸۲	نامش رقم عادل	۵	۶	ناف شب از مشک فروشان اوست
۱۶	۱۵۱	نام کرم بر همه خویش کش	۱۰	۶۲	نافه آهو شد زنجیر شیر
۵	۲۱	نام کرم کرد ب خود بر درست	۸	۵۴	نافه به گل داده و نیفه به خار
۱۱	۱۲۳	نام که بردی ک ستودی ترا	۱	۲۳	نافه مشک از تو یافت
۱۱	۱۷۰	نام گل خاریوش	۵	۴۶	فاک
۱۷	۱۱	نام نظامی بتو	۸	۵۳	ناک
۸	۴۰	نام نظامی بسخن تازه باد	۱۳	۱۲۲	ناک
۸	۱۷۶	نامورانش که اند	۹	۱۳۲	ناک
۴	۳۲	نامور دهر به دافاتری	۱۲	۱۰۷	ناکسی
۴	۳۶	ناموسگاه	۱۴	۱۴۸	ناگوار
۵	۱۷۶	ناموسگر	۱۱	۱۵۹	ناله دلسوز هست
۱۰	۱۵۵	نامه این نه دبیر	۱۲	۷۳	ناله عود از نفس مجمرست
۹	۶۳	نامه به پر باز بست	۱۴	۱۳	ناله مشتی زغن و زاغ دید
۶	۲۹	نامه به عنوان تو	۱۰	۶۹	ناله و اشک دو سه دلخسته شد
۳	۱۸۰	نامه به عنوان رسید	۳	۱۳۲	ناله و اشکی به ره آورد بر

ب	ص		ب	ص	
۱۴	۷۵	نبود (۲)	۴	۳۶	نامه در آمد ز دو ناموسگاه
۹	۹۷	نبود (۲)	۶	۱۱۴	نان
۱۰	۱۱۰	نبود (۲)	۳	۱۱۵	نان
۱	۱۱۸	نبود (۲)	۳	۹۷	نان بخیلان مخور
۱۱	۳	نبود آنچه بلند است و پست	۸	۴۱	نانیست
۱۰	۱۰۹	نبود با نظر مهتران	۸	۲۱	ناوردگه لشگرش
۳	۱۷۰	نبود جز بچنان باده‌ای	۱۰	۶۶	ناوک غمزه‌اش چون سبک پر شدی
۳	۱۵۴	نبود جوهر لعل آبدار	۱۱	۱۳۹	نایب دست همه مرغان پرست
۹	۲۱	نبود خنجر دندان‌دار	۲	۱۸	نایدش
۴	۱۲۱	نبود دیده به خوناب در	۱۱	۳	نباشد که هست
۶	۱۲	نبیاً چو علم پیش برد	۱۰	۷۸	نباید شنید
۱۰	۱۰۸	نبی شهنه بوطالبست	۵	۱۳۵	نباید که یکی بدروند
۲	۱۶۹	نبینند نهان شو چو خواب	۲	۵۳	نبرد
۱۱	۳۵	نپذیرفته‌ام	۱	۱۳۰	نبرد (۲)
۲	۱۶۵	نبرد مرغ راز	۲	۱۴۰	نبرد (۲)
۱۱	۱۷۴	نپرستی و خدا را شبوی	۵	۲۰	نبرد آب صدف گوهرش
۴	۴۴	نپسندی به از آنت دهند	۴	۴۰	نبرد آنچه سخن پیش برد
۴	۱۳۵	نثافت (۲)	۳	۱۲۱	نبرد خوابت از گوشه کن
۱۳	۱۶۷	نپوشند که پوشیده	۵	۱۴۱	نبردست کس
۶	۱۴۲	نتوان بازخواست	۵	۱۰۷	نبت
۹	۱۲۳	نتوان رفت به پای کسان	۷	۶	نبت
۹	۲۱	نثار	۱۲	۳۳	نبت (۲)
۱۱	۲۲	نجات	۱۰	۸۲	نبت
۷	۱۳۳	نخست	۳	۱۲۶	نبت
۶	۲۰	نخست	۳	۶	نقض خرد در مجلس دل گرفت
۳	۷۲	نخست	۱۲	۱۰۱	نبنددگرهی بر سرت
۷	۱۳۳	نخست	۶	۱۲	نبوت به محمد سپرد
۷	۸۸	نخست	۹	۱۵	نبود
۱۰	۲۸	نخست این کلاه	۹	۱۷	نبود (۲)
۹	۲۷	نخستین بود	۱۱	۱۸	نبود (۲)
۱۳	۴۸	نخستین چو نفس بر زند	۴	۱۹	نبود (۲)
۵	۱۳۶	نخستین قدری زهر ساخت	۱۲	۳۸	نبود (۲)
۸	۵	نخل زبان را رطب نوش داد	۱	۶۶	نبود (۲)
۸	۱۳۸	نخوانند چو گل در پرست	۹	۶۷	نبود (۲)
۲	۱۴۲	نخواهی که و بالت کنم	۱۱	۶۸	نبود (۲)
۵	۴۳	نخورد (۲)	۱۵	۶۹	نبود (۲)

ب	ص		ب	ص	
۱	۲۹	ندید	۱۱	۱۴۲	نخورد دام و دد
۲	۱۶۹	نرانند روان شو چو آب	۹	۱۰۵	نخوردی که شکر خورده ای
۶	۱۲۷	نرد	۹	۱۱۰	نخوردند ز دریای جود
۱۲	۳۷	نرسانی تو مرا چون رسم	۸	۱۰۳	نخوری این چه جگر خواری است
۳	۷۲	نرست آن امید	۶	۱۰۳	نخوری بیش از این
۱۰	۱۳۲	نرسد تفرقه راه پیش	۹	۱۱۵	نخوری کت نفرستاده اند
۴	۱۷	نرگس او سر مه ما راغ داشت	۱۱	۷۲	نخوری گندم آدم فریب
۵	۵۴	نرگس بیدار او	۱۳	۹۲	نخوری یاسج غمخوارگان
۴	۴	نرگس بینای ترا نور از اوست (۲)	۱۰	۳۸	نداد
۳	۴۸	نرگس چشم آبله هوش تو	۱۶	۱۰۴	نداد
۱۰	۱۳۰	نرگس درم دامنش	۱۰	۱۴۸	نداد
۱۱	۶۵	نرگس زر در سیم شد	۱۲	۱۴۱	ندارد چه ستانم ز هیچ
۹	۱۰۰	نرگس صیاست	۱۲	۳۶	ندارد ز نشانی که هست
۵	۶۵	نرگس فتان شده	۲	۱۷۷	ندارد سر بیدادشان
۴	۱۷	نرگس کان باغ داشت	۴	۱۳۱	ندارد سر پایدگی
۴	۴۸	نرگس و گل را چه پرستی به باغ	۶	۲۳	نداری تو که نور مهی
۴	۴۸	نرگس و هم گل به داغ	۲	۱۵۹	نداری سر این شهر بند
۱۰	۵۵	نرمی شده قاقم نمای	۷	۷۹	نداری که چه عذر آوری
۶	۱۵۴	نرود رنگ و بوی	۴	۱۱۹	نداریم به جانی که هست
۴	۱۶۹	نروی در جگرت خون نهند	۹	۱۸	نداشت (۲)
۱۲	۱۵۱	نزاید ز دل و چشم پاک	۷	۲۱	نداشت
۱۴	۱۶۳	نز تنگی راز گفت	۱	۴۷	نداشت (۲)
۱۵	۹۲	نز پی بیداد پدید آمدی	۱۱	۷۱	نداشت (۲)
۳	۱۱۹	نز جهت گفت و شنید آمدم	۲	۷۲	نداشت (۲)
۷	۱۵۹	نزنی خنده دندان نمای	۱۱	۸۶	نداشت (۲)
۹	۱۲۸	نز شکم خود بدر آورده ای	۱۲	۱۱۰	نداشت (۲)
۷	۱۰۱	نزل بلا عافیت انبیاست	۹	۱۱۱	نداشت (۲)
۱۸	۱۱	نزل تحیت به زبانش رسان	۳	۱۱۸	نداشت (۲)
۷	۶۳	نزل فرستنده زمان تا زمان	۲	۱۷۶	ندانند جست
۱۰	۱۵۱	نزنی گردن شاخ کهن	۳	۹۵	ندانی که چیست
۳	۷	نسبت پاکی کند	۶	۱۶۹	ندرد دیو گریانت خیز
۵	۴۲	نسبت داوودی او کرده چست	۲	۱۶۶	ندروند
۵	۱۴۱	نسپردست کس	۱	۱۰۶	ندود بانزار
۳	۵۶	نسترن از بوسه سنبل بزخم	۳	۱۳۳	ندهد تا نکنندش دو نیم
۸	۳۴	نستانی خراج	۷	۴۳	ندهندت مستان گروفاست
۶	۱۳۹	نستانیش	۱۲	۹۱	ندهی دامن من ای شهریار

ب	ص	
۱۲	۱۴۲	نشست
۱۰	۱۷۹	نشست
۹	۱۷۹	نشست
۱	۱۱۹	نشسته به کدامین دلی
۳	۷۲	نشکستند نشد رو سپید
۱۳	۱۵۰	نشکستند هنوز این رباط
۱۰	۱۷۶	نشکنم ار بشکنم افزون شدم
۷	۱۵۸	نشکنی
۲	۱۶۶	نشوند
۱۱	۵۳	نشو آب
۱۱	۱۵۱	نشود بسته لب جویبار
۹	۳۰	نشود حرف تو انگشت سای
۲	۸۲	نشوم تنگ دل
۱۰	۱۲۵	نشوی از نفسی عیب دار
۴	۱۳۴	نشوی پایه ترس
۳	۹۵	نشوی پیرندانی که چیست
۵	۸۳	نشوی چون خجلان عذرخواه
۴	۱۳۴	نشوی سایه ترس
۳	۱۱۰	نشوی عهد شکن جهلکن
۱	۷۴	نشوی لنگرستان چو خار
۱۲	۱۷۰	نشوی وقت کار
۸	۱۷	نشینان که درش داشتند
۹	۴۹	نشین
۱۰	۱۵۹	نشین
۶	۲۴	نشین از چه ای
۶	۴۰	نشین ترز سخن نیست کس
۱۱	۳۳	نشین تو فرشته است و بس
۵	۱۴۵	نشین چشمه حیوان بس است
۷	۷	نشین علمت کاینات
۱۰	۱۶۱	نشین علم زرکش است
۲	۵۱	نشین گشته شه نیم روز
۸	۱۷۹	نشینی به جنب
۵	۱۴۵	نشینی نه فن هر کسی است
۱	۱۴۸	نطح پر از زخمه و رقاص نه
۵	۱۲۶	نظار
۴	۸	نظام

ب	ص	
۹	۴۰	نسخته سخن سرسری
۹	۸	نسخ کن این آیات ایام را
۸	۴۵	نسخ کن نسخه هاروت شد
۸	۴۵	نسخه هاروت شد
۶	۱۰	نسرین زیاد صباست
۹	۵۷	نسیم
۸	۱۶۹	نسیمی است به جانش سپار
۱۲	۱۳۳	نشاط است کز خوشدلی
۱۰	۷۱	نشاطیش در اندام نی
۲	۵۵	نشان
۱۶	۱۳۶	نشان
۹	۹	نشان باد را
۴	۶	نشانند
۱۱	۳۳	نشان هست ترا چند کس
۶	۱۰۶	نشانش هست
۶	۸۱	نشانم بدل ماکیان
۱۳	۷۲	نشاید زادیم تو شست
۵	۱۳۵	نشاید که یکی بشنوند
۱۲	۴۳	نشاید نشست
۱۱	۴	نشد از دست روز
۳	۷۲	نشد رو سپید
۸	۳۷	نشد گرچه کهن ساز شد
۶	۶۷	نشدی پرده سوز
۱۰	۲۰	نشدی در شکن و لعل سای
۱	۱۲	نشست
۷	۲۷	نشست
۱۲	۴۳	نشست
۸	۴۷	نشست
۷	۶۱	نشست
۱۳	۸۳	نشست
۹	۱۰۷	نشست
۱۱	۱۱۸	نشست
۶	۱۲۱	نشست
۱۱	۱۳۴	نشست
۸	۱۳۶	نشست
۶	۱۴۱	نشست

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۲۳	نظر هیچ نیست	۱۴	۶۹	نظامی به چراغی رسی
۱	۶۵	نظری جان جهانی شده	۵	۳۷	نظامی به حساب ایستد
۹	۶۲	نظری چند پسندیده رفت	۸	۴۰	نظامی به سخن تازه باد
۷	۵۶	نعل بخون آمده	۸	۸۳	نظامی بفلك برشدي
۱۴	۱۳	نعل زده خنگ شب آهنگ را	۹	۶۱	نظامی به نظامی گذار
۱۲	۳۴	نعل شده چارمیخ	۱۱	۹۸	نظامی در دینی زنی
۷	۸۲	نعل فرس نرم گشت	۱۵	۱۹	نظامی رسان
۸	۱۶	نعل مه افکنده سم مرکبش	۱۵	۱۳۱	نظامی رهی
۹	۳۱	نعمت است	۴	۱۸۰	نظامی ز بی ز یورش
۴	۱۳۲	نعمتی دل زنی نغز برآرم ز جیب	۳	۷۷	نظامی ز جهان گوشه گیر
۱۱	۸۹	نغز شد این خال و نه بر روی تست	۷	۹۳	نظامی ز حد افزون گری
۱۱	۱۰۵	نغز نگاربت نگاریده اند	۱۵	۱۳۱	نظامی ز نظامی رهی
۹	۱۷۷	نغز نگفتی به کس	۴	۶۶	نظامی شکرافشان شده
۳	۲۲	نغز نوا بلبل است	۱۰	۵۸	نظامی شکر اندازتر
۳	۶۶	نغمه داود ساز	۲	۲۵	نظامی طرب افروزکن
۹	۲۵	نفاق آمدو آن بدی برد	۲	۱۸۰	نظامی کدام
۶	۱۷۹	نفرستادی	۳	۲۲	نظامی که بدو چون گل است
۱۰	۱۳۷	نفریبی به جوان رنگی اش	۳	۲۷	نظامی که خبر جوی تست
۹	۱۱۳	نفریبی که سرا بی دهد	۹	۴۵	نظامی که خیال من است
۵	۲۵	نفس	۸	۳۷	نظامی که سرانداز شد
۱۲	۴۸	نفس	۱۰	۱۶۱	نظامی که طرازی خوش است
۹	۷۵	نفس	۶	۱۲۱	نظامی که ملک برنشست
۱۱	۱۶۰	نفس	۸	۱۱۰	نظامی که نه بر بسته ای
۹	۱۷۷	نفس (۲)	۸	۱۰	نظامی که یکی گوی تست
۲	۵۱	نفس آباد دم نیم سوز	۳	۱۴۳	نظامی نشوی پاکباز
۱۰	۸۲	نفس آخر از آن برنگشت	۶	۱۰۵	نظامی نفسی بود سرد
۱۵	۱۵۵	نفس آن دوسه همسال او	۷	۶۶	نظر
۱۵	۱۵۱	نفس از حقه این خاک نیست	۲	۱۱۰	نظر
۸	۶۴	نفس از غمزه و خالی چنان	۷	۱۱۷	نظر
۷	۴۴	نفس از گرم روی کم نکرد	۷	۱۳۱	نظر از بینش توفیق ساخت
۱۳	۷۶	نفس است آنچه بدو زنده ای	۲	۱۰۹	نظر شاه برون رسته بود
۱	۳۵	نفس افروزکن	۸	۳۱	نظر عقل برای درست
۹	۸۳	نفسی ای خواجه دامن کشان	۸	۱۰۹	نظر گاه تو این بی زبان
۳	۱۷۰	نفس با چو تو افتاده ای	۵	۴۱	نظر محرم یک دوستند
۸	۱۰۸	نفس برآور غریو	۱۱	۱۰۸	نظر مقبلان
۷	۱۰۸	نفس به فرمان تست	۱۱	۱۷۹	نظر هر کهن و تازه ای

ب	ص	
۱۵	۷۹	نقاب از من است
۸	۵۰	نقب زبانم گرفت
۸	۷۷	نقد جهان یک بیک از بهر تست
۶	۴۸	نقد چهل سالگی است
۸	۷۷	نقد غریبی و جهان شهرت است
۵	۱۴۲	نقدیست شیطان مده
۱	۶۱	نقره آن کار به آهن کشید
۵	۴۳	نقره شد و آهن سنجر نخورد
۳	۱۳	نقطه روشن تر پرگار کن
۵	۲۲	نقطه زحمت تویی
۱	۳۱	نقطه شدم شهر بند
۵	۲۲	نقطه گه خانه رحمت تویی
۲	۳۲	نقطه نه دایره بهرام شاه
۷	۶۲	نقلان می بوسه خیز
۸	۵۰	نقیبانه عنانم گرفت
۱۳	۵۳	نکته بادی به زبان فصیح
۳	۱۳	نکته پرگارترین سخن
۱۰	۴۰	نکته که سنجیده و موزون بود
۱۰	۴۰	نکته نگهدار بین چون بود
۵	۱۳	نکرد (۲)
۷	۴۴	نکرد (۲)
۱۴	۱۴۷	نکرد (۲)
۱۳	۳۶	نکردست برو دستکن
۴	۱۱۲	نکردیش تعرف گری
۱۰	۱۵۱	نکشید شاخ تو از سروین
۶	۹۸	نکشم پیش تو یکروز دست
۳	۳۴	نکند با تو نوش
۵	۱۱۳	نکند خانه تنگ
۸	۴۳	نکند شرع تو را نامدار
۷	۲۹	نکند کار تو کاری بکن
۱۰	۸۱	نکنم آنچه نیابد بکار
۲	۱۶۵	نکنم با تو سرخنده باز
۳	۱۳۳	نکنندش دو نیم
۱۳	۷۲	نکنی توبه آدم نخست
۱۲	۱۵۳	نکنی جان نتوانی رسید
۶	۱۳۳	نکنی جای قدم استوار

ب	ص	
۱	۱۶۶	نفس نشنوند
۱	۳۰	نفس نطق زبان بستگان
۹	۲۸	نفس تنگ داشت
۱۴	۱۳	نفس تنگ را
۲	۱۵۳	نفس خوش زن و جایی بگیر
۱۲	۶۴	نفس دل دمید
۷	۶۷	نفس روز قیامت شدی
۱۳	۷۶	نفس آنچه بدوزنده
۱۰	۱۳۳	نفس سگ شنید
۱۳	۳۲	نفسش بشکند
۴	۲۷	نفسش بوی وفای ببخش
۷	۴۲	نفسش راحت جانها شود
۷	۴۴	نفسش گرم روی هم نکرد
۷	۸۲	نفسش نعل فرس نرم گشت
۳	۱۰۸	نفس غالیه بوی کند
۱	۱۷۷	نفس نوح دعایی بکن
۱۵	۱۶۳	نفس وامگیر
۹	۷۶	نفسهای تو ای بادسج
۱۱	۱۳۰	نفسه لاله و یک روزه گل
۶	۱۰۵	نفسی بود سرد
۱۲	۱۳۰	نفسی بیش نه
۲	۱۱۷	نفسی بیش نیست
۵	۱۱۲	نفسی چند خلل ناک شد
۲	۵۹	نفسی دید شکر خنده ای
۱۱	۴۸	نفسی را که زبون غم است
۱۳	۱۹	نفسی رفته و باز آمده
۱۲	۱۱۸	نفسی طبع نواز آمدی
۱۲	۱۳۰	نفسی عاقبت اندیش نه
۸	۷۶	نفسی کان بندامت بود
۱۲	۴۸	نفسی گرم شود با دو کس
۷	۱۰۸	نفسی نفس به فرمان تست
۳	۷۲	نفسگندند ترست آن امید
۱۱	۸۸	نقیر
۳	۲۵	نقاب
۵	۱۲۱	نقاب (۲)
۱	۵۹	نقاب از طرفی برگرفت

ب	ص	
۸	۱۳۳	نگهداشتن
۱۳	۳۱	نگین
۷	۱۲	نگین دان زبرجد شدست
۸	۱۰۴	نم از آتش برآر
۳	۶۸	نمازی کنان
۱۳	۵۴	نماش
۶	۹۳	نماند (۲)
۲	۱۰۳	نماند
۱۷	۱۴۰	نماند
۱۰	۱۴۵	نماند
۹	۱۵۵	نماند
۱۱	۹۱	نماند از من و از روح من
۱۱	۶۸	نماندم چه سود
۹	۷۴	نمانی ز تک آن خوش بود
۸	۸	نمای
۱	۱۷	نمای
۴	۵۰	نمای
۱۰	۵۵	نمای
۵	۷۲	نمای
۱	۹۷	نمای
۷	۱۵۹	نمای
۴	۱۳۱	نمایندگی
۴	۲۹	نماینده‌تر
۹	۷	نمردست و نمیرد تویی
۵	۱۳۴	نمست
۱۰	۶۳	نمکان آب زن
۱۰	۵۱	نمک این پاره نمک سود نیست
۱۲	۷	نمک جان که داد
۲	۱۷۹	نمک سودها
۶	۵۹	نمکش با شکر آمیخته
۱۱	۹۳	نمکش نیست کزین پیش بود
۱۴	۳۶	نمکش هست بخور نوش باد
۴	۱۳۲	نم که بر این گل زنی
۱۱	۱۴	نمود
۳	۵۸	نمود
۱	۹۰	نمود

ب	ص	
۱۲	۱۵۱	نکنی رهگذر چشمه پاک
۱۵	۱۷۷	نکنی و گویی هزار
۸	۱۲۵	نکنی هیچ به عیش نگاه
۱۵	۱۵۳	نکوهی مکن ای نیک مرد
۷	۷۰	نگار
۱۰	۱۵۷	نگار
۳	۳۹	نگار قلمش درکشند
۸	۴۲	نگارنده این پیکر اوست
۱۱	۱۰۵	نگاریده
۱۰	۲۸	نگاه
۲	۱۲۶	نگاه
۸	۱۲۵	نگاه
۱	۱۵۹	نگاه
۱۳	۱۶۵	نگاه
۶	۱۱۵	نگر
۱۰	۱۱۸	نگرای ساده مرد
۹	۱۴۳	نگر این پشته غم پیش بین
۲	۷۸	نگرد روی تو
۹	۱۴۳	نگردی زره این نیاز
۶	۸۱	نگرکز جهت خاکیان
۸	۷۹	نگروپاس رخ خویش دار
۱۰	۱۳۷	نگرد تنگیش
۴	۱۲۰	نگرو عاجزی خویش بین
۱۲	۷۵	نگریدم به همه کاینات
۱۱	۴	نگشاد این گره و هم سوز
۱۲	۱۰۱	نگشاید گرهی دیگر
۱۵	۸۳	نگشت
۲	۱۹	نگفت
۹	۱۷۷	نگفتی بکس
۷	۱۷۷	نگوید به روز
۱۳	۱۶۵	نگوید که آه
۱	۸۹	نگویم که ز خامی بود
۱۴	۱۷۷	نگویم یکی
۶	۱۶۶	نگویند به روز این عجب
۱۰	۴۰	نگهدار ببین چون بود
۸	۱۴۰	نگهدار درین پرده راز

ب	ص		ب	ص	
۸	۶۵	نور	۱	۱۱۶	نمود
۱	۱۴۵	نور	۱۰	۱۲۱	نمود
۸	۴۹	نور ادیمت ز سهیل دل است	۸	۱۲۶	نمود (۲)
۷	۵۸	نور از علم شاخسار	۱۴	۱۱	نوازی تو که خواهد نواخت
۱	۱۸	نور ازلی بایشش	۱۰	۴۱	ننهد بر سر هر آستان
۵	۲۴	نور ز تو بر خاک زمین چون فتاد	۳	۱۵۴	ننهد شهریار
۹	۶۵	نور چو سر سامیان	۷	۴۳	ننیوشند مگو گر دهاست
۱۱	۶۹	نور خیالات شب قدر بود	۴	۱۲۷	نو
۷	۸	نورد	۱۱	۸۰	نوا از پی رامشگریست
۱۲	۶۹	نورد	۱۰	۱۱۶	نوا تر سفری سازی کن
۶	۱۲۷	نورد	۱۴	۱۱	نواخت
۵	۱۷۴	نور دل و روشنی سینه کو	۱۳	۱۴۷	نواز
۵	۶۳	نور ستاننده چراغ از چراغ	۷	۱۳۲	نواز آن و ظریفان شدند
۶	۶۹	نور سحرگاه یافت	۵	۶	نواز حلقه بگوشان اوست
۵	۶۹	نور سحر یافتم	۸	۸۲	نوازش بولایت رسید
۵	۵۸	نور سحر یافته میدان فراخ	۴	۶۷	نواز شیفتگان دور داشت
۱۱	۶۶	نورش مژه پر اشک داشت	۱	۹۸	نواز قالب دیگر بزن
۱	۵۶	نور فلک انگیخته	۲	۷	نوالش نفس خستگان
۷	۷۷	نور که پرورده اند	۳	۳۹	نوا ی علمش برکشند
۱۳	۱۴۳	نورگیر	۹	۴۱	نوا ییش مست
۷	۱۲۳	نور نظر هیچ نیست	۲	۷۲	نوا یی نداشت
۳	۷۱	نوری از آن دیده که بیناترست	۳	۱۶۶	نوبت خاموشی است
۱۱	۱۸	نوری که زوالش نبود	۹	۱۱۷	نوبر این باغ تو بودی و من
۵	۲۸	نور زخمه درآمد به پیش	۱	۷۲	نوبر او
۶	۵۰	نوسفر	۶	۹۵	نوبر مست
۳	۹۹	نوسفران و کهن آوازگان	۵	۱۵۱	نوبرج کهن را بکن
۵	۱۵۱	نوشاخ کهن را بزن	۱۲	۶۱	نوبهار
۲	۳۴	نوش	۱۲	۱۷۶	نوح
۱	۱۶	نوش از دم سیسنبری	۲	۳۶	نوح درین بحر سپر بکند
۹	۷۳	نوشت	۱	۱۷۷	نوح دعایی بکن
۹	۱۰۴	نوشت	۵	۳۳	نوح شد آبش برد
۸	۱۵۱	نوشت	۴	۱۱۷	نوح که بینم بسی
۱۲	۶۸	نوش خورد	۷	۲۸	نوح که لب تشنه به حیوان رسید
۸	۱۳۶	نوش گیا پخت و بدو در نشست	۱۰	۲۷	نوحی نه به از هر دوی
۱	۱۶۶	نوشهاست	۶	۷۰	نوح خط فرد آینه خاکیان
۶	۷۰	نوفته افلاکیان	۳	۵۷	نور

ب	ص	
۸	۹۲	نه‌ای هندوی غارتگری
۱۱	۱۶۰	نه بیاد آمدن اول نفس
۹	۱۱۷	نه بدین داغ تو بودی
۸	۱۵۴	نه بدین قاعده بودی قرار
۸	۱۴۲	نه بر بیدرمان می زلله
۱۲	۸۹	نه بر روی توست
۳	۱۳۰	نه بر سر این خارخیز
۱۰	۲۷	نه به از هر دوی
۴	۲۹	نه به این دانه بود
۱۲	۱۵۴	نه به بازی دهند
۹	۱۵۴	نه به تدبیر ماست
۸	۲۲	نه به تنها کنند
۱۰	۱۵۳	نه به زیر اوقتی
۳	۱۶۵	نه بیرون شود
۲	۹	نه پایه بهم در شکن
۱۴	۴۸	نه پسین صبح به یاری رسد
۴	۱۳۰	نه چرخ به کورت دراست
۱	۱۶۵	نه چنان بسته‌ام
۸	۹۸	نه چنین است حلالم مکن
۸	۱۴۳	نه چنین کرده‌اند
۱۲	۱۴۳	نه خری خر به وحل در مکش
۱	۱۲۱	نه خود آیند و اسیرت برند
۲	۳۲	نه دایره بهرام شاه
۵	۷۸	نه در آمیخته
۷	۱۱۹	نه در آن شد که عدم هیچ نیست
۴	۱۰۷	نه در پرده سماعش مکن
۴	۱۰۷	نه در پرده، وداعش مکن
۱۱	۸۹	نه در جوی تست
۱۴	۴۴	نه در حکم تو باشد سرش
۴	۱۲۸	نه در محمل و چندین جرس
۷	۱۳۸	نه دریی گو مباش
۱	۴۲	نه دگوش فلک را هزار
۷	۴۰	نه دل بی خبرست از سخن
۱۴	۳۶	نه زیاد تو فراموش باد
۶	۴۱	نه سخن پاره‌ای از جان بود
۱۱	۳۹	نه سخن رشته جان تافتی

ب	ص	
۴	۶۷	نو کوکمر از نور داشت
۱۰	۹۴	نومیدست
۵	۱۷۰	نویسد به قلم‌های تیز
۳	۱۶۶	نویسد زبان بسته‌دار
۴	۵۵	نویسنده به دست امید
۴	۱۶۶	نویسی قلم آهسته‌دار
۷	۲۲	نه‌ای (۲)
۳	۷۸	نه‌ای (۲)
۱۲	۱۳۰	نه (۲)
۱۳	۱۳۷	نه‌ای (۲)
۱	۱۴۸	نه (۲)
۵	۱۶۱	نه‌ای (۲)
۱۳	۱۷۹	نه (۲)
۱۰	۷۳	نهاد
۶	۵	نهاد
۱	۸۷	نهاد (۲)
۵	۹۱	نهاد (۲)
۷	۱۰۰	نهاد
۱۶	۱۰۴	نهاد
۱۴	۱۴۶	نهاد
۱۵	۱۶۴	نهاد
۷	۱۵۶	نهاد
۹	۱۷۳	نهاد
۴	۳۷	نهادند ستاینندگان
۳	۱۵۶	نهان
۹	۱۶۶	نهانخانه گنجینه‌هاست
۹	۱۶۹	نهان شو چو خواب
۵	۱۲۱	نهان کرد بزی نقاب
۷	۱۴۰	نهانش فراخانه بود
۲	۸۰	نه انصاف به یادت دهد
۱۲	۱۵۳	نه ای بر توانی پرید
۳	۹۲	نه این چونکه تباهی کنی
۶	۲۴	نه‌ای خاک نشین از چه
۷	۱۱۳	نه‌ای دست درازی مکن
۹	۱۶۵	نه‌ای رازفشانی مکن
۱۲	۸۹	نه‌ای محضر نیکی پسند

ب	ص		ب	ص	
۵	۸	نه یاد تو فراموش به	۱۱	۶۷	نه شب داج بود
۹	۱۵۳	نهی بر فلک از قدر و جاه	۱	۳۳	نه شکم آبستن یک رازتست
۷	۱۳۹	نهی روغن صفرا گریست	۵	۱۲۳	نه صدف گوهر دریایی است
۳	۱۳۹	نهی زیر پای	۲	۸۰	نه عدل است چه دادت دهد
۸	۷	نی (۲)	۲	۱۹	نهفت
۱۰	۷۱	نی (۲)	۱۱	۱۴۶	نهفت
۳	۲۴	نهیست	۲	۱۵۴	نهفت
۲	۱۵۴	نهییم	۱۶	۱۵۵	نهفت
۶	۱۵۴	نیابد مدد از آب جوی	۲	۷۵	نه فربنده رنگی چو خار
۱۳	۱۵۴	نیاز (۲)	۴	۱۴	نه فلک از دیده عمارش کرد
۷	۱۵۳	نیاسوده اند	۷	۵۰	نه کز آن در بتوانم گذشت
۸	۶	نیافت (۲)	۲	۱۷۶	نه کسی را درست
۱	۱۸	نیافت	۱۱	۱۳۳	نه که شود راه گیر
۱۱	۱۶۵	نیام	۵	۸	نه گویای تو خاموش به
۶	۱۳۵	نیامی که دید	۵	۱۲۳	نه گوهر معدن بینایی است
۱۲	۳۶	نیاید به زبانی که هست	۴	۹۹	نه ما خورده ایم
۶	۳۹	نیاید به زبانی که هست	۴	۹۹	نه ما کرده ایم
۷	۵۶	نی بشکر خنده برون آمده	۱۱	۳۷	نهم آنجا که بود پای تو
۴	۱۲۷	نیرزد دو جو	۳	۱۶۵	نهم آنرا که دلم خون شود
۵	۱۰۵	نیز	۱۲	۱۵۴	نه مجازی دهند
۹	۱۳	نیز برو ناگزیر	۸	۱۰۸	نه مزدور دیو
۹	۷۸	نیز بیاری بدست	۱	۲۰	نه مسند هفت اختران
۱۳	۸۰	نیز چنین چند سپاری به ما	۶	۱۹	نه مقرر بجای
۱۱	۳	نیز نباشد که هست	۸	۱۱۷	نه مکتب از این لوح خاک
۳	۱۱۸	نیز نهایت نداشت	۲	۱۱۹	نه منم وان نه تو آزاد باش
۱۱	۶	نیز همین در زدند	۱۰	۷۹	نه میخی است
۶	۴	نیست (۲)	۵	۱۳۲	نه میفکن دبه در پای فیل
۵	۱۱	نیست (۲)	۵	۳	نه ناصیه داران پاک
۱	۱۹	نیست	۵	۹۲	نهند (۲)
۱۱	۲۶	نیست (۲)	۴	۱۵۶	نهند
۲	۳۱	نیست (۲)	۴	۱۶۹	نهند (۲)
۱۶	۴۸	نیست (۲)	۱۰	۲۱	نهند از گل او برخوردارند
۱۰	۵۱	نیست (۲)	۴	۱۲۳	نهنگ
۳	۷۴	نیست (۲)	۸	۱۳۸	نه نه دست
۶	۷۷	نیست (۲)	۶	۷۸	نه و خور سندیی
۱۴	۷۸	نیست (۲)	۱۱	۱۴۵	نه همه سرخ بود باک نیست

ب	ص	
۱	۱۵۹	نیست عجب خنده ز روی سیاه
۸	۲۰	نیست عجب زادن گوهر ز سنگ
۱۱	۹۳	نیست کزین پیش بود
۸	۳	نیست کن کاینات
۶	۱۰۴	نیست مبارکتر از این منزلی
۶	۱۹	نیست نباشد خدای
۷	۱۶۹	نیست وداعش بکن
۶	۱۲۸	نیست همه ساله درین ده صواب
۱	۱۲۸	نیست یکی ذره جهان نازکش
۱۰	۱۵۵	نیست یکی صورت معنی پذیر
۱۲	۶۸	نیش در آن زن که ز تو نوش خورد
۱۱	۵۹	نیشکر
۲	۱۲۱	نیشکر سبز تو افلاک بس
۸	۵۴	نیفه به خار
۲	۱۰۴	نیفه رویاه به دندان گرفت
۱۰	۶۲	نیفه رویه چو پلنگی به زیر
۹	۱۰۶	نیک آینه دار تواند
۸	۱۷۰	نیک بدان بد نپسندیده اند
۵	۱۷۲	نیکترش آزمود
۱	۷۹	نیک تو خواهد همه شهر و سپاه
۱	۷۹	نیکخواه
۱۲	۸۹	نیک در اندیش ز چرخ بلند
۱۴	۳۲	نیک سرانجام تر از مردمی
۱۳	۸۲	نیک سرانجام یافت
۱۳	۱۵۱	نیک نصیحت گریست
۱۰	۱۷۰	نیک و اگر بد بری
۸	۱۷۰	نیک و بد آنان که بسی دیده اند
۹	۱۵۹	نیک و بد اندازه ای
۹	۱۰۶	نیک و بد ملک به کار تواند
۱۰	۱۰۵	نیکویی افزون تر از این چون بود
۱۰	۱۰۵	نیکویت باید کافزون بود
۸	۷۵	نیکی او بین و بر او کار کن
۳	۸۳	نیکی او روی بدو باز کرد
۱۱	۱۱۵	نیکی که در این محضرند
۵	۷۳	نیل خم آسمان
۶	۷۳	نیل فلک شستسته شد

ب	ص	
۶	۸۴	نیست (۲)
۱۴	۸۸	نیست (۲)
۳	۸۹	نیست (۲)
۱۰	۸۹	نیست (۲)
۱	۹۲	نیست (۲)
۱۱	۹۵	نیست
۱۴	۹۵	نیست (۲)
۱	۹۹	نیست (۲)
۱۳	۱۰۰	نیست (۲)
۴	۱۱۰	نیست (۲)
۱۴	۱۱۶	نیست (۲)
۲	۱۱۷	نیست (۲)
۷	۱۱۸	نیست (۲)
۷	۱۱۹	نیست (۲)
۷	۱۲۳	نیست (۲)
۱	۱۲۵	نیست (۲)
۶	۱۳۱	نیست (۲)
۹	۱۳۱	نیست (۲)
۶	۱۳۲	نیست (۲)
۹	۱۳۴	نیست (۲)
۹	۱۳۸	نیست
۴	۱۴۲	نیست (۲)
۱۱	۱۴۵	نیست (۲)
۱۵	۱۵۱	نیست (۲)
۸	۱۵۹	نیست (۲)
۳	۱۶۹	نیست (۲)
۴	۱۷۵	نیست (۲)
۵	۱۷۸	نیست (۲)
۶	۱۴۰	نیست امانت، در اوست
۲	۱۱۰	نیست بر مردم صاحب نظر
۴	۱۱۷	نیست به هر نوع که بینم بسی
۶	۹۹	نیست جهان را چو تو همخانه ای
۱۱	۶۸	نیست چنان شد که تو گویی نبود
۳	۱۵۳	نیست خدایی به خدایی که هست
۱۳	۱۴۱	نیستش (۲)
۱۲	۴۸	نیست شود صد غم از آن یک نفس

ب	ص	

ب	ص	
۶	۷۳	نیل گیا در قدمش رسته شد
۱	۱۶	نیلوفری
۳	۱۳۳	نیم
۱	۵۲	نیم (۲)
۳	۱۳۳	نیم
۷	۹۸	نیم از بهر گنج
۱۰	۱۷۹	نیم تنی تا سر زانوش هست
۱۴	۱۰۳	نیم جامه نخواهم درید
۸	۲۸	نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد
۶	۹۱	نیم شب ای گوژپشت
۳	۱۴	نیم شبی کان ملک نیم روز
۴	۱۲۵	نیم شراری ز تف دوزخ است
۱	۳۶	نی مگس او شکر آلودکس
۵	۱۷۷	نیمه برآرد خروش
۱	۵۰	نیمه عمرم شده تا نیم شب
۱۲	۱۳	نیم هلال از شب معراج اوست
۱۱	۸۴	نیند (۲)
۸	۹۰	نیند
۱۱	۶۴	نینداخته بر کار شد

ب	ص	
۸	۸	واگشای
۱۲	۴۲	واگشای
۱۱	۱۳۳	واگهیش نه که شود راه گیر
۲	۱۷۸	والسلام
۱۱	۱۳۹	والی جان همه کانه‌ها ز رست
۳	۱۳۹	وام
۳	۴۷	وام چنان کن که توان باز داد
۱۰	۸	وام زمین را به عدم بازده
۲	۱۶۸	وام فلک داده را
۱۲	۸۳	وامق افتاده و عذرا شده
۱۳	۸۳	وامق نشست
۱۵	۱۶۳	وامگیر
۱	۷۷	وام یتیمان نبود دامن
۱۴	۱۴۲	وانشت
۱۳	۱۰۲	وانگشت
۸	۸	وانمای
۵	۷۱	واو یکی دانه ز راه کرم
۳	۳۹	واو ز علم فتح نماینده تر
۱۲	۸۱	وای که بر خود کنم
۵	۱۵	وای گل نو شاخ کهن رازن
۱۲	۹۲	واین سخن از پیر زبانی یاددار
۲	۱۴۲	ویالت کنم
۸	۶۸	و بر او پل شکست
۳	۱۲۰	وبس
۳	۷۹	ویندیش از آن
۲	۷۲	و پایی نداشت
۳	۶۸	و تو چند سبورا شکست
۷	۳۲	وجود
۹	۱۱۰	وجود
۸	۱۱۸	وجود
۲	۱۶۲	وجود
۵	۱۰	وجود آب حیات از تو یافت
۱	۷۰	وجود آمد و دریا ز کرد
۷	۱۱۱	وجود از عدم
۹	۴	وجود از عدم آزاد شد
۲	۲۵	وجود است ز نو تا کهن

ب	ص	
۹	۸۶	و آدمیان را ز میان برده‌اند
۲	۱۴۰	و آفت این غول ز راهش نبرد
۱۳	۱۱۷	و آمدن و رفتن از این جایگاه
۶	۱۱۹	و آمدن و رفتن بی اختیار
۱۲	۱۰۶	و آن تو این پرده زنبورست
۷	۱۰۱	و آنچه ترا عافیت آید بلاست
۵	۱۷۹	و آنچه نه از علم بر آرد علم
۲	۸۰	و آنچه نه انصاف بیادت دهد
۲	۳۹	و آندگران آندگوش خوانده‌اند
۷	۱۲۶	و آندگری گفت نه بس حاصلست
۱۱	۱۲۶	و آن دو سه تن کرده ز بیم و امید
۳	۱۰۸	و آن ز نفس خالیه بویست کند
۱۱	۶۸	و آن شمع نمائند چه سود
۵	۴۳	و آنکه چو سیماب غم زر نخورد
۵	۳۵	و آنکه حسود است بر او بیدریغ
۶	۶۱	و آنکه رخس پردگی خاص بود
۱۲	۴۷	و آنکه عنان از دو جهان تافتست
۹	۷	و آنکه نمرودست و نمیرد تویی
۱۱	۶۹	و آنهمه خویی که در آن صدر بود
۲	۱۱۹	و آن نه تو آزاد باشی
۲	۱۷۴	و افس تریم
۱۲	۱۱	و افسی ما ببین
۱۱	۲۶	و اخواست نیست
۱۱	۴۴	وار
۷	۶۰	وار
۱۲	۱۰۰	وار
۱۱	۱۰۶	وار
۹	۱۲۲	وار
۱۰	۱۲۵	وار
۱۳	۱۵۰	وار
۱۱	۱۵۳	وار
۵	۱۵۹	وار
۳	۱۵۶	واقعه بر من نهند
۱	۱۲۳	واقعه تیز بخواهد گذشت
۱	۱۶۰	واگذار
۹	۱۶۷	واگذار

ب	ص		ب	ص	
۲	۱۶۲	وز پست از سایه منافق ترند	۱۲	۳۱	وجود اولست
۱	۵۲	وز تو بیرون نیم	۸	۳	وجود و صفات
۲	۹۱	وز تو همه ساله ستم دیده‌ام	۳	۲	وجود همه آیندگان
۲	۲۶	وز دگر اطراف کمین می‌کنند	۱	۳	وجودیش هست
۲	۹۷	وز دل خود ساز چو آتش کباب	۶	۱۲۶	وحشت این در دماغ
۸	۸۰	وز دل شه قافیه شان تنگتر	۹	۱۴۲	وحشت سودای خویش
۱۳	۹۱	وز ستم آزاد نمی‌بینمت	۱۲	۱۴۳	وحل در مکش
۱۱	۱۴۶	وز سحر آموخته خمازی	۲	۲	و ختم سخن
۸	۱۴۶	وز سر حجت شده حجاج فن	۳	۱۲	و خط کمال
۴	۳۱	وز سر زانو قدمی ساختم	۶	۱۴	وداع
۲	۱۴۷	وز سرکین دید سوی پشت پای	۲	۱۰۷	وداعش مکن
۱	۱۱۷	وز شدنیها شد صاحب نظر	۱	۱۳۲	وداعی بکن ایام را
۸	۱۳۰	وز شکر آمیخته می تنگ تنگ	۱۱	۵۶	و دل آسمان
۸	۱۱۶	وز علم صبح سبک سایه‌تر	۱۶	۱۵۵	ورا دوست ترین بود گفت
۲	۳۹	وز قلم اقلیم گشاینده‌تر	۹	۱۵	ورا کرده ترازو مسجود
۳	۱۴۹	وز کهنی مار شود ازدها	۲	۱۶۵	ور بکنم راز نهان آشکار
۲	۱۵۵	وز گرهی هود بر آتش رسید	۵	۳۳	ور بمثل نوح شد آتش برد
۱۲	۱۷۴	وز گل انصاف کیایی دروست	۵	۱۲۷	ور تو خوری بخش نظامی بریز
۲	۷۸	وز همه چون باد تهی دست باش	۲	۶۶	ورد غزالان غزلخوان شده
۱۰	۸۰	وز برای ملک روزگار	۱۲	۶	ور دل خاکست پر از شوق اوست
۱۲	۱۷۲	وزیر ایمنی از رای او	۵	۱۵۳	ور زر و یاقوتی از آتش منال
۱	۷۹	و سپاه	۵	۶۸	ورق آفتاب
۱	۷۹	و سپه را چو شوی نیکخواه	۲	۶۵	ورق مشک بید
۲	۷۲	و سنگ نوایی نداشت	۱۲	۱۷۸	ورقی چند سیه کرده‌ام
۱۱	۱۳۷	و شست	۳	۱۰۱	ور گهری با صدف سنگ ساز
۷	۱۸	وصال	۵	۷۷	ور گهری تاج الهی طلب
۱۰	۹۸	وصف جهان‌دیده بود	۱۰	۱۱۱	ورم رگ زدنت رسته بود
۷	۱۲۷	وصلش مجوی	۸	۱۲۴	ور نه برون آی چو موی از خمیر
۷	۱۱۶	وصل گرانه‌تر	۷	۷۴	ورنه چرا کرد سپهر بلند
۲	۵۷	وضو ساخته	۱۰	۱۴۴	ورنه چو بی حرف سرافکنده باش
۱	۱۴۷	وضو کرد و کفن برگرفت	۱	۱۲۱	ورنه اسیرت برند
۲	۵۷	وضو کرده و پرداخته	۱۴	۳۶	ورنه زیاد تو فراموش باد
۵	۹۳	وطن ساختست	۱	۵۴	ورنه فرو آرم از خویشتن
۹	۶۲	وعده به دروازه گوش آمده	۲	۱۷۳	ورنه قدمگاه نخستین بکن
۱۱	۱۱۰	وعده تاریخ بسرنامه	۲	۱۷۲	ورنه نکردی زمن این جستجوی
۲	۱۳	وفا	۴	۱۷	وزان نرگس کاناغ داشت

ب	ص	
۸	۸۲	ولایت رسید
۹	۲۵	ولایت سپرد
۱۰	۴۱	ولایت ستان
۴	۹۲	ولایت کند
۶	۸۲	ولایت که هست
۴	۸۸	ولایت مرا
۸	۴۴	ولی آزرم داشت
۶	۱۶۲	ولی از دل خود مرده‌تر
۹	۱۸	ولی رخصت جایی نداشت
۹	۱۸	ولی زحمت پایی نداشت
۲	۳۱	ولی فرهاییم نیست
۶	۱۶۲	ولیک از جگر افسرده‌تر
۶	۱۹	ولیکن نه مقرر به جای
۹	۳۱	ولی نعمت ست
۴	۱۳۲	ولی نعمتی دل زنی
۱۱	۷۲	و میشکیب
۷	۶	وهم تهی پای بسی ره نبشت
۷	۱۲۴	وهم خجل روی بین
۱۱	۴	وهم سوز
۶	۱۲۴	وهم که باریکترین رشته است
۴	۱۴۸	وی از خرج تو افزوترست
۹	۷۱	وی از هشت باغ
۱۵	۱۵۰	وی اقرار کرد
۹	۱۳۴	وی اندیشه نیست
۱۰	۱۰	وی با بد زنده و فرسوده ما
۳	۶۱	وی بود
۸	۲۷	ویران چو اشارت رسید
۲	۸۱	ویران دهمت صد هزار
۳	۱۴۱	ویران که ستاند خراج
۸	۲۴	ویرانه بس
۵	۱۰۶	ویرانه در
۹	۱۶۱	ویرانه در
۱۰	۴	ویرانه ده
۷	۱۲۸	ویرانه را
۱۳	۱۶۳	ویرانه شد
۱	۱۱۸	ویرانه مقامت نبود

ب	ص	
۱۰	۱۷۵	وفا بر سر یخ می زنند
۸	۱۷۵	وفا بندگی رایگان
۱۲	۸۶	وفا چیست نگه داشتن
۸	۱۶۳	وفادار کیست
۱	۱۲۵	وفادار نیست
۸	۱۰۳	وفادار است
۹	۷۳	وفا در زمی عدل گشت
۳	۱۱۰	وفا در کمر عهد کن
۱۳	۱۷۴	وفا دوختند
۲	۳۷	وفا دیده‌ام
۱۱	۱۷۴	وفا را شوی
۷	۴۳	وفاست
۱۲	۸۶	وفاکاشتن
۱۲	۱۲۷	وفا نیست در این استخوان
۶	۱۲۷	وفا نیست در این تخته نرد
۶	۱۰۱	وفا هر که بجایی رسید
۴	۲۷	وفایی ببخش
۱۲	۱۷۴	وفایی در اوست
۱۲	۵۳	وفایی رسید
۳	۸۹	وفایش نیست
۳	۳۷	وفایی کشد
۱۱	۸۶	وفایی نداشت
۵	۱۱۷	وقت ارچه ز جان خوشتر است
۶	۱۱۶	وقت به ترک همگی گفتن است
۹	۱۱۹	وقت بیاید که روا رو زنند
۳	۳۲	وقت زور
۱	۲۷	وقت کار
۱۲	۱۷۰	وقت کار
۹	۵۰	وقت کیست
۳	۱۶۶	وقت گران گوشی است
۷	۱۹	وقف جهاتش مکن
۱	۱۳۷	وقوف
۹	۷۳	وقفی آن مزرعه بر ما نوشت
۵	۷۲	وگندم شده خاک آزمای
۲	۱۰۰	ولایت برد
۹	۹۱	ولایت برند

ب	ص	

ب	ص	
۴	۵۱	وی سیاهی درد خوار
۴	۷۷	وی گهر تاجوران پای تو
۱۳	۱۳۶	وین بیکگی گل ز تو هم بمرد
۶	۱۱	وین پرو بال از کجا
۳	۱۲۳	وین جهش امروز درین خاک هست
۵	۱۱	وین چه زبان را نیست
۱۳	۱۶۳	وین خطاست
۵	۳۶	وین دری از بحر نوانگیخته
۱	۱۱۸	وین ده ویرانه مقامت نبود
۶	۳۶	وین زده بر سکه رومی رقم
۵	۱۲۳	وین نه گهر معدن بینا نیست
۴	۱۷۵	وین هنر امروز در این خاک نیست

ب	ص	
۴	۵۸	هر چه فرو برده بر انداخته
۵	۱۷۰	هر چه کنی عالم کافر ستیز
۱۳	۱۴۸	هر چه کهنتر بترند این گروه
۴	۱۰۷	هر چه نه در پرده سماعش مکن
۷	۴۰	هر چه نه دل بیخبرست از سخن
۲	۸۰	هر چه نه عدلست چه دادت دهد
۵	۸	هر چه نه یاد تو فراموش به
۴	۴۵	هر چه و جودست ز نو تا کهن
۱	۳	هر چه و جودیش هست
۱۳	۲۶	هر چه هست
۲	۱۴۵	هر چیز دو چندان شود
۶	۱۰۴	هر حاصلی
۱۴	۱۴۵	هر حبه که بازوی تو
۴	۷۵	هر حد شدی
۱۰	۱۶۹	هر خس چو هوا در مساز
۹	۸۸	هر خری
۴	۸۷	هر دانه او خدشهای
۸	۱۴۸	هر دم ازین باغ بری می رسد
۱	۱۳۶	هر دو بشبگیر نوایی زدند
۲	۴۰	هر دو بصراف سخن پیش داشت
۵	۹۹	هر دو بفتراک تو بر بسته اند
۵	۱۵۴	هر دو بنسبت گیاست
۲	۲۰	هر دو جهان بسته فتراک اوست
۷	۲۵	هر دو جهان را پر از آوازه کن
۷	۱۰۹	هر دو درین باره نه سپاره اید
۶	۱۲۲	هر دوره از گردما
۶	۱۲۲	هر دو سر از گردما
۸	۴۹	هر دو طفیل دلست
۱۳	۱۳۱	هر دو گروکن بخرابات عشق
۴	۳۶	هر دو مسجل بدو بهرامشاه
۱۰	۱۰۳	هر دو ندارد درنگ
۶	۴۱	هر رطبی کز سر این خوان بود
۱	۶۷	هر ستمی کو به جفا در گرفت
۴	۱۷۹	هر سخنی کز ادبش دوریست
۹	۸۸	هر سری
۸	۱۲۱	هر شامگهی چاشتیتست

ب	ص	
۱۰	۴۹	هاتف جان ساختم
۴	۴۷	هاتف خلوت به من آواز داد
۱۲	۱۱۱	هاروت به بابل نریخت
۶	۴۵	هاروت سوز
۸	۴۵	هاروت شد
۹	۴۲	هاروت شکن دانمش
۲	۱۲۳	هامست (۲)
۱۱	۳۴	هدایت شده
۱۳	۷۵	هدایت کراست
۹	۲۴	هدف آه تست
۱۰	۴۹	هدف هاتف جان ساختم
۱۰	۴۱	هر آستان
۷	۳	هراسندگان
۱۴	۳۸	هر اندیشه که پیوسته اند
۱۱	۱۱۵	هر بدو نیکی که در این محضرند
۱۳	۱۵۹	هر بنه را جرسی داده اند
۹	۱۵۰	هر جا که هست
۱۱	۱۵۴	هر جا که هست
۱۱	۷۸	هر جو سنگی بمنی کیمیا
۸	۱۰۲	هر جو صبرش درمی سود کرد
۱۴	۱۴۵	هر جو و هر حبه که بازوی تو
۹	۱۴۶	هر چه بتاریک شب از صبح زاد
۱۰	۱۰۴	هر چه پیش آمدش از پس نشد
۱۰	۷۳	هر چه بدو خازن فردوس داد
۱۰	۳۳	هر چه به زیر فلک ازرقست
۶	۴	هر چه جز او هست بقاییش نیست
۵	۱۰۸	هر چه خلاف آمد عادت بود
۱۴	۷۶	هر چه درین پرده ستانی بده
۴	۴۴	هر چه درین پرده نشانت دهند
۱۰	۷۹	هر چه درین پرده نه میخی است
۱۱	۱۶۳	هر چه درین عالمست
۱۰	۱۳۹	هر چه دهد مشرقی صبح بام
۱۱	۲۶	هر چه رضای تو بجز راست نیست
۶	۲۷	هر چه ز بیگانه و خیل تواند
۵	۱۳۱	هر چه سر از خاکی و آبی کشد
۵	۱۰۱	هر چه عنایت فنون

ب	ص		ب	ص	
۵	۵۹	هر که در او دید نمک ریز شد	۸	۱۶۱	هر شب بزرافشان نیست
۶	۱۰۶	هر که در این پرده نشانش هست	۱۳	۱۵۹	هر شکری را مگسی داده اند
۱۱	۹۰	هر که درین خانه شبی داد کرد	۳	۱۲۵	هر شکری زحمت زهری درو
۵	۱۱۶	هر که در این راه کند خوابگاه	۱۴	۸۸	هر شکمی حمله راز نیست
۱	۱۱۷	هر که در این طاعتند	۲	۱۲۵	هر علمی جای صد افکنندگیست
۱۳	۸۲	هر که در عدل زد این نام یافت	۱۲	۱۵۰	هر علمی را که قضا نو کند
۶	۱۵۶	هر که در و جوهر داناییست	۷	۹۶	هر کاسه دست
۱۰	۱۶۷	هر که درو دید زیانرا کشید	۸	۱۲۶	هر کس از آن پرده نوایی نمود
۶	۱۶۸	هر که درین راه منی می کند	۵	۱۴۵	هر کسست
۶	۶۹	هر که درین مهد روان راه یافت	۱۰	۱۶۹	هر کس چو صبا در متاز
۹	۱۷۰	هر که رهی رفت نشانی بداد	۶	۱۱۸	هر کسی
۶	۱۱۰	هر که زمام هنری می کشد	۲	۱۲۵	هر کمر آلوده صد بندگیست
۱۱	۱۶۶	هر که سر از عرش برون می برد	۱۵	۱۵۶	هر کمری کان برضا بسته شد
۶	۴۴	هر که علم بر سر این راه برد	۶	۱۰۱	هر که بجایی رسید
۱۰	۶	هر که فتاد از سر پرگار او	۱۳	۱۰۴	هر که بدان در گذشت
۹	۱۷۳	هر که قدم بر سر گنجی نهاد	۵	۱۲۸	هر که ازین کاسه یک انگشت خورد
۵	۸۶	هر که کند صحبت نیک اختیار	۳	۱۲۸	هر که بدو گفت زیانش بسوخت
۸	۴۲	هر که نگارنده این پیکر اوست	۹	۱۷۰	هر که بدی کرد ضمانی بداد
۱۵	۱۵۰	هر که نه بر حکم وی اقرار کرد	۲	۴۳	هر که بزر سکه چون روزداد
۱۴	۳۴	هر که نه در حکم تو باشد سرش	۴	۱۱۵	هر که بسی خورد بسی زیستی
۵	۸	هر که نه گویای تو خاموش به	۵	۳۳	هر که بطوفان تو خوابش برد
۱۲	۱۷۹	هر که نه و تازه	۳	۸۳	هر که به نیکی عمل آغاز کرد
۳	۱۵	هر که بست	۷	۳۷	هر که پس آمد سرش انداختم
۹	۱۰۴	هر که یقین را بتوکل سرشت	۷	۱۶۳	هر که ترا روشنست
۵	۱۰۴	هر که یقینش بارادت کشد	۴	۱۰۶	هر که تو بینی ز سپید و سیاه
۱۱	۵۶	هر که از رشته آن سبز خوان	۱۷	۱۵۶	هر که تهی کیسه تر آسوده تر
۱۴	۱۳۶	هر گل رنگین که بیاض زمیست	۹	۹۷	هر که جزان خشت نقابش نبود
۴	۸۷	هر گوشه ای	۱۰	۱۷	هر که جز او بر در آن راز ماند
۱۴	۹۲	هر گوشه ای	۱۵	۱۱۶	هر که جهان خواهد کاسان خورد
۲	۲۱	هر گهری کز دهن سنگ خاست	۶	۱۹	هر که چنین نیست نباشد خدای
۱۰	۱۷۲	هر که کاید چو قضا بر سرم	۱	۱۵۳	هر که چو پروانه دمی خوش زند
۱	۶۵	هر مژه بت خانه جانی شده	۱۴	۷۹	هر که چو عیسی رگ جان را گرفت
۲	۱۴۴	هر مقام	۲	۹۵	هر که چو یوسف بود
۵	۴۸	هر ناکست	۵	۱۹	هر که در آن پرده نظرگاه یافت
۱	۶۵	هر نظری جان جهانی شده	۶	۱۲۳	هر که در او دید دهانش فسرد
۸	۸۸	هر نظری را که بر افروختند	۳	۱۲۸	هر که در او دید دماغش بدوخت

ب	ص		ب	ص	
۶	۱۰۶	هست (۲)	۸	۶۴	هر نفس از غمزه و خالی چنان
۵	۱۰۷	هست	۲۰	۱۴۷	هر نفس این پرده چابک رقیب
۴	۱۱۹	هست (۲)	۱۱	۱۶۲	هر نفسی کان غرض آمیز شد
۳	۱۲۳	هست	۱۰	۴۶	هر نفسی از سر طنازی
۱۳	۱۲۵	هست	۱۴	۸۸	هر نفسی حوصله ناز نیست
۷	۱۴۸	هست	۸	۷۶	هر نفسی کان بندامت بود
۹	۱۵۰	هست	۳	۱۲۵	هر هنری طعنه شهری درو
۳	۱۵۳	هست	۱۱	۱۷۴	هر هنری کان ز دل آموختند
۱۱	۱۵۴	هست	۸	۱۶۰	هر یک از آن آستنی برفشانند
۱۱	۱۵۹	هست (۲)	۱	۴۲	هزار
۱۰	۱۷۹	هست	۲	۸۱	هزار
۱۴	۳۶	هست بخور نوش باد	۱۵	۱۲۰	هزار
۹	۴۰	هست بر گوه ریان گوهری	۶	۱۶۰	هزار
۱۵	۱۶۴	هست بزرگ آنچه درین دل نهاد	۹	۱۶۳	هزار
۶	۴	هست بقائیش نیست	۱۵	۱۷۷	هزار
۱۰	۷۴	هست بقیمت گران	۷	۴	هزار آستین
۴	۸۳	هست بنیکی و بدی حقشناس	۷	۱۲۳	هزار است و بصر هیچ نیست
۳	۷۹	هست، بیا پیش از آن	۱۰	۱۶۳	هزارست و فریدون یکی
۴	۸	هست پرستش حرام	۲	۵۳	هزیمت نبرد
۱۱	۳۳	هست ترا چند کس	۱	۳	هست (۲)
۱۱	۱۰۸	هست حقیقت نظر مقبلان	۱۱	۳	هست
۱۱	۱۶۸	هست خطایی سترگ	۳	۱۵	هست
۱۲	۸۸	هست در این دایره لاجورد	۸	۱۵	هست
۱۱	۱۰۳	هست در این قالب گردندگی	۳	۲۶	هست
۳	۷۴	هست دلیریت نیست	۴	۳۴	هست (۲)
۵	۱۲۵	هست ز دریوزه خور روغنش	۱۲	۳۶	هست (۲)
۱	۴۹	هست زیاری همه را ناگزیر	۹	۳۹	هست (۲)
۸	۳۴	هست سر تیغ تو بالای تاج	۹	۴۱	هست (۲)
۱	۳۲	هست سماعیلیست	۵	۴۴	هست
۱۳	۱۳۱	هست کلاه و کمر آفات عشق	۸	۴۷	هست
۱	۲	هست کلید در گنج حکیم	۱۰	۴۸	هست
۸	۳	هست کن و نیست کن کاینات	۹	۷۸	هست
۱۱	۱۵۸	هستم ز جهان ناامید	۶	۸۲	هست
۱۳	۱۳۷	هستند تو یاری نه	۷	۹۶	هست
۸	۱۰۹	هست نظرگاه تو این بی زبان	۶	۹۸	هست
۶	۱۹	هست ولیکن نه مقرر بجای	۱۲	۹۸	هست

ب	ص	
۵	۷۱	هم
۱۰	۱۱۹	هم آرند پراکنده را
۳	۸۶	هم آغوش غیوران شوم
۶	۴۹	هم آگوش دل آمد پدید
۸	۷۰	هم آمیخته
۳	۱۵۶	هماناکه در این همراهم
۱۱	۱۶۰	همان باد شوم بازپس
۷	۱۷۰	همان بازپست
۱۰	۱۳۸	همان پیکرست
۵	۱۵۰	همان چشم نبینی دروی
۱۶	۸۳	همان خصم قوی گردنست
۶	۱۷۰	همان در بگشایند باز
۱۲	۸۳	همانست سلیمان کجاست
۱۳	۸۳	همانست که عذراش بست
۱۳	۸۳	همانست که وامق نشست
۵	۱۷۲	همان سکه بود
۱۶	۸۳	همان ظالم گردن زنست
۱	۱۷	همای
۳	۱۰۶	همایی شرف کارباش
۲	۱۱۸	همایی حملی داشتی
۱۱	۸۶	همایی نداشت
۲	۳۱	هماییم نیست
۱۱	۸۶	همایی نداشت
۱۰	۳۹	هم
۵	۷۱	هم
۱۰	۱۷	هم از آمیزش و خودباز ماند
۱۳	۴۷	هم از اقبال تو صاحب دلست
۱۳	۱۴۶	هم اکنون کنم او را هلاک
۷	۱۷۰	همان بازی است
۱۳	۶۷	هم بتمنای چنان یکشبهست
۱۰	۱۱۴	هم بتو بر سخت جفا کرده اند
۵	۱۳	هم بیجهان در نکرد
۲	۱۶۶	هم بزبان تو سرت ندروند
۵	۱۶۷	هم بزبان دلست
۶	۱۳۴	هم بصدف ده گهر پاک را
۱۳	۱۳۶	هم بمرد

ب	ص	
۸	۷	هستی تو صورت پیوند نی
۱۳	۱۷	هستی دم جان می شمرد
۶	۷	هستی ز تو پیدا شده
۱۱	۱۷	هستی قدمش تاج بود
۱۵	۱۴۵	هست یکایک همه بر جای خویش
۱۵	۶۹	هستی نبود
۱۲	۱۱۰	هستی نداشت
۶	۳۳	هش
۹	۱۱۸	هش
۹	۱۴۷	هش
۹	۷۱	هشت باغ
۱۳	۳۴	هشت بهشت از علمت شقه ای
۱۵	۱۲۶	هشته اند
۴	۴۲	هفت آسمان
۷	۲۶	هفتاد بس ایام خواب
۱	۲۰	هفت اختران
۹	۶۳	هفت پر مرغ ثریا شکست
۱۴	۵۰	هفت حکایت یک افسانه در
۵	۱۴	هفت خط و چار حدو شش جهات
۱۴	۵۰	هفت خلیفه یکی خانه در
۶	۱۱۴	هفت خوان
۶	۸۸	هفت صد آید بیار
۵	۸۸	هفتصد می دهد
۱۳	۳۴	هفت فلک با گهرت حقه ای
۷	۷۰	هفت فلک یاره دار
۲	۳۲	هفتگاه
۱	۵	هفت گره بر کمر خاک زد
۷	۸۹	هفت مرد
۶	۱۱۴	هفت نان
۱۳	۱۴۶	هلاک
۶	۱۵۷	هلاکست سبکتر شتاب
۱۱	۹	هلال
۲	۱۵۰	هلال
۱۲	۱۳	هلال از شب معراج اوست
۱۰	۳۹	هم
۱۲	۴۱	هم

ب	ص	
۱۲	۱۷۰	هم ز خدا شرمسار
۱۲	۱۷۰	هم ز خود و هم ز خدا شرمسار
۵	۷۰	هم زر و هم صیرفی
۷	۱۲۲	هم ز می از مکر تو ایمن شود
۷	۱۰۵	هم زمین
۴	۶۱۳	هم زیر زمین به چو گنج
۱۵	۱۵۵	همسال او
۱	۳۹	هم سختست این سخن اینجا بدار
۷	۲۲	هم سخنش مهر زبانها شود
۶	۱۲۱	همسر اینجا چه شوی پای بست
۳	۳۷	هم سر این رشته به جایی کشد
۹	۳۷	هم سر بالا تر است
۶	۵۰	همسفران جاهل و من نوسفر
۶	۱۷	همسفرانش سپر انداختند
۳	۱۶۰	همسفر خضر کلیمی بود
۱۱	۱۲۱	هم شکست
۹	۸۵	همصحبی گل کند
۵	۷۰	هم صفی
۵	۷۰	هم صیرفی
۷	۱۲۲	هم فلک از شغل تو ساکن شود
۷	۱۰۵	هم فلک و هم زمین
۶	۱۲۵	هم قدری بلغم افسردگیست
۵	۷۰	هم کدر و هم صفی
۳	۱۰۹	همگی بسته ان قید شد
۱۶	۱۵۱	همگی پیش کش
۶	۱۱۶	همگی گفتن است
۵	۷۰	هم محک و هم زر و هم صیرفی
۶	۱۶۵	هم مدان
۵	۳۲	هم ملک ارمن و هم شاه روم
۳	۶۱	هم می بود
۹	۱۹	هم نشین
۱۵	۱۵۱	هم نفس پاک نیست
۱۳	۱۶۲	هم نفس درد کرد
۷	۶۷	هم نفس روز قیامت شدی
۷	۲۲	هم نفسش راحت جانها شود
۶	۶۳	هم نفسی در نفسی یافته

ب	ص	
۹	۱۷۹	همتا ش نیست
۶	۹۰	همت آلوده آن یک دو مرد
۵	۹۰	همت از آنجا که نظر ها کند
۳	۹۰	همت بهم آید مگر
۷	۹۰	همت چندین نفس بی غبار
۹	۶۵	همت خاصان و دل حامیان
۱۰	۳۷	همت خود بر خورم
۹	۳۱	همتست
۵	۱۸	همتش از غایت روشن دلی
۱۱	۱۹	همتش از گنج توانگر شده
۲	۱۳۹	همت قارون کلاه
۲	۱۱۷	همت کس عاقبت اندیش نیست
۴	۹۰	همت مردم بترس
۳	۱۱	هم تو ببخشای و ببخش ای کریم
۹	۱۱	هم تو بیامرز به انعام خویش
۱	۱۱	هم تو پذیری که ز باغ تو ایم
۵	۲۹	هم تو فلک طرح در انداختی
۷	۱۰۲	هم جگر خویش بدندان گرفت
۲	۱۳	همچو الف راست بمهد و وفا
۳	۱۲۵	همچو باغ
۳	۶۲	همچو پری بر دل آزادگان
۳	۱۳۵	همخانگی
۶	۹۹	همخانه ای
۱۰	۱۷۱	همخواه کرد
۲	۱۵۷	هم خوشست
۱۶	۱۶۳	همدست بدست آوری
۱۱	۱۶۳	هم دل تو محرمست
۱۰	۱۰۰	هم دل که سخن بادلست
۱۰	۱۰۰	هم دل و هم دل که سخن با دلست
۵	۱۶۵	همدم خودان و بس
۵	۱۶۵	همدم خود همدم خوددان و بس
۱۱	۱۷۸	همدلی ساختی
۱	۱۶۷	هم دهن دل کند
۳	۱۵۶	همرهان
۹	۱۷	همره نبود
۱۳	۱۵۵	همزادگان

ب	ص		ب	ص	
۱۱	۶۹	همه خوبی که در آن صدر بود	۱۵	۱۶۳	همنفسی را ز نفس وامگیر
۵	۹۵	همه خود آتشست	۸	۶۲	هم نکته ساز
۱۳	۱۶۸	همه خردی بقدر مایه زور	۴	۷۷	هم نکرد
۱۶	۱۵۱	همه خویش کش	۹	۱۴۹	هم نه یکی شاخ ز دیوانگیست
۱۱	۱۶۹	همه داری ز همه دور باش	۳	۲	همه آیندگان
۳	۱۷۶	همه دریود	۷	۱۴۸	همه اسرار درین پرده هست
۴	۳۰	همه در هم شود	۹	۱۷۸	همه الماس که بگداختیم
۴	۱۵۳	همه دشمن نهند	۳	۱۱	همه امید و بیم
۱۱	۱۶۹	همه دور باش	۱۵	۱۴۵	همه بر جای خویش
۴	۷۱	همه را آمده سر برزمین	۱۱	۱۰۳	همه بندگی
۲	۱۴۹	همه راحت دروست	۶	۸۳	همه به طاعتست
۱۰	۲۶	همه رادست گیر	۱۴	۱۰۴	همه پاییم گرایشان سرند
۱	۴۹	همه را ناگزیر	۳	۲	همه پائندگان
۴	۷۶	همه رد گشته ام	۶	۵۱	همه پروانه و دل شمع بود
۲	۱۷۴	همه رفت و به پس گستریم	۱۳	۹	همه تن جان که بتو زنده ایم
۹	۱۶۰	همه رفتند و تو ماندی بجای	۲	۱۲۶	همه تن شد سیاه
۸	۱۶۰	همه رفتند و یکی شخص ماند	۵	۱۱۰	همه تن شد کمر
۱	۳۸	همه ره شیر بود	۳	۷۵	همه جا روی تست
۲	۱۷۸	همه زخم زبانی تمام	۴	۱۳۹	همه جان دادنست
۴	۶۹	همه زهرم فلک امید داد	۱	۲۶	همه جسمیم بیا جان تو باش
۲	۱۱	همه سازنده	۱۱	۵۹	همه جلالتبر
۶	۹۶	همه ساله بچنگ	۶	۱۵۰	همه چشم از سحر
۶	۱۲۸	همه ساله درین ده صواب	۴	۷۸	همه چون باد تهی دست باش
۲	۹۱	همه ساله ستم دیده ام	۵	۴۱	همه چو پوستند
۵	۹۲	همه سر بر خط فرمان نهند	۴	۷۸	همه چون خاک زمین پست باش
۱۱	۱۴۵	همه سرخ بود باک نیست	۹	۱۷۶	همه چون عهد خویش
۱۰	۱۳	همه سر خیل و سر خیر بود	۴	۷۵	همه چون هیچ مجرد شدی
۳	۳۶	همه شاهان ز پی این جمال	۶	۱۴۴	همه چیزیت کند بیمبر
۱۲	۶۷	همه شب جان کند	۶	۱۵۶	همه چیزیش تواناییست
۷	۶۹	همه شبهای تو	۱۳	۱۲۵	همه چیزی هنر و عیب هست
۱۰	۶۷	همه شب یارب یارب کنم	۱	۴۸	همه حیوان بود
۱۰	۲۲	همه شکر خورند	۹	۲۶	همه خفتیم تو بیدار شو
۱	۷۹	همه شهر و سپاه	۷	۳۰	همه خلق شد انگشت رس
۲	۱۵۹	همه عالم بخند	۳	۴۶	همه خنجر کشند
۹	۸۳	همه عالم فشان	۳	۱۳۱	همه خندید و بخود برگریست
۲	۱۶۴	همه ملکش برکشید	۷	۷۲	همه خواری که زید خواه برد

ب	ص		ب	ص	
۷	۶۴	هندوی خال	۹	۱۵۵	همه عالم نماند
۱	۱۴۱	هندوی خودتر کتاز	۹	۱۵۸	همه عمرت بغم آرد بسر
۸	۹۲	هندوی غارتگری	۶	۶۳	همه عمر کسی یافته
۱	۱۶۳	هنر	۱۰	۷	همه فانی و بقا بس تراست
۵	۱۶۹	هنر	۹	۱۴۹	همه فرزانیگست
۱۳	۱۲۵	هنر آری بدست	۱۵	۳۲	همین باقیست
۱۳	۱۷۶	هنر از طبع کسی پر بود	۱۵	۳۴	همه فن صاحب یکفن تویی
۱۱	۱۲۵	هنر از غیب خویش	۵	۷۶	همه کاری بکن
۸	۸۹	هنر از مردی تو شرمسار	۷	۱۳۳	همه کاری که گرایي نخست
۲	۱۷۵	هنر امروز درین خاک نیست	۱۱	۱۳۹	همه کانه‌ها ز رست
۹	۱۵۰	هنر باش به هر جا که هست	۸	۱۰۹	همه کای مرزبان
۵	۹۹	هنر بسته‌اند	۱۲	۳۸	همه گفتند و سخن کم نبود
۳	۱۷۶	هنر بین نه کسی را درست	۱۳	۱۳۷	همه گل بر سر خاری نه
۸	۸۹	هنر بیوه زنی شرم دار	۱۳	۱۷۷	همه گوش باش
۸	۱۳۷	هنر پیشه آزاد مرد	۶	۱۷۷	همه گوش باش
۹	۱۳۴	هنر پیشه نیست	۷	۱۰۶	همه گوهری عالمند
۷	۱۴۲	هنر توشه رو	۱	۱۲۰	همه محنت که فرا پیش ماست
۱۰	۸۹	هنر خوبتر از داد نیست	۸	۱۷۷	همه مرغان تو خاموش ساز
۹	۱۵۰	هنر ده نه به دعوی پرست	۱۱	۴۴	همه مرغی بُدی انجیر خوار
۶	۱۷۵	هنرش را بزبان آورند	۱	۱۷۸	همه معنیم این صیدگاه
۸	۱۳	هنر عیب سوز	۱۶	۴۸	همه مملکتی خوار نیست
۶	۹۲	هنر کرده	۱	۲۶	همه موریم سلیمان تو باش
۶	۱۷۵	هنر مند بجان آورند	۱۱	۱۰۳	همه میری و همه بندگی
۱۰	۱۵۵	هنر نامه این نه دبیر	۴	۱۶۴	همه نزدیکی شاه آن جوان
۵	۱۷۶	هنر و بر هنر افسوسگر	۱۴	۱۳۷	همه هستند تو باری نه
۱۳	۱۲۵	هنر و عیب هست	۶	۷	همه هستی ز تو پیدا شده
۱	۱۷۵	هنری در تن مردم بود	۷	۱۱۹	هم هیچ نیست
۳	۱۷۵	هنری در طرفی بنگرند	۲	۱۲۰	همین است و بس
۳	۱۲۵	هنری طعنه شهری درو	۱۱	۶	همین در زنند
۳	۱۷۴	هنری کان ز دل آموختند	۱۰	۱۴۹	هندو سپیدی کنند
۶	۱۱۰	هنری می‌کشند	۷	۵۵	هندو بنماز آمده
۴	۱۳۱	هنگام نمایندگی	۸	۶۴	هندوستان
۱۳	۱۷۹	هنگامه و زر هیچ نه	۵	۷۳	هندوستان
۱۱	۴۵	هنوز (۲)	۵	۱۳۰	هندوستان
۱۳	۱۱۰	هنوز (۲)	۸	۵۵	هندوک لاله و ترک سمن
۱	۱۱۵	هنوز	۱۰	۱۳۱	هندو مباحش

ب	ص		ب	ص	
۱۲	۱۵۹	هیچکس آبی ز هوایی نخورد	۱۲	۱۱۱	هنوز آب درین گل نریخت
۶	۷۷	هیچ کس آگاه نیست	۱۳	۱۵۰	هنوز این بساط
۲	۱۵۴	هیچ کسان دهیم	۱۳	۱۵۰	هنوز این رباط
۱	۱۳۰	هیچکس این رقعہ بیایان نبرد	۴	۱۴۱	هوا
۱۳	۱۰۴	هیچ کسی بیغرضی وانگشت	۶	۱۰۸	هوا تافتن از سرور نیست
۶	۱۶۵	هیچکسی محرم این دم مدان	۱	۱۴۹	هوا خواه جوان کم بود
۴	۷۵	هیچ مجرد شدی	۸	۱۲۰	هوا در دلم آرام کرد
۱۰	۱۵۶	هیچ مگر جنبش او تالب است	۱۰	۱۶۹	هوا در مساز
۱۲	۱۴۱	هیچ ندارد چه ستانم ز هیچ	۴	۱۴۱	هوا در هوا
۴	۱۳۱	هیچ ندارد سر پایدگی	۱۴	۹۵	هوا را بجوی سنگ نیست
۱۱	۱۴۴	هیچ نداری چو الف مفلسی	۱۴	۹۵	هوا را جوی از رنگ نیست
۱۱	۹۱	هیچ نماند از من و از روح من	۱۰	۹۵	هوا سرد شود یکدوماه
۱۳	۱۴۸	هیچ نه جز بانک چو بانوی کوه	۶	۱۰۸	هوا قوت پیغمبر نیست
۴	۱۲۸	هیچ نه در کاسه و چندین مگس	۱۲	۱۵۹	هوایی نخورد
۴	۱۲۸	هیچ نه در محمل و چندین جرس	۲	۱۱۸	هوای ازلی داشتی
۷	۱۱۹	هیچ نیست (۲)	۸	۱۷	هودج اویکنه بگذاشتند
۷	۱۲۳	هیچ نیست (۲)	۱۰	۴	هوس این دو سه ویرانه ده
۸	۱۳۷	هیچ هنریشه آزاد مرد	۱	۷۳	هوسناک شد
۱۰	۸۹	هیچ هنر خوبتر از داد نیست	۲	۱۴۱	هوش
۶	۹۵	هیزم خشک از پی خاکسترست	۳	۴۸	هوش تو
۱	۲۸	هیضه دار	۱۱	۱۰۹	هوشمند
۱۲	۳۵	هیکلی از قالب نور ریختم	۵	۹۶	هیچ
			۱۰	۱۳۴	هیچ
			۱۲	۱۴۱	هیچ
			۷	۲۱	هیچ بدنندان نداشت
			۱۴	۱۶۹	هیچ بود عمر تو با دور او
			۸	۱۲۵	هیچ به عیش نگاه
			۱	۹۹	هیچ در این نقطه پرگار نیست
			۴	۱۴۲	هیچ دل از حرص و حسد پاک نیست
			۱۰	۱۳۴	هیچست هیچ
			۵	۱۷۸	هیچ سر از چنبرش آزاد نیست
			۱	۱۱۶	هیچ شگر فیش نمی کرد سود
			۴	۱۷۰	هیچ قبایی نبرید آسمان
			۱۵	۴۸	هیچکار
			۶	۱۳۳	هیچکار
			۶	۸۰	هیچ کس

ب	ص		ب	ص	
۷	۱۲۴	یار کشت	۵	۷۶	یا ادب من بشراری بکن
۵	۱۶۰	یار مساعد بگه ناخوشی	۷	۸۰	یاب
۱۶	۴۸	یار نیست	۱۳	۷۵	یا بخدا چشم عنایت کرامت
۷	۷۰	یاره او مساعد جان را نگار	۷	۲۲	بابند و توره ده نه
۷	۷۰	یاره دار	۵	۷۶	یا بخلاف همه کاری بکن
۱۰	۴۸	یار هست	۱۱	۱۲۵	یا بدر افکن هنر از غیب خویش
۱۱	۲۹	یاره کن	۱۳	۱۴۳	یا بره عقل برو نورگیر
۵	۱۴۲	یاره فغفور بسگیان مده	۱۱	۱۲۵	یا بشکن آینه عیب خویش
۱۶	۱۴۶	یاری بجای	۸	۱۵۵	یا بیک اندیشه بتنگ آورش
۱	۱۵۰	یاری حق کردنست	۳	۷۷	یا چو غریبان چه ره توشه گیر
۶	۷۶	یاری رسان	۳	۷۷	یا چو نظامی ز جهان گوشه گیر
۱۴	۹۱	یاری رسد	۱۵	۱۳۱	یا چو نظامی ز نظامی رهی
۱	۴۹	یاری که بود دستگیر	۱۳	۱۶۹	یا خبری گویدت از سال خویش
۱۴	۴۸	یاری رسد	۱۰	۱۴۳	یاد آر و بیادش بیار
۲	۴۹	یاری که تو داری ترند	۳	۱۲۴	یاد او
۶	۷۶	یاری من کرد کس بیکیسان	۱۴	۳۶	یاد تو فراموش باد
۱	۴۹	یاری همه را ناگزیر	۱۲	۹۲	یاد دار
۱۱	۴۸	یاری یاران مددی محکمست	۲	۱۷۷	یادشان
۱۳	۸۱	یا ز خدا یاز خودم شرم باد	۱۰	۱۴۳	یادش بیار
۱۳	۱۴۳	یاز درش دامن خود دور گیر	۱۵	۴۸	یار
۱	۱۰۰	یا ز قفس چنگل او کن جدا	۳	۱۰۲	یار آمده
۷	۳۱	یا ز کدام آتشم آبی رسد	۱۵	۸۲	یاران طلب
۱۳	۹۲	یاسج غمخوارگان	۱۱	۴۸	یاران مددی محکمست
۵	۱۱۶	یاسرش از دست رود یا کلاه	۳	۱۵۲	یارب از آن گنج که احسان توست
۲	۵۸	یاسمن	۱۰	۶۷	یارب کنم
۱	۵۵	یاسمن و گل به هم	۱۲	۹۴	یارب گویی کرامت
۱۰	۱۴۹	یاسمنی چند که بیدی کنند	۱۰	۱۴۰	یارب و زنهار که خود چند بود
۱۰	۲۹	یا عدم سفته که نامت برد	۱۰	۶۷	یارب یارب کنم
۴	۲۶	یا علیی در صف میدان فرست	۱۷	۱۶۳	یار خویش
۴	۲۶	یا عمری در ره شیطان فرست	۱۳	۷	یا رد که انالحق زند
۵	۱۰	یافت (۲)	۲	۱۰۸	یارشد
۵	۱۹	یافت (۲)	۱۱	۱۱	یار شوای مونس غمخوارگان
۱	۲۳	یافت (۲)	۱۵	۴۸	یار طلب کن که بر آید ز یار
۲	۲۹	یافت (۲)	۱۶	۴۸	یار طلب کن که به از یار نیست
۶	۶۹	یافت (۲)	۸	۴۸	یار کنون بایدت افسون مخوان
۱۳	۸۲	یافت (۲)	۸	۱۶۳	یار کیست

ب	ص		ب	ص	
۴	۱۷۲	یافه گوی	۷	۱۱۰	یافت (۲)
۱	۱۰۰	یا قفس خویش بدو کن رها	۹	۱۳۶	یافت (۲)
۶	۳۷	یا قوت بخش	۳	۱۴۶	یافت (۲)
۵	۵	یا قوت بست	۶	۱۶۴	یافت (۲)
۶	۱۴۸	یا قوت و گیاهیمیاست	۱۲	۴۷	یافت ست
۵	۱۵۳	یا قوتی از آتش منال	۳	۱۷۲	یافت ست
۵	۱۱۶	یا کلاه	۱۴	۱۲۵	یافت شب در چراغ
۸	۱۵۵	یا مکن اندیشه به چنگ آورش	۱۱	۶۱	یافت شبی چون سحر آراسته
۶	۲۲	یاوگیان حجمی را تو راه	۸	۲۰	یافت فراخی گهر از درج تنگ
۱۷	۱۶۳	یاوه مکن گوهر اسرار خویش	۱۰	۱۸	یافت قبول سلام
۳	۶۲	یتیم	۵	۶۹	یافتم (۲)
۶	۷۹	یتیمان به ستم خورده گیر	۸	۵۱	یافتم
۱	۹۲	یتیمان سندن کار نیست	۱۱	۱۴۰	یافتم آن گنج که می خواستم
۱	۷۷	یتیمان نبود دامن	۱۳		یافتم افروختن
۱۰	۱۷۵	یغ می زنند	۶	۱۳۰	یافت مزور بساط
۳	۵۸	ید بیضا نمود	۱۰	۱۰۷	یافتن
۴	۵۱	یزکی در شکار	۱۱	۱۵۰	یافتن
۱۰	۱۱۰	یساری نبود	۱	۸۰	یافتن (۲)
۷	۷۳	یعنی چو ماه	۱	۱۵۲	یافتند
۹	۱۴	یعنی فلک	۷	۳۹	یافتند
۹	۱۴	یعنی ملک	۱۱	۷۴	یافتند (۲)
۸	۱۰۴	یقین استوار	۸	۱۷۳	یافتند
۴	۱۰۴	یقین تو شد	۱۰	۵۷	یافته
۶	۱۰۴	یقین جو زهر حاصلی	۴	۵۹	یافته
۹	۱۰۴	یقین را بتوکل سرشت	۶	۶۳	یافته (۲)
۸	۶۱	یقین رفته ام	۵	۶۶	یافته
۷	۱۰۴	یقین زر شود	۶	۱۳	یافته پروردگی
۷	۱۰۴	یقین سر شود	۴	۷۲	یافته جو دانه چو کیمخت ماه
۵	۱۰۴	یقینش بارادت کشد	۱۲	۸۲	یافته در خطه صاحب دلی
۱۴	۱۰۴	یقین طایفه دیگرند	۳	۶۶	یافته در نغمه داود ساز
۱۵	۱۴۵	یکایک همه برجای خویش	۵	۱۶	یافته رنگ ربیع
۸	۱۶۰	یک از آن آستنی برفشاند	۸	۶۵	یافته طفرای نور
۵	۱۰۶	یک افسانه در	۵	۵۸	یافته میدان فراخ
۵	۱۲۸	یک انگشت خورد	۱۱	۳۹	یافتی
۴	۱۴۳	یکبارگی	۷	۹۷	یافتی
۴	۱۴۰	یک بدره دینار داشت	۲	۵۷	یا فلک آنجا گذر آورده بود

ب	ص	
۱۳	۶۷	یک شب است
۱۵	۳۴	یک فن تویی
۱۰	۱۳۳	یک فن نفس سگ شنید
۹	۳۰	یک کف پست تو به صحرای عشق
۹	۱۶۳	یک گل پژمرده و صد نیش خار
۶	۱۳۲	یک موی نیست
۸	۴۱	یک نانی است
۱۲	۴۸	یک نفس
۱۰	۷۱	یک نفس آرام نی
۱۴	۱۵۱	یک نفس آن تیغ برآر از خلاف
۷	۴۴	یک نفس از گرم روی کم نکرد
۹	۸۳	یک نفس ایخواجه دامن کشان
۱۳	۷۶	یک نفست آنچه بدو زنده‌ای
۶	۱۰۰	یک نفس دل شدست
۱۱	۱۳۰	یک نفس لاله و یک روزه گل
۳	۱۷۶	یک هنر از طبع کسی پر بود
۲	۱۵۶	یکی
۱۰	۱۶۳	یکی
۱۴	۱۷۷	یکی
۵	۱۳۵	یکی بدروند
۵	۱۳۵	یکی بشنوند
۴	۱۳۵	یکی بود و دوی برتافت
۲	۲۷	یکی پرده برانداختن
۶	۹۷	یکی پیرو بود
۱۰	۱۴۶	یکی پیش ملک صبحگاه
۱۵	۳۴	یکی تن تویی
۲	۱۶۱	یکی جای ندارد قرار
۴	۱۲۴	یکی جو مسنج
۷	۱۳۵	یکی خاص کندخانه را
۱۴	۵۰	یکی خانه در
۴	۱۲۱	یکی خواب در
۱۳	۷۸	یکی خواهد و ده می دهد
۵	۷۱	یکی دانه ز راه کرم
۲	۴۲	یکی ده بدر آرد ز چنگ
۵	۵۰	یکی دید یکی صد شده
۱	۱۲۸	یکی ذره جهان نازکش

ب	ص	
۸	۷۷	یک یک از بهر تست
۳	۱۲۲	یک یک اندام زمین بر گشاد
۱	۳۳	یک پشت ظفر ساز تست
۵	۱۲۲	یکتا شود
۱	۱۵۳	یکتنه بر لشگر آتش زند
۸	۱۷	یکتنه بگذاشتند
۲	۱۱۳	یک جو کهگل بجهانی دهی
۱۱	۱۷۷	یک چشم زد از کان غیب
۵	۹	یک خشت زمین گو مباش
۴	۱۷۷	یک دربود
۱۳	۷۶	یکدر مست آنچه بدوینده‌ای
۸	۸۰	یکدگر
۹	۱۶۳	یک دل داری و خم دل هزار
۲	۳۲	یکدله شش جهت و هفتگاه
۷	۷۲	یکدلی گندمش از راه برد
۹	۳	یکدمست
۲	۱۵۳	یکدونفس خوش زن و جانی بگیر
۵	۴۱	یکدوستند
۱۳	۳۷	یکدوماه
۱۰	۹۵	یکدوماه
۶	۹۰	یکدومرد
۸	۸۰	یکدیگر
۱۱	۱۱۵	یکدیگرند
۱۰	۱۴۸	یکدیگرند (۲)
۱	۳۳	یک راز تست
۷	۱۱۸	یک رشته قراریت نیست
۶	۹۸	یک روز دست
۱۶	۱۰۴	یک روز قرارت نداد
۹	۱۰۳	یک روزه برای من است
۲	۵۵	یک روزه عیسی زیان
۱۶	۱۰۴	یک روزه قرارت نداد
۱۱	۱۳۰	یک روزه گل
۱	۱۱۷	یک ساعتند
۹	۱۷۷	یک سخن نفز نگفتی بکس
۹	۱۴۹	یکی شاخ ز دیوانگیست
۴	۱۵۱	یک شب از آن فتنه در اندیشه خفت

ب	ص	
۱۳	۶۱	یوسف و پیراهنش
۷	۱۴۹	یوسفی ام بین و بمن بر مگیر
۳	۵۳	یوسفی کرد و برون شد ز چاه
۳	۱۶	یونس حوتی شده چون دلو آب
		

ب	ص	
۱۰	۹۷	یکی روزه در این کارویار
۶	۸۳	یکی ساعت است
۱۱	۹۵	یکیست
۹	۱۳۸	یکیست
۱۰	۶۸	یکی شب بتمنای جنس
۸	۱۶۰	یکی شخص ماند
۱۱	۱۱۹	یکی شرم دار
۵	۵۰	یکی صد شده
۱۰	۱۵۵	یکی صورت معنی پذیر
۱۰	۱۵۰	یکی قطره باران بود
۸	۴۶	یکی طاس خون
۵	۱۳۸	یکی کرم بریشم خورست
۵	۱۳۸	یکی کرم بریم گروست
۱۰	۱۳۶	یکی گل بچید
۸	۱۰	یکی گوی توست
۷	۶۰	یکی مهره وار
۱۳	۹۷	یکی نان دریغ
۱۰	۱۷۷	یکی نکنی و گویی هزار
۴	۱۳۲	یکی نم که بر این گل زنی
۶	۱۲۶	یکی وحشت این در دماغ
۶	۸۸	یکی هفتصد آید بیار
۵	۸۸	یکی هفتصد می دهد
۵	۲۶	یمانی برآر
۹	۵۷	یمانی به سهیل نسیم
۵	۲۶	یمانی درآر
۸	۵۵	یمن
۱۲	۱۱۵	یمن جاش بود
۱	۲۹	یوسف از آن چاه حیانی ندید
۹	۱۰۷	یوسف از این روی به زندان نشست
۲	۹۵	یوسف بود
۲	۱۱۴	یوسف تو تازه بر چاه بود
۱۲	۹۶	یوسف جاننش چراست
۳	۱۶	یوسف دلوی شده چون آفتاب
۱۴	۱۰۳	یوسف رسید
۲	۵۸	یوسف زرین رسن
۴	۱۲۶	یوسفش از چه بدر افتاده دید

